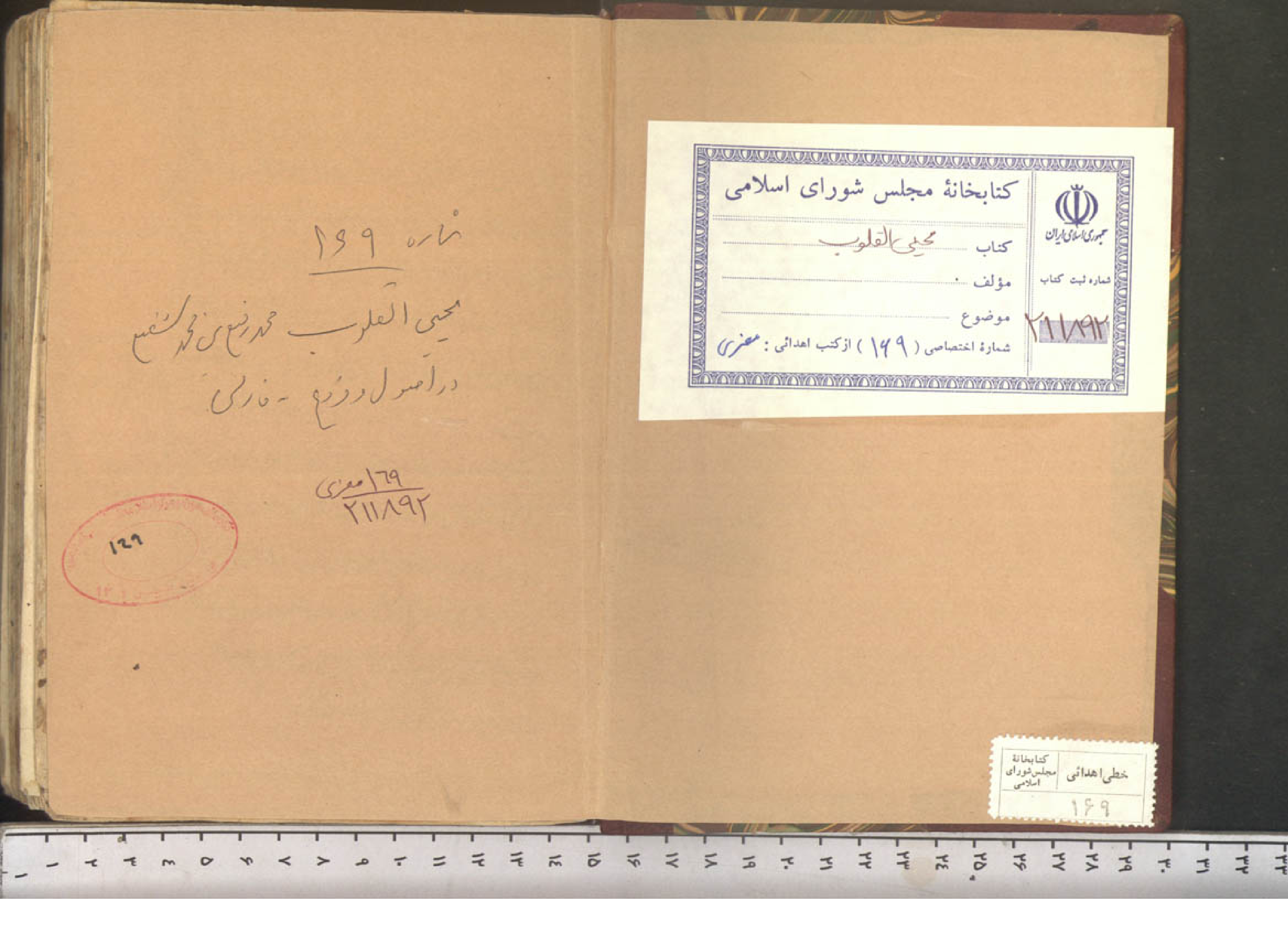


شماره ۱۶۹
محیی القلوب محمد رفیع بن محمد شفیع
در اصول و فروع - فارسی
۱۶۹ معزی
۲۱۱۸۹۲
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب محیی القلوب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۲۱۱۸۹۲
شمارهٔ اختصاصی ( ۱۶۹ ) ازکتب اهدائی : معزی
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۶۹

شماره ۱۶۹

محیی القلوب محمد رفیع بن محمد شفیع
در اصول و فروع ـ فارسی

۱۶۹ معزی
۲۱۱۸۹۲

۱۶۹

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب: محیی القلوب
مؤلف:
موضوع
شمارهٔ ثبت کتاب ۲۱۱۸۹۲
شمارهٔ اختصاصی ( ۱۶۹ ) ازکتب اهدائی : معزی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی اهدائی
۱۶۹

مطلب پنجم در آداب سفر بدانکه بهترین روزها برای سفر بنابر آنچه مفهوم میشود از اخبار
که در مصباح کفعمی مسطور است روز شنبه است و بعد از آن سه شنبه و پنجشنبه و بدترین روزهای
هفته از برای سفر روز دوشنبه و چهارشنبه و جمعه قبل از ظهر است و بدترین روزهای ماه از برای سفر
روز سیوم و چهارم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست یکم و بیست چهارم و بیست پنجم و بیست و
ششم و وقتی که قمر در عقرب باشد و بدترین ایام سال برای سفر بیست و دوم و دهم صفر و چهارم
ربیع الاول و پنجم ربیع الثانی و بیست و چهارم جمادی الاولی و دوازدهم جمادی الثانی و ...
رجب و بیست و ششم شعبان و بیست و چهارم ماه رمضان و دوم شوال و بیست و هشتم ذی القعده و هشتم
ذی حجه است و ایضا در احادیث معتبره وارد است که چون مضطر شوی که در یکی از این روزها
سفر کنی باید که از حق سبحانه و تعالی طلب عافیت و سلامتی کنی و تصدق کنی و بسم الله بگوئی
و وارد شده که چون عازم شوی قطع کن علایق خود را از مردم و نظر کن در امر عیال خود و انفقه
تواند و مهیا کن آنچه البته باید در کار است از نفقه و کسوه و غیره در مدتی که تو در سفر خواهی بود
و نظر کن در امر خود پس وصیت کن بکسی که معتمد باشد و سنت است در سفر ...
و سعی در خوبی توشه و بسیاری آن در احادیث معتبره ...

۱۶۹

در راه حج و سنت است خوش خلقی با مردمان و ملازمان و همکاریان و خشم فرو خوردن
از ایشان و در فتوح موافق امام جعفر صادق روایت شده که هر کس که براه خانه خدا برود اگر
سه خصلت در وی نباشد حج او هیچ است اول آن سه خصلت خوش خلقی است دوم خشم فرو خوردن سوم صلاح و تقوی
شعار و دثار خود نمودن و مجموعه آفاق و الدستوری عبد الکریم الحسینی در ضیاء العیون روایت کرده
از کشف دقایق و حلال حقایق ابی جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام که فرمودند هر گاه اراده کردی
که براه حج روی پس نخست دل خود را بجهت تحصیل رضای الهی فارغ گردان از کل آنچه مشغول
کند و حاجب گرداند دل خود را بر مانع و واگذار کارهای خود را بوکیل امور را بکار خود
البته بجز گاهی ظاهر شود از حرکات و سکنات تو و تسلیم کن آنچه رو آرد بتو و تسلیم شو بحکم قدر الهی و گذار
دنیا را و راحت را و معاشرت خلق را و بیرون شو از حقوق مردم که مشغول الذمه باشی حق هر کس باده
و خود را بری الذمه نما و تکیه مکن بکن بچیزی از زاد و راحله خود و اعتماد منما بیاران و جوانی و قوت
خود و مال خود و ترس از آنکه بگردد برتو همه دشمن و وبال تو پس هر گاه وا مگذاری مدار خود را بر ضای
نمائی بغیر الله تعالی میگردد آنها دشمن و وبال [illegible] تا بدانی که نیست آن جای تو [illegible] عزیزا
[illegible] آماده شو آماده شدن کسیکه امید رجوع نداشته باشد و خوش خلق

هنس

وحضرت آنکه بمنصب و سقیهم ربهم شرابا طهورا سرافرا
زش کرده صاحب کرسی که یوفون بالنذر
ویخافون یوما کان شره مستطیرا کشیده
امام المتقین ویعسوب الدین وترویج دین
سید المرسلین ومطلوب کل طالب امیر المومنین
علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلم نبی که در
معراج النبی السری جواب گفت بی محمد یا رسول خدا
یقین بدانکه علی بعد دم تا بد زد بغیر اینکه بگویم
با علیست خدا [illegible] از مدح و منقبت قسیم جنت ونار
سلام بسیار وصلوات افزون از شمار بر یازده
فرزند مطهر او که حافظان دین مبین وتاجداران سلام
علی ال لبس الله معصومانی که گرد معصیت بدامن ایشان
نه نشسته که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس

ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا [illegible] شنیده

١٦٩

أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً و امامانی که حضرت
واجب الطاعت ومحبت آن مرا موجب فوز دو
جهان گردانید که قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ
فِي الْقُرْبَىٰ **مولف** آن امامانی که کر عالم شود غرق گناه
یکی از آنان در آید در مقام عذر خواه : جمله را الحشر
باو واجب کرد غفران : شمه خواهد بگوید کی همه این سنی
ماه **امامیه** بعرض میرساند غریق بحر معاصی ومحتاج رحمت
ایزدی ابن محمد شفیع رفیع قزوینی غفر الله ذنوبهما و
ستر عیوبهما که چون واجب بود بر هر فردی از افراد
مکلفین دانستن واجبات خود بدلایل وبراهین ومعلوم
کردن آن از کتب عربی وعجمی متعسر بلکه از برای جمعی
متعذر بود بخاطر فاتر رسید که رساله از کتب معتبر
که در بنوشت فقهای امامیه طاب ثراهم وجعل الجنة

مثواهم

ما واهم وکتب احادیث مثل کافی شیخ کلینی وکتاب
من لا یحضره الفقیه ابن بابویه قمی و قرآن مجید بجهة
عمل خود منتخب سازم که دراین وقت برادر دینی خود
نیز از فقیر قلیل البضاعة التماس چنین رساله نموده
ومبذول داشتن مضمون برادر دینی بفرما ای حضرت
نبوی مَنْ سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ فَكَتَمَهُ أُلْجِمَ بِلِجَامٍ مِنَ النَّارِ
لازم وعهد افتاده آن مطر بود وبنابر حدیث یکه مجموعه
آقا قدا آشنوی عبد الکریم الحسینی در کتاب حلیة
العیون روایت کرده از امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلم با این روشنی که راوی گفت
که گفتم امام علیه السلم را که حدیث حق الله تبارک
وتعالی که بیمان وعهد آنرا بر جمیع عباد در همه کتب نازله
خود کرفته آنحضرت فرمودند که أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ

وَيَكُفُّوا عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَٰلِكَ فَقَدْ أَدَّوْا
إِلَى اللهِ حَقَّهُ يعني بگويند و بخلق برسانند از معارف
و مسايل شرعي آنچه ميدانند و معاف دارند خود را
و نگويند آنچه را كه علم ندارند پس هرگاه باين عنوان
سر كنند با خلايق بتحقيق ادا كرده اند بسوي جناب اقدس
الهي هرچه را حق است و طايفه از ايشان پس گفتند
و چون شنيدم آنچه كتب معتبره بنظر قاصر رسيده بود
واجب نمود بنابرين اين رساله از كتب مجموعه كرده
در بيان اصول و فروع استخراج شد و اكتفا كرده شد
بترجمه و تحت اللفظ احاديث على ما يحتمل بطريقيكه شارح
آن دو كتاب اعني ديباچه مجموعه علم و كمال و عنوان
صحيفه دانش و افضل اعلم العلما و افضل الفضلا مولانا
خليل الله سقى الله ثراه كه شارح كافي است و ثنا

بجي

بجه شعور رسيده اند كه صانعي دارد و هر كسي كه در حال خود
تفكر نمايد خواه فاضل و خواه جاهل ميداند كه خدا را از روي
دلايل حكميه نشناخته بلكه خدا در هنگام صبا او را معرفت
روزي كرده و هرگز كفار را تكليف اذعان بوجود واجب الوجود
نكردند بلكه ايشان را باقرار بيگانگي خدا خواندند و بعضا از ايشان را
بعبادت و بندگي خدا داشتند كه از آن راه ايمان ايشان كامل
گردد انتهى موضع الحاجة منه در كتاب عقل كافي شيخ كليني
از سرور اعاظم امام موسى كاظم عليه السلام كه فرموده اند اي
هشام بدرستيكه الله تبارك و تعالى كامل ساخت براي مردمان حجتهاي
خود را بخردمندهاي خردمندان چه با آنها ميتوانند دانست
كه اين جهان و اين كارخانه عبث نيست و براي كاري زادن
و زيستن و مردن دنيا نيست ملك قيامتي خواهد بود كه جزاي
نيك و بد آنجا باشد پس در طلب دانستن شكيب و بدانند

بی بغمبری میبایید رفت و بیروی ظن نمیباید کرد والله تعالی اکتفا
بآن نکرده مدد کرد پیغمبران خود را بتصریح کردن امین و راهنمای کرد
ودر قرآن مردمان را بصاحب کل اختیار هر کسی و بی خبر بودن خود
ساید لیلهای با نیروشنی که فرمود در سوره بقره که وَاِلٰهُکُم
اِلٰهٌ وَاحِدٌ لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ الرَّحمٰنُ الرَّحِیمُ اِنَّ فِی
خَلقِ السَّمٰواتِ وَالاَرضِ وَاختِلافِ اللَّیلِ وَ
النَّهارِ وَالفُلکِ الَّتِی تَجرِی فِی البَحرِ بِمَا یَنفَعُ النّاسَ
وَمَا اَنزَلَ اللهُ مِنَ السَّمَاءِ مِن مَاءٍ فَاَحیَا بِهِ الاَرضَ
بَعدَ مَوتِهَا وَبَثَّ فِیهَا مِن کُلِّ دَابَّةٍ وَتَصرِیفِ الرِّیَاحِ
وَالسَّحَابِ المُسَخَّرِ بَینَ السَّمَاءِ وَالاَرضِ لَآیَاتٍ
لِقَومٍ یَعقِلُونَ خلاصه مضمون این آیه وافی هدایه والله تعالی
اعلم اینکه سزاوار پرستش شما پروردگاریست یگانه نیست
خدای مگر او چه اوست بخشاینده بهر چیز و مهربان بمومنان

بیان

بیان این بیان نکته انکه بدرستیکه در آفریدن آسمانها و زمین
و دیگرگون شدن روز و شب و کشتیهای که روان است
در دریا با بارهای که فایده میدهند آن بارها مردمانرا و آنچه
فرو فرستاد از بالا که آبی آید پس زنده کرد بآن آب
زمین را بگیاه بعد از مردن زمین به این گیاهی و آنچه برا
کنده کرد در زمین که هر جنبنده است و تغییر بادها که گاهی
از مشرق و گاهی از مغرب و گاه از جنوب و گاهی از شمال
و گاهی از میانه اینهای آید و ابری که بفرمان رسا آورده
شده ای است باز آن سکنی میان آسمان و زمین هر آینه
دلیلها است برای جمعی که خردمندی میکنند اقرار میکنند
و سبب اینها باشکه این کارخانه ای آفریدگاری عاقل
حکیم است و آن آفریدگار بیعیب شما آفریدها اینها را
و مرده ها را زنده خواهد کرد برای جزای بد و نیک

پس پیغمبران و کتابها را اما ما ترا فرستاده خواهد بود نسبت
بیان نیک و بد و در طلب علم از پیغمبران و کتابهای ایشان
و امامان حق پس باید کرد ای همام تحقیق کردانید[?] اثر
(نشانها حق) آنها را که در آیت سابق مذکور شد راهنمای بر
(بعنوان حق) عقل ادراک نه بعنوان کنه ذات بلکه بعنوان آنکه
مردمان را تدبیر کننده بزرگی است و آنها همه برای
منافع ایشان آفریده است صریح کرده این معنی را و فرموده
در سوره نحل بعد از شمردن بالا نعمتها که وَسَخَّرَ لَکُمُ
اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ
بِأَمْرِهِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ
مقصود ظاهر آیه آنکه جهت مردمان آفرید و بکار کشی
شما کرده الله تعالی شب و روز و آفتاب و ماه را
و ستارها که از اینها بکار کنند برای شما اظهار کرده الله تعالی





میدانند و بس بدرستیکه درین بکار کشی کردن اینها دلیلهاست
برای جمعی که خردمندی میکنند چه ایشان باین اقرار
میکنند که اینها برای زیستن دنیا و بس نیست پس اختلاف
از روی ظن نباید کرد و تابع رسولان و کتابهای ایشان
و امامانی که اوصیای ایشانند باید بود و حدیث طویل اخذ
نامه موضح الحاجة حدیث منقول است در جا نکتاب از
جناب مستطاب زبده خلایق امام جعفر صادق علیه
السلام باینها روشن که راوی گفت شنیدم از امام علیه السلام
که میفرمود که یافتم دانش بکار آمد خاص[?] مردمان همگی
آن جمع در چهار کلمه اول آنکه شناسی مالک و صاحب اختیار
خود را باینمعنی که اعتراف کنی باینکه انسان و این جهان
بصاحب کل اختیار عالم عادل حکیم بیگانه نیست دوم
آنکه شناسی آنچه را که آن صاحب کل اختیار با تو کرده

باین معنی که اعتراف کنی باینکه آدمیان و زمین و آسمان
اگر بی تکلیف و فرستادن رسولان و احکام با آداب
الهی و با قیامت و جزای نیک و بد باشند عبث خواهد بود
چه دنیا پر شر و شور است و همچنین زادن و زیستن و مردن
نمی ارزد سیم آنکه شناسی آنچه را که آن صاحب کل اختیار
طلبیده از تو و بر رسول زمان تو وحی کرده باین معنی که طلب
علم دین کنی و دانی که آداب الهی چیست چهارم آنکه شناسی
آنچه را که اگر کنی آنها را بر بنیه کنند ترا از دین مثل امور
بر کبیره و مثل شرک و بدی اهل رای و اینه جور دیگر
روایت که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله

اعرابی

ای قوم الدین از عالی پرسید که خدا را بچه شناخته
گفت مشغول شغل را در راهی که می بینم استدلال میکنم
که شتری از ینجا راه رفته و نشان پای را که می بینم میدانم
که آدمی



آدمی از اینجا عبور کرده است آیا آسمان با این ستاره
های بار و تنسیب و زمین با این کوه ها و دریاها دلالت
نمیکند بر خدا و بر لطیف و خبیر بس حضرت فرمود که بر
شما باد بدین اعرابی دلیلی حضرت رب العالمین در
قرآن مبین میفرماید که سَنُرِیهِم آیَاتِنَا فِی الآفَاقِ وَ
فِی أَنفُسِهِم حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُم أَنَّهُ الحَقُّ ترجمه آیه ظاهر و تحقیق
تعلیم آنکه می نماییم اثر را یعنی بندگان را آیات و آثار
خود که خلق کرده ایم در آفاق و نفسهای ایشان تا آنکه روشن
و هویدا شود مر ایشان را که صانع و خالق ایشان خداوند
حق است دلیل دیگر قول امام المشارق و المغارب
علی بن ابی طالب علیه السلام است که مَن عَرَفَ نَفسَهُ
فَقَد عَرَفَ رَبَّهُ یعنی هر که شناخت نفس خود را بس
تحقیق که شناخت پروردگار و صاحب کل اختیار خود را

بامعنی که همچنانکه آدم علم بوجود خود بهر حال خواهد داشت
که موجود است نیست که اورا آفریده چه بخود دلیل است که کسی
خود بخود بهم نرسیده و در حین معدوم نیست موجود کرد و گواه این سخن
اظهر من الشمس است که پدر و مادر در ایجاد آنکس مدخلی
ندارند چه بسیار کسان هستند که فرزند میخواهند نمیشود و پسر
میخواهند دختر میشود و در این معنی گفتگو بسیار کرده اند اثبات
این مختصر گنجایش آن ندارد پس کسیکه خود را شناخت
پروردگار خود را شناخت با صفات کمالیه و نعم ما قیل

قال : در جستن جام جم جهان پیمودم : روزی ننشستم و شبی نغنودم
ز استادی چو وصف جام جم بشنودم : خود جام جهان نمای عالم بودم

بدانکه واجب الوجود لذاته بامعنی است که وجودش
از خودش است زیرا که هرگاه وجودش از غیر باشد لازم
آید که ممکن الوجود باشد و هر ممکنی محتاج است در صفات

بسببی گفته خواهد شد که حق سبحانه تعالی محتاج نیست و چون
پس ثابت شد که وجود او از اوست و چون واجب لذاته است
بلانظیر گفته بعض الفاظ میشنود دارد آفرینش را : اگر تأملی
کند از هم فرو ریزند قالبها : ای عزیز اینقدر تو بس خیالی
باین صحرای پرهول و اندیشناک متاز و اینقدر بپای
عقل تمام ناقص خود مناز چون ثابت شد وجود واجب
الوجود بمحک تحریر تو را کافیست و فکر را بالا بر نبرد که
: صف نشینان بارگاه الست : بجز این پی نبرده اند
هست : سخن اینجا که از خدادانی است : لذو دانش
مزن که نادانی است : و رسیدن بکنه ذات واجب
الوجود از محالات و دلیل در روشن از ادله عقلیه
پی رفتن بجهت راه سراپا سرگردانی ما را چه کار بود مست
این قسم خیالات باطله از دماغ نجات ائمه اطهار نیز

بسیار است و فاضل ماهر مولانا محمد باقر علیه الرحمه در کتاب
عین الحیوة نقل کرده که کنه ذات واجب را دانستن محال است
و تفکر در ماهیت وجود و کیفیات ذات و صفات ممنوع است
و اخبار بسیار در نهی وارد شده است و عقلی که از نفس خود
خود و از معرفت بدنی که مدبر اوست و باو متعلق عاجز است
و از معرفت اجسامی که پیوسته در نظر دارد عاجز است چگونه
جرأت میتواند کرد در معرفت واجب الوجود و تفکر علما
پس در نیابت باید که بنحوی که خدا در قرآن مجید فرموده
حضرت رسول و حضرت ائمه معصومین صلوات علیهم
اجمعین در خطبهای بلیغه و احادیث متواتره بیان فرموده
اند اعتقاد نمایند بعد از آن از راه عبادت و بندگی
زیادتی هدایت را طلب نماید و بعقل ناقص خود
مغرور نشود که بغیر حیرت و کفر و ضلالت ثمره نمی بخشد

در احادیث

در احادیث معتبره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول
است که در خلق خدا و غرایب صنع او سخن بگویید که سخن
گفتن در خدا بغیر حیرت ثمره نمی بخشد و در حدیث دیگر فرموده
که در هر چه خواهید سخن بگویید و در ذات خدا سخن نگویید
و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
در تفسیر آیه وَ اَنَّ اِلَی رَبِّکَ الْمُنْتَهَی فرمود که چون
سخن بخدا منتهی شود از سخن باز ایستید و در حدیث
معتبر دیگر فرمود که زنهار که تفکر در خدا مکنید ولکن
خواهید نظر کنید و تفکر نمایید در عظمت خلقش و منقول
است که از حضرت علی بن الحسین علیه السلام پرسیدند
از توحید و خدا شناسی فرمود که خداوند عالمیان میدانست
که در آخر الزمان جماعتی متعمق و مدقق
بهم خواهند رسید سوره قل هو الله احد و آیات
سوره حدید فرستاد که خدا را باین نحو بشناسند

وکسیکه زیاده از این تفکر نماید هلاک میشود و در حدیث
دیگر وارد است که حضرت علیه السلم فرمودند که او
صیاهمه دریای اند که از راه تعالی بعضی از ان بحیا میشوند
رسیده و اکر مانی نبودند خدا را نمیتوانستند شناخت و
بمانیا خدا حجت خود را بر خلق تمام کرده و در این باب
حدیث بسیار وارد شده و اکثر عالم را شیطان
از این راه فریب داده که دست از فرموده خدا
و رسول و ائمه برداشته اند و بعقلهای ضعیف اعتماد
نموده اند و هر طایفه خدا را بنحوی شناخته اند باعتقام
همه خطا کرده اند لهذا اکر تفکر نمایند که اکر عقل مستقل
میبود در این باب این همه فرق بسیار از عقلا و حکما که
همه از ... اهل عقلند جدا در این باب و در هر
بابی دو فرقه با یکدیگر موافق نیستند انتهی کلامه رفع الله

فی علیتی

فی علیین و همچنین قدوه ارباب قلوب شیخ محمد بن یعقوب
ثاب رحمه در کافی روایت کرده که منقول است از ابی
عبیده کفشکر که ناشی زیاد بوده کفت که کفت امام
محمد باقر علیه السلم که ای زیاد بپرهیز از حرص در مباحثات
یا از نزاعهای متعارف متکلمان چه بدرستیکه این باعث
سخن نادانسته باطفاء دین اسلام و محکمات قرآن میشود
و باطل میکنند عمل صالح را و جهنمی میکنند صاحبش را و شاید
که کفتکو کنند در چیزی پس امر زیده شود آن کفتکو برای او
و بدرستیکه بودند در زمان کذشته جمعی که ترک کردند
طلب علم دین را که بحکم الله تعالی موکل بودند بطلب آن
پس طلب کردند علم چیزی را که معذور بودند در ترک آن
تا انکه رسید کفتکوی ایشان بذات الله تعالی پس حیران
شدند تا انکه بدرستیکه شان این بود که بعد مردی از این

هر آئینه آواز کرده میشد از پیش خود پس جواب میگفت
از پیش خود آواز کرده میشد از پس خود پس جواب میگفت
از پیش خود شارح صافی قدس سره میفرماید که مراد کمال
جهالت و نامربوطی گفتگوست چنانچه در عرف میگویند
فلانکس پیش و پس خود را فرق نکرده و ایضا روایت است
در همانکتاب از جناب امام جعفر صادق علیه صلوات الله
الملک الخالق که میگفت هر که فکر کرد در ذات حق سبحانه
تعالی که چگونه است آن چنین شد میتواند بود که مراد
باشد که قرار داده باشد بعد از فکر که ذات او چنین خواهد
بود و ایضا در همانکتاب از همانعالی جناب روایت است
که فرمودند که ای فرزند آدم تو کجا و این قسم مکابره دعوی
گزاف کجا اگر چنانچه دل ترا از غی سیر نشی نمیکند از پس حکمت
و چشم تو اگر نهاده شود بر ان قدر سوراخ سوزنی هرآینه

تمیز نم



میشوند آنرا و از دیدن معطل میشود در سعی خود بجای
که شناخت یکی از آن دو غایت پادشاهی آسمانها و زمین
را یعنی ذات صاحب آن پادشاهی را اگر راست میگوئی
در دعوی خود استحاله وقوع آن پس این آفتاب آفریده
ایست از آفریدهای الله تعالی یعنی آنکه پس نظر کن در عین
در عین آفتاب اگر قدرت داشته باشی پر کنی دو چشم
خود را از دیدن آفتاب پس الله تعالی چنان است که عقل
پس چون که عقل عقلا در شناخت قاصر است و حدیث نبوی
ما عرفناك حق معرفتك بر این دلیل است و بودن
و ظاهر است آنست که یعنی از پیش و پس دانستن را با
نادانی را در بیان خیال محال در جستجوی کنه ذات
حضرت ربانی نداریم و زبان عجز و قصور را بگفتار
مقال سر انسر فهم و شعور معترف سازیم تو خردم در خور اثبات

در بیان توحید

تو نیست ∴ آسایش جان بجز مناجات تو نیست ∴
مثی ذات ترا چو اجنبی کی دانم ∴ دانندهٔ ذات تو بجز ذات
تو نیست ∴ باب اول در روایات معتبره و اسانید در
بیان اقرار نمودن توحید که از جمله اصول دین است یعنی بدانکه
که توحید آنست که مکلف اعتقاد کند بصدق قلبی یعنی
ذات واجب الوجود و صفات ثبوتیه و صفات
سلبیه و این صفات مذکور در باب سیم و چهارم
این رساله و واجب است که مکلف اعتقاد کند
بدل و اقرار کند بزبان که خدا یکیست و دو نیست
داور اشریک و نظیر و مثل و مانندی نیست و منزه است
از جواهر و اعراض و زمان و مکان و کیف و کم و قرب
و بعد و کثیف و جسم و لون و شکل و حدود و کل و
صغیر و کبیر و ارکان و جوارح تعالی شانه است و یکتائی ترکیب

وی نی



و بی همتا خالق و رازق و فاطر و قاهر و معز و مذل و
هادی و مضل از عقل و وهم بیرون بیچگونه و بیچون دانا
بی علت و توانای بی حیلت و قادر برکلی در ذات
و صفات و متعال و مقدس از مشابهت و منزه از
مشارکت و واحد من جمیع الوجوه است نه واحد عددی
و نه واحد نوعی یعنی بدانکه که واحد عدد او واحد را گویند
که در موضع شمار اطلاق کنند مثل یکی که بعد از و دوی
باشد و واحد نوعی یکیست از مردمان مثلا یعنی
که یک نوع است از جنس و این هر دو محالست بجهة
پروردگار چنانچه در قرآن مجید فرمود که وَإِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَا
حِدٌ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ ترجمه آن در
مقدمه گذشت و ایضا فرموده که إِنَّمَا اللّٰهُ إِلٰهٌ وَا
حِدٌ یعنی جز این نیست که مستحق عبادت خداوند یگانه است

یگانه یا یعنی که دوییت نه در ذات و نه در صفات والفنا
حضرت سبحان در سوره قران میفرماید که فَاعْلَمْ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا
اللّٰه یعنی بدان ای محمد ع‌م که نیست خدای شما مگر آن ذات یگانه
بی همتا والفنا قند و ارباب قلوب شیخ محمد بن یعقوب
علیه الرحمة در کافی روایت کرده که یهودان پرسیدند حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله الی یوم الجزاء ابابیزودشی که
گفتند بیان کن برای ما صاحب کل اختیار را الطریق مستقیم
واضح پس آنحضرت درنگ کرد تا سه ساعت جواب نمیگفت
بعد از آن فرود آمد از جانب الله تعالی سوره قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ
تا آخر آن و نیز در همان کتاب روایت شده با نزدیکی که
پرسیده شد سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام از
توحید که چه آن چیست پس فرمود که الله عزوجل دانسته
که خواهند بود در آخر الزمان جماعت چند از متعمقان باستدم

که طلب



که طلب معرفت کنه ذات الله تعالی با تشخص او کنند پس فرود
فرستاد الله تعالی سوره قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ را و فرو فرستاد شش
آیه مشهور را از سوره حدید تا قول او وهو علیم بذات الصدور
پس هر کسی از متعمقان باستدم که قصه کرد غیر این را هلاک شد
و آن آیات این است که بسم الله الرحمن الرحیم سبح
لله ما فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم له
ملک السموات و الارض یحیی و یمیت و هو علی
کل شیء قدیر هو الاول و الآخر و الظاهر و
الباطن و هو بکل شیء علیم هو الذی خلق السموات
و الارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش
یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل
من السماء و ما یعرج فیها و هو معکم اینما کنتم و
الله بما تعملون بصیر له ملک السموات و الارض

وإلى الله ترجع الأمور يولج الليل في النهار ويولج
النهار في الليل وهو عليم بذات الصدور ترجمه
والله تعلم انکه الله امکنم باسم آفریننده انس وجان
بخشنده مهربان بپاکی یاد کرد الله تعالی را از شریک
در صفات ربوبیت و از هر نقصان هر چه در آسمانها
و زمین است و اوست بی همتا و حکیم یا بمعنی که
بازیچه نکرده است در خلق آسمانها و زمین و همچنین دنیا
اکتفا نکرده است باظلم یا انکه بی ارسال رسل عذاب
نکند خود را یا جزا در آخرت و مخصوص اوست پادشاهی
آسمانها و زمین زنده میکند و میمیراند و او بر هر چیز توانا است
توانا است اوست اول که پیش از هر چیز بوده و
اوست آخر یعنی بی فنا و تغییر و اوست آشکار و نهان
یعنی بچگونگی نه اینکه گاهی آشکار باشد و گاهی نهان

داد بهر چیز



داد بهر چیز داناست و اوست آنکس که آفرید از
روی تدبیر آسمانها و زمین را در مدت موافق شش
روز انه شب بعد از آن راست نشست بر تخت
پادشاهی میداند آنچه را که فرو میرود در زمین مثل
آب و دانه و آنچه را که بیرون می آید از زمین مثل گیاه
و آنچه را که فرو می آید از آسمان مثل ملائکه کاتبان
اعمال بندگان و آنچه را که بالا میرود در آسمانها
مثل اعمال بندگان و ملائکه حافظان آنها و او با شما ست
هر جا هستید و الله تعالی بانچه میکنید بیناست چه اورا
و بس پادشاهی آسمانها و زمین و بسوی او بر گردانیده
میشود کارها و به هر کار و جزای آن میدهند پس ترک
فضولی و خود رایی باید کرد بیان این آنکه داخل میکند
شب را در روز تنها و داخل میکند روزها در شب

شبهه واو لغایت داناست بود وسوسه شیطانی که شبهها
را اصلاح میکند و باعث غلو در توحید و اقسام ضلالت
میشود انتقام خواهد کشید و ایضا در بعضی کتب روایت شده
از عبد الرحمن بن ابی نجران که گفت نوشتم بسوی امام
محمد تقی علیه السلام یا گفتم او را اینکه بعضی را و یا شبهه
که کرده اند مرا الله تعالی قربان تو آیا عبادت کنیم این
اسما را که رحمن رحیم و احد احد صمد باشند مراد است که
اسم آیا عین مسمی است یا نه پس امام فرمود که هر که
عبادت کرد اسم را به مسمی یا اسم را پس متعدد دانسته عبادت
کرده متعدد اسما و ترک عبادت معبود حق کرده و
منکر معبود حق شده و عبادت نکرده بغیر او بلکه عبادت
کن آن ذاتی را که مستحق عبادت است و احد احد صمد
نیست مسمی با این همه اسم است بلکه این اسما

این اسما



این اسما شنیدی چند تن که حق تعالی با آنها خود را بیان کرده مراد این
که بجهت نام این صفات نفس او نیست و همچنین در بعضی کتب
روایت است از محمد بن زید که گفت که آمدم بسوی امام رضا علیه
التحیة والثنا و سوال میکردم او را از اقرار یگانه بودن الله تعالی
در صفات ربوبیت پس خواند بر من تا نوشتم که سپاس الله را است
که شکافنده این چیزها ست در زمان ابتدای آفرینش و از نو
پدید آرنده این چیزها ست در زمان ابتدای آفرینش که آن
انشا و ابتدا به قدرت و حکمت او ست نه از ماده قدیم و نه
بسبب حدوث شرطی سابق بران احداث کرد تا پدید آید هر چه را
که خواست و چگونه که خواست بر حالی که بغایت یگانه با آن
احداث بود برای آن بود که با این احداث ظاهر کند دانایی خود
مصلحتها را و ظاهر کند که صاحب اختیار هر کسی و هر چیزیست از روی
حقیقت و ضبط نمیکند ذات او را خردها و نمیرسد با و خاطرها در بینایی

اورا دیده‌ها درنیابد و فرو نگیرد او مقداری که اجسام را میباشد چه عاجز شده
از رسیدن بذات او بیان مردمان دکند شده و نرسیده باو دیده
ها و کم شده در او اقسام تشبیه و دور شده از مانی در یابی که برای آن
مدبران دیگر باشند و پوشیده شده از مانی برده که میران برده
برده دیگر باشد شناخته شده بصفات ربوبیت نه بسبب دیدن
چشم ذات او را و بیان کرده شده نه بسبب چیزی که موصوفست
و ثنا گفته شده نه بسبب چیزی که جسم ست بسبب مستحق بزرگی مگر
او که بزرگ بغایت بلند مرتبه منزه از هر نقصان و قبیح ست
و بهمین در همان کتاب روایت ست از حسن بن محبوب از کسیکه
کرد آنرا از حضرت صادق علیه صلوات الله الملک الخالق
گفت که گفت مردی نزد او الله اکبر یعنی الله بزرگترست
پس امام علیه السلم فرمود چه قصد کردی الله تعالی بزرگتر از
چه چیزست پس آنمرد گفت که از هر چیز پس فرمود امام علیه السلم

که کوتاه



که کوتاه کردی معنی الله اکبر را پس گفت آنمرد که چگونه گویم فر
مود که بگو الله بزرگترست از اینکه بیان کرده شود قدر عظمت
او پس عظمت او بهیچ نسبت که بزرگتر است از هر مخلوق ست
و اول نبوت وحدانیت کردگار للاشریک له گفته خواهد
در فصل پنجم باب سیوم این رساله **باب دوم** در بیان صفات
ثبوتیه که نسبت داده میشود بجناب حضرت باری یعنی صفات
چندی که نسبت بذات پروردگار باید داد باین معنی که او
حقیقی نه تعالی موصوف باین صفاتست و در بیان این نسبت
فصل ست **فصل اول** در بیان آنکه حق سبحانه وتعالی قادر مختار
ست بدانکه حکما و متکلمین درین مسئله اختلاف کرده اند بعضی خدا
وتعالی را فاعل موجب میدانند باین معنی که قائلند باینکه خلق
عالم و ما فیها واجب ذاتست بوده و میتوانست که ایجاد نکند
و برخی قادر مختارش میدانند و مختار را صفت مخصص قادر

صفات ثبوتیه الله تعالی

در بیان آنکه الله تعالی قادر مختار است

هستند اینند بامعنی که مختار است یعنی موجب نیست و دلایل
بر رد قول قایلین بایجاب گفته اند از جمله اینکه هرگاه الله تعالی
موجب باشد لازم آید عجز او و در مرتبه جمادات باشد و آن
نقص است و نقص بر حق سبحانه تعالی محال است و دیگر اینکه
هرگاه حق سبحانه تعالی موجب باشد لازم آید اینکه عالم که اثر
وی است قدیم باشد چرا که فعل موجب هرگز از فاعل جدا نمی شود
و گفته خواهند شد که حق سبحانه تعالی قدیم است پس لازم آید
که عالم نیز قدیم باشد و حال آنکه حادث است بواسطه اینکه
بدیهیست که عالم متغیر است و هر متغیری حادث است پس ثابت
شد که عالم حادث است و غیر از حق سبحانه و تعالی هیچ چیز قدیم نیست
پس دانسته شد که حق سبحانه و تعالی قادر مختار است و میر ابو الفتح
در شرح باب حادی عشر فرموده که مخفی نماند که قدرت و اختیار
در اصطلاح دو لفظ مترادفند و مشترک اند میان دو معنی یکی بودن

فاعل



فاعل بحیثیتی که صحیح باشد از او فعل و ترک با معنی که هیچکدام
لازم ذات من حیث هی هی نباشد بلکه لازم ذات
باشد بشرط اراده و مقابل این معنی است ایجاب و آن بودن
فاعل است بحیثیتی که فعل یا ترک لازم ذات من حیث
هی هی باشد بی شرط اراده و دیگری بودن فاعل است بحیثیتی که
اگر خواهند کنند و اگر نخواهند نکنند و این معنی اول است
زیرا که او است مختلف فیه میان متکلمین و حکما و معنی ثانی
متفق علیه است چنانچه در محلش مذکور است انتهی و حق
این است که مختار صفت موضح قادر است و قادر تنها بی
قید اختیار نیز افاده آن شاء یفعل و آن شاء لم یفعل
میکند چنانچه عریف العلامه استادی دام افضاله در کتاب
دلیل الدعاة در شرح دعای جوشن کبیر در ذیل معنی قادر
و قاهر فرموده که قدرت بر چیزی عبارتست از توانایی

بر فعل و ترک آن و خدا تعالی قادر باستقلالست یا بمعنی
که هر مکلفی را میتواند که گردد و هیچکس دافع قدرت او نمیتواند
و بهذا التقدیر و مقتدر که افاده مبالغه میکنند موصوف میشود
و گاهی در صفات الهی قادر و قاهر مستعمل شود برای اشعار باینکه
قهر چون بمعنی غلبه است افاده این میکند که هر چه را خواهد
یعنی نفوذ اراده میتواند کرد به مثل بنده کان که قدرت ضعیف
دارند و تمکین از جانب الله تعالی یافته اند و اعضا و آلاتی
که دخل در آن فعل دارد و ندارند الغیر باشند احداث
اثر نتوانند انتهی پس معلوم شد که قدرت بر دو قسم
اول قدرت مستقله که دیگری سلب آن نتواند نمود
و آن از صفات باریتعالی است دوم قدرت ضعیفه که سلب
آن از جانب کل اختیار ممکن باشد مثل قدرت عباد
و نقل الاسلام علیه الرحمه در کافی از محمد بن اسحق روا

یت



کرده که عبدالله زندیق پرسید هشام بن الحکم را که آیا
تو را صاحب کل اختیاری هست هشام گفت که بلی گفت
که آیا توانا است او گفت که آری توانا است مستقل
در توانائی بر هر چیز گفت که توانائی دارد که داخل کند
دنیا را در تخم مرغی بر حالی که بزرگ نشود تخم مرغ و کوچک
نشود دنیا هشام گفت که مهلت ده تا جواب گویم
گفت مهلت دادم ترا یک سال بعد از آن بیرون رفت
از نزد او پس سوار شد هشام و متوجه شد بسوی زنده
خالق امام جعفر صادق علیه السلام بعد از طلب اذن
و راه یافتن گفت امام ع را که ای فرزند رسول الله
دارد سخت بر من عبدالله زندیق سوالی که نیست
اعتماد در جواب آن مگر بر الله تعالی و بر تو گفت

او را امام ع که از چه چیز سوال کرد تو را گفت هشام تعالی
را که در میانه ایشان گذشته بود بعد از ان امام ع
فرمود ای هشام چند است حواس تو گفت که پنج فرمود
که کدام یک آن پنج کوچکتر است گفت که مردمک دیده
فرمود که چند است مقدار یک دیده گفت که مانند
یک مرجمک یا کمتر از ان بعد از ان فرمود او را که ای
هشام نگاه کن آنچه را که پیش تو است و بالای تو است
و خبر ده مرا با آنچه می بینی هشام بعد از نگاه کردن گفت
که می بینم آسمان و زمین و سراها و کوشکها و صحراها و
کوهها و نهرها را امام علیه السلام فرمود کسیکه قادر باشد داخل
کردن آنچه را که می بینی در مقدار یک مرجمک یا کمتر
از ان توانا است که داخل کند دنیا را در تخم مرغی بر

در حالی



در حالی که کوچک نه شود دنیا و بزرگ نشود تخم مرغ بعد از
شنیدن این جواب برود در افتاد هشام در خدمت
آن عالیجناب و بوسید دو دست او را و سر او را و دو پای
او را و گفت که بس است مرا این جواب ای فرزند
رسول الله و برگشت سوی منزل خود و فردا در اول
روز ان زندیق نزد هشام آمد و گفت من بسلام تو آمده
ام نه بتقاضای جواب هشام گفت اگر بتقاضا هم آمده
باشی جوابرا بگیر بعد از گفتن جواب بیرون آمد زندیق
از نزد هشام تا آنکه آمد به در خانه آن امام همام علیه
التحیة والسلام زیرا که دانست این جواب از کسی غیر او
نگفته بعد از حصول اذن داخل شد پس چون در مجلس
نشست گفت امام ع را که ای جعفر بن محمد راهنمائی
کن مرا بر کسیکه مستحق آنست که او را پرستش کنم امام

ع فرمود که حبیب نام تو مراد این است که تو نیز میدانی
و منکر منبوی پس بیرون رفت زندیق و خبر نداد امام
را بنام خود پس گفتند او را مصاحبانش که چرا خبر نداری
او را بنامت گفت که اگر میگفتم او عبد الله میگفت
که کیست این الله که تو او را بنده پس گفتند او را
که برگرد سوی او و بگو او را که راهنمائی کند تو را بر معبود
تو و بپرس از نام تو پس برگشت به سوی امام ع و گفت
که ای جعفر بن محمد راهنمائی کن ما را بر معبود من و مپرس
مرا از نام پس مرا دنشین ای است که اکتفا بدعوی داشتن
نام من مکن و دلیل علیحده بگو پس گفت زندیق را
امام علیه السلام که بنشین و ناگاه پسری از امام جعفر صادق
ع که کوچک بود و در دستش تخم مرغی بود که با آن بازی
میکرد گفت او را امام ع که بده بمن ای پسر این تخم مرغ





را بعد از آن که گرفت گفت ای زندیق این تخم مرغ حصاری است
پوشیده از همه طرف که دری ندارد و او را است پوستی کنده
و با پائین پوست کنده است پوست نازک تا بجا نیدند
تخم میانش بر هم نخورد و با پائین پوست نازک دو جز است یکی از
روی که طلای سیماند و دیگری سفیدی که نقره آب شده
میماند پس نه طلای نیم بسته آمیخته می شود نقره آب شده
و نه نقره آب شده آمیخته می شود طلای نیم بسته پس آن تخم
مرغ بر حال لایق خود است بیرون نشده از آن بیرونی که دخلی
در صلاح آن داشته باشد پس خبر داده شود از صلاح آن و
داخل نشده در آن چیزی که باعث فساد آن باشد تا خبر داده
شود از فساد آن دانسته نمی شود مرد ماده را که آیا آن تخم برای
مرغ نر خلق شده که از درون آن مرغ نر در آید یا برای ماده
و شکافته می شود و بیرون میآید از آن مرغی که رنگهای عجیب دارد

مثل تکهای طاوسها آیا می‌بینی برای آن تخم مرغ تدبیر کننده
بزرگی بی آلت بلکه بمحض کن اینها کند یا آنکه خود بخود چنان می‌شود
راوی گوید پس زندیق سر در پیش افکند زمانی بسیار بعد
از آن گفت گواهی میدهم که نیست مستحق پرستشی مگر الله تعالی
تنهایی شریکی نیست او را و گواهی میدهم بآنکه محمد بنده و
رسول اوست و بآنکه تو پیشوا و حجتی از جانب الله تعالی
بر مخلوقان او و من پشیمانم از آن اعتقاد که بودم در آن فصل
دوم در بیان آنکه حق سبحانه و تعالی عالم است یعنی داناست
بآن معنی که نیست چیزی که او بآن جاهل باشد و نداند زیرا که
گفته شد که حق سبحانه و تعالی قادر است و قادر آن است که فعل
و ترک فعل باراده و خواهش او باشد و اراده و خواهش
چیزی بی آنکه او داند ممکن نیست و همچنین نظر نیکی در مخلوقات
الهی مثل فصول اربعه در خلقت انسانی مثل چشم و گوش و پا

در بیان آنکه حق تعالی عالم است

دیگر



دیگر ذالک که هر یک را فایده‌هاست ظاهر و بدیهی و پس از
هر که چنین افعال صادر شود بالضروره او عالم و داناست که اگر
جاهل باشد جهل نقص است و نقص بر او روا نیست و علم او نسبت
بجمیع معلومات علی السویه است یعنی همه معلومات ما
نسبت بذات اقدس وی یکسانند پس اگر بعضی را داند
و بعضی را نداند ترجیح بلا مرجح و جهل لازم آید و این هر دو باطل است
تعالی الله عن ذالک شعر نهانها آشکارا هر دو یکسانست در نزدش
نه آنرا زودتر بیند نه اینرا دیرتر داند و ثقة الاسلام علیه الرحمه
در کافی از ایوب بن نوح روایت کرده آنکه او نوشت بسوی
زبده خاص و عام امام علی نقی علیه السلم و پرسید او را از
الله عز و جل که آیا میدانست چیزها را پیش از آنکه تدبیر
کرد چیزها را و نیکو کرد آنها را یا میدانست و بآنکه تدبیر
کرد آنها را و خواست تدبیر آنها را و نیکوئی آنها را و بعد از آن

دانست آنچه را که تدبیر کرده شد و تدبیر کردن و دانست آنچه
را که تکوین کرد امام علیه السلام در جواب بخط مبارک خود نوشت
که همیشه الله تعالی دانا بود بچیزها پیش از تدبیر چیزها مانند
دانش او بچیزها بعد از تدبیر او چیزها را و الفقاد رحمنا لکتاب
مستطاب روایتست از کاهلی گفت که نوشتم سوی آنحضرت
اعاظم امام موسی کاظم علیه السلام در میان دعایی که نوشته بودم که
[illegible] ن الله راست سپاسی که منتهی مبلغ دانش اوست
پس نوشت سوی من که مگو البته که مبلغ دانش او نیست
دانش او را مبلغی و لیکن بگو که مبلغ رضای او و الفقاد ربنا لکتاب
مستطاب روایتست از جعفر بن محمد بن حمزه گفت
که نوشتم سوی آنمرد مراد سرور ما امام علی نقی علیه السلام
بپرسیدم او را که بدرستیکه چاکران تو اختلاف کرده اند در
علم الله تعالی بانکه بعضی میگویند که همیشه الله تعالی عالم

بچیزها



بچیزها بوده پیش از بودن چیزها و گفته بعضی انکه میگوئیم که همیشه
الله تعالی عالم بوده چه بازگشت میدانند این است سخنه
که میکنند پس اگر ثابت کردیم علم را برای الله تعالی در ازل
پس تحقیق ثابت کرده ایم در ازل با الله تعالی چیزی را با [illegible]
که شریک از برای او قرار داده خواهیم بود پس اگر در خود
بینی گرداناد الله تعالی فدای تو تعلیم کن مرا از این مسئله
چیزیرا که بایستم بر ان و در نگذرم از ان پس امام علیه السلام
نوشت که همیشه الله تعالی عالم بوده بتو ثابت کامل
و لغایت شده از نقص است تمام او فصل سیم در بیان آنکه
حق سبحانه تعالی حی است یعنی زنده همیشه است و مردن
و بر طرف شدن را باو راهی نیست زیرا که ثابت شد که
او قادر و عالم است و قدرت و علم بی حیوة صورت نبندد
پس ثابت شد که او حی است و در فصل ششم در حرث

در بیان آنکه الله تعالی حی است

در بیانکه حق تعالی مرید و کاره است

امام محمد باقر علیه السلم نیز تصریح باین خواهد شد فصل چهارم
در بیان آنکه حق سبحانه و تعالی مرید و کاره است یعنی خواهنده طاعت
و نخواهنده معصیت است زیرا که امر و نهی کرده از و صادر شده است
چنانچه امر کرده است بنماز و زکوة که اقیموا الصلوة و آتوا الز
کوة یعنی بپای دارید نماز را و بدهید زکوة را و نهی کرده است
از معصیت که و لا تقربوا الزنا و لا تأکلوا الربا
یعنی نزدیک نشوید زنا و مخورید ربا را پس امر دلالت میکند بر
اراده و نهی دلالت میکند بر کراهت پس حق سبحانه و تعالی
مرید و کاره باشد و اراده حق سبحانه و تعالی غیر اراده مخلوقات است
باین معنی که اراده او عین فعل اوست بخلاف اراده مخلوقین
که اراده ایشان غیر فعل است چنانچه قدوه ارباب قلوب شیخ
محمد بن یعقوب در کافی از صفوان بن یحیی روایت کرده باین
روش که گفت گفتم امام رضا علیه التحیة و الثنا را که خبر ده مرا

از



از خواهش از جانب الله تعالی کار خود است را و خواهش
از جانب مخلوقان کار خود است را راوی گفت که امام علیه السلام
فرمود که خواهش از مخلوقان دو چیز بود یکی قصد و دیگری آنچه
روی دهد ایشانرا بعد از آن قصد که کردن آن کار است و
اما خواهش از جانب الله تعالی پس کردن است نه غیر آن زیرا
که او بر همزدن صور ذهنیه نمیکند و در غم کاری نمی باشد و فکر نمیکند
و این صفتها نفی کرده شده است ازو و آنها صفتهای مخلوقانست
پس خواهش الله تعالی همین کردن است نه غیر آن بیان این
آنکه متکلمین بر او را که نمیشود بی لفظی و بی سخن گفتنی و بی زبانی
و بی میلی و بی فکری و نسبت متکلمی الله تعالی را بسبب آن
قول که حادث است چنانچه متکلمان اینست که نسبت متکلمی
برای الله تعالی بسبب صفاتست ازلیه علم و قدرت و غیره
در عاقلکتاب نقل شده که روایت است از بعضی یاران

ماکه بودیم در مجلس امام محمد باقر صلوات الله علیه الی یوم
الآخر وقتیکه داخل شد بر او عمرو بن عبید که رئیس معتزله است
پس گفت امام را که قربانت شوم قول الله تعالی در سوره
طه که وَمَن یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَوَی یعنی هر که فرود آمد
بر او غضب من پس تحقیق افتاد در هلاکت چیست آن غضب
پس فرمود امام علیه السلم که آن غضب عقاب است نه کیفیتی
مانند صفتی که در آدمی میباشد برای عمرو بدرستیکه کمان برده
که الله تعالی زایل میشود از کیفیتی سوی کیفیتی دیگر پس بتحقیق
او برده بیانی که مخلوق کنند و بدرستیکه الله تعالی عز و جل از
جا در نمی آورد او را چیزی که تغییر دهد او را فصل پنجم در بیان
آنکه حق سبحانه و تعالی مدرک است یعنی دریابنده است
زیرا که ثابت شد که او حی است و هر ذی حیوة دریابنده است
البته و دیگر دلیل بر این است قول حضرت علام در کلام
بجز ظاهر

در بیان انکه حق تعالی مدرک است

بجز ظاهر در سوره انعام که لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ وَ
هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصَارَ یعنی در نمی یابد او را چشمها و او
در می یابد چشمها را و الطاف فرموده است کردگار جبر که
وَهُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ یعنی او سبحانه شنوا و بیناست
و شنوایی او گوش و بینایی او چشم نیست چنانچه در کافی
روایت است از زراره قال امام جعفر صادق علیه السلم
در وقتیکه سائل زندیق پرسیده بود از وی که آیا میگویی
که الله تعالی شنوا و بیناست امام علیه السلم فرمود که
او شنوا و بیناست شنواست نه بعضوی که گوش باشد
و بیناست نه بآلتی که چشم باشد بلکه میشنود بذات خود و می بیند
بذات خود نیست مراد از سخن من که او شنواست یعنی شنود
بذات خود و بیناست یعنی می بیند بذات خود آنکه شخصی او
چیزی باشد و ذات او چیز دیگر چنانچه در متعارف صفتی را

که مانند نفس باشد در جدا شدن نفس منها شدند و میگو
یند فلان خوش نفس است و فلان بد نفس است و
لیکن اراده کرده ام اظهار چیزی را که در دل منست
چون برسیده شده ام و فهمانیدن آن چیز تورا چون
بر شنیدن پس میگویم بعبارتی دیگر بدرستیکه او شنوا است
بهمه چیز نه آنکه همه در او جزو داشته باشد چنانچه در عرف
لفظ کل و همه را در مرکب از اجزا استعمال میکنند و لیکن
من اراده کرده ام فهمانیدن تورا و اظهار آنچه را که در دل
من است و نیست بازگشت من درین سخن مگر بسوی آنکه
او شنوای بینای دانای تعالیست دانائی آنکه تعددی
در ذات او باعتبار اجزا باشد و بی آنکه تعددی در کار
فی نفسه باشد خواه در ذات و خواه در صفات و الحدیث
طویل اخذنا منه موضع الحاجة و نیز در عیانکتاب

از ابن بکیر



روایت است از امام عالی جناب در قول حق سبحانه
و تعالی در سوره انعام لا تدرکه الابصار فرمود که عمده مراد اینست
که احاطه نمیکند او را دیده دل آیا ملاحظه نمیکنی بسوی قول الله
تعالی بعبارتی از مقاصد که قد جاءکم بصائر من
ربکم نخواهد الله تعالی بصائر ماخوذ از بینا شدن چشمها را
و گفت که فمن ابصر فلنفسه و نخواهد بالابصار ماخوذ از بینا شدن
چشم آنکس را و گفت که و من عمی فعلیها و نخواهد بلفظ
عمی ماخوذ از کوری چشمها را چراین نیست که خواسته است از
بصائر احاطه دیده دل را چنانچه گفته میشود که فلانکس
دیده ور است بشعر و فلانکس دیده ور است بفقه و
فلانکس دیده ور است بدراهم و فلانکس دیده ور است
بجامه‌ها الله تعالی بزرگتر است که دیده شود از چشم و نیز
در عیانکتاب روایت است از ابو هاشم که از او الله جواد

ست از امام رضا علیه التحیة و الثنا راوی گفت که
پرسیدم اورا از الله تعالی که آیا مانند شمرده میشود بچیزی
پس گفت که آیا نخوانی قرآن را پس گفتم که بلکه بخوانم گفت
که آیا نخوانی قول الله تعالی را در سورهٔ انعام لا تدرکه الابصار
و هو یدرک الابصار گفتم که بلکه بخوانم گفت که آیا پس میشناسید
معنی الابصار را گفتم که بلکه میشناسیم گفت که چیست معنی
الابصار گفتم که دیده های چشمها پس گفتم که بدرستیکه دیده های
دلها نا ملتر ست از دیده های چشمها بیان ای آنکه
الله تعالی در نمی یابد اورا دیده های دلها چه جای دیده
های چشمها و نیز در بعضی کتب روایتست از داود
بن قاسم که ابو هاشم جعفریست گفت که گفتم امام محمد
تقی علیه السلم را که مراد بالابصار در آیت لا تدرکه الابصار
چیست پس گفتم که ای ابو هاشم دیده های دلها بارکیک
ترا

ترا از دیده های چشمها ست بیان این آنکه تو گاه دریابی
به دیدهٔ دل سند هند و شهرهایی را که داخل نشده ای آنها را
بر حالی که در نیابی آنها را از دور بچشم خود و دیده های دلها
در نیابد ذات الله تعالی را پس چگونه ست دیده های
چشمها مراد اینست که نفی ادراک اول که اعم ست لازم
دارد نفی ادراک دوم را بالطریق اولی فصل ششم در بیان
آنکه حق سبحانه و تعالی قدیم ازلی و باقی ابدیست بامعنی که اول
او را ابتدا و آخر او را انتها نیست زیرا که هرگاه نیستی را
بر وجود او راه باشد ممکن الوجود باشد حالکونی که او واجب
الوجود ست پس قدیم ازلی و باقی ابدی باشد نتایج قدوه
ارباب قلوب شیخ محمد بن یعقوب علیه الرحمة در کافی روایت
کرده باسناد خود که پرسید نافع بن ازرق بسوای اکابر
و اصاغر امام محمد باقر علیه السلم را و گفت خبر ده مرا از الله تعالی

در بیان آنکه الله تعالی قدیم ازلی و باقی ابدی

که کی بود پس امام علیه السلم فرمود که کی بود تا خبر دهیم ترا
که کی بود ای نیز پس گفتم نه بوده و نه خواهد بود گفت پس
بهمنا مخواهیم مقصود در حاجتها را که نگرفته ترک نکرد برای خود جفتی
و نه فرزندی و نیز در آن کتاب روایت شده که آمد مردی
سوی امام رضا علیه التحیه والثنا از ما وراء النهر و گفت که میپرسم
ترا از مسئله اگر جواب گوئی مرا در آن مسئله با آنچه نزد
منست قائل میشوم بامامت تو و الا فلا پس امام علیه السلم
فرمود که بپرس از هرچه خواستی پس آن مرد گفت که خبر ده مرا
از صاحب کل اختیار که کی بود و چگونه بود و بر چه چیز بود اعتماد
او و معنی اینکه چه وسیله خلق اول حوادث کرد پس امام علیه السلم
فرمود که بدرستیکه الله تبارک و تعالی صاحب وقت کرد هر
صاحب وقتی را بی وقتی که خودش داشته باشد و صاحب چگونگی گرد
هر صاحب چگونگی را بی چگونگی که خودش داشته باشد و اعتماد





او بر وسیله بود بلکه بقدرت خود بود چه احتیاج بوسیله
تازه بنابر ضعف و اضطرار است و بنابر امتناع تخلف معلوم
از علت تامه است پس برخاست آن مرد و رفت بسوی
امام علیه السلم و بوسه بر سرش زد و گفت گواهی میدهم اینکه مستحق
عبادت نیست مگر الله تعالی و اینکه محمد فرستاده او و علی وصی
رسول او و دوستان ای کننده است بعد از رسول بآن کاری
که داده است او را بآن کار رسول الله صلی الله علیه و آله و
اینکه شما خانواده رسول الله اید راستگوینه نه بجهت
شما و اینکه توای جانشین بعد از امامان راستگوئید
است رتبت بآیه سوره توبه یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای جماعتی که ایمان
آورده اید بترسید از الله تعالی و باشید با امامان
راستگو در حکم الهی که حکم ایشان در دین به پیروی

ظنی نیست و نیز در همان کتاب روایت شده که فراهم آ
مدند یهودان سوی سردار ایشان جالوت پس گفتند
که او را که بپرسیم که او ابرد یعنی حضرت امیرالمومنین علیه السلم
داناست و روانه شو با ما سوی او تا بپرسیم او را از مشکلات
چون آمدند آنحضرت در خانه بود انتظار کشیدند تا بیرون آمد
گفت او را راس الجالوت که آمده ایم نزد تو که بپرسیم ترا
از مشکلات فرمود که بپرس ای یهود از هر چه بخاطر تو را
پس راس الجالوت گفت که میپرسیم ترا از صاحب کل اختیار
تو که کی بود امیرالمومنین صلوات الله علیه الی یوم الدین
فرمود که نیستی برای حدوثی بود بی اینکه چگونه بود همیشه بود
بی اینکه چند بی هزار سال بوده و بی اینکه چگونه بوده نیست
برای اینکه تمهید مقدمه که در مخلوقی میباشد او نیست از
اول حوادث نیست بی تمهید مقدمه و بی شوق پایان

کاری

کاری و بی شوق منتهای پایان کاری بریده شد از وی پایان
کار او پایان کار هر پایان کار است پس گفت راس الجالوت
که روانه شوید چه دانشی او بیشتر است از آنچه گفته میشود
در وی و در همان کتاب روایت است که آمد دانایی از دانایان
یهود آن سوی جای رو بازپسین حضرت امیرالمومنین
علیه السلم گفت ای امیرالمومنین کی بود صاحب کل اختیار
تو گفت امیرالمومنین علیه السلم او را که مرده بنیاد تو را نهاده
کی نبود که تا گفته شود که کی بود صاحب کل اختیار من پیشتر
از هر پیشی است بی پیشی که با او باشد و او در پسی هر پسی
از جمله حوادث دنیا نیست بی پسی که با او باشد و بی پایان
کاری که او را حاصل شود و بی منتهایی برای پایان کار او
و بریده شده پایانهای کار نزد او و پس او پایان کار هر پایان کار است
پس دانایی یهود گفت که ای امیرالمومنین آیا پیغمبری یا نی

که گردی پیغمبری بود که این سخنان به وحی الهی بدو رسیده باشد
بواسطه نیز پس امیر المومنین علیه السلم فرمود که ویلک جبرائیل
که سخن خدای ام از علمای محمد صلی الله علیه و آله مراد ایشانند
که ایشان به وحی معلوم او شده و او تعلیم من کرده و نیز در اینکه
روایت شده از میمون بان که گفت شنیدم از زبیره حالی
امام جعفر صادق علیه السلام برحالی که پرسیده شد از قول الله تعالی
در سوره حدید الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ پس فرمود اول است
نه باعتبار صفتی سابقه که محل آن صفت شده باشد و نه
باعتبار صفتی که ذات او سابق بران صفت شده باشد
و آخر است نه باعتبار کمالی که حادث شده باشد در وی و منتهای
کمالات او باشد چنانچه در ذهن در آورده میشود از حالی مخلوقات
مثل اینکه اول آدمی جهل است و آخرش تجربه است و لیکن الله تعالی
قدیم است که اول است همیشه بوده همیشه خواهد بود

بی

بی آنکه حادثی از وحلول کند و بی آنکه منتهای کمالی خود رسد
فصل هفتم در بیان اینکه حضرت سبحانه متکلم است نه بکلام
و زبان و هرگاه فم و زبان داشته باشد جسم باشد
تعالی عن ذلک علوا کبیرا پس متکلم است بمعنی که ایجاد کلام
در جسمی از اجسام میکند چنانچه خلق کرد کلام را در درختی که در
کوه طور بود که با موسی خطاب نمود و گفت إِنِّي أَنَا اللَّهُ
و دلیل برین آنست که خلق کلام امریست ممکن و واجب من
جمیع الجهات قادر است بر جمیع ممکنات و در قرآن مجید
فرموده که وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا ترجمه آن والله تعالی اعلم اینکه
حق سبحانه و تعالی سخن آفرید در درخت تا با موسی سخن گفت
و هرچه او خبر داده حق و صدق است فصل هشتم در بیان اینکه
حضرت خالق صادق است یعنی کلمات وعده و وعید و
غیر ذلک هرچه فرموده است همه راست است چرا که کذب

در بیان آنکه حق تعالی متکلم است

در بیان اینکه الله تعالی صادق است

قبیح است و قبیح موجب نقص است البته و نقص بر حق سبحانه
و تعالی روا نیست و اکثر آیات کلام مجید و قرآن حمید نیز
شعر است برانکه کردگار رب العالمین لعنت کرده است بر
کاذبین و بیزاری جسته است از آن گروه ملاعین و این
بعید است که بسبب امری گروهی را طعن و لعن نماید
و آن فعل شنیع در او موجود باشد تعالی عن ذلک علوا کبیرا
پس ثابت شد که او سبحانه صادق است **باب سوم**
در بیان صفات سلبیه حضرت ذی الجلال تعالی شانه
عن الزوال یعنی صفت چندی که منزه است پروردگار از آن
صفات باین معنی که مکلف اعتقاد کند که نسبت دادن این
صفات بذات اقدس او صحیح نیست و حق سبحانه و تعالی
موصوف باین صفات نیست و این باب در هفت فصل
منفصل میگردد **فصل اول** در بیان آنکه مکلف اعتقاد کند که حق سبحانه

در بیان صفات سلبیه

در اینکه حق تعالی مرکب نیست

تعالی

و تعالی مرکب نیست یعنی از جزوی ترکیب نیافته است زیرا که
اگر ترکیب داده شده باشد از اجزا پس محتاج میشود بآن اجزا
و هر محتاجی ممکن است و ثابت شد که حق سبحانه و تعالی واجب الوجود است
پس مرکب نباشد **فصل دوم** در بیان آنکه حق سبحانه و تعالی جسم
و جوهر و عرض نیست و حلول بر او روا نیست و متحد بغیر نیست
و تجزی و الم بر او روا نیست و این فصل در ضمن هفت
برهان مبرهن میگردد **برهان اول** در اینکه حق سبحانه و تعالی
جسم نیست و جسم آن مکانی را گویند که قابل قسمت باشد
در طول و عرض و عمق پس اگر خدا تعالی جسم باشد مرکب باشد
و گفته شد که او مرکب نیست و بعضی قدوه ارباب قلوب
شیخ محمد بن یعقوب علیه الرحمه روایت کرده از محمد بن حکیم گفت
بیان کردم برای امام موسی کاظم علیه السلام قول هشام بن سالم
جوالیقی را و حکایت کردم برای او قول هشام بن حکم

در اینکه الله تعالی جسم و جوهر و عرض نیست

رانکه گفتیم که الله تعالی جسم غیر مجوف است پس امام علیه السلام
فرمود که سبحان الله تعالی بچیزی کدام نامعقول با هلاکی و با آفتی
بزرگتر است از قول کسیکه بیان کند آفریننده چیزها را بجسم چنانچه
هشام بن حکم نسبت شده یا به پیکر چنانچه هشام بن سالم نسبت
شده یا به هیئت یا به تمیز از اجزا و اعضا تعالیت ملیته برتبه
و منزه است الله تبارک و تعالی از ان بنا بلندیها بزرگ است
و اینجا معلوم شد بطلان قول مجسمه که آنها میگویند حق سبحانه و تعالی
جسم است برهان دوم در بیان آنکه حق سبحانه و تعالی جوهر نیست
و جوهر مکان گیرا گویند که قبول قسمت نکند اصلا از جهت خوردی
و آنکه جوهر نیست بواسطه اینست که هرگاه جوهر باشد ممکن الوجود
باشد و ثابت شد که او واجب الوجود است نه ممکن الوجود
پس جوهر نباشد برهان سیم در بیان آنکه حق سبحانه و تعالی عرض
نیست و عرض آن ممکن الوجود را گویند که در وجود خود محتاج بمحلی
باشد

باشد که در آنجا حلول کند چون سیاهی و سفیدی و مانند اینها و هرگاه
حق سبحانه و تعالی عرض باشد ممکن الوجود باشد و این باطل است
زیرا که حق سبحانه و تعالی واجب الوجود است پس عرض نیست
برهان چهارم در بیان آنکه حلول بر او روا نیست زیرا که
هرگاه روا باشد باید البته در محلی باشد و هر آینه محتاج بود
بآن و خدای تعالی محتاج نیست و قدوه ارباب قلوب شیخ
محمد بن یعقوب علیه الرحمه در کافی روایت کرده از ابوالعلا
از زبدة المفاخر امام محمد باقر علیه السلام که فرمود بدرستیکه
الله تعالی خالیست از مخلوقات خود و با شیئی که ذات
او معقول کسی نمیشود و او حلول در چیزی نمیکند و هر چه فرود
آید بر و نام شیء پس او حادث است و آفریده شده است غیر ذات
الله تعالی خواه آن شیء در خارج کائن باشد و خواه در ذهن
برهان پنجم در بیان آنکه حق سبحانه و تعالی متحد بغیر نیست و متحد بغیر

آنست که دو موجود یکی شوند بی زیاده و نقصان و این ظاهر
و بدیهی است نزد عقلا که ممکن نیست که دو موجود یکی شوند
بی زیاده و نقصان که البته زیاده و نقصان خواهد شد پس ظاهر شد
که خدا اتحادی با محمد نکرده است [illegible] در بیان آنکه حقتعالی
و تعالی متحیز نیست یعنی در مکان نیست و در جهت نیست
زیرا که هر چه در مکان یا در طرفی باشد البته جسم یا جوهر یا عرضی
خواهد بود و ثابت شد که حقتعالی نه جسم و جوهر و عرض
نیست پس متحیز نیز نباشد چنانچه در کافی روایت شده
از زراره باسند درستی که گفت گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که
که آیا بود الله تعالی و هیچ چیز غیر او نبود فرمود که آری بود و هیچ چیز
نبود گفتم که پس کجا میبود راوی گفت که امام تکیه کرده بود
راست نشست و فرمود که قیاس کردی الله تعالی را
به دیگران یا مضمون محال گفتی ای زراره و پرسیدی از خصوصیت

جابرای

جا برای کسیکه نیست جا برای او و نیز در کافی روایت
شده که پرسیده شد امیرالمؤمنین علیه السلم که کجا بود صاحب
کل اختیار ما پیش از آنکه آفریند آسمانها و زمینها را پس گفت
امیرالمؤمنین علیه السلم که کجا سوال است بود الله تعالی
و جایی نبود و نیز در کافی روایت است که گفت عبد الکریم
بن ابی العوجا که از فلاسفه است بامام ناطق امام جعفر صادق
علیه السلام که ادراک نشائی بهر بابی که با امام میکرد که مذکور
ساختیم که نظام عالم بتدبیر الله است که فعل طبایع افلاک
و عناصر نیست پس حواله کردی این نظام را برای شخصی که
غایب است از ان نظام مرادش اینست که بهتر باید
که فعل اینها افعال طبایع باشند که هر کدام در یکی از اجسام
حاضر است پس فرمود امام جعفر صادق علیه السلام که ای کجا
ناگهان توجه کو نیز غایب است کسیکه او با مخلوقین خود

خاطرست و با ایشان نزدیک ترست از رشته نای رگ

میشنود سخن ایشانرا ومی بیند اجسام ایشانرا ومیداند راز

های دل ایشانرا پس گفت ابن ابی العوجا که آیا او با وجود

آنکه یک شخص ست در هر مکان ست آیا نیست که اگر

باشد در آسمان نمیباشد در زمین واگر باشد در زمین نمیباشد

در آسمان پس گفت امام علیه السلم آنچه گفتی صفت الله

تعالی نیست صفت مخلوق ست که اگر منتقل شود از مکانی

مشغول میشود با و مکان دیگر وخالی میشود از و مکان اول

پس نمیداند که در مکانی که بود قبل از ان دران چه حادث

شده بعد از و دران پس اما الله بزرگ مرتبه پادشاه

جزادهنده هر نیک وبد پس خالی نیست از و مکانی ونه مشغول

نیست با و مکانی ونه میباشد سوی مکانی نزدیکتر از سوی

سوی مکان دیگر ونیز در کافی روایت ست از ابن

اذینه

اذینه از رفیق موافق امام جعفر صادق علیه السلم از قول الله تبارک

وتعالی در سوره مجادله مَا یَکُونُ مِن نَّجْوَیٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ

وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ یعنی نمیباشد هیچ نجوی یعنی

در رازی سه کس مگر اینکه الله تعالی چهارم ایشان ست

ونه هیچ پنج کس مگر اینکه الله تعالی ششم ایشان ست پس امام

فرمود در وقتی که پرسیده شده بود از این آیه که الله تعالی

یگانه ست در صفات ربوبیت ویگانست یکی نیست

ذات او جدا ست از خلق خود بحسب ذات وپاکی

جدایی وصف کرده خود را در سوره شوری که وَهُوَ بِکُلِّ

شَیْءٍ مُّحِیطٌ یعنی الله تعالی بهر چیز احاطه کننده ست به تسلط

وعلم تام وقدرت وغایب نیست از و هموزن مورچه

ذره وعلم ونه با غفلت کوچک در آسمانها ونه در زمین

کوچکتر از ان مورچه ونه بزرگتر باعتبار تصرف وعلم ونه

باعتبار حضور ذات بجای جسمی نزد جسمی حاضر باشد باعتبار
مکان چه مکان های مخصوص نیست فرو میگیرد همگی آنها را احاطه از جانب
پیش و پس و راست و چپ پس اگر احاطه الله تعالی بکره
و جانب نبودی چیزی از او باعتبار ذات الله تعالی باشد
لازم شود آن ذات را فرو گرفتن سطح او را یا فرو گرفتن
چهار جانب او را پس قابل قسمت خارجی یا ذهنی خواهد بود
و مرکب و مخلوق خواهد بود و نیز در بعضی کتب روایت است
از هشام بن حکم که گفت ابو شاکر ملحد که در قرآن
آیتی هست که آن موافق قول ما است که جسم قدیم است
و آن در آسمان است باعتباری و خدا در زمین است باعتبار
دیگر گفتم که کدام است آن آیت پس گفت که در سوره
زخرف که وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ
إِلَٰهٌ پس ندانستم چه جواب گویم پس حج کردم پس پرسیدم

امام جعفر

امام جعفر صادق علیه السلام را فرمود که این سخن منکر حدوث اجسام
هست بهتر بحدوث آنها است که تا باز گشت چون بر گردی به سوی او
بگو او را که چیست نام تو در کوفه چه میگویند که فلان پس بگو او را
که چیست نام تو در بصره میگویند که فلان پس بگو که خدای تو هم در
کوفه و هم در بصره فلان نام داری و تو در هیچ کدام نیستی چنین است حق تعالی
کل اختیار ما در آسمان خدا است و در هر مکان خدا است خدا در دریا
خدا است و در صحراهای بی آب و علف خدا است و در هر مکان
خدا است هشام گفت چون برگشتم از حج آمدم نزد ابو شاکر
و خبر دادم او را بجواب گفت این دقیقه نقل شده از مدینه *
برهان ششم در آنکه لذت و الم بر حق سبحانه و تعالی روا نیست
از جهت آنکه لذت یا شیء موافق مزاج باشد و الم مخالف
مزاج باشد و مزاج مستلزم جسم است پس اگر لذت و الم
بر خدا روا باشد لازم آید که او جسم باشد و چون ثابت شد که

او سبحانه جسم نیست پس لذت دائم نیز بروی روا نیست
وجزم وتحقیق دانسته باشیه که هرچه در خاطر خطور کنند که آیا
حق سبحانه وتعالی باین شکل یا باین هیئت است البته او بخلاف
آنست زیرا که هرچه در خاطر خطور کنند البته بیچیر باید که جسم
یا جوهر یا عرض باشد وحق سبحانه وتعالی منزه است از اینها چنانچه
گفته شده ونعم ما قال الشاعر: تصور کرده دلها خدائی را الهی شاید
چه صورت در سرا صاحب سرای را نبیند و شیخ ثقة الاسلام
روایت کرده در کافی از امام محمد تقی علیه السلام با سندی که راوی
گفت پرسیدم از امام علیه السلام از معنی قل هو الله احد وگفتم که آیا
در مقام توحید در دل میگذرد اما چیزی این است پس فرمود که آری چیزی را که معقول
نیست ومحدود نیست پس هرچه وهم تو بر آن واقع شود از چیزی پس
الله تعالی خلاف آنست وشبیه نیست الله تعالی را چیزی ودرنمی یابد
او را اذهان اهل جهالت وچگونه دریابد او را اذهان وحال آنکه او

خلاف

خلاف هر چیز است که معقول میشود وخلاف هر چیز است که
تصور کرده میشود در اذهان وجز این نیست که تصور کرده میشود
چیزی که غیر معقول وغیر محدود است ونیز در همان کتاب روایت است
از ابراهیم بن محمد خزاز وشی ومحمد بن الحسین که گفته که داخل شدیم
بر امام رضا علیه التحیة والثنا پس نقل کردیم برای او این
روایت را که محمد صلی الله علیه وآله دید حق جل
خود را در صورت جوان خوش اندامی که در سن فرزندان سی ساله
باشد وگفتیم که هشام بن سالم وصاحب طاق ومیثمی این روایت
را تصدیق میکنند ومیگویند که پروردگار میان خالی است تا ناف
وباقی او میان پر است پس امام علیه السلام افتاد سجده کننده
برای الله تعالی بعد از آن فرمود که ای تنزیه توام هر نقصان
وقبیح نشناخته اند ترا مخالفان ما بصفات ربوبیت ودانسته
نکرده اند ترا از صفات ربوبیت پس برای آن تشبیه کرده

الله نور را اي تنزيه توجه كوشه همراي زبانهاي ايشان كرده دلهاي

سرزده ايشان را در تنگي كه دلهاي ايشان مانند كرده اند الله نور ابصر نور خدا

ايمان نميكنم نور را مگر بانچه بيان كردي بان خود ت در قرآن

مثل لا تدركه الابصار و مثل لا يحيطون به علما و مثل

ليس كمثله شيء و مانند نيستم نور را با آفريده تو در اسم جامد معني

تو توفيق كننده كار خوبي پس مگردان مرا از جماعتي كه سخن بيجا ميگويند

بعد از ان امام عليه السلام روكرد سوي ما پس فرمود كه آنچه تصور كنيد

آنرا پس نقيض هر چيز كه باشد پس اعتقاد كنيد الله را غير آن نقل

سيوم در بيان انكه حقيقي نه و تعالي محل حوادث نيست يا بيان

در انكه الله تعالي محل حوادث نيست

كه روا نيست حلول كند بر حقيقي نه و تعالي حوادث مثل حركت

و سكون و قيام و قعود و مانند آن زيرا كه هر گاه محل حوادث

باشد لازم آيد تغير او هر معني ممكن الوجود باشد و ثابت

شد كه او واجب الوجود است پس محل حوادث نباشد و مويد

اين

اين در كافي روايت شده از يعقوب بن جعفر كه از اولاد جعفر طيار

است از سرور عالم امام موسي كاظم عليه السلام خلاصه معني آن انكه راوي

گفت كه مذكور شد نزد امام عليه السلام جمعيكه دعوي ميكردند كه حق سبحانه

و تعالي فرود مي آيد حقيقة از عرش سوي آسمان نزديك بما پس امام

عليه السلام فرمود كه بدرستيكه الله تعالي فرود نمي آيد حقيقة يعني انكه محالست

كه فرود آيد و محتاج نيست سوي انكه فرود آيد چه نظر او در نزديكي چيزها

بما و دوري از ما برابر است چه دور نيست از الله تعالي باعتبار مكان چيز

نزديك بما و نزديك نيست باو باعتبار مكان دور از ما و محتاج نيست

سوي چيزي در نفوذ تدبير بلكه هر چيز سوي او احتياج دارد و او صاحب

بي نياز است نيست مستحق عبادتي مگر او كه او بار نيك داور

و راست گفتار و درست كردار است اما گفتن جمعيكه بيان ميكنند

الله تعالي را انكه فرود مي آيد حقيقة تبارك و تعالي پس خرابي است

كه ميگويند آنرا كسيكه نسبت ميدهند الله تعالي را بسوي نقصان

بازیادتی و هر متحرک محتاج است در حرکت سوی کسیکه حرکت دهد آنرا
و این در حرکت غیر اختیاریست یا حرکت کند بسبب آن و این در حرکت
اختیاریست که بی شبه عاید به که محتاج الیها باشد ممکن نیست بیان
این آنکه هرکه گمان برد با الله تعالی انواع کمالاتیکه بخاطر کسی رسیده
در جهت است پس حصر کنید در صفات او از آنکه باشید بر جهتی
برای او چه حد خواهید کرد او را یا نقصان در مکانی و در مقدار یا زیادتی
یا حرکت دادن دیگری او را یا حرکت کردن خودش یا سبب که جهتی
باشد که حرکت کند یا نبودن او در وقتی یا فرود آمدن از زمینی
یا هر حالتی یا نشستنی چه الله تعالی بزرگ و عزیز است و منزه است
از صفت جمعیکه او را از پیش خود وصف میکنند و نعت جمعیکه او را
که از پیش خود نعت میکنند و تصور جمعیکه خیال تصور ذات او میکنند
و جواله کن معلی نکار بود در این تنگ [illegible] که میبیند نور او وقتیکه
ایشان را او تصرف تر ادر دلهای اهل اعتراف بر بوبیت رب العالمین

ونیز د

ونیز در همان کتاب روایت است از محمد بن عیسی که گفت نوشتم بسوی
امام علی نقی ع که گردانا در الله تعالی قربان تو آیا جعفر بن محقق
نقل کرده برای ما انکه الله تعالی در مکانی هست و در مکانی نیست
بدلیل قول الله تعالی در سوره طه الرحمن علی العرش استوی
و نقل کرده برای ما انکه به رستیکه الله تعالی فرود آید هر شب در
نصف آخر از شب بسوی آسمان نزدیکتر بما و نقل کرده که الله تعالی
فرود آید از عرش در آخر روز عرفه بعد از ان بر میگردد بسوی جای
خود پس گفت بعض جاکران تو در معارضه این روایات که اگر
در مکانی باشد نه در مکانی دیگر پس بتحقیق ملاقات میکند باو هوا
و دور میزند باو هوا احجیت لطیف دور میزند بر هر جسم بر تمام
سطح آن جسم پس چگونه [illegible] بود که دور زند بر وجل تناده برای
نیح که تمام سطح او را گیرد تا اینجا کلام بعض موالی است پس نوشت
امام ع علم عرش نزد الله تعالی است و او سبب و پس مقتدر عرش

بآن نحو که متعارفست از رویا نمیرود بلکه اگر الله تعالی بوده باشد
در آسمانها نیز دیگر نباشد پس او منتقل بودن او بر عرش ثابت و چیزها
همه برای او برابرست با علم و قدرت و پادشاهی و تصرف

**فصل چهارم** در بیان انکه حقسبحانه و تعالی مرئی نیست یعنی دیده نمیشود
هرگز زیرا که هرچه دیده میشود البته میباید که در مکان و در جهت
باشد پس لازم دارد جسم بودن او و ثابت شد که حقسبحانه
و تعالی جسم نیست پس دیدنی نیز نباشد و دیگر انکه پروردگار
جمیع در کلام مجید خطاب بموسی علی نبینا و آله و علیه السلام کرده [illegible]
که لن ترانی لن نفی موبد ست یعنی هرگز نه بینی تو مرا ای موسی
پس معلوم شد که حقسبحانه و تعالی دیده نمیشود نه در دنیا و نه در عقبی
و همین قدوه ارباب قلوب شیخ محمد بن یعقوب علیه الرحمه در کافی
روایت کرده از یعقوب بن اسحق که کنیتش ابو یوسف بود
گفت که نوشتم بامام حسن عسکری ع و میپرسیدم او را که چگونه

در تنبیه نفی دیدن ... نه در دنیا و نه در عقبی

پرستش میکند بنده صاحب کل اختیار خود را و حال آنکه نمی بیند او را
پس در جواب نوشت ای ابو یوسف منزهست مالک من
و کارساز من و نعمت دهنده بر من و بر پدران من بآنکه
از انکه دیده شود یعقوب گفت که پرسیدم او را در مکتوب که آیا
دید رسول صلی الله علیه و آله صاحب کل اختیار خود را پس در جواب
نوشت بدرستیکه الله تعالی نمود برسول خود را بدلش از جلال
عظمت خود آنچه را که الله تعالی خواست و نیز در ان کتاب روایت کرده
از صفوان بن یحیی گفت که التماس کرد مرا ابو قره محدث که داخل کنم
مستدعی شده انکه داخل کنم او را بر امام رضا علیه التحیه والثنا پس
تحصیل اذن داخل شد ابو قره بر امام ع و پرسید امام را از
مسایل حلال و حرام و مسایل احکام تا رسید سخن او بمسایل
توحید که اقرار بیکتایی الله تعالی در صفات ربوبیت ست پس
بعد از ان استماع رویت را گفت ابو قره بدرستیکه ما روایت

شنیدم از پیغمبر ع که الله تعالی تفریق کرد دیدن و سخن گفتن را
در میان خلقان خود پس به پیغمبری که نصیب کرد سخن را برای
موسی و دیدن را برای محمد ص امام علیه السلام فرمود پس بنا بر صدق
این روایت کیست آنکسی که رساننده از جانب الله تعالی
سوی دو طایفه ثقلین که جن و انس باشند در سوره انعام اینکه
لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ یعنی در نمی یابد او را دیدهای دلها و در سوره
طه اینکه وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا یعنی احاطه نمیکنند با الله تعالی علم
مردمان و در سوره شوری اینکه لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ یعنی نیست مانند
در اسم جامد بمعنی آنقسم کسی اکه خالق جمیع ماسوی باشد هیچ چیز آیا
نیست محمد آنرا رساننده ابوقره گفت که بلی محمد است امام ع
فرمود که چگونه می آید مردی بسوی مخلوقات جمیعی و خبر میدهد ایشانرا
اینکه آمده از جانب الله تعالی و اینکه بخواند ایشانرا بسوی الله [illegible]
احکام الهی و ترک خود را بجهت اینکه بفرمان الله تعالی باشم

بلی عالم

پس میگوید که ادراک نمیکنند او را الابصار و احاطه با و علم خلایق و نیست
مانند آنقسم کسی هیچ چیز بعد از اینکه میگوید من دیدم او را بچشم خود
و احاطه کردم باو علم من و او بر صورت مردیست آیا شرم نمیکنید
و نمی توانانی نه دارند منکران ربوبیت و نبوت مثل جماعه فلاسفه
که دشنام دهند پیغمبر ع را باینقسم دشنامی که شما میدهید که می آورد
باشد از جانب الله تعالی چیزی را و بعد از ان او رد نقیض آنرا
از روی دیگر یعنی اینکه در دروغ و زبان باشد پس گفت ابوقره که
قایل شده که باین چیز که بجای دشنام میشنای آنرا باین دلیل
که بدرستیکه الله تعالی میگوید در سوره نجم وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ
پس فرمود امام رضا علیه التحیه و الثنا که بعد از این آیت چیزیست
که دلالت بر دیدن او مینماید زیرا که گفته مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ
مَا رَأَىٰ میگوید باین تقریب بعنوان کنایه که اعتقاد باطل
نکرده فواد محمد در دو صاحب علی پس از این معلوم شد که ندیده

آنچه را چشمهای محمد بلکه دلش دیده بعد از آن خبر داده با آنچه دیده پس
گفت «وَلَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» وجه دلالت
اینکه آیات الله تعالی غیر اوست و بتحقیق الله تعالی گفته که
«وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» چنانچه بیان شد چون دید الله تعالی
را چشمها پس بتحقیق احاطه کرد باو علم و فرود آمد شناخت بر
ذات او بعد از آن گفت ابو قره که پس منکر میشوی حدیثهایی را که
در وقوع رویت واقع شده امام علیه السلم فرمود که در وقتیکه باشد
آن حدیثهای مخالف قرآن دروغ میشمارم آنها را و آنچه را اتفاق
کرده اند مسلمانان بر آن این است که الله تعالی احاطه کرده نمیشود
باو بوسیله دانش و ادراک نمیکنند او را ابصار و نیست
مانند در اسم جامد محض این قسم کسی را هیچ جا و نیز در بعض کتابها
روایت است از عبد الله بن سنان از پدرش که گفت که حاضر
شدم در مجلس امام محمد باقر صلواة الله علیه الی یوم الآخر



پس داخل شد براو مردی از خارجیان بنی امیه و گفت او را که
ای ابو جعفر چه چیز را پرستش میکنی فرمود الله تعالی را گفت آیا
دیدی او را فرمود بلکه ندیده او را هرگز چشمها بدیدن ذاتش
از جمله دیدن ولیک دیده او را دلها بعلامتهای اعتراف دل
بربوبیت او و شناخته نمیشود ربوبیت او بقیاس بزرگی
دیگری و دریافته نمیشود او بحواس پنجگانه و مانند شمرده نمیشود
او بمردمان در صورت بیان کرده نمیشود بآنچه در آیات است
و شناخته میشود ربوبیت او بنشانهای ربوبیت که در مخلوقات
خود آفریده و ستم نمیکنند بر کسی آنست که گفتم نیست مستحق عبادت
مگر او راوی گفت که پس بیرون رفت آن مرد از مجلس و میگفت
الله داناتر است در جایی که میکند مقام خود را و نیز در بعض کتابها
روایت است از عاصم بن حمید از امام همام جعفر بن محمد الصادق
علیه السلم راوی گفت که گفتگو کردم با امام جعفر صادق علیه السلم

در آنچه روایت میکنند مخالفان شیعه امامیه که جواز دیدن الله تعالی
باشد پس امام فرمود موافق روایت ایشان اینست که روشنی
آفتاب حصه است از هفتاد حصه روشنی کرسی و روشنی کرسی
حصه است از هفتاد حصه روشنی عرش و روشنی عرش حصه است
از هفتاد حصه روشنی حجاب و روشنی حجاب حصه است از هفتاد
حصه روشنی پرده پس اگر راست میگویند که ببینند الله تعالی
دیدنی است و این روشنیها در وقت پس باید که پر کنند چشمهای
خود را از نگاه با آفتاب در حالی که نباشد در پیش آن سحابی
پس ثابت شد که رویت بر الله تعالی محال است خواه در دنیا
و خواه در عقبی **فصل پنجم** در بیان آنکه حضرت بی نیاز شریک
و انباز ندارد یعنی که یکتای بی همتاست اورا شریکی و
مثلی و مانندی و نظیری نیست هرگاه بر فرض محال اورا شریکی
باشد لازم بود که یکی از ایشان خواهد که جسم معینی مثل آسمان

در آنکه الله تعالی شریک ندارد

متحرکرا

متحرک باشد و آن دیگر خواهد که همان جسم در آن واحد ساکن باشد در این هنگام
از سه حال بیرون نیست **اول** آنکه مراد هر دو بر آید **دوم** آنکه مراد هیچکی
بر نیاید **سیوم** آنکه مراد یکی بر آید و مراد آن دیگری بر نیاید پس شق اول
باطلست زیرا که اجتماع نقیضین لازم آید بواسطه آنکه محالست که
جسم در آن واحد هم ساکن و هم متحرک باشد و شق ثانی نیز باطلست
بواسطه آنکه لازم آید که یک جسم در آن واحد نه ساکن باشد و نه
متحرک باشد و درین هنگام عجز هر دو لازم آید و این نیز محالست زیرا که
ثابت شد که حق سبحانه و تعالی قادر و مختار است و شق ثالث آنکه
مراد آن یکی که حاصل شده است واجب الوجود است و آن دیگر ممکن
الوجود بواسطه آنکه هرگاه چنین نباشد ترجیح بلا مرجح لازم آید و نیز
در وصیت سید الوصیین حضرت امیر المؤمنین علیه السلم وارد است
که اگر خدای دیگر میبود هر آینه کتاب و پیغمبر میفرستاد چرا که لطف بر حق تعالی
واجب است و بعثت انبیا و ارسال رسل عین لطف است پس عدم

انها دلالت بر عدم وجود بلکه عدم امکان وجود بر یک میکند و دلایل
دیگر نیز در باب اول مذکور شد پس ثابت شد که حق سبحانه و تعالی
یکتای بی همتاست و او را شریکی و مثلی و مانندی نیست نه در ذات
و نه در صفات. فصل ششم در بیان نفی معانی احتیاج و احوال از ذات

در بیان نفی معانی و احوال از ذات او تعالی

قادر متعال است یا بمعنی که او سبحانه و تعالی عالم بعلم و قادر بقدرت
و زنده بزندگی و غیر آنهاست یعنی گفتن که حق سبحانه و تعالی عالم
بعلمی و قادرست بقدرتی که غیر اوست و مانند این چنانچه اشاعره
میگویند زیرا که هرگاه چنین بودی در صفات خود نیز احتیاج او ثابت
خواهد شد در فصل آینده و فاضل ماهر مولانا محمد باقر طاب سره
در کتاب حق الیقین فرموده که صفات کمالیه الهی عین ذات
اوست یا بمعنی که او را صفت موجودی نیست که قایم بذات
مقدس او باشد بلکه ذات او قایم مقام جمیع صفات است چنانچه در
مادی نیست و صفت قدرت موجود نیست عارض آن ذات

شده

شده در حق تعالی ذات مقدس قایم مقام آن صفت است
و همچنین در سایر صفات کمالیه ذات قایم مقام همه است و بغیر
ذات مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زاید
بر ذات او باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث و هر دو باطلست
زیرا که اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم آید و قدیمی بغیر خدا می باشد
پس آن نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم
آید که واجب الوجود محل حوادث باشد و آن محال است و ایضا
لازم آید که حق تعالی در کمال خود محتاج غیر باشد و آن مستلزم نقص
و عجز است چنانچه حضرت امیر المومنین ع فرموده است که مَن وَصَفَهُ
فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنّاهُ وَمَن ثَنّاهُ فَقَدْ جَزّاهُ
وَمَن جَزّاهُ فَقَدْ جَهِلَهُ یعنی که هر وصف کرد خدا را بصفات
زائده پس مقارن کرد انیه او را با صفات و هر که او را بصفات
ساخت بصفات زائده پس اعتقاد به وحدت اگر باید ولی

ذات خدا قایل شد و هر که این اعتقاد کرد خدا را مجسم
دانسته است و هر که این اعتقاد دارد خدا را اثبات نکرده است و
حدیث: در کافی روایت است از محمد بن مسلم از ابی ابراهیم امام موسی کاظم علیه السلام
آنکه فرمود در بیان صفت قدیم الله تعالی که بدرستیکه او تعالی
است بی همتا است و تعالیت لطافت نه صفت است و صفت
معنیهای بسیار که فقط میان آنها باشد راوی گفت گفتم
که با تشبیه دعوی میکنند جمعی از اهل عراق که الله تعالی
میشنود بآلتی که در روایت معنی نفی است و غیر آن نیست که بآن
می بیند و بر عکس راوی گفت که امام فرمود دروغ گفته اند در این
دعوی و بیرون رفته اند از حق در همه صفات الهی و تشبیه
کرده اند الله تعالی را بخلق او و بدرستیکه الله تعالی
از آن تشبیه بدرستیکه شنوا است بینا است میشنود بآلتی (?) می بیند
می بیند بآلتی میشنود مراد این است که بجای هر دو آلت نفی ذات ثبت



راوی گفت که آن قوم دعوی میکنند که او بصیر است بر معنی ای که می
فهمند آنرا راوی گفت که امام فرمود تعالیت منزه است الله تعالی
بیان این آنکه جز این نیست که فهمیده میشود معنی ای که بوده با صفت
مخلوق الله تعالی نیست چنان

در نفی احتیاج الله تعالی

فصل هفتم در بیان آنکه حق سبحانه
و تعالی محتاج نیست با معنی که غنی است و احتیاج بچیزی و یکی در هیچ وجه
من الوجوه ندارد زیرا که وجوب وجود او اقتضای آن میکند که او سبحانه
مستغنی باشد از غیر خود و هر چه غیر ذات مقدس است او محتاج بوی
بود چنانچه خود بزبان بی زبانی در آیه قرآنی معبر باید که قال الله الغنی
وَأَنتُمُ الْفُقَرَاءُ و دیگر آنکه محتاج خدا نمی باشد زیرا که هر محتاجی ممکن
الوجود است حالکه ثابت شد که او واجب الوجود است بچیزی محتاج
نباشد و در احادیث گذشته نیز این مطلب ثابت شد قال الشاعر
شعر ای در ادای وصف تو ادراک بی شعور : وی در تمنای کنه تو اندیشه
بی مجال : نی فکر تو نصیب خردمند با کمال : نی ذکر تو زبان سخن گوی

در بیان آنکه الله تعالی عادل است

بالدلایل باب چهارم در بیان عدل بر هر مکلف اعتقاد و تصدیق
و اقرار کند بدانکه حق سبحانه و تعالی عادل است و ظالم نیست با بندگان
هر چه کند و هر چه را آفریند عین مصلحت است ظلم بر بنده گمان روا
ندارد و تخلف آن باعث خلل می‌نماید و تبیین این باب در ضمن چند
وجه بیان میکرد وجه اول آنکه حضرت واجب الوجود انسان را آفرید و بقدرت
کامله خود عقل را نیز آفرید و در ملک بدن انسان حاکم گردانید
که تمیز نیک و بد میکند و نیک و بد هر چه هست می‌فهمد و بنده را
فاعل فعل خود گردانید در اعمال خیر و شر که اگر بنده فاعل فعل نبود
پس هیچ گناه از وصادر نمیشد پس در نهی کلام چه حاجت بود بوعد و وعید
و ارسال رسل و کلام مجید و غیر ذلک بود و دیگر آنکه قبیح است که
حق سبحانه و تعالی موجود گرداند در بنده فعلی از افعال قبیحه و صادر شود
آن فعل برضای او و عذاب کند او را بعلت صدور آن فعل
مثلاً آنکه فی الواقع کسی فرزند باشد اگر خود را امر کند ببازی و افعال

لغو

شنیعه و قبیحه از آن او را نفرمایند که جبراً بازی کرده یا جبراً این افعال
شنیعه از تو صادر گشته است و این قبیح است و قبیح بر حق سبحانه
و تعالی محال است چنانچه در وجه آینده ذکر خواهد شد و کلام معجز
نظام هم ناطق این قول است وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ
أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ترجمه آن والله تعالی اعلم آنکه هر که عمل نیکو کند
پس از برای نفس ویست یعنی نفعش بنفس وی میرسد
و هر که کار بد کند پس بر او است یعنی ضررش بنفس وی باز میرسد
و همچنین فرموده که لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ وجه دوم آنکه محال است
قبیح بر خالق ارض و سما حق جل و علا زیرا که او را چیزی نیست
که باز دارد پس از آن فعل قبیح و آن علم بقبح است و چیزیکه
باعث فعل قبیح شود یا از راه حاجت است یا از جهت حکمی
و نادانی است که حق سبحانه و تعالی محتاج نیست و حکمت نیز
با فعل قبیح منافات دارد پس محال است قبیح بر حق سبحانه و

تعالی

وجه سیم اگر افعال خلاق ارض و سما حق جل و علا بمبنی بر غرض
نیست باینمعنی که عبث نیست مثل آفریدن عالم و ستاره
و ماه و بنی آدم چنانچه خود بزبان بیزبانی در آیه کریمه قرآنی
فرموده که أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا یعنی آیا شما پنداشته اید که خلق
کرده ایم شما را عبث و بیجا و در آیه دیگر قرآن از برای حجت
و برهان میفرماید وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا
بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا یعنی بکلام والله
یعلم الکل خلق نکرده ایم آسمانها و زمین و آنچه مابین آسمانها
و زمین است باطل و عبث گمان آنکسانیست که کافر شده اند
حجت دیگر آنکه عدم غرض عبث است و عبث قبیح است
تعالی عن ذلک و دیگر آنکه غرض حق سبحانه و تعالی از برای فایده خود نیست
بلکه از برای نفع بندگان است زیرا که ضرر قبیح و قبیح بر
الله تعالی محال است و قدوه ارباب قلوب شیخ محمد بن
یعقوب

یعقوب علیه الرحمه در کافی روایت کرده از ابو بصیر که گفت
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که الله تعالی هر فعلی که صادر
میشود از بندگان مشیت و اراده و تقدیر و قضا کرده گفت
آری گفتم دوست نیز داشته گفت نی گفتم چگونه مشیت
و اراده و تقدیر و قضا کرده و دوست نداشته گفت
چنین بیرون آمده سوی ما را این است که این نزاع در معنی
مشیت و در آیات قرآنی چنین مذکور است که بر واقع
شدن معاصی را مشیت و ارادت و تقدیر و قضا مثل قوله تعالی
در سوره بقره لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا و در سوره هود
وَلَا يَنفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَن يُغْوِيَكُمْ
و در سوره دهر و سوره تکویر وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ
و معاصی را دوست نداشته مثل قوله او در سوره نسا
لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ و در سوره بقره إِنَّ اللَّهَ

یحب التوابین و یحب المتطهرین و امثال اینها بسیار است
و مشهور اند بود که مراد این باشد که محبت خواهش است
بالذات از مشیت و اراده و قدر و قضا در استعمالات اهل لغت
پس بغیر جاز بلکه بغیر راجح تعلق نمیگیرد و بمعنی نخواهد با امر یا
اراده ثواب است چه میل نفسانی در الله تعالی ممکن نیست
و نیز در کافی بروایت است از عبد الله بن سنان از
امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که شنیدم از امام علیه السلم
که میفرمود امر کرده الله تعالی بچیزی و مشیت نکرده آنرا و مشیت
کرده چیزی را و امر نکرده بآن بیان آنکه امر کرده ابلیس را
بسجود آدم و مشیت نکرده آنرا و اگر مشیت میکرد آنرا هر آینه
سجده میکرد و نهی کرده آدم را از خوردن از درخت در جنت
از قبول قول ابلیس و مشیت کرده خوردن او را از آن
و اگر مشیت نمیکرد نمیخورد مراد این است که مشیت او بر

واقع

واقع حتمی بمعاصی تعلق میگیرد و امر او تعلق نمیگیرد مگر بطاعت خواه واقع
شود خواه نه پس مشیت و امر لازم و ملزوم هم نیستند و نیز در کافی
روایت است از امام رضا علیه التحیة و الثنا که فرمود بدرستیکه الله تعالی
را است دو ارادت و دو مشیت یکی اراده حتم که بغیر او قدرت
بر خلاف آن مراد ندارد و دیگری اراده عزم که بندگان قدرت
بر خلاف آن مراد دارند بیان این آنکه نهی میکند از چیزی و مشیت
آن میکند بمشیت عزم و امر میکند بچیزی و او مشیت آن نمیکند
بمعنی که مشیت خلاف آن میکند بمشیت حتم آیا نمی بینی که
نهی کرد آدم و زنش حوا را از خوردن ایشان از آن درخت که یکی
باشان بود و مشیت عزم کرد آن خوردن را و اگر مشیت عزم میکرد
خوردن ایشان را یا بمعنیکه اگر مشیت عزم میکرد نخوردن ایشان را هر آینه
نخوردندی و غالب نشدی مشیت آدم و حوا بر مشیت عزم الله تعالی
و امر کرد ابراهیم را بذبح اسحق و مشیت نکرد ذبح او را یا بمعنیکه مشیت

حتم نکرد خلاف ذبح او را و اگر نسبت حتم میکرد ذبح اسحق را عاقبت [illegible]
ابراهیم بر نسبت الله تعالی و نیز در عیانکتاب روایتست از
امام رضا علیه التحیة والثنا فرمود که گفت الله تعالی در حدیث قدسی
که ای فرزند آدم بمشیت منست آنکه مشیت میکنی تو برای خود آنچه
را که مشیت میکنی و بقدرت منست که بوسیله آن گزاردی مشیت ادا کردی فرایض
را و بنعمت من قوت گرفتی چشم قوت بر معصیت من برسانیدی چه
تو را شنوای بینا و توانا کردم معاصی که بسبب دیدن و توانائی در انها داخل
در بند منه بیان این آنکه آنچه از نفع بر میخورد تو را در دنیا و آخرت بسبب عملی
که خیر است پس از الله تعالی است و آنچه از ضرر بر میخورد تو را در دنیا و
آخرت بسبب عملی که شر است پس از خودت است و این سبب
این است که من اولی باعمال خیر تو ام از تو و تو اولی باعمال شر [illegible]
تستی از من و این اولی بودن برای این است که هیچ کس را بر الله تعالی
حقی باقی نمانده و حق الله تعالی بر بنده کان بسیار است پس آنچه در

جزای عمل نیز

جزای عمل نیک کند بنا بر وعده از تفضل است و آنچه در جزای عمل بد
کند از عدل است و نیز در عیانکتاب روایت است از زبدهٔ معارف
و مشارق امام جعفر صادق علیه السلم فرمود که مشیت شر هیچ مامور به
و شر هیچ فعل نهی عنه مگر بر حالی که الله تعالی را است در ان مشیت
و قضا و حق مقوی عصیان بی جبر بر عصیان و نیز در عیانکتاب روایت است
از عیانجناب مستطاب که فرمود بدرستیکه الله تعالی آفرید شان
عاقبت بخیری و شان نا عاقبت بخیر پیش از انکه آفرید مکلف ها را
در ابتدای او پس هر که آفرید او را الله تعالی با شان عاقبت بخیری
کراهت نه دارد او را و اگر بوده باشد با شان نا عاقبت بخیری دوست
نمیدارد او را هرگز و اگر عمل خیر کند دوست میدارد عمل او را و
کراهت دارد او را چه میداند آنچه را که باز گشت سوی آن خواهد کرد
پس چون دوست داشت الله تعالی خیر را خواه مکلف و خواه عمل
کراهت میدارد آنرا هرگز و نیز در عیانکتاب روایت است از

حلال مشکلات خلایق و دقایق امام جعفر صادق علیه السلم فرمود که گاهی بر ده
میشود سعادتمند در راه با سعادتمندان تا آنکه میگویند مردمان در او
حال که چه مانند است با اشقیا و در او آخر میگویند بعضی که بلکه آوار اشقیا
است بعد از آن در می یابد او را سعادت و گاهی برده میشود شقی
در راه سعدا تا آنکه میگویند مردمان که چه مانند است بسعدا بلکه
او از سعدا است بعد از آن در می یابد او را شقاوت بدرستیکه هر که
نوشت او را الله تعالی سعادتمند اگرچه نمانده باشد از زندگی دنیای او
مگر مقدار دوشیدن یا بالا رفتن شیر ماده نیز ختم میکند الله تعالی
برای او بسعادت و برین قیاس است شقی و نیز در بعا نکتاب
روایت شده بجند واسطه از حلال خلایق و دقایق امام جعفر صادق علیه السلم
امام فرمود که فرمود الله عز و جل من آن مستحق عبادت معبودم نیست
مستحق عبادتی بجز من مگر من تدبیر کننده خیر و شرم پس خوشا برای کسیکه
جاری ساختم بر دو دست او خیر را و وای برای کسیکه جاری ساختم

[illegible]

بر دو دست شر را و وای برای کسیکه گوید که چگونه نیست این کیف
را و وای که میگوید الله تعالی کم من [illegible] کیف ... که شکر شود اینرا که
الله تعالی خالق خیر و شر است بدعوی دانش در آن مسئله یا بر حالی
که دعوی دانش کند در آن مسئله محقق صافی قدس سره فرموده که بدانکه
فکر کنندگان درین مسئله بر سه قسمند اول جمعیکه در ذهن ایشان
محض وسوسه ی الله که حقیقت این کار چگونه باشد و این جمع
بر دو قسمند چنانچه مذکور است در کتاب الروضة الکافی بسند
از حضرت آدم مع النبوة ثلثة لم ینج منها نبی فمن دونه التفکر
فی الوسوسة فی الخلق و الطیرة و الحسد الا ان المؤمن
لا یستعمل حسده یعنی سه چیز است که نجات نیافته از آنها
هیچ پیغمبری و باقی تر از پیغمبران که او جادو و مومنان باشند یکی تفکر در
وسوسه در خالق بودن الله تعالی خیر و شر را دیگری فال بد دیگری
حسد بر مومنان آنقدر است که مومن کار نفرماید حسد خود را

بیان سه چیز [illegible] که نجات نیافته است پیغمبری

و از ان اثری ظاهر میشود دوم جمعیکه نفی انکار بسیار میکنند و
اظهار میکنند که انکار چه کونه است و این قسم اکر اعتراف بجهل خود
و عجز از ادراک مکنون سر قدر میکنند مقبول است و اکر اطلاع بران
میکنند مردود میشوند موافق روایت این باب و به در کتاب توحید
خود در باب القضاء و القدر از امیر المومنین علیه السلم که کفت
أَلَا إِنَّ الْقَدَرَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللهِ تا قول او که فَمَنْ تَطَلَّعَ عَلَيْهَا
فَقَدْ ضَادَّ اللهَ و حاصل معنی آن اینست که در تحت دریای خلق خیر
و شر آفتاب تابان حکمت الهی است که غیر الله تعالی آنرا
نمیداند پس هر که اطلاع بران کند همچنین با الله تعالی کرده سوم
جمعیکه انکار میکنند اینرا که الله تعالی خالق خیر و شر است مثل معتزلی
و ایشان مردودند البته و مراد یونس که راوی حدیث است این است
که حدیث مخصوص ایشان است نه علمای مذکوره بیان اینست که
بنده را مجبور نسازد بلکه حق سبحانه و تعالی میسر امری که میخواهد نشده

مثل اکر

مثل اکر شخصی در علم رمل مهارتی تمام دارد و تصدیق آن نیز فائده است
بعد از تفکر و امعان نظر تقلیب القلب حاصل میکردد که سفری الخ و فلان
روزی آید پس در وقت علم او باعث آمدن سفر میکردد و همچنین نقل
الاسلام علیه الرحمه در کافی روایت کرده بسند و اسطه از حضرت سید الوصیین
امیر المومنین علیه السلم اینکه راوی کفت آن حضرت بعد از برکشتن از
جنک صفین در مسجد کوفه نشسته بود که پیری بیامد و در خدمت
امیر المومنین هم بدو زانو نشست و کفت که ای امیر المومنین خبر ده
ما را از رفتن بسوی اهل شام آیا بقضایی بود از جانب الله تعالی و تقدیری
بود پس کفت امیر المومنین علیه السلم که ای پیر بر بالای هیچ بلندی
نرفتید و فرود نرفتید هیچ شکم دره را مکر بقضایی از جانب الله تعالی و قدری اشاره
بانیست که بی قضا و قدر نبود که متعلق باین سفر باشد مجملاً بلکه فعلی از افعال
علیحده قضا و قدر متعلق بود بعد از ان کفت امام را آن پیر مرد که نزد الله تعالی
حساب میکنم عوض از رنج خود را ای امیر المومنین فرمود مکو ای پیر مرد بخدا

قسم که هر اینه بتحقیق بزرگ کرده الله تع برای شما ثواب را از گفتا
بعوض آن از کرده در رفتن شما و شما فاعل رفتید نه دیگری و نه بودید
در چیزی از افعال خود فاعلان موجب و نه بسوی آن چیز از افعال خود
مضطران پس گفت او را آن پیر مرد که چگونه نبودیم در چیزی از
افعال خود فاعلان موجب و نه بسوی آن مضطران و حال آنکه بقضا و قدر
رفتن ما و برگردیدن ما اشاره باینست که اگر چه قسم اول خبر است
چنان بر اینست که فاعل افعال ما هیم اما قسم دوم لازم است گفت
امیر المومنین علیه السلم که آیا هنوز گمان میبری که الله تع تدبیر که آنرا قضا
میگوییم قضایی باشد که بی اختیار کردن بندگان در افعال ایشان
باشد و قدری باشد که لازم ذات الله تع باشد هر اینه اگر
چنان میبود هر اینه باطل میشد ثواب و عقاب و امر و نهی و تحریص
بر طاعت از جانب الله تعالی [illegible] آنکه ساقط میشد بازگشت
وعده بهشت و وعید جهنم چه نمیبود استحقاق سرزنش گناه کار را



و نه استحقاق نوازش نیکو کار را و هر اینه میبود گناه کار سزاوار
تر بنیکویی الله تعالی با آواز نیکو کار و هر اینه میبود نیکو کار سزاوار
تر بفر از بدکاران سخن که قول بجبر سخن بت پرستان است و در ان مفوضه
گران مفوضه بت پرستانند و نزاع کننده گان رحمانند و منکر شیطانند
و قدریه این امتند و گبر آن این امتند هر اینه الله تع امر کرده
جن و انس را بطاعت بجای دلالت ایشان بخیر و نهی کرده برای
اجتناب فرمودن ایشان از شر و بخشیده بر عمل کم ثواب بسیار
و عصیان کرده نشده بر حالیکه مغلوب باشد و اطاعت کرده
نشده بر حالیکه اکراه کننده باشد و قادر نکرده کسی بر فعلی بر حالیکه
واگذارنده باشد سوی او الفقرا و خلق نکرده آسمانها و زمین را
و آنچه را که در میان آن دو است عبث و نفرستاده رسل را باطل
دهنده گان مطیعان او صیا و ترساننده گان مخالفان او صیا مست
آن باعث بطلان خلق و عبث بودن فرستادگان ظن کافرانست

بانبیغی که مطعون ایشان است پس وای بر کافران از آتش جهنم
پس آن پیر مرد شروع کرد میگفت این دو بیت را که انت
الامام الذی نرجو بطاعته یوم النجاة من الرحمن
غفرانا اوضحت من امرنا ما کان ملتبسا جزاک
ربک بالاحسان احسانا مضمونش اینکه تو ای وصی
بعد از رسول ص بلافاصله آن امامیکه امید میداریم بفرمانبرداری
او در روز نجات از رحمان آمرزش گناهان را واضح ساختی
از کاری که بما متعلق است آنچه را که مشتبه بود مثل تعلق قضا
وقدر با وجود بقای اختیار و قدرت جزا دهاد ترا صاحب کل
تو بمقابله احسانیکه بما کردی احسان خود را در دنیا و عقبی و
نیز در همانکتاب روایت است از حسن بن علی نقاش که [illegible]
از امام رضا علیه التحیة والثنا راوی گفت که پرسیدم او را [illegible]
که گفتم که آیا الله تعالی واگذاشته کارها را بسوی بندگان گفت

که الله تعالی

که الله تعالی عزیزتر از آنست گفتم که پس آیا جبر کرده ایشانرا
بر معصیتها پس گفت که الله تعالی عادلتر و حکیمتر از آنست
راوی گفت که بعد از آن امام ع فرمود که گفت الله تعالی در
حدیث قدسی که ای فرزند آدم که من سزاوارترم بنیکوئیهای
تو از تو و تو سزاوارتری بدیهای تو از من بجا آوردی معصیتها
بقوتی که کردم آنرا در تو و نیز در همانکتاب روایت است
از [illegible] از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم گفتند که بدرستیکه
الله تعالی مهربانتر است بمخلوقین خود از آنکه جبر کند مخلوقین را
بر گناهان بجبر جبریه یا اشاعره فلاسفه بعد از آن عذاب کند
ایشانرا بواسطه گناهان و الله تعالی بزرگتر از آن است که اراده
کند چیزی را پس نشود چنانچه مقتضای تفویض اهل معتزله است
راوی گفت که پس پرسیده شدند علیهما السلم که آیا میانه
جبر و تفویض مرتبه دیگر که سیوم آن دو مرتبه باشد هست گفتند

که آیتی فرا گفته از میان آسمان و زمین اشاره بامر بین الامرین
است که مذهب امامیه است و وسعت آن باعتبار آنست
که آیاتی که جبریه با آنها استدلال کرده اند بر بطلان مذهب
مفوضه مفوضه را بتنگی انداخته و آیاتی که مفوضه با آنها استدلال
کرده اند بر بطلان مذهب جبریه جبریه را بتنگی انداخته و هیچ کدام
باعث تنگی اهل امر بین الامرین نیست بهمان منزلت که هرگاه
دزدان باهم نزاع افتند مال صاحب باسانی بیرون آید و قریب
باین چند وجه دیگر است بنا بر اختصار گفته نشد وجه چهارم
از وجوه اربعه این است که واجب است یعنی اولی و انسب است
بر حق سبحانه و تعالی عوض آلام و امراض که صادر میشود از وی نسبت
ببندگان زیرا که اگر عوض ندهد ظلم کرده خواهد بود و جناب اقدس
او از ظلم بری باشد و همچنین واجب است که عوض را زیاده از الم بنده
زیرا که اگر کمتر بدهد ظلم کرده باشد و اگر برابر بدهد فعل عبث کرده

خواهد بود

خواهد بود و این هر دو قبیح است تعالی عن ذلک و چند حدیث معتبر
صحیح که مشعر بر اینست چون در باب پنجم انسب بود در آنجا ذکر
کرده خواهد شد ان شاء الله تعالی و همچنین هر ستمی که از بنده به بنده
واقع شود بر حق سبحانه و تعالی واجب است که داد مظلوم را از
ظالم بگیرد از جهت عدل او

بیان بدا

**باب پنجم** در بیان اقرار بدا و معنی
آن و قلیلی از احادیث بر حقیقت و ثبوت آن و درین باب
دو فایده است

در معنی بدا

**فایده اول** در بیان معنی بدا بدانکه بدا بفتح موحده
و دال مهمله و الف ممدوده مصدر معتل اللام واوی باب نصر
در لغت بمعنی ظهور است مثل قول الله تعالی و بدا لهم سیئات
ما عملوا و بدا لهم سیئات ما کسبوا ای ظهر لهم و همچنین است
قول عرب که میگویند بدا لی شخص فی طریقی ای ظهر و در عرف
مستعمل میشود در قضای مجددی که بر وفق مصلحت و صلاح کار
بندگان باشد بانکه خلق کند چیزی را در پیش و بعد از آن

بنابر مصلحتی معدوم و ظاهر کند در جای آن غیر آنرا یا در اول امری کند
و بعد از آن آنرا نهی کند و یا نهی کند و بعد از آن آنرا امر کند مثل نسخ شرایع
و تحویل قبله و مانند آنها و این نه از راه جهل بر امری است بلکه
حق سبحانه و تعالی در ازل همه را میداند و چون افعال او تعالی منوط
بر مصالح بندگان است مقتضی وقت هرچه میداند چنان میکند مانند
مثلا حکیم حاذقی مقتضی حال بیمار امروز دوائی میفرماید و فردا
احوال بیمار تقاضای آن میکند که آن دوا را منع و دوای دیگر بفرماید
چنانچه قدوه ارباب قلوب شیخ محمد بن یعقوب در کافی روایت
کرده از خلاصه خلایق و دقایق امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود بدا نشده
برای الله تعالی در کاری مگر آنکه بوده در علم او پیش از ظاهر شدن
آن کار برای او و ایضا در همان کتاب از آن عالیجناب روایت
شده که پرسیده شد از بدا که آیا میباشد چیزی امروز در علم
خدا که نبوده باشد دیروز امام علیه السلام فرمود که نه رسوا کند

الله تعالی کسیرا

الله تعالی کسیرا که این اعتقاد داشته باشد راوی پرسید که
خبر ده مرا که آنچه بوده و میباشد تا روز قیامت آیا نبوده در علم
الله تعالی فرمود بلی بوده پیش از احداث اول مخلوقات و
صاحب مجمع البحرین گفته و قوله تعالی ما بعث الله نبیا حتی یقر
له بالبداء ای یقر له بقضاء مجدد فی کل یوم بحسب
مصالح العباد لم یکن ظاهرا عندهم یعنی مبعوث نساخت
حضرت باری هیچ پیغمبر را تا اینکه اقرار گرفت او را به بداء یعنی
بقضای تازه در هر روز بمقتضای مصالح بندگان در حالیکه ظاهر
نباشد در نزد مخلوقان و فاضل ماهر مولانا محمد باقر طاب ثراه
در کتاب اربعین در ذیل حدیث بداء گفته معنی آن اینکه
آیات و اخبار دلالت میکند بر اینکه پروردگار عالم را دو
لوح است یکی از آنها محفوظ است که ثبت نموده است در آن
چیزیرا که تغییر در آن نمیشود اصلا و آن مطابق است مر علم او را

و لوح دیگر لوح محو و اثبات است که ثبت میکند در ان چیزی را
و بعد از ان محو میکند انرا از برای حکمتهای بسیاری که بر اولی الا
لباب پوشیده نیست و چیز دیگر ثبت میکنند مثلا نوشته میشود
در ان عمر زید پنجاه سال و مقتضی حکمت آنست که چنان شود و
تخلف نکند و بعد از ان صله رحم کرد پنجاه سال محو و هفتاد سال اثبات
میشود و یا اینکه قطع رحم کرد پنجاه سال محو و چهل سال ثبت میشود
مثل اینکه طبیب حاذقی اطلاع بر مزاج شخصی بهم رسانید و حکم کرد که
عمر او بحسب این مزاج هفتاد سال میشود بعد از ان زهر خورد
یا او را کشتند پس آن کم میشود یا اینکه دوائی تقوی مزاج او داد
عمر او زیاد شد این خلاف قول طبیب شد و ایات و اخبار بسیاری
دلالت بر صدق بدا میکند چنانچه در بداء آینده بتفصیلی از انها
اشاره میشود پس کسیکه اقرار کند باینکه کردگار حکیم در خبر هر چه بخواهد
میکند تاخیر میکند آنچه را که میخواهد و تقدیم میکند آنچه را که میخواهد و معدوم
میکند

میکند آنچه را که میخواهد و خلق میکند آنچه را که میخواهد و تقدیر میکند آنچه
را که میخواهد و امر میکند آنچه را که میخواهد و چگونه که میخواهد پس تحقیق که
اقرار ببدا نموده است بلکه معنی بدا هم همین است

در بیان ثبوت بدا

## باب دوم در بیان ثبوت بدا

و تفصیلی از احادیث بر حقیقت آن بدانکه اقرار بر صدق
بدا واجب است چه آن اعظم تعظیم الله تعالی است چنانچه در احادیث
آینده ثابت میشود و دلیل عقلی بر صدق بدا اینکه پروردگار
حکیم انس و جن را خلق نمود و ایشانرا امر و نهی و توبه و انابت
و دعا و استغاثت فرمود که شاید بوسیله از وسایل رستگار
شوند پس هرگاه بدا در حکم او نشود هر که را در ازل حکم شقاوت
یا سعادت شده و در لوح محفوظ شقی یا سعید ثبت گردیده
باشد تغییری در ان نخواهد بود پس امر بطاعت و عبادت
و توبه و انابت و دعا و استغاثت و نهی از معصیت و نافرمانی
لغو و بیفایده خواهد بود تعالی من ذلک علوا کبیرا و ایضا فاضل

مجلسی در کتاب اربعین گفته که ما عظم الله عز وجل بشیء افضل
من الاقرار بان له الخلق والامر والتقدیم والتاخیر واثبات
ما لم یکن ومحو ما قد کان یعنی بزرگ شمرده نشده است
الله تعالی بچیزی که افضل باشد از اقرار کردن باینکه مخصوص او است
آفریدن وفرمان ونهی داشتن آنچه مصلحت در تقدیم او است
داشتن آنچه مصلحت در تاخیر باشد وثبت کردن چیزی که نبوده
باشد واما مصلحت مقتضی بودن وبرطرف کردن چیزی که بوده
باشد واما مصلحت مقتضی نبودن باشد واحادیث بسیار از ائمه طاهرین
در صدق بدا واقع شده از جمله اینکه ثقة الاسلام در کافی روایت
کرده از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام که عبادت
کرده نشد الله تعالی بعبادتی که مثل اقرار ببدا باشد وایضا
در همانکتاب روایت شده از امام محمد باقر وجعفر صادق علیه السلام
که بزرگ شمرده نشده الله تعالی بتعظیمی که مثل اقرار ببدا باشد

چه آن

چه آن اصل تعظیمها است وایضا در همانکتاب روایت است
از ریان بن صلت که گفت شنیدم از امام رضا علیه السلام که فرمود
نفرستاد الله تعالی پیغمبری را هرگز مگر بحرام کردن شراب وبآنکه
اقرار کند برای الله تعالی ببدا وآیات واحادیث بسیار دلالت
بر صدق بدا میکنند چنانچه در همانکتاب روایت است از هشام بن
سالم وحفص بن بختری وغیر ایشان از امام جعفر صادق علیه السلام
که امام سخن گفت در تفسیر این آیه سوره رعد که یمحو الله ما یشاء ویثبت
ویثبت یعنی برطرف میکند الله تعالی آنچه را که خواهد برطرف کردن
آنرا واثبات میکند آنچه را که خواهد اثبات آنرا خواه از جمله احکام
شرعیه وخواه غیر آنها را وی گفت پس امام فرمود بعد از تفسیر این آیه
که آیا برطرف کرده میشود مگر آنچه پیشتر ثابت باشد وآیا احداث
کرده میشود مگر آنچه پیشتر نبوده باشد ونیز در همانکتاب روایت است
از حمران که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قول الله تعالی در

سوره انعام که قضى اجلاً و اجلٌ مسمّى عنده یعنی قطع و فصل کرد یک
اجل را و اجلی معلوم ست نزد او فرمود اما دو اجلیند یکی مستثنی و
معلوم ست نزد یعنی خلایق در شب قدر و مانند آن و دیگری معلوم نیست
نزد او و کسی دیگر نمیداند و نیز در عیاشی کتاب روایت ست از مالک
جهنی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قول الله عز و جل
در سوره مریم که اَوَلَم یَرَ الانسان انّا خلقناه من قبل و لم یک
شیئا یعنی آیا انسان از دلیل قدرت ما بر کل شی بقول کن بخاطر
نرسانیده و انسان که ما خلق کردیم او را از کل یعنی از کی و بود
نبود چیزی معتد به راوی گفت که پس امام فرمود که قرار یافته بود
صورت او و نه ماه ساکن کرده شده بود در رحم مادر راوی گفت
که پرسیدم امام را از قول الله تعالی در سوره دهر که هل اتی علی
الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا یعنی آیا آمده
باشد بر انسان وقتی از زمانه که نبود چیزی معتد به که نسبت فعلی



بار داده شود استفهام برای تقریرست یعنی اینکه بتحقیق آمده بر
او آنوقت پس نبود قرار صورت او در رحم مادر شده بود مرد بار
خوب بار نشت اما نسبت فعلی بار داده نشده و نیز در عیاشی کتاب
روایت ست از فضیل بن یسار گفت که شنیدم از امام محمد باقر
علیه السلم میفرمود که علم الله تعالی در حوادث آینده دو قسم ست
با نیروشی که یک قسم نزد الله تع محفوظ ست مطلع نساخته
بر آن علم کسی را از مخلوقین خود و یک قسم تعلیم کرده آنرا ملایکه
خود و رسل خود پس آنچه تعلیم کرده بملایکه خود و رسل خود پس موافق
قول ایشان خواهد شد دروغگو نمیکند خود را نزد ملایکه و رسل و نه
ملایکه را نزد رسل و نه رسل را نزد ... و علمی که نزد او
محفوظ ست تقدیم میکند از جمله آن آنچه را که میخواهد تقدیم آنرا
و تاخیر میکند آنچه را که میخواهد تاخیر آنرا او نیز در عیاشی کتاب روایت
ست از حلال خلایق و دقایق امام جعفر صادق علیه السلم فرمود

بدرستیکه الله تعالی را دو قسم علم است یکی محفوظ است که نمیداند
آنرا مگر او و بس میباشد در ان بدا و دیگری تعلیم کرده آنرا بملائکه خود
و رسل خود و پیغمبران خود پس ما جمیع آنرا امید داریم و نیز در باب کتاب
روایت است از مالک جهنی گفت که شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میفرمود که اگر میدانستند مردمان ثوابرا که هست از اقرار
ببدا است نبستند هیچ وقت از سخن در ان چه آن اثبات
تغییر تجدد امور از الله تعالی است و نیز در باب کتاب روایت
است از مرازم بن حکیم گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت که پیغمبر نشد هیچ پیغمبری اکر مگر بشرطی که اقرار کرده باشد
برای الله تعالی به پنج چیز یعنی پنج اقرار شرط است اول اقرار
ببدا چنانچه بیان شد دوم اقرار بمشیت بفتح میم و کسر شین بانقط
و سکون یای دو نقطه در پایین و همزه و جایز است قلب همزه بیا و تشدید
یعنی اقرار باینکه هر چه در عالم میشود از افعال خلایق بخواهش

الله تعالی

الله تعالی است و هر چه نشود بی خواهش او است بی آنکه بندگان
مجبور در افعال خود باشند و این رد است بر معتزله و مجوس سیوم
اقرار بسجود هر کائن الله تعالی را یعنی اقرار باینکه الله تعالی پادشاه
آسمانها و زمین است و قدرت او گذرست در هر چیز چنانچه
فرمود در سوره آل عمران و سوره نور وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ
وَالْأَرْضِ و در سوره نحل وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ
وَالْأَرْضِ این رد است بر فلاسفه که میگویند که هر جسمی مکانی
طبعی دارد و سکون ارض در اینجا و حرکات فلکیات بتدبیر الله
تعالی نیست بلکه سکون ارض طبعی آنست و حرکت فلکیات
ارادی خودشان است و انواع این مزخرفات در میان ایشان
بسیار است و ایضا رد است بر معتزله که میگویند که بندگان
مستقلند در قدرت خود و فعل ایشان موقوف بر اذن الهی
نیست چهارم اقرار بعبودیت یعنی اقرار باینکه کل مخلوق

نبند که الله تعالی اند نه چنانچه فلاسفه میگویند که فاعل موجب است
و نه چنانچه بعضی رضائی میگویند که عیسی پسر او ست و بعضی دیگر
میگویند او خدا است و بعضی مشرکین میگویند ملایکه دختران او اند
پنجم اقرار الطاعت یعنی اقرار باینکه بر هر کسی واجب است
فرمان برداری عبادت الله تعالی هر چند که مرتبه انبیا و اوصیا
و اولیا داشته باشد و این رد است بر صوفیه که چنانچه در
خطبه دفتر پنجم از مثنوی رومی گفته اند که اذا ظهرت الحقایق
بطلت الشرایع و تقریر کرده اند که اعمال شرعیه مانند معالجات
اطبا است مادام که شخصی مریض است احتیاج بانها دارد و بعد
از صحت مستغنی میشود از انها و مانند افعال اهل کیمیا است
مادام که مس طلا یا نقره نشده احتیاج بانها است و انواع
ناخوشات ایشان در هیچ جوال نمیکنند و نیز در جاهائیکه روایت
از کشاف خلایق و دقایق امام جعفر صادق علیه السلام گفت

[illegible]

که بدرستیکه الله عز و جل خبردار کرد محمد صلی الله علیه و آله را بهر
چه شده از وقتی که شروع شده بنای دنیا و بهر چه تا آخر شدن
دنیا و خبردار کرد او را ببعضی آنچه میشود بوقت معین آن و استثنا برد
در باقی و مجهول او کذاشته است باعتبار وقت معین اگر خواهد
تقدیم میکند و اگر خواهد تاخیر میکند و اگر خواهد اثبات میکند
باب ششم در بیان نبوت انبیا خصوصا پیغمبر ما صلوات الله
علیهم الی یوم الجزا و وجوب عصمت بر نبی و نبوت افضل
و منزه بودن از کفر و بیبنی در زینت و غیر هم بدانکه نبی انسانیست
خبر دهنده از جانب پروردگار بی واسطه یکی از بشر وفی مانده که
فرق در میان نبی و رسول بچند وجه نقل شده بعضی برآنند که
رسول آنست که ملک در بیداری برو نازل شود و نبی شامل
آنست که در خواب برو نازل شود و برخی گفته اند که رسول آنست
که مبعوث شود بر جماعتی و نبی شامل آنست که بر کسی مبعوث

*در بیان نبوت انبیا*

نباشند و گروهی برآن رفته‌اند که رسول آنست که کتابی یا شریعتی
داشته باشد و نبی شامل آنست که حافظ شریعت دیگری باشد
ولیکن در احادیث معتبره وارد شده است که نبی آنست
که در خواب می‌بیند ملک را و صدای او را می‌شنود و در بیداری
نمی‌بیند و رسول آنست که صدا را می‌شنود و در خواب و بیداری
می‌بیند و امام صدای ملک را می‌شنود ولیکن نمی‌بیند و مکلف
اید که اعتقاد کنند بر صدق انبیا علیهم السلام سیما پیغمبر آخر الزمان و چون
این رساله گنجایش ندارد اکتفا کرده شد بر ذکر حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله و این باب مشتمل است بر پنج رکن رکن اول در نبوت

بیان نبوت حضرت رسالت پناه

دسته بند ریاض اصالت و شکوفه چمن باغ رسالت دافع
جهالت و بطالت سپهر آسمان جلالت ختم جمیع انبیا طیب
عنصر کما هو محمد رسول الله صلی الله علیه و آله الی یوم الجزا
... عالمیان ظاهر و آشکار کالشمس فی رابعة النهار است

که کفار علمای

که کفار علمای مکه و یثرب محمد بن عبد الله بن عبد المطلب رسول خداست
زیرا که آنجناب رسالتمآب دعوی پیغمبری کرد و بر طبق دعوی خود
اظهار معجزه نمود و معجزه آنچیزیست که ظاهر شود از کسی مخالف عادت
مردم و مطابق دعوی خود و عاجز آیند سایر ناس از آن بنحوی که
اظهار کنند کار برا و هر دم گوید که اگر در کار من شک دارید و نقصانی
بینید پس مثل این کار من شما نیز کاری ظاهر سازید و اگر
عاجز شوند در آن و نتوانند و معجزهای آن شافع یوم النشور بسیار
و مشهور است و بتواتر رسیده و ثبت در انهاست مثل اقرار
دادن سوسمار در دست اعرابی و شق قمر و با او مکالمه نمودن شجر
و روان ساختن آب از میان انگشتان و آوردن قرآن سرا پا اعجاز
و برهان جلیه حضرت سبحان اشاره بآن فرموده که وَاِن کُنتُم
فِی رَیبٍ مِمّا نَزَّلنا عَلی عَبدِنا فَأتوا بِسورَةٍ مِن مِثلِهِ خلاصه
کلام والله تعالی اعلم آنکه اگر شما در شکید از آنچه فرستادم بر بنده خود

پس بیارید یک سوره مثل آن و ایشان همه عاجز شدند و نتوانستند
که یک سوره که عبارت از سه آیت است مثل قرآن بیاورند با آنکه
همگی در غایت فصاحت و بلاغت بودند و تمامی بعجز خود اعتراف نمودند
و کردگار جلیل در سوره بنی اسرائیل از عجز ایشان خبر داده که قُل لَئِنِ اجْتَمَعَتِ
الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ
بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ترجمه آن و الله اعلم اینکه بگو
ای محمد که اگر اتفاق کنند تمام انس و جن در آن که مثل این قرآن
بیاورند نتوانند که بیاورند اگر چه بعضی از ایشان معاون و مددکار بعضی
دیگر بوده باشند تا غایت در میان مردم هست و خواهد بود تا یوم
قیامت و هیچکس از عرب و عجم نتوانند که مثل این ترکیب کرد
و صدوق علیه الرحمه در فقیه روایت کرده که ابن السکیت که از علمای عالم
بود بخدمت حضرت امام رضا علیه التحیه و الثنا رفته سوال کرد
که چرا خداوند عالمیان موسی بن عمران را با ید بیضا و عصا و چیز چند که شبیه بود

بسحر

بسحر فرستاد و حضرت عیسی را نیز با معجزه چند مثل مرده زنده کردن
و کور و پیس شفا دادن و امثال آن فرستاد و پیغمبر ما صلوات الله
علیه و آله ای یوم الجزا را با معجزه سخن و کلام فرستاد حضرت فرمودند
که خدای تعالی چون موسی را فرستاد بر اهل عصرش سحر غالب بود
و ساحران در آن زمان بسیار بودند لهذا موسی را با معجزه چند فرستاد
بآن امری که ایشان در آن مهارتی تمام داشتند شبیه بود و سحر
ایشان را باطل کرد و ایشان عاجز شدند از برای آن و
باین نحو حجت را بر ایشان تمام کرد و حضرت عیسی علی نبینا
و آله و علیه السلام در زمانی مبعوث شد که کوفتهای مزمن و بلا
های عظیم در آن زمان بهم رسیده بود و مردم بطبیب محتاج بودند
و در آن عصر اطبای ماهر بودند پس او را با معجزه چند فرستاد از مرده
زنده کردن و کور و پیس شفا دادن و امثال آنها که اهل آن عصر از آنها
عاجز شدند و حجت الهی بر ایشان تمام شد و پیغمبر ما را در زمانی

تصنیف کرده اند که مدار اهل آن عصر بر خطبها و کلمهای بلیغ
و اشعار بود و تفاخر ایشان بهمین صنعت سخن بود پس حضرت
رسالت پناهی از کتاب الهی و مواعظ و احکام چیزی چند
آورد که ایشان معترف بعجز خود شدند و باین حجت خود را بر
ایشان تمام کرد و معجزهای آنحضرت بسیار است و شرح همه
تفصیلا در کتب مطوله مذکور است و درینجا از برای اختصار بهمین
قدر اکتفا شد و هرکه دعوی پیغمبری نماید و بر طبق دعوی خود معجزه
ظاهر سازد او صادق است رکن دوم از نبوت واجب بودن
عصمت است بانبیا یعنی که البته باید پیغمبر معصوم باشد پیش از
بعثت و بعد از آن از اول عمر تا آخر عمر از گناهان کبیره و صغیره
عمدا و سهوا زیرا که رام نشود دلهای بندگان باطاعت کسیکه
ظاهر شده باشد ازو معاصی و چیزیکه متنفر شود نفوس خلایق
از ان مثل سهو پس ثابت شد که آنچه مخالفان میگویند که

وجوب عصمت نبی

عصمت پیش

عصمت پیش از نبوت از صغیره در حالت سهو شرط نیست باطلست
و بعضی از مخالفان گفته اند که معصوم بر فعل معصیت و ترک
طاعت قادر نیست این قول نیز باطل است زیرا که هرگاه
معصوم قدرت بر فعل معصیت و ترک طاعت نداشته
باشد مکلف نباشد و او را بر ترک معصیت و فعل طاعت
ثواب نباشد و این اعتقاد را اختیار نمیکنند الا کسی که ایمان
و عقل نداشته باشد رکن سوم در نبوت افضل بودن نبی است
بر سایر مردمان زیرا که هرگاه افضل نباشد تقدیم مفضول
بر فاضل لازم آید بی گمان و نیز نشاید که مساوی او نیز در
میان رعیت نباشد زیرا که هرگاه مساوی او باشد ترجیح
بلا مرجح لازم آید و این هردو باطلست زیرا که افضل یا مساوی
مطیع و منقاد او نشوند و ارسال او عبث شود و آنحضرت
و ماهی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله افضل الکل

افضلیت نبی بر سایر ناس

بود چنانچه بیان عالیجناب فرموده که تفضیل دادند مرا به پیغمبران
دیگر و از انبیا برگزیده و خواص گردانیده‌اند به شش صفت اول
آنکه زمین را مسجد من و امت من گردانیده و هر پیغمبر را مسجد معین بود
که با قوم آنجا عبادت کردندی و در غیر آن مواضع روا نبودی طاعت
کردن اما چون نوبت نبوت بمن رسید تمام زمین را مسجد من
و امت من گردانید و خاک تیره را بمنزله آب طهور گردانید
که فَاِنْ لَمْ تَجِدُوْا مَاءً فَتَیَمَّمُوْا صَعِیْدًا طَیِّبًا دوم غنیمت
کفار را مال حلال ساخت از برای من و از برای پیغمبران
دیگر حرام بود سیوم مرا نصرت دادند برعب یعنی که قوت
هر پیغمبری چنان بود که چون در مقابل خصم آمدندی جواب
نتوانستندی داد و من چون روی بدشمنی می آوردم هنوز یکماهه
راه مانده ترس و رعبی بر دل ایشان می افتاد و هزیمت
میرفتند چهارم رایت شفاعت بکف کفایت من دادند

در امروز

در امروز که همه پیغمبران نفسی نفسی گویند و من امتی امتی گویم پنجم
هر یک از انبیا امتی چند معین را در زیر پر و بال نبوت تربیت
کردندی و از امروز تا قیام قیامت هر چند که باشد همه امت
خواهند بود وَمَا اَرْسَلْنَاکَ اِلَّا کَافَّةً لِلنَّاسِ و دین
من بر همه ادیان غالب خواهد بود که لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّیْنِ کُلِّهِ
ششم همچنانکه در ابتدای خلقت خطبه نبوت بنام نامی من
خواندند که کُنْتُ نَبِیًّا وَآدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَالطِّیْنِ در انتها
نیز سکه ختم رسالت باسم سامی من زدند که وَلٰکِنْ رَسُوْلَ
اللهِ وَخَاتَمَ النَّبِیِّیْنَ ذکر جواهر در بیان آنکه واجبست که پیغمبر
منزه باشد از کفر و نسب پدران و زنا و بد علی مادران و نیز
باید منزه باشد از اخلاق بد مثل بدخلقی و فحاشی و حسد
و عیب های خلقیه مثل برص و جذام زیرا که اینها همه موجب تنفر
نفوس خلایق است و بر طرف میشود میل دلها از دوای خلق

در اینکه باید پیغمبر منزه باشد از کفر و نسب پدران و غیره

مطلوب است پس تحقیق کرده‌اند بی مجادله که پیغمبر باید منزه باشد از جمیع
صفات اراذل اکبر هم بدانکه در میان علما خلاف است در آنکه
بعد از اسمان خلافت بعد از تکلیف و پیش از بعثت بر دین
کدام پیغمبر حق سبحانه وتعالی را عبادت میکرد بعضی گفته‌اند که
بر دین حضرت موسی علی نبینا وآله وعلیه السلام و جماعتی گفته
که بر دین حضرت عیسی علیه السلام خدای را عبادت میکرد
و گروهی بر آن شده‌اند که بر دین خود که بران مبعوث خواست شد
حق سبحانه وتعالی را عبادت میکرد لیکن در آن زمان مامور نبود
که بخلق برساند بلکه مامور بود که بران عمل میکند وحق است
والله تعالی یعلم **باب ششم** در بیان امامت ائمه اثنی عشر صلوات الله
علیهم الی یوم الحشر و تعلیلی از علامات آخر الزمان و کیفیت خروج
حضرت صاحب الزمان و بیان خمس و کیفیت تقسیم آن و بنای
این بیان در ضمن بیست تنبیه میشود **تنبیه اول** در بیان آنکه حکمت
کردگار

بدانکه در میان علما خلاف است در آنکه بعد از تکلیف و پیش از بعثت کدام پیغمبر بوده

بیان امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام

در آنکه واجب است بر خدا تعالی نصب امام

کردگار علام واجب است نصب امام بعد از آن الی یوم الدین که امامت ریاست
عامه در امور دین و دنیا مر انسانی را و در حکمت الهی واجب است نصب امام
از روی عقل زیرا که میدانیم ما البته بی منافسه و منازعه که رعیت هرگاه
پیشوا و مقتدائی داشته باشند که همه اطاعت او بنمایند و نگذارد
که کسی بکسی ظلم کند و هرگاه ظلم کند داد مظلوم را از ظالم بستاند این
بصلاح اقرب و از فساد ابعد خواهد بود و در کتب عامه مسطور است
که مقصود آفرینش آدم و حوا حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله
الی یوم الجزا فرموده‌اند که لا بد للناس من امیر برا کان او فاجرا
جمیعا یعنی ناچار است مردمان را از امیری یعنی سرکرده خواه امیر نیکو
کار باشد و خواه بدکار و افعال باری تعالی نیز دلالت میکنند بر مدعای
ایشان چنانچه در خلقت بنی آدم هر عضوی را مقتدای قرار داده مثل آنکه
مجموع جوارح و حواس را بعقل سپرده و همچنین از زمان
آفرینش آدم تا حال هیچ وقتی از اوقات بنی آدم بی سرکرده نبوده است

زیرا که در وقتی که حضرت آدم را که ابو البشر است بخلعت خلافت سرا
گردانید امیر او بود و بعد از نوح تا بحضرت خاتم النبیین صلوات الله
علیهم الی یوم الدین رسید پس لا بد است بعد از حضرت پیغمبر
نصب امیر تا پیدا نشود در کار مردم کاری بی امیر اختلاف و تغیر و تحیر
ثقة الاسلام در کافی روایت از علماء اکابر و اصاغر امام محمد باقر علیه السلام
بروایت ابو حمزه که گفت امام علیه السلم فرمودند که بخدا قسم
که وا گذاشت الله تعالی هیچ جزو از اجزای زمین را از وقتی که قبض روح
آدم علیه السلم کرده بر حالی مگر بر حالی که در آن خلیفه از جانب الله تعالی
هست که راه یافته میشود باو سوی احکام الله تعالی چون اختلاف
در اینجا نیست و او حجت الهیست بر بندگانش انتهی و دیگر
زمانی آدم نکرده برای آنکه احتیاج بدیگر نیست چه نص بران شده
در قرآن در سوره بقره که إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً و هیچ در
حیوانات نیز که نظر میکنی هر یک را سر کرده و امیری هست

و هیچ حیوان

و هیچ حیوانی از وحوش و طیور نیست که ایشانرا سر کرده نباشد
نه بینی که هر نوع مرغان که هستند ایشانرا سر کرده هست که تا
او بر نخیزد باقی بر نخیزند مثل کلاغ و قاز و سایر حیوانات و در
حیات مذکور است که شاه ماران بر مار بزرگ دیگر
سوار است و از عدل او چنانست که هیچ مار هیچ جانوری را گزند
نمیتوانند رسانید و دیگر زنبور عسل و آن مشهور است پس
هرگاه حیوانات که غیر مکلفند ایشانرا سر کرده لازم باشد
و همه اطاعت او کنند پس بنی آدم که بانواع فساد در اغلبند چگونه
ایشانرا بی امیری توان گذاشت پس واجبست در حکمت
علام نصب امام از جهت آنکه حضرت سبحان عالم است
بر احوال بندگان و ترک واجب موجب کمال و بر حق سبحانه
و تعالی محال است و آیه انا عرضنا الامانة نیز برین دلالت میکند
چه مراد بامانت دین و شریعت است پس روا نباشد که آنرا

بی سعدی بگذارد چنانچه ثقة الاسلام علیه الرحمه در کافی روایت
کرده از امام همام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم در قول رب الارباب
در سوره احزاب که إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ
حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ترجمه ظاهر آیه وافی بهدایه
والله تعالی یعلم اینکه بدرستیکه ما اظهار کردیم امانت را در
آسمانها و زمین و کوهها پس امتناع کردند از برداشتن آن از جای
مقرر آن و ترسیدند از باز خواست آن و برداشت آنرا از
جای مقرر آن آدمی بدرستیکه آدمی بغایت بیجا کننده تا خردمند
بوده امام علیه السلم فرمودند آن امانت امامت امیر المؤمنین
سلام الله علیه الی یوم الدین است و نیز در همان کتاب از
همان عالیجناب روایت شده با سند درستی که راوی گفت
پرسیدم امام علیه السلم را از قول الله تعالی که فَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَمِنْكُمْ

کافر

کافر یعنی الله عز و جل آنکسی است که تقدیر کرد شما را پس بعضی شما
مؤمن بوده و بعضی شما کافر پس امام علیه السلم فرمودند که شناخت الله
الله تعالی ایمان ایشانرا بامامت ائمه هدی خواه رسول و خواه وصی
و خواه در این امت و خواه در امم سالفه و کفر ایشانرا بامامت ایشان
در روزیکه گرفت بر ایشان عهد را از پشت آدم علیه السلم
و ایشان مانند مورچگان کوچک بودند و نیز در همان کتاب روایت
است از امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلم در قول الله
عز و جل در سوره دهر که يُوفُونَ بِالنَّذْرِ یعنی وفا میکنند بعهد
اینکه مراد عهد است که گرفته شده بر ایشان که تصدیق امامت
ما کنند و نیز در همان کتاب روایت از مروج دین خلایق امام
جعفر صادق علیه السلم روایت شده با سند درستی که راوی گفت
گفتم امام علیه السلم را که آیا میباشد زمینی که نباشد در آن
امامی که حجت الله است فرمود که نه گفتم که آیا میباشد در زمین

دو امام در یک زمان فرمود که نه مگر بر حالی که یکی ازان دو ساکت

باشد و حکم او جاری نباشد تا هنگامی که آن دیگر از دنیا انتقال

کند چنانچه امیر المومنین در زمان رسول علیهما السلم بود و نیز در

بهاکتب روایت است از جناب مستطاب امیر المومنین

عالم فرمودند خداوندا بدرستیکه تو خالی نمیکذاری زمین خود را

از خلیفه حجت بر مخلوقان خود که از ایشان فساد و خونریزی آید خواه

آن خلیفه ظاهر مشهور باشد و خواه پنهان لا ربوده و نیز در بهاکتب

از جناب مستطاب سرور طاهر و اصغر امام محمد باقر علیه السلم

روایت شده که فرمودند اگر میشود آنکه خلیفه الهی بر داشته

شود از زمین یک عشب یعنی یکدم هر اینه بحرکت در اضطراب

در می آمد زمین با اهل آن چنانکه حرکت و اضطراب میکند

دریا با اهل آن که در کشتی اند پس ظاهر شد که البته باید که زمین

خالی از حجت نباشد خواه خواه پیغمبر آنحضرت النبی و خواه بعد از

بینه دوم

در وجوب عصمت امام

بینه دوم در بیان وجوب عصمت امام بدانکه واجب است

که امام معصوم باشد از همه کناهان خواه کبیره و خواه صغیره پیش

از امامت و بعد ازان از اول عمر تا آخر عمدا و سهوا چنانچه

در بحث نبوت کفته شد مفصلا زیراکه اکر امام معصوم نباشد

باشد ممکن فعل معصیت از و صادر شود پس اکر انکار او واجب

باشد بر طرف شود محبت او از دلها و بوده باشد نصب او

لغو و بی و اکر واجب نباشد انکار امر معروف و نهی از

منکر ساقط شود و این محال است و دیکر آنکه امام حافظ شرع

انور و نکاهدارنده دین پیغمبر است پس لابد است عصمت او

تا آنکه ایمن باشند عالمیان از زیاده و نقصان و هیچ تغیر کاه

لم یزل و لا یزال از برای رفع آن شبهه فرموده که لا ینال عهدی

الظالمین یعنی در نمییابد عهد مرا ظالمان و مراد بعهد درینجا

بی شبهه کقوله تعالی فی سورة البقره و اذ ابتلی ابراهیم

رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ
وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ترجمه آیت
والله تعالی اعلم آنکه چون حضرت ودود حضرت ابراهیم علی
نبینا و آله و علیه السلم را امتحان چند آزمود پس تمام کرد آن
کلمات را فرمود که گردانیدم من ترا امام مردم حضرت ابراهیم
علیه السلم گفت از ذریت و فرزندان من نیز حضرت سبحانی
فرمود در نمی یابد عهد مرا ظالمان پس دانسته شد که مراد بعهد
درینجا امامت است و عصمت امام واجب است و نیز
واجب است تنزیه امام از صفات رذیله چنانچه گفته شد
در بحث نبوت **بحث سیوم** در بیان وجوب افضلیت امام
از اهل زمان خود بدانکه واجب است افضل بودن امام
از اهل زمان خود در جمیع کمالات مثل علم و زهد و تقوی و
شجاعت و کرم و سخاوت و امثال آنها زیرا که هرگاه

وجوب افضلیت امام

افضل ازو

افضل ازو بوده باشد در میان رعیت تقدیم مفضول بر
فاضل لازم آید و این قبیح است چنانچه گفته شد در بحث
نبوت و نیز حضرت سبحان در سورهٔ یونس اظهار این
کرده و فرموده که أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ
أَمَّن لَّا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ
ترجمه ظاهر کلام والله تعالی اعلم آنکه آیا پس آنکس که راه
یافته باشد بحق سزاوارتر است که مردم تابع او شوند
یا کسی که راه نیافته باشد تا آنکه دیگران راه نمایند پس چیست
شما را چگونه حکم میکنید و چنین باید که مساوی امام نیز در میان
رعیت نباشد زیرا که هرگاه چنین باشد ترجیح بلا مرجح لازم
آید و این باطل است عقلاً و نقلاً و آن پیشوایان روز
جزا ائمه هدی علیهم التحیة والثنا افضل الناس بودند چنانچه
در حدیث معتبر روایت است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله

الی یوم المحشر که مفخر بود میگذارم در میان شما دو چیز بزرگ
یکی کتاب خدا و دوم اهل بیت من بیاد میدهم شما را خدا
خداوند تعالی یعنی او را آگاه میکردم در نیکو داشتن اهل بیت
من و نیز در صحیح وارد است که در هنگام نزول آیه دانی بعد
تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم
وانفسنا وانفسکم رسول الثقلین و فخر عالمین علی و
فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را بخواند و گفت که اللهم
هؤلاء اهل بیتی و در حق حضرت امیرالمومنین صلوات
الله علیه الی یوم الدین گفت که انت منی بمنزلة
هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و در فضیلت
خاتون روز جزا فاطمه زهرا سلام الله علیها گفت که فاطمة
بضعة منی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله
یعنی فاطمه زهرا پاره است از من هر که او را ایذا بدهد مرا ایذا

و هر که مرا ایذا

در اینکه واجب است که امام بنص خدا و رسول باشد

و هر که مرا رنجانید خدا را رنجانیده باشد و در باره حسنین علیهما السلام
گفت که الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة یعنی
این حسن و حسین مهتران و جوانان اهل بهشتند تنبیه چهارم در بیان
اینکه واجب است که امامت بنص خدا و رسول باشد نه بمجرد
ادعای امامت و خروج چنانچه زیدیه میگویند و نه بمیراث چنانچه
عباسیه میگویند و نه باتفاق امت چنانچه سنیه دعوی میکنند
زیرا که عصمت در امامت شرط است چنانکه در تنبیه سوم گذشت
و عصمت امریست خفی که نمیداند آنرا الا علام الغیوب والضمائر
تنبیه اول ثابت شد که در حکمت الهی نصب امام واجب است
پس باید نص حق تعالی باشد و شیخ ثقة الاسلام علیه الرحمة در
کتاب حجت کافی روایت کرده از زبده خلائق امام جعفر صادق علیه السلام روایت
ابو بصیر گفت که بودم نزد امام علیه السلام یاد کردند اوصیای رسول علیه السلام
را و یاد کردم اسمعیل پسر بزرگ امام را که شاید او وصی بعد شود

پس امام ع گفت نه بخدا قسم ای ابو محمد نیست تعیین وصی مفوض
بسوی ما و نیست آن مگر مفوض بسوی الله تعالی ترتیب میدهم
ائمه یکی بعد از یکی یا باینمعنی که باختیار ما نیست یا باینمعنی که باستنباط
ما نیز نیست بلکه در زبور کتاب الهی مذکور است و نیز در عمالکی
از عمالی غیاب روایت است باسندی که راوی گفت شنیدم
از امام ع که میگفت که آیا گمان میبرید وصیت کننده از جمله ما را که
که وصیت میکند بسوی هر که خود خواهد نه بخدا قسم ولیکن عهدیست از
الله تعالی و رسولش علیه السلام برای مردی پس مرد دیگر تا برسد امامت
بصاحبش پس ثابت شد که امام باید منصوب از جانب خدا و رسول
باشد و معلوم میشود بنص از قرآن و حدیث پیغمبر ص و قول امام سابق
مر لاحق را و دعوای امامت و باظهار معجزه بواسطه آنکه معجزه فعل خداست
که ظاهر میشود از دست آن امام پس معجزه از دست آنکس که دعوای
امامت میکند ظاهر شود معلوم میشود که در قول خود صادق است

و پادشاه

و پادشاه عالم او را منصب امامت داده است آیات و اخبار
بسیار و معجزات بیشمار دلالت میکند بر نص امامت ائمه اطهار
ولیکن درین رساله بذکر قلیلی که درینباب آمده میآید اکتفا شد
بناء علی الاختصار و ثقة الاسلام در کافی از امام محمد باقر ع روایت کرده
که فرمودند امام را ده نشانست اول آنکه زاده میشود ناف بریده

علامتهای امام

ختنه کرده شده اگرچه غلاف نیفتاده باشد دوم آنکه چون فرودی آید
بر زمین فرودی آید بر دو کف دست خود باینمعنی که آنها را بر زمین می
گذارد بر حالیکه بر دارنده آواز خود است بشهادتین سوم آنکه جنب کرده
نمیشود چهارم آنکه بخواب میرود چشم او و نخوابد دل او پنجم دهن دره نمیکند
و کمانکشی نمیکند ششم آنکه می بیند از پشت چنانکه می بیند از پیش خود و مراد
این است که اگر خواهد استنباط از قرآن میکند غایب را چنانچه می بیند حاضر
را هفتم بوی براز او مانند بوی مشک است هشتم آنکه زمین موکلست
بپوشانیدن و فرو بردن براز او نهم آنکه چون بپوشد زره رسول الله ص

عقد شبر و موافق نه کوتاه و نه دراز و چون بنشسته آنحضرت غیر او از مردمان
خواه دراز ایشان و خواه کوتاه ایشان زیاد آمد زره رسول صلعم بر قدر یک
شبر دهم آنکه او محدث است در شبهای قدر و غیر آنها تا انقضای روزگار
کار او و در شیخ المحدثین در خصال روایت کرده از امام جعفر صادق ع
که فرموده ده خصلت از صفات امام ع است اول معصوم بودن دوم
منصوص بودن سوم داناترین مردم بودن چهارم پرهیزکارترین مردم بودن
پنجم عالم ترین یا عامل ترین بکتاب خدا ششم صاحب وصیت ظاهره
باشد یعنی ظاهر باشد وصیت رسول صلعم یا امام سابق بر امامت او
هفتم او را معجزه و دلیل بر امامت باشد هشتم چشمش بخواب رود و
دلش بخواب نرود نهم او را سایه نباشد دهم از پس سر ببیند چنانچه
از پیش رو ببیند و در روایات معتبره وارد است که این ده خصلت در ائمه اثنی
عشر صلوات الله علیهم الی یوم الحشر کلهم بود و در غیر ایشان نبود چنانچه بعضی از آن
در مقام خود بیان کرده ایم ان شاء الله تعالی پس ایشان امامان حقند و غیر ایشان نه

[illegible]

بیان اثبات علی بن ابی طالب ع

نسبت نیست که ناحق در مسند ایشان نشسته تنبیه پنجم در بیان امامت
باعث فوز دو جهان مقصود زمین و آسمان زبده و خلاصه انس و جان
داماد پیغمبر آخر الزمان امیر المشارق و المغارب امیر المؤمنین علی ابن
ابی طالب بدان ای شیعه اثنی عشری که حضرت مرتضی علی ع امامت
بر حق بیفاصله زیرا که گفته شد که امام میباید معصوم باشد و معصوم
آنحضرت بود نه آنها که زیدیه و سنیه و عباسیه دعوی میکنند و دیگر گفته شد
که امام منصوص از جانب خدا و رسول او باشد و امام بعد [illegible] خدا علی مرتضی
ع منصوص خدا و رسول بود چنانچه حق سبحانه و تعالی در سوره مایده بان
اشاره فرموده که إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ
الصَّلَوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ترجمه آن والله تعالی اعلم
آنکه جز این نیست که حاکم و والی بتصرف شما خداست و رسول او
و آنکسانیکه برپا میدارند نماز را و در حالت رکوع زکوة میدهند
اند و مفسران قرآن مبین از موافق و مخالف اتفاق کرده اند بآنکه

آنکه

انیس الفقراء والمساکین حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه الی
یوم الدین در حالت رکوع انگشتر خود را زکوة بسایل داد و این آیه
وافی هدایه در شان او نازل گشت بجهة آن تصدق و غیر از آن حضرت
هیچکس دیگر اظهار نکرده بنا بر آن گفته اند ایراد بلفظ جمع از برای تعظیم است و ابن
مغازلی شافعی این خبر را از عبد الله عباس و ابوذر غفاری روایت کرده
که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله اجمعین از درگاه
واجب الوجود استدعا نمود که خداوندا حضرت موسی از تو طلب نمود
خلیفه و وزیری پس هرون برادر را خلیفه و وزیر او کردانیدی پس من نیز از تو می طلبم
که علی ابن ابیطالب را خلیفه و وزیر من کردانی حضرت رسول خدا هنوز
تمام نکرده بود دعا را که از پیش رب العالمین جبرئیل امین آمد و این
آیه مذکوره را آورد و مؤید این است خبر متواتر عامه در صحاح سته و نزد
خاصه آنکه جناب رسالتمآب صلوات الله علیه و آله الی یوم
الحساب با آنحضرت فرموده که انت منی بمنزلة هارون من
موسی

موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی مرتبه تو ای علی نسبت بمن مرتبه
هرون است نسبت بموسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود
که اگر میبود تو میبودی و این اظهر من الشمس است که هرون علی
نبینا و آله و علیه السلم خلیفه و وزیر و نایب مناب و قایم مقام موسی
ع مفترض الطاعه بود پس بهتر و بهترین اوصیا علی مرتضی ع نیز باید خلیفه
و وزیر و نایب مناب و قایم مقام حضرت پیغمبر مفترض الطاعه باشد
بجهة آنکه این مراتب از حضرت رسول خدا نسبت بعلی مرتضی ع
حین حیوة آنحضرت ثابت شد و هیچ شک نیست که آن سرور بعد
از پیغمبر باقی بود پس این مراتب او را ثابت باشد بعد از وفات
حضرت رسول الله ص نیز و از زایل نشود و بجهة این است حکایت
روز غدیر که نص است بر امامت حضرت امیر و آن متواتر است
و حجت است بر منکر و فاضل لاهیجی از کتاب معانی الاخبار
از ابن عباس نقل کرده که حضرت رسالت پناه ص بعد از نزول

آیه اوفوا بعهدی فرموده خدا قسم که هر اینه آدم از دنیا رفت
و قوم او وفا نکردند عهد یرا که در باب شیث فرزند خود از آنها
گرفته بود و قوم نوح عهد کردند که سام را وصی او دانند و چون نوح
از دنیا رفت وفا با آن عهد نکردند و قوم ابراهیم بعد از رحلت او
از دنیا وفا نمودند عهد یرا که در باب اسمعیل کرده بودند و قوم عیسی
بعد از رفع او بآسمان عهدی که در باب قبول وصایت شمعون بن
حمون الصفا بسته بودند وفا با آن نکردند و نزدیک رسید مفارقت
از شما و امت من موافق امم سابقه خلاف عهد خود در باب وصایت
و ولایت علی بن ابیطالب خواهند کرد و من تجدید آن عهد میکنم و بعد
ازین فرمود که یا ایها الناس ان علیا امامکم من بعدی
وخلیفتی علیکم و هو وصیی و وزیری ایها الناس اوفوا بعهد الله الذی
علی یوف لکم بالجنة یوم القیمة و نیز وارد شده در احادیث معتبره
که ما بردی والشمس والضحی حضرت رسول خدا ام کفت بعلی مرتضی ع

که انت

که انت اخی و خلیفتی و قاضی دینی یعنی تو ای علی برادر منی و جا
نشین منی و حاکم شریعت منی و رئیس المحدثین در خصال روایت کرده
از مروج دین خالق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم و او از پدرش
از پدرش از علی بن ابیطالب علیهم السلم که فرمود حضرت رسالت
پناه ص در وصیت که یا علی دیدم نام ترا مقرون بنام خود در چهار محل و انس
گرفتم بنظر در آن چو وقتیکه به بیت المقدس رسیدم در وقت معراج
بآسمان بر سنگی یافتم که نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول
الله ایدته بوزیره و نصرته بوزیره پس گفتم بجبرئیل را که کیست
وزیر من گفت علی بن ابیطالب پس چون رسیدم بسدرة المنتهی
یافتم که نوشته بود بر آن که انی انا الله لا اله الا انا وحدی
محمد نبیی ایدته بوزیره و نصرته بوزیره پس چون سر بالا کردم یافتم
بر بطنان عرش نوشته انا الله لا اله الا انا وحدی محمد عبدی
و رسولی ایدته بوزیره و نصرته بوزیره و ازین قبیل روایات

که دلالت بر نفس آنحضرت کند بسیار است و دیگر گفته شده که امام
میباید افضل اهل زمان خود باشد و نتیجه از اینها علی مرتضی ع افضل
بود و دلیل بر افضلیت او بسیار است از آنجمله چند دلیل گفته میشود
اول اینکه حق سبحانه و تعالی در آیه مباهله فرموده که انفسنا و انفسکم پس
ظاهر میشود که نفس علی نفس پیغمبر است صلی الله علیهما و آلهما دوم نقیب
رسل و انبیا حضرت رسالت پناه هم نفس علی ع را نفس خود خوانده
و فرموده که یا علی لحمک لحمی و جسمک جسمی و دمک دمی و حربک حربی
یعنی ای علی گوشت تو گوشت من است و تن تو تن من است و خون
تو خون من است و جنگ تو جنگ من است یعنی هر که با تو جنگ کند
چنان است که با من جنگ کرده باشد و ثابت شده که شفیع یوم الدین
حضرت خاتم النبیین افضل کاینات بود بی شک و مساوی افضل
نیز افضل است پس دلیل التحریر حضرت امیر المومنین علیه السلم افضل
است باشد و در کتاب درج المناقب نقل کرده از کتاب ربیع الابرار

بیان اینکه حضرت علی افضل اهل زمان خود بود

که جمیع بن

که جمیع بن عمیر گفت بجانب عایشه نیز با عمه در آمدم و از وی
سوال کردم که سوی رسول الله صلی الله علیه و آله دوست‌ترین مردمان
که بود عایشه گفت که فاطمه گفتم که من ترا از جنبه مردان سوال کردم
گفت شوهر فاطمه دوست‌ترین بود و چه منع میکنند و مرا از آنکه دوست‌ترین
مردمان باشد و الله که وی بود شب روزه دار و شب بیدار نماز
گزار بود بدرستیکه آب از دهن رسول الله صلی الله علیه و آله در حالت
وفات در کفت مرتضی علی علیه السلم جاری شد و مرتضی آنرا باز
خورد و جمیع بن عمیر گوید که بعایشه گفتم که چون چنین بود دست پس تو را
چه بر آن داشت که با وی در یوم الجمل حرب کردی پس عایشه
خمار خود را بر روی خود کشید و گریست و گفت که این قضای بی تقدیر
بود سیوم ثقة الاسلام علیه الرحمه در کافی روایت کرده از حران
بن اعین از مروج دین خالق امام جعفر صادق علیه السلم که فرمودند که بدرستیکه
جبرئیل امین داد حضرت خاتم النبیین المرسلین را دو انار بهشتی پس خورد

رسول خدا صلی الله علیه وآله یکی از آن دو را و شکست دیگر بر
آمد و نصف پس خورد نصفی را و خورانید علی را نصفی بعد از آن گفت
او را رسول خدا صلوات علیه وآله الی یوم الجزا ای برادرم آیا
میدانی که چیست این دو انار گفت نه گفت اما اول پس انار
نبوت است نیست ترا در آن نصیبی و اما دیگری پس آن انار
علم است و تو شریک منی در آن حمران گفت پس گفتم امام علیه السلم
را نگاه دارد ترا الله تعالی چگونه میشود علی شریک پیغمبر در علم فرمودند
تعلیم نکرد الله تعالی محمد را صلی الله علیه وآله علمی مگر بر حالی که امر
کرد او را که تعلیم کند آن را بعلی علیه السلم چهارم آنکه ستاره
فلک مردی و مروت امیر المومنین علیه السلم اعلم از جمیع امت بود
بعد از رسول خدا صلوات الله علیهما الی یوم الجزا چنانچه بسیار به
جمیع کردند در وقایع صحابه در آنجناب رجوع بکسی نکردند در هیچ واقعه بعد
از رسول الله صلی الله علیه وآله و مخالفین در روایات معتبره وارد شده

که حضرت سید الم

که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه وآله اجمعین فرمودند که
اقضاکم علی یعنی قاضی تر و دانا تر و فاضل تر از شما علی است و
نیز در کتابها روایت است از ابن عباس که عمر مادام الدهر گفت
که اعلم بقضا علی است و نیز منقول است که پرسیدند از عطا که
یکی از اعاظم علما و محدثین مخالفین است که آیا در اصحاب نبی
صلی الله علیه وآله کسی دانا تر از علی بود گفت نه والله کسی را دانا
تر از و نمیدانم پنجم آنکه بتصدیق مخالفین حضرت امیر المومنین
علیه السلم ازهد از جمیع امت بود بعد از رسول خدا صلی الله علیه
وآله چنانچه سه مرتبه طلاق داد دنیا را باین مضمون که گفت
یا دنیا غری غیری انی قد طلقتک ثلاثا لا رجعة لی فیک
یعنی ای دنیا فریب ده غیر مرا بتحقیق که من طلاق داده ام تو را سه
نوبت و مرا دیگر بسوی تو رجوعی نیست و این مسئله در فقه مقرر است
که هر گاه سه نوبت طلاق واقع شد دیگر او را بسوی او رجوعی نیست

[illegible]

پس آنحضرت از همه امت بالاتر ششم آنکه در حدیث معتبر
وارد شده و هیچیک از موافق و مخالف خلافی نکرده اند که جناب
آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمودند که انا
مدینة العلم و علی بابها فمن اراد الحکمة فلیأتها من بابها
یعنی من شهرستان علم و حکمتم و علی علیه السلم در آن شهر
پس هر که علم و حکمت خواهد از آن در در آید پس هر که علم و حکمت
از آنحضرت نیاموخت جاهلست و از علم و حکمت او را بهره
نیست و موید اینست آیه وافی هدایه و لیس البر بان
تأتوا البیوت من ظهورها و لکن البر من اتقی و اتوا
البیوت من ابوابها و اتقوا الله لعلکم تفلحون خلاصه کلام
معجز نظام و الله تعالی اعلم آنکه نیست نیکی بآنکه بر روید خانها
را و داخل شوید از پشت آنها و لیکن نیکوکار کسیست که پرهیز
کاری نماید و داخل شوید خانها را از درهای آنها و پرهیز نمایید از

خدا تا شاید

خدا تا شاید که رستگار شوید و محققین گفته اند که مراد اینست که امور
دینیه و اخرویه را از راهش و علم و حکمت را از معدنش اخذ باید
نمود در راه علم و درگاه او و ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک
الجبار شده نه غیر ایشان هفتم آنکه آنحضرت عابدترین مردمان بود
چنانچه در روایات معتبره وارد شده که سید الساجدین امام زین العابدین
علیه السلم در هر شبانروزی هزار رکعت نماز میگذاردند و میگفتند
که این الی بعبادة علی یعنی کجاست مرا عبادت علی علیه السلم
هشتم شرح نفیسه علیه الرحمه در لوامع ذکر کرده که در احادیث
متواتره وارد شده است که در وقت وفات سید المرسلین صلوات الله
علیه الی یوم الدین فرمودند که خلیل مرا بخوانید پس عایشه و حفصه
علیهما اللعنه کس بطلب ابابکر و عمر ماویهما السقر فرستادند چون
آن ملاعین بیامدند حضرت خاتم النبیین رو از آن دو لعین بگردانیدند
و دیگر فرمود که خلیل مرا بخوانید حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها

در بندگی علی عابدترین مردمان بود

کسی بجانب علی مرتضی سلام الله علیه الی یوم الجزا فرستاد چون آن
حضرت آمد حضرت رسالتمآب صلوات علیه الی یوم الحساب
آنجناب را نزد خود خواند و چادر شب بر سر خود و آن ولایت مآب کشید
و حضرت امیر که سر بر سینه آورد از آنحضرت استفسار نمودند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله چه فرمود آنحضرت فرمود که تعلیم فرمود مرا
هزار باب و الفا در احادیث بسیار وارد است که فرمود تعلیم کرد مرا
هزار حدیث که از هر حدیثی مفتوح میشود هزار حدیث دیگر و الفا
در احادیث صحیح بسیار وارد شده که فرمودند تعلیم کرد مرا هزار حرف
که مفتوح میشود از هر حرفی هزار حرف دیگر و از ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین روایت شده که هنوز یک باب مفتوح نشده است
با این همه علوم که ما بخلق رسانیده ایم نهم اینکه روایت شده که حضرت
پیغمبر صلوات الله علیه و آله الی یوم المحشر فرمودند که من اراد ان
ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم
فی حلمه

فی حلمه و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر
الی علی یعنی هر که خواهد که نظر کند بآدم در علم او و بنوح در تقوای
وی و بابراهیم در حلم وی و بموسی در هیبت وی و بعیسی در عبادت
وی باید که نظر کند بسوی علی بن ابی طالب علیه السلام دهم
در احادیث صحیح وارد شده که حضرت سید المرسلین صلوات الله
علیه الی یوم الدین فرمودند که حب علی حسنة لا تضر معها
سیئة و بغض علی سیئة لا تنفع معها حسنة یعنی دوستی
علی حسنه ایست که زیان ندارد با وجود او هیچ معصیت و دشمنی علی
بدی ایست که فایده ندارد با وجود او هیچ طاعت یازدهم روایت شده
که برگزیده حضرت احمد رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که افضل امتی
علی بن ابی طالب یعنی بهترین امت من علی بن ابی طالب است
دوازدهم روایت شده که فرمودند علی خیر البشر من ابی فقد
کفر یعنی علی بن ابی طالب بهترین بنی آدم است هر که ابا کند

در بیان علی خیر بنی آدم است

و قبول این نکند بتحقیق کافرست سیزدهم روایت انس که خبر دنی
اَنْشُدُکَ بَعْدِی عَلِیُّ بْنُ اَبِی طَالِبٍ یعنی بهترین آشنایی که وا
میگذارم بعد از خود علی بن ابی طالب علیه السلم ست چهاردهم
از حکایات آن شخصی که مرغ بریان از برای ناسخ جمیع ادیان
خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله آورده بود و آنحضرت فرمود که
اَللّٰهُمَّ ائْتِنِی بِاَحَبِّ خَلْقِکَ اِلَیْکَ لِیَأْکُلَ مَعِی مِنْ هٰذَا
الطَّیْرِ یعنی بار خدایا بفرست نزدیک من آنکه را که دوسترین خلق
تو است نزد تو تا بخورد با من این مرغ را الیس آن شهباز چمن
اجابت آن همای بلند پرواز لافتی علی مرتضی سلام الله علیه لدی
یوم الجزا آمد و کوفت انس بن مالک که دربان حضرت بود گفت
که اِنَّ النَّبِیَّ عَلٰی حَاجَةٍ یعنی پیغمبر بحاجتی مشغول هست و محل آمدن
نیست جناب مرتضوی بازگشت و جناب نبوی باز بهان
مناجات زبان معجز بیان بدرگاه قاضی الحاجات گشود بار دوم

حکایت مرغ بریان که از برای رسول الله صلعم آورده بودند و او حضرت علی را خواست

بجزء انس

سید النسا العالمین حضرت امیر المؤمنین علیهما السلم آمد و در کوفت
انس بهما نجواب قیام نمود آنحضرت بازگشت مرتبه سیوم
طوطی باغ اصطفا محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله همان دعا
کرد و طاووس باغ هل اتی علی مرتضی آمد و اینمرتبه در را قوی
بزد حبیب الله حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
شنید و اذن دخول داد جناب ولایت مآب در آمد حضرت
رسالت پناهی گفت یَا عَلِیُّ مَا اَبْطَأَکَ عَنِّی یعنی ای
علی چرا دیر آمدی مظهر العجایب علی بن ابیطالب علیه السلم
گفت دو مرتبه آمدم و انس مرا باز گردانید اینمرتبه سیوم است
غمخوار و غمگسار امت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود که یَا اَنَسُ مَا حَمَلَکَ عَلٰی هٰذَا یعنی ای انس چه چیز تو را
برین داشت انس گفت که خواستم که این دعا از برای یکی از
انصار باشد حضرت فرمود که یَا اَنَسُ فِی الْاَنْصَارِ خَیْرُهُمْ

من علی خیر فی الانصاف یا افضل من علی یعنی آیا اینجا در
میان انصار بهتر از علی کسی هست آیا در میان انصار فاضلتر
از علی هست و امثال این احادیث بسیار است که دلالت
بر افضلیت آن میرحاج قاتله امیر و مولای مومنان میکند پس ثابت
شد که مربی این کودک طبعان امیر و مولای مومنان افضلست
از همه امت و هر که افضل از امت باشد امامت حق اوست
پس امامت بلافصل بعد از رسول رب العالمین مخصوص حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیهما الی یوم الدین است دیگر آن
پانزدهم آنکه اکثر پادشاهان جهان علی الدوام دعوی امامت
کرده و بر طبق دعوی خود معجزه ننموده و در بحث نبوت گذشت
که هر که چنین نکند امام باشد اما آنکه ملجا و مظهر حضرت امیر المومنین
علیه السلم دعوی امامت کرد منقول است و همه بر آن متفق
و موافق و مخالف درین نزاع ندارند و معجزات آن قاسم

معجزات امیر المومنین علی علیه السلم

الجنة و

طوبی و سقر بسیار داشته است از انجمله خبر داد از غایبات — معجزه
چنانچه خبر داد از کشنده حضرت که چه کس خواهد بود و چه وقت خواهد
بود و از کشنده شهید با شور و شین حضرت امام حسین علیه السلم
و جای او و زمان آن و چنان بود که آنجناب فرموده بود و دیگر — معجزه
آنکه کمیل بن زیاد را که یکی از اصحاب آنحضرت بود خبر داد
که حجاج ملعون ترا خواهد کشت و چنان بود که آن شیر بیشه
شجاعت علی مرتضی علیه السلم خبر داده بود و دیگر در جنگ نهروان — معجزه
اصحاب خود فرمودند که خوارج از نهر گذشتند خارجیان ملحدین امیر المو
منین علیه السلم فرمودند که نگذشتند جندب بن عبد الله از
وی روایت کرد که بدل گذرانیدم که اگر خوارج از نهر گذشته
باشند اول کسی که با وی جنگ کند من باشم پس چون مقوی دین
کرد ارجمند رکردار با لشکر خود نزدیک نهر رسیدند خوارج از نهر نگذشته
بودند پس آقای قنبر و سلمان امیر مومنان روی مبارک بجانب جندب کرد

وگفت ای جندب جای بر تو ظاهر شد یا نه جندب گوید که من
در دست و پای آن پادشاه والی ولی الله علیه السلم افتادم و
گفتم یا امیر المومنین توبه کردم که دیگر چنین خیال فاسد در ضمیر
نگذرانم و دیگر آنکه ان ساقی کوثر خبر داد لقنبر که حجاج لعین ترا
معجزه
ذبح خواهد کرد چنان شد که آن حضرت فرموده بود و دیگر آنکه
معجزه
روزی آن شکننده بت مطلق حضرت امیر المومنین علیه السلم
در مسجد کوفه در بالای منبر بود که مردی در آمد و گفت یا امیر المومنین
خالد بن عرفطه که یکی از خوارج بود در وادی قری مرد زود بتول
عذرا حضرت علی مرتضی علیه السلم فرمود که نمرده و نمیرد تا آنکه مقدمه
لشکر ضلالت شود و علمه اروی را حبیب حمار خود باشد پس
شخصی از میان مردمان برخواست و گفت یا امیر المومنین
منم حبیب حمار والله که من محب و شیعه توام قاسم طوحی دیگر
امیر المومنین حیدر علیه السلم گفت که زنهار که علم را در لشکر زود برنداری

و لیکن البته

ولیکن البته خواهی برداشت و در این مسجد از این در خواهی در
آمد و اشارت کرد بدری که آنرا باب الثعبان گویند چون ابن
زیاد ملعون شقی ابد الآباد لشکر بجنگ حضرت شهید مظلوم امام
حسین معصوم علیه السلم فرستاد خالد بن عرفطه علیه اللعنه را
مقدمه آن لشکر ضلالت کردانید و حبیب بن حمار را علمدار
وی کرد و او با لشکر در مسجد کوفه از باب الثعبان چنانچه آن
امیر مومنان فرموده بودند در آمد اللهم العنهم لعنا وبیلا و عذبهم
عذابا علیا و دیگر آنکه دو مرتبه آفتاب بفرمان الحی باز گشت
معجزه
یکبار در وقتی که تضیع رزن بار نبی حضرت خاتم النبیین سر مبارک
خود بر زانوی آن او نهاده بوحی مشغول شده بود و وقت عصر تنگ شده
امیر مومنان علیه السلم نماز عصر را باشاره دریافت و چون حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله از وحی فارغ شده و حال نماز شاه
مردان دریافت کرد فرمود که یا علی دعا کن و اشاره کن با آفتاب که خدا

تعالی دعای تو را مستجاب کرده و آفتاب باز گردد آب حیوة
مرده دلان حضرت شاه مردان چنان کرد آفتاب باز گشت

معجزه

نماز عصر را باز دریافت و بجهت تکرار نیز هم وقتی که از جنگ نهروان
باز گشته ببابل رسید و از فرات گذشت با جمعی از اصحاب خود
و بانیان نماز عصر گزاردند و باقی لشکر تا از آب گذشتن وقت نماز
عصر تنگ شد سلطان سریر ولایت دعا کرده اشاره کرد با آفتاب
تا باز گشت و باقی لشکر نماز عصر را گزاردند و این قصه متواتر است

معجزه

و در آنجا مسجدی ساختند و آنرا مسجد الشمس گویند و دیگر روزی که
که آن هژبر سالب علی بن ابیطالب بر سر منبر کوفه مسجد بخطبه مشغول
بود که اژدهای بزرگ ناگاه از در مسجد در آمد و قوم از وی بترسیدند
و خواستند که بدفع وی مشغول شوند که آن گلبن گلزار خلافت اشارت
کرد بجانب آنجماعت که هیچ مگوئید قوم از وی دور شدند آن اژدها متوجه
منبر شد و آمد تا به منبر رسیده بر بالای منبر بر آمد تا بپایه که آن

له

سرور انس و جان بران پایه ایستاده بود پس آنحضرت بطرف
اژدها میل کرد و اژدها چیزی چند بگوش آن وارث ملک سلونی
گفت مردمان آواز او میشنیدند اما نمیفهمیدند چون فارغ شد
آن خواجه دنیا و دین حضرت امیر المومنین ع جواب او گفت
چنانچه کسی نفهمید که حضرت چه گفت پس آن اژدها ناپدید شد
و هیچکس ندانست که بکجا رفت القصه حافظ شرع مبین امیر المو
منین علیه السلم بر سر خطبه رفت و خطبه را اتمام کرد و چون از منبر بزیر
آمد اصحابی که دران مجمع حاضر بودند از حال اژدها پرسیدند حضرت
فرمود که یکی از حاکمان جن بود و مسئله بروی دشوار شده بود از من
پرسید از برای وی باز گفتم و بمقام و ماوای خود رفت و دیگر

بیان کردیم

معجزه علی با ثعبان دیگر علیه السلم

قدوه ارباب قلوب شیخ محمد بن یعقوب علیه الرحمه در کافی
روایت کرده از عبد الکریم بن عمرو خثعمی از حبابه والبیه [illegible]
که گفت دیدم امیر المومنین علیه السلم را با [illegible] لشکر و با او

تازیانه بود که آنرا دو سر بود میزد با شعنیکه امیر میکرد خرمفطار را انرا

که میزد بان فروشنده کان جری و مارماهی و زمار را و میگفت

ای انها بعنوان دشنام ای فروشنده کان مسوخات بنی اسرائیل

و ای لشکر اولاد مروان پس برخواست سوی او فرات بن احنف

پس گفت ای امیر المومنین چیست معنی چند مردان حبابه گفت

پس امیر المومنین علیه السلم گفت او را طایفه چند که تراشیدند

ریشهای را و تابیدند سبیلها را پس ممسوخ شدند پس نزدیم کو شنیده

خوشی گفتار ترا از و بعد از ان پیروی او کردم پس چند انقدم مرا فهم

دنبال او تا انکه نشست در فضای مسجد کوفه پس گفتم او را ای امیر المومنین

چیست دلیل امامت رحمت کند ترا الله تعالی حبابه گفت

پس گفت بده بمن این یک پارچه سنگ را و اشارت کرد

بدست خود سوی پارچه سنگی پس دادم باو انرا پس مهر کرد برای من

در ان بانگشتر خود با شعنیکه نقش گرفت ان سنگ بعد از ان گفت

مرا ای حبابه چون دعوی کند دعوی کننده امامت را پس توانائی

داشته باشد که مهر کند چنانچه دیدی پس بدانکه او امام است که

در محکمات قران که در انها نیست از اختلاف از مدعیان شده مفروض

است الطاعت او و امام پنهان نمیشود از و چیزی که اراده ان

میکنند با شعنیکه که عاجز نمیشود از چیزی که میخواهد حبابه گفت بعد از ان

بر گشتم تا وقتی که گرفته شد از دنیا امیر المومنین علیه السلم پس امام

نزد حسن علیه السلم داد درجای امیر المومنین علیه السلم نشسته بود

و مردمان سوال میکردند او را از مسایل دین پس گفت ای حبابه

پس گفتم آری با شعنیکه انچه فرمائی قبول میکنم ای صاحب اقتدار

گفت بده آنچه را که با توست پس دادم باو ان پارچه سنگ را

پس مهر کرد در ان چنانچه مهر کرد امیر المومنین علیه السلم حبابه گفت

بعد از ان آمدم نزد حسین علیه السلم و او در مسجد رسول الله صلی الله

علیه و آله در مدینه بود پس نزدیک طلبید و خوشنی آمدی گفت بعد از ان

گفت مرا آیا هست برهان دلیلی که بر یقینی است که تو می‌جوئی
آیا می‌خواهی دلیل امامت را گفتم آری ای مهتر من پس گفت بده آنچه
را که با توست پس دادم باو آن پاره سنگ را پس مهر کرد برای من
در آن حبابه گفت بعد از آن آمدم نزد علی بن الحسین ع و بتحقیق
رسیده بودم مرا پیری بسوی آنکه رعشه داده شده بودم و میشمردم
عمر خود را آن روز صد و سیزده سال پس دیدم او را رکوع کننده
و سجود کننده مشغول بعبادت پس نا امید شدم از آن دلیل امامت
پس اشارت کرد بسوی من با انگشت سبابه پس
برگشت بسوی من جوانی من حبابه گفت پس گفتم ای مهتر من
چه مقدار گذشته از عمر من در دنیا و چه مقدار مانده گفت اما آنچه
گذشته آری میگوییم آنرا و اما آنچه مانده نمیگوییم چون موافق مصلحت
نیست حبابه گفت بعد از آن گفت مرا بده آنچه را که با توست
پس دادم باو آن پاره سنگ را پس مهر کرد در آن بعد از آن

آمدم نزد

آمدم نزد امام محمد باقر علیه السلام پس مهر کرد برای من در آن پاره سنگ
بعد از آن آمدم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس مهر کرد برای من در آن
بعد از آن آمدم نزد امام موسی کاظم علیه السلام پس مهر کرد برای من
در آن بعد از آن آمدم نزد امام رضا علیه السلام پس مهر کرد برای من در آن
و زنده ماند حبابه بعد از آن مهر کردن امام رضا علیه السلام نه ماه بنابر
آنچه ذکر محمد بن هشام خثعمی و نیز در بعضی کتب روایت شده که آمدم
اسلم سوی نبی صلی الله علیه و آله که کجاست و او در منزل ام سلمه بود
پس پرسیدم ام سلمه را از احوال رسول الله صلی الله علیه و آله
که کجاست گفت بیرون رفت برای حاجتی و این ساعت می‌آید
پس انتظار او کشیدم نزد ام سلمه تا آمد نبی صلوات الله علیه و آله
پس گفت ام سلمه فدای تو باد پدرم و مادرم ای رسول الله بدرستیکه
من بتحقیق خواندم کتابهای انبیای سابق را و دانستم هر نبی را وصی بود
پس موسی را بود از اوصیا در زندگی او که هر گاه باشد وصی بعد از

معجزه علی با ام اسلم دیگر
علیه السلم

مردان که یوشع بن نون بانند شمعون عیسی پس گفت وصی تو ای
ای رسول الله پس گفت او را ای ام سلمه وصی من در زندگی من
و بعد از مردن من یکی است بعد از آن گفت او را ای ام سلمه هر که کند
مانند کردن من پس او وصی من است بعد از آن زد دست خود را
بپاره سنگی از زمین پس مالید آنرا با انگشت خود پس گردانید
آنرا مانند آرد بعد از آن خمیر کرد آنرا بعد از آن مهر کرد آنرا با انگشتر خود
بعد از آن گفت هر که کند مانند کردن من پس او وصی من است
در زندگی من و بعد از مردن من ای ام سلمه گفت پس بیرون آمدم از
نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و آمدم نزد امیر المومنین علیه السلام
و گفتم فدای تو باد پدرم و مادرم تویی وصی رسول الله صلی الله
علیه و آله گفت آری ای ام سلمه بعد از آن زد دست خود را بسوی
پاره سنگی پس مالید آنرا پس کرد آنرا مانند شکل آرد و بعد از آن
خمیر کرد آنرا و مهر کرد آنرا با انگشتر خود بعد از آن گفت ای ام سلمه

هر که کند مانند

هر که کند مانند کردن من پس او وصی من است پس آمدم نزد حسن
علیه السلام و او پسر بود پس گفتم او را ای مهتر من تویی وصی پدرت
گفت آری ای ام سلمه و زد دست خود را و فرا گرفت پاره سنگی
را پس کرد با آن مانند کردن آن دو پس بیرون آمدم از نزد او
و آمدم نزد حسین علیه السلام در حالتیکه بدرستیکه من او را کوچک می‌شمردم
پس گفتم او را فدای تو باد پدرم و مادرم تویی وصی برادرت گفت
آری ای ام سلمه بده مرا پاره سنگی بعد از آن کرد مانند کردن ایشان
پس معمره شد ام سلمه تا رسید بعلی بن الحسین علیهما السلام بعد از
کشتن حسین علیه و برگشتن او از شام پس پرسیدم او را آیا تویی وصی
پدرت گفت آری بعد از آن کرد مانند کردن ایشان صلوات الله
علیهم اجمعین انتهی و دیگر مطاعن جنیدی که مولانا حسن سبزواری رحمة الله
علیه در کتاب خود که موسوم است براحة الارواح ذکر کرده چونکه دلیل است
بر حقیت امیر مومنان و بر بطلان دیگران بعضی از آن گفته میشود

مطاعن جنیدی

شاید که باعث بر اینکه کم کرده راهان و از دیاد ایمان شیعیان
گردد از آنجمله روایت شده از ابی حمزه از علی بن الحسین و او از پدرش
علیهم السلام که فرمود امیر مومنان ندا داد که هر که مرا وعده یا وامی
بر ذمت پیغمبر آخر الزمان باشد بنزدیک من آید و آنرا از من بخواهد
پس نزد آن وارث علم لدنی می آمدند و عرض حالات وعده
یا وام مینمودند آنحضرت بر میگرفت آنچیز برا از زیر مصلای خود
می یافت و مطلب خود می شناختند پس عمر با وی التقی ابو بکر خبر
را گفت که اگر تو نیز بجای آن بابی که علی داشت در زیر جای
در زیر مصلی آنچه او می یابد نیز آنکه او را از آنست که وام حضرت رسول
را میدهد پس آن جاه رونده بر پیمان دیگر یعنی ابو بکر خبر نیز نداد
داد شاه شجاع چون آن ندا استماع نمود گفت زود باشد که بر آنچه
کرده باعث پشیمان شود و بر فعل خود نادم گردد چون روز دیگر
شد ابو بکر چهار با جمعی از مهاجر و انصار نشسته بود که ناگاه اعرابی در آمد
وگفت

طعن برابی

وگفت کدام است از شما که وصی و ولی حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله است سبب همه اشارت بابو بکر کردند علیه
اللعنة اعرابی متوجه آن شقی گردید و گفت تویی وصی و ولی رسول
خدا گفت آری گفت بیار آن نشان دادن شتر سرخ موی ذات جثم
دو کوهان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می قبول کرد است ابو بکر
گفت دلیل چیست باین شتران گفت رسول شتر بمن داده است
ابو بکر رو بعمر کرد که اکنون حکم و جه جواب با اعرابی گویم عمر علیه اللعنة
گفت اعراب جاهل شده اند گواه باید طلبید آن روسیاه دنیا و دین
یعنی ابو بکر لعین گفت خط اعتبار ندارد و ما از شما گواه میخواهیم اگر
دارید گواه بیاورید اعرابی گفت وصی رسول الله را گواه احتیاج
و خط حضرت رسول الله را اعتبار نکند پس خبر که تو وصی و خلیفه رسول
خدا نیستی و این منصب بتو نسبت ندارد و از مجلس ایشان بدر
آمد خلقی برو گرد آمده سلمان با و بر خورد از آن حال پرسید بعد از

اعلام گفت ای اعرابی بیا تا ترا بخدمت حضرت رسول برم اعرابی
با سلمان نزد سید الوصیین آمد اعرابی چون حضرت امیر المؤمنین علی
علیه السلام را دید گفت توئی وصی رسول خدا حضرت فرمود که ای اعرابی چه
میخواهی اعرابی گفت رسول خدا هشتاد شتر سرخ موی داغ خنجم
دو کوهان بمن وعده داده است بیار حضرت فرمود که تو اسلام آوردی
و اهل بیت تو ایمان آورده اند بخداوند جبار اعرابی گفت گواهی
میدهم که تو وصی و ولی رسول خدائی بدین شرط بوده است میان
آنحضرت و میان من که همه مسلمان شده ایم و اقرار بوحدانیت خدا
و برسالت حضرت رسالت پناه کرده ایم آنجناب مرتضوی حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام با امام حسن علیه السلام فرمود که تو و سلمان بفلان
وادی بروید و ندا در دهید که یا صالح جواب بشنوید او را بگوئید که
علی بن ابیطالب ترا سلام میرساند و میگوید که آن هشتاد شتر سرخ
موی داغ خنجم دو کوهان که سید ابرار از برای اعرابی وعده فرموده است بیار

سلمان گفت

سلمان گفت ما بدان وادی رفتیم حضرت امام حسن علیه السلام ندا
در داد جواب آمد که لبیک یا ابن رسول الله حضرت پیغام پدرش
را رسانید دیگر باره آواز آمد که سمعا و طاعة پس درنگی بر نیامد
که زمین بحرکت آمد و مهار شتری از زمین سر بر کرد حضرت امام
حسن علیه السلام آن مهار را بدست مبارک گرفت بدست
اعرابی داد و فرمود که بکش اعرابی مهار شتر میکشید تا هشتاد ناقه
تمام شد بدان صفت که حضرت رسول وعده داده بود و همچنین
در همان کتاب مرویست که در زمان خلافت آن سگ بی دین
ابوبکر لعین مردی را نزد وی آوردند که خمر خورده است خواست
که او را حد زند آن مرد گفت که ندانستم که حرام است زیرا که در میان
قومی بزرگ شده ام که خمر را حلال دانسته اند پس ابوبکر فرو ماند
بغایت درماند زیرا که در احکام بغایت مضطر بود و چاره آن نمیدانست
یکی از حضار مجلس گفت که حل این مشکل را از امیر المؤمنین

الطعون برای ابی بکر علیه

باید کرد و جواب این از اصحاب السقیفه یابی نبود ابوبکر چند نفری
چند بخدمت آن سرور فرستاد و صورت حال بنزد وی عرض رسانیدند
عالم العلما علی مرتضی علیه السلم فرمودند دو نفر معتمد که مومن باشند
با وی همراه کنید تا او را بر مهاجر و انصار بگردانند و به بینند و یکی از
ایشان آیه تحریم خمر بر وی خوانده اند یا نه و اگر دو مومن گواهی دهند
که آیه تحریم خمر بر وی خوانده اند او را حد بزنند و اگر کسی گواهی ندهد او را
توبه فرمائی کن پس ابوبکر همچنان کرد بود کسی گواهی نداد پس او را تو
به فرمود و رها کرد و از این قضیه بسیاری توبه مطیع شدند و از خواب
غفلت بیدار گردیدند و ایضا در بیان کتاب روایت است

ملعون عمر علیه اللعنه

از این کوا که در زمان خلافت آن کذاب بن الکذاب عمر بن
الخطاب علیه اللعنه و العذاب زنی را نزد او آوردند زیرا که
بر وی زنا ثابت شده و آن چنان بود که دختر یتیمی در خانه مردی بزرگ
شده بود آن مرد زنی داشت و مهمی سفر رفته بود چون باز گشت

بحوالی شهر خود

بحوالی شهر خود رسید زنش خبردار شد که شوهرش نزدیک شد
چون آن دختر صاحب حسن شده بود زن در خود فرو رفت و رشک در
دلش افتاد و بجز این چاره ندید که آن دختر را بزنا متهم سازد و دل خود
را از این غم فارغ سازد پس رای ناقص او بران قرار گرفت که
دو نفر زنان همسایه را با خود مشورت کرده آن ناقصان دختر را
خمر دادند چون مست شد بانگشت بکارت او را بردند و زنان
همسایه دختر را گرفته بودند اگرچه با خود نبود اما شوهرش در همان
روز آمد مردم حکایت باو تقریر کردند چون صدا بلند شد دیوان بر
خطاب افتاد و او متحیر شده بود که چه حکم کند آن مرد گفت ای پسر
خطاب بتحقیق میدانم که تو بدین امر توانا نیستی پس ما را بنزد امیر المو
منین علی ع فرست عمر خود برخواست با ایشان بخدمت آنحضرت
آمد و قصه را العرض رسانید حضرت زن را گفت گواه به سبعنی داری
گفت زنان همسایه برین عمل واقفند و برین معنی اطلاع دارند آن

حضرت شمشیر برکشید و فرمود که هر زنی را بخانه دیگر کردند آنگاه زن آن
مرد را بخواند و با وی بسیار مدارا کرد از سر دعوی برنخواست و از
دروغ رجوع نکرد بر است پس او را بخانه فرستاد و یک گواه را حاضر
کرد حضرت فرمود بزن که مرا میشناسی منم علی بن ابی طالب آنچه
حق رجوع کن ورنه اگر دروغ گوئی شمشیر از تو باز ندارم زن بحضرت امیر
نگریست و گفت که یا امیر المومنین این زن دروغ میگوید بلکه چون جمال
دختر را دید و خبر آمدن شوهر خویش را شنید دختر را پنهان خمر داد و با انگشت
بکارتش را ببرد ما او را نگاه داشتیم تا آن زن این عمل را ادا کرد
حضرت امیر المومنین علیه السلم فرمود که الله اکبر اول کسیکه حکم کرد در
میان گواهان بعد از دانیال پیغمبر منم و کابین دختر را بر زن لازم فرمود
و گفت تا زن را از شوهر جدا کنند و شوهر او را امر کرد تا طلاق آن
زن بگوید دختر یتیم را با آن مرد داد و کابین از بیت المال بده و رجوع فرمود
و بروایتی زن را حد قذف فرمود با زنان دیگر که با وی این عمل کرده

وبکارت

و بکارت او را برده بودند بهر الزام و چهار صد درم بر ایشان لازم
کرد و اصح آنست که آنحضرت کابین او را از بیت المال یا از مال خود
داد بعد از آن عمر مادة الفقر گفت یا حلال مشکلات حدیث دانیال
پیغمبر چگونه است ما را خبر دار کن پس آن مخبر اسرار مستقبل و ماضی

حکایت دانیال ؏

حضرت امیر المومنین علی علیه السلم فرمود که دانیال یتیمی بودی بی پدر
و بی مادر و زنی در بنی اسرائیل او را کفیل گشته بود در آن شهر
دو قاضی بودند و این قاضیان دوستی داشتند صالح و او زنی نیکو داشت
آن مرد صالح بنزد پادشاه سفری و محنتی کردی روزی پادشاه خواست
که آن مرد را بمهمی فرستد قاضیان گفتند او اهلیت آن دارد که ملک او را
فرستد پس آن مرد زن خود را بقاضیان سپرد و ایشان قبول کردند پس از آن
بسرای آن مرد میرفتند و احوال میپرسیدند ناگاه بر آن زن عاشق شدند
و زن را بخود خواندند زن این عمل ننمود و بگفت ایشان از سر دنیا و رد قاضیان
گفتند که اگر مطیع نگردی در نزد ملک گواهی دهیم تو را بر زنا تا سنگبار کنند

زن گفت هر چه خواهید کنید قاضیان نزد ملک رفتند و بر آن زن صالحه
بزنا گواهی دادند و آن زن در صلاح و عفت نامی و در آن شهر بنیکنامی
شهرت تمامی داشت پس الصورت بر ملک دشوار آمده
حکم کشتن کرد دیدند و قاضیان را گفت سخن شما مقبول است اما سه روز او را
مهلت دهید آنگاه سنگباران کنید پس ملک فرمود تا در شهر منادی
کردند که همه حاضر آیند که فلان زن زنا کرده است و قاضیان بر وی
گواهی کرده اند پس مردمان در گفتگو آمدند ملک وزیر را گفت
گفت اخر دریاب فکری بکن وزیر از نزد ملک بیرون آمد در راه
جماعتی کودکان را دید که بازی میکردند دانیال در میان ایشان بود
فرمود که بیایید که تا من ملک باشم و فلان کودک زن عابده باشد
و فلان فلان قاضی باشند که گواهی میدهند و پاره خاک فراهم آورد
و شمشیر از چوب بساخت آنگاه کودکان را گفت این یکی را دست
گیرید بفلان جای برید و آن دیگر را بفلان جای آنگاه دانیال
یکی از ایشان

یکی از ایشان را باز خواند او را گفت راست بگوی و اگر راست
نگوئی ترا بکشم چه گواهی میدهی گفت آن زن و وزیر پنهان ایستاده همه
میدید و می شنید کودک گفت گواهی میدهم که آن زن زنا کرده است
دانیال گفت که کی گفت فلان روز گفت در کجا گفت در فلان جا
گفت با که گفت با فلانکس دانیال گفت او را بجای خود برید
و آن دیگر بیاورید پس او را گفت تو بچه گواهی گفت گواهی میدهم
که این زن زنا کرده است گفت با که گفت با فلانکس گفت در فلان
کدام روز گفت در فلان روز گفت در فلان محله کدام جا گفت در فلان جا
پس سخن ایشان مخالف افتاد دانیال گفت الله اکبر گواهی دروغ
دادند آنگاه روی بکودکان کرد و گفت که آواز دهید که قاضیان گواهی
بدروغ داده اند بر فلان زن پس حاضر آمد که قاضیان را خواهند کشت
پس وزیر نزدیک ملک آمد و او را خبر داد ملک در زمان کس فرستاد
و جمع کرد و قاضیان را و از هر یک جدا جدا پرسید همچنانکه دانیال کرده بود ملک

الضالین بر عمر علیه اللعنة

مرد مانرا جمع کرد و فرمود تا قاضیانرا بکشند دیگری روایت است از
ابن عباس که در عهد امیر دوم یعنی عمر ماده الفرجوانی گفت یا احکم
الحاکمین حکم کن میان من و مادرم عمر از حال او پرسید گفت مادرم زنیست
و گفت من تو را نمی شناسم و تو از من نیستی عمر کس فرستاد مادر او را
حاضر کردانید و آن زن با چهار برادر و چهل نفر همسایه گواهی دادند
که این زن از این پسر بریست و این زن هرگز حامله نشده است عمر
گفت تا جوان را زنند اگنند در راه بملازمت فریادرسی ستمندان
امیر و مولای مومنان علیه السلام مشرف شد فریاد برآورد که یا امیر المومنین
پناه بخدا و بر تو میبرم زیرا که مظلومم عمر ظلم کرده است مرا بزندان میخواهد
دفعه خود با آنحضرت گفت حضرت فرمود تا او را باز بمجلس برند عمر گفت
که او را باز آورده گفتند حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرمود پس آنحضرت
در مسجد عمر حاضر است و آنحضرت بجای خود نشستند و بزبان مراعات
تمام نمود آن سرور فرمود که یا عمر میخواهی که در میان ایشان حکم کنم عمر گفت
بلی

که چگونه نخواهم که من از حضرت رسول الله صلعم شنیدم که فرمود که من شهر
علمم و علی در آن شهر است و نیز فرمود که عالمترین شما علی است آنگاه
حضرت امیر المومنین علیه السلام آن حال از آن زن پرسید که چرا دعوی
کرده بود از فرزند انکار نمود و چهل نفر با برادران زن نیز گواهی دادند
حضرت امیر زن را گفت امر من بر تو نافذ است آن زن و برادرانش
نیز همه گفتند امر شما نافذ است پس حضار مجلس را فرمود که گواه
باشید الله را امیر کل امیر گفت من خدای را و شما همه مسلمانانرا گواه میگیرم
که این را با این پسر دادم بکابین چهارصد دینار و کابین نیز از مال خواهم
من است و امر بقنبر فرمود که برو چهارصد دینار بیاور قنبر برفت و حاضر
کرد و بدان پسر داد آنحضرت فرمود که بزن خود ده و دستش را بگیر و
ببر و بباید که نزد من نیایی مگر اثر غسل بر تو ظاهر گردیده باشد پسر
دینارها را در کنار آن زن ریخت و دستش را گرفت و گفت برخیز چون آن زن
حال بدان منوال دید فریاد برآورد که النار النار ای پسر عم رسول خدا

بخواهی که مرا به بستر مردی بخدا که او بر منست و این برادر من مرا به پدر

او داده بود و چون این پسر متولد شد تربیتش کردم تا بزرگ شد و بنیک تشخیص کرد

برادرانم فرمودند تا او را نفی کنم پس امیر مومنان حد فرمود زن را با گواهان

پس مردمان بر رسول و آل او صلوات فرستادند و عمر علیه اللعنه گفت

که خداوند اجرای خیر دهاد که شما اهل بیت بر حق و معدن علم و حکمتید

و نیز روایت است از هشام کلبی و از محمد بن عبیده زبیری که در عهد

[illegible] بر عمر علیه اللعنه

عمر علیه ما علیه در سفر شخصی را نزد آن شقی اخر بردند که دو سر داشت و دو دهن

و دو چشم و چهار دست و چهار پای و دو قبل و دو دبر و یکتن و از آن خلیفه

ناحق یعنی عمر احمق پرسیدند که چه میگویی در باب میراث این شخص عاجز شد

و گفت که من هرگز چنین چیزی ندیده ام و در هیچ کتابی نخوانده ام و حق او

را نمیدانم و بعد از آن گفت که هیچ کس این مشکل را حل نتواند کرد غیر از

امیر المومنین علی علیه السلم پس برخاست و بخدمت آن حلال مشکلات

آمد و صورت حال را عرض آن عالیجناب رسانید آن ولی حضرت

رب الارباب

رب الارباب و آن وصی حضرت رسالتمآب صلوات الله

علیهما فرمود که مراد درین قضایا اول آنکه او را بخوابانید اگر یکبار

چشمها فرو خوابانید و یکبار باز کرد در وقت بیدار شدن یکی باشد

و اگر بعضی را زود و بعضی را دیرتر خوابانید و باز کرد دو تن باشد

و دیگر آنکه ایشان را طعام و شراب دهید و بقضای حاجت فرمایید

اگر بول از یک مخرج بیرون آید و بعد از آن از دیگر مخرج دو تن

باشند و اگر از هر دو در یکوقت بیرون آید و یکوقت منقطع شود

یکتن باشد و بعد از آنکه ایشان را طعام و شراب دادند و بقضای

حاجت امر فرمودند اول از یک مخرج بیرون آمد و بعد از آن از

دیگر مخرج پس آنجناب مستطاب و لایتمآب فرمود که ایشان

دو تن اند مسلمانان تکبیری گفتند که تمام مدینه بشنید پس آنگاه

بدین بیان فرو خفت عمر علیه اللعنه گفت مباد زندگانی آن قومی که حضرت

علی بن ابیطالب در میان ایشان نباشد پس از چند روز ایشان را

نزد آن احمق خر یعنی عمر ماویة السقر آوردند و از وی علاج خواستند عمر گفت
که این حال از حال اول عظیم‌تر است و این واقعه از واقعه اول مشکل‌تر است
بخدا قسم که من عاجز آمدم که بحکم الله کس بخدمت حافظ دین جهان حضرت
امیر المومنین علی فرستاد و این مسئله را از بهر عرض آن سید رسانید
آن عالیجناب در جواب فرمود که انشاء الله روا نباشد زیرا که
شاید که فرجی بفرجی رسد و چنین در و نکرد و مسلمانان بار تکبیر گفتند
الله امیر فرمود که چون شهوت در انسان پدید آید اندک زمانی
خواهد زیست و یکی پیش از دیگری خواهد مرد باعث گفتند یکی
بعد از عصر وفات کرد و دیگری وقت غروب مسلمانان بار تکبیر
گفتند و همچنین در کتاب صراط المستقیم روایت است که در عهد عمر
علیه الهاویه و السقر پسری طلب مال پدر خود نمود و منکر شد
که او در کوفه مرده آن ملعون او را از پیش خود دور نمود آن پسر تظلم
پی نمود پس او را نزد امیر مومنان و آقای موالیان علیه السلام اورا آوردند

المطاعن بر عمر علیه اللعنه

آنحضرت



آنحضرت باتفاق آن پسر بر سر قبر پدر پسر رفت و فرمود تا قبر او را شکافتند
و یک قبرقه میت را بیرون آوردند و بآن پسر داد که ببوید و چون ببوید عاق
آن پسر را روی داد عمر گفت آیا بهمین اثر مال را تسلیم او میکنی آنحضرت
فرمود او بآن مال سزاوارتر از تو و جمیع خلقان است الله حاضر است
فرمود که یک اثر ابوئید نه آنجا است هیچکس را دیدند او بینی آن
استخوان را بسوی آن پسر برگردانید و آن پسر چون بوئید باز همان
طریقه اول خون از بینی او روان شد پس مال پدر پسر را تسلیم او نمود
و فرمود که والله ما کذبت و لا کذبت یعنی قسم بخدای یکتای
بی همتا که من دروغ نگفته ام و بمن دروغ گفته نشده است صدق الله
و رسوله و ولیه و لعن الله من غصب حقه و معجزه آن پیشوای
مومنین بسیار و مشهور و کثیر در کتاب های مطولات مذکور است
حمد الله ابن الطالب بهمین اکتفا شد کتاب فضل نور الله بحر کافی نیست
که هر کسی سرانگشت و صفحه شماری پس ثابت شد امامت آن

سر در زیر آنکه گفته شد که هر که دعوی امامت کند و بر طبق دعوی او
معجزه نماید او صادق است و کسی نبود بعد از پیغمبر که چنین کند بغیر آن سرور
پس او امام باشد البته **تنبیه ششم** در بیان ثبوت یازده امام دیگر بعد
از آن سرور ثابت بر اهل البیت ظاهر و آشکار کالشمس فی رابعة النهار
که بعد از امیر المؤمنین علی امام بحق بنص خدا و نبی حسن بن علی است
و بعد از و حسین بن علی است و بعد از و نه فرزند دیگر از اولاد حسین
بن علی صلوات الله علیهم الی یوم الحشر چنانچه در مبحث ذکر خواهد شد
بواسطه آنکه ایشان معصوم بودند و بغیر ایشان کسی معصوم نبود و دیگر
آنکه افضل اهل زمان خود و اعلم و ازهد و غیرها بودند چنانچه قدوه
ارباب قلوب شیخ محمد بن یعقوب علیه الرحمه در کتاب حجه کافی
روایت کرده از سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام که فرمودند
چه چیز را انکار می‌کنند این مردمان از ما نچه اقسم که ما مناط نبوتیم و
و خانواده رحمت الله تعالی ایم و قرارگاه علم دینیم و محل آمد و رفت

ملائکه

بیان ثبوت یازده امام دیگر

ملائکه در شب قدر و ما نقطه آنیم و نیز در کتاب کافی روایت است
از خیثمه که گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام ای خیثمه
ما حافظ وحی الهیم و خانواده رحمتیم و کلید های حکمتیم و قرارگاه
علمیم و جای پیغام الله تعالی ایم که وحی بر رسول شده و محل آمد و رفت
ملائکه در شب قدر و ما نقطه آنیم و جای وحی نهان الله تعالی ایم
بر رسولش که بخواص خود گفته و به دیگران نگفته و ما سپرده شده
الله تعالی ایم در بندگان او با شیعه که بندگان الله خلقش نگاهبانی
ری جانب ما و ما حرم بزرگ الله تعالی ایم و ما ضامنی الله تعالی
ایم با این معنی که اگر کسی در تحت ضامنی ما نباشد الله تعالی ضامن
ثواب بر طاعت او نیست و ما پیمان الله تعالی ایم با این معنی که
وفا به پیمان اقرار با امامت ما معیار وفا به پیمان اقرار بر ربوبیت
رب العالمین است پس هر که وفا کند به پیمان امامت ما پس وفا
کرده به پیمان ربوبیت الله تعالی و هر که نکاهد از ضامنی ما را پس

بلکه آنکه به ایشان رضامندی الله تعالی را و پیمان او را و نیز در بصائر الکتب
روایت است از ملاذ الاکابر و اصاغر امام محمد باقر علیه السلام که فرمودند
که به درستیکه علمی نازل شد با آدم صفی علیه السلام بر داشته نشده تا حال
و علم محتاج الیه خلایق میراث برده میشود در سلسله معصومین یعنی
و بود علی علیه السلام عالم این امت با این معنیکه بمجموع آن علم بود
و به درستیکه از دنیا نرفته از ما اهل بیت رسول عالمی هرگز مگر آنکه بجای
او نشسته از خانواده او کسیکه دانسته مثل دانش او یا آنچه را که خواسته
الله تعالی و نیز در بصائر کتاب روایت است از زبده خلق امام
جعفر صادق علیه السلام بروایت ابو بصیر که گفت مر امام علیه السلام
که ای محمد به درستیکه الله عز و جل نه داد بپیغمبر آن چیزی از علم مگر آنکه تحقیق
داد آنرا بمحمد صلی الله علیه و آله و بتحقیق داد محمد را جمیع آنچه داد بپیغمبران
و نزد ماست صحفی که گفته است الله عز و جل در سوره اعلی صحف
ابراهیم و موسی گفتم قربانت شوم آیا صحف موسی الا الواح است

گفت

گفت آری و دیگر آنکه ایشان منصوص از جانب خدا و رسول بودند
چنانچه روایت است در همان کتاب از همان عالیجناب بروایت
معاذ بن کثیر گفت که گفت امام علیه السلام به درستیکه وصیت نامه
رسول علیه السلام نازل شد بر محمد بر حالی که مکتوب بود نازل نشد
بر محمد صلی الله علیه و آله مکتوبی مهر کرده شده مگر وصیت نامه پس گفت
جبرئیل علیه السلام ای محمد این وصیت نامه تو است برای امت تو
نزد اهل بیت تو پس گفت رسول صلی الله علیه و آله نزد کدام از
اهل بیت من ای جبرئیل گفت نزد عزیز الله تعالی از جمله ایشان
و ذریت او تا اینکه میراث برد آن عزیز علم را که بتو رسیده برسالت
بعد از نبوت با این معنیکه باید که میراث دهی آن علم را و چنانچه میراث
داد آن علم را ابراهیم علیه السلام و میراث ابراهیم برای علی است بعد از تو
و ذریت تو از نسب او است اشارت است باینکه چون علی از ذریت
ابراهیم است میراث او امامت را از رسول همان است میراث از ابراهیم

که وعده کرده الله تعالی ابرهیم را که امامت از ذریت او بیرون نباشد
امام گفت بود بران وصیت نامه دوازده گشود علی علیه السلم بعد از رسول
صلی الله علیه واله مهر اول را و رفت بر انچه که دران نوشته شده بود تا
آخر عمر خود بعد ازان گشود امام حسن علیه السلم مهر دوم را و رفت بآن
که مامور شده بود دران وصیت نامه پس وقتی که گرفته شد حسن علیه السلم
از دنیا و رفت باخرت گشود حسین علیه السلم مهر سیوم را پس یافت
دران وصیت نامه که جهاد کن پس بکش منافقان را بر حالیکه مقدر است
کشته شوی و ببر دن او جماعتی چند را برای شهید شدن شهادت نیست
برای ایشان مگر با تو بانسعکه اگر ایشان باقی مانند بعد از تو دیگر شهادت
برای ایشان نخواهد بود بنابر انکه شهادت برای هیچ جمعی بعد از
واقعه تا ظهور قایم علیه السلم و در جهاد و شهادت بسته میشود پس بجا آورد
حسین علیه السلم آنرا پس وقتی که رفت از دنیا داد وصیت نامه را بسوی
امام زین العابدین علیه السلم یعنی ازان گفتن پس گشود مهر چهارم را پس
یافت

یافت نوشته دران وصیت نامه که خاموش باش و سر در پیش
افکن برای محجوب شدن علم از میان مردمان و در وقتیکه از دنیای
رفت داد وصیت نامه را بسوی امام محمد باقر علیه السلم و او گشود مهر
پنجم را و یافت دران اینکه تفسیر کن قران را و ظاهر ساز سنتهای پدرت
را که تو را باقر لقب کرد اند یعنی شکافنده و وسعت دهنده علوم
اولین و آخرین و وارث علم کن پسرت را و تعلیم احکام الهی بده و ثبت
رسول ما کن تا ظهور قایم علیه السلم مدار عمده ان بتو و پسرت باشد
و استاده کی کن بحقی که الله عز و جل در قران آورده و بگو حق را در ترسی
وای و مترس مگر از الله تعالی پس بجا آورد آنرا بعد ازان داد وصیت
نامه را بسوی امامی که متصل باوست معاذ گفت گفتم او را اقرب بابت
تو هم تو آن امام متصلی معاذ گفت فرمود که امام گفت نیست مرا باکی
مگر اینکه رفتی ای معاذ پس کنی بمن کیه دعوی امامت میکنند مرا داشت
که هم اما شهرت میده معاذ گفت گفتم مطلبم از الله تعالی که روزی

کرده بود از نبوت این مرتبه که روزی کنند بود ارشاد الله تو مثل
این مرتبه بیش از بردن گفت بتحقیق کرده الله تعالی آنرا ای معاذ
گفتم کیست او فرمود سوم گفت این خواهد بود وارث گرد
بدست خود موسی امام موسی کاظم علیه السلم و او خواهد بود و دیگر
آنکه حضرت سبحان اطاعت رسول و اطاعت ایشانرا مقارن
اطاعت خود کرده و فرموده در آیه کریمه که اَطِیعُوا اللّٰهَ وَ اَطِیعُوا الرَّسُولَ
وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْكُمْ یعنی اطاعت خدا کنید و اطاعت
رسول او کنید و اطاعت اولی الامر کنید مراد با اولی الامر امامان
معصومند و در کتب معتبره منقول است که سید کونین اشاره کرد بجانب
حسین علیه السلم و فرمود که اِبْنِی هٰذَا اِمَامٌ اِبْنُ اِمَامٍ اَخُو اِمَامٍ
اَبُو اَئِمَّةٍ تِسْعَةٍ تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ یعنی این پسر من امام است پسر امام
و برادر امام است و پدر نه امام است که آخرین ایشان قائم است
با من معسکر خواهد بود تا روز قیامت و نیز روایت است از ابی

عباس

عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله الی یوم الجزا که فرمود خلفای
من و اوصیای من و حجتهای خدای تعالی بعد از من دوازده اند اول
ایشان برادر من است و آخر ایشان فرزند من گفتند یا رسول الله
برادر تو کیست فرمود علی بن ابیطالب علیه السلم گفتند فرزند تو
کیست گفت مهدی که پر خواهد کرد زمین را از عدل چنانکه پر بوده
باشد از ظلم پس گفت بحق آنکسی که مرا بحق بعلی فرستاد که اگر نماند
از دنیا مگر یک روز که هر آینه حق سبحانه و تعالی آن روز را دراز کند
تا بیرون آید فرزند من و عیسی علیه السلم از آسمان فرود آید و پیروی
اقتدا کند و زمین روشن شود و روی زمین از نور پروردگار
ابر سد پادشاهی او بمشرق و مغرب و پیدا بوده و نیز روایت شده
که امین وحی جلیل حضرت جبرئیل علیه السلم فرود آمد بر حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و لوحی آورد از بهشت عنبر سرشت که در آن لوح بود
نام ائمه اثنی عشر و نیز روایت شده که یهودی بود جندب نام مسلمان

شده و از آن راه غایب بوده و چون که ناگاه پرسیدند حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله پرسید که خلفا بعد از تو چند خواهند بود حضرت رسالت
مآب فرمودند در جواب که اوصیای من بعد از من بعدد نقبای
بنی اسرائیل باشند اول ایشان مهتر اوصیا و وارث انبیا و پدر
ائمه جناب علی مرتضی علیه السلام است و بعد از و پسران او حسن و حسین
که چون مدت حسن تمام شود بجای او بنشیند برادر او حسین و چون
مدت حسین تمام شود بجای او بنشیند پسر او علی و او را زین العابدین
خوانند و چون مدت او منقضی شود بجای او بنشیند پسر او محمد و او را
باقر خوانند و چون مدت وی بنهایت رسد بجای وی بنشیند پسر او
جعفر و او را صادق خوانند و چون مدت جعفر تمام شود امامت کند
پسر او موسی و او را کاظم خوانند و چون مدت موسی منتهی شود امامت
کند پسر او علی و او را رضا خوانند و چون مدت علی تمام شود امامت
کند پسر وی محمد و او را تقی خوانند و چون مدت محمد منقضی شود بجای

او

او بنشیند پسر او علی و او را نقی خوانند و چون مدت علی تمام شود
بجای او بنشیند پسر او حسن و او را امین خوانند و چون منتهی شود مدت حسن
بجای او بنشیند پسر او محمد و او خلف حجت باشد و غایب شود از امت
پس جندب گفت که یا رسول الله ما یافتیم این اوصیاء را که گفتی
در توریة و حضرت موسی علیه ما را بشارت داده بود باوصیای از
فرزندان تو و فاضل سبزواری در کتاب بهجة المباهج نقل کرده
که صاحب کتاب کفایة النصوص روایت کرده باسناد متصل از
هشام بن زید از انس بن مالک که گفت من و ابوذر و سلمان
و زید بن ثابت و زید بن ارقم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم
حسن و حسین در آمدند رسول صلی الله علیه و آله ایشان را بوسه داد
و ابوذر برخواست و بر دست ایشان بوسه داد و نزدیک ما آمد
و بنشست ما سرا وی گفتیم که هرگز دیدی که مرد پیری از اصحاب
رسول صلی الله علیه و آله برخیزد و پیش دو کودک هاشمی بروی در افتد

و بوسه بر دست ایشان داده گفت ای اگر شما شنیده بودید در حق
ایشان آنچه من از رسول خدا شنیدم که بعلی و ایشان میگفت بخدا
که اگر مردی نماز کند و روزه دارد تا که بعجون مشکی کهنه شود نماز و روزه
وی وی را سود ندارد مگر بدوستی شما ای علی هر که بدوستی شما رسید
بخدای تعالی بر خدا واجب بود که وی را رد نکند یا علی هر که شما را دوست
دارد و تمسک به شما کند تمسک بعروه الوثقی کرده بود اکنون ابوذر بر پای
خواست و بیرون رفت و ما نزدیک رسول صلی الله علیه و آله شدیم
و گفتیم یا رسول الله ابوذر از تو چنین و چنین روایت کرد گفت راست
گفت ابوذر بخدای که آسمان سایه نیفکند و زمین بر نداشت صاحب
زبانی را راستگوتر از ابی ذر آنگه رسول صلی الله علیه و آله گفت خدای تعالی
مرا و اهل بیت مرا از یک نور آفرید پیش از آنکه آدم را آفرید بهفت
هزار سال آنگاه ما را از صلب وی بیرون آورد و اصلاب پاکان و ارحام پاکان
نقل میکرد گفتم یا رسول الله شما کجا بودید و بر چه مثال بودید گفت اشخاص



بودیم از نور در زیر عرش خدای را تسبیح و تقدیس میکردیم آنگه گفت
چون مرا بآسمان بردند و به سدرة المنتهی رسیدم جبرئیل مرا وداع کرد گفتم
حبیب من در چنین مقامی از من مفارقت میکنی گفت یا محمد من از این
مقام در نتوانم گذشت که آنکه بالهای من بسوزد آنگه مرا در میان نور
میبردند چندانکه خدای تعالی خواست آنگه خدای تعالی بمن وحی فرستاد
که یا محمد بر زمین اطلاعی کردم و ترا از آن اختیار کردم و ترا پیغامبر
گردانیدم پس دیگر باره اطلاعی کردم و از آن علی را اختیار کردم و وی
را وصی تو گردانیدم و وارث علم تو و وصی بعد از تو و از صلب شما ذریت
پاک و امامان معصوم بیرون آوردم که خازنان علم من باشند و اگر شما
نبودید نه دنیا و نه آخرت آفریدمی و نه بهشت و نه دوزخ میخواهی که ایشان را
ببینی گفتم آری یا رب ندا آمد که یا محمد سر بردار سر بر داشتم نورها
دیدم از انوار علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد
و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی

و الحجة و نجیب در میان ایشان مهدیست چون ستاره دری گفتم یا رب
ایشان کیستند و این یک کیست و گفت یا محمد ایشان امامانند
مطهرانند بعد از تو از صلب تو و این یک آن حجتیست که زمین را
پر عدل و داد کند و دل مومنان را شفا دهد ما گفتیم که پدران و مادران
ما فدای تو باد یا رسول الله سخن عجیب گفتی گفت عجیب تر ازین آنست
که جماعتی از تو می شنوند آنگه پس منکر شوند و بعد از آنکه خدای تعالی
ایشانرا هدایت کرده است و راه نموده و مرا برنجانند در اهل بیت من
که خدای تعالی ایشانرا نصیب مکناد از شفاعت من و قدوة ارباب
قلوب شیخ محمد بن یعقوب علیه الرحمه در کتاب حجة کافی روایت
کرده از حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله که فرمودند هر که دوست
دارد که زندگی کند زندگی که مانند زندگی پیغمبران باشد و بمیرد مردنی
که مانند مردن شهیدان باشد و ساکن شود در باغهائی که درختان
آنها را نشانده مدبر همه چیز بدست قدرت خود بی توسط غیر

مخلوقی

مخلوقی پس باید که امام خود داند علی را و باید که اقتدا کند با امامان
بعد از علی از ذریت او این سنت که علی را امام اول داند و بعد از او
اقتدا بائمه از اولاد او کند چه ایشان اهل بیت منند مخلوق شده اند
از گلی که من از آن مخلوق شده ام خداوند ارزانی کند علی را و ائمه
بعد از او را فهم من و علم من و وای بر مخالفان علی و ائمه بعد از او از خلق
امت من نصیب مکن ایشانرا شفاعت من و نیز در عیون اخبار از
جناب رسالتمآب روایت شده که فرموده اند به رشته الله تبارک
و تعالی بگو به کامل ساختن حجت من بر جمعیت که ایشان انقیا
بخبری که دانند ازانست تو بعضی حجت خود را بر ایشان تمام کرده ام
و آن کسی است که ترک کرده امامت علی را و امام نکرده دشمنان
او را و منکر شده فضیلت او را و این معنی که بعد از تو او را افضل خلق
نه شمرده و منکر شده فضیلت اوصیای بعد از او را چه فضیلت تو فضیلت
ایشان است و طاعت تو طاعت ایشانست و گفتار ایشان مثل تو

لطابر آمده نبی و نیست و مخالفت تو مخالفت ایشانست و ایشا
نند امامان رهنمایان بحق لعنه انتقو جابان امین انکجاری شده
در ایشان روح تو و روح تو جاری شده در تو از جانب صاحب کل الخبا
تو و ایشان آل تو اند که تو تربیت ایشان کردی از کل تو و کوشت تو
و خون تو اند و بتحقیق بجا ساخته الله عز و جل در ایشان طریقه
پیغمبران یعنی از نور او ایشان خزینه داران شده بعلم من بعد از
تو آن لازم است بر من اینه بتحقیق اگر کرمیم ایشانرا دیگر
کردم ایشانرا خالص از عیب کردم ایشانرا قابل خدمت خود
کردم ایشانرا دنجات یافت کسیکه دوست داشت ایشانرا
و امام خود کرد ایشانرا و فروتنی کرد برای قبول فضیلت ایشان رسول
صلی الله علیه و اله که خبر آورده نزد من جبرئیل علیه السلام نامهای
ایشانرا و دوستان ایشانرا که تسلیم میکنند که ایشان افضل خلایقند
و نیز در کتاب شهاب الاخبار رسالتمآب روایت شده

که فرموده

که فرموده پیر که خواهد که خرسندی کند بروش زندگی من و بمیرد بروش مردن
من و داخل شود بهشت جاودانی را که درختان آنرا نشانیده الله تعالی
بدست قدرت خود پس باید که امام خود داند علی بن ابیطالب را و باید
که دوست دارد دوست او را و دشمن دارد دشمن او را و باید که اقتدا
کند برای اوصیای بعد از او چه ایشان عترت من از گوشت و خون
منند و عطا کرده است الله تعالی فهم مرا و علم مرا بایشان و بسوی الله تعالی
شکایت میکنم از کار امت من که منکر فضیلت ایشانند ببرند کاتعند سبب
ایشان وصلت میان من و خود را و قسمهای خدا قسم بحق است که بر این
خواهند شهید کرد البته دو پسر مرا غیب ایشان مکنند الله تعالی شفاعت
مرا ازاده و پسری که حضرت فرموده یکی امام حسن علیه السلام است که بقول
معاویه و باتباعش بزهر شهید شد و دیگری امام حسین علیه السلام که بقول
یزید و باتباعش در کربلا شهید شد و سوای این دو از رسول علیه السلام بسی
غایبند و باعث بر ایشان و امثال ایشان بنای کج ابوبکر و عمر و تابعان ایشان

اَللّٰهُمَّ الْعَنْهُمَا اِلٰى يَوْمِ الْقَرَارِ وَخَلِّدْهُمَا فِي دَارِ الْبَوَارِ

وهمچنین نص کرده اند هر سابقی از امامان معصوم مر لاحق را چنانچه
در بحث آینده ایمائی بآن میشود ان شاء الله تعالی **تنبیه هفتم** در بیان نص
امامت و بعضی از فضایل و معجزات آن دو امام معصوم و آن دو مظلوم
و معصوم شهید و قمرین بدر خافقین امام حسن و امام حسین علیهما السلم

بیان نص امامت و بعضی از معجزات امام حسن و امام حسین علیهما السلم

بدانکه بعد از علی مرتضی امام بر حق مشتری برج حیا امام حسن مجتبی است
چنانچه ثقة الاسلام علیه الرحمه از کافی از سلیم بن قیس روایت کرده
که گفت حاضر شدم بر وصیت امیر المؤمنین علیه السلم را وقتی که وصیت
کرد بسوی پسرش حسن علیه السلم و گواه گرفت بر وصیت خود حسین
و محمد بن حنفیه و جمیع پسران خود را و پسران شیعه خود را و اهل بیت خود را
بعد از آن داد بسوی او کتاب رسول و سلاح رسول را و گفت پسرش
حسن علیه السلم را ای پسرک من امر کرد رسول الله که وصیت کنم بسوی
تو و اینکه دهم بسوی تو کتابهای خود و سلاح خود را چنانچه وصیت بسوی من کرده

رسول الله

رسول الله صلی الله علیه و آله و داده بمن کتابهای خود و سلاح خود را
و امر کرده مرا که امر کنم ترا چون حاضر شود ترا مرگ اینکه دهی آنرا بسوی برادرت
حسین بعد از آن رو آورد به پسرش حسین علیه السلم و گفت که امر کرده است
ترا رسول الله صلی الله علیه و آله باینکه دهی آنرا بسوی این پسرت بعد از آن
گرفت دست علی بن الحسین را برای نهانی بعد از آن گفت علی
بن الحسین را که امر کرده است ترا رسول الله صلعم باینکه دهی آنها را
بسوی پسرت محمد بن علی و بخوان او را از جانب رسول الله صلعم و از
جانب من سلام و فضایل و معجزات ایشان نه بمرتبه ایست که تعریف
آن توان کرد از آنجمله در کتب معتبره روایت شده که در حینی طفولیت
حسنین در وقتی که سید انبیا بادشاه اولیا بغزائی رفته بودند امام
حسین علیه السلم از خانه بیرون آمده در نخلستان میگشت که صالح بن رقعه
یهودی را که زیر نخلستان افتاده آن امام معصوم را گرفته بخانه برده
و پنهان کرده بود و حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها دید که روز

بنماز پیشین رسید امام حسین بیهوش شد دل خاتون قیامت بجوش
آمد بی اضطراب گشته چنانکه راوی گوید که هفتاد مرتبه سپیده زنان
بر عقب حجره طاهره آمده بود که بیهوش بود که بطلب آن معصوم فرستد
آخر روی خود با لطم حسن کرده گفت که ای جان مادر برخیز و طلب حسین کن
که دل من مجروح شد در فراق او امام حسن برخواست و از مدینه بیرون
آمده گرد آلود غلطان میگشت و میگفت که اَیْنَ اَنْتَ نورچشمی و
چرا دیدار عزیز برادر خود نمینمائی همچنان نعره میزد و جواب میشنید تا
آهوئی پیدا شد و بر زبان امام حسن جاری شد که یا ظبیتی هل
رأیت اخی حسینا ای آهو آیا برادرم حسین را دیدی آهو بفرمان
اله و بهمت محمد رسول الله و بولایت علی ولی الله و بمعجزه امام حسن
مجتبی بسخن آمد و گفت که نور دیده پیغمبر ای سرور سینه زهرا دیدم او را
صالح بن رقعه الیهودی گرفته و در خانه خود پنهان کرده شاهزاده حسن بدر
خانه صالح رفته آواز داد که ای صالح برادرم حسین را از خانه بیرون آر و بمن

بسپار والله مادرم بگویم که بیک یا رب سحرگاه از حضرت اله در
خواهد تا یک یهود در زمین زنده نماند و پدرم را بگویم تا بضرب تیغ
آبدار دمار از روزگار یهودان تا بکار برآرد و جدم را بخواهم تا تیر
دعا از جعبه اخلاص کشیده در کمان یقین پیوندد و بهدف قاب قوسین
الله اخت ناحق تمامی یهود انشا بالتمام بیجان سازد صالح از این گفتگو متحیر
گفت که ای پسر مادرت کیست گفت زهره زهرا روضه خضرا صفوت
خانه ان اصطفا غره چهره حلم حیا کان عصمت و مکان طهارت
مبارکش از سبب نهفت سرشته و در قباله او خط آزادی عالم
نوشته بتول عذرا فاطمه زهرا صالح گفت مادرت را دانستم پدرت
کیست و نام وی چیست حضرت امام حسن گفت پدرم شیر خدا
یزدان و شاه مردان دافع بطلان و قاتل کبران جنگ کشته بود و خیبر
در روز میدان خدا ایش علی نام نهاده و رسول در تعظیمش اهتمام نموده
غالب کل غالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب اسد الله الغالب

علی بن ابیطالب کف پدرت را نبرد انستم جدت کیست و نام
او چیست حضرت فرمود جدم در نسب میوه ایست از درخت
خلیل و دریست از صدف اسمعیل فروزان از قبه چل او بخته از
ذروه عرش ملک جلیل در مکه نماز فرض گزارده و در مسجد اقصی سنت
ادا کرده و در زیر عرش نماز وتر تمام نموده حق تعالی برو صلوات و سلام
فرموده و پایه قدر او را از عرش نگذرانیده و بمقام قاب قوسین
رسانیده رسول الثقلین نبی الحرمین سید الکونین پیشوای مشرقین
و مغربین جد سبطین حسن منم و برادرم حسین چون شاهزاده این
مناقب را ادا فرمود زنگ کفر از چهره دل صالح برده صالح از روی صدق
مسلمان گشته و بخانه رفته دست امام حسین بگرفته بیرون آمد و
بدست امام حسن داد و طبقی زر سرخ و سفید بر سر ایشان نثار کرد
حضرت امام حسن آن کان حلم و ادب شاهزاده حسین عالی نسب
را بخانه برده دل خلقان قیامت شادمان کنند روز دیگر صالح با هفتاد

کس

کس از قوم خود آمده مسلمان شد و بدر خانه فاطمه زهرا آمد و در پیش
سفیده بر آستان زهرا بمالید و به سوز سینه بنالید و بگفت ای دختر
رسول خدا بد کرده ام که غبار ملال بر روی تو و ملال بر سینه جگر گوشه
تو رسانیده ام از گناه من در گذر فاطمه علیها السلم پیغام باز داد که من از
حصه خود در گذشتم اما ایشان بجلالین روضه وصی رسول الله و
گل گلشن علی ولی الله اند ازو در خواه نمای که عذر تو بپذیرد و نه بپذیر تقصیر
خود ازو حاصل نمای که از سر تقصیر تو در گذرد الغه صالح به پیش حضرت شاه
مردان امیر و مولای مومنان رفته و با تضرع بسیار او نیز آنچه خود
گذشته رجوع بحضرت خیر البشر کرده که ایشان سر وجود رسالتند و لعل
حدیقه جلالتند ازو عذر بخواه صالح گریه کنان به پیش بدر دین و ملت
حضرت رسالت پناه آمد عذر خواست حضرت رسول الله فرمود که
من از حصه خود در گذشتم اما ایشان برگزیدگان خدا اند ازو در خواه
اگر او از تو خوشنود گردد تمام زیانها سود گردد القصه صالح سوی در خوا

نهاده هفتده شبانه روز در کوه و صحرا میگشت و تضرع و زاری می‌نمود
روز هجدهم جبرئیل امین از نزد رب العالمین آمده مژده بشارت
بحضرت رسالت صلی الله علیه واله آورد و گفت صالح را بخوان و
بگو که حق تعالی توبه تو را قبول کرد از تقصیرت که گشت ای عزیزان
یک زمان افکار باطله را از دل بدر کنید و بگوئید که صالح
یک غلام سبط رسول خدا را آب نه برد نه او را آزرد و نه او را گریان
کرد و بیمنت قدم او خود با هفتاد کس از اقوام مسلمان شده
ببین چه شفقت توبه او قبول شد و چه محنت از بلا خلاصی و از آتش
دوزخ رهائی یافت پس وای بر آن روسیاهان بر کین و وای بر آن
منافقان بی دین که در کربلای معلی آن معصوم مظلوم مهموم را با
هفتاد و دو تن از قوم و خویش و اقربا سر از تن جدا ساخته و آن
عورات مخدرات در آن دشت کربلای پر بلائی سر دار برهنه
برهنه بی مهار سوار کرده بشام بردند که صد هزاران هزار لعنت خدا



و ملائکه و جمیع جن و انس بر ایشان و عذاب و سخط جبار عالم شامل
حال آن بد کیشان باد و دیگر حکایت آمده اعرابی که آهو بچه صید
کرد بنابات و تضرع روز عرصات آورده داد و بحضرت امام حسن علیه السلم داد
در آن اثنا حضرت امام حسین علیه السلم رسیده و آن آهو بچه را در دست
برادر دیده ملتمس آهوئی گشته نزد رسول خدا صلوات الله علیه واله
و دید که چون شست برادرم را آهو بره داده و بمن نداده من نیز بچه میخواهم
و حضرت پیغمبر صلوات الله علیه واله الی یوم الحشر او را تسلی میداد
و باز او تکرار میکرد تا آنکه نزدیک شد که بگریه آید ناگاه دیدند
که آهوئی بچه بغل می آید و بچه خود را به پیش الله اخته نهلو برد و میفرمایند
بچه را آورد تا آنکه رسید نزد آن آسمان موجودات و مشتری برج
سعادات و بزبان فصیح گفت که السلام علیک یا رسول الله او بچه
خود داشتم یکی را صیاد گرفته بنزد شما آورد و الحال ندائی بمن رسید که
برخیز بدو و بچه دیگر خود را به پیش انداز و نزد سید عالم برسان

که جگر گوشه او از جنبه ابو بره میخواهد که گریان شود و بتعجیل بردند مبادا
که ملال بخاطر نازنینش راه یابد و اشک بر رخسار مبارک او فرود
آید و ملائکه بنظاره او سر از صوامع طاعت خود بیرون کرده اند که
اگر او بگرید همه بگریند و فریادی آیند یا رسول الله بگو یا زمین را در
نوردیده تا بعمل زود رسیم الحمد لله که هنوز اشک بر روی او فرود
نیامده است و امی اب همه بگیند ربانیت صلوات بر آوردند و آخر
ابو بره را با امام حسین علیه السلام دادند و او را دعای خیر گفت پس حضرت
امام حسین با برادر خود بحجره طاهره در آمده صورت واقعه را تقریر
سیده النسا کردند ای عزیزان ملائکه مقربین و رسول رب العالمین
نمیخواستند که اشک بر رخسار او فرود آید پس وای بر آن سنگدلی
که خون از رخسار مبارک او روان کردند اللهم العنهم لعنا وبیلا و عذبهم
عذابا الیما و دیگر نیابید امشب حسنین و فاطمه گریان بنزد پدر رحیم
شتافتنی که یا حضرت حسنین از خانه بیرون رفته اند پدر ایشان امی

بطلب ایشان

بطلب ایشان رود و نمیدانم در کجا اند که تا بوقت باز نیامده اند در
دربابی فوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که ای فاطمه
الکه ایشانرا آفریده است برایشان مهربان تر است پس آنحضرت
دعا کرد جبرئیل امین نازل شد که یا حضرت غم مخورید و اندوه مکنید که
که ایشان امشب از مکروهات و احوال در حظیره بنی نجار رسیده حضرت
برخواست بحظیره بنی نجار رفت دید که حسنین هر دو دست
در گردن یکدیگر کرده در خواب اند و دو فرشته یک بال خود در زیر
ایشان گسترده و بال دیگر ایشانرا پوشیده پس آن چشمه نور شهید
رسالت امام حسن را برداشت و فرشته امام حسین را و در
نظر مردم چنان مینمود که هر دو را حضرت برداشته است ابو ایوب
انصاری پیش آمد که یا حضرت یکی را بمن ده فرمود که بگذار که
من و اولیای ایشان ایشان بزرگانند در دنیا و آخرت و پدر ایشان
بزرگوار تر است پس فرمود که ایها الناس خبر دهم شما را به بهتر

خلایق از جانب جد و جده و پدر و مادر و خال و خاله و عم و عمه پدرانید
که بهترین خلایق حسن و حسین اند که جد ایشان سید پیده وللآخرة
خیر لک من الاولی حضرت محمد مصطفی است و جده ایشان
خدیجه بنت خویلد و پدر ایشان اسد الله الغالب علی بن ابی طالب
است و مادر ایشان فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و خال ایشان
قاسم بن رسول الله است و خاله ایشان زینب بنت محمد و عم
ایشان جعفر بن ابی طالب و عمه ایشان ام هانی بنت ابی طالب است
و دیگر زن کردیدن جوان بنی امیه بدعای ابی محمد الحسن و بانجال
اول کردانیدن بالشان زنی و نخل خشک سبز کردیدن و
رطب بار آوردن بدعای او و غیر ذالک و اما از جمله احادیثی که
دلالت میکند بر نص حسن بن علی برادر خود حسین بن علی علیهم السلام
را حدیثی است که در بعضی کتاب روایت شده از مروج بن خالق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که فرمودند وقتیکه رسید حسن بن علی

نص امام حسن بر امامت امام حسین علیهما السلام

علیهما السلام را وفات گفت ای قنبر نگاه کن آیا می بینی درپس
ای که تو نشناسی مومنی را از غیر آل محمد علیهم السلام پس قنبر گفت الله تعالی
و رسولش و پسر رسولش داناترند باو از من گفت طلب کن برای
محمد بن علی را مراد ابن الحنفیه است قنبر گفت پس آمدم نزد محمد بن علی
در وقتیکه داخل شدم بر مجلس او گفت آیا کاری حادث شده که
خبر نباشد گفتم جواب ده ابو محمد را پس وقتیکه امام حسن علیه السلام
نور امطلب متوجه شو پس تعجیل نمی نعل خود را است و درست
نکرده بیرون آمد با من میدوید پس وقتیکه استاد پیش امام علیه السلام
سلام کرد پس گفت او را حسن بن علی علیهم السلام بنشین که سزاوار
نیست که مثل تو کسی غایب شود از شنیدن سخنی دل زنده کنهای عظیم
که زنده میشود بآن دلهای مرده اگر قبول کنند و میمیرد بآن دلهای زنده
اگر قبول نکنند باشید ای اولاد علی ظرفهای دانش و چراغهای
رانشته چه روشنی روز بعض آن روشن تر است از بعضی دیگران را

باشند من و حسین اعلم از تو ایم با وجود انکه پسران یک پدریم

چنانچه بعضی اجزای روز با بعضی روی زمین در روز روشنتر از بعضی دیگر

با وجود انکه روشنی هر دو از یک چیز است آیا نه دانستی که الله تبارک

و تعالی کرد اینه اولاد ابرهیم را امامان و تفضیل داد بعضی آن

امامان را بر بعضی دیگر و داد داود علیه السلم را حکم از جمله اولاد او است

بنده تو بتحقیق دانش بهتر سید بی بانچه تفضیل داده الله تعالی محمد صلی الله

علیه و اله را از جمله اولاد ابرهیم بر جمیع خلایق ای محمد بن علی بدرستیکه

من مشترکم بر تو محمد را بر امام حسین و جز این نیست که صفت کرده

الله تعالی بحجه کاو ان را با بیرونش که گفته است در سوره بقره

که كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ

دیگر انکار الله عز و جل شیطان را بر تو مسلط ای محمد بن علی آیا خبر دهم

ترا بانچه شنیدم از پدرت در حق تو گفت بلی خبر ده گفت شنیدم

از پدرت میگفت در روز بصره که مراد رو نخست جمل است هر که

دل

دوست داشت که فرمان برد مرا در دنیا و اخرت پس باید که

فرمان برد و موافقت کند در بر روز محمد پسر مرا ای محمد بن علی اگر میخواستی

که خبر کنم ترا بانچه شنیدم از پدرت در حق تو بر حالیکه تو نطفه بودی

در پشت پدرت هر اینه خبر میکردم ترا ای محمد بن علی ایا ندانستی

که حسین بن علی علیهما السلام امام است بعد از من نزد الله جل

اسمه در قران این امامت بسبب میراث بردن او است از

نبی صلی الله علیه و اله که نیاد کرده آن میراث بردن از رسول را

الله عز و جل برای حسین در میراث بردن او از پدرش و مادرش

مراد این است که این غیر میراث مال است که از پدر و مادر

برده ام و میدانست الله تعالی که شما بنوهاشم گزیده مخلوقاتی او

پس پیغمبر انتخاب کرده از جمله شما محمد را و برگزیده محمد علی علیه السلم

را بامر الله تعالی و برگزیده مرا علی علیه السلم بامر الله تعالی در وصی خویش

بامامت و برگزیده ام من حسین علیه السلم را بامر الله تعالی در وصی خویش

وعلی علیهما السلم معه ازان کفت محمد بن علی که تو امامی و تو وسیله
منی سوی آنچه محمد صلی الله علیه واله اورده از جانب الله تعالی بجدا
قسم که هرآینه دوست داشتم که جان من میرفت پیشتر از آنکه
شنوم از تو این سخن را که دلالت برچه و تقصیر میکند در حق
حسین آگاه باش و به رستیکه درین سخن هست در فضایل
تو که چون آب جاهاست که از بسکه بسیار است آخر نمیکند آنرا
کشیدن به دلوها و تغیر نمیدهد آنرا به بویها با شفیعیکه به بو میشود
مانند نوشته ایست ظاهر در طومار سفید مذهب قصد میکنم با
آن کلام پس بیایم خود را که مسبوق شده ام سوی آن کلام ه
باین معنیکه دیگری آنرا پیش از من کفته است بیان این آنکه
سابق شده بر گفتن من قران که فرو فرستاده شده از جانب
الله تعالی دراین مدح اهل البیت بسیار است بلکه سابق شده
بر گفتن من هرچه اورده اند آنرا رسولان باین معنیکه مدح اهل البیت

وجمیع

تفصیل ٢

وجمیع کتب الهی هست و به رستیکه آن هرآینه سخنیست که کهنه
می شود با اظهار آن زبان کوینده و دست نویسنده تا جائیکه
نهایت کاتب قلمی را داده شوند مرادمان کاغذ بر حالیکه سیاه
شده باشند مانند انکشت باین معنیکه حاشیه آن سفید نماند
و نرسد کاتب بتفصیل فضیلت تو و چنان جزا میدهد الله تعالی
شکرکانرا و نیست قوت بر اینمر نه فضیلت مکر بتوفیق الله
تعالی و دانا ترماست از روی دانش و سنکین ترماست
از روی وقار و نزدیکتر ماست برسول الله صلی الله علیه واله
از روی خویشی بود و دانا ماست بحلال و حرام پیشتر از آنکه بزرگ
شود و خوانده چیزیرا که بوحی واجب بود پیشتر از آنکه بامردمان
سخن کوید و اکر میدانست الله تعالی در یکی از غیر خلایق غیر محمد
بهتری انتخاب نمیکرد محمد را صلی الله علیه واله پس وقتیکه کزید
الله تعالی محمد را اصلاً و کزید محمد علی علیه السلم را و کزید تو را علی بر

معجزات امام حسین

حالی که امام هاشمی و گزیدهٔ تو حسین علیه السلام را قبول کردیم و
راضی شدیم گفت که او بغیر حسین راضی میشود و گفت که
نجات دهد ما را از مشکلات کارها بغیر او و معجزات امام
ذو الاحترام حضرت امام حسین علیه السلام بسیار است چنانچه

معجزه

در حدیث گذشته نیز گفته شد و مخبر نیز آمده که نزد آنحضرت آمد
اعرابی در حالت احتلام از جهت امتحان آن عالیشان و
چون آن پاکیزه نهاد را حضور بهم رسانید گفت که یا اخا العرب
نداری که با این حال نزد امام خود می‌آیی گفت حاکم حیست
آنحضرت فرمود که در راه در فلان موضع با زوجهٔ خود مباشرت
کردی و اکنون صاحب جنابتی گفت یا ابن رسول الله غرض معلوم شد
و مدعایم حاصل گردید اَشْهَدُ اَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللّٰهِ

معجزه

وَ وَصِيُّهُ پس از مجلس بیرون رفت و غسل کرده دیگر آن
و قتیکه سر آن مظلوم را آن خارجیان بی حیا آن مردود ا

تی

دغابازان نزد یزید پلید مستحق عذاب شدند می بردند چون
رسیده بودند بجای سر آن شهید سعید را بر سر نیزه کرده و پاسبانان
و نگاهبانان بر دیر مقرر فرموده و چون پاسبانان و چارسان
آن سر مبارک فرود آمدند تا طعام خورند چون دست پلید خود
بنیزه دراز کردند دیدند که دستی نمایان شد و بر دیوار آن دیر
نوشته شده که اَتَرْجُو اُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ
يَوْمَ الْحِسَابِ یعنی آیا امید دارند که حسین را کشتند در روز
قیامت بشفاعت جد وی امید میدارند چون آن سگان
این بیت را خواندند جزع و فزع بی نهایت کردند و چون
نظر بجانب آن دست روان شدند دیدند که آن دست
ناپدید شد آن سگان باز آمدند و متوجه طعام خوردن شدند
دیگر باره کفی ظاهر شد و این بیت نوشت که فَلَا وَاللّٰهِ
لَيْسَ لَهُمْ شَفِيعٌ وَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي الْعَذَابِ یعنی.

بخدا سوگند که جد حسین ابن علی شفیع نخواهد شد وای ان در روز قیامت
در عذاب عظیم خواهند بود باز آن پاسبانان برخواستند و این بیت را
خواندند و بطریق اول از غیب دست روان شد باز آن دست
غایب شد و آن جماعت دیگر باره بر سر سفره شدند که مرتبه دیگر آن
دست ظاهر گشته این بیت را نوشت که ؛؛ وَقَدْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ بِحُكْمِ
جَوْرٍ ؛؛ لِخَالِفُ حُكْمُهُمْ حُكْمَ الْكِتَابِ ؛؛ یعنی بتحقیق که حسین را
بجور و ظلم کشتند و مخالفت کتاب خدا کردند پس آن مردود ان ازلی و
مرتدان دوزخی دست از طعام خوردن کشیده شدند از بیم خنجر و به طریق
خود مجبر گشتند راهبی در آن دیر بود بیرون آمده نظر نمی بدان سرها
افتاد نور رسالت از سر آن لامع و ولایت از ناصیه ان سر ساطع
بود و آن ابیات را هم دید که بر آن دیوار نوشته شده بود هزار درهم
در ایشان کرده به پیش عمر سعد نحس روسیاه دنیا و عقبی برده استدعا نمود
که یک امشب آرزو دارم که این سر در معبد من باشد عمر نحس قبول
نموده

نموده و آن زرها را یک بیک ملاحظه نموده بکیسه کرده و سر کیسه را
مهر کرده بخادم خاص خود سپرد و راهب سر آن مظلوم معصوم را ابد بر خود
برده و از روی تعظیم تمام و توقیر لا کلام در موضع لایق نهاده و کلمه شهادت
بر زبان راند و مسلمان شد و چون قدم نحس نامبارک عمر سعد نحس
شام رسید و بوابهارا طلبیده دید که همه خزف شده و بر یک جانب نوشته
که وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ یعنی نباید که گمان کنی
که خدای تعالی غافل است از آنچه میکنند ظالمان و ستمکاران و بر جانب
دیگر آن درهم نوشته که وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
یعنی زود باشد که بدانند آنهایی که ظلم کردند بکدام مکان باز خواهند گشت
یعنی حالا ایشان بعذاب عظیم و عقاب الیم خواهند رسید که آتش دوزخ
است و هیچ وقت ایشان را نجات نباشد بلکه همیشه در آن معذب
خواهند بود اَللّٰهُمَّ زِدْهُمُ الْعَذَابَ وَجَدِّدْ عَلَيْهِمُ الْغَضَبَ
وَالنَّكَالَ وَالْعِقَابَ اِلَى يَوْمِ الْحِسَابِ و عمی در کتاب

بجهة المصابیح چند معجزه نقل شده از آنجمله روایت شده که عبد الله بن
عباس گفت نزدیک حسین بن علی علیه السلام بودم اعرابی درآمد
و گفت دوش در فلان موضع شتری گم کرده و غیر آن نداشتم دو
پسر رسول خدایی و بهر رث گم شده ما الصاحب میراث نیز و دلالت
مکن دیبان حسین علیه السلام گفت برو بفلان موضع که بینی اشتر خود را
که برابر گرگی سیاه استاده باشد عبد الله عباس گفت اعرابی متعجل
روی بدان موضع نهاد که امام حسین علیه السلام وی را گفته بود و گرگی
در برابر وی اسپ وی روی بجهة نهاد شادان و نزدیک امام حسین
آمد و گفت بچنان بود که گفته بودی یا ابن رسول الله تنبیه هشتم
در بیان نص امامت و بعضی از معجزات امام زین العابدین شمع
شبستان کلام و مردمک دیده خاص و عام پدر ائمه طاهرین ملقب
بزین العابدین مولانا و مولی الثقلین علی بن الحسین علیهما السلام بدانکه
قدوه ارباب قلوب شیخ محمد بن یعقوب علیه الرحمه در کتاب

نص امامت و بعضی از معجزات امام زین العابدین

کافی چند

کافی چند حدیث مشعر بر نص امامت آن سرور ذکر کرده از آنجمله
روایت کرده از جمله اکابر و اصاغر امام محمد باقر علیه السلام که فرموده
وقتیکه حاضر شد حسین علیه السلام مرگ سپرد وصیت خود را بعضی [illegible] وصی
خود را سوی دختر خویش فاطمه بعنوانی که آشنائی در او وصیت نبود
در کتابی که پیچیده شده بود پس وقتیکه شد از کار حسین علیه السلام آنچه
شد بهانوقت سپرد فاطمه آن کتاب را بسوی علی بن الحسین گفتم امام
را ابلیس حسیب در آن کتاب رحمت کند ترا الله تعالی گفت آنچه
محتاج میشوند بسوی آن فرزندان آدم از وقتیکه آمد سید دنیا تا وقتیکه
فنا شود و معجزات آنحضرت از حد تقریر و از حیز تحریر افزون است
از آنجمله در شواهد [illegible] از [illegible] سنگ [illegible] در نزد عبد الملک روایت
[illegible] و شیران و باران باریدن از یمن دعای برگزیده [illegible]
درست لبیکه در مکه معظمه شرفها الله تعالی آب کم بود حاجیان [illegible]
لبنانی و حبیب فارسی و ابو ایوب و صالح و مالک دینار برده بودند

معجزات آنحضرت

معجزه

کفت به حضرت سبحان به برکت دعای ایشان باران فرستد و ایشان
دعا کردند بشرف اجابت نرسید تا آنکه دیدند که جوانی می آمد و آثار
صلاح و اتقیا در جبین او ساطع بود روی به سوی ایشان کرده کفت
که در میان شما هیچکس نیست که خدا او را دوست دارد و کفتند که دعا از
ماست و اجابت از خدا فرمود دور شوید که اکر در میان شما کسی نبود
که خدا او را دوست میداشت دعای او مستجاب میشد آنکاه بسجده رفت
راوی کوید که می شنیدم که در سجده می کفت که خداوندا بدوستی که
تو با من است که مرا بشیرا باران فرست و هنوز این سخن نکفته بود
که بطریقی باران دست داد که از سر بوستانها در کذشت و چون برفت
تفحص کردیم کفتند علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلم است

معجزه

و دیکر در کتاب محمد کافی روایت شده از ملاذ اکابر و اعاظم امام محمد باقر
علیه السلم که در وقتیکه کشته شد حسین علیه السلم فرستاد شخصی را

حکایت محمد بن حنفیه با امام زین العابدین

محمد بن حنفیه سوی امام زین العابدین علیه السلم و طلبید او را بخلوت

کرد

کرد با وی پس کفت او را ای پسر برادر من بتحقیق دانسته که رسول الله صلی الله
علیه و آله داد وصایت و امامت را با امیر المؤمنین علیه السلم و بعد از آن
بحسن و بعد از آن بحسین علیهم السلم و بتحقیق کشته شد پدرت رضی الله
عنه و صلی علی روحه و وصیت نکرد سوی شخص معین و من عموی تو ام و
همتای پدر توام و فرزند من از علی علیه السلم است و بسبب سال من
و آنچه از من سر زده بیشتر مثل شجاعت های جنک جمل و جنک صفین و
نهروان بجز این کارها اولی ام با امامت از تو به سبب تازکی تو پس نزاع مکن
با من در وصایت و امامت و مجادله مکن با من پس او را علی بن الحسین فرمود
علیهما السلم که ای عموی من بترس از عذاب الله تعالی و دعوی برای
خود مکن چیزی را که نیست ترا در آن حقی بدرستیکه من به نصیحت منع میکنم
ترا از اینکه از جمله نا خردمندان باشی بدرستیکه پدر من ای عموی من
صلوات الله علیه وصیت کرد بمن پیش از آنکه روانه شود سوی کوفه
و نظر رسی کرد سوی من در آن وصیت پیش از آنکه ناکهان کرد بمن

مقتول در راه خدا شود بیک ساعت و این سلاح رسول الله صلی
الله علیه و آله که نشان امامت است نزد من است پس سر راه مگیر
این کار را چه من میترسم بر تو ناقص کردن الله تعالی عمر ترا و تشویش
کردن او حال ترا در آخرت یا در دنیا بغیر از جواب مسائل شکند بدرستیکه
الله عزوجل گردانیده وصایت و امامت را در اولاد حسین علیه السلام
پس اگر خواهی بدانی این را برو تا نی که اطمینان بهم رسانی پس روانه شو
با ما بسوی حجر الاسود تا داوری بریم سوی آن و سوال کنیم آنرا از این چیز
گفت امام محمد باقر علیه السلام که بود این سخن میان آن دو کس
در مکه بعد از آن روانه شدند تا آمدند نزد حجر الاسود پس گفت علی بن الحسین
محمد بن حنفیه را ابتدا کن تو که دعوی بزرگتری میکنی پس تضرع کن بسوی
الله تعالی و طلب کن سوی الله تعالی که بسخن در آورد برای تو حجر را بعد از آن
سوال کن از وی پس تضرع کرد محمد بن حنفیه در دعا و طلبید از الله تعالی مطلب خود
را بعد از آن خواند حجر را جواب نداد او را پس گفت علی بن الحسین علیهما السلام

ای عمو اگر میبودی وصی و امام هر آینه جواب میداد ترا گفت
او را محمد بن حنفیه پس دعا کن الله تعالی تو ای برادرزاده من و سوال
کن حجر را پس دعا کرد الله تعالی را علی بن الحسین علیهما السلام به دعایی که
خواست بعد از آن گفت حجر را که سوال میکنم ترا به الله تعالی آنکه
گردانیده در تو پیمان رسولان را که بعد از نبوت رسالت یافته
اند که در هر سال نزد تو آیند اگر استطاعت داشته باشند تا [illegible]
مسائل دین خود را فرا گیرند و پیروی طلب کنند و گردانیده در تو پیمان
اوصیای آن انبیا را بعد از انبیا که هر سال نزد تو آیند اگر استطاعت
داشته باشند و گردانیده در تو پیمان مردمان را که هر کدام در مدت عمر
یکبار نزد تو آیند اگر استطاعت داشته باشند که تا مسائل دین را
فرا گیرند و خبر بحقیقت ما مردم باشند رسانند تا هیچکس پیروی ظلم
نکنند در احکام الهی که هیچ کار نکنند مگر اینکه خبر دهی ما را که کیست وصی
و امام بعد از حسین بن علی علیهما السلام امام محمد باقر علیه السلام گفت

پس بحرکت آمد حجر تا آنکه نزدیک شد که بیرون آید از جای خود
بعد از آن بسخن آورد او را الله تعالی بزبان عربی فصیح با آواز بلندی که
گفت خدایا بدرستیکه وصایت و امامت بعد از حسین
بن علی پسر فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله برای تو است
امام محمد باقر علیه السلم گفت بعد از آن برگشت محمد بن علی و او
امام خود دانسته است علی بن الحسین علیهما السلم را و دیگر ضامن شدن **معجزه**
آهو شدن و آن حیوان بچه بازرا از دست صیاد خلاص کردن و قصه
آن چنانچه در کتب معتبره نقل شده اجمالاً آنکه مطیع فرمان ایزدی
حضرت امام زین العابدین علی علیه السلم با جمعی نشسته بود که ماده
آهویی از صحرا آمده در پیش آنحضرت ایستاده و الحاح بسیار نموده
حضار سوال نمودند که یا حضرت این چه حالت است فرمود که صیادی
بچه او را گرفته و میبرد تا بجای بره خود بره دیده است و شیرش
آرزو دارد که من از صیاد بره او را التماس نمایم بستانم که او را

نیز

نیز آید پس حضرت بره را از صیاد گرفته بمادرش داد و آهو بچه را
شیر میداد و اشک از چشم او فرو میریخت امام را رحم آمده بطلب
فرموده که من این آهو بره را بمادرش سپارم و صیاد بره آهو را
پیش حضرت کرد و سید سجاد دین حضرت امام زین العابدین
آن آهو بچه را همراه مادرش کرده با آنکه بکرات متوجه صحرا شدند و
بزبان عربی فصیح چنانچه حضار شنیدند گفت که اَشْهَدُ اَنَّکَ
مِنْ اَهْلِ بَیْتِ الرَّحْمَةِ وَ اٰلُ بَنِی اُمَیَّةَ مِنْ اَهْلِ اللَّعْنَةِ و دیگر
زنده کردانیدن آهو بعد از آنکه ذبح شده و بریان کرده و بحضار
فرموده که بسم الله کرده بخورید و استخوانها را جمع کرده و در پوست
نهاده بدعای آن زینت بخش و سجاده دین حضرت امام زین العابدین
زنده کردید و از جمله معجزه ها بسیار است حذراً عن الاطاله اختصار شد
**شعبه نهم** در بیان نص امامت و بعضی از معجزات درخت باغ جلالت
و آب چشمه ولایت مستغنی از اوصاف مدایح و مبرا از ذمایم قبایح

**نص امامت و بعضی از معجزات امام محمد باقر**

امام الغایب والحاضر ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلم

فاز جمله احادیث امامت آن حضرت حدیثیست که قدوه

ارباب قلوب شیخ محمد یعقوب علیه الرحمه در کتاب حجه کافی

از عیسی بن عبد الله از پدرش از جدش محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب

ع روایت کرده گفت که نگاه کرد علی بن الحسین علیهما السلم سوی

پسران خود و او در کار مرگ بود و ایشان جمع بودند نزد او بعد از ان

نگاه کرد سوی امام محمد باقر علیه السلم پس گفت که ای محمد در باب

این صندوق را ببر آنرا سوی خانه خود راوی گفت که اگاه

باشی بدرستیکه نبود در ان صندوق نه درهم و نه دینار ولیک

بود پر از علم و نیز در همان کتاب روایتست از حمران از امام

محمد باقر علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از انچه گفتگو میکنند

مردمان باین صحیفه مشهور است که داده شد بام سلمه زوجه رسول

خطوط ما یکی سر مهر پس گفت بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه واله

زره

و فتنه که گرفته شد از دنیا بمیراث برد علی علیه السلم کتب علی او را

و سلاح او را و انچه را که درین مقام بود بعد از ان گردید سوی امام

حسن ع بعد از ان گردید سوی امام حسین علیه السلم پس و فتنه که

که احاطه کرده شویم بدشمن باین معنی که آنچه با ما باشد تاراج شود

چنانچه در کربلا شد سپرد آن صحیفه سر بمهر را امام حسین علیه السلم

بام سلمه بعد از ان گرفت امام زین العابدین ع آن صحیفه را

بعد از آنچه واقع شده در کربلا و مانند ان راوی گفت گفتم آری را

ست بعد از امام حسین گردید سوی پدرت امام زین العابدین

بدین آیا بعد او پدر که نوبت تو شده آمد بسوی تو گفت آری

معجزات آنحضرت

و معجزات آن سرور بسیار است از انجمله در همان کتاب از اسماعیل

قاطبی روایت شده که فرمود بود عصای موسی برای آدم

معجزه

پس گردید سوی شعیب بعد از ان گردید سوی موسی بن عمران

دیده رستنگی آن نزد ما است و او رسیدم بی آنکه از بنوت

وآن سبز است مانند حالت آن و فتیله کنده شد از درخت
خود و به درستیکه آن عصا آنچه سخن میگوید چون سخن در آورده شود
مهیا کرده شده است برای قائم آل محمد علیهم السلم تا با آن آنچه را
که میکرد موسی و به درستیکه آن عصا علم مینمود که چه باید کرد
و فرا میگیرد و میربودی زود آنچه را که مخالفان افترا میکنند و میکنند
عصا آنچه را که فرموده شود و آن به درستیکه عصا در جایی که آنحضرت
تا فرا گیرد و میربودی آنچه را که افترا میکنند گشوده میشود و میربودی او
دو لب یکی از آن دو در زمین و دیگری در سقف کنایت از دو
میانه آن دو لب چهل ذرع است اگر خواهد افتد و فرا گیرد و ببرد
آنچه را که افترا میکنند به زبان خود و دیگر در کتب معتبره در حدیثی
طویل روایت شده ملخص آن اینکه حضرت رسالت پناه
محمدی صلی الله علیه و آله بجابر بن عبد الله گفت که یا جابر تو
چون فرزندم محمد باقر را دریابی از من سلام برسان جابر

گوید

گوید که عمر یافتم تا بشرف دولت او مشرف شدم چون بخدمت
وی رسیدم آنچه حضرت رسالتمآب بمن گفته بود همه را ابلاغ نمود
دیگر که آن عالیجناب فرموده بود بغیر از آنکه من با او بگویم آنحضرت
سبقت گرفته بمن بازگفت گفتم ای رسول الله جانم فدای تو باد
مگر در پیش ما حاضر بوده‌اید در آن وقت و آن زمان پس آنحضرت
فرمود یا جابر اگر امام امامانند اند پس چه تفاوت است در
میان او و خلفان علم اولین و آخرین در نزد ما روشن و اسرار مستقبل
و ماضی در نزد ما ظاهر و هویدا است و دیگر آنکه مردی بود شامی محب
بنی امیه و چون وفات کرد فرزند او محب اهل بیت بود و بعد از
وفات پدر به پیش حضرت امام محمد باقر علیه السلم آمده از فقر
و فاقه شکایت کرد که چیزی ندارم و پدرم مردی بود مالدار و او
را بوستانی بود در آن بوستان اموال خود را گم در محلی که خود میدانست
دفن کرده است بنابر محبتی که مرا با اهل بیت بود از راه عداوت

معجزه

وصیت نکرده نمیدانم که اموال را کجا گذاشته است حضرت چیزی با
نوشت و مهر کرد و بدست او داد و گفت میروی بگورستان بقیع
و در میان گورستان می ایستی و باواز بلند میگویی که یا درجان
حاضر میگردد مکتوب را باو ده و بگو که من فرستاده محمد بن علی بن الحسینم
و آنچه برادر نوشت از آن شخص طلب کن پس آن مرد شامی آن مکتوب
را از حضرت گرفت و متوجه بقیع گردید و آنچنان که آنحضرت فرموده
بود چنان کرد شخصی حاضر شد و گفت درین موضع باشی تا بیایم بعد از
زمانی آن شخص آمده مرد سیاهی در کمال کراهت جمالی همراه او بود
گفت این پدر تو است آنچه خواهی از وی سوال کن جوان شامی گفت
که پدر من مرد سفید و قوی هیکل بود این سیاه و ضعیف است گفت
بلی بحرارت دوزخ و دود دوزخ او را باین حال کرده است پس جوان بمیت
و گفت تو پدر منی گفت بلی و فرمود اینچه حالت است گفت ای
فرزند بنی امیه را دوست میداشتم و از اهل بیت رسول اجتناب



میکردم امروز بانواع عذاب گرفتارم و از فعل خویش نادم و پشیمانم
ای فرزند بجانب آن بوستان رو و در تحت فلان درخت بکنی
اموال من در آنجا مدفون است بیرون بیاور و از آنجمله پنجاه هزار دینار
بخدمت امام زمان محمد بن علی بن الحسین ببر که نذر آنحضرت است
و باقی از آن تو است و آن جوان شامی برگشت و چنانکه پدر گفته
بود بجا آورد و دیگر فاضل سبزواری در کتاب بهجة المباهج روایت

معجزه

کرده از ابوبصیر که گفت از ابی جعفر علیه السلم شنیدم که مردی از
اهل خراسان میگفت پدرت چون است گفت شکسته گفت
پدرت هلاک شد بعد از آنکه تو بیرون آمدی الله که بجرجان
رسیدی آنگاه گفت برادرت چون است گفت او را بسلامت
بگذاشتم گفت همسایه وی او را کشته است فلان روز در فلان ساعت
پس آن مرد بگریست و گفت انا لله و انا الیه راجعون چه مصیبت که مرا
رسید ابوجعفر علیه السلم گفت خاموش باش که ایشان

رسیده‌اند و بهشت ایشان را بشارتست از آنچه در آن بودند مرد گفت
فدای تو شوم ببری آنجا که گفتم سخت بجز مراد او نیز رسیدی گفت
او نیز رسید و عقد دختر خود را بدو داد و چون تو بآنجا رسی او را بینی
پسری آمده باشد علی نام و از شیعه ما بود و اما الیوم از شیعه ما نیست
و دشمن ماست پس تو بعبادت و خشوع وی مشغول مشو پس آن مرد
کوفه از نزدیک وی برخاست پس من وی را گفتم فدای تو
شوم این کیست گفت مردیست از اهل خراسان و شیعه ماست
و دیگر در وقتیکه زید بن حسن با آنحضرت در مقام مخاصمه بود که میراث

معجزه

رسول الله پیش اینست حضرت دختر او سکینه را که شش ماهه بود
بشهادت طلبید و او بمعجز امام بسخن آمده پدر خود را جواب فرمود
و گفت ای پدر تو ظالمی که امامت حق امام محمد باقر است که اگر
قطع دعوی نکنی زود باشد که بقهر اجل گرفتار گردی و دیگر سنگی که
بر آن نشسته بودند حضرت از آن نیز استدعای شهادت نمود

آن

آن نیز بمعجز امام بسخن آمده زید را جواب فرمود و دیگر درختی که در آن
حوالی بود حضرت آنرا بحضور خوانده چون درخت به پیش آمد از وی هم
شهادت خواست او نیز بسخن آمده زید را جواب کرد و از این قبیل
معجزات از آنحضرت عجیب بسیارست ملاحظه را این الطاف
اختصار شد **تنبیه دهم** در بیان نص بر امامت و شمه از معجزات راه
نمای کوردلان بی بصیرت معلم جاهلان بی حقیقت حلال حقایق و
دقایق ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام و از جمله نص امامت
آنحضرت حدیثیست که قدوه ارباب قلوب شیخ محمد بن یعقوب
علیه الرحمه در کتاب حجت کافی از هشام بن سالم از جابر بن یزید
جعفی از تلامذه اکابر و اصاغر امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده
که جابر گفت که پرسیده شد امام علیه السلام از اشاره کننده
امامت بعد از وی و دست خود را بر امام جعفر صادق علیه السلام
و گفت این بخدا قسم اشاره کننده آل محمدست گفت عنبسه در

نص امامت و شمه از معجزات امام جعفر صادق ع

وقتیکه گرفته شد از دنیا امام محمد باقر علیه السلم داخل شدم بر مجلس
امام جعفر صادق علیه السلم و خبر دادم او را بآنچه جابر نقل کرده گفت
راست گفته جابر بعد از آن گفت شاید شما گمان برید که نیست
هر امامی قایم مقام امامی که بود پیش از او و نیز در همان کتاب روا
است از اکابر و اصاغر امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت شنیدم
از امام علیه السلم که میفرمود از جمله خوشحالی مرد مومن این است
که بوده باشد او را پسری که شبیه بود در مثل شکل خود و مثل
طبیعت نفسانی خود و مثل طبایع جسمانی خود را و بدرستیکه من برای تو
می شناسم از پسرم مثل شکل خود و طبیعت نفسانی خود و طبایع
جسمانی خود را اینجو است بآن اشاره به امام جعفر صادق علیه السلم

فضایل آنحضرت

و فضایل آنحضرت بسیار است از آنجمله روایت شده در همان
کتاب که خبر داد مرا اسمعیل بن مهران گفت خبر داد مرا الکلبی النسابه
که داخل مدینه شدم و نمیشناختم چیزی را از کیفیت این اخبار

الاخبار

اهل بیت رسول با شخصیکه بیند است که علم ایمه هدی در چه مرتبه
است و شرط این امارت چیست پس آمدم بمسجد رسول صلی الله
علیه و آله و او را جمعی بودند از قریش گفتم خبر دهید از دانای
این خانواده رسول صلی الله علیه و آله که کیست گفتند عبد الله بن
الحسن پس آمدم بمنزل او پس اذن دخول طلبیدم بیرون آمد سوی من
مردی که گمان کردم که غلام اوست پس گفتم او را طلب اذن کن
برای من که داخل شوم بر صاحب اختیار تو با اندرون رفت بعد از آن
بیرون آمد و گفت مرا داخل شو چون داخل شدم رسیدم به پیری
کج که بغایت جهد کننده در عبادت سلام کردم برو گفت مرا چه شخصی
گفتم منم کلبی نسابه گفت چیست حاجت تو گفتم آمدم برای سوال ترا
گفت آیا که نشستی به پسرم محمد گفتم ابتدا کردم من با شخصیکه او را [illegible]
ام گفت سوال کن گفتم خبر ده مرا از مردی که گفت زن خود را که تو
طالق بعد دستارهای آسمان گفت زن او مطلقه نمیشود بعد

طلاق که عدد راسی الجوز است و باقی سنت را گناهست بر او وعده است
با این معتقد بدعت کرده و بآن مستحق عذاب شده گفتم در خاطر خود
که این یک علامت جهل ایشانست بکتاب الهی پس گفتم چه
میگوئی شیخ در مسح بر دو موزه در وضو گفت بتحقیق مسح کردند بر آن
جمعی صلحا و ما اهل بیت رسول مسح نمیکنیم گفتم در خاطر خود که این
دو علامت شد بر جهل گفتم چه میگوئی در خوردن جری آیا حلالست
آن یا حرامست گفت حلالست اینقدر هست که ما اهل بیت رسول الله آنرا
داریم آنرا گفتم در خاطر خود که این سه علامت جهل شد ایشان را نسبت
تا اینکه این خلاف فتوای امیرالمؤمنین علیه السلام پس گفتم چه میگوئی
در آب مینی نبیذ مراد نبیذ مست کننده است گفت حلالست
اینقدر هست که ما اهل بیت رسول نمی آشامیم آنرا پس برخواستم
و بیرون آمدم از نزد او و من با خود میگفتم که این طایفه شیعه امامیه
دروغ بسته اند بر این خانواده رسول که علم جمیع احکام در میان ایشان



پس داخل مسجد رسول صلی الله علیه و آله شدم و نظر کردم سوی جمعی
از قریش و غیر قریش از مردمان پس سلام کردم بر ایشان بعد از آن
گفتم ایشان را کیست داناتر این خانواده رسول صلعم گفتند عبدالله بن الحسن
گفتم بتحقیق ملاقات کردم او را و نیافتم نزد او چیزی از علم پس سر
داشتم مردی که سر در پیش افکنده بود از آن جماعت قریش را
و گفت ملاقات کن جعفر بن محمد را چه او داناتر این خانواده است
سرزنش کردن او را بعضی از آن جماعت که در آن مکان حضور قریش
رسول الله صلی الله علیه و آله بودند پس دانستم که این جماعت قریش
سرزنش بر جعفر بن محمد منع کرد از اینکه راهنمائی کنند مرا اول بار سوی
آنمرد گفتم که آنمرد را عجب کاریست او را انجو نیستم بعد از آن رفتم
تا رسیدم سوی منزل و کوفتم در را او بیرون آمد خادمی از او و گفت
داخل شو ای مرد قبیله کلب پس بخدا قسم که هر آینه با اضطراب افتاد
مرا چون داخل شدم و مضطرب بودم و نظر کردم ناگاه پیری دیدم

هر جای نمازی جای باشی وفی بلاد که در زیر جای نماز باشد پس
انتد اکر دستی بابن بعد از انکه سجده کردم هراو با بیرون شی که
گفت مرا چه کسی تو گفتم خدا خاطر خود از روی تعجب یا سبحان الله
غلام او میگوید مرا در خانه که داخل شوای مرد قبیله کلب وهی
بر سر مرا آقای او که کیست گفتم او در اسم کلبی بغایت الغایت
دانای بستهای مردمان پس زد دست خود را از روی تعجب بر پیشانی
خود و گفت دروغ گفته جمعیت بسیار حکم کنند کانه بالله تعالی دیگر را
و گمراه شده گمراهی دید از حق و زبان نظر شده نه زبان لکجی ظاهر ای مرد
قبیله کلب بهر شنیده الله عز و جل میگوید در سوره فرقان که وَعَادًا
وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَٰلِكَ كَثِيرًا یعنی هلاک
کردم عاد او ثمود را و اهل چاهی را که تکذیب نبی خود کردند و او را در
چاه انداختند و طایفه چند را که میان آن طوایف بودند بسیار و نسب
ایشان غیر نسب آن طوایف بود آیا علم بنسب آن جماعت داری

بلی

که هر کدام ام پسر کیست و اجداد او تا آدم که باشند گفتم نفرین باد سوم گفت
آیا علم بنسب خود داری که خود را به نام کردی گفتم آری پسر فلان
پسر فلان پسر فلانم تا بابا رفتم با بن معشیه رسانیدم یکی از اجداد که
که نام او مشهور است و نسب او تا آدم معلوم است گفت مرا تو فهمید
نیست نسب تو جایی که میروی ای عجب آیا میدانی که کیست فلان
بن فلان بن معشیه نام دو کس از اجداد مرا برد که یکی را پسر دیگری
میشمردم مثل بتان بن بتان گفتم آری بتان پسر بتان است گفت
بتان پسر عمرو بن مرتقیای شبان کرد است نه پسر بتان انکه جز این
که بود عمرو شبان کردی برکه طایفه فلان پس فرود آمد سوی فلانه
منزل نه که زن بتان بود از کوهی که گفتند خود را ابجد اسید بران بلی
الله اخت شده را او حاج کرد او را پسی نه اسیه بتان را و بتان بن بان
که میگوئی از شده و عمرو بن مرتقیا است نه از بتان بعد از ان گفت
آیا میشناسی صاحبان این تا خانه را که گفتم با نگفتم نه خدا قسم قربانت سوم

پس اگر رای تو تقاضا کند که خود را ظاهر سازی ازین گفتگو که رسوایی من
در آنست خواهی کرد گفت چرا این چنین است که چون تو گفتی من نیز ام
من هم گفتم مراد اینست که اگر چنین بگفتی من نیز اصلا نگفتم پس گفتم که
من دیگر خود را ازین نگویم گفت ما نیز دیگر نگوییم برین قدر بود سوال
کن اما چرا آمدی برای من گفتم چرا مرا از مردی که گفت زن خود
را که تو طالقی بعدد ستاره‌های آسمان پس گفت ای عجب تو آیا نخوانی
سوره طلاق را گفتم بلی میخوانم گفت بخوان چون بخوانم یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا
طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ گفت ببین ای
رسول بعد از نوشتن طلاق دیگر زنان را پس طلاق دهید ایشان را
برای عده ایشان و حساب ظاهر ازید آن عده را گفت آیا می‌بینی
درین آیت جواز یا انعقاد طلاق بعدد ستاره‌های آسمان گفتم نه گفتم پس
مردی گفت زنش را در یک دفعه تو طالقی سه بار آیا حکم آن چیست گفت
بر گردانیده شود بسوی قرآن و طریقت نبی الله صلی الله علیه و آله

بعد ازان

بعد ازان گفت اعتبار ندارد طلاق مگر به پاکی از حیض بی جماعی
که دران پاکی شده باشد به دو گواه مقبول الشهادت پس گفتم
در خاطر خود این جواب یک علامت علم ایشان دست بعد ازان
گفت سوال کن گفتم چه میگویی در مسح بر دو موزه در وضو پس
خنده کرد اشارتست بآنکه آنچه عبد الله در جواب گفته که قوم
صالحان نامعقول است بلکه ایشان منکر کانند بعد ازان گفت
چون شود روز قیامت و رد کرده اند الله تعالی هر چیز را بسوی
چیز خود باین معنی که بر گردانند آنرا با الوف آن در زمان
زندگی دنیا که سایر اجزای بدن انجز باشد و بر گرداند پوست
را بسوی گوسفند پس خواهند دید اهل مسح بر موزه که کجا میرود وضوی
ایشان مراد این است که وضوی ایشان مخالف قول الله تعالی
در آیت وضوست چنانچه مسح بر کلاه می‌لغب آن است گفتم
در خاطر خود این دو علامت علم ایشان دست پس ازان روی گرد

کرد و گفت سؤال کن گفتم خبر ده مرا از خوردن جری که آیا حلال است

یا نه گفت برای اشاره با آنکه حرام است به درستیکه الله عز و جل

تغییر صورت کرد جمعی از بنی اسرائیل را مراد جمعیت که با وجود

نهی الهی ابا نمودا در روز شنبه صید ماهی کردند بحیلتی که نام آنرا

حیلت شرعی کنند انچه پس هر چه دریایی شد از ایشان آن

جری و زمار و مارماهی و غیر آنست از جمله جانوران دریایی

و هر چه صحرایی شد از ایشان بوزینها و خوکها و وبر و ورل و غیر

آنست از جمله جانوران صحرایی گفتم در خاطر خود این رجل از آن

ست از علم او مخفی نمانده که جری و زمار و مارماهی که گفته شد

بیشی از تحت در حاشیه همین رساله که هر نوع از ماهی است

که بی فلوس است و اما وبر بفتح واو و سکون با یکقسم درانی نفیش

جانوریست مثل گربه و ورل بفتح واو و فتح را و مهمله و لام جانور

بشکل مانند سوسمار یا کربا سهم بزرگ است که دم آن

دراز نیست

دراز نیست و سر آن کوچک است راوی گفت بعد از آن

رو بسوی من کرد و گفت سؤال کن و بپرس خبر از اشارت را با این است

که بیشی از یکی از اخبار سؤال که نزد عبد الله بن الحسن کردی

نمانده گفتم چه میگوئی در نبیذ گفت حلال است شرب آن گفتم

به درستیکه با نبیذ میریزیم با شیر و شیر که می آنرا از ایشان

در نبیذ را و غیر در نبیذ را راوی آنست گفت دور شود

آنچه تو میگوئی بانی نمی از خمر است که کننده است با این معنی که

با وجود حرام بودن محل لعنت است برای کننده که آن گفتم

فرمائید سوم پس که ام نبیذ را فقیه میگفتی که میگوئی حلال است

گفت به درستیکه اهل مدینه شکایت کردند سوی رسول الله صلی الله

علیه و آله متغیر شدن مزه آب و فساد مزاجهای خود را از تغیر

مزه آب امر کرد ایشان را که اندازند در آب چیزی که

شیرین کند آنرا پس بود مرد که فرمود را مشت خود را که

اندازد در آب چیز برای او آن خادم قصد میکرد بسوی
مشتی از خرمای انداخت اندر او خشک پس از آن آب
بود آن میدان او و طهارت از مثل وضو و غسل گفتم تعبیر
بود بعد آن خرمایی که در مشت بود گفت آن که بعد که برای
رد آن را مشت و سبک بود در مشت با بن عیینه دو از مشت
نیز جایز است و آب را از مطلق بودن بدر میبرد گفتم چه
مقدار آب میگرفت خشک گفت میان چهل تا هشتاد تا
بالاتر آن با همعتبه هیچ خشکی کمتر از چهل نمیگرفت و اکثر
میان چهل تا هشتاد میگرفت و نادری از هشتاد زیاد میگرفت
پس گفتم این عدد که آن کلکی بار طال است گفت آری از
طالی که بپیمانه کوفه و توابع است نه بپیمانه مدینه و حجاز که
گفت سماعه که گفت کلبی بعد از آن برخواست امام علیه
السلم بنماز خود و برخواستم بیرون آمدم و می‌دیدم دست خود

را

را بر دست دیگر میسکفتم اگر مشکلی واقع شود است با بن مصقله محمد
این حل آن میکند و میتواند بود که مراد این باشد که اگر امام مفترض
الطاعه الله تعالی راهست این است پس نیست کلی عبادت
الله تعالی میکرد محبت بزرگ این خانواده رسول صلی الله علیه و آله

معجزه
معجزات امام جعفر صادق ع

تا هر دو معجزات آن سرور بسیار است از آنجمله انگور و انار بار
آوردن درخت در زمستان به دعای آنحضرت بالتماس فرزند

معجزه

دلبندش امام موسی کاظم علیهما السلم و دیگر حاضر شدن هارون نزد مان
و حضرت از زوال اوال برادرش را بر سیدن که با این زمان برای در
چه حال دارد در جواب فرمود که خوشحال است و سواما از محبت شماتی تعجب
است حضرت فرمود که چه چیز او را مانع است هارون گفت که او
خود اعتقاد بسیار دارد و میگوید که دروغ نمیگوید که تا حال شخصی هرگز
ظاهر نکرده و من تابع او کردم فرمود که در شب بیهوده از آن فساد
که کرد دروغ او را مانع نبود امروز از متابعت اولاد رسول مانع است

پس هرون بخانه رفت و احوالات را صبحگاه ببرادر گفت برادرش گفت
ابی عبد الله تو را از شب هیچ خبر داد هرون گفت بلی بعد از آن
گفت اَشْهَدُ اَنَّهُ حُجَّةُ رَبِّ الْعَالَمِینَ عَلَی الْخَلَائِقِ یعنی
گواهی میدهم که ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم حجت خالق است
بر خلایق پس هرون احوال آن شب را از برادر پرسید برادر از
برای او تقریر کرد که شخصی همراه من بود و با او کنیز جمیله بود و او طلب
همه رفت و من رفته با کنیز او مقاربت کردم و الله که هیچکس سوای
ذات پاک بر این مطلع نبود یقین که ابو عبد الله بنور ولایت
اینرا میدانند بعد از انقضای مدت یکسال برادر وفق برادر نیز در حضرت
آمده از آنحضرت عذر خواست و دیگر زنده کرد ایشان گاو را از برای
بیوه زنی با دخترش که بر سر گاو میگریستند حضرت برای عبور نمود دعا کرد
که آفریننده است حق جل و علا او را زنده کرد ایشان و دیگر سبز شدن درخت خرما
و رطب بار آوردن بدعای آنحضرت و اعرابی دیدن و التماس کرد

معجزه

دن

کردن از آنحضرت دعا کرد که آن اعرابی سگ شد و چون بخانه رفت
عیال و اطفال او را از ده در خانه راهش ندادند برگشت و پیش
آن جناب عالیقدر آمده الحاح بسیار نمود حضرت دعا کرد و او
بحال اول باز شد و بعد از آن ایمان آورد و درین مختصر گنجایش شرح
هر یک تفصیل نیست بهمه اجمالی شد و بعضی معجزات آن سرور را
از آن است که درچنین مختصری گنجد پس بهمین اکتفا شد تنبیه یازدهم
در بیان نص امامت و بعضی از معجزات اکسیر کیمیای علم و بینش منبع
حلم آفتاب آسمان سخاوت منزوی برج سعادت سر دفتر
اعالی و اعاظم ابی ابراهیم موسی الکاظم علیه السلم و از جمله نص امامت
آنحضرت یکی آنست که قدوه ارباب قلوب شیخ محمد بن یعقوب
طاب رمسه در کتاب حجت کافی روایت کرده باسناد خود که راوی گفت
گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که دستگیری کن ما را از
آتش دوزخ که کیست برای ما امام بعد از تو پس داخل شد برو

نص امامت و بعضی از معجزات امام موسی کاظم ع

امام موسی کاظم علیه السلم داود در امر و نهی لبسی بود گفت این صاحب
عمارت شماست دست باو نزن و نیز در جائکش ب روایت شده
که نیز خود خواند امام جعفر صادق علیه السلم امام موسی کاظم علیه السلم را
روزی و ما نزد او بودیم گفت ما را ملازم باشید این را چه او جز آنهم
صاحب امارت شماست بعد از من و معجزات آنحضرت بسیار است
از آنجمله در این کتاب روایت است از محمد بن فلان رفیق گفت که
بود مرا ابسری عمومی که گفته میشد او را حسن بن عبد الله کنیت او ابو علی
بوده و بود تارک دنیا و بود از جمله عابد ترین اهل زمان خود و
نیز بسیار نزد پادشاه وقت برای جد او در اعمال دین و کمال سعی او
و بسا که رو برو میگفت پادشاه را سخن سخت بجائی که بند بند
او را امر میکرد و را بواجب و نهی میکرد او را از حرام و پادشاه
بر میداشت آن سخن سخت را برای صلاح بودن آن مرد بود است این حال
او بود تا آنکه روزی از روزها داخل شد بر و امام موسی کاظم علیه السلم

معجزات آنحضرت

معجزه



وا او در مسجد مدینه بود دید او را امام علیه السلم و اشاره کرد امام
علیه السلم سوی او که بیا پس آمد نزد امام علیه السلم پس امام
علیه السلم گفت او را ای ابو علی چه محبوبست سوی من آنچه تو
در آنی و چه خوشنود میکنی مرا از آن عبادت تو الا آنکه نیست ترا
تو را شناختی پس طلب کن شناخت را مراد شناخت الله تعالی
بر بوبیت نزدیک خود را است گفت قربانت شوم چیست
شناخت گفت برو و تحصیل علم فقه کن و طلب کن حدیث
رسول صلی الله علیه و آله را گفت از که گفت از فقهای اهل
مدینه بعد از آن عرض کن بر من حدیث را اما وی گفت پس
رفت و نوشت احادیثی را که از فقهای مدینه شنیده بعد از آن
آمد نزد امام علیه السلم و خواند آنرا که نوشته بود همه را باطل کرد
آنرا همگی آن که افترا و کذبست بر رسول الله صلی الله علیه
و آله و مخالف فلان آیت و فلان آیت قرآن است بعد از آن

گفت برو و بشناس شناخت الله تعالی را ابدیدیت که کدام است
و بود اندر اندیشه شده در اهتمام بدین خود راوی گفت پس بودم مستمر
با انتظار می‌گشتم و میدانست امام را در خلوت تا آنکه امام علیه السلام
بیرون رفت از مدینه سوی دهی که بود او را چون ملاقات
کرد امام علیه السلام را در راه گفت فرا بنشنوم حجت میکنم بر تو
در روز قیامت اگر حق را نخواهی من پس راه نمائی کن مرا بر حجت
الله تعالی به بدیدیت که آن کدام است راوی گفت که خبر
داد او را با امامت امیرالمؤمنین علیه السلام با این معنی که خبر داد او را
که شناخت ربوبیت به پیروی امامیست که اختلاف از روی
ظن در اطعام او اصلا نباشد و آن شخص است بعد از رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم بعد از امیرالمؤمنین ع و خبر داد او را با جمله
شد از منافقان و مرتدان بعد از رسول الله ص و خبر داد او را
بلکه ابا بکر و عمر که از اول منکر صریح بودند و بعد از آن تا آخر

منافق

منافق بودند و اصلا ایمان نکرده خاطر ایشان نکرده بود پس آمد یکی
را قبول کرد از امام علیه السلام بعد از آن گفت او را پس بنا بر این که
امام شد بعد از امیرالمؤمنین گفت حسن بعد از آن حسین تا رسید به خود موسی
بعد از آن ساکت شد راوی گفت پس آمد گفت امام علیه السلام را
فرا بنشنوم پس گفت آن امام امروز امام علیه السلام گفت اگر
خبر دهم تو را قبول میکنی تا آنکه گفت بلی قبول میکنم فرا بنشنوم گفت که
آن امام آن مرد گفت پس چیزی که استدلال کنم با آن بر امامت
تو لازم است امام علیه السلام گفت برو بسوی آن درخت و اشاره کرد
سوی درخت ام غیلان و بگو به او که میگوید به تو موسی بن جعفر که بیا
در نقل این حکایت بعد بگیران گفت پس دیدم آن درخت را بعد از آن
گفتن من این کلمه را بخدا قسم که می شکافت زمین را به بیخ خود شکافتنی
عجب تا ایستاد پیش امام علیه السلام بعد از آن امام علیه السلام اشاره کرد
به سوی آن درخت پس برگشت راوی گفت آمد اقرار کرد با امامت او

بعد از آن شعار خود کرد سکوت و عبادت را پس نمینبد او را هر کس
که سخن گوید با پادشاهان و غیر ایشان بعد از آن و دیگر از جمله معجزات
معجزه
آن امام عارف بودن بکتب سماوی است چنانچه در همان کتاب
روایت است از هشام بن حکم در حکایت بریهه با کلفظ و فتح را بیفظ
دیگو یاد و لفظ در یابین و ما که مصحف ابرهیم است مجلس انکه او اعلم
علمای نصاری بود و شهرت او بجایی بود که نصاری در هر دیار بوجود
او فخر میکردند و بسبب او ترجیح میدادند دین خود را بر جمیع ادیان و او
هفتاد سال اعلم علمای آن دین بود و مع هذا در دل او شکی بود در دین خود
و او را جفتی بود در خلوت با آن زن بیان میکرد ضعف دین نصاری
و ضعف کبرا که جمیع نصاری او را اعلم علمای خود میدانند و او به هر جا
ظن حکم میکند پس تفحص مذاهب اهل اسلام و اعلم علمای هر مذهبی
افتاد و هر بار که با طایفه گفتگو میکرد میدانست که اهل باطلند تا آنکه
شنید که طایفه دیگر از اهل اسلام هستند که ایشان را شیعه امامیه میگویند

و در میان ایشان هشام بن حکم بغایت عالم است و آمد با علمای نصاری
از نصاری بمدرس هشام و گفتگوها کرد و ملزم شد و از رده بخانه خود
برگشت و چون زنش پرسید که چرا غمگینی دلگیری نقل حکایت کرد
زنش گفت آیا تو میخواهی بر حق باشی و بر حق بمیری یا بر باطل گفت
بر حق گفت پس هر جا که حق بر خوری میل با آن کن و لجاجت مکن که
شکست و اهل شک در جهنم است این سخن او را خوش آمد و فردا از دو
و تنها نزد هشام رفت گفت آیا کسی دیگر هست در طایفه شما که تو
عمل بقول او کنی گفت آری و صفات امام جعفر صادق علیه السلم
را بیان کرد بریهه گفت اینها موافق صفات عیسی است پس هشام
و بریهه و زنش از کوفه رفتند بمدینه بقصد ملاقات امام علیه السلم
حاصل آنکه چون آمد هشام با بریهه بسوی امام جعفر صادق علیه السلم
برخورد در سر راه ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلم را پس نقل کرد
برای او هشام بن حکم حکایت بریهه را بالتمام پس وقتی که فارغ شد

بیرون آمد از ابو عبدالله در حق محمد بن عبدالله سخنی که اراده آن
نداشت پس گفت او را حسین که عرض کردم بر تو کاری را که مطلب من بود
پس اگر اراده کنی آنرا داخل آن میشوی و اگر کراهت کنی بر دور تو سایر آن
نمیدارم والله تعالی سبب مدد طلبیده شده بعد از ان وداع کرد
موسی بن جعفر را پس گفت او را ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلم
وقتیکه وداع کرد او را که ای پسر عموی من بپرهیز از این حرکت که
کردی کشته میشوی خواه امان سیاه بودن را قبول کنی یا خواه نکنی
پس خوب تعجیل او را جنگ را که هر چه از سیاه بودن کشته میشود
خوب است چه آنجماعت مشرکانند از فرمان الهی اند اظهار میکنند
ایمان بر ربوبیت رب العالمین را و در باطن شرک میورزند و بدرستیکه
ما از الله تعالی ایم و بدرستیکه ما بسوی او باز گشت کننده کانیم حساب میکنیم
شما را نزد الله تعالی که خون این را بیرایند بعد از ان بیرون آمد حسین
و شد از کار او آنچه شد کشته شدند همگی ایشان چنانچه گفت موسی بن جعفر

علیه السلم

---

معجزه — علیهما السلم و دیگر از معجزات آنحضرت عارف بودن او است
بهمه زبانها و بهمه لغتها چنانچه در همانکتاب روایت است از ابو
بصیر که گفت ایشان ابو محمد بوده گفت گفتم امام موسی کاظم علیه السلم
را قربانت شوم بچه شناخته میشود امام ابو بصیر گفت بچند خصلت
اما اول انها پس آن سبب چیزیست که پیشتر سرزده از پدر نسبی
در حق او باشارتی سوی او با امامت تا بوده باشد امام حجت بر
مردمان و دیگر آنکه هر پرسیده میشود از مسایل حلال و حرام پس
جواب از روی علم میگوید و اگر سوال سکوت کرده شود ابتدا میکند
مسایل مردمان تمام شود خود ابتدا به بیان مسایل حلال و حرام میکند
در غیر تقیه و دیگر آنکه خبر میدهد با آنچه فردا میشود باستنباط از قرآن
و دیگر آنکه سخن میگوید با مردمان بهر زبان بعد از ان گفت مرا
ای ابو محمد میدهم ترا علامتی برای امامت خود پیش از آنکه برخیزی
ازین مجلس پس درنگ نکردیم تا آنکه داخل شد بر ما مردی از اهل خراسان

پس سخن گفت با امام آن خراسانی بلغت عربیه جواب گفت او را
امام علیه السلم بلغت فارسیه راوی برای این خراسانیه نگفت که جاهل
بود تفاوت میان خراسانی و فارسی پس گفت او را آن خراسانی
بخدا قسم قربانت شوم که مانع نشد مرا از آنکه سخن گویم با تو بلغت
خراسانی نیز غیر آنکه گمان بردم که تو خوب نمیدانی آن لغت را
پس گفت از روی تعجب سبحان الله چون باشم که خوب ندانم که جواب
گویم ترا ابلغ تو پس چه خواهد بود فضلیت من بر تو که مرا امام میدانی بعد از آن
گفت مرا ای ابو محمد بدرستیکه امام پنهان نمیباشد بر او سخن هیچیک از
مردمان و نه سخن مرغی و نه سخن ستوری و نه سخن چیزی که در و جان هست
پس هر که نبوده باشد این خصلتها در وی پس نیست او امام و دیگر از

معجزه

جمله معجزات آنحضرت در کتب معتبره از علی بن ابی حمزه روایت شده
که روزی موسی بن جعفر علیهما السلم دست مرا گرفت و از مدینه جانب
صحرا بیرون رفت ناگاه در میان راه مرد مغربی را دیدم افتاده و گریان



بر زمین نهاده و سیلاب اشک از دیدها گشاده و بر یک جانب
صحرا خری مرده و اسباب صاحب او ملقی بر زمین گردیده چون آنحضرت
را نظر بر آن مرد افتاد پرسید که چه حالی داری و بر چه در حد اسکری و
همراهی گفت صحیح داشتم و بخت سفر سهل بنده اینستم الحال راحله ما
جان داد و مرا از رفقا و مصاحبان او را انداخت نه پایی دارم که با دو
حال خویش گویم و نه غم آشنای دارم که از و علاج دل ریش جویم و نه راحله
دارم که تحمل بارم کند و نه کسی که فکری در کارم کند حضرت فرمود که نه بیم
را اصلا بار دیگر حرکت باید بود و دولت از این غم نجات باید گفت
عجب ازو بود که بر بیچارگی من رحم نمیفرمائی و مع هذا تمسخر و استهزا میفرمائی
راوی گوید که آن ستاره صبح امامت نواده حضرت رسالت گفت
باکفایت بدعا بدرگاه اله گشود لطلای که ما نفهمیدیم تکلم نمود و
بعد از آن چوبی در سر که بر زمین افتاده بود برداشت و بر آن الاغ مرده
حمله کرد الاغ بفرمان اله و معجزه اولاد حضرت رسالت بپای برخاست

دستوجه راه گردید آنحضرت توجه بصاحب الدغ فرمود و گفت ای مغربی
درین سخن هیچ استهزا بود مغربی درین حال شد و گشته دست و پای
امام را بوسید و بار دیگر بنهاده عقب رفیقانش شتافت و دیگر

معجزه

روایت است از مفضل بن عمر که در آنوقت که حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه الی یوم الحشر از این جهان فانی رحلت نمود موسی بن
کاظم را وصی خود ساخت چون اندک زمانی گذشت عبدالله افطح
که پسر بزرگتر آنحضرت بود دعوی امامت کرد چون این خبر بحضرت
موسی بن جعفر رسید امر کرد تا در میان سرای او هیزم خشک بسیاری جمع
کردند و جمیع دوستان و اصحاب به نزد خود را طلب نمود و باحضار عبدالله
نیز اشاره فرمود پس جمیع محبان و معتقدان نشسته و انتظار جانب کاظمی و دیدند
در بودند موسی بن جعفر امر کرد تا دم که آتش در هیزم بزنند چون آن آتش
شعله کشید و بعضی از آن هیزمها اخگرهای افروخته گردید حضرت از مجلس برخواست
با جامه و عمامه در میان آتش قرار گرفت و ساعتی با ایشان صحبت داشته و از

ابا و اجداد و عظام خود حدیث نقل کرد و بعد از آن چون طلا بیغش
از میان آتش بیرون آمده پس متوجه عبدالله افطح گردید که ای برادر
تو گمان امامت داری و میخواهی که بعد از پدر امام باشی این امر
بس من و تو نشسته اگر راست میگویی برخیز زمانی در میان این
آتش چنانکه من نشسته بودم بنشین تا حقیقت دعوی امامت بر تو ظاهر
گردد و صدق این سخن بر تو روشن شود راوی گوید دیدم عبدالله را
رنگ روی متغیر شده برخاست و از مجلس بیرون رفت تنبیه

نص امامت و بعضی از معجزات امام رضا ع

دوازدهم در بیان نص امامت و بعضی از معجزات سیم معصوم امام مظلوم
مقصود بیرون در فصل چهار ... شفیع روز جزا ملقب برضا ابی محمد
علی بن موسی علیهما التحیة و الثناء در باب نص امامت آنحضرت در کتاب
حجت کافی شانزده حدیث نقل شده از آنجمله روایت شده از داود رقی
که گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را فدایت شوم به رستگی بالا رفته
سن من با عیشکه چنگ گیتها بیای شناختن امام حق بعد من مطلبت

پس بگردست مرا که از آتش دوزخ نجات دهی گفت پس اشارت
کرد بسوی پسرش امام رضا علیه السلم پس گفت این صاحب
شماست بعد از من و نیز روایت شده از زیاد بن مروان قندی
و بود از جمله واقفیه که قایل بودند که امام موسی کاظم علیه السلم اند و امام
رضا را امام نمیدانند گفت داخل شدم بر امام موسی کاظم و نزد او پسرش
ابوالحسن رضا علیه السلم بود پس گفت ای زیاد این پسر من فلان
کتابت او کتابت من است و سخن او سخن من است و فرستاده او
فرستاده من است و آنچه گفت سخن حق اوست و نیز در بصایر روایت
شده که فرستاد کسی را بسوی ما امام موسی کاظم ع پس جمع کرد ما را
بعد از آن گفت آیا میدانید که برای چه جمع کردم شما را گفتیم نه گفت گواه باشید
که این پسر مراد امام رضاست وصی منست و ایستاده کی کننده
بامارت من و خلیفه من بعد از منست هر که باشد نزد من طلبی که
وعده آن رسیده بود پس باید که فرا گیرد آن را از این پسرم و

وهرکه

فضایل و معجزات آنحضرت

وهرکه برای او باشد نزد من وعده که وفا بآن نکرده باشم پس باید که
صاحب وفا کند آن وعده را از او و هر که نباشد او را چاره از ملاقات
من در حبس پس ملاقات نکند مگر با کتابت سفارش نامه او برای
اثبات فضایل و معجزات آن حضرت زیاده از آنست که بقلم تقریر
تقریر توان نمود اما بذکر فی الجمله از آن در ضمن بر دوستی شیعیان و موالیان
باید کرد از آن جمله در بصایر است روایت شده از حسین بن عمر بن
یزید گفت که داخل شدم بر امام رضا علیه السلم و من آن روز مذهب واقفیه
داشتم که قایلند باینکه امام موسی کاظم علیه السلم در حیوتست و نمرده
موجود است و بتحقیق در زمان سابق پدرم پرسیده بود پدر امام
رضا علیهما السلم را از هفت مسئله پس جواب داده بود پدرم را
در شش مسئله و خود را نگاه داشته بود از جواب مسئله هفتم پس با خود
گفتم که قسم که هر آینه البته میپرسم امام رضا را از آنچه پرسیده بود پدرم
پدر او را پس اگر جواب گفت بهمان روش جواب پدر را پس

دلیلی بر امامت او پس پرسیدم او را و جواب گفت بما نرسی جواب
بپرسش پدرم را در شنیدن مسئله و زیاد نکرد در جواب و اوی را و نه باقی
مثل او نه بدانست خود را از مسئله گفتم ظاهر این است که سوال نقیضم
از وقت ظهور مهدی موعود امامت دیگیتی در همانکتاب روایت است
از ونت گفت آمدم بخراسان و من واقفی بودم همه بر داشتم با خود متاعی
را برای فروختن و بود با من جامه وشی که منقش بود در بعض بستهای قماشی
و علم نداشتم با آن و ممتد اشتم مکان آنرا پس وقتیکه آمدم بمرو
و فرود آمدم در بعض سراهای آن خبردار نشدم مگر حالیکه مردی از
مدینه رسول صلعم که از جمله غریب زادهای مرو بود حاضر شد گفت مرا که
امام رضا علیه السلم میگوید تو را بفرست سوی من آن جامه و
منقش را که نزد تست وشی گفتم کیم خبر کرد امام رضا را با مدن
من و من آمدم از زمانی و نیست نزد من جامه وشی که نقش باشم
برگشت سوی امام علیه السلم و برگشت سوی من گفت میگوید



تو را بلی آن جامه وارد موضعیست چنین و چنین و بسته آن چنین و
چنین است پس طلب کردم آنرا جائی که گفت پس یافتم آنرا در زیر
آن بسته و فرستادم آنرا سوی او و ایضا در همانکتاب روایت است
از عبد الله بن المغیره گفت بودم واقفی و حج کردم بر آن حال وقتیکه رسیدم
بمکه خلجید در سینه من چیزی از شک در مذهب خود پس چسپیدم بجامه کعبه
در ملتزم بعد از آن گفتم خداوندا بتحقیق دانستی مطلب مرا و خواهش مرا
پس راه نمائی کن مرا سوی بهترین دینها پس افتاد در خاطرم که آیم نزد
امام رضا علیه السلم پس آمدم بمدینه و استادم در در سرای او و گفتم غلام
او را که بگو صاحب اختیار خود را که مردی از اهل کوفه در در سرا است عبد الله
گفت که شنیدم آواز امام علیه السلم را که میگفت داخل شو ای عبد الله
بن المغیره داخل شو ای عبد الله بن المغیره پس داخل شدم چون نظر کرد سوی من
گفت بتحقیق مستجاب کرد الله تعالی دعای تو را و راه نمائی کرد ترا بدین
اسلام گفتم گواهی میدهم که تو حجت الله تعالی بر خود را یانی و معتمد او بر

مخلوقین اولی و نیز در کتب معتبره روایت شده از حبیب نباجی که گفت
خورشید برج کبریا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم
که بنباج آمده بود و در مسجدی فرود آمده که جماعت حاج در وی فرود آمدندی و
چنان دیدم که پیش آنحضرت شدم و سلام کردم و در پیش او طبقی خرما بود
حضرت کفی از خرما برگرفت و بمن داد شمردم هیجده دانه خرما بود و با خویشتن
تأمل کردم و گفتم که بتعبیر هر خرمایی سالی خواهم زیست بعد از بیست روز
در زمینی از آن خود بودم و عمارت میکردم مرا خبر دادند که خسرو دنیا و عقبی
حضرت امام رضا علیه السلم باینجا رسیده است و در مسجد جامع فرود آمده
مردمان بشتافتند و نزد وی میرفتند من نیز برفتم دیدم که میوه درخت سخا
علی بن موسی الرضا علیه التحیه والثنا آنجا نشسته بود که حضرت پیغمبر را در
خواب دیده بودم و در پیش وی طبقی از خرما بود بروی سلام کردم آنحضرت
جواب داده قبضه از خرما بمن داد شمردم هیجده دانه بود گفتم یا ابن رسول الله
مرا زیاده ازین بده فرمود که اگر رسول خدا زیاده ازین میداد من نیز بدادمی

دیگر

و دیگر از جمله معجزات آن عجب النجبا حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلم
آنست که ابرهیم بن موسی روزی با آنحضرت در صحرا گشته ابرهیم از آن
حضرت طلب کرد با آنحضرت که عید نزدیک است بخدا که مالک یک دینار
نیستم آنحضرت با تازیانه که در دست داشت زمین را بکاوید
و شمشه زر بیرون آورده گفت بر گیر و بدان نفع گیر و آنچه دیدی پوشیده
دار که خدای ترا برکت بسیار بسبب این بتو خواهد داد ابرهیم گوید
که از شمشه چندان برکت یافتم که مال من به هشتاد هزار دینار رسید
خدای را حمد کردم و بر محمد و آل او صلوات فرستادم و دیگر از معجزات
آن طوطی شکرستان صدق و صفا علی بن موسی الرضا علیه التحیه
والثنا است که محمد بن فضل هاشمی روایت کرده است که در وقتی که
امام موسی بن جعفر بدار رحمت ملک اکبر پیوست در مدینه بخدمت
حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیه والثنا مشرف شدم و گفتم یا ابن
رسول الله مخالفت اهل زمان را سبب آن امروز و الا حاجت تو حجت

معاجزه آنحضرت با علمای یهود و نصاری

ایزدی پیوسته سبب هر کس را نسبت ببرادر من تو گفتند اما سبب
دخول بصره پیر دوم و یقین میدانم که جماعتی از شیعیان بصره آن تحقیق
این امر خواهند نمود پس اگر علامتی بمن نمائی که اطمینان قلبی حاصل شود
نیابت خوب خواهد بود پس حضرت بعد از استماع این سخنان گفت
یا محمد یقین بدانکه خدای تعالی از جمله علامات امامت یکی اسلحه و زره و
مرکب حضرت رسالت پناه را مقرر داشته و انتهای امر امام زمان را میشود
کار فرمودن احتیاج کسی را قدرت بیرون آوردن شمشیر از غلاف یا
پوشیدن آن زره یا سوار شدن بر مرکب آن سرور نباشد و جمیع آنها را
خدای تعالی بمن داده و اختیار آنها را در قبضه اقتدار من نهاده یکیک
آنها را بمن نمود و فرمود که دوستان ما خود را عنقریب می بینم گفتم
یا ابن رسول الله این سعادت از برای کی میسر شود فرمود بعد از دخول
تو بصره چون سه روز بگذرد من در آن مقام حاضر خواهم شد محمد ابن فضل
گوید چون به بصره رسیدم شیعیان آمده احوال موسی بن جعفر را پرسیدند

آنچه دیده بودم به شیعیان گفتم و گفتم که قبل از او بیکروز بخدمت وی رسیدم
گفت یا محمد بن فضل یقین بدانکه به درگاه الهی واصل میشوم چون مرا
مدفون بینی باید که مطلقا مکث نکنی و ودایع مرا بفرزندم علی الرضا
برسانی که وصی من اوست و بعد از من امر امامت باو مرجوعست
بعد از فوت او بنابر امتثال امر وی متوجه مدینه مشرف شدم و ودایع را
بعلی بن موسی الرضا تسلیم نمودم و آنحضرت وعده داد که بعد از سه روز
درین دیار حاضر خواهد شد هر سایل مشکلی دارد از و سوال کند و مطلب خود را
از و جوید پس این جماعت متفرق شدند و هر یک بعقب کار خود مشغول شدند
محمد بن فضل گوید که چون روز سیم شد ناگاه نظر کردم علی بن موسی الرضا
در بصره حاضر شده بود و در منزل حسن بن محمد نزول اجلال فرموده گفت
یا محمد آن جماعت که آرزو نزد تو آمده بودند بمجلس من حاضر گردان و شیعیان
ما را احضار کن و علمای یهودی و نصرانی و غیرهم هر کسی باشند احضار فرمای
تا آنچه آنها را در دین و امور مشکل باشد جواب خود بشنوند محمد بن فضل

جمع ایشان را با قوم زنادقه و سایر ملل حاضر کرده‌اند و ایشان منتظر ایستاده‌اند که
ایشان را چه مصلحت میطلبند چون اجتماع نمودند محمد بن الحسن کرسی در
مجلس نهاد و اعلم العلما و افصح الفصحا علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا
بر آن کرسی بر آمد و گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته پس گفت
ای قوم میدانید که از چه جهت شما را طلب کردم گفتند نه فرمود تا دلهای شما
مطمئن گردد و باعث رفع حجاب شما شود و از هر چیز که شما را مشکل باشد
سوال کنید ایشان گفتند تو چه کسی فرمود منم علی بن موسی بن جعفر بن
محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و فرزند رسول خدا صلی الله علیه
و آله امروز نماز صبح با اهل مدینه کرده‌ام در مسجد رسول و بعد از نماز
در بعضی امور اهل مدینه با من مشورت نمودند وعده کرده‌ام که بعد از
عصر امروز نزد اهل مدینه حاضر شوم ان شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله
پس اهل مجلس گفتند یا ابن رسول الله ما با این سخن از تو دلیلی میخواهیم
و این حضرت نزد ما صادق نیست قصد بیرون رفتن کردند پس حضرت

امام گفت ای قوم زود بیرون مروید زمانی از من آیات الهی و اخبار
حضرت رسالت پناهی بشنوید من آمده‌ام که هر کدام از شما را مسئله
مشکل باشد جواب گویم و گرد شک و ریب را از دلهای شما بشویم
اول کسی که در معرض سوال و جواب آمد عمرو بن هداب بود گفت محمد بن فضل
هاشمی چیزی چند از غرایب اقوال و عجایب احوال تو نقل میکند که
عقل ما آنرا قبول نمی‌نماید حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا فرمود
که آن چیست گفت محمد بن فضل میگوید که هر کتاب که از آسمانها
نازل شده و هر زبانی و هر لغتی که کسی با آن تکلم نماید میدانی و لغات
مختلفه مکالمه میتوانی حضرت فرمود بلی راست میگوید من او را با اینها
مطلع کرده‌ام هر چه شما را دغدغه باشد سوال کنید تا شما را از لغات
مختلفه خبر دهیم پس جمعی از جماعت ترک و فارس و هند جمع کردند که حضرت
بلغت هر یک از ایشان تکلم نمود چنانکه جمیع ایشان اقرار کردند که آنحضرت
بلغت ما از ما اعرف و افصح است پس حضرت نظر بر این هداب

کرده کفت که زود باشد که مبتلا شوی بجنون ذی سحر خویش و بعد از
وقوع این امر اعتقاد بصدق من خواهی کرد ابن هباب کفت هرکز
اعتقاد نکنم که کسی علم غیب داند آنحضرت فرمود که این آیه خوانده
که عَالِمُ الْغَیْبِ فَلَا یُظْهِرُ عَلَىٰ غَیْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن
رَّسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُكُ مِن بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا
یعنی داننده غیب پس اشکارا نسازد و مطلع نکرداند بر غیبی که مخصوص
اوست احدی را مکر آنکسی را که پسندیده و برکزیده باشد از فرستاده
یعنی رسول خود را بعضی از آن اطلاع دهد بتوسط ملک برحسب مصلحت
و حکمت تا معجزه‌ی باشد پس به رستیکه‌ی اورد از پیش روی رسول
و از پس روی نکهبانان که وی را محافظت میکنند از شیاطین و جن و انس
و رسول الله از نزد الله تعالی ارتضای آن نموده و اظهار آن کرده و ما
وارثان رسولیم که خدای تعالی او را اطلاع داده بود بر آنچه میخواست
از علم غیب و ما دانسته ایم آنچه بود و آنچه باشد تا روز قیامت الحمد جز



دهم نوروز اکنون قرابت تو تا پنج روز دیکر وقوع یابد و اکر در آن علامت
که خبر دادم واقع نشود من دروغ کو و افترا کننده باشم و اکر راست
باشم تحقیق بکن از راه حق تا بپوشی و دیکر خبر دهم تو را با آنکه بعد از
اندک مدتی پرده چشم تو نابینا خواهی شد و نسبت کننده دروغ بخدا و رسول
باد خواهی بود بعد از آن خدای تعالی تو را ابتلای برص خواهد ساخت
محمد بن فضل کوید بخدا قسم که جمیع آنچه حضرت امام رضا علیه السلام فرموده
بود با ابن هباب واقع شد بعد از این واقعه مردم از وی پرسیدند که
علی بن موسی صادق است یا کاذب میکفت من در آن روز که این
سخنان از حضرت وی یا شنیدم یقین دانستم که واقع خواهد شد لیکن تقلید
و تعصب میورزیدم بعد از این مکالمات حضرت روی بجا
ثلیق که یکی از علمای نصاری بود کرده کفت که ای جاثلیق آیا انجیل
دلالت بر نبوت مصطفی صلی الله علیه وآله میکند کفت آن اسمی است
از اسماء الله تعالی که ما در اظهار آن رخصت نیستم حضرت امام کفت

هرگاه من از برای تو تقریب کنم اقرار بدین محمد میکنی و منکر نمیشوی
جاثلیق گفت هرگاه چنین کنی من اقرار میکنم حضرت سفر ثالث انجیل را
از و طلبیده و جاثلیق حاضر ساختند حضرت گفت ای جاثلیق بگو که کیست
این نبی موصوف که در انجیل مذکورست جاثلیق گفت صفت که
موصوفش بر ما ظاهر نیست حضرت فرمود ای جاثلیق من بخبر
وصف میکنم الا با نجیری که در انجیل است صاحب ناقه و کسا حامل لوا
و عصا نبی امی هاشمی امر بمعروف و نهی از منکر کننده و ترسکاننده از عذاب
سخت و غلهای آتشین خبر دهنده و هدایت کننده براه افضل اعظم الاقوم
دلیل منهاج عادل بهمه ادیانست ای جاثلیق تو را سوگند میدهم بعیسی روح الله
که نبی با این صفات در انجیل دیدی جاثلیق سر در پیش افکنده دانست
که اگر انکار کند با نجیل رها اعتقاد خود شدن کافر شود بعد از آن گفت
بلی خبر دادست و درستست آنچه تقریر کردی از صفت محمد و دیگر
آنحضرت فرمود ای جاثلیق اول سفر ثانی را بیار که در آن اسم محمد

و ذکر وصی او و دختر او و حسن و حسین او نمیتوانیم چون جاثلیق و راس الجا
لوت این سخنان شنیدند دانستند که بلبل گلزار حیا حضرت علی بن موسی
الرضا بجمیع آنچه در توریة و انجیل است عالم است گفتند بخدا سوگند
که آنچه تو اظهار آن نمودی مارا قدرت رد و دفع آن نیست مگر آنکه
انکار نمائیم توریة و انجیل و زبور را مقرّیم و بتحقیق که موسی و عیسی و داود
جمیع بشارت داده اند بقدوم محمد صلی الله علیه و آله و لیکن نزد ما مشخص
نیست که آن محمد موصوف مذکور در توریة و انجیل و زبور همین رسول
شماست یا نه تا بر ما معین نشود جایز نیست اقرار کردن که این محمد
آن محمد موصوف است امام گفت شما دلیل بیاورید که از زمان
تا امروز هیچ پیغمبری محمد نام شنیده اید و در هیچ کتاب دیده اید غیر از محمد ما
این عاجز آمدند و گفتند که اگر ما اقرار کنیم که این همان محمد است هر آینه
جبر او قهر او ترغیب بدین خود میکند حضرت گفت که هرگاه راست
بگوئید ما تکلیف به شما جبر انکنیم مگر بطوع و رغبت خود قبول اسلام کنید

بطوع

جاثلیق گفت چون سوگند دادی بتحقیق میدانم که غیر از محمد نیست
آن پیغمبری که در انجیل موصوف شده و عیسی بآمدن او بشارت داده
و آن وصی مذکور که اسم سامی او علی است و نام دختر منیف اختر او فاطمه
است و آن پسران موصوف که اسامی ایشان حسن و حسین است انچه
در توریة و انجیل و زبور مذکور شده پس آنحضرت فرمود ای جاثلیق چه گوئی
این حق و صدق بود یا کذب و افترا جاثلیق گفت لا والله بلکه سخن تو صدق است
و بحق خداوندی که ایمان موید حق تو است و بعد از آن که حضرت امام
از جاثلیق اقرار گرفت رو بسوی راس الجالوت کرد که از علمای
امت داود بود و گفت بشنو آنچه در شان محمد در سفر ثانی از زبور
واقع شده پس حضرت آیات را تلاوت نمود تا آنکه بر سید مختار
و وصی بزرگوار و اولاد اخیار ایشان رسید بعد از آن راس الجالوت
را قسم داد که آنچه من گفتم حق و صدق است راس الجالوت گفت بلی
حق و صدق است بعد از آن اسامی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین مذکور شده

بلی

پس بار دیگر آنحضرت او را سوگند داد بده آیه که بر موسی بن عمران خدای
تعالی نازل کرده که محمد و وصی او و او و داود را در توریة منسوب بعدل و فضل
دانسته راس الجالوت گفت بلی موصوف بفضایل و علم الله هر که انکار
نماید چیزی از کتابهای خدا را کافر است و بعد از آن حضرت امام گفت که
ای راس الجالوت ملاحظه سفر فلان از کتب نبی بین چنین است که من میخوانم
و بعد از آن سفر را تلاوت نمود تا بذکران بینوایان راه هدی و آن شاه
روز شمار رسید راس الجالوت گفت بلی این ذکر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
است در حینی که آنحضرت تلاوت توریة میکرد راس الجالوت تعجب
تعجب نمود گفت ای پسر محمد اگر ریاست و بزرگی یهود مرا مانع نبود هر اینه
ایمان بتو میآوردم و متابع امر و فرمان تو میشدم سوگند بآن خدائی که توریة
و انجیل و زبور فرستاده است که قاری کتب مثل تو ندیده ام و تفسیری از تو در
کتب سماوی مانند تو نشنیده ام پس آنحضرت تا وقت زوال در آن مجلس
بود و احادیث نقل میفرمود و بعد از آن با حضار گفت ای قوم وعده کرده ام

بوالی مدینه که وقت عصر نزد او حاضر شوم الحال با شما نماز ظهر میکنم و بعد از آن
بمدینه بسبب وعده خود میروم و فردا صباح ان شاء الله در وقت ظهر بموضع حاضر میشوم
پس عبد الله سلیمان اذان و اقامت گفت و آنحضرت به پیش رفته و نماز
ظهر را ادا نمود و متوجه مدینه شده از نظر غایب شد و روز دیگر در همان موضع
تشریف آورد و چند نفر از نصاری با مسلمانان گرد آمدند از رفتار یا شنیعی

نص امامت و بعضی از معجزات امام محمد تقی

محمد و آله **منهج سیزدهم** در بیان نص امامت و بعضی از معجزات ستاره فلک
امامت گوهر کان طهارت عارف اسرار ربانی ابو جعفر الملقب بالتقی
محمد بن علی علیه السلام و چهارده حدیث در کتاب حجت کافی در بیان
نص بامامت آنحضرت روایت شده از آنجمله روایتست که شنیدم
از امام رضا علیه التحیة والثناء بر جائی که نزد او رسانیده شد مسئلتی
که اهل مجلس پرسیدند گفت چه حاجت شما را بآن این ابو جعفر است
بتحقیق نشاندم او را بجای خود و حاضر کردم او را در مکان خود و گفت ما اهل بیت
خانواده ایم که میراث امامت میبرند کوچکان ما از بزرگان

ما مانند

معجزات آنحضرت ع

ما مانند پر پر که مطابق است پر بر دیگر آن پر بی زیاد و کم و نیز روایت
شده از احمد بن محمد بن ابی نصر که گفت مرا ابن النجاشی که کیست
امام بعد از صاحب امر تو میخواهم که سوال کنی او را تا بدانم پس داخل شدم
بر امام رضا علیه التحیة والثناء و خبر دادم او را گفت مرا که امام پسر منست
بعد از آن گفت آیا جرأت میکند هیچکس که گوید پسر منست و حال آنکه
نباشد او را فرزندی آن روایت باین است که اعجاز مید ران نمی
رسیده و ما نگفتیم و معجزات آنحضرت بسیار است از آنجمله در کشف الغمه
روایت است از محمد بن ابی العلا که شنیدم از یحیی بن اکثم قاضی سامرا
بعد از آنکه امتحان کردم او را که علم بتحقیق ائمه هدی دارد و برای دعا
الحاح میکنند و مباحثه کردم در مسائل با او دیدم چیزی کردم با او و گفتم
با او و پرسیدم او را از مراتب علوم آل محمد ص گفت که من در میان روزی
داخل مسجد مدینه شدم طواف میکردم بقبر رسول الله صلی الله علیه و آله
دیدم امام محمد تقی علیه السلام را که طواف میکرد بقبر رسول صلی الله علیه و آله

مباحثه کردم با او در باب چند از مشکلات که نزد من بود پس ببرد
و آورد آنها را سوی من با جمیع جواب آنها را گفت گفتم او را بخدا
قسم که میخواهم سوال کنم تو را سوالی شرم میکنم از آن سوال گفت من
خبر میدهم تو را پیش از آنکه تو سوال کنی سوال میکنی مرا از امام که درین
زمان کیست گفتم بخدا قسم که سوال من این است گفت من آن امام
گفتم علامتی لازم است بود در دست او چوبی پس بسخن در آمد آن
چوب و گفت بدرستیکه صاحب من امام این زمانست و او است

معجزه

حجت الله تعالی بر خود را بان و نیز در کتب معجزه از محمد بن میمون روایت
شده که گفت روزی در مکه معظمه بخدمت غنچه لبیب گلشن صفا جعفر
علی بن موسی الرضا علیهما السلم مشرف شدم پیش از آنکه بخراسان رود
گفتم با حضرت اراده سفر مدینه دارم مکتوبی به بیت ابو جعفر بنویس
مکتوبی نوشت و بمن داد بعد از قطع مراحل و طی منازل بمدینه مشرف رسیدم
خادم را بر در سرای منزه از جمیع خطا حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا



دیدم گفتم مخدومزاده را بیرون آر تا بدیدار او مشرف شوم خادم آن در
یکدانه را از صدف مهد بر داشته بیرون آورد چون نزدیک آن
شاهزاده رسیدم سلام کردم گفتم آن غنچه بوستان جلالت جواب فرمود
بعد از رد سلام گفت حال تو چیست در این ایام مرا علتی دریافته بود
و چیزی نمی دیدم گفتم یا ابن رسول الله چشم نابینا شده گفت یا محمد نزدیک
من آی چون نزد آنحضرت شدم کتاب را بخادم دادم مکتوب گشوده
آنحضرت خواند گفت یا محمد نزدیکتر آی چون پیشتر آمدم دست مبارک
بر چشم کشید چشمهایم ببرکت آنحضرت بینا شده دست و پای او را

معجزه

بوسیدم از آن روز روشنی چشم خود را بو مافیه ماشنا ایه دیدم و دیگر
روایت کند احمد بن محمد از ابو الحسن معمر بن خلاد که گفت روزی حضرت
ربانی ابو جعفر ثانی علیه السلم در مدینه مرا گفت ای معمر سوار شو تا با تو
جانب صحرا رویم حسب الامر آن واجب الاطاعة سوار شدم با
یکدیگر سیر کنیم تا بوادی رسیدیم که در آنجا خیمه بود آنحضرت فرمود ای

معمر زمانی در همین موضع باش تا من حاضر شوم بعد از آن در آن بیشه
رفت و از نظر غایب شد بعد از اندک زمانی پیدا شد گفتم یا ابن
رسول الله روحی فداک کجا رفته بودی که چنین از گرد راه غبار آلوده
آمدی گفت پدرم علی بن موسی الرضا علیه السلم در خراسان وفات
یافته بود به تجهیز و تکفین وی رفته بودم و الحال از دفن او می آیم و همچنین
معجزات آنحضرت بسیار است حذرا من الاطناب اختصار رفته تنبیه

در بیان امامت و فقره چند از معجزات امام نقی علم

چهاردهم در بیان نص امامت و فقره چند از معجزات راهنمای شاه راه
ایمان بدرقه قافله دو جهان پیشوای دنیا و عقبی مقتدای ایمان دا
دلاور میدان حلم و سر دفتر ما فوقهای علم و ورث دیده پدر حسن عسکری
ابو الحسن علی بن محمد النقی علیهما السلم و چند حدیث در کتاب حجت کافی
در بیان نص امامت آنحضرت روایت شده از آنجمله دو ایست
از اسمعیل بن مهران گفت وقتیکه بیرون رفت امام محمد تقی علیه السلم
از مدینه سوی بغداد در بار اول از دو بیرون رفتن او گفتم قربانت

شوم

شوم بهتر بم بر تو در این راه که مبادا وفات یابی پس سوی کیست این
امارت بعد از تو برگردانید روی خود را سوی من خنده کنان این خنده
از روی تعجب است چه مامون او را طلبیده بود که داماد خود کند و دعوی
خیال دیگر کرد بعد گفت غایب شدن نیست من آنجا که گمان کردی
باسبعیکه وفات نخواهم یافت درین سفر پس وقتیکه بیرون برده شد
یعنی بار دوم معتصم خلیفه عباسی رفتم سوی او گفتم او را قربانت شوم
تو بیرون میشوی پس سوی کیست این امارت بعد از تو پس گریه
کرد چنانکه تر شد ریش او بعد از آن رو کرد سوی من و گفت نزد
این دفعه بیرون رفتن ترسیده میشود بر من امارت بعد از من سوی
پسرم علی نقی است و معجزات آن سرور بسیار است از آنجمله در همان

معجزه آنحضرت

کتاب از احمد بن محمد بن عبد الله روایت شده گفت بود عبد الله
بن هلیل بضم ها و فتح لام دیگر با دو نقطه در پایین شده که قایل بامامت
عبد الله افطح بود چون بسامرا رفت و برگشت از آن قول پرسیدم

او را از سبب رجوع او گفت بعد رسنیکه من مهیا کردم برای امام علی
نقی علیه السلم این را که سوال کردم او را از امامت عبد الله پس بر خورد
مرا در راهی تنگ و میل بجانب من کرد تا وقتیکه برابر من رسید انداخت
بجانب من چیزی را از دهن خود پس چون خورد بر سینه من گرفتم آنرا پیچیده
بود در مکتوب که نبود عبد الله در مقام امامت و نه مانند آن یعنی
معجزه
که نزدیک امامت نیز نبود و نیز در کتب معتبره از ابا هاشم روایت شده
که گفت بسیار وقت بود که شوق حضرت امام علی نقی علیه السلم داشتم
تا بعد از مدت مدید و عهد بعید بسعادت حضور وافر السرور
آنجناب مستسعد شدم و گفتم یا ابن رسول الله از بغداد تا سامرا
اگر چه مسافت بسیار نیست اما پیر شده و قوت ندارم و ملازمت
آنحضرت بر من بسیار غلبگی میکند استدعا از آنحضرت کردم که چارپای
مرا قوی و دابه مرا سریع السیر گرداند آنحضرت دعا کرد ابو هاشم گوید بعد از
دعای آنحضرت چنان شدم که نماز صبح در بغداد میگزاردم و بر اسپ سوار شده

وقت زوال بسامرا میرسیدم و اگر اراده نمودی شبانگاه به بغداد مراجعت
کردمی و این اشهر دلالات و اظهر معجزات آنحضرت بود در آن
معجزه
زمان و دیگر روایت شده که آنحضرت با ابی هاشم بلغت هندی
سخن گفت و او گفت یا ابن رسول الله زبان هندی نمیدانم ابو هاشم
گوید آنحضرت سنگریزه برداشت و در دهن مبارک خود نهاد و بعد از آن
بمن داد تا به دهن نهادم مکیدم بعد از آن که به هفتاد و سه زبان مطلع
معجزه
شدم که بجمیع آنها تکلم میتوانستم نمود که یکی از آنها لغت هند بود و نیز روایت شده
که ابو هاشم جعفری با آنحضرت از تنگی معاش شکایت کرد حضرت میل
بجانب زمین نمود گفت سنگی در بر بود و گفت یا ابا هاشم بستان این را و بدینا
مبلغ وسعت معاش خود دان و این معنی با کسی زبان مکن ابو هاشم گفت
آن سنگ را از حضرت گرفتم و از مردم نهفتم و زرگری را بخانه بردم و در پیش او را
نزد او آورده گفتم این طلا را سبیکه کن زیرا چون زرگر آن سنگ را گداخت
کردم یافتم دیدم که در عمر خود باین خوبی و رنگینی طلا کم دیده ام و بحیات

در یک طبله نشسته ام از آنجا آورده وجه سازان متصرف بود و آمده است
گفتم از همان خود هستم این طلا نزد من بود و این یکی از معجزات آنحضرت بسیار است

نص امامت و برخی چند از
معجزات امام حسن عسکری

حذرا من الاطالة اختصار شد تنبیه پانزدهم در بیان نص امامت و برخی
چند از معجزات شهسوار عرصهٔ طریقت ماه آسمان شریعت یازدهمین
سند خوبی مجلس نشین بارگاه محبوبی ملقب به عسکری حسن بن علی النقی
علیهما السلم و چند حدیث در کتب حجت کافی در بیان نص امامت آنحضرت
روایت شده از آنجمله روایت است از یحیی بن یسار قنبری که او
گفت که وصیت کرد امام علی نقی سوی پسرش امام حسن عسکری
علیهما السلم پیش از رحلت او از دنیا بچهار ماه و گواه گرفت مرا بر آن
و جمعی از خادمان را و نیز روایت است از علی بن عمر نوفلی گفت که بودم با امام
علی نقی علیه السلم در فضای سرای او پس گذشت بر ما محمد پسر او گفتم امام
را فدایت شوم این صاحب امارت ماست بعد از تو گفت نه صاحب
امارت شما بعد از من حسن است و نیز روایت است از عبد الله بن محمد

اصفهانی

اصفهانی گفت که گفت امام علی نقی ع که صاحب امارت شما بعد از من
آن کس است که نماز میکند بر من با این معنی که پیشنمازی میکند راوی گفت
که نمی شناختیم امام حسن عسکری را پیش از آن راوی گفت پس بیرون

معجزات آنحضرت

آمد امام حسن عسکری علیه السلم از خانه و نماز کرد بر او و معجزات آنحضرت
بسیار است از آنجمله در کتاب روایت شده از اسحق از ابو هاشم
گفت بودم نزد امام حسن عسکری پس اذن طلبیده شد برای مردی
از اهل یمن که داخل شود بر مجلس او پس داخل شد مردی عریض دراز گنده
و سلام کرد بر امام علیه السلم با سرورش که اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ اللّهِ
وَ اَوْلَی الْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ پس جواب سلام او داد و فرمود
ولایت بانیعی که نقبه بکرد نزد آمر زد امر کرد او را به نشستن پس
ببلوی بن گفتم با خود کاش میدانستم که کیست این گفت امام
علیه السلم این از اولاد زنی بادیه نشین است که صاحب آن بادیه
سنگ بود که مهر کردند پدران من علیهم السلم در آن با انگشترهای

خود پس نقش گرفت و بتحقیق اورده آنرا با خود میخواهد که کنم دمان

بعد از آن گفت بده آن پارچه سنگ را پس بیرون اورد پارچه

سنگی را و در یکی بیت آن جای هموار بود گرفت آنرا امام علیه السلم

بعد از آن بیرون اورد انگشتر خود را از دست خود و مهر کرد

در آن پس نقش گرفت گویا که من میبینم نقش انگشتر او را [illegible]

که الحسن بن علی گفتم یمنی را که دیده بودی امام را پیش از این

هرگز گفت نه بخدا قسم و بدرستیکه من هر اینه از زمانی بسیار حریص

بر دیدن او تا اینکه شد این ساعت آمد مرا جوانی که ندیده بودم

او را گفت مرا برخیز و داخل مجلس امام شو پس داخل شدم ظاهر است

که این قضیه در مکه بظهور رسیده باشد و یمنی قصه طویلی دارد با آنچه آمده باشد

بعد از آن برخواست آن یمنی و او میگفت رحمت الله تعالی و

برکتهای او بر شما است خانواده رسول که بعض آن از بعض دیگر است

گواهی میدهم بالله تعالی که حق تو هر اینه ثابت است بر گردن خلایق

مانند ثبوت حق امیر المومنین علیه السلم و ائمه بعد از و صلوات الله

علیهم اجمعین بعد از آن رفت ندیدم او را بعد از آن گفت اسحق

که گفت ابو هاشم که از اولاد جعفر طیار است که پرسیدم آن زن یمنی

را از نام او پس گفت نام من مهجع بن صلت بن عقبه بن

سمعان بن غانم بن ام غانم است و ام غانم آن زن بادیه نشین

یمنیه صاحب پارچه سنگی است که مهر کردند بر آن امیر المومنین

علیه السلم و فرزندزادگان رسول علیهم السلم یکی بعد از یکی تا

(معجزه) وقت ابو الحسن ثالث امام علی نقی علیه السلم و نیز در کتب معتبره

از علی بن الحسین بن زید بن علی روایت شده گفت که روزی

امام حسن عسکری علیه السلم را دیدم که بجانب سرای خود میرفت

با آنحضرت همراه شدم چون بمنزل آن سرور رسیدم خواستم که

مراجعت کنم گفت که اندک زمانی توقف کن و خود بدرون

خانه رفت و بعد از آن خادم آمد و مرا بدرون خانه طلبید

آنحضرت شدم مرا بیست طبیبه صد دینار سرخ داد که بجهت خود کنیزی بخر
که فلان کنیز تو وفات یافت آن مبلغ را گرفته بیرون آمدم
در راه غلام را دیدم که مضطرب می آمد گفتم حال چیست گفت
فلانه کنیز مرد گفتم او را چه رسید گفت آب می آشامید در حلقش

*معجزه*

گرفت و مرد و نیز روایت شده از عمر بن محمد بن زیاد ضبی که
گفت روزی به بدن ابی احمد بن احمد بن عبد الله رفته بودم
مکتوب امام حسن عسکری علیه السلم را نزد او دیدم نوشته بود
که کجای ظلم و تعدی این طاغی باغی یعنی مستعین نزد من ظاهر شد
بخدای تعالی شکایت کردم تا انقضای سه روز دیگر رشته حیوة
او منقطع سازد و حیوة او را ایمان مبدل گرداند چون سه

*معجزه*

روز از ان بگذشت مستعین در گذشت و نیز روایت شده
از ابو حمزه از نصر خادم که گفت مکرر دیدم که ابو محمد حسن عسکری
با هر طایفه بزبان ایشان مکالمه مینمود با ترکان ترکی و با فارسیان

فارسی

فارسی و باینده ان بنده ی من از نشأ بنده این امر متعجب شدم تا آنکه آنحضرت
بمن گذشت و متوجه من شده گفت خدای تعالی حجت خود را بر خلقان
مبین و کرامات الانبیای خود را بر ایشان روشن میگرداند و اولاد
رسول خود را اموخته هر چیزی از حوادث زمان و دانستن هر زبانی
داده و علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود در دل ایشان نهاده تا فرق میان
امام و رعیت بوده باشد و چون معجزات آنحضرت بسیار است

*نص امامت و برخی از فضیلت و کیفیت تولد صاحب الزمان علیه السلم*

بهمین اختصار شد **منقبت سیزدهم** در بیان نص امامت و برخی از فضیلت
و کیفیت تولد صف شکن معرکه جلالت خسرو اقلیم امامت اختر سپهر سعادت
گوهر دریای کاینات هادی اهدنا الصراط المستقیم مفتاح ابواب
جنات النعیم پادشاه با عدل و داد خورشید ذروه سما و مطلع [illegible]
البرهان موصوف بمظهر الایمان ابی القاسم محمد بن الحسن صاحب الزمان

*نص امامت آنحضرت*

علیهما السلم و از جمله نص امامت آنحضرت چنانچه در کتاب حجة کافی
نقل شده این است که روایت شده از محمد بن علی بن بلال که

وکیل در خانه امام حسن عسکری علیه السلم بوده گفت خبر بیرون آمد
سوی من از جانب امام حسن عسکری علیه السلم پیش از رفتن او از
دنیا دو سال خبر میداد مرا از فرزند قایم مقام بعد از او و بعد از آن خبر
بیرون خبر بیرون آمد سوی من پیش از رفتن او بسه روز خبر میداد
مرا از فرزند قایم مقام بعد از او و نیز روایت شده از ابوهاشم جعفری که
گفتم امام حسن عسکری علیه السلم را که بزرگی مرتبه تو مانع میشود مرا
از سوال تو آیا اذن میدهی مرا که سوال کنم تو را گفت بکن سوال کن
گفتم ای مهتر من آیا برای تو پسری هست گفت آری گفتم اگر حادثه
شود بتو مرگ کجا پرسم از او بابین معسکره در وقت تو کی هست
او گفت درین شهر سامرا اشارت باین ست که او را درین شهر
ظهور خواهد بود تا تحقیق که در مسایل مشکل جواب آورند و نیز روایت
شده از عمر اهوازی گفت نمود بمن امام حسن عسکری علیه السلم پسر خود را
و گفت اینست صاحب امر شما بعد از من به آنکه سرور انس و جن

ایضا

ایضا

دلیل شاید بود بر وجود آنحضرت

حضرت

حضرت صاحب الزمان الحال زنده است و باقی خواهد بود تا یک مکلف
در روی زمین خواهد بود زیرا که وجود امام لطف است و لطف بر حضرت
سبحان واجب است در همه زمان و غیر از آنحضرت امام دیگر نیست
و نخواهد بود تا بروز قیامت و سید المرسلین حضرت ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین نیز خبر داده اند بوجه بقای او تا انتهای
زمان تکلیف و خبر ایشان حق است پس لازم باشد بقای وی
و بقای او محال و مستبعد نیست زیرا که کسان بسیار بوده اند و هستند
که عمر ایشان از آن بیشتر و زیاده تر است مثل نوح و عیسی و خضر و الیاس
و لقمان چنانکه در بعضی از روایات آمده که لقمان چهار هزار سال
زیست و در بعضی بیشتر و در بعضی سه هزار سال و دیگر درازی عمر
از چیزهای ممکنی و حق سبحانه و تعالی قادر است بر جمیع ممکنات
و از این دلایل باطل شد قول سنیان که ایشان میگویند که
مهدی متولد خواهد شد و بعد از آن ظاهر خواهد شد و فاضل

و صفقت او مرا در خریدن او راغب گردانید پس آن کنیز بلغت عربی
خواهد گفت با آن شخص که اگر تو بزی حضرت سلیمان بن داود ظاهر شوی
و پادشاهی او را بیابی که من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن
و بقیمت من مده پس آن برده فروش گوید که من برای تو چه چاره کنم
که هیچ مشتری را راضی نشوی و آخر از فروختن تو چاره نیست پس آن کنیز
گوید که چه تعجیل میکنی البته باید که مشتری بهم رسد که دلم بسوی او میل کند
اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در این وقت تو برو بنزد صاحب کنیز
و بگو که نامه با من هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت
نوشته است بلغت فرنگی و خط فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت و وفا
داری و بزرگی خود را وصف کرده است این نامه را بآن کنیز بده
تا بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شود من وکیلم از جانب آن
بزرگ که این کنیزک برای او خریداری نمایم بشر بن سلیمان گفت
که آنچه آنحضرت خبر داده همه واقع شد و آنچه فرموده بود همه را بعمل آوردم

پس

پس چون کنیزک در نامه نظر کرد بسیار بگریست و گفت بعمر بن یزید
که اگر مرا باو نفروشی خود را هلاک میکنم پس با او در باب قیمت
گفتگوی بسیار کردم تا آنکه بهمان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی
علیه السلام بمن داده بود پس زر را دادم و کنیزک را گرفتم کنیزک خندان
و شادان با من آمد بحجره که در بغداد گرفته بودم و تا بحجره رسید نامه
امام علیه السلام را بیرون آورده میبوسید و بر دیده ها میمالید و بر روی
میگذاشت و بر بدن میمالید پس من از روی تعجب گفتم که میبوسی
نامه را که صاحبش را نمیشناسی کنیزک گفت ای عاجز کم معرفت بزرگی
فرزندان و اوصیای پیغمبران گوش خود را بمن بسپار و دل برای شنیدن
سخن من فارغ بدار که تا احوال خود را برای تو شرح دهم من ملیکه دختر
یشوعای فرزند قیصر رومم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون
الصفا وصی حضرت عیسی علیه السلام است ترا خبر دهم بامر عجیب بدانکه
جدم قیصر خواست که مرا بعقد فرزند برادر خود در آورد در هنگامی که من

سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی
از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت
هفتصد کس و از امرای لشکر و از سرداران و بزرگان سپاه و سرکردگان
قبایل چهار هزار نفر و تختی فرمود که حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود
بانواع جواهر مرصع کرده بوده و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کرده بودند
و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای
تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند
بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند و پایهای تخت خراب شد
و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر ملک از تخت در افتاد و بیهوش شد
در آن حال رنگهای کشیشان متغیر گردید و اعضای ایشان بلرزید پس بزرگ
ایشان بجدم گفت ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری
که از سبب آن نحوستهائی رو نمود که دلالت میکند بر آنکه دین مسیحی بزودی
زایل گردد پس جدم این امر را بفال بد دانست و گفت بعلما و کشیشان

که این

که این تخت را بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را بجای خود قرار دهید و حاضر سازید
برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را با او تزویج نمایم تا
سعادت این برادر دفع نحوست آن برادر بکند چون چنین کردند بار
دیگر او را بر بالای تخت بردند همین که شروع بخواندن انجیل کردند همان
حالت اول روی نمود دانستند که این از نحس دشمن دیگریست
از نحوست این دو برادر پس مردم متفرق شدند و جدم غمناک بحرم
سرا بازگشت و پردهای خجالت در آویخت پس چون شب شد بخواب
رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر
جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سربلندی
می نمود و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود پس حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله با دامادش حضرت علی بن ابیطالب
علیه السلام و جمعی از امامان و فرزندان آن بزرگواران قصر را بنور
قدوم خویش نورانی ساختند پس حضرت مسیح علیه السلام بقدوم ادب

باستقبال بادشاه عالی نسب حضرت خاتم المرسلین صلوات الله
علیه واله الی یوم الدین شتافت دست در گردن مبارک آنحضرت
در آورد پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله فرمودند که یا روح الله
آمده ام که ملکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادت
مند خود خواستگاری نمایم واشاره فرمودند بی نسب ماه برج امامت
وخلافت امام حسن عسکری علیه السلم فرزند آن کسیکه تو نامه اش را
پس حضرت عیسی علیه السلم نظر افگند بسوی حضرت شمعون وگفت بزرگی
دو جهانی بتو روی آورده است پیوند کن رحم خود را برحم آل محمد علیهم السلم
شمعون گفت که کردم پس همگی بران منبر برآمدند و حضرت رسول
صلی الله علیه واله خطبه انشا فرمود با حضرت مسیح علیه السلم مرا با امام
حسن عسکری علیه السلم عقد بستند وفرزندان حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وعلیهم السلم با حواریان گواه شدند پس چون از خواب
سعادت معاب بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب برای پدر وجدم

نقل

نقل نکردم واین گنج رایگان را در سینه پنهان داشتم واتش محبت آن
خورشید فلک امامت روز بروز در کانون سینه ام مشتعل میشد و
سرمایه صبر وقرار مرا بباد فنا میداد تا بحدیکه خوردن واشامیدن
بر من حرام شد وهر روز چهره ام کاهی میشد وبدنم میگداخت وآثار
عشق نهانی در بیرون ظاهر میگشت پس در شهرهای روم طبیبی نماند
مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوای دردمن سوال
کرد هیچ سودی نبخشید پس چون از علاج من مایوس گردید روزی با
گفت ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزویی در دنیا هست
که برای تو بعمل آورم گفتم ای جد در های فرج را بر روی خود بسته
می بینم اگر شکنجه از اسیران مسلمانان که در زندان تواند رفع نمائی
وبند ها وزنجیرها را از ایشان بگشائی وایشانرا آزاد کنی امید
دارم که حضرت مسیح علیه السلم ومادرش عافیت بخشند پس
چون چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم واندک طعامی

تناول نمودم پس خوشحالی شد و رنج درمان گردید و دیگر اسیران
مسلمانانرا عزیز و گرامی داشت بعد از چهارده شب در خواب
دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام بدیدن
من آمده و حضرت مریم علیها السلام با هزار کنیز از حوریان بهشت
در خدمت آنحضرت بودند پس مریم بمن گفت که ای ملیکه این
خاتون بهترین زنانست و مادر شوهر تو امام حسن عسکری علیه السلام
است پس بدامن مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت
کردم که حضرت امام حسن عسکری بمن جفا میکند و ابا از من
مینماید پس آنحضرت فرمود که فرزند من چگونه برای دیدن تو
آید و حال آنکه تو بخدا شرک می آوری و بر مذهب ترسا باقی
و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری میجوید بسوی خدا از
دین تو اگر میل داری که حق تعالی و مسیح و مریم علیها السلام از تو خشنود
گردند و حضرت امام حسن عسکری بدیدن تو بیاید بگو

اشهد

اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس چون باین
دو کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء مرا بسینه خود چسبانیده و دلداری
فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که او را بسوی تو میفرستم
پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان میراندم و انتظار تشریف
تشریف آنحضرت میبردم چون شب آینده در آمد و بخواب رفتم
خورشید جمال آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم
را اسیر محبت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا
دادی فرمود که دیر آمدن من بنزد تو از جهت این بود که تو مشرک بودی
اکنون که مسلمان شدی هر شب بنزد تو خواهم آمد تا آنزمان که حق تعالی
ما را و ترا در ظاهر بیکدیگر رساند و این هجران را بوصال مبدل گرداند
پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته است که درد هجران مرا بوصال
دوا نفرماید بشر بن سلیمان گفت چگونه در میان اسیران افتادی گفت
مرا خبر داد امام حسن عسکری علیه السلام در شبی از شبها که در فلان روز جدت

لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد و خود از عقب ایشان خواهد
رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز بهیئتی که ترا نشناسند
و از جد خود روانه شو در فلان راه پس چنان کردم طلیعه لشکر مسلمانان با
برخوردند و مارا اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی تا حال کسی بغیر از
تو نمیدانسته است که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که در غنیمت
بحصه او افتادم از نامم سوال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام
کنیزانست بشر گفت این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی
نیک میدانی گفت بلی از بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن داشت
و میخواست که مرا بر یاد گرفتن آداب حسنه بدارد زن مترجمی را
که زبان فرنگی و عربی هر دو را میدانست مقرر کرده بود که هر صبح
و شام می آمد و لغت عربی بمن می آموخت تا آنکه زبان من
باین لغت جاری شد بشر گوید که چون او را بسر من رای آوردم
و بخدمت امام علی نقی علیه السلم حاضر ساختم حضرت بکنیزک خطاب

فرمود

خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی بتو نمود عزت این دین و
مذلت دین نصاری را و شرف و بزرگواری محمد صلی الله علیه و اله
و اهل بیت او علیهم السلم را او گفت چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند
رسول خدا چیزیرا که تو بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم
که میخواهم ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو آنکه ده هزار
اشرفی بتو بدهم یا ترا بشارت دهم بشرف ابدی گفت که بلکه بشارت
بشرف ابدی را میخواهم و مال نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا
بفرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل
و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت این فرزند از
که بعمل خواهد آمد فرمود از آنکس که حضرت رسالت پناه ترا برای
او خطبه کرد پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد
که در آوردند گفت بعقد فرزند تو امام حسن عسکری پس حضرت
فرمود که او را میشناسی گفت مگر از آن شبی که بدست بهترین زنان

مسلمان شدم شنیدم که شنیده است که او بدین من نیامده باشد پس

حضرت امام کافور خادم را طلبیده فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون

را طلب کن چون حکیمه داخل شد فرمود که این آن کنیز است که

میگفتم حکیمه خاتون او را در بر کشید و بسیار نوازش کرد و خوشنود شد پس

حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا ببر او را بخانه خود و واجبات

و سنتها را باو بیاموز که او زن حضرت امام حسن عسکری و

مادر حضرت صاحب الزمان است و حکیمه خاتون رضی الله عنها گوید

بعد که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بخانه من آمده و نظاره تندی

بجانب نرجس خاتون کرده پس عرض کردم که اگر شما را خواهش

او هست بخدمت شما بفرستم فرمود که ای عمه این نظاره از روی

تعجب بود زیرا که در این زودی حق تعالی ازو فرزندی بزرگوار

بیرون آورد که عالم را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از جور

و ستم شده باشد گفتم که پس او را بنزد تو بفرستم فرمود که از



پدر بزرگوارم رخصت بطلب در این باب حکیمه گوید که جامه‌های خود را

پوشیدم و بخانه برادرم امام علی نقی علیه السلام رفتم و چون سلام

کردم و نشستم بی آنکه من سخن بگویم حضرت از باب ابتدا

فرمود و گفت ای حکیمه نرجس را بفرست برای فرزندم گفتم

ای سید من هم از برای همین مطلب بخدمت تو آمده بودم که رخصت

بگیرم فرمود که بزرگوار صاحب برکت خدا میخواست که تو را در چنین

ثواب شریک کرده اند و بهره عظیم از خیر و سعادت بتو کرامت

فرماید که تو را واسطه چنین امری کرداند حکیمه گفت بزودی بخانه

بازگشتم و زفاف آن سعادت قرین و عفیفه را در خانه خود واقع

ساختم و بعد از آن چند روز آن سعد اکبر با آن زهره منظر بخانه

خورشید انور یعنی والد مطهر بردم و بعد از چند روز آن آفتاب

مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت

امام حسن عسکری علیه السلام در امامت جانشین او گردید و من

پیوسته بعادت خود بخدمت آن امام میرسیدم پس روزی نرجس

خاتون آمد و گفت ای خاتون من پا دراز کن که کفش از پایت
بیرون کنم گفتم تو ای خاتون و صاحب منی هرگز نگذارم که تو کفش
از پای من بیرون کنی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت کنم
و منت بر دیده خود نهم چون حضرت امام علیه السلام این سخن از
من شنید گفت خدا ترا جزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت آنحضرت
نشستم تا وقت غروب آفتاب از کلام در بار و گوهر نثار آن سپهر
اخیار مستفید شدم و بعد از آن قصد بیرون آمدن کردم و بکنیز خود
صدا زدم که بیاور جامهای مرا تا بروم آنحضرت فرمود که ای عمه
امشب نزد ما باش که خلف آل محمد امشب متولد میشود گفتم یا ابن
رسول الله از کدام یک زن از ازواج طاهره فرمود از نرجس گفتم علامت
حمل بر وی ظاهر نیست فرمود که ای عمه مثل او مثل ام موسی کلیم است
که نزد او اثر حمل ظاهر نبود تا وقت ولادت پس آنشب با نرجس
در آن سرا بودم قریب بنصف شب برخاستم و نماز شب بجا آوردم و
چنان گمان کردم که عنقریب صبح طلوع میکند و آن بدر منیر که طلوع او

کیفیت تولد آنحضرت

درین

درین شب موعود بود رخ ننماید ناگاه آواز حضرت از حجره شنیدم
که ای عمه تعجیل منمای وعده صبر فرمای من از تعجیل خود نادم و منفعل شدم
متوجه خانه شدم که نرجس بود چون بدر خانه رسیدم نرجس باستقبال
من گرم کرده نزدیک من آمد و در آنوقت رعشه بر بدن نرجس افتاده
بود و بغایت مضطرب بود او را در بر گرفتم و بسینه خود ملحق ساختم
و بیرون خانه انسی در آوردم و قل هو الله احد و آیة الکرسی و انا
انزلناه بخواندم و بر و میدمیدم ناگاه شنیدم که ابو القاسم م ح م د
مهدی علیه السلام از درون شکم نرجس با من در خواندن موافقت
می نمود چون نرجس بر زمین نشست دیدم که خانه روشن شد و آن
هلال اوج سعادت و اقبال طالع گردید و روی بقصد متولد شد و رانجی
رو بر زمین نهاده بدرگاه خالق العباد سجده کرد من آن در یگانه را بر داشتم
و در بر گرفتم آواز امام حسن عسکری علیه السلام را شنیدم که میگفت
ای عمه قرة العین مرا بیار پس آن غنچه گلشن امامت را نزد او آه

ساجد نشسته بود و او را از من فرا ستاند و بر ران راست خود نشانید و زبان
خود زبان خود را در دهان او نهاد تا بمکید بعد از آن گفت سخن بگوی ای حجت
خدای پس خلف صالح باول کلامی که تکلم نمود استعاذه بود که اعوذ
بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن
الرحیم و آیه کریمه و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا
فی الارض تا ما کانوا یحذرون خواند و بعد از آن گفت و صلی الله
علی محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهراء و الحسن
و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد
و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن
محمد و الحسن بن علی ابی از بزرگان خواص و عام حضرات ائمه
علیهم السلام منقولست که مراد از آیه کریمه و نرید ان نمن مهدی آل
محمد است که حق تعالی جمیع روی زمین را از حد مشرق تا مغرب
مشرف او در آورد و جمیع کفره را مغلوب و مقهور گردانند تا آنکه

دراین

و در بعضی اخبار از موثقین نقل شده و حکیمه خاتون روایت کرده که چون خلف آل رسول
تولد نمود مرغان سبز دیدم که بر اطراف خانه طیران مینمودند امام حسن عسکری
علیه السلام نظر بیکی از آن مرغان کرد و او را نزد خود طلبید و گفت این فرزند
را ببر و محافظت نمای تا وقتیکه باراده سبحانی و مشیت یزدانی
روی زمین را بعدل و داد آباد کند و این آیت تلاوت فرمود
که ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا گفتم
یا ابن رسول الله چه مرغان خوش رنگند و طایران خوش آهنگند فرمود
این ملائکه رحمتند و آن مرغ که با وی سفارش فرزند نمودیم خود روح
جبرئیل است پس بار حضرت او را اعاده نمودیم و بعضی بروایت
از نسیم و ماریه که خادم و خادمه دولتخانه امام همام امام حسن عسکری
علیه السلام بودند که در آن زمانیکه حضرت صاحب الزمان از مادر متولد شد
روی بقبله آورده به و بزانو نشست و عطسه زده فرمود که الحمد لله
عبدا غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر یعنی حمد و سپاس مر خدای را

در حالیکه عار و انکار روا نیستی رسیده‌ام و بعد از آن فرمود که نَعَمْ إِنَّ
الْكَلِمَةَ أَنَّ حُجَّةَ اللّٰهِ دَاحِضَةٌ فِي الْأَرْضِ وَلَوْ أُذِنَ لِي فِي الْكَلَامِ
لَزَالَ الشَّكُّ یعنی گمان داشتند اهل ظلم و طغیان آنکه حجت خدای
رحمن در وقتیکه از او فوت و او از روی زمین مفقود شده بود
و اگر مأذون باشم در کلام و اظهار اسرار بر ضمایر شک و ارتیاب از
قلوب اهل خلاف مندفع و مفقود گرداندم و ازین دلیل واضح میشود
بطلان قول کیسانیه که ایشان مذهب آنست که بعد از حضرت پیغمبر
امام امیر المؤمنین علی است و بعد از او امام حسن و بعد از او امام حسین
و بعد از وی محمد حنفیه است و میگویند که او غایب است و ظاهر خواهد شد
و مهدی آخر الزمان او است و دیگر معجزات زیاده از آنست که
توان گفت مثل چند مرتبه حرف زدن با نفر خادم در گهواره و طلب
احمر کردن سنگریزه در دست آنحضرت از جهت سیل و شفا داد
اسمعیل هرقلی و غیرها و این مختصر گنجایش شرح آنها ندارد در کتب مطوله

حضرت صاحب الزمان

معجزات آنحضرت

جری ما مذکور است شعبه هفتم در علامات آخر الزمان و کیفیت خروج
آن خلیفة الرحمن و درین شعبه دو بیانست بیان اول در علامات
آخر الزمان بدانکه از جملهٔ علامات آخر الزمان یکی خروج دابة الارض است
و در روایت آمده که از میان صفا و مروه بیرون آید و مؤمن را از ایمان
و کافر را از کفر خبر دهد و نزد دجال تکلیف بر طرف شود و توبه قبول
نباشد و نزد بعضی از اصحاب امامیه آنست که دابه کنایه از خروج صاحب الامر
است که مهدی امت است و تسمیه او بابن اسم بجهت آنست که دابه یعنی
جنبنده فی الارض است یعنی چون حکم الله تعالی بخروج او صادر شود
فی الفور از مکمن غیب بیرون آید و در زمین سارعت نماید و در حدیث
وارد شده است که خروج دابه و طلوع شمس از مغرب مقارن یکدیگرند
هر کدام پیش بوده باشد دیگری در عقبش ظاهر گردد و ثقة الاسلام در کافی
روایت کرده از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که فرمودند
از جملهٔ مقدمات قیامت این است که شایع میشود مرض فالج و مرگ

بیان علامات آخر الزمان و کیفیت خروج حضرت صاحب

بیان علامات آخر الزمان

انتهی و یکی از علامات آخر الزمان آنست که اکثر شهرها خراب شود

هر کدام بوسیله و سببی ویران شود مصر را دریا خراب کند و عراق را زلزله

خراب شود و بصره را آتش از آسمان در آید و خراب کند و دمشق را

خراب کند و روم را صاعقه بسوزاند و زیر و زبر کند و یمن را از دریا ملخ خراب کند

و بغداد را دجله غرق کرده خراب کند و ری را ترکان خراب کنند و هری

را ابله خراب کند و اصفهان را امیر علیه ما علیه خراب کند و رقه را

مردی از حبشه آید و او را خراب کند و طبرستان جبل را اکرم در دین فتنه

و نیشابور را سنگ از آسمان آید و خراب کند و طالقان را طاعون خراب کند

القصه هر جایگاهی بنوعی از بلا خراب شود و سبب خرابی این شهرها جهت

معصیت بندگان باشد که فسق و فجور کنند و فسق در استکبار شود در جهان

و هر دم امر معروف و نهی از منکر بر طرف شود و خلایق از کلام حق خاموش شوند

و اگر کسی این مرا امر دینی کند این شنود اللهم احفظ جمیع المؤمنین

و المؤمنات من فتنة آخر الزمان بحرمة النبی و آله علیهم السلام

دیگر

دیگر یکی دیگر از علامات آخر الزمان خروج دجال است اصحاب نصیب روایت

کنند که جمعی از صحابه اصفیا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله احوال خروج دجال

دجال را پرسیدند آن رونق بازار اسب و کل و حال و وسیله جان و دل

فرمودند که او عجیب از اعیان دیگر بقد بلند تر و تنه تنومند تر و یک چشم دارد

لعین دانکه هر چه از دنیا بخواهند چنان شود و نشانهای ظهور او آنست که مردم

به سالی پیش از خروج او بقحط مبتلی شوند سالی اول از آسمان ثلثی

آسمان باران نبارد و نیمی ثلثی از آن که میروید باز گردد در سالی دوم

دو ثلث کم شود و در سالی سیم نبود باران نباریدن از آسمان باران بارد و نه از

زمین گیاه روید و اکثر جانوران از گرسنگی بمیرند ابو امامه گوید که شنیدم

از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ای مردمان در زمین هیچ

فتنه از فتنه دجال زیاده تر نیست و خدای تعالی هر پیغمبری که فرستاده است

او را از فتنه دجال تخفیف نموده و من پیغمبر آخر الزمانم و شما امت

آخر زمانید یقین که در روزگار شما بیرون آید اگر من باشم او را حجت ملزم

سلام و اگر شما باشید جهد کنید تا او را اجابت ملازم سازید و چون وقت خروج
او در رسد از میان دو کوه شام و عراق بیرون آید و لشکر خود در [illegible]
بفرستد و دعوی نبوت کند و بعد از آن دعوی ربوبیت کند و در میان
چشم های او نوشته باشد که الشقی من رحمة الله یعنی ناامید است از
رحمت خدا هر مومن که ~~[illegible]~~ که او را ببیند آب دهن بر روی او اندازد
و با وی ساحر بسیار باشند و بیشتر خلق مطیع و متابعت او کنند مگر کسیکه
حق تعالی او را نگاه دارد و با وی بهشت و دوزخ باشد هر مومنی که به دوزخ
او گرفتار شود باید که فاتحه بخواند تا آتش در وی اثر نکند و دیوان داشته
باشد که بصورت آدمی متمثل شوند و کسی را که پدر و مادرش مرده
باشند او را گوید که اگر پدر و مادرت را زنده کنم بربوبیت من
اقرار کنی گوید آری فی الحال بعضی دیوان بصورت پدر و مادر او برآیند
و گویند ای فرزند متابعت وی کن که آفریدگار تو است القصه همه
شهرها را مسخر کند مگر مکه و مدینه و چون قصد آن کنند از آسمان فرشته

آید

آید و منع کند الغرض زلزله پیدا شود و هیچ منافق در مدینه نماند الا که بیرون رود
آید و متابعت دجال کند ام شریک گفت یا رسول الله آنروز مومنان
کجا باشند فرمود که پناه به بیت المقدس برند و دجال بیاید و انرا محاصره
کند و صاحب الزمان بر حضرت ن ظاهر شود و در وقت نماز بامداد و بر روایتی
وقت نماز عصر باشد اذان و اقامت بگویند و با ایشان نماز کنند و
عیسی از آسمان ~~فرود آید~~ فرود آید در زمین مقدسه نزدیک مناره
بیضا بالای کوهی که آنرا افیق خوانند و دو جامه مصری پوشیده باشد و
موی سر او بالطراوت باشد و هر دو کف دست خود را بر بالای فرشته
نهاده و هر دو رخساره مبارکش عرق دار گشته هر بار که حضرت سر در پیش
افکند قطرات عرق از روی مبارکش ریزان شود و چون سر بالا کند از روی
وی قطرات بسان مروارید روان شود و نفس او بهر کافر رسد بمیرد تا
هر جا که چشم وی بران افتد نفس وی بدان رسد و در نماز اقتدا بحضرت
صاحب الامر کند پس در شهر لد رسد و با دجال مصاف دهد از جنود و سلاح باشد

و چون عیسی از شهر بیرون آید و جای دیگر برود و او را در حوالی مشرق بگیرند
و بکشند و لشکرش در حصارها پنهان شوند خدای تعالی آن حصارها را
به سخن آورد تا با مومنان گویند که دشمنان شما در پس ما گریخته اند و برو[illegible]
در روایت تمام باور رسیده آورده اند که در دست عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام
شمشیری یا حربه باشد بر دجال زند و او را بکشد و عیسی همه خنازیر و
اینکه با دجال باشند بقتل رسانند و جمیع نصاری را بکشند و ببرند و
مومنان داد خود را از کفار بستانند و حق تعالی حقد و حسد از دل مومنان
ببرد آورد تا همه یکدیگر را دوست داشته باشند و بحیار ابن بابویه علیه الرحمه
روایت کرده است که روزی حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
و آله الی یوم الدین در خطبه فرمود سه مرتبه که ای گروه مردمان از من سوال
کنید پیش از آنکه مرا نبینید پس صعصعه بن صوحان برخاست و گفت
یا امیر المومنین چه وقت دجال خروج میکند حضرت فرمود خروج او را
علامتی و صفتی هست و علامتش آنست که مردمان نماز را ضایع
کنند

کنند و امانت را خیانت و دروغ را حلال شمارند و ربا خورند و رشوتها گیرند
و بناهای عالی سازند و دین را بدنیا فروشند و کارها را به سفیهان فرمایند
و بمشورت زنان عمل نمایند و قطع رحم کنند و از پی خواهش های نفس روند
و خون ریختن مردمان را سهل شمارند و حلم و بردباری را ضعف و ناتوانی
دانند و ظلم کردن را فخر خود شمارند و امیران ایشان فاجر و بدکار
باشند و وزیران و امرا ظالم باشند و روسای ایشان خاین و قاریان ایشان
قرآن فاسقان باشند و گواهی ناحق دهند و زنا و بهتان و گناه و طغیان
علانیه بجا آورند و مصحف ها را زیور کنند و مسجدها را بطلا زینت کنند و
مناره ها را بلند سازند و بدان را گرامی دارند و بنیانها را بشکنند و
زنان با شوهرها شریک شوند در تجارت برای حرص دنیا و فاسقان
بلند مرتبه باشند و سخن ایشان شنوند و زنان با مردان شبیه باشند
و بزرگ هر قومی بدترین ایشان باشد و از فاجران تقیه کنند
از ترس شر ایشان [illegible] و دروغ گوی را راستگو نمایند و خاینان را امین کرده شوند

دیگر آنکه خوانندهٔ درس نشوند برای خود کلاه دارند و زنان بر زین
سوار شوند و مردمان در لباس فرنگی زنا دارند و مردمان گواهی‌ها
بقرض دهند و علوم دین را یاد گیرند و بآن عمل نکنند و کار دنیا را بر آخرت
ترجیح دهند و پوست میش بر دلهای چون گرگ خویش کشند و دلهای
ایشان از مردار گندیده‌تر باشد درین هنگام قیامت بسیار نزدیک
باشد پس برخواست اصبغ بن نباته و گفت یا امیر المؤمنین ذکر دجال
دجال کیست فرمود که صاید بن صید است و شقی که او را تصدیق نماید
و سعادتمند کسیست که تکذیب کند در شهری که خروج کند که آنرا
اصفهان گویند و از دهی که مشهور به یهودیه باشد و چشم راستش کور
و چشم چپش بر پیشانی او باشد مانند ستاره درخشنده و در میان
چشمش نوشته باشد که کافر بخطی که همه کس تواند خواند و بر روی
دریاها رود و در پیش رویش کوهی از دود باشد و در پس پشتش کوهی
باشد که مردمان گمان کنند که خوردنیست و در سالی خروج کند که قحط عظیم
آید و

در میان مردمان باشد و بر خر سفیدی سوار باشد و هر گامش یک
میل باشد و زمین در زیر پایش پیچیده شود و بر آبی که بگذرد فرو رود
و با آواز بلند فریاد کند که همه کس بشنود که دوستان من نزد من آیید
که منم آن خداوندی که شما را خلق کرده‌ام و اعضای شما را درست
کرده‌ام و شما را با آنها راه نموده‌ام منم پروردگار بزرگوار شما و دروغ
میگوید آن دشمن خدا یک چشم است و طعام میخورد و جسم است و راه میرود
و خداوند شما ازین صفات منزه است و اکثر متابعان او
در آن زمان فرزندان زنا و صاحبان کلاه‌های سبز خواهند بود و خدا
او را در شام خواهد کشت بر گردنهای که او را عقبه افیق میگویند
بعد از سه ساعت روز جمعه بر دست کسیکه عیسی بن مریم در عقب او نماز
خواهد کرد و بعد از آن بلیهٔ عظیم خواهد بود گفتند که چه چیز خواهد بود یا امیر المؤمنین ذکر دابة الارض
فرمود که بیرون خواهد آمد دابة الارض از پیش کوه صفا و مروه و با خود
خواهد داشت انگشتر حضرت سلیمان و عصای حضرت موسی علی نبینا

و علیها السلم انگشتر را بر پیشانی مومن میگذارد و نقش میگیرد که هذا
مومن حقا و عصای حضرت موسی علی نبینا را بر پیشانی کافر میگذارد
و نقش میگیرد که هذا کافر حقا آنگاه مومن میگوید که وای بر تو ای
کافر و کافر میگوید که خوشا حال تو ای مومن کاشکی من امروز مثل
تو می بودم و بسعادت عظیم فایز می شدم پس در آن هنگام دابه
سر خود را بلند میکند که همه کس او را ببینند باذن الله و این بعد از
آنست که آفتاب از طرف مغرب طالع شود و در آن وقت توبه
لا ینفع و هیچ عملی مقبول نشود و کسیکه پیشتر ایمان نیاورده باشند ایمان
او فایده نکند پس آنحضرت فرمود که از حال بعد از آن مپرسید
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بغیر از اهل بیت خود بدیگری
نگویم **بیان دوم** در بیان کیفیت خروج آن خلیفة الرحمن علیه
و آبائه صلوات الله الملک المنان بدانکه ظهور آنحضرت
حق است و خواهد بود و هرکه اعتقاد نکند کافرست و عاقبتش نامحمود

کیفیت خروج آنحضرت

چنانچه

چنانچه حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیه و آله الی یوم الدین
فرموده که اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز که هر آینه حق تعالی آن روز
را دراز گرداند تا بیرون آید مردی که نام او نام من و کنیه او کنیه
من بود در کیفیت خروج او فاضل ماهر مولانا محمد باقر طاب ثراه
از شیخ معتمد حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصایر نقل کرده
بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سوال کردم از حضرت امام
بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلم که آیا آن امامی که مردم
انتظار ظهور او میکشند و امیدوار فرج او هستند یعنی حضرت صاحب الامر
عم وقت معلوم معینی برای خروج آنحضرت هست فرمود که
حق تعالی ابا نموده ازین که از برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین نماید
که شیعیان بدانند پس فرمود که آیاتی که حق تعالی در امر قیام
ساعت در قرآن مجید فرموده است بعضی در باب قیام آنحضرت
نازل شده است و هرکس برای ظهور مهدی ما وقتی قرار دهد
خود را با خدا در علم غیب شریک کرده و دعوی اطلاع بر اسرار

ایشان کرده است مفضل گفت یا مولای من چگونه خواهد بود ابتدای
ظهور آنحضرت فرمود که بیخبر ظاهر گردد و نام شریف او بلند شود و امر شریف هویدا
گردد و از آسمان منادی بنام و کنیت و نسب شریف ندا کند تا آنکه حجت
شناختن او بر خلق ظاهر شود و با آن حجتی که ما بر خلق لازم کرده ایم
و قصها و احوال شریف بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیت شریف مثل نام
و نسب و کنیت جد او است تا آنکه مردم نگویند که نام و نسب
نمیدانستیم پس خدای تعالی او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه
حقتعالی به پیغمبر شریف وعده داده است که لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ
كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبر شریف را با هدایت
و دین حق تا غالب گرداند بر همه دینها و هر چند کراهت داشته
باشند آنانکه با خدا شرک می ورزند و در آیت دیگر فرموده است که
وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ یعنی
قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد
دینها همه از برای خدا پس فرمود که والله ای مفضل بر دارد از

جمیع

جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه ادیان یک دین که دین حق باشد
بر گرداند و از هیچکس بغیر دین حق تعالی قبول نکند چنانچه حق تعالی فرموده
است وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ
فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام را
پس هرگز از او قبول نکنند و در آخرت از زیانکاران باشد مفضل پرسید که
در ایام غیبت آنحضرت با که مخاطبه خواهد فرمود و که با او سخن خواهد گفت
فرمود که ملائکه و مومنان از جن و امر و نهی ایشان بر دست خواهد آمد بسوی
معتمدان و نایبان آنحضرت که بشیعیان ایشان برسند والله ای مفضل
گویا که می بینم آنحضرت را که داخل شود و بر در حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله ردا در بر و عمامه زردی بر سر داشته باشد و در پاهای شریف
در نعل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در دست شریف عصای آنحضرت
بوده باشد و بزی صغیر در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و
باین هیئت بیاید نزد خانه کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب در آید

دیده‌ها بخواب رود جبرئیل و میکائیل علیهما السلام و صف صف از
ملایکه بر و نازل شوند پس جبرئیل گوید که ای آقای من سخن تو مقبول
و امر تو جاریست پس حضرت صاحب الامر علیه السلام دست بر
روی مبارک کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزاست
که وعده ما را راست گردانید و زمین را بمیراث بما داد
که هر جا خواهیم قرار گیریم پس نیکو مزد است مزد کارکنان از برای
خدا پس بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام و
صیحه‌ای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من و آنها
که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پس ای ظاهر
شدگان من بر روی زمین بیایید بسوی من پس حق تعالی صیحه اورا
آنحضرت برساند بایشان در جای عالم که باشند از مشرق و
مغرب عالم پس بشنوند همه یک آواز پس همگی متوجه خدمت
آنحضرت شوند به یک چشم زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت در میان

رکن

رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان
که هر مؤمنی که بر روی زمین از ان روشنی یابد و آن نور در خانه‌ها
مؤمنان در آید و جانهای ایشان تابان فرح یابد اما ندانند که قایم
آل محمد علیه السلام ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و
سیزده نفر که بلی الارض از اطراف عالم خدمت آنحضرت
حاضر شده اند همه در خدمتش استاده باشند پس پشت بکعبه دهد
و دست خود را بگشاید و مانند دست موسی علیه السلام عالم از نور
روشنی کند پس گوید که هر کسی که با این دست بیعت کند
چنانست که با خدا بیعت کرده باشد پس اول کسیکه دست او را
بوسه دهد و بیعت کند جبرئیل هم باشد پس سایر ملائکه بیعت
نمایند پس نجیبان جن بشرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده
تن نقبا بمبایعت سرافراز شوند و آنگاه مردم مکه خبر یابند و گویند که
کیست این شخص که در جانب مکه ظاهر شده است و چه جماعت‌اند

بیعت کردن جبرئیل با آنحضرت
با نجیبان جن

اینها که یاد بیند پس بعضی گویند که عاقبت صاحب بیرقها بیعت که

داخل مکه شد گویند که هیچیک از اصحاب شما را شناسید گویند

که نمی شناسیم هیچیک را مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه

که اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در روز اول طلوع آفتاب

باشد پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی

ندا کند باواز بلند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای خلایق

این مهدی آل محمد است بنام و کنیت جد خود اورا بنام کنند و نسبت

دهند اورا بامام حسن علیه السلم بدرستی امام یازدهم و دیگر پدران

بزرگوارش بشمارد تا حسین بن علی علیهم السلم با او بیعت نمایید

تا هدایت یابید و مخالفت امر او منمایید که گمراه میشوید پس اول ملایکه

آن ندا را لبیک میگویند و اجابت میکنند ملایکه اند پس مومنان

جن پس سیصد و سیزده نفر نقبا میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم

و هیچ صاحب گوشی از خلایق نمیماند مگر آنکه آن صدا را میشنود

و

و متوجه میشوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک

غروب آفتاب شود از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که پرور

دگار شما در وادی الیابس ظاهر شده است و آن عثمان بن عنبسه است

از فرزندان یزید بن معویه علیهم اللعنة با او بیعت نمایید تا هدایت

یابید و مخالفت مکنید که گمراه میشوید پس ملایکه و جن و نقبا همه اورا

تکذیب کنند و دانند که او شیطان است و گویند شنیدیم اما باور نکردیم

پس هر صاحب شکی و منافقی و مکابری که باشند بند ای آخر از راه

برود در تمام آن روز حضرت پشت بکعبه دهد گوید که هر که خواهد که نظر کند

بآدم و شیث و نوح و سام و ابرهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون

علیهم السلم پس نظر کند بمن که علم و کمال همه با منست و هر که خواهد که نظر

کند بمحمد و علی و حسن و حسین و ائمه از ذریه حسین علیهم السلم پس نظر کند

بمن که علم همه نزد منست و آنچه آنها علم داشتند ندانسته و خبر نداده اند

من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران میخواهد بیاید و از من

بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث علیهما السلام را بخواند امت آدم
و شیث گویند این است والله صحف آدم و شیث که در آن هیچ تغیر راه نیافته است
و خوانده بر ما آنچه ندانستیم پس بخواند صحف نوح و ابرهیم و توریة موسی و
انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام را پس علمای آن ملتها همه شهادت
دهند که این است آن کتابها بنحوی که از آسمان نازل شده و
تغیر نیافته و آنچه از ما فوت شده بود همه را بر ما خواند قرآن را بنحوی که
حق تعالی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل ساخته بی آنکه تغیر
و تبدیل شده باشد چنانچه در قرآنهای دیگر شده پس در این حال شخصی
بیاید بخدمت آنحضرت که رویش بجانب پشت گردیده باشد و بگوید
ای سید من منم بشیر امر کرد مرا ملکی از ملائکه که بخدمت تو آیم و ترا بشا
رت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرت فرماید
که قصه خود و برادرت را نقل کن برای مردم پس بشیر گوید که من و برادرم
در میان لشکر سفیانی بودیم و دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه خراب کردیم

و مدینه را

و مدینه را خراب کردیم و منبر را در هم شکستیم و استرهای ما در میان
مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر ما سی صد
هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل
رسانیم چون بصحرای بیدا که حوالی مدینه طیبه است رسیدیم آخر شب
فرود آمدیم پس صدائی آمد از آسمان که ای بیدا هلاک کن
این گروه ستمکار را زمین شکافته شد و تمام لشکر را با چهارپایان
و اسباب و اموال فرو برد و کسی و چیزی بر روی زمین نماند مگر من
و برادرم ناگاه ملکی نزد ما آمد و رویهای ما را به پشت گردانید چنانچه
می بینی پس برادرم گفت که ای نذیر برو بسوی سفیانی ملعون
در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن مهدی آل محمد علیه السلام و خبر ده
او را که لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک کرده است و بمن گفت
ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی علیه السلام در مکه و او را بشارت ده بهلاک
شدن ظالمان و توبه کن در دست آنحضرت که توبه تو را قبول میفرماید

پس حضرت دست مبارک بر روی سینه مالد بحالت اول برگردد
و با حضرت بیعت کنند و در لشکر آنحضرت باشند مفضل پرسید که ای سید
من ملایکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود بلی والله ای
مفضل با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانچه مردی با اهل خود و یاران خود
صحبت دارد مفضل پرسید که ملایکه و جن با او خواهند بود فرمود بلی والله ای
مفضل و آنحضرت با آن گروه فرود خواهد آمد در زمین هجرت مابین کوفه
و نجف و عدد اصحاب وی در آن وقت چهل و شش هزار از ملایکه خواهند بود
و شش هزار جن و بروایت دیگر چهل و شش هزار از جن و خدای تعالی
یاری کند او را و بر همه عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آنحضرت با اهل
مکه چه خواهد کرد فرمود که اول ایشان را بالحکمة والموعظة الحسنة دعوت
کند پس اطاعت نمایند و شخصی از اهل بیت خود را بر ایشان خلیفه
کرده اند و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید که خانه کعبه را
چه خواهد کرد فرمود که خراب میکند از قرار بنایی که ابراهیم و اسمعیل علیهما السلم

گذاشته

گذاشته بودند بنا میکند و از نو می‌برد و بناهای ظالمانرا در مکه و مدینه
و عراق و سایر اقالیم خراب میکند و مسجد کوفه را خراب میکند و
از اساس اول بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند که هر که آن را
بنا نهاده ملعون است مفضل پرسید که در مکه اقامت خواهد کرد فرمود
که نه بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه
بیرون آید اهل مکه خلیفه او را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی
ایشان معاودت نماید پس بیایند بخدمت آنحضرت سرها در زیر
افکنده گریان و تضرع کنان گویند که ای مهدی آل محمد توبه میکنیم توبه
ما قبول فرما پس ایشان را نصیحت دهد و از عقوبت دنیا و آخرت بترساند
و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی گرداند و بیرون آید باز آن والی
را بکشند آنگاه یاوران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان برگرداند
که با ایشان بگویند که برگردند بحق پس هر که ایمان بیاورد او را
ببخشند و هر که ایمان نیاورد بقتل رسانند پس قتل عسکر هم روزی

اند بسوی مکه باز گردند از صد کس یک کس ایمان نیاورد مفضل
پرسید که ای مولای من خانه مهدی علیه السلم و محل اجتماع مومنان
کجا خواهد بود حضرت امام علیه السلم گفت که پای تخت آنحضرت شهر کوفه
خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمیع بیت المال
و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد
بود مفضل پرسید که جمیع مومنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی والله
ای مفضل هیچ مومنی نباشد مگر آنکه یا در کوفه یا در حوالی
کوفه باشد و در آن زمان قیمت جای یک خوابیدن یک گوسفند در کوفه
دو هزار درهم باشد و در آن زمان وسعت شهر کوفه بقدر پنجاه و چهار
میل که هیجده فرسخ است بوده باشد و قصرهای کوفه بکربلای معلی
متصل گردد و حق تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که محل
آمد و شد ملایکه و مومنان باشد و حق تعالی آن زمین مقدس
را بلند مرتبه گرداند و چندان از برکتها و رحمتها در آن قرار دهد که اگر

مومنین در آن باشند و بخوانند خدا را هر آینه یک مرتبه دعا مثل هزار مرتبه
ملک دنیا با عطا فرماید پس حضرت صادق علیه السلام آهی کشیدند و فرمودند که
ای مفضل به درستیکه بقعه های زمین با یکدیگر تفاخر کردند پس کعبه معظمه بر کربلا
فخر کرد حق تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا چه به درستیکه
آن بقعه مبارکه است که در آن ندای انی انا الله از شجره مبارکه بموسی
رسید و همان مکان بلندی است که مریم و عیسی را در آنجا جا دادیم و در
موضعی که سر مبارک امام حسین علیه السلام را بعد از شهادت شستند در همان
موضع حضرت مریم حضرت عیسی علیهما السلم را در وقت ولادت غسل
داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه است که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و اله در آنجا عروج نمود و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان
ما در آن بقعه است تا ظاهر شدن قایم علیه السلم مفضل گفت ای سید
پس مهدی علیه السلم دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه
جدم رسول خدا صلوات الله علیه و اله الی یوم الجزا خبر وارد مدینه طیبه

پس شود امری عجیب از وی ظاهر شود آنکه موجب شادی و سرور مؤمنان و خواری منافقان
باشد مفضل پرسید که آن چه امر است آن جناب مستطاب فرمود که
چون بمدینه منوره جد بزرگوار خود رسد گوید که ای خلایق این قبر جد من رسول
خدا است گویند بلی ای مهدی آل رسول صلی الله علیه و آله گوید ایشان کیستند
که در پهلوی او دفن کرده اند گویند که دو مصاحب و دو همخوابه او ابوبکر و عمر
حضرت در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست ابوبکر و عمر و چه
سبب ایشان را از میان جمیع خلایق با جدم دفن کرده اند و شاید که
کسی دیگری باشد که در اینجا دفن کرده باشند پس مردم گویند که ای مهدی
آل محمد صلی الله علیه و آله غیر ایشان کسی در اینجا مدفون نیست
ایشان را برای آنکه در اینجا دفن کرده اند که خلیفه رسول خدا بودند و پدر
زنان آنحضرت بودند پس فرماید که آیا کسی باشد که اگر ببیند ایشان را
بشناسد گویند بلی ما بصفت می شناسیم باز فرماید که آیا کسی شک دارد
در این که ایشان در اینجا مدفون اند گویند نه پس بعد از سه روز امر فرماید

که

بیرون آوردن آنحضرت ابابکر و عمر را علیهما اللعنه از قبر

که دیوار را شکافند و هر دو را از قبر بیرون آورند پس هر دو را با بدن
تازه بهمان صورت که داشته اند بیرون آورند پس امر نماید که کفنهای
ایشان را بکنند و ایشان را آویخته کنند بر درخت خشکی پس برای
امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ برآورد و شاخهای
بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان داشته باشند گویند این است
والله شرف و بزرگی و ما رستگار شدیم بمحبت ایشان و چون این خبر
منتشر گردد هر که در دل بقدر یک حبه از محبت ایشان داشته باشد
حاضر شود پس منادی از جانب صاحب الامر ندا کند که هر که این
دو مصاحب و دو همخوابه رسول خدا را دوست میدارد از میان مردم
جدا شود و یک جانب باشد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوست
داران ایشان دیگری لعنت کننده بر ایشان پس حضرت صاحب الامر
علیه السلام گوید به دوستداران ایشان که بیزاری جویید از ایشان
و اگر نه عذاب الهی گرفتار می شوید ایشان جواب گویند که ای

مهدی آل محمد ما بپرسیم از آن که به اسم آنها را نزد جد ما قریب دفن

هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم از ایشان

و حال آنکه کرامات بسیار از ایشان دیدیم و دانستیم که مقرب درگاه

حق‌اند بلکه از تو و هر که بتو ایمان آورده و هر که ایشان را از قبر بیرون

در آورده و بدار کشیده بیزاریم پس حضرت مهدی علیه السلام فرماید

که باد سیاهی بر ایشان وزد و همه را هلاک گرداند پس امر فرماید که آن

دو ملعون را از درخت به زیر آورند و ایشان را بقدرت کامله الهی

زنده گرداند و امر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند پس هر ظلمی که

و کفری که از اول عالم تا انتهای آن شده گناه همه را بر ایشان

لازم آورد و زدن سلمان فارسی و آتش افروختن به در خانه

امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام برای سوختن ایشان

و زهر دادن امام حسن و کشتن امام حسین علیهما السلام و اطفال

و پسر عمان و یاران او و اسیر کردن ذریت حضرت رسول خدا صلی الله

علیه و آله

علیه و آله و غصب حق حضرت آل محمد علیهم السلام و در هر زمانی که خون بناحقی ریخته

شده و هر جماعی که بحرام واقع شده و هر سودی و حرامی که خورده شده و

هر گناه و ظلم و جوری که وقوع یافته تا قیام آل محمد علیهم السلام همه را بر ایشان

شمرد که مرتکب شده‌اند و ایشان اعتراف نمایند بجهت آنکه ایشان بودند

اول غصب حق خلیفه بحق نمیکردند هر آینه در عالم ظلم نمی‌شد پس امر فرماید

که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص نماید پس امر فرماید که

آن دو را به درخت بیاویزند و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید و باد

را امر فرماید که خاکستر ایشان را به دریاها پاشد مفضل گفت ای سید من

آن آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل والله

که سید اکبر محمد رسول الله خاتم النبیین و صدیق اکبر امیر المؤمنین و فاطمه

زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هدی همگی زنده خواهند شد

و هر که ایمان محض داشته و هر که کافر محض بوده همگی زنده خواهند شد

همه از برای جمیع ائمه و مؤمنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی

زنده شدن حضرت رسول خدا
با ائمه هدی و اعدا ایشان

روزی هزار مرتبه ایشان را بکشند و باز زنده کرده اند پس حق سبحانه و
تعالی بجایی که خواهد ایشان را ببرد و معذب کرده اند پس حضرت مهدی
علیه السلم متوجه کوفه شود و در میان کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش
هزار ملک و چهل و شش هزار از جن و سیصد و سیزده تن از نقبا
مفضل پرسید که زورا که بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود فرمود
که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود وای بر آنکسی که در آنجا ساکن باشد
از علمهای زرد و علمهای مغرب و از علمهایی که از دور و نزدیک متوجه
آن میگردد والله که بر آن شهر نازل شود اصناف عذابها که بر امم
گذشته نازل شده است و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمها
ندیده و گوشها نشنیده باشد طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان
شمشیر باشد والله که یکوقتی چنان آبادان شود بغداد که گویند دنیا
همین است و گویند که خانهها و قصرهایش بهشت است و دختر انش
حور العین و پسرانش ولدان بهشت اند و گمان کنند که حق سبحانه و تعالی

روزی

خروج نمودن حسنی از دیلم و قزوین

روزی بندگان قسمت نکرده است مگر در آن شهر امر خدا و رسول گویند
و حکم بناحق و گواهی ناحق دهند و شراب خورند و زنا کردن و مال حرام خوردن
و خون ناحق ریختن آنقدر شود که در تمام دنیا آنقدر نباشد پس حق سبحانه
و تعالی خراب کند آنرا باین فتنهها و لشکرها بمرتبه که اگر کسی که از آن
دهد که اینجا زمین آن شهر است پس خروج کند جوان خوش روی
حسنی نام بجانب دیلم و قزوین و با آواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید مهدی
آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری مطلبد پس اجابت نمایند او را
گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از نقره و نه از طلا بلکه مردی چند
مانند پارهای آهن در شجاعت و عزم صلابت و با یابوهای اشهب سوار
همه مکمل و مسلح و پیوسته بکشند ظالمان را تا بکوفه در آیند در وقتی که اکثر
زمین را از کافران پاک کرده باشند پس در کوفه ساکن میشود
و باو خبر میرسد که مهدی علیه السلم و اصحابش نزدیک کوفه رسیده اند
با صاحب خود گوید بیایید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد

داشته خود منه انه که مهدی آل محمد است اما مطلبش این است که هر چه
اصحاب خود ظاهر سازد و حقیقت آنحضرت را پس حسینی در برابر
آنحضرت می ایستد و میگوید اگر راست میگویی که تو آن مهدی آل محمد
کجاست عصای جدت و انگشتری او و زره او که ذات الفضول
میباشد و عمامه اش که سحاب میگفتند و اسپش که یربوع نام داشت
و ناقه اش که عضبا میگفتند و استرش که دلدل میباشد و حمارش
که یعفور میباشد و براق و مصحف امیرالمومنین علیه السلام که بی تغیر و
تبدیل جمع کرد پس همه را آن امام همام حضرت مهدی علیه السلام حاضر
کرده است حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع
یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصا و تابوت موسی و زره داود
و انگشتر و تاج سلیمان و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران علی
نبینا و آله و علیهم السلام پس تو دیده شنید حضرت صاحب الزمان
علیه صلوات الله الملک الرحمن عصای رسول خدا صلوات الله علیه و آله

الی یوم الجزا را بر سنگ صلبی نصب کند در ساعت درخت بزرگی شود
که جمیع لشکر در زیر سایه آن باشند پس حسینی گوید الله اکبر دست خود
را دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس دست مبارک
دراز کند که حسینی و جمیع لشکرش بیعت کنند بغیر چهل هزار نفر از زیدیه با
لشکر او باشند و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند اما گویند که اینها
سحر بزرگ بود پس بنوان منقیان حضرت صاحب الزمان علیه السلام
هر چند آیات نزد بهر معجزات با ایشان نماید سودی نبخشد تا سه روز
پس فرماید همه را به قتل رسانند مفضل پرسید که دیگر چه کار خواهد کرد
فرمود که لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا اینکه او را بگیرند و در دمشق
در روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت معصوم امام
حسین مظلوم علیه السلام ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو
نفر که در کربلای معلی با آن حضرت شهید شدند و هیچ رجعتی از این رجعت
روشنتر و هیچ سروری ازین مسرت بهتر نیست پس بر دین آنهم صدیق اکبر

رجعت امام حسین با هفتاد و دو نفر از شهدا

امیر المؤمنین علی علیه السلام و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که یکی از رکنش
در نجف باشد و یکی در هجر و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه و گویا
که می بینم قندیلها و چراغهایش که آسمان و زمین را روشنی دهد زیاده
از آفتاب و ماه پس بیرون آید سید اکبر محمد رسول الله صلی الله
علیه و آله الی یوم الحشر با هر که با آنحضرت ایمان آورده باشند از مهاجر
و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده باشند
زنده میکنند جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک در حقیقت
او میکردند یا رد قول او می نمودند و سحر و کهانت و جنون نسبت باو
میدادند و میگفتند که بخواهش خود سخن میگوید و هر که با آن عالیجناب
جنگ و نزاع کرده باشند همه را جزا از خود میرسانند و همچنین میگردانند
یک یک از ائمه را تا حضرت صاحب الزمان علیهم صلوات الله
الملک المنان و هر که یاری ایشان کرده تا سرور شوند و هر که آزار
ایشان نموده تا آنکه پس از عقبی بعذاب و خواری دنیا مبتلی کردند

ودر اوقت

و در آنوقت ظاهر شود دلیل آیه کریمه و نرید ان نمن که ترجمه اش از
پیش گذشت مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان در این
آیه و آنی چه آیه چیست حضرت امام علیه الصلوة والسلام فرمود که مراد
ابوبکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت خاتم پیغمبران و امیر مومنان با
علیهم السلام خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را
بگردند حتی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها
و هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را
در آن برپا دارند پس فرمود که گویا می بینم ای مفضل آن روز را که
که ما گروه امامان نزد جد بزرگوار سید ابرار ایستاده باشیم و با آنحضرت
شکایت کنیم آنچه بر ما واقع شده است از این امت جفاکار
بعد از فوت آنحضرت مختار و آنچه بر ما واقع شده و آنچه بر ما رسانیدند
از تکذیب و رد اقوال ما و دشنام دادند و لعن کردند و تخویف بکشتن
و به زیر دون خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرهای مملکت خود

شکایت نمودن فاطمه زهرا

و شهید کردن بزهر و جو بسی کرده انبیا من ما طلبی حضرت رسالت
پناه گریان شود و بفرماید که ای فرزند از آن حق تعالی نازل شده
مگر اجر بجز شما بیش فرزند من نازل شده و بیش انچه اکنون حضرت
فاطمه زهرا و شکایت از ابوبکر و عمر علیهما الهاویه و السوء که فدک
را از من گرفتند و حجه آنکه حجتها برات آن ثبت کرده بود نه او نامه
که برای من نوشته بودی برای فدک عمر گرفت و در حضور جمیع
و الناس را اب دهان خود ابر دامن انداخت و پاره کرد و من بسوی
قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان را بتو کردم و ابوبکر و عمر علیهما اللعنة
در سقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر متفق گشتند و خلافت
را از شوهر من امیر المومنین غصب کردند پس چون آمدند که او را
به بیعت در آورند او ابا کرد هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت
رسالت را بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر این چه جرات است
که بر خدا و رسول میکنی آیا میخواهی که نسل پیغمبر را از زمین بر اندازی

فرز

عمر گفت بس کن ای فاطمه محمد حاضر نیست که ملائکه بیاید
و امر و نهی از آسمان بیاورد علی را بگو که بیاید و بیعت کند و اگر نه
آتش در خانه می اندازم و همه را میسوزانم پس من گفتم خدا
وندا بتو شکایت میکنیم اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر
شده اند و حق ما را غصب میکنند پس عمر علیه اللعنه صدا زد که حرف
های احمقانه زنان را بگذار خدا پیغمبری و امامت هر دو را به شما نداده است
پس عمر علیه الهاویه و السقر تازیانه زد و دست مرا شکست و در بر
شکم من زد و فرزند محسن نام نشناسه از من سقط شد و من فریاد
میکردم که وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغگو میشمارند و تازیانه
بر من میزنند و فرزند شکم را شهید میکنند و خواستم که کسی بگیرم
امیر المومنین علیه السلام برخاست دید مرا بسینه تو چسبانید و گفت ای
دختر رسول خدا اینک رب رحمت عالمیان بود بخدا سوگند میدهم
تو را که مقنعه از سر نکشی و سر را با آسمان بلند نکنی والله که اگر چنین

شکایت نمودن امیرالمومنین علیه السلام

یکی تیک خفته در زمین و یکی پرنده در هوا تا که اید بسی برگشتم
و از آن در گذار شهید شدم پس امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت
کند که چند من شب با حسنین علیهما السلام در خانه جاجرد [illegible] رفتم
انکسانی که تو مکر ربیعت خلافت مرا گرفته بودی از ایشان طلب
یاری کردم همه وعده یاری کردند و چون صبح شد یکی از اصحاب
نصرت من ننمایند و بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه
هارون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت ای فرزند مادر من
بدرستیکه قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم
از برای خدا از این چند کشیدم که هیچ دمی بیغمی از امت آن پیغمبر
مثل آن نکشیده بود تا آنکه مرا شهید کردند بضربت عبد الرحمن بن ملجم

شکایت نمودن امام حسن

پس حضرت امام حسن علیه السلام برخیزد و گوید ای جد بزرگوار
وای سید عالم فقد ارجعتنی خبر شهادت پدرم بمعاویه ملعون
رسید زیاد ولد الزنا را با صد و بیست هزار کس بجانب کوفه فرستاد

که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی را بگیرند تا بیعت کنیم
با معاویه و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معاویه
بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم
و ایشان را بجنگ خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب نداد پس روی
بآسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشانرا دعوت
کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم ایشانرا یاری
نکردند و در فرمانبرداری من تقصیر کردند خداوندا تو بفرست بر ایشان
بلا و عذاب خود را پس از منبر فرود آمدم و ایشانرا گذاشتم و بجانب
مدینه روانه گردیدم پس آمدند بنزد من گفتند اینک معاویه لشکرها
بکوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان و اطفال بی
گناه کشته اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم با شما وفائی
ندارید و جمعی با ایشان فرستادم و گفتم که نزد معاویه خواهید رفت و
بیعت مرا خواهید شکست و مرا ضعیف خواهید کرد که با معاویه صلح کنم

اخر شد مگر آنچه من ان را خبر داده بودم پس برخیزد شهید مظلوم علی
امام حسین معصوم ع روی خود با خون خود خضاب کرده و جمیع شهیدانی
که با او شهید شده اند پس برخیزند با او حضرت رسول الله صلی الله علیه
و اله را که نظرش بر او افتد بگرید و جمیع اهل آسمان بگریند و سیدة النسا
فاطمه زهرا علیها السلم نعره زنند که زمین بلرزد و حضرت سید الاوصیا
و امام حسن مجتبی از جانب راست رسول خدا صلوات الله علیه
و اله الی یوم الجزا ایستند و حضرت فاطمه علیها السلم از جانب چپ
آنجناب باشد پس حضرت شهید معصوم امام حسین مظلوم علیه السلم
نزدیک آید حضرت خاتم الانبیا او را بسینه بی کینه خود بچسباند و گوید
که فدای تو شوم ای حسین دیده تو روشن باد و دیده من در باره
تو روشن باد از جانب راست شهید کربلا حمزه سید الشهدا باشد
و از جانب چپ آن مقتول تیغ اشرار جعفر طیار باشد و محسن را
حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المومنین علیه السلم

محسن

بر دامنش بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه علیها السلم این آیه تلاوت
فرماید که اینست ترجمه ظاهر لفظش که امروز که کسی وعده میداد دید
امروز می یابد هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر کرده شده
و آنچه کرده است از کار بد آرزو میکند که کاشکی میان او و آن
کار بد فاصله بودی پس راوی حدیث گفت حضرت صادق علیه السلم
بسیار گریست و فرمود که روشن مباد دیده که نزد ذکر این قصه
گریان نگردد و مفضل گریست و گفت ای مولای من چه ثواب دارد
گریستن بر ایشان فرمود ثواب غیر متناهی اگر شیعه باشد مفضل
پرسید که دیگر چه خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه علیها السلم برخیزد
و بگوید خداوندا وفا کن بوعده که با من کرده در باب آنها که با من ظلم
کرده و حق مرا غصب کرده و مرا آزرده و بجزع آورده اند به ستمهایی که
بر جمیع فرزندان من کرده اند پس بگریند بر دو ملایکه آسمانهای
هفتگانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیا و هر که در تحت الثری بهشت

هیکل خود نشستی بر او در بند پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکا

ران ما و آلهم که راضی بودند بستمهای ما مگر آنکه هزار مرتبه در

اند ز کشته شوند مفضل گوید عرض کردم که ای مولای من جمعی

از شیعیان شما هستند که قائل نیستند که شما و دوستان شما

در این دنیا زنده خواهید شد فرمود که مگر نشنیده اند سخن جد ما رسول

خدا و سخن اهل بیت را که مگر خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده

اند این آیه را که وَلَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ

الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ یعنی البته بچشانیم ما ایشان را از عذاب کمتر

پیش از عذاب بزرگتر که عذاب پست تر عذاب رجعت است

و عذاب بزرگتر عذاب قیامت پس حضرت فرمود که

جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده اند میگویند که معنی

رجعت آنست که پادشاهی بما برگردد و مهدی ما پادشاه

شود وای بر ایشان کی پادشاهی دنیا دیگر



را از ما گرفته اند تا بما برگردد و پادشاهی نبوت و امامت و وصیت

همیشه با ما است ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قران

هر آینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده اند این آیه را که وَ

نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ تا آخر

آیت و این آیه که ترجمه اش گذشت والله که تنزیل این

آیه در بنی اسرائیل است و تاویلش در رجعت ما اهل بیت است

و فرعون و هامان ابوبکر و عمر اند پس فرمود که بعد از آن بر خیزد

جدم علی بن الحسین و پدرم محمد الباقر علیهما السلم پس شکایت

کنند بجد خود رسول صلعم آنچه از ستمکاران بر ایشان واقع شده است

پس بر خیزم من و شکایت کنم آنچه از منصور دوانیقی بمن رسیده

پس بر خیزد فرزندم امام موسی کاظم علیه السلم و شکایت کند بجدش

از هرون الرشید پس بر خیزد علی بن موسی الرضا عم و شکایت

کند از مامون و غیر آن پس بر خیزد امام محمد تقی و امام علی نقی

شکایت نمودن امامان دیگر

شکایت نمودن حضرت صاحب الزمان

علیها السلام و شکایت کند از متوکل لعین و غیره پس برخیزد امام
حسن عسکری علیه السلم و شکایت کند از معتمد پس برخیزد مهدی
آخر الزمان بنام جدش حضرت رسول الله صلعم با جامه خون
آلود حضرت رسالت پناه صلعم در روز جنگ بپیشانی نورانی را در
احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند بخون آلوده شد
و ملائکه در دور و کناره او منزل باشند تا بایستد نزد جد بزرگوارش
و بگوید که مرا وصف کردی از برای امت و دلالت فرمودی نام
و نسب و کنیت مرا برای ایشان بیان نمودی پس امت تو
انکار حق ما کردند و اطاعت ما ننمودند و گفتند که متولد نشده است
نیست و نخواهد شد بود یا گفتند که مرده است و اگر زنده می بود این قدر
غایب نمی بود پس صبر کردم از برای خدا تا حالی که حق سبحانه و تعالی
مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت رسول خدا صلوات الله علیه
الی یوم الجزا فرماید که الحمد لله الذی صدقنا وعده

واو

واورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین
و گوید آمد یاری و فتح الهی و ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی که وهو
الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی
الدین کله ولو کره المشرکون پس بخواند که انا فتحنا لک فتحا
مبینا تا آخر مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول
خدا که حق سبحانه و تعالی فرمود که بیامرزد از برای تو آنچه گذشته است
از گناهان و آنچه بعد از این خواهد شد بنده خاتق حضرت صادق علیه السلم
فرمود که ای مفضل رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرد که خداوندا گناهان
شیعیان برادرم مرتضی علی و گناهان شیعیان فرزندان من که اوصیای منند و
گناهان گذشته و آینده ایشان تا روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان
پیغمبران بسبب گناه شیعیان رسوا مکن پس حق سبحانه و تعالی گناه
جمیع شیعیان را بر آنحضرت بار کرده همه را برای آنحضرت آمرزید
پس مفضل بسیار بگریست و گفت ای سید من اینها فضل خداست

بر ما برکت شما امامان حضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص تو
و امثال تو ست از شیعیان خالص و این حدیث را نقل مکن برای
جماعتی که در معصیت خدا رخصت میطلبند و بهانه میجویند پس اعتماد
بر این کرده ترک عبادت میکنند پس ما هیچ فایده بحال ایشان
نمیتوانیم رسانید زیرا که حق سبحانه و تعالی میفرماید که شفاعت نمیکنند
مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند
مفضل پرسید که این آیه که حضرت خواهد خواند که لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ
كُلِّهِ مگر آنحضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده بودند فرمود که ای
کهای مفضل اگر بر همه دینها غالب شده بودند مذهب یهود و نصاری
و مجوسی و صابیان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمیماند بلکه
این در زمان مهدی و رجعت رسول علیهما السلم خواهد بود و آنگاه فرزند
آن زمان عمل خواهد آمد که وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ
الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ پس صادق علیه السلم فرمود که پس برگردد مهدی

بسوی

بسوی کوفه و حق سبحانه و تعالی از آسمان نقل ملخ طلا برایشان ببا
راند چنانچه بر حضرت ایوب علیه السلم بارانید و قسمت نماید بر اصحاب
خود از گنجهای زمین از طلا و نقره و جواهر مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان
شما بمیرد و قرضی از برادران مومن بر ذمت او باشد چگونه خواهد
شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی علیه السلم نداء میفرماید
در تمام عالم که هر که طلبی یا قرضی بر ذمت یکی از شیعیان ما داشته
باشد بیاید و بگوید پس همه را ادا فرماید حتی یک کله سیر و یکدانه
خردل و فاضل مذکور گفته که این حدیث از بس طولانی ترست و ما
باین قدر که مناسب این مقام است اکتفا کردیم المفضل مناجات
امید که موالیان و محبان و شیعیان حضرت امیر مومنان علی بن
ابی طالب علیه صلوات الله الملک الرحمن بملازمت امام الزمان
و خلیفة الرحمن و مظهر الایمان ابوالقاسم م ح م د و المهدی صاحب الزمان
علیه صلوات الله الملک المنان مشرف شوند و در رکاب خیر انزال

ختم ائمه اثنی عشر به رتبه شهادت فائز کردند سیما این بنده روسیاه
و غریق بحر گناه باب هر چند گناهم از عدد ها بیشی است لطف و کرم
تو بیشی از اندر بیش است باب بیست و چهارم در بیان وجوب محبت ائمه معصومین
و بیان آنکه هر که یکی از ائمه اطهار منکر شود چنانست که همه انکار نموده
باشد بدان ای مومن بیدار که حضرت جل و علا محبت اهل بیت

بیان وجوب محبت ائمه معصومین و بیان آنکه هر که یکی از ائمه منکر شود چنانست که همه منکر شده باشد

علیهم السلام را لازم گردانیده است بر کافه ناس چنانچه در تتبع
ششم در حدیثی که از بهجة المصابیح نقل شده و اشارت شد
و مجملی حضرت باری خود بزبان بیزبانی در سوره قرآنی فرموده
که قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ
یعنی بگوای محمد صلی الله علیه و آله امت خود را که من نمی خواهم برای
پیغمبری مزدی از شما مگر دوستی اهل بیت من بر شما لازم است
و در احادیث معتبر وارد است که پرسیدند از آنجناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله که اهل بیت شما چه کسانند فرمود که علی و فاطمه

و

و حسن و حسین علیهم السلام است و دیگر محبت ائمه علیهم السلام
کلهم بر بنده گان لازم است و کسی که واجب نداند در روز قیامت
پشیمان و نادم است و محقق است که اگر یکی از ائمه را دوست
ندارند چنانست که هیچیک را دوست نداشته اند پس کسیکه
با ایشان دشمنی کند دشمنی با رسول الله کند و دشمن رسول بیشک
دشمن خدا است و دشمن خدا روسیاه دو دنیا و عذاب ابدی دردناک
از برای او آماده و مهیا است چنانچه در لوامع صاحبقرانی نقل شده
از ابی حمزه که گفت حضرت سید الساجدین امام زین العابدین
صلوات الله علیه و علی آبائه و اولاده الی یوم الدین از ما پرسید
که ارض چه شریفه و بقاع معظمه کدام یک افضل است گفتیم
که خدا و رسولش اعلمند پس آن عالیجناب فرمودند که بتحقیق
که افضل ترین بقعه ها مابین رکن حجرالاسود و مقام حضرت ابراهیم علی
نبینا و آله و علیهم السلام است که مسمی بحطیم است پس اگر کسی عمر

باید مانند عمر نوح در تیغ زیست که آن نهصد و پنجاه سال است و در این
موضع روزها بروزه و شبها بعبادت ایزدی مشغول باشد و در روز قیامت
در صحرای محشر حاضر شود و اعتقاد بامامت ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین نداشته باشد یا یکی از ایشان معتقد نباشد هیچ بهره از این
طاعات و منفعتی از این عبادات نخواهد داشت و همچنین در حدیث
معتبر دیگر روایت شده که جگر گوشه مصطفی علی بن موسی الرضا علیهم السلام
روزی حاضران را گفت که امروز علی بن حمزه وفات کرد و این ساعت
او را دفن کردند و فرشتگان قبر از وی سوال کردند که خدای تو کیست
گفت الله فرمودند که پیغمبر تو کیست گفت محمد بن عبد الله و بعد از آن
گفتند که امام تو کیست گفت علی بن ابی طالب گفتند بعد از وی گفت امام حسن
گفتند بعد از وی گفت امام حسین حاصل امامان معصوم را یکی بعد از یکی
از وی سوال نموده و او جواب گفت تا امام جعفر صادق علیه السلام را نیز گفت
و از بعد از وی سوال کردند علی بن حمزه فرو ماند و مکرر سوال چند مرتبه کردند

نداشت یعنی آتشین بر سرش زدند چنانکه آتش در وی افتاد و تا
قیامت بر آتش باشد قبر آن بد نهاد و این است که
در وقتی که حبیب اله العالمین از عرش نزول نمود پیغمبر این خواست
که قصه معراج و عجایبها که دیده بودند در آسمانها نقل کند از جمله
سید اوصیا علی بن ابی طالب علیه افضل الثنا آن در دریای فکر فرو رفت
سبقت گرفته بر آنحضرت همه را از اول تا آخر نقل کرد بحضور
رسول صلی الله علیه و آله ابن عباس گوید در آن اثنا گفتم ای
رسول خدا امر و صیتی فرما که سبب فوز و رستگاری و دست گیری
باشد در دو دنیا و عقبی از امت رو سیاه حضرت رسالت پناه صلعم
فرمود که بر تو باد که علی را دوست داری و دست در عروة الوثقی
او زنی بحق آن خدایی که مرا بحق فرستاده است که آتش دوزخ
غضبناکتر است بر دشمن علی تا آنکه که دعوی کند که خدای را فرزندی
هست ابن عباس گوید گفتم یا رسول الله کی باشد که علی را دشمن

دارد فرمود بلی قومی که گمان می برند که از امت منند و حال آنکه
ایشان را نصیبی از اسلام نباشد بدان ای ابن عباس
که نشانه دشمنی آن باشد که دیگری را برابر و تفضیل نهند و غیر او را
از او افضل دانند و بیقین بدان و آگاه باش که حق سبحانه و تعالی
هیچ پیغمبری گرامیتر از من نیافریده و هیچ وصیی گرامیتر از علی خلق نکرده است
پس [illegible] مخالفت کن با هر که مخالفت علی کند و دشمنی کن با هر که
با او دشمنی کند و با آنکس یاری و دوستی نما یا ابن عباس اگر خواهی
که خدا از تو خشنود باشد بطریقه علی سلوک کن که شک در وی نیست اگر
بعد از پس تحقیق گردید بانچه گذشت و احادیث گذشته که اگر کسی یکی
از ائمه را نشناسد سر جای نیست که هیچ یک ایشان را نشناخته باشد و کسی
که اقرار بولایت و وصایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
علیه السلم نکند مؤمن نیست و از ایمان بهره ندارد و رئیس المحدثین
در خصال روایت کرده از امام همام محمد الباقر علیه السلم که فرمود که یکی

از بندگان هفتاد خریف در آتش بماند و هر خریف هفتاد سال است
بعد از آن مسئلت نماید از خدای عز و جل بحق محمد و اهل بیت او
که بر من رحم کن پس خدای عز و جل بجبرئیل وحی نماید که فرود شو
نزد بنده ام و او را بیرون آر بگوید ای صاحب کل اختیار من چگونه
در آتش در روم گوید من امر کرده ام آتش را که بر تو سرد و سلامت
باشد بگوید ای صاحب کل اختیار من چه دانم جای او را بگوید در
جایی از سجین است امام علیه السلم فرمود که پس جبرئیل فرود آمد
در آتش و او را بسته یابد بر روی افتاده پس او را بیرون آورد
پس حق سبحانه و تعالی بگوید ای بنده من چند گاه ماندی در آتش
مرا بخواندی و قسم میدادی گوید حساب آن نتوانم ای صاحب
کل اختیار من بگوید بحق عزتم که اگر نه آنست که از من بحق ایشان
مسئلت میکردی ترا دراز کار در آتش خوار میداشتم
اما بر من لازم است که بنده از من مسئلت بحق محمد و آل محمد

نکنند که من بیزارم از آن کسانی که میان من و دوستت بتحقیق امروز بیدم تو ما
امروز و عریف العلامه جناب استادی دام افضاله در کتاب عین الحیوة
روایت کرده از ابن عباس که اول هر روز حضرت علی ع بخدمت
حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله میرسید و خوش داشت اینکه
کسی درین ساعت بر وی سبقت نیابد اتفاقاً روزی دید که در صحن سرای
پیغمبر صلی الله علیه و آله سر مبارک آنحضرت در کنار دحیه بن خلیفه کلبی است
پس سلام کرد و از دحیه پرسید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چگونه
صبح رسید گفت بخیر یا اخا رسول الله یعنی صبح کرد بخیر و خوبی
ای برادر رسول خدا پس حضرت علی علیه السلم او را بخود دعا کرد
که جزاک الله عنا اهل البیت خیرا پس دحیه گفت کلامی که
خلاصه معنی آن اینکه من ترا دوست میدارم و بجهت تو هدیه دارم تو
پادشاهی برای مومنان و کشنده پیشانی سفیدان و دست و پا سفیدانی
سوی جنات عبارت از مومنانی که روز قیامت اعضای وضوی ایشان

تابان

تابان و درخشان میباشد و دیگر گفت آقای فرزندان آدمی در روز
قیامت غیر انبیا و مرسلین علم حمد در دست تو خواهد شد در روز قیامت
با کمال خوشی الی بهشت بروی تو و شیعیان تو با محمد صلی الله علیه و آله و گروه
او سوی بهشتها بتحقیق فیروزی یافت کسی که دوست داشت ترا
و زیانکار گشت کسی که از محبت تو کناره شد به دوستی محمد صلی الله
علیه و آله دوست داشتند ترا اهل ایمان و بدشمنی او دشمن داشتند ترا
منافقان یا آنکه دوستی او لازم دارد دوستی ترا و دشمنی با تو
لازم دارد دشمنی ما او را بیا نزد من بخشان شما شفاعت حضرت
شافع روز حشر را نزدیک شو بسوی پیغمبر خدا پس بنشست حضرت علی
مرتضی علیه التحیة والثنا و دحیه سر مبارک حضرت پیغمبر را از کنار خود
برداشت و بکنار حضرت علی علیه السلم گذاشت درین اثنا
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بیدار گردید و از احوال همه که شنوده
بود پرسید حضرت امیر المومنین علیه السلم صورت واقعه را عرض

رسانیده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که آن شخص و چه بود
ملکه جبرئیل علیه السلام بود بنابر نور اما حبیب که خداوند عالمیان
نور ایشان ممتاز کرده اند و او دوست آن کسی که دوستی نور را
در دل مومنان انداخته و دلهای کافران از آتش خوف نو
که اخته انتهی ملخصا ای عزیزان کی بی نوائیم اور در شکر
این نعمت را که از امت خاتم النبیین و محب شیعه ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین ایم اگرچه از جمله شیعه کی سست
بی عنوانیم اورد و بعضی بوده ایشان کی شیعی عمل نکرده و
و عنوانیم کرد اما خشم امید نکرم ایشان داریم و بتحقیق میدانیم
که هر که گناه بی حساب و بی نهایت ایشان بر ده از ان در
نا امید جای نگشته بیت یا سوخته کان بجز تو سودا که کند
جز تو نظر بر دل شیدا که کند گر لطف تو ام دست نگیرد امروز
فردا بر من سوخته فریاد که کند مناجات خداوندا اگر کوه بار معصیت

بردوش

بردوشی داریم و دیگر در کل مانده و بتحقیق میدانیم که بعکس اینها
در نا امید نکرده ایم و خشم آن داریم که آیه وافی هدایه و لسوف
یعطیک ربک فترضی عمل کرده شدای رب انتهای
أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ بکوش بوش
این گناهکاران رسانی و دست ما را گرفته از این غرقه
هلکه رهائی بپروردگارا از معصیت ما شکی و از تقصیرات ما
بگذر و ما بنده کان تو ایم اگرچه از جمله بنده کی سست بی بنیاد
اما محب رسول و اهل بیت او را وسیله ساخته دست در آیه وافی
هدایه إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا زده ایم پس بفریاد
ما برس ای کس بیکسان و دست ما را بگیر که مضطر و درمانده ایم
ای دستگیر درمانده کان و مایه رستگاری ازینها فرما
ای مایه مفلسان سیما این بی نوایان و مان و مستوجب
آتش سوزان شفیع تو ذبیحیم در جنان در مستدای و نصرت و

بیاد دوست داری ذریه رسول

اعانت ذریّه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بشرط ایمان
و قدری از آن قبل ازین گذشت و آنچه درین مقام گفته میشود
آنکه شیخ ابن بابویه در فقیه روایت کرده از امام ناطق و مولای
جعفر ابن محمد الصادق علیه صلوات الله الملک الخالق که فرمود
حضرت سیّد المرسلین صلوات الله علیه و آله اجمعین فرمود
که من در روز قیامت شفاعت خواهم نمود از برای چهار جماعت
هر چند که گناه ایشان از بسیاری مثل گناه تمام اهل دنیا باشد
اول کسیکه یاری کند ذریّه مرا دوم آنکه مال خود بذل نماید بر ایشان
در حال تنگی ایشان و این اعم است از آنکه از جمله خمس باشد
یا غیر آن سیوم کسیکه دوست دارد ذریّه مرا بدل و زبان
یعنی که بایشان محبت قلبی داشته باشد و اگر در جائی حرف خیر برا
تواند گفت بگوید چهارم آن شخصی که سعی کند در قضای حوائج ذریّه
من در وقتیکه ایشان از شهر یا خانه خود رانده شوند و افتاده در محنت

کتاب ... از ثقات عالی نسب روایت شده که چون روز
شود منادی ندا دهد که ای خلایق خاموش باشید که محمد با شما سخنی میگوید
بعد از آن خلایق خاموش شوند حضرت سیّد المرسلین فرماید که
ای خلایق هر که را بر من احسانی یا انعامی یا نیکی یا منتی کرده باشد
برخیزد و عوض آنرا از من بگیرد پس همه خلایق گویند که پدران و
مادران ما فدای تو باد یا رسول الله ما را بر تو چه احسان و چه انعام
و چه نیکی است بلکه احسانها و انعامها و منتها خدا و رسول او راست
بر تمام خلقات پس حضرت فرماید که بلی هست هر که جا داده باشد
یکی از اهل بیت مرا یا با او نیکی کرده باشد یا برهنه ایشان را پوشانیده
باشد یا گرسنه ایشان را سیر کرده باشد برخیزد تا او را مکافات
دهم پس جمعیکه آن کارها کرده باشند برخیزند از جانب رب العزة
ندا رسد که ای محمد صلعم و ای حبیب من مکافات و پاداش
ایشان را بتو دادم اکنون ایشان را در بهشت در هر جا که خواهی ساکن کن

گردانیدن ایشان نیز در رسیده که اعلی مراتب ایشانست
تا دیده در جایی که محجوب نباشند از دیدن ایشان حضرت سید المرسلین
و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین را و محقق فاضل مجلسی در کتاب
لوامع صاحبقرانی از ابن جمهور از علما حسی از کتاب عوالی اللآلی
روایت کرده که چون اهل قم همیشه شیعه بودند خلفای بنی عباس
غالبا نواصب را بر ایشان والی میکرده اند تا آنکه جمعی از سادات را
شهید کردند علویه فرزندان خود را برداشت و از قم بیرون آورد
که مبادا آنها را بکشند و از شخصی پرسید که در کجا شیعیان میتوان بود
گفت در بلخ شیعیان هستند و در آنجا بزرگی هست که رعایت ذریه
حضرت رسول بسیار میکند پس برداشت جمیع سیده علویه اولاد
خود را برداشت و متوجه بلخ شد تا آنکه بمشقت شدید در هوای سرما
سرد زمستان به بلخ رسید و تفحص احوال آن بزرگ نمود نشان گرفته
خود را باو رسانید و احوال خود را بیان فرمود آن بزرگ از او نشان سیادت

حکایت علویه و رفتن او از قم به بلخ و مسلمان شدن گبر



او گواه خواست گفتند گواه داریم و اما در قم هستند گفت چون گواه ندارید
برو بیش چیزی نتوانم داد و آن جماعت گریان و از سر مایوسی
از پیش او برگشتند و احوال جا پرسیدند شخصی نشان کاروان
سرایی داد که فقرا و مساکین در آنجا میشدند علویه متوجه آنجا شده
اتفاقا در مجلس آن بزرگ مجوسی بود چون این واقعه را استماع
نمود و او را رقت شده از عقب علویه برآمد و عرض نمود که مرا خانه
هست اگر بخانه من آیید بهتر خواهد شد علویه متوجه خانه او شده
آن مجوسی بمنزل رفت و عیال و اطفال خود را از منزلی که میبودند
بیرون کرد و بمنزل دیگر برده ایشان را بمنزل خود جا داد و تنوری
از برای ایشان گرم کرد و ایشان گرم شدند و طعامی از جهت
ایشان مهیا ساخت و زنان خانه اش را گفت بروید و با ایشان
صحبت دارید و ایشان را تسلی دهید تا از غم برآیند چنان نمودند تا شام
شد و علویه بزنان مجوسی گفت برخیزید تا نماز کنیم ایشان گفتند

ما گبریم نماز نمیکنیم از بیم خوف آن علویه بسیار متأثر شد که گبریا
ایشانرا اعانت کرده است بعد از ادای نماز بتضرع وزاری گفت
خداوندا چنانچه این گبران ما را اعانت کرده و جا داده تو هم نور ایمان
را در دل ایشان جا ده که معاشرت کفار نیز مشکلست آن مجوسی با
عیال خود بخواب رفت مجوسی در واقعه دید که قیامت قیام نموده
و مخلوقات بحال خود درمانده اند و تشنگی بر او غلبه کرده است احوال
آب پرسید اهل محشر گفتند که آبی درین صحرا نیست بجز حوض کوثر و این
از خاتم پیغمبران است مجوسی متوجه حوض شد ساقی کوثر فرمود که تو گبری
و بغیر مؤمنان کسی ازین آب نخورده درین سخن بودند که حضرت سیدة النساء
صلوات الله علیها و آله اجمعین فرمود که با جیبی او را آب دهید که ذریه
ما را در خانه خود جا داده و با ایشان نیکوئی کرده است حضرت امیرالمؤمنین
باو آب داد و چون آن آب را بیاشامید بیدار شد و مجوسی در آنحال تشنه بود در
وقت آن تف میدید آب بجا کرد از رخته بود سبب به ارشده نزد آن علویه



آمد و در نصف شب و او در دعا بود چون رسید اول گفت اسلام
بر من عرضه کن تا مسلمان شوم بعد از اقرار بکلمه شهادت اسلام
و ایمان واقعهٔ خود ذکر کرد و از آبی که بر رخت او ریخته بود
رختهای او تر بود و با بوی خوشبوئی در همان شب بقیهٔ اهل
از خویشان خود را آورد و بشرف اسلام مشرف ساخت
و همه جامهای نفیسه همراه نموده در زی مسلمانان در آمدند
و آن شب را عید کردند چون صبح شد و نماز ادا کردند بزرگ بلخ
در زد و چون در را گشودند و آن جماعت را در زی مسلمانان دید تعجب
نموده و ایشان نیز از آمدن او به خانه ایشان تعجب نمودند چون
احوال پرسید ایشان واقعه خود را نقل نمودند آن بزرگ گفت
سبحان الله من نیز چنین واقعه دیدم چون نزد حوض رفتیم ساقی
کوثر فرمود که گواه بیار که تو مسلمانی تا ترا آب دهیم و بعد از آن
شروع نمودند بتوبیخ و سرزنش که این جماعت گمراهان حال

که آمدند آیا احتمال آن نداشت که راست گویند و بر تقدیر
عدم سیادت آیا مسلمان نبودند حاصل من آب طلبیدم و من از دو[ر] بنشست
از خواب بیدار شدم و تشنگی بر من غلبه کرده است و هر چند آب میخوردم
سیراب نمیشدم و تشنگی من ساکن نمیشد مرا نزد آن علویه بردند
نزد او رفتم بعد از عذر بسیار و حکایت واقعه گفتم که الکنز ما نصف
بلخ از من است نصف آنرا بتو میدهم و هر چه دارم نصف آن از
تو است که از تقصیر من بگذری و نزد من آیی آن علویه گفت که جزاک
اینجا عث بشرف اسلام مشرف شده ام خلاف مردست کهای ترا
بگذارم و لیکن من از تقصیر تو گذشتم حاصل اینکه اعانت و نصرت
ذریه رسول صلی الله علیه و آله نیز واجب است بشرط ایمان و از
جمله اعانت و مؤنت دادن حق ایشان است از خمس چنانچه در
تنبیه آینده گفته خواهد شد ان الله تنبیه ششم در بیان خمس آل پیغمبر
آخر الزمان و کیفیت تقسیم آن بدانکه خمس واجب است در هر مالی
حرام

در بیان خمس آل محمد صلعم

بگیرند و آن مثل زکوة نیست که در هر سالی بخصوص مالی داده شود
بآن معنی که هرگاه از پنجاه تومان بیشتر منافع خمس دادی هر چه بران اضافه شود
خمس بران اضافه واجب است نه بران پنجاه تومان که ... رای برادر
ایمانی که در دادن خمس تعلل و تغافل ننمائی که خمس باعث زیادتی
مال است در دنیا و موجب رستگاری میشود در عقبی چنانچه ثقة الاسلام در
کافی روایت کرده از امام رضا علیه السلام که مردی از تجار فارس
عریضه نوشت بخدمت امام عم و از و رخصت خواست در خمس که آنرا
صرف خود نموده بمصرف وجوب برساند امام رضا علیه التحیة و الثناء
از سلام نوشت توقیعی که خلاصه کلام آن این است که بدرستیکه
الله تعالی صاحب خزائن آسمانها و زمین است و کریم است و ضامن گشته
بر عمل خیر ثواب آخرت را و بر تنگی مثل مقلب دیماری که بی اختیار است
حصول مطلب را در آخرت و حلال نیست برای مردمان مالی مگر
از راهی که خدا حلال نکرده است بدرستیکه خمس مددیست برای دین

فرض ما و بر نفقهٔ عیالان ما و بر نفقهٔ خویشان ما که یتیم یا مسکین یا
ابن السبیل باشند و چیزیست که بآن دادن حرام بعضی از عرضهای خود
را از شکوه از ظلم او نشنیدیم پس دور مکنید خمس را از مال خود و از
دعاهای ما چندانکه توانائی داشته باشید محروم مکنید چه بدرستیکه بیرون
کردن شما خمس را از مال خود کلید رزق شماست و وسیلهٔ دعای ما و
و طرف کردن گناهان شماست و چیزیست که ذخیره میکنید برای
روز حاجت شما و مسلمان کسیست که وفا کند به پیمان الهی تعالی
از تکلیفات و نیست مسلمان کسیکه قبول کند بزبان و مخالفت
بدل داشته و درین بیتنه دو بیان است **بیان اول** در آنچه خمس در آن
واجبست و آن هفت است **اول** غنیمت در جنگ کافران بدست
مسلمانان آید و همچنین در مال کافر حربی که بی جنگ بدست
مسلمانان آید **دوم** در غوص و آن چیزیست که از دریا بغواصی
بیرون آید و آن در وقتی است که بعد از وضع اخراجات برسد قیمت

**در بیان آنچه خمس در آن واجب است**

آن

آن یکمثقال طلا خواه مروارید باشد و خواه یاقوت و خواه زبرجد و خواه
غیر آن و هرگاه چیزی را مثل مروارید از دریا بیرون آرند حکم دارد و هرگاه از
روی آب دریا از کنار دریا بگیرند مشهور میان علما آنست که حکم معدنی
دارد باین معنی که هرگاه بعد از وضع اخراجات قیمت آن به بیست دینار
طلا برسد خمس بدهد و الا فلا و اما آنچه از کلام بعضی از علما مفهوم
میشود آنست که چون قیمت آن بیکدینار طلا برسد احوط آنست
که خمس آنرا بدهد **سیوم** در معدنی است و آن چیزیست که از معدن
حاصل آید مثل طلا و نقره و مس و آهن و نمک و ارزیز و نفط و گوگرد
و غیر آنها و خمس آنها در وقتی واجبست که بعد از وضع اخراجات
برسد قیمت آن به بیست مثقال طلا **چهارم** در گنج است و آن
عبارتست از مالی که در زیر زمین ذخیره گذاشته باشند اعم از آنکه
در زمین کفار باشد یا در زمین مسلمانان و اما اثر سکه ظاهر باشد و هرگاه
و آن وقتی واجبست که برسد قیمت آن به بیست دینار طلا و هر

شخصی زمینی بخرد و در آن چیزی بیابد هرگاه بایع نشان آنرا داد پس بهم

از اوست والّا اولی مشتریست که آنرا بردارد و خمس آنرا واجبست کم

بدهد و هرگاه در زمینی موات یا بجایی که صاحب معین نداشته باشد

چیزی بیابد مشروط بر آنکه در دار الاسلام باشد و سکه نداشته باشد

یا سکه قدیمه داشته باشد واجبست که خمس آنرا بدهد و باقی

از اوست و اگر سکه اسلام داشته باشد محل خلافست بعضی

بر آنند که آن از یابنده است بعد از اخراج خمس و اما مشهور آنست

که حکم لقطه یعنی یافته شده دارد و حکم آن در کتب مطولات مسطور است

**پنجم** در هر چیزیست که زیاد آید از خرج سالیانه خود و عیال و اطفال

واجب النفقه او بقدر لایق حال از سودهای تجارت و زراعت و کسبها

و غیر آنها و هرگاه در اثنای سال که خرج شود یا خرجها رود بدهد آنرا از

خرج سالیانه حساب نماید و هرچه باقی ماند خمس بدهد چنانچه در کافی

روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر که گفت نوشتم بسوی امام محمد تقی

علیه السلام

علیه السلام که خمس را از مال خود پس از وضع خرج بیرون کنم یا بعد از آن

نوشت که بعد از آن وضع خرج **ششم** در زمینی که یهودی یا نصرانی یا گبری از

مسلمانی بخرد و هرگاه مسلمان از یهود یا نصرانی یا گبر زمین را بخرد دیگر خمس

آن لازم نیست **هفتم** در مال حلالی که آمیخته شده باشد بمال حرام

چنانچه از یکدیگر شناخته نشود و مقدار صاحبش هم معلوم نشود **بیان دوم** در بیان

بیان قسمت خمس

قسمت آن حق سبحانه و تعالی در سوره انفال فرموده که وَاعْلَمُوا أَنَّمَا

غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ

وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ترجمه ظاهر آن والله یعلم اینکه

بدانید ایها که آنچه غنیمت گیرید از مال مشرکان بجنگ از جمله چیزیست

که بدست آورده اید پس بدانید ایها که خمس یعنی پنجیک آن از خدا است

و از رسول است و از خویشان نزدیک رسول که مراد امام باشد و

یتیمان و مسکینان و وامانده‌گان در راه که از جمله سادات باشند

پس از ظاهر کلام ملک علام مفهوم میشود که خمس باید شش قسم

منقسم شود حصه از خدا و حصه از رسول و حصه از ذی القربی است و سه حصه دیگر از
یتیمان و مسکینان و ابناء السبیل سادات است و از اخبار ائمه اطهار مستفاد میشود
که حصه خدا از رسول است و بعد از رسول بارث هر دو منتقل میشود بامام منتقل
الطاهر پس معلوم شد که نصف خمس از امام است و نصف دیگر از یتیم و مسکین
و ابن السبیل که بسبب سیادت ایشان ثابت شده باشد بهاشم از راه
پدر رسیده باشد نظر به احتیاج به آنکه در حصه امام در حال غیبت خلاف است بعضی برآنند
که بدریا اندازند و بعضی برآنکه باید مدفون نمود و جمعی برآنکه مطلقا بعد لطف
باید وصیت نمود که بامام برسانند و اکثری برآنکه بسادات قرض دهند ازین
توانند از روی این خالی نیست ما برآنچه خود نیز میداده اند چنانچه بعد ازین می آید
و سفارش نیز بر غایب و اعانت ایشان نموده اند چنانچه بالا از آن قبل ازین
گذشت و اما در تقسیم آن نصف دیگر بر سادات هرگاه امام ظاهر باشد
هیچ شک نیست که تمام خمس را بامام یا نواب او باید داد که تا آنچه خود مصلحت
داند چنان نماید و اما در زمان غیبت تقسیم میشود بر سادات بقدری که کفایت

اخراجی

اختلاف در حصه امام در حال غیبت او

اخراجات سالیانه ایشان نماید و هرگاه این سه طایفه همه حاضر باشند
احوط این است که بگیرند المخصوص نرسند تا بنحوی که بیک طایفه بدهند
که دو طایفه محروم باشند و طایفه را بدهند و دیگری را محروم نمایند و هرگاه
صنفی ازین اصناف ثلثه مذکوره حاضر نباشند یا آنکه از راه یکی
حصه او از خرج سالیانه اش زیاد ماند و صنف دیگر بیشتر باشند
و حصه ایشان کفاف نکند خلافی نیست که آیا حصه آن دیگر آیا نفقه
آن باز بادی را اما استحقاق دیگران با آن دیگری توان داد یا نه اظهر
این است که توان داد بچهار دلیل اول آنکه عدم تکرار لام در والیتامی
والمساکین و ابن السبیل است مشعر برآنکه ایشان مالک بعض خمس
نباشند بلکه حصه ایشان از قبیل نفقه است نه مالکیت و ازین
که اگر نصف خمس وفا بخرج سالیانه ایشان نمیکرد امام از مال خود
تتمه را میداد و اگر فاضل می آمد از امام بود و نظر این است آیه سوره
حشر که مَا أَفَاءَ اللهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلّٰهِ

و هرگاه صنفی از یتیم و مسکین و ابن السبیل حاضر نباشند آیا بدیگران دهند یا نه

وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ

پس از سیاق کلام چنان مفهوم میشود که خمس تمام بمالکیت وار
نبت مخصوص امام باشد و نفقه اصناف ثلثه مذکوره بر امام واجب
باشد که از خمس بدهد دوم آنکه علما برین متفق‌اند که عمل ائمه معصومین
مدار عمل امت شده و احادیث وارد شده است در آنکه قسمت
خمس بصلاحدید امام علیه السلم بوده بهر کس بقدر احتیاج میداده چنانچه
ثقة الاسلام در کافی از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا روایت کرده نیز
آن آنکه پرسیده شد امام علیه السلم از آیه خمس که الحجة الله تعالی
بهای کیست امام علیه السلم فرمود که از رسولست و آنچه بود از رسول
آن از امامست و بعد از آن گفته شد که خبر ده مرا از آنکه هرگاه صنفی
ازین سه صنف بیشتر و صنفی کمتر باشد چه کار کرده میشود فرمود که آن
کار با امامست خبر ده مرا که رسول الله صلی الله علیه و آله چگونه میکرد
آیا چنین بود که میداد آن سه صنف را ایشان و صنفی که مصلحت وقت

دران

دران میداشت باعتبار کثرت و قلت صنفی از اصناف چنان نبود
امام نیز سیوم آنکه هرگاه ایشان از جانب خدا صاحب حصه می بوده‌اند
یقین که حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین خلاف آن نمی نمودند بلکه حصه هریک را علحده ضبط مینمودند
و از برای ارشاد امت نیز بیان میفرمودند مسموع نشده که چنین نموده
یا فرموده باشند چهارم آنکه حدیثی که دران نهی وارد شده باشد مطلقا
نرسیده و محتمل که حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین نیز راضی نباشند که باوجود سادات مستحق خمس
غائبه و ایشان را در فقر و فاقه بگذارند و از گرسنگی و تشنگی ذریه ایشان
آزار بکشند والله یعلم بحقیقة الحال باب بیستم در بیان اعتقاد
داشتن بمعاد و فی الجمله از احوال یوم التناد و درین باب نشتی نجات است
نجات اول در بیان اعتقاد داشتن بمعاد بدان ای برادر که هرکه
اعتقاد نکند بمعاد البته کافرست و جمیع مسلمانان اتفاق کرده اند

در بیان معاد

که معاد یعنی البته خواهد شد چرا که حق سبحانه وتعالی فرموده است که هر که عمل
نیک کند جزا و پاداشت او است بهشت برین و هر که معصیت و نافرمانی
کند سزای او است اسفل سافلین پس هرگاه معاد نباشد لازم آید که
وعده و وعید دروغ باشد و دروغ بر خدای تعالی روا نیست و مقصود نظم
خطاب کرده بمعاندان بعد از اهل ستم و منکران پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم در قرآن معجز بیان در سوره بقره فرموده که کیف تکفرون
بالله وکنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون
یعنی چه گونه کافر میشوید بخدا و بچه ایمان نمیآرید و حال آنکه بودید شما
مردگان یعنی جسمهایی که اجزا حیوانات بود چون اناصر اربعه که آن
خاک و باد و آب و آتش است و مثل اغذیه چون اطعمه و اشربه
مثل نطفه و علقه و مضغه پس زنده گردانید شما را و میرانید شما را نزد
انقضای اجل پس از آن در قبر شما را زنده گرداند بجهت سوال و با
در وقت حشر و نشر پس بعد از حشر بسوی او باز گردانیده میشوید یعنی حاصل

فزوله

که حق سبحانه تعالی امر بآن کند در بهشت یا در دوزخ و نیز در خبر آمده است
که در آن وقت که خلق از سر قبر بیرون بازمیگردند صدای نعلین ایشان
بیت میشود و بسند صحیح وارد شده است که چون فاطمه بنت اسد
رضی الله عنها فوت شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
بنفس نفیس خود بکار او قیام نموده ردای مبارک خود را کفن او گرد
و پیش از آنکه او را در قبر نهند در قبر او خفت و چون سر قبر او پوشیدند
بر سر قبر نشست و زمانی گوش در قبر داشت و بعد از آن گفت
ابنک یعنی پسر تو و این را سه مرتبه تکرار کرد و چون از سر قبر
باز گشت اصحاب سوال نمودند که یا رسول الله با چنین کس این همه
تلطف فرمودی فرمود که او را بر من حق تربیت مادرانه است
ردای خود را از جهت او کفن کردم و در قبر او خفتم از جهت حسرت
او تا از جانوران زمین مضرتی نیابد و آنکه سه بار گفتم ابنک از جهت
آن بود که چون سر قبر او پوشیده شد منکر و نکیر آمدند و از وی سوال نمودند

که خدای تو کیست گفت الله گفتند پیغمبر تو کیست گفت محمد صلی الله
علیه و آله گفتند امام تو کیست فرو ماند من تلقین وی کردم که اینک
یعنی پسر تو است بعد از آن بجای خود گذاشتند و رفتند از جهت آنست
که سنت است در تلقین سه مرتبه علی امامی گفتن و احادیث صحیحه
و آیات صریحه بسیار وارد شده است که معاد بدنی حق است و در رد شبهه
ملحده قول پروردگار حمید در قرآن مجید که وَ اللهُ یَبْدَؤُ
الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ یعنی حق تعالی در ابتدا خلق را آفرید پس
اعاده میکند و زنده میکند ایشان را یعنی بعد از آنکه ایشان را میمیراند
باز زنده میکند و نیز در آیه کریمه سوره یس میفرماید که اَوَ لَمْ
یَرَ الْاِنْسَانُ اَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَاِذَا هُوَ خَصِیمٌ
مُبِینٌ وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ یُحْیِی
الْعِظَامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی اَنْشَاَهَا اَوَّلَ
مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ شأن نزول این آیه دانی
آنست

آنست که ابوجهل لعین و بروایتی عاص بن وائل سهمی و بروایت
مجاهد و قتاده از امام جعفر صادق علیه السلام ابی بن خلف جمحی
و شفیع روز بازپسین محمد رسول الله صلی الله علیه و آله در آمده و در آن مجلس
از صنادید قریش بعضی حاضر بودند استخوان پوسیده بدست مالید تا خورد
شد و بر باد داد و گفت کیست که این اجزای متفرقه را جمع کرده زنده
گرداند در آن اثنا این آیه نازل شد و ترجمه ظاهر آن و الله تعالی اعلم
آنکه آیا نمی بیند انسان آدمی یعنی ابی بآنکه ما آفریدیم از نطفه بآن
وجه که اول علقه ساختیم و مرتبه بمرتبه بصورت انسانی گردانیده
و روح در آن دمیده از شکم مادر بیرون آوردیم و در طفولیت بتدریج
پرورش دادیم و او را بحد عقل رسانیده سخن گو گردانیدیم پس الحال
او در باب بعث جدال کننده ایست هویدا بآنکه اگر در این باب
تامل میکند میداند که کسی که قادر باشد بر آفریدن بوجه مذکور البته
قادر خواهد شد بر اعاده بلکه اعاده نزد او سهلتر از آفریدن خواهد بود

در اول بار روا نی بجهت عناد و مکابره منکر اینمعنی شده است با حبیب
ما در امر بعثت مجادله اغاز کرد و بیزد برای ماشقی که آن خورد کرد استخوان
پوسیده است و بر باد داد و فراموش کرد یعنی نظر کردن در افریدن
ما او را و از روی عناد گفت که کیست که زنده گرداند استخوانرا و
حال انکه آن پوسیده و ریزیده شده باشد حق تعالی رد انکار قول او نمود
میفرماید که بگو ای محمد صلی الله علیه و آله که زنده کرداند استخوانرا انکسی که
بقدرت کامله بیافرید آنرا اول بار و از عدم بوجود آورد و او بآفریدن
همه چیزها دانا است پس ثابت شد که معاد بدنی حق است و خواهد بود
و دلیل در ینباب بسیار است بجهت ملال الاطاله اختصار شد **نجات**

در بیان صراط

**دوم** در بیان صراط بدانکه صراط پلی است بر روی دوزخ کشیده شده و او را
که حق سبحانه و تعالی دوزخ را در هفتم زمین بیافرید و از گرمی آن فرشتگان
بجوش آمده اند پس حق سبحانه و تعالی بقدرت کامله خود ماری بیافرید و نام
غاشیه است و بزرگی او را بغیر حق سبحانه و تعالی دیگری نداند پس فرمان الهی
آن مار

در رسید که آن مار دوزخ را بالکلیه فرو برد و سه هزار سال لب بر هم
نهاد و نفس نزد الحاله بی طاقت شده مناجات کرد که الهی مرا
دستوری ده تا یک نفس بکشم حق سبحانه و تعالی باد عتاب فرمود
و مالک را فرمود تا و برا ادب دهد و تازیانه در دست مالک بود
خواست که بر روی زند ان مار از بیم مالک سر بر آورد چشمش
بر ساق عرش افتاد و نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و فرزندان
او علیهم السلم نوشته دید دانست که ایشان عزیزترین خلق اند
گفت الهی بحرمت ایشان که از سر گناهان من درگذر حق سبحانه
و تعالی از سر گناهان او درگذشت و او را عفو فرمود و دستوری داد
که در هر سالی دو مرتبه نفس زند یکی گرم و یکی سرد گرمای تابستان
و سرمای زمستان از اثر نفس و است و چون روز قیامت شود
آن روز نیست که طبل یَوْمَ یُنْفَخُ فِي الصُّورِ فرو کوبند و این سقف
معلق بشنوند را از یکدیگر جدا کنند که اِذَا السَّمَآءُ انْفَطَرَتْ

و برنگه بکمر نوردند که يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ و بتندباد
قهر در عالم جهان و زد که در طرفة العین از مشرق تا مغرب هموار کند آنگاه
آن روز جمیع خلایق را در موقف عرصات حاضر کنند و غاشیه بار فرمان دهد
تا دهن کف ده دوزخ را بصحرای قیامت آورد او وقت اسرافیل در رسید
که یک سنبل غاشیه را صراط کنند و در سر دوزخ بگسترانند تا خلایق بر آن
بگذرند و درازی آن سه هزار ساله راه است هزار سال بالا و هزار سال نشیب
راه است و هزار سال برابر باید رفت و تیزتر از شمشیر و فرشتگان
ایستاده باشند و قلابها در دست داشته باشند و دوزخیان را میربایند
و در دوزخ می افکنند و حضرت سید کائنات و شفیع روز عرصات محمد
صلی الله علیه و آله ایستاده امتی امتی گوید و فرشتگان رحمت سلم سلم گویند
و هر کسی بقدر طاعت و عمل خود گذرد و طایفه چون برق جهنده و گروهی
چون باد رونده و گروهی چون اسپ دونده و گروهی افتان و خیزان
و فرقه را دست و پا بلغزد و بدوزخ افتند و حق سبحانه و تعالی فرموده
نجی

که عَجِبْتُ لِمَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ وَارِدٌ عَلَى الصِّرَاطِ كَيْفَ يَضْحَكُ
یعنی تعجب کردم از برای کسی که میداند بتحقیق که او وارد میشود بر پل
صراط چگونه میخندد و دیگر فرموده که وَلَا تَأْمَنْ مَكْرِي مَا لَمْ تَجُزِ
الصِّرَاطَ یعنی ایمن مشو از مکر من مادام که نگذری صراط را بدانکه در صراط
عقبهاست کقوله تعالی فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا
الْعَقَبَةُ در هر عقبه از امر و نهی چیزی میپرسند و اسم عقبه اول ولایت
و در آن عقبه محبت و تقوی حضرت امیر المؤمنین علی ع میپرسند هر که
از آن عقبه بآسانی گذشت دیگر عقبها بر وی دشوار نگردد و هر که در آن
عقبه گرفتار شد در هر عقبه عقوبت او زیاده گردد و آخرین عقبها مرصاد است
کقوله تعالی إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ و در این عقبه از امانت و
عهد و سوال کنند پس هر که یکی از ائمه اثنی عشر اقرار نکرده باشد در این
عقبه ماخوذ گردد پس ای عزیزان چون بر شما ظاهر شد که اول و آخر
عقبها ولایت و امامت است پس دست اعتصام در دامن دوازده

امام زنند و پیروی ایشان کنند و محب آنست که پی رضای محبوب دم
محبوب الله نزنند و فعلی که موجب تکدر خاطر او باشد نکند و پیوسته در پی
خاطر جویی و صلاح او بسر برد تا محبت محب در دل محبوب قرار گیرد
پس شیعه باید که پیروی افعال و اقوال حضرات کنند زیرا که یعنی
شیعه پیروست پس بدعوی گزاف و لاف شیعگی نتوان زد و حق
را شیعه نتوان نامید شاعر گفته است : نامرد تیغ عشق نمی‌بر نزند
: در حضرت معشوق مطهر نشود : هم عشق طلب کنی و هم سر خواهی :
: ای خواجه ولی میسر نشود بیت سیم در روز قیامت و حساب ای
دل مبتلای هوا و هوس وای مریدان این دنیای عنید روز قیامت
روزیست که از آب دیده عاصیان و از سوز سینه فاجران دریاها
موج برآورد که وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ و روزیست که هر یک از
والدین فرزند خود را گوید که بار گناه از من بازگیر او در جواب گوید
که حسبی ما علیّ یعنی آن گناهی که بر منست مرا بس است حاصل کلام

اگر آن

اگر آن روز روزیست که هیچ کس بفریاد کسی نرسد هر چند که
اقرب اقرب باشد آن روزیست که آفتاب دمان را
در یکموضع جمع کرده‌اند و جمع را الحج یوم النشر و در احضار فرمایند
و پادشاه بایشان خطاب میفرماید که یَا أَيُّهَا النَّاسُ
اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ خلاصه کلام
معنی بیان اینکه ای مردمان بترسید از عذاب پروردگار خود
بدرستیکه جنبانیدن روز قیامت مر زمین را چیزی بزرگ و هولناک
و با هیبت است يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ
عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ
سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ
ملخص کلام و الله تعالی یعلم که روزی که به سبب آن زلزله
را غافل و متحیر گردد از دهشت آن هر شیر دهنده از آن فرزندی
که شیر دهد و بنهد هر زنی که حامله است بار خود را یعنی که بار حمل را

شد از دو جهت یکی آنکه همه مردمان را از هول آن روز در حالتی که
مستان باشند و حال آنکه نباشند مست از روی حقیقت ولیکن عذاب
خدای تعالی سخت است و آن روزیست که عمل نیک و بد مردمان را
حساب کنند به آنکه حساب کردن حق سبحانه و تعالی عذر کافران حق است
و لیکن حساب بر دو قسم است نوعی باری تعالی خود متصدی میشود
چون حساب انبیا و رسل و خود بر ان گواه باشد و نوعی دیگر آنکه
انبیای امت اوصیا و ائمه توجه فرمایند و خود بر ان گواه باشند و ائمه
حساب ایشان نمایند و بر ان گواه باشند مثل قول الله تعالی که
لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا
خطاب به ائمه است در مقام مدح ایشان که تا شما گواه باشید
بر مردمان و پیغمبر بر شما گواه باشد و دیگر حق سبحانه و تعالی میفرماید
در یکی از کتب منزله خود کلامی که مضمونش این است که تعجب کردم از
آنکس که یقین میداند مرگ را چون خوشحال میشود و تعجب کردم از آنکسی که

یقین

یقین میداند حساب را چون جمع میکند مال را و تعجب کردم از آنکسی که
یقین میداند قبر را چون خنده میکند و تعجب کردم از آنکس که یقین میدا
ند بر طرف شدن دنیا را چون خاطر جمع میشود بر او و تعجب کردم از آنکس
که یقین میداند بر طرف شدن آخرت و نعیم او را چون فراغت
میکند از تحصیل او و تعجب کردم از آنکسی که دانا است در زبان
و جاهل است در دل و تعجب کردم از آنکس که او پاک شده تا بدن
پاک نشده در دل و تعجب کردم از آنکسی که مشغول شده با عیبهای
مردم و خود غافل است از عیبهای خود و تعجب کردم از آنکس که
میداند به درستیکه الله تعالی مطلع است بر او چون معصیت او
میکند و تعجب کردم از آنکس که میداند به درستیکه او میمیرد و داخل در
قبر میشود تنها و حساب میدهد تنها چون انس میگیرد با مردم و میگوید
الله تعالی که نیست اله مگر من حق است و محمد بنده منست و
رسول منست و همچنین میفرماید که يَا بَنِي آدَمَ خَافُوا حِسَابِي

كانكم تروني فانكم اذا خففتم حسابي كثرت اعمالكم
الزاكيات وقلت اعمالكم السيئات یعنی ای بنی آدم
بترسید حساب مرا گویا که شما می بینید مرا پس بدرستیکه هرگاه
ترسید به شما حساب مرا یاد کردم یعنی البته بسیار کنم ثواب اعمال
خوبهای شما را و کم کردم یعنی البته بسیار کنم عذاب بدهای شما

## مجلس چهارم

در بیان میزان بدانکه میزان ترازوی اعمال حق است
و ایمان بدان واجب است زیرا که حق سبحانه وتعالی در قرآن مجید فرموده
وبعد بصدق القول خبر داده که ونضع الموازين القسط ليوم
القيامة فلا تظلم نفس شيئا وان كان مثقال حبة من
خردل أتينا بها وكفى بنا حاسبين ترجمه آن والله اعلم
آنکه ترازوی عدل درست را برای روز قیامت یا برای
اهل روز قیامت تا صحایف اعمال بطریق عدل درست از آن
سنجیده شود پس ستم کرده نشود نفسی چیزی را از حق خود یعنی

ازنیک

ازنیک و بد هیچ عملی ناسنجیده نمانده از ثواب طاعت هیچ بار کم نشود
و در عقاب عاصی نیفزایند و اگر چه باشد عمل هم سنگ دانه سپندان
که تو حقیر تر داناست بیاریم آنرا و در ترازوی حساب نهیم و بر وفق
آن جزا دهیم و کافی باشیم ما که حساب بندگان کنیم و بنقیر و قطمیر آن دانیم
فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون یعنی پس هر که گران
باشد ترازوهای کردار او با ایمان و اعمال صالحه پس آن گروه ایشان
رستگاران اند در کاست مجیبن و رسیدگانند به درجات بهشت
ومن خفت موازينه فاولئك الذين خسروا انفسهم
في جهنم خالدون یعنی هر که سبک باشد ترازوهای کردار او
بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان پس آن
گروه آنانند که زیان کردند بر نفسهای خود یعنی سرمایه عمر بباد غفلت
بر دادند و ضایع نفس شدند و در دوزخ جاوید مانند کاینند تلفح وجوههم
النار وهم فيها كالحون سوزانند روهای ایشان را آتش دوزخ

در بیان گویا شدن اعضا و جوارح

داند در آن آتش نشسته روان باشند از شدت سوختن
و کلوخ هم جستن لبهاست از دندان **نجات پنجم** در بیان گویا شدن
اعضا و جوارح ای عزیزان از کبایر بپرهیزید و بر صغایر اصرار مکنید و از
شیطان بر حذر باشید که روز قیامت روزیست که گریه بجایی برسد
و جزع و فزع سودی ندارد و جان به [illegible] خلاصه اگر کسی دزدی
کرده باشد و در روز قیامت منکر شود دست بزبان آمده گوید
من برداشتم پا گوید من رفتم و باقی اعضا همین طریق جایی در قران
مجید اشاره بآن شده که اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَی اَفْوَاهِهِمْ وَتُکَلِّمُنَا اَیْدِیهِمْ
وَتَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ و دیگر بزرگی از کبار عالم در یکی از کتب
منزله خود مسطور ساخته کلامی که مضمونش این است که ای پسر آدم فرشتگان
من متعاقب هم میکنند شب و روز را تا بنویسند هر آنچه میکنی
و میکنی از کم و بیش و در آسمان گواهی میدهد هر آنچه دیده است از تو
و زمین گواهی میدهد هر آنچه کرده تو بر پشت او و آفتاب و ماه گواهی

میدهند

میدهند بر تو با آنچه میگویی و میکنی و من مطلع بر تو و شمرنده ام خطرهای دل
تو را و غافل مشو از نفس خود پس بتحقیق که از برای تو در مرگ کاریست
و ارکم تو رحلت کننده و هر چه را که پیش داشتی تو وا ره از خوب و بد
حاصل است بی زیاده و کم و استیفا میکنی فردا آنچه را که بودی تو
کننده ای پسر آدم بتحقیق که حلال نیاید بتو مگر قطره و حرام می آید بتو
مانند سیلاب و کسی که [illegible] باشد دین و منه هیچ باک نیست

در بیان پران شدن نامه ها

**نجات ششم** در بیان شدن نامها و آن چنان است که عمل بزرگان
نیک و بد در این نوشته باشند و آنچه عمل نیک است در صحیفه بزرگ از
جانب راست بدست راست آید که فَاَمَّا مَنْ اُوتِیَ کِتَابَهُ
بِیَمِینِهِ فَیَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَؤُا کِتَابِیَهْ و آنچه عمل بد در آن نوشته
شده باشد از طرف چپ بدست چپ آید که وَاَمَّا مَنْ اُوتِیَ
کِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَیَقُولُ یَا لَیْتَنِی لَمْ اُوتَ کِتَابِیَهْ و همچنین در
یکی از کتب منزله مسطور است کلامی که خلاصه کلامی [illegible]

انست که ای پسر آدم بدرستیکه شیطان از برای شما دشمنی است
ظاهر پس بگیرید او را دشمن پس کار کنید از برای آن روزی که برانگیخته
میشوید در آن روز بسوی خدای تعالی کرده کرده وی ایستید میان
دستهای خدا صف صف و بخوانید کتاب خود را حرف حرف و
پرسیده میشوید از آنچه کرده اید پنهان و آشکار پس رانده میشوند
پرهیزکاران بسوی جنت جماعت جماعت و بی هم و گنهکاران بسوی دوزخ
واردی بعد از واردی پس هست شما را از جانب خدا خوب و
خبر بدرستیکه منم خدا پس بشناسید و منم نعمت دهنده شما پس ستایش
کنید مرا و منم غفار امرزنده پس طلب امرزش کنید از من و منم
مقصود شما پس قصد من کنید و منم دانا به نهانهای شما پس بترسید
از من و القضای فرماید که ای پسر آدم مرگ منکشف کند اسرار تو را
در روز قیامت میخواند اخبار تو را و نامه عملت را و میبرد پرده تو را
و هر گاه گناه کردی گناه کوچکی نظر مکن بکوچکی آن اما نگاه کن بسوی
آنکس

آنکس که نافرمانی او کرده و هر گاه روزی یافتی بسوی روزی یافتنی اندک
نظر بکمی آن مکن پس نظر کن بسوی آنکه روزی داده است تو را
ای پسر آدم ایمن مباش از مکر من پس بدرستیکه مکر من پنهان تر است
بر شما از نقش های پای مور بر دلهای مظلمه ای پسر آدم آیا ادا کردید
واجبهای مرا چنانکه فرموده ام شما را و آیا مواسات کردید بحق ما
بمالهای خودتان فقیرهای خودتان آیا نیکوئی کردید بسوی آنکه
بدی کرد و آیا بخشیدید شما کسی را که ظلم کرد شما را و آیا پیوند کردید
کسی را که برید پیوند شما را و آیا انصاف دادید کسی را که خیانت کرد
شما را و آیا گفتگو کردید کسی را که دوری کرد از شما و آیا ادب نمودید
اولاد خود را و آیا پرسیدید علما را از کار دین و دنیای خودتان پس بدرستیکه
من نگاه نمیکنم بسوی صورت شما و نه بسوی جای خوب شما اما
اینقدر هست که نگاه میکنم بسوی دلهای شما باین خصال مذکوره
پس ای غافل بچشم شکر بنگر که چه قسم راهی در پیش داری و تو در کمالی

جهل مرکب خود را از جمله عارفان می انگاری و ز دانه نکشته خرمن برده

از آن داری **مولف** ای اسیر سلسل دنیا ؛ ای مقید بقید نفس و هوا ؛

ای که فکرت مدام در کم و بیش ؛ بس چه راهی است پر خطر در پیش ؛

فکر کن بهر خود که بی شک مال ؛ دیگری میبرد تو بی نجال ؛ چند سازی پاکی

باشی ؛ فکر انجام کن که قلاشی ؛ کرده باشی و بوستانکی ؛ خانه دین

خراب بی باکی ؛ هر دم از شمع میکنی فریاد ؛ گو بنا کنی ز خشت و معد

خانه آخرت چنین ویران ؛ تو بفکر بنای عالم فن ؛ ای رفیع با ملک

نادانی ؛ ترک کن لاف معرفت خوانی ؛ سعی اصلاح نفس خود تو اگری

زانکه ز افعال خویش بیخبری ؛ میدهی پند دیگران بر واج ؛ خود بپند خود

بی محتاج ؛ کرده نعت شراب و قول درست ؛ هرزه گوئی نموده ایمان

سست ؛ بکن ای غافل اختصار سخن ؛ بمناجات قادر ذو المن

بار الها بحق عرفانت ؛ بکریم جلال حرمانت ؛ من کهنه کارم و تو

غفاری ؛ من تبه کارم و تو ستاری ؛ گرچه در زمانه دو کهنه کارم

بخ

چشم بر فضل و رحمتت دارم ؛ بحق مصطفی شه کونین ؛ بعلی فاطمه حسن

و حسین ؛ هم بزین العباد و باقر هم ؛ بحق جعفر آن امام امم ؛ بحق کاظم

رضا و تقی بنقی و بعسکری مهدی ؛ که در آن یوم ینفخ فی الصور ؛

کن رها ز آتش جهنم دور ؛ گر بسوزانیم سزاوارم ور کنی عفو جای آن

دارم ؛ کم نگردد خزانه ات از جود ؛ گر ببخشی کنی هم ای معبود ؛

ز گناهان خود پشیمانم ؛ بگذر از لطف خود ز عصیانم ؛ سوی من کن

بیک نظر تمام عافیت عاقبت رضا انجام ؛ **باب پنجم** در بیان

نماز و در ضمن بیست و دو بحث میشود کشف آن راز **بحث اول** در

فضیلت نماز بدانکه نماز ستون دین افضل عبادات است و در

احادیث معتبره از اهل البیت علیهم السلم وارد شده که ما تقرب

العبد الی الله تعالی بشیء بعد المعرفة افضل من الصلات

یعنی نزدیک نشود بنده بخدا بچیزی بعد از شناختن او بچیزی

که افضل باشد از نماز و ایضا وارد شده که یک نماز فریضه بهتر و فاضل

در بیان نماز

در فضیلت نماز

از بنت حج و کنج بهتر است از خانه پر از زر سرخ که تصدق
کرده شود در راه حق سبحانه تعالی تا آنکه فنا شود و شیخ ابن بابویه رحمه الله
در خصال روایت کرده که پرسیده شد رسول خدا علیه و آله الف التحیة و
الثنا از نماز فرمودند که نماز از شرایع دین است و در و رضای پروردگار
است و او است منهاج انبیا یعنی راه و طریقه ایشان و مصلی را ملائکه
دوست دارند و نماز هدایت و ایمان است و نور معرفت است و برکت
رزق است و راحت بدن است و کراهت شیطان است یعنی
او را بد آید از آن و سلاح است بر کافر و اجابت دعا است
و قبول اعمال است و توشه مومن است از دنیا به آخرت و شفیع
میان او و ملک الموت علیه السلم و انیس او است در قبر او و فراش
تحت زیر پهلوی او و جواب منکر و نکیر است و نماز بنده در محشر تاج
باشد بر سرش و نور باشد بر رویش و لباس باشد بر بدنش و پرده
باشد میان او و آتش و حجت باشد میان او و پروردگار و نجات بدن

او باشد

او باشد از نار و جواز باشد بر صراط و کلید جنت و مهرهای حور العین
و بهای بهشت و نماز بنده به درجه بالا تر رسد زیرا که نماز تسبیح و تهلیل
و تحمید و تکبیر و تمجید و تقدیس و قول و دعوت است بعضی عاین و در بعض
نسخ بجای عوده دعوه موجود است یعنی خواندن و دعا کردن و
الضیا از و شده که حلال دانند ترک نماز کافر است و مستحق
عذاب دایم است و تحقیق موجب ارض و سما حضرت حق جل و علا
در سوره قرآن برای حجت و برهان میفرماید که اَضَاعُوا الصَّلٰوةَ
وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا خلاصه آیت و آنی
هدایت والله تعالی یعلم آنکه آنهایی که ضایع کردند نمازهای خود را و
و مطایع نفس و شهوات کردیدند زود باشد که ابنا سر ابو ادی
غی در آورند از ابن عباس روایت شده که غی وادی است در
دوزخ بدانت کرمی و هیبت که اگر حق سبحانه و تعالی بفرماید دوزخ
را کرمی خود بخورد و در آن وادی مار است که ششصد ساله راه

درازی وی و سی ساله راه پهنای وی و از آن رود که حق سبحانه
و تعالی وی را آفریده دهن او بهشت و نگشاید مگر بگوشت
بی نمازان و شراب خواران و همچنین مختصر ترجم کتاب من لا یحضره
الفقیه تقی الله ثراه در کتاب لوامع روایت کرده از امام
همام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم فرموده که مردمان عبادت الهی
را بر سه وجه میکنند طایفه از جهت رغبت در ثواب و این
عبادت حریصان و طامعانست و جماعتی عبادت میکنند از
ترس و این عبادت غلامان و کنیزانست و بعضی عبادت او
میکنند بجهة دوستی او و این عبادت بزرگوارانست و این راه
ایمنی ست چنانچه حضرت سبحان در شان ایشان فرموده که ایشان
از فزع روز قیامت ایمنانند و ایضا در کتاب من لا یحضره الفقیه از
پادشاهان المغارب والمشارق امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلم منقولست که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه



و آله اجمعین فرموده اند که از من نیست و از امت من نیست کسی که سبک
داند یا سبک فعل آورد نماز خود را و ایضا منقولست که در همان کتاب
از امام موسی کاظم صلوات الله علیه و آله الی یوم الحساب که فرمودند
چون پدرم نزدیک شد برفتن از دار دنیا بمن گفت که ای فرزند
شفاعت ما نمیرسد که نماز را سبک داند یا سبک کند پس ای
عزیزان باخلاص تمام روی بحق آورید و بآنچه از دست آید در
طاعت و عبادت بکوشید و نماز را در اول وقت بخضوع و خشوع
بحضور دل بگذارید و در رکوع و سجود تمام بی آورید زیرا که مالک
یوم الدین در قرآن مبین میفرماید که قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ
الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ خلاصه مضمون آن و الله
تعالی یعلم آنکه بدرستیکه رستگاری یافتند مومنان آنچنان مومنانی
که در نماز خود فروتنی نمایند و ابن عباس گوید که خشوع در نماز آنست
که نماز کننده نداند که بر راست و چپ او کیست نبی فرمود

که خشوع آنست که چشم بر هم نهد از ترس خدا و قولی دیگر آنکه چشم
بر جایگاه سجده دارد و بجایی دیگر ننگرد و الفضا مرویست از جمیع
آدم و حوا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله الی یوم الجزا که چون
بنده در نماز ایستد حق سبحانه و تعالی بوی نگرد و چون بنده بجای
دیگر نگرد از سجده‌گاه نگاه کند حق سبحانه و تعالی فرماید که ای بنده من
من بتو منگرم تو بچیزی دیگر مشغولی بکجا منگری دیگر ای طلبی مگر
خدای غیر من میخواهی یا جواد غیر من میجویی که منم اکرم الاکرمین
و منم اجود الاجودین و منم بهترین معطین و منم که انفع ز ثواب
دهم تو را که بجملگی خلق ندانند و احصای آن نتوانند کرد روی بمن آر
که تو را از من کسی بهتر نیست مرو بجانب من کس که من ز روی بهتر
تو دارم و مهلتت من روبی با تو دارم پس اگر آن بنده روی
بگرداند و بتوجه نماز شود گناه اگر کرده بود زایل شود و اگر باز
التفات نظر فی کند حق سبحانه و تعالی عنان مکالمه تا چهار مرتبه در روایت

دیگر آمده

آمده که تا سه مرتبه و مرتبه چهارم با سیم حق سبحانه و تعالی و ملایکه از و
روی بگردانند و حق سبحانه و تعالی فرماید که ای بنده من و اگر آن چشم
تو را با آنچه میخواهی و بعد از آن هرگز روی با و نکنند نعوذ بالله من
ذالک فضیلتی پادشاه عالم جل جلاله و عم نواله میفرماید که ای بنده من
هرچه در نماز وجود آید از اعمال صالحات و خیرات نزد من ضایع نیست
و آنچه تو بمن میدهی ده مثل آنست مکافات دهیم و با ضعاف آن
ثواب داشته باشیم که مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا
ای بنده من شکر که تو بمن چه دادی که من بهتر از آنت عوض ندادم
اگر تو بمن جان دادی من منت جان دادم و اگر تو بمن دل دادی
من بتو ایمان دادم که وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ و اگر تو بمن حج دادی من
بتو امان دادم که وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا و اگر تو بمن نماز
دادی من بتو نور معرفت دادم که يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
وَبِأَيْمَانِهِمْ و اگر تو بمن زکوة دادی من بتو پاکی و طهارت دادم

که قطعها هم وثکیمه و دیگر ای عزیز باید که اعضا نیز خاشع باشند
و با حضور دل نماز گزارد نه مثلیکه بتن در نماز و بدل در بازار باشیم و
باید که در نماز دل از همه جانب متوجه بحضرت پروردگار نمود و خیال
غیر نماز بخاطر نرساند چنانچه در احادیث معتبره وارد شده که دو رکعت
نماز با تفکر بهتر است از قیام لیل و هر کس دو رکعت نماز گزارد
و بداند که چه میگوید میان او و جناب اقدس الهی هیچ گناه نماند
مگر اینکه آمرزیده شود و هر قدر از نماز که دل با آن باشد حساب شود
و هر چه دل از آن فارغ باشد بر هم پیچیده بر سر و روی صاحبش زنند
پس در همه حال دل را حاضر دار و بدانکه چه میگوئی و باید در گفتگوی بشنود
هر چه بر زبان رانی و به بیند هر چه در دل گذرانی پس نیک احتیاط
کن که تا آنچه میطلبی خیر و ثبات باشد و زبان در دعا و دل با غیر خدا
نباشد که دعای دل غافل مستجاب نگردد ؛؛ دل آگاه میباید وگرنه ؛؛
که انگ لطف حق نام خداست ؛؛ و دیگر هر گاه از دور آدم تا انقراض

عالم کسی عبادت کند حق سبحانه و تعالی را بحیثیتی که یک سر مو تخلف
ننموده باشد این همه عبادات باز از یک نعمت از نعمتهای الهی نیاید
و نعمتهای او بسیار است پس با این همه تفضل و تلطف او نسبت
بهیچ کدام امر کرده باشند بنده را به پنج وقت نماز پس چرا باید کسی
ترک آن کند اگرچه این نمازهای ما لایق نیست شه عبادت
اما بهر حالی باید گوئیم که اگر نکنیم عاصی درگاه او باشیم ؛؛ عمر داده حق
نور او را صرف در طاعت کنی ؛؛ نوره را از نه رهوا ده در هوس میکار بسته ؛؛
روی باطن در ره دیده اصنح کرده سیه ؛؛ روی ظاهر را اظهار مرده‌اک
آه از استن ؛؛ و اگر نه بجان بیست که در نماز مات و مرتبه اوست
و هر گاه نکنیم گذشت او ننمود چنانچه فاضل ماهر مولانا محمد باقر رحمة الله
در عین الحیات روایت کرده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که
ای ابوذر بدرستیکه حق تعالی را ملکی چند هست که ایستاده اند

از خوف الهی سر بالا نمیکنند تا روزی که در صور بدمند دمیدن آخر که
همکی خلق بآن زنده میشوند پس جمیع ملائکه در آن روز میکویند که خدا
وندا تو منزه و مبرا ایم از جمیع نقایص و عیبها و از اینکه عبادت ما قابل
درکاه تو باشد و تنها بجمیع نعمتها یاد میکنیم و عبادت تو نکرده ایم
چنانکه سزاوار است که ترا عبادت کنند الی آخر الحدیث و همچنین
در یکی از کتب منزله مسطور است که ای پسر ادم افریدم شما را تا
عبادت کنید مرا تا زمان بسیار و ستایش کوبید مرا و فرزه
ستایید مرا بر صباح و وقت عصر و به رستنکیا اول و آخر و زنده
و مرده و کوچک و بزرک و آزاد و بنده و انکار دو جهان شما
را من خلق نکرده ایم جهت آنکه طلب بسیاری کنم از شما بجهت کمی
و نه از برای آنکه انس بکیرم بشما از وحشت و نه از برای آنکه
یاری طلبم از شما بر کاری که من عاجز شده ام از آن و نه از برای

منفعت

منفعت خود و نه از برای دفع ضرر از خود بلکه اگر جمعیت کنید شما را
بر فرمان برداری من هر آینه زیاد نمیشود در پادشاهی من مثقال
ذره و اگر بتحقیق که تمام شما جمعیت کنید بر نافرمانی من کم نمیکنند
آن نافرمانی در پادشاهی من مثقال ذره را و کسی که جهاد کرد
پس بتحقیق که جهاد میکند از برای نفس خود بتحقیق که الله تعالی
غنی است از تمام عالمیان پس زنهار که ترک نماز نکنی بهر حال
که باشی سفراً او حضراً سقیماً او صحیحاً و او کم عذر از انست
که تو فرمان او را بجا آورده باشی و او قبول نکند زیرا که خود فرموده
که لا تقنطوا من رحمة الله و همچنین جبار عالم فرموده که ای بنده
من آنکه هیچ مخلوقی مکن و در همه کارهای روی بمن آر و هرچه خواهی
از من خواه که همه عاجزند و فقیر منم همه از تو غایبند و حاضر منم
اگر یار خواهی یار و ولی منصرف توام و اگر ناصر خواهی ناصر توام
که فنعم المولی و نعم النصیر و اگر صحبت جنس خواهی صحبت اضداد

توام که اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِینَ اٰمَنُوا و اگر نظر به ارجوای نگاه

دار توام که قُلْ مَنْ یَکْلَؤُکُمْ بِاللَّیْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمٰنِ

و اگر نعمت خواهی منعم و بر در دکان توام که وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ

بِغَیْرِ حِسَابٍ و اگر نیه خوان میخواهی واعظ تو منم که اَلَمْ

یَأْنِ لِلَّذِینَ اٰمَنُوا و اگر قصه خواهی قصه خوان توام نَحْنُ

نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ و در هر کاری مراد از من خواه

که لطف و مهربان تو منم که اَللّٰهُ لَطِیفٌ بِعِبَادِهِ ای بنده من

بر در مخلوقی چند شنیعی هرچه از مخلوقی بر آید بیای بر در من جمیع

بیای رباعی باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ ‖ گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ

‖ این درگه ما درگه ناامیدی نیست ‖ صد بار اگر توبه شکستی باز آ

در بیان احکام آبها

بحث دوم در بیان احکام آبها بدانکه آب بر دو قسم است مطلق

و مضاف آب مطلق آنست که در عرف اورا آب تنها گویند

بی قید چیزی و آب مضاف آنست که قیدی در او باشد مثل گلاب

وآب

وآب باقلا و مانند اینها بدانکه علمای امامیه رضوان الله علیهم جمیع

برین رفته اند که آب مضاف پاکست و پاک کننده نیست و باو

طهارت نتوان کرد و بملاقات نجاست نجس میشود و آب مطلق

پاک و پاک کننده است مادامی که یافت نشود در وی نجاست

چنانچه در من لا یحضره الفقیه منقولست از رفیق موافق امام جعفر صادق

علیه السلم که کُلُّ مَاءٍ طَاهِرٌ إِلَّا مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ قَذِرٌ و

در آنکه آب مطلق بر دو قسم است

باین مضمون در کافی شیخ کلینی علیه الرحمه نیز مذکور است و آب مطلق

بر دو قسم است روان وایستاده اما روان بمجرد ملاقات نجاست

نجس نمیشود مادام که رنگ یا بو یا طعم آن متغیر نشده باشد و هرگاه

بیان آب روان

متغیر شد آن نجس میشود و ما بعد او که می آید پاکست چنانکه صدوق

علیه الرحمه در من لا یحضره الفقیه میفرماید که اگر حیوان مرده در آب

روان باشد پس باکی نیست از او وضو ساختن در جانبی که

در آن جانب مرده نباشد چون آب جاری بملاقات نجاست نجس

حکم آب باران

نمیشود مترجم کتاب مذکور میفرماید که پس اگر جایی که میته در آن جانب
باشد متغیر شده باشد چنانکه غالب تغیر ست از آن آب وضو نمیتوان
ساخت لزوما واگر متغیر نشده باشد اجتناب بر سبیل کراهیت است
وعلی ای حال در آنجایی که میته نیست وضو میتوان ساخت و حمل
بر جاری کرده اند حدیث صحیح را که منقولست از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم که هرگاه آب غالب باشد بر بوی مرده از آن
آب وضو بساز و بخور و اگر آب متغیر شده باشد و مزه اش گشته
باشد وضو مساز و مخور و حدیث کالصحیح که از آنحضرت صلوات الله
علیه منقولست که عرض کردند که هرگاه شخصی به آبی رسد و در آن
آب حیوان مرده افتاده باشد و گندیده باشد چه کند حضرت فرمود
که اگر آب گندیده باشد پس وضو مساز و مخور و چون در این
خبر از حضرت تغیر رسیده که آب چه مقدار بود حمل بر آب چشمه کرده
اند یا کر انتهای کلام المترجم و اما آب باران در وقت باریدن

از آسمان

حکم آب باران

از مطلق می نیست شود پاک و پاک کننده است مادام که رنگ
یا بو یا طعم آن متغیر نشده باشد چنانچه مفهوم از آیات و روایات معجزه آیه
در سوره فرقانست که وَ اَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُوراً و اما
آب حوض گرمابه روایت در من لا یحضره الفقیه از بزرگ ترین خلق
امام جعفر صادق علیه السلم که مَاءُ الْحَمَّامِ سَبِيلُهُ سَبِيلُ
الْمَاءِ الْجَارِي إِذَا كَانَتْ لَهُ مَادَّةٌ یعنی آب حمام را حکم

حکم غساله غسل

ست حکم آب جاریست هرگاه از برای او ماده بوده باشد و اما
غساله غسل صدوق علیه الرحمه در من لا یحضره الفقیه نقل کرده که جایز
نیست وضو و غسل کردن بغساله حمام زیرا که آن آبیست که
جمع میشود از آب غسل یهودان و کبران و نصرانیان و دشمنان

حکم غساله وضو

آل محمد صلی الله علیهم و اینها بدترند از یهود و نصاری و مجوسی و اما غساله
وضو مترجم من لا یحضره الفقیه در شرح کتاب مذکور روایت میکند
از زنده خالق امام جعفر صادق علیه السلم که آن حضرت فرمود که باکی نیست

وضو ساختن از آب مستعمل و اما آبی که بآن جامه میشویند یا غسل جنابت
میکنند جایز نیست که وضو و امثال آن از آن بسازند و اما آبی که در رو
دستها شسته باشند در ظرفی پاک پاکی شست که دیگری بر دارد
وضو بسازد از آن آب و در حدیث دیگر منقول است که مقرر بود
که چون حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الی یوم الدین
وضو میساختند مردمان آب وضوی آنحضرت را بجهت تبرک بر میداشتند
و وضو میساختند هرگاه نجس میبود حضرت البته ایشان را منع میفرمود
و هرگاه آب وضوی آنحضرت پاک نبوده دیگران نجس حضرت
مبالغه نکرده تقریر نماید که نجس است و از آن اجتناب کنند جمیع

حکم آب ایستاده

بنا آنکه در هیچ حدیث دیده نشده که حضرت نهی کرده باشند و اما آب
ایستاده یا کر و زیاده از کر است و یا کم از کر و هرگاه کر یا زیاده از
کر باشد پاکی است بی خلاف و بملاقات نجاست نجس نشود
مادام که متغیر نشود چنانچه در کافی شیخ کلینی علیه الرحمه روایت میکند

محمد بن

محمد بن اسمعیل باسناد خود از ابا عبد الله ع فرموده امام علیه السلام که هرگاه

تقدیر کر

بوده باشد آب قدر کری نجس نمیشود آب بجری به اتفاق فقهای نقل
کرده‌اند که کری هزار و دویست رطل عراقی است که هر رطلی
صد و سی درهم بوده باشد و هر ده درهم شرعی هفت مثقال شرعی است که
رطلی نود و یک مثقال شرعی بوده باشد پس بنابرین حساب کری یکصد و
نه هزار و دویست مثقال شرعی است و شیخ بهائی قدس سره فرموده
که کر یک رطل عراقی صد و سی و شش من و نیم بوزن تبریز است
و در کافی شیخ کلینی روایت شده که محمد بن یحیی باسناد خود از اسمعیل بن
جابر روایت کرده که گفت سوال کردم ابا عبد الله علیه السلام را از آب
الجنابی که نجس نشود بملاقات چیزی حضرت امام علیه السلام فرمود
قدر کری گفتم کر چه قدر است فرمود سه شبر در سه شبر در سه شبر
و در حدیث دیگر سه شبر و نیم در سه شبر و نیم در سه شبر و نیم و شیخ بهائی
قدس سره فرموده که مآل این هر دو یکی است سه شبر و نیم در سه شبر و نیم

جاری است دو دری باشد مثل چاه و در سه شبر در سه شبر در حوض مربعت
به آنکه کر صاحب چیست و بعضی واجب است اما هرگاه آب ایستاده

حکم آب ایستاده کم از کر

کم از کر باشد قول این است که بملاقات نجاست نجس شود و
اکثر از علما برآنند که نجس میشود و ظاهر فتوی دلایل گفته اند پس احوط است
که هرگاه آب کم از کر باشد وی است ملاقی آن شود اجتناب نمایند
و اما آبی که در آفتاب گرم شده باشد روایت است باسناد قوی از کافی

حکم آبی که در آفتاب گرم شده باشد

از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله الی یوم الحساب که حضرت فرمود
که آبی را که آفتاب گرم کرده باشد وضو بآن مسازید و غسل از آن مکنید
و خمیر از آن مکنید که مورث برص است و شیخ طوسی علیه الرحمه بطریق قوی
روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه الی یوم الدین
داخل شد بر عایشه علیها ما علیها دید آفتابه خود را در آفتاب گذاشته بود
حضرت فرمود که چرا گذاشته گفت میخواهم که سر و بدن را بشویم حضرت
فرمود که دیگر چنین مکن که مورث برص است و اکثر علما ذکر کرده اند
که

که آنچه گفته شد مخصوص ظرف است و از آب نهر و چشمه و امثال آن ضرر
ندارد و هرچند بسیار گرم شده باشد و پاک است و وضو و غسل از آبی که
بآتش گرم شده باشد هرچند بسیار گرم باشد بنا بر اصالت حلیت

حکم آبی که بآتش گرم شده باشد

بآن معتکفه اصل در هر چیز حلیت است تا نهی از جانب شارع وارد شود
و از وضو ساختن بآبی که بآتش گرم شده باشد نهی در اخبار دیده نشده
و شیخ حسن بن المطهر الفقیه در شرح کتاب مذکور نقل کرده است که
آب را نجس نمیکند حیوان مرده مگر حیوانی که خون روان از رگ داشته

میته حیوانی که آب را نجس کند

باشد و هر چیزی که در آب افتد که او را خون روان نباشد چون ماهی
و حشرات الارض پاک است که آن آب را استعمال نمایند خواه
بمیرد و خواه زنده بیرون آید و هرچند نفس سائله ندارد میته او پاک است
و همچنین هرگاه دو ظرف آب باشد و در یکی از آنها نجاستی واقع

حکم دو ظرف آب که یکی از آنها نجس باشد و نداند

شده باشد و نداند که در کدام واقع شده است هر دو را بریزد و تیمم کند
زیرا که مشتبه بنجس نجس است و در این مضمون وارد است روایتی

امام جعفر صادق علیه السلم در سوال واقع ست که آب دیگر بهم نرسد
امام علیه السلم فرمود که هر دو را بریز و تیمم کن والصدوق در کتاب من لایحضره
الفقیه نقل شده که اگر شخصی خون دماغ او بیاید پس بچکاند از آن پس آب
خون قطرهای خورد شده در ظرف آب بچکد و در آب چیزی ظاهر نباشد
پاکی ست و وضو ساختن از آن و اگر چیزی ظاهر باشد جایز نیست وضو
کردن از آن و ایضا نقل شده که ماکیان و مرغ پرنده یا امثال آنها
هرگاه بر عذره راه روند و پاهای ایشان نجس شود و عین نجاست باقی
باشد و داخل آب شوند جایز نیست از آن آب وضو ساختن مگر
آنکه آن آب کر باشد و اما آب چاه قولی آنست که بملاقات
نجاست نجس نشود تا متغیر نگردد و فقها گفته اند که احوط آنست
که نجس باشد و جمیع آنچه مذکور میشود درین مسئله آب چاه تمام
منقول است از من لایحضره الفقیه مکرر نجاسات را شود از الجمله منقول است
که نزدیکترین چیزی که در چاه می افتد که شرح از جهت آنکه دلو فرا

دلیل بر آنکه آب کم از کر بملاقی نجاست نجس نشود

دلیل بر آنکه آب کم از کر بملاقی نجاست نجس میشود

آب چاه

آب جاری که در وی گوسفند آبی افتاده و مرده باشد

آدمی ست خواه بزرگ و خواه کوچک و خواه مرد و خواه زن و خواه مسلمان
و خواه کافر علی الظاهر که اگر بمیرد در چاه هفتاد دلو بکشند و کوچکترین چیزی
که در چاه افتد صعوه ست که از افراد گنجشک ست و در لغت عجم دم
جنبانک میگویند آنرا اگر در چاه بمیرد یک دلو میکشند و مترجم علیه الرحمه
میفرماید که از آدمی تا صعوه بحسب جثه زیاده و کم میشود و ظاهر نیست
که چنین مکلف باشند در بزرگی و کوچکی و عدد ما بین یک تا هفتاد دلو که
نسبتی و مناسبت دارد و خوک هم بهفتاد دلو و گربه بهفت دلو و
امثال این و همین قرینه است بر نزح ست و جمعی از علما ذکر کرده
اند که غرض حضرت بیان ضابطه کلی نیست که ما برای خود استنباط
توانیم کرد و کرد بلکه در تفاصیلش رجوع باخبار دیگر میباید کرد و این خبر موثق
عمار ساباطی ست و علما عمل بآن بسیار کرده اند اگرچه عمار فطحی است
لیکن ثقه و معتمد ست و ظاهر آنست که امثال این اخبار اگر مویدات
از اخبار دیگر داشته ست عمل میکرده اند و با آنکه ایشان در زمان

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده بودند و در آن وقت همه
ایشان صحیح بوده است و چون ایشان بعد از حضرت از مذهب حق عدول
کردند از ایشان روایت نمیکردند و نهایت اجتناب می نمودند از ایشان
ولیکن اخباری که از ایشان شنیده بودند در حالت ایمان و عدالت
نقل میکرده اند و باین خبر عمل نموده اند و خلافی نکرده اند مگر در کافر که
بعضی گفته اند که کل آب را می باید کشید چون حضرت نجاست مردن
فرموده است و بس و همین است که فرا فرموده است و چون اخبار
دیگر وارد شده است که چاه بملاقات نجاست نجس میشود پس باید که
در جایی که نص وارد نشده باشد کل را بکشند و جمعی گفته اند که ما لا نص
فیه چهل دلو میکشند و بعضی سی دلو گفته اند بنا بر این و قول بهفتاد دلو کافیست
و ابن طاوس علیه الرحمه گفته است که در ما لا نص فیه هیچ نکشیم چون
شارع نفرموده است که بکشند و بنا بر قول او نیز هفتاد دلو کافی است
و حق آنست که این مسئله از ما لا نص فیه نیست چون حضرت فرموده است

کافر

ما لا نص فیه

که از جهت انسان هفتاد دلو بکشند و بدانکه در نجاست هر گاه که متغیر نشود نجاست
که رنگ یا بو یا مزه اش بنجاست بگردد خلافی نیست که نجس میشود و اگر
و اگر متغیر نشود چهار قول است مشهور میان قدما نجاست است و وجوب نزح
و بعضی نجس میدانند و کشیدن آب را واجب میدانند تعبدا ~~و قول اکثر متاخرین است~~
و بعضی نجس نمیدانند و کشیدن آب را سنت و مستحب میدانند و این قول اکثر متاخرین است
و بعضی گفته اند که اگر آب چاه کر باشد نجس نمیشود و الا نجس میشود و آنچه اظهر است
نزد بنده طهارت است و احتیاط در نزح است بنحوی که مذکور خواهد شد انتهی موضع
الحاجة من الکلام المترجم و ایضا نقل شده که اگر موشی یا غیر آن از حیوانات
در چاه آبی بیفتد و بمیرد و از آن آب خمیر کنند یا گلی بسازند و آن نان را تناول خوردن
چون با آتش رسیده است و آتش از مطهرات است و حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام فرموده اند که آتش خورده آنچه در آن نان بود از نجاست و اقوی اجتناب
و اگر موشی در خم روغن گوسفند یا گاو و یا در روغن زیت یا در عسل افتد و
یا سخت باشند و گران باشند آن موش مرده با اطراف بر میدارند و باقی را
استعمال میکنند و میخورند و هر گاه موشی در ارد یا امثال آن بمیرد موش را با اطراف آن

موش را با قطر آب بر سد آرند و باقی را استعمال میکنند و اگر موشی در روغنی افتد که
روان باشد پاکی نیست که آن روغن را در چراغ کنند اگر بسوزانند و ایضاً در بیان کتاب
مسطور است که اگر موشی داخل خمی از روغن شود و موش را در آورند پیشتر از آنکه بمیرد
پاکی نیست که آن روغن را بخورند مانعی نیست و پس از آن بفروشند و اگر موشی در چاه افتد و بمیرد
و از هم نپاشد یک دلو میکشند و اگر از هم پاشد هفت دلو میکشند و اگر الاغی در چاه
افتد و بمیرد دیگر آب میباید کشید و مترجم کتاب مذکور فرموده که وارد شده از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که اگر در چاه بمیرد جانوری کوچک یا جنبنده در آب بود
هفت دلو بکشند و اگر گاو نر یا جز بزرگ که در جثه مثل او باشد یا شراب در چاه
ریخته شود کل آب را بکشند پس اگر در الاغ کل را بکشند بهتر است و ایضاً اگر سگی در چاه
افتد و بمیرد سی دلو تا چهل دلو بکشند یعنی اقل آن سی دلو است و اکثرش چهل دلو
و اگر گربه در چاه افتد هفت دلو بکشند و اگر در چاه بمیرد مرغ خانگی یا خروس یا کبوتر هفت دلو
بکشند و اگر بمیرد در چاه شتری یا گاو نری یا ریخته شود خمر دران غیرابی کل آب را بکشند
و مترجم علیه الرحمه ذکر کرده که در صحیح محمد بن اسمعیل منقول است که بنسخه کتابت نوشتم

بحضرت

که بحضرت امام رضا علیه التحیة والثنا عرض نمایند که هرگاه چاهی در خانه باشد از جهت وضو
ساختن پس چند قطره بول یا خون در آن چاه ریزد و یا مانند نجسی از فضلهٔ آدمی
در چاه افتد چه چیز آن را پاک میکند تا حلال باشد وضو ساختن از برای نماز از
آب آن چاه حضرت بخط مبارک خود در کتابت من نوشتند که چند دلوی
آب میکشند و فرمودند که آب چاه واسع است چیزی او را نجس نمیکند تا متغیر
نشود و قریب باین در کافی شیخ کلینی نیز روایت شده و اگر مردی که بالغ باشد
در چاه بول کند چهل دلو آب میکشند و اگر کودکی که غذای او بر شیر غالب باشد
بول کند در چاه سه دلو آب میکشند و مترجم علیه الرحمه نقل کرده که در روایت
کالصحیح وارد شده است که از برای بول صبی هفت دلو میکشند و اکثر اصحاب
بآن عمل کرده اند و در روایت موثق وارد شده است که از برای فطیم یک
دلو میکشند و فطیم آن است که او را از شیر باز گرفته باشند و علما حمل کرده اند
بر طفلی که قریب بآن باشد که از شیر باز کنند مجازا و در صحیحهٔ الفضلا تمام
آب است و محمول بر استحباب است و اگر در چاه افتد زنبیلی از فضلهٔ آدمی که تمام آب

یا خشک باشد یا زنبیلی از سرگین در چاه افتد پس باکی نیست که وضو سازند و
از آب چاه چیزی نکشند و آنکه گفتیم باکی نیست موافق حدیث در صورتیست که
از آنچه در زنبیل ست از عذره داخل آب چاه نشود و هرگاه در چاه افتد عذره
آدمی ده دلو بکشند پس اگر از هم پاشیده در چاه از چهل تا پنجاه بکشند و چاه هرگاه
در جانب آن چاله باشد که چاله آن تا آب رسیده باشد پس اگر زمین سخت
باشد سزاوار ست یعنی سنت ست که در میان چاه و چاله پنج ذرع باشد
بگذارند و اگر زمین سست باشد پس سنت ست هفت گز و ایضاً
روایت ست از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا فرمودند که بحسب نیکو
قرب و بعد بالوعه جایی را که از آب آن چاه غسل کنند و وضو سازند مادام
که آب چاه متغیر نشود و مترجم علیه الرحمه روایت کرده ست از ابو الحسن الرضا
علیه التحیة و الثنا که پرسیده شد از آنحضرت از جایی که میان آن و چاله پنج گز
باشد یا بیشتر یا کمتر که وضو ازو در قرب و بعد چاله یا چاه وضو میتوان
ساخت و غسل میتوان کرد مادام که آب چاه متغیر نشود و ایضاً وارد
شده

در سیوم

شده که هرگاه چیزی در چاه افتد و بوی آب را متغیر سازد واجب ست که
جمیع آب را بکشند پس اگر آب بسیار باشد و مشکل باشد کشیدن آب واجب ست
که تراوح کنند چهار کس را که آب را بکشند بنوعی که یکدیگر را مدد دهند
از صبح تا شام و اگر کسی مرغی بکشد مثل مرغ خانگی یا کبوتر و بات خون بچاه افتد
از آن چاه چند دلو بکشند و ایضاً روایت شده که سوال کرد علی پسر حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام از برادرش از شخصی که گوسفندی را بکشد و انگشتان
دست و پا زده فا خود را بچاه افکند و خون از رگهای او روان شود و
خونها در چاه رود آیا از آن آب چاه وضو میتوان ساخت حضرت فرمودند که
از سی دلو تا چهل دلو بکشند و بعد از آن وضو بسازند و مترجم علیه الرحمه نقل کرده
که اکثر علما گفته اند که از خبیث خون حیض و نفاس و استحاضه و خون نجس العین
جمیع آب را بکشند و آن نیز دلیلی ندارد و ظاهر آنست خونها نیز مثل سایر خونها بوده
باشند و اگر همه را بکشند احوط ست و بعضی گفته اند هرچه بعضی در آن نباشد مثل منی
و بول صبی و خلاف ست که فرجاه را تا آنکه بر رود در چاه و بیرون آید و همچنین بوزک

اگر شده بیرون آید با فضلهٔ سگ یا گربه و سایر فضلات نجس فضلات انسان
ظاهر آنست که تمام آب را بکشند اگرچه اظهر آنست که واجب نیست والله تعالی
یعلم و الفقه وارد شده که هیچ هرگاه جلپاسه در چاه افتد سه دلو آب بکشند
و مترجم علیه الرحمه میفرماید که برین مضمون سه حدیث صحیح وارد شده است
و شیخ زین الدین علیه الرحمه ذکر کرده است که حدیث وارد از روی عقب
و الفقه وارد است که جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السلم سوال کرد از
جلپاسه که در چاه افتد حضرت فرمودند که قصوره ندارد آب را حرکت ده به دلو
یعنی دلو را در آب زن که اگر زهر آن در آب داده باشد متفرق شود و هرگاه زهر
پاک شده باشد از یک دلو آب کشیدن و مترجم علیه الرحمه فرموده که از این حدیث
حرکت آب و یک دلو واضح شده است و لیکن مشهور است که وزغ مرده
و سه دلو یکی بیش نکشند در مشهور است که در چاه مرده بوده است هم
هفت دلو کشیده میآید یعنی در کتاب من لا یحضره الفقیه وارد برای احتیاط
در این رساله نقل شده مشهور است که از زهر آن پاک شده باشد و الفقه وارد است که

سوال کردند

سوال نمودند از ابو عبدالله علیه السلم که چاه آب داریم و دو کرده است و باره
های پوست بر می آید که ظاهر شد آنست که حیوانی در چاه مرده باشد چگونه
حضرت فرمودند که پاک نیست گاه باشد که پوست جلپاسه باشد که
در زندگی می اندازد مثل مار یک دلو کافی است که بکشند و الفقه روایت است
که از مروج دین حق امام جعفر صادق علیه السلم پرسیدند از جایی که از آن
آب بکشند و وضو ساخته و جامه شویند و خمیر بکنند و بعد از آن ظاهر شد
که در آن حیوان مرده بوده است حضرت فرمودند که پاک نیست جامه را
بشویند و نماز را اعاده نمیکنند و دیگر که سفیدی یا جبری که درخت قتل بود
باشد در چاه بمیرد پنج دلو میکشند تا ده دلو و اما سور مترجم کتاب من لا یحضره
الفقیه نقل کرده که شیخ طوسی علیه الرحمه بسند صحیح روایت میکند از جمیل که
گفت سوال کردم امام جعفر صادق علیه السلم را از سور دواب که از اسب است
و الاغ باشد و از سور گوسفند و گاو آیا از آن وضو میتوان ساخت و میتوان نوشید
فرمودند حضرت فرمودند که پاکی نیست و دیگر روایت کرده است از ابو العباس

که سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از باز مانده گربه و گوسفند
و گاو و شتر و الاغ و اسب و استر و حیوانات وحشی و درنده کان و هر چه بود
از حیوانات سوال میکردم و حضرت فرمود که باکی نیست تا رسیدم به سگ
حضرت فرمود که رجس و نجس است از باز مانده سگ وضو مساز و آن آب را
بریز و اول آن ظرف را بخاک بشو و دیگر با آب و امثال این اخبار بسیار است
که دلالت میکنند بر پاکی سور هر حیوانی غیر سگ و خوک و کافر و ناصبی و احادیث
بسیار واقع شده است در کراهت سور الاغ و استر و سباع و غیر آن هر چه
گوشت آن نخورند و الصدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت است
از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که منع نمیکنم از طعامی که خورده
باشد از آن گربه و نه از آبی که از آن نوشیده باشد از آن و در اخبار صحیحه
وارد شده است که سور گربه را میتوان خورد و وضو از آن میتوان کرد
چون از اهل خانه است و اجتناب از آن مشکل است و مترجم این کتاب میگوید
نقل کرده که در حدیث صحیح دیگر وارد است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله

الی یوم الدین

الی یوم الدین بعمل بود که از سور گربه وضو میساخت که از اولاد سباع است
و الصدوق روایت میکنند از امام جعفر صادق علیه السلام که هر گاه مار یا داخل
شود در خم آبی و بعضی از آن دیگر آبی داشته باشند آن آب را بریزند و در
عقرب نیز در حدیث موثق وارد شده است که هر گاه داخل آب شود آن
آب را بریزند و در بعضی حدیث گفته شده است که بس کفایت است آن آب را
بریزند و اما اگر همه را بریزند بهتر خواهد بود و الصدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه
منقول است که سوال کرده شد از بنده خالق امام جعفر صادق علیه السلام از
آبی که مرغ خانگی از آن خورده باشد آیا نجس است چون عذره میخورد
گاه گاهی حضرت فرمودند که اگر در منقارش نجاست باشد
از آن آب وضو نمیتوان ساخت و نمیتوان خورد چون آب قلیل است
بملاقات نجاست نجس میشود و اگر معلوم نباشد نجاستی در منقارش
از آن وضو و شرب نمودن هر چند دیده باشی که عذره خورده است چون در
حیوانات زوال عین کافیست و جایز نیست و وضو ساختن بتیمم خوردن دی

و ظهر ایشی و ورد القرآن بحضرت او بر حجت می‌گفت کند اسلام بر او تجدید

از دین است نیم خود را بحجت و تحقیق شیخ صافی قدس سره در شرح کتاب

عرفت میفرماید که نزد صاحب کسی است که رسالت رسول الله المرتضی را

قبول دارد و امامت ائمه را که جمیع احکام باشند و در هر زمانی خواه در زمان

خود نبی و خواه زمان سابق و خواه زمان لاحق قبول ندارد با وجود آنکه

از علما و ماننده ایشان است مستضعف نیست و ایضا نقل شده در کتاب

من لا یحضره الفقیه که مالکی نیست وضوی حق از آنکه از آن خود داشته

باشد یا حج باشد هیچ مادام که در مقاربت حوت دیده شود پس اگر در منافق

فوت دیگر شود وضو نتوان ساخت و نتوان خورد بحث سیوم در بیان

بیان وضو

وضو روایت است در حدیث ثقه از پیغمبر روز باز پسین حضرت خاتم

النبیین صلوات الله علیه و آله اجمعین که فرمودند هر کسیکه امت من باشد

قیامت از اثر وضو سفید رو و سفید دست و پا باشند و ایضا وارد شده

که الطهور شطر من الایمان و در بیان ایمان بعضی گفته نمازست بعضی طهارت

جزو نمازست

جزو نمازست به آنکه طهارت در اصطلاح آن چیز است که مباح میشود

بسبب آن چیز نماز و طهارت بر دو قسم است باطنی و طهارت ظاهری

اما طهارت باطنی آنست که پاک کنی باطن را از الوان چرکینی

دست عبارت است از شستن دست از هر دنیا و شستن روی عبارت است

از رو واگردانیدن بسوی دیگر و رو بخدا کردن و مسح سر عبارت است از کشتن فرمان

هوای شیطان و سر تسلیم نهادن بر خط ملک رحمن و مسح پا عبارت است

از قدم در سلوک محبت نهادن و پا از متابعت شیطان کشیدن و

طهارت ظاهری بر سه قسم است وضو و غسل و تیمم بیان وضو بحث و

بیان غسل و تیمم در بحث چهارم و پنجم ان شاء الله خواهد شد و صدوق علیه الرحمه

در کتاب من لا یحضره الفقیه بسند معتبر صحیح روایت کرده از رسول صلی الله

علیه و آله که فرمودند که هشت کسند که دعای ایشان مقبول درگاه الهی نیست

اول غلامیکه از آقا گریخته باشد تا با آقا برگردد دوم زنیکه شوهر از او آزرده

باشد سیوم کسیکه زکوة مال خود ندهد چهارم کسیکه بشماری جمع کند که امانت

راضی نباشند اگرچه پیشنماز عادل باشد و ظاهرا که این در وقتی است
که بحسب الحکم ظلمه پیشنماز شود چهارم کسیکه بی وضو نماز گزارده باشد اگرچه سهوا
باشد پنجم زن آزاد بالغه که بی مقنعه نماز گزارد بخلاف کنیز و صبیه ششم
زنیکه از اذان الحضرات برسید نه که زنیکه ام است فرمود آنحضرت شخصی که او را
بول یا غایط آید پس از نماز و دفع نکرده در حالت نماز مدافعه نماید
چه مانع حضور قلب است هفتم کسیکه در حالت مستی نماز گزارده باشد و اگر بعد از
که در هوشیاری آنرا قضا کند و اما احکام وضو از مقتدای اکابر و اعاظم
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هرگاه داخل شود وقت نماز واجب میشود
وضو و غسل و تیمم و نماز بطهارت صحیح نیست چنانچه حق سبحانه و تعالی در سوره
مائده میفرماید که یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا
وجوهکم و ایدیکم الی المرافق فامسحوا برؤسکم و ارجلکم الی
الکعبین و ان کنتم جنبا فاطهروا ترجمه آیه در این مرتبه چنانچه مترجم کتاب
من لا یحضره الفقیه نقل کرده اینکه ای گروهی که ایمان بخدا و رسول خدا و ائمه هدی

در احکام وضو

صلوات الله علیهم اجمعین آورده اند هرگاه برخیزید از خواب و اراده نماز داشته
باشید پس بشوئید رویهای خود را و دستهای خود را با مرفقها و مسح کنید بعضی از سرهای
خود را و پاهای خود را تا کعبها و اگر جنب باشید پس غسل جنابت بکنید هیچ و
علما ازین فقرات هر یک استنباطی کرده اند اول آنکه حق سبحانه و تعالی
بعد کاف خود را الخطاب یا ایها الذین آمنوا [illegible] و اکثر
اوقات یا را از منادای بعید استعمال میکنند با آنکه حق سبحانه و تعالی از قرب
و بعد جسمانی منزه است گویا اینکه کاف را اشعار مینماید که ای دور از بساط
قرب من خبر نداری که چه قسم توانی از نعمت و قرب مستغرق گشته بوده ام بیایید
دوم آنکه موکد ساخته است بلفظ ایها و های تنبیه گویا میفرماید که اگر راست
گوئید در وعده ایمان این عمل را بجا آورید تا اعمال شما تصدیق اقوال شما
کند و دیگر لفظ جمع عامی آورده است تا شامل حاضران در خطاب و موجودات
وکسانی که موجود خواهند شد الی یوم القیمه بوده باشد و چون قرآن موجود است
الی یوم القیام خود خطاب میکند و اذا قمتم الی الصلوة مشهور

[illegible] آنست که إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ یعنی هرگاه اراده نمایید که نماز
ادا آورید و قیام بجای آورید بنا بر این چند احتمال دارد یکی قیام نماز است
چنانکه میگویند فلانی قیام بامری کرد یعنی کار او کرد خواه ایستاده و خواه نشسته
دوم رفتن بطرف مسائل است که مصلی است از جهت نماز فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ
لفظ فاء جزای اذا واقع شده است یعنی هرگاه بنماز برخیزید پس روی خود
را بشویید و اجبار [illegible] نماز داخل است و بعضی از وقت نماز واجب است و جمعیت وجوهکم
ظاهر بشی این است که باعتبار مکلفین است یعنی یکی روهای خود را بشویند
باعتبار آنکه هر یک روی خود را بشویند و اگر کسی چند رو داشته باشد هر کدام
اصلی و زائد از هم جدا باشند همه را بشویند و هرگاه جدا باشند بعضی فرموده
اصلی را بشوید و بعضی فرموده اند که همه را از جهت ظاهر آیه که بلفظ جمع وارد
شده است و احتمال دارد که جمعیت آیه اشاره باشد بآنکه باید روی بدن
و روی دل را بشوید بتوبه در آن جمعیت از معاصی و تعلقاتی که مانعند دل را از صلوة
حقیقی که حق سبحانه و تعالی از خلیل حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام خبر داده

إِنِّي وَجَّهْتُ

فرموده است که وجهت وجهی یعنی است که مراد از آیه وجه قلب است
و همچنین روی عقل را بشویند از ادناس تفکرات باطله و روی روح را
بشویند از چرکینهایی که او را حاصل شده است از روی آوردن او بغیر
معشوق حقیقی و برای قیاس همچنانکه حضرت سید الساجدین امام زین العابدین
علیه السلام در وقت وضو متغیر میشده اند بمرتبه که اصحاب او توقف میشده
سبب آن را از آنحضرت استفسار نمودند فرمود که میدانید که بخدمت
که مشغول میبایدشد و با که گفتگو میباید کرد و همچنین باقی اعضای ظاهر
و باطن هر یک شستنی خاص دارد و محتمل که جمعیت اشاره باین باشد
وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ یعنی ظاهر آیه بشویند دستهای خود را
تا مرافق و بعضی علمای امامیه رضوان الله علیهم الی را بمعنی مع
گرفته اند و دست را بر چهار معنی اطلاق میکنند در یکی چهار انگشت مراد است
چنانچه حق سبحانه و تعالی فرموده که وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا
أَيْدِيَهُمَا یعنی دست دزد را ببرید خواه مرد و خواه زن باجماع

شیعه درین جاها را انگشت مراد است و بعضی اطلاق میکنند بر دست تا
بند دست و بر دست تا مرفق و بر دست تا کتف و حق سبحانه و تعالی جواب
که بگوید کدام دست فرموده دست تا مرفق را بشوید و شیخ کلینی علیه الرحمه
روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق هم باین روش که راوی گفت
پرسیدم امام علیه السلام از قول الله عز و جل در سوره مائده که فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ
وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ باین روش که گفتیم آیا جایز است و دست بکشیم
از پشت دست خود تا آرنج پس امام گفت نیست جایز فرود آوردن آنست
آیت جز این نیست که آیت این است فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى
الْمَرَافِقِ بعد از آن امام علیه السلام کشید تیغ دست خود را از آرنج خود
تا انگشتان خود و در حدیث صحیح وارد شده است که در وضو مسح سر و مسح پا
معنی که مبعض است یعنی بعض از سر را مسح کند و در احادیث صحیحه وارد شده
که پیش سر را مسح کند و ارجلکم الی الکعبین عطف قرا بر جر لام قائلند
و بعضی دیگر بر نصب و بنا بر جر عطف خواهد بود بر برؤسکم و بنا بر نصب عطف

خواهد بود

خواهد بود بر محل جار و مجرور که آن نصب است بر مفعولیت و در حدیث صحیح از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه الی یوم الآخر منقول است که جبرئیل
بیاورده است مگر جر لام را و در کعب خلافی عظیم هست در میان علما
از برای خوف طول کلام اختصار شد به آنکه وضوء در لغت بمعنی نیکوییست
و در اصطلاح عبارتست از شستن رو و دستها و مسح سر و پاها با نیت
و در کتاب من لا یحضره الفقیه منقول است از حضرت سید المرسلین صلوات
الله علیه الی یوم الدین که فرموده آب وضو یک مد است و آب غسل
یک صاع و عنقریب جمعی بعد از من خواهند آمد که این مقدار آب را کم شمارند
و آب بسیار بریزند و اسراف کنند و ایشان در وسواس باشند که الحال
رودخانه نیز کم میشمارند و ایشان بر خلاف سنت منند و هر که ثابت
قدم باشد بر سنت من با من خواهد بود در خطیره قدس که جای پیغمبران
و اوصیای ایشان است و مد بنا بر مشهور رطلی و ربعی است و صاع شش است و تحریر
بر وجهی که باید در باب زکوة از دهم و الفضا در جای کتاب مذکور است که

معنی وضو

تا جایز است در وضو از سه کف آب کفی از جهت نشستن رو و دو کف از
جهت دستها پس کسی که قادر نباشد مگر بر یک کف آب آنرا سه حصه کند
و وضو سازد بشرط جریان بقدر دهن و آن روغن مالیدنست یا آلودن
نرم باشد از آن سبب بر دست که اگر کسی دست بر آن بمالد آب
عضوی بعضوی دیگر برود اگرچه از نیمه مویی بیش مویی دیگر نرسد والا
در کتاب مرویست از زراره که امام جعفر صادق علیه السلم فرمودند
که هرگاه خواهی که وضو سازی و ظرف کمتر از کر و سر باز باشد پیش از آنکه
دست را داخل ظرف کنی اگر وضو از حدث بول باشد ظرف را کج کن
و یک مرتبه دست را بشوی و اگر از حدث غایط باشد دو مرتبه و اگر جنابت
غسل جنابت کنی سه مرتبه دست را بشوی و بعد از این شستنها داخل ظرف کن
و نیز در همان کتاب منقولست که پرسیده شد امام رضا علیه التحیة والثنا که
هرگاه شخصی محتاج بوده باشد بوضو از جهت نماز با آنکه محدث باشد و بر آب
قادر نباشد پس آبی بمقدار وضو فروشند بصد درهم یا هزار درهم تا واجب است

که آن آبرا

که آن آب را بقیمت بخرد و وضو سازد یا تیمم کند حضرت صلوات الله علیه
فرمودند که بلکه میباید که بخرد چنین واقع مرا دست داد خریدم و وضو ساختم و آنچه مرا
سرور و خوشی میگرداند مال بسیار است هرچند بسیار بود بهم خوشی لذت بیشم چون نصاب
الهی در میانست یا آنچه سبب سرور منست مال بسیار است یعنی ثواب بسیار
دنیا بر شخصی و مال بسیاری یعنی آنچه باین میخرند مال بسیار است چرا که مضاعف
خواهد یکی را صد و غیر متناهی میگیرند در دنیا و عقبی یا مال بسیاری باید داد
که رضای الهی را حاصل کند والله تعالی اعلم و مترجم عفی علیه الرحمه میفرماید که علما خلاف
کرده اند بعضی گفته اند که حدیث دلالت بر جواز خریدن میکند نه وجوب و بر تقدیر یا
که دلالت کند بر مثل صورتی که دنیا و ما فیها از او بود سهل است پس اگر کسی ضرر
بحال او نرسد واجب است او را خریدن و اگر کسی همین قدر داشته باشد و مایه حیات
او باشد و اگر بخرد محتاج شود بر او واجب نیست بجهت آنکه ما جعل علیکم
فی الدین من حرج یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر
یعنی حق سبحانه و تعالی کار دین را بر شما تنگ نکرده است و حق سبحانه و تعالی آسانی

شنیدن نمی‌خواهد و دشواری شنیدن را نمی‌خواهد و این قول خالی از قوتی نیست و
محتمل است که اگر صاحب توکل باشد باید نخرید والله اعلم و الله تعالی اعلم و بهترین
قیاس کرده‌اند هرگاه دلو و رسن نایافت شود و آن را با چیزهای حلال بفروشند باید
خرید و همچنین اگر بعوض رسن سندیلهای نفیس ده تومانی فروشند باید داد و نشاید
و دیگر ریسمان آب جاری کنند از مالیت ببیند اگر ضرر بحال او نرسد میباید خرید
با ریسمان کردن اما اگر ظالمی بر سر آب باشد و اگر کسی بر سر آب نهد
و یکفلس بگیرد از کسی بر در و واجب است زیرا که معاونت آن ظالم کردن است
بر ظلم و عدوان و حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ
وَالْعُدْوَانِ یعنی معاونت و یاری مکنید ظالمان را بر گناه و ظلم اما ناقضات
وضو یعنی چیزی چند که وضو را باطل میکند منقولست از کتاب من لا یحضره الفقیه
مگر باطل که آن را نشود روایت کرده است زراره که سوال کردم از حضرت امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام از چیزی که میشکند وضوی مرد را چون سائل
چه را فرمود که ناقض وضو آن چیزیست که از دو طرف زیر تو بیرون می‌آید که آن دو

دو چیز

حکم ناقضات وضو

دو چیزست و آنچه از دو طرف بیرون آید غایط و بول و منی و باد است که ریگ
از آن نیست ناقض است و دیگر از نواقض خوابست آن مقدار که عقل را زایل شود
با آنکه صدا را نشنود و فقها رحمهم الله دیگر گردانده‌اند که یازده چیزست که سبب واجب شدن
وضوست اول بول دوم غایط سیم حتی بیرون آمدن باد از موضع معتاد چهارم
خوابی غلبکی کند بر چشم و گوش پنجم شدن زایل عقل مانند مستی و بیهوشی و
جنون ششم خون حیض هفتم خون استحاضه هشتم خون نفاس نهم مس میت
آدمی که نجس شده باشد بموت دهم یقین داشتن حدث و شک در وضو
یازدهم یقین داشتن وضو و حدث هر دو و شک در تقدیم و تاخیر و آیا
کدام مقدم و کدام موخر بود و جنابت میشکند وضو را اگرچه واجب نمیگرداند الا
روایت که راوی گوید که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هرگاه
یقین در حدث داشته باشی وضو باید این مسئله چهار صورت است یکی آنکه
یقین در حدث و شک در وضو داشته باشد دوم یقین در وضو نیز داشته باشد و
تقدم و تاخر را نداند چون یقین در حدث دارد و یقین در وضو فایده ندارد

و ایضا مسطور است که هر گاه شک کند در وضو و یقین در حدث سابق داشته باشد
باید که وضو کند و کسیکه شک در حدث داشته باشد و یقین داند وضوی سابق را
پس باید که یقین خود را بسبب شک نشکند مگر آنکه یقین در حدث بهم رسد و کسیکه
یقین در وضو و حدث داشته باشد و نداند که کدام یک پیشتر است باید که وضو بسازد
و نشکند وضو را غیر آنچه مذکور شد مثل قی و بسیار دیدن که اندک باشد و چکیدن
رعاف و ضم را ... قولی که از بینی بیاید هر چند بسیار باشد و چکیدن دملها و جراحتها
و زخمها که خون ازینها آید ناقض نیست و اگر از ذکر در حبر در آید استنجا واجب نیست
پس اگر کم از درهم بغلی آلوده کرده باشد ازاله آن واجب نیست و اگر بیشتر از
درهم است ازاله خون خواهد کرد و ایضا روایت است از زید حاکی امام جعفر
صادق علیه السلام که در کرمهایی که از دبر بیرون آید که ... است و در کرمهای کوچک وضو نیست و اینها
بمنزله شپش اند و آنکه وضو واجب نیست در صورتیست که کرم آلوده بفضله
نبوده باشد که اگر آلوده بفضله باشد در آن استنجا است و موجب وضو است و هر چه
بیرون آید از مخرج بول و غایط خواه خون باشد خواه ... بشرطیکه خونی باشد
که فضله باشد

که فضله باشد مثل اسهال و خواه چرک و مذی که آب تنکی است که بعد از خوش طبعی
آید و ودی که در عقب بول بیاید و آن آبی است غلیظ و سفید و غیر اینها نه وضو
واجب است و نه استنجا مادام که بول و غایط و منی و یا خون بیرون نیاید و ایضا
روایت است از عبد الرحمن که عرض نمودم بخدمت زبده حاکی امام جعفر صادق
علیه السلام که من در شکم خود بادی می یابم که گمان میکنم که در آمده حضرت فرمودند که
شیطان که بر تو وضو واجب نیست تا صدا یا بوی باد بشنوی بعد از آن حضرت فرمودند
که شیطان میان نشستگاه آدمی می نشیند و بادی را ... که آدمی را بشک اندازد
و ایضا روایت است از زراره که سوال کردم از ملاذ اکابر و اصاغر امام محمد باقر
علیه السلام از شخصیکه ناخنهای خود را بگیرد و شارب خود را بگیرد و از موی سر و ریش
بگیرد آیا اینها وضو را میشکنند پس حضرت فرمودند که ای زراره اینها سنتی اند که
سبب تطهیر ظاهر بدن از کثافت های ظاهری و مطهر باطنند از کثافتهای باطنی
که بسبب گناهان بر دل نشسته است و وضو واجبی است از واجبات که
حق سبحانه و تعالی اهتمام بشأن آن دارد که آنرا در قرآن مجید از بندگان طلبیده است

از جهت تطهیر ظاهر و باطن پس این افعال بعد وضو مید هند در تطهیر و سبب نقض
آن نیستند بلکه تطهیر آنرا زیاده میگرداند و الفقیه منقولست که سوال کرد اسمعیل
جابر از نبیره خالق امام جعفر صادق علیه السلام از شخصی که ناخنها و شاربهارا بگیرد
آیا آب بران بمالند حضرت فرمودند که نه بلکه ناخن و شارب گرفتن مطهر ظاهر و
باطن است آب مالیدن در کار نیست ظاهرا که در کار نبودن در سنیدن آب
عدم وجوب باشد یا در وقتی که بعد از ناخن چیدن و شارب گرفته باشد چه دیگر
روایت شده که مسح باب در این سنت ست چه در الفقیه روایت ست که سوال
کرده شده از امام علی بن علیه السلام از خواندن شعر که آیا وضو را میشکند حضرت
فرمودند که نه و مترجم فقیه علیه الرحمه فرموده است که صدوق نسبه موثق از سماعه
روایت کرده است که از آن حضرت سوال کردم از خواندن شعر آیا وضو را
میشکند یا کسی را دشنام کند یا کسی را هجو یا مطلق دروغ بگوید در شعر یا مطلقا حضرت
فرمودند که بلی مگر شعری باشد که راست باشد یا اندک شعری باشد مثل سه یا
چهار بیت دروغ اما اگر شعر باطل بسیار بخواند وضو را میشکند و حمل کرده اند

بر آنکه کمال وضو را میبرد و سنت ست تجدید وضو و الفقیه روایت ست از
سماعة بن مهران که سوال نمود از آنحضرت علیه السلام از برای شخصی که بشکنی زند
در نماز استاده یا در رکوع حضرت فرمودند که وضو بر او واجب نیست مترجم فقیه
علیه الرحمه فرموده است که صدوق عمل باصحاف این حدیث کرده است و علما
حمل کرده اند بر آنکه شخص بشکنی زند ابلی نشده باشد چنانچه ظاهر بشکنی این است که
شعور دارد که نماز میکنند و استاده است و الاگرنه غالب است که می افتد
و الفقیه روایت ست از زراره حجی عام امام محمد باقر علیه السلام که فرمودند
در بوسیدن و دست بر بدن زنان مالیدن و در دست مالیدن بفرج
ایشان وضو نیست و همین حدیث را ثقة الاسلام نیز در کافی روایت کرده
و مترجم فقیه علیه الرحمه فرموده است که اکثر ستشات وضو داده نیز واجب میدانند
و حق سبحانه و تعالی فرموده است که اَوْ لٰامَسْتُمُ النِّسَاءَ و احادیث وارد شده
از طریق اهل البیت علیهم السلام که اینها ناقض نیست و مراد از ملامسه در بیت
آیه جماع است و اهل بیت اعلمند بانچه درخانه ست و احادیث وارد

در وضو از جهت بوسیدن به شهوت و از جهت دست مالیدن بسگ و در
مصافحه مجوسی و از جهت قی کردن و خنده کردن و تخلیلی که خون بیاورد
محمولست بر تقیه و اکثر علما حمل بر استحباب کرده‌اند و بر ظاهر سنت
استحباب وضو بلکه اکثر را حمل بر دست شستن نمودن ظاهرترست والله
اعلم و الفقیه روایت است از حریز از زراره که از امام جعفر صادق علیه السلام
که آنحضرت فرموده‌اند که هرگاه شخصی بول باز نتواند و قطره قطره آید هرگاه
وقت نماز شود کیسه پنبه‌داری را بگیرد و بجا دارد و ذکرش را در آن کیسه
کند و نماز کند و جمع کند میان نماز ظهر و عصر با آنکه ظهر را باندک تاخیری
کند و عصر را بیشتر اندازد با آنکه ظهر در آخر وقت فضیلت و ظهر با اذان
و اقامت بجا آورد و عصر را با اقامت تنها و شام را اندک تاخیر کند و
خفتن را اندکی پیشتر اندازد به یک اذان و دو اقامت چون ظهر و عصر
و همچنین کند در صبح با این معنی که این افعال را از جهت نماز صبح بجا آورد و
الفقیه روایت است که سوال کرد عبد الله بن ابی یعفور از آنحضرت علیه السلام

از شخصی

از شخصی که بول کند و وضو سازد و دستمال بر چیزی زند و بعد از آن تری به بیند حضرت فرمودند
که بر او چیزی نیست و وضویش درست و در کافی مثل این خبر بسند صحیح وارد شده است و در آخرش
این است که آن تری از رگهای پشت توست و الفقیه روایت کرده است از
سماعه[illegible] از شخصی که بول کند و بعد از آن استنجا کند بعد از آن تری به بیند
حضرت فرمودند که اگر کم کرده باشد بول و دست کشیده باشد میان مقعد و خصیتین و
نره و ذکر را و بعد از آن استنجا کرده باشد پس اگر بعد از آن تری بیاید تا ساقهای او
پروا نیست و الفقیه صدوق علیه الرحمه فرموده است که کسی که حقنه کند یا شیافی
بردارد یا چیزی بجای بردارد و برون آرد واجب نیست اعاده وضو بر چه آن حقنه
و شیاف بیرون آید از او مگر آنکه مخلوط با نجاست باشد پس در صورت و اکثر
پروا نیستی وضو ساختن باعتبار بیرون آمدن نجاست نه باعتبار بیرون
آمدن حقنه یا شیاف و مرحوم فقیه علیه الرحمه فرموده که شیخ بسند صحیح از علی بن جعفر
از برادرش موسی بن جعفر روایت کرده که گفت از آنحضرت سوال کردم که جایز است
که شخصی حقنه کند یا شیاف بردارد و نماز کند حالتی که با او باشد و بیرون نیامده باشد آیا

بشکند حضرت فرمود که وضوی او میشکند و نماز عشاء را که ادا کرده تا آنرا اعاده نماید

انتهی ظاهرا منع نماز از برای این باشد که مبادا در حین نماز بول بیرون آید و دافع

مدافعه نماید و مانع حضور قلب گردد و یا آنکه مبادا در اثنای نماز از وی نجاست ظاهر شود

والله تعالی یعلم **فصل** در بیان صفت وضوی حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه

علیه و آله الی یوم الدین در فقیه روایت است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله

علیه الی یوم الآخر که فرمود بحضار که میخواهید بیان کنم از برای شما که چگونه وضو میساخت

سید ابرار صحابه گفتند آری ای فرزند رسول خدا حضرت کاسه چوبینی طلبیدند که

آب داشت و ظاهرا از آن آب میخواستند وضو بسازند و حاضر بود حضرت فرمودند

که آنرا نزد ایشان آوردند پس حضرت علیه السلام کاسه را گرفتند و در برابر خود گذاشتند

و آستین خود را بالا کردند پس حضرت فرمودند آنکه دست را در ظرفی کردن

جایز است بشرط آنکه دستها و فی نفس که دست پاک باشد یعنی اگر چرکین باشد

ظرف نجس میشود پس یک کف آب برداشتند انگشتان دست راست آنحضرت

بر شد پس آنرا بر پیشانی گذاشتند و دست بر نداشتند که مبادا آب ریخته شود و گفت

بجانب

بسم الله و بالله چون اول افعال وضو است و بعد از آن دست را با آب بر روی

بریزاند که آب باطراف محاسن او جاری شد پس حضرت دست مبارک

خود را کشیدند بر رو و آنچه ظاهر بود در هر طرف پیشانی خود پس راوی

گفت که این کار را مکرر نکردند یعنی آب ریختن مکرر نبود پس حضرت

دست چپ را در آب کردند و بر مرفق بر عکس کشیدند یعنی دست را با آب

بر بیراد کردند و دست را بر دست کشیدند تا آنکه آب را جاری ساختند بر سر

انگشتان و آنکه در دستها نجز انبسته الی مرفقها کردند پس از دست راست یک

کف آب بر مرفق چپ گذاشتند و دست خود را با آب بر ساعد و ذراع کشیدند

تا آب بسر انگشتان ایشان رسید بعد از آن مسح کشیدند بر پیش سر و پشت

پاها بقیه تری که از آب وضو مانده بود و بعد آنکه چند نکته از این حدیث استنباط

میشود اول آنکه از طلبیدن امام علیه السلام ظرف آبرا و خود بر یک استند و بیا

چنین ظاهر میشود که استعانت مکروهی که در میان علما امامیه رضوان الله

علیهم مشهور است این نباشد بلکه آن استعانت مکروه آنست که دیگری

آب بدست کسی بریزد چنانچه بعد ازین می آید که حضرت امیر المومنین علیه السلم
نمیگذاشتند که در حال وضو کسی آب بدست او بریزد و باکی بدون عذر شرعی
دیگری را وضو دهد اگرچه بهتر آن بود که امام علیه السلم خود برنخواستند و آب را
می آوردند اگر گوئی که هرگاه طلبیدن بهتر بود پس چرا امام علیه السلم ترک اولی
نمودند گوئیم بیان جواز دوم آنکه از برابر کف آشامیدن امام علیه السلم هم
وضو را ظاهر میشود که سنت باشد که ظرف وضو سرگشاده در برابر باشد نشستن
بهر دو دست مساوی باشد و مترجم عفی عنه علیه الرحمه در شرح کتاب مذکور
فرموده که آنچه مشهور است میان علمای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین است
که سنت است که ظرف وضو را دست راست باشد و تا حال حدیثی برای این مطلب
ندیده ام و علما نیز اعتراف نموده اند که ندیده اند و چون بعضی از علما تجویز
کرده اند دیگران نیز متابعت ایشان کرده اند که البته آنچه عمل حدیثی
دیده خواهند بود اما معلوم نیست که در روز قیامت این عذر را از ما قبول
کنند سوم از آشامیدن با کردن امام ع ظاهر میشود که سنت سه باشد تا وقت
شستن

شستن آب باشد و فعلی دیگر در اثنای وضو بجا آورد و از این قبیل است که گاه
گیر را جا فرود در باشد حضور ما وقتیکه آب بسته باشند چهارم آنکه امام
علیه السلم بسم الله گفتند و سنت نگفتند تا برای سنت که سنت کار دعا دل
شاید که در دل که را اشنیده باشند و شیخ طوسی علیه الرحمه گفته است که تسمیه
عبارت از آنست که ذکر الله استعانت بجوید از حق تعالی النیه
بخاطر دارد که وضو را الله برای او بکند و مترجم عفی عنه علیه الرحمه فرموده است
که احوط آنست که ترک بسم الله نکنند هر چند سنت ذکر کرده باشند تا برکت
بسم الله وضوی ما را برای حق سبحانه و تعالی پاک نموده از احادیث
نیز ظاهر میشود که ترک بسم الله نباید نمود چنانچه بعد ازین گفته خواهد شد و مترجم
عفی عنه دلایل بسیار را از برای سنت در کتاب شرح مذکور نقل کرده از برای
اختصار درین رساله نقل نشد پنجم در شستن رو و مترجم عفی عنه علیه الرحمه فرموده
که بهتر آنست که رو را ابتدا از در و سر ما ابتدا برد تا آب همه روی
او را فرو گیرد و اکثر مردم آب ما را بر پیشانی میریزند و دست نمی گیرا

رو میکنند و آب بجایی نرسد و عوض شستن مسح بجایی آورند و این صحیح نیست
و یا آنکه مکرر آب بر رو میریزند تا خاطر جمع شوند و بر وقت اسراف در آب
کرده خواهند بود ششم آنکه امام علیه السلام دست خود بر رو کشیده‌اند و آنچه ظاهر
بوده از دو طرف بینی خود ظاهرا که اول دست را با آب تر کرده باشند
دو مرتبه دیگر برای ریختن آب بهمه جا نرسد دست کشیده باشند والله تعالی اعلم
هفتم و چند حدیث دیگر در باب وضو در اینجا نقل شود و همه آن منقول است
از کتاب من لا یحضره الفقیه مگر آنچه از دیگر شود در روایت است باسناد صحیح
از زراره و بکیر اعین که عرض نمود بخدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه الی یوم الآخر که خبر ده مرا از حد روی که در وضو میباید شست که خدا
عالمیان در قرآن مجید فرموده است که فاغسلوا وجوهکم پس حضرت فرمودند
که آن رویی که حق سبحانه و تعالی فرموده است و امر به شستن آن کرده است
که بر وی زیاد و کم نمیباید کنند که اگر زیاد کنند در آن زیادتی مزدی نخواهد
داشت و لغوی کرده خواهد بود و اگر وزن آن قدر کم کنند گناهکار خواهند بود

آن

آن مقدار است که بگردد بر آن انگشت میانه و انگشت ابهام بحسب عرض
و از رستنگاه موی سر تا ذقن بحسب طول بود و آنچه بر دو سر گردد آن دو انگشت
پس آن از روست و آنچه بیرون از اینها است از رو نیست باز زراره
گفت که عرض نمودم که خبر ده مرا که آنچه از اطراف رو فرا گرفته است میباید شست
حضرت فرمودند که آنچه او را مو فرا گرفته است ورای آن نمی باید پس بر بنده آن
لازم نیست که طلب آن کنند و از آن تفتیش باید نمایند بلکه حق سبحانه و تعالی
که تخلیل کنند ولیکن جاری ساختن آب بر روی او ... و کیفیت شستن
دستها آنست که ابتدا از آرنج کنند تا از سر انگشتان بشویند که آب معلوم
جریان همه جا برسد و حضرت صادق علیه الرحمة فرموده است که اگر کسی گوشتی بالکلیه
بادستی زیاد داشته باشد و بالای مرفق باشد شستن آن واجب است و اگر پایین
بالای مرفق باشد شستن آن واجب نیست و حد مسح سر و مقدار آن آنست که
مکلف مسح کند به انگشت متصل بلکه بکرانه مقدم سر و چنانچه در کافی از امام
محمد باقر علیه السلام روایت شده آنکه گفت باعث ثواب معنی به پنجه انگشت

هر سر انگشت و همچنین است پاها و وجه مسح پاها آنست که دستها را بر سرهای انگشتان
پا گذاری و بر روی پا بکشی تا کعبین و ابتدا کنی بمسح پای راست پیش از پای چپ
و میباید که مسح سر و پاها از بقیه تری آب وضو باشد بی آنکه آب تازه برداری
و برنگرداند مو را در شستن دستها بآنکه آب را از پایین ببالا برد ولیکن در مسح
و قدمین و مترجم فقیه علیه الرحمه در شرح کتاب مذکور گفته که در حدیث موثق کالصحیح
از زراره و بکیر منقولست که ایشان سوال کردند از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه و آله الی یوم القرار از کیفیت وضوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس چون حضرت
به شستن دستها رسیدند دست راست را از مرفق تا سر انگشتان شستند
و آب را بر مرفق بر نگردانیدند یعنی سرا بالا نشستند مانند سنیان و همچنین دست چپ را
تا آخر و همچنین فرموده است که حماد بن عثمان روایت کرده است که حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم فرموده اند که باکی نیست مسح وضو را از بالا آید بپایین و از
پایین ببالا و حدیث صحیح یونس که گفت خبر داد مرا آنکه دید حضرت امام رضا علیه التحیة
والثنا را در منی بود که حضرت مسح پا کرده اند یکبار از انگشتان تا کعب و یکبار از
کعب

کعب تا انگشتان و فرموده که مسح پاها سهل است هر که خواهد از پایین ببالا رود
و هر که خواهد از بالا بپایین رود که حق سبحانه و تعالی آسان کرده است انشاء الله تعالی
و ایضا فرموده است که آنکه صدوق علیه الرحمه گفته است و نه در پاها رد مو کند
ظاهرش آنست که از کعب بکشد تا سر انگشتان زیرا که موی پا مایل بانگشتان
است پس اگر از انگشتان مسح کند مو را پس نشکسته است نه بر عکس و مطلوب
صدوق این است زیرا که پیشتر گفت که از سر انگشتان پا مسح کند تا کعبین پس
در این جا مجاز تغلیب شده است که شستن دستها و سرا ایرا گفته است و
قرینه مجاز آنکه پیشتر گفته است اما احتمال به سهو نیز هست و هیچ دغدغه
که در مسح پاها ظاهر آنست که از سر انگشتان مسح کنند تا کعب چنانکه در حدیث
حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا و ظاهر آیه نیز دلالت برین میکند و ایضا
صدوق فرموده است که حد مسح پاها آنست که دستها را بر سرهای انگشتان پا
گذاری و بر روی پا بکشی تا کعبین و ابتدا کنی بمسح پای راست پیش از پای چپ
و مترجم علیه الرحمه میفرماید که ابتدا بپای راست کردن ضرور باید است

هیچ دغدغه نیست که این سنت و حدیث کالصحیح محمد بن مسلم بران دلالت میکند
و احوط آنست که ترک این نکند اگرچه اکثر بر آنند که واجب نیست و ابتدا [illegible]
شمرده اند کرده و هر دو پا را مسح برابر هم توانند کشید و لیکن اولی و احوط است و محقق
روایت است بسند صحیح از زراره خادم امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که راوی گفت
که از آنحضرت سوال کردم از شخصی که وضو بسازد و فراموش کند مسح سر را تا وقتی
که مشغول نماز شود آنحضرت فرمودند که ترک نماز کند و مسح سر بکند و نماز را
اعاده کند و مترجم قدس علیه الرحمه در شرح کتاب مذکور روایت میکند از ابن
مسکان از ابو جعفر از آنحضرت صلوات الله علیه در باب شخصی که فراموش کند
مسح سر را پس در اثنای نماز بخاطرش آید حضرت فرمودند که اگر نفس دارد
که مسح سر بکند پس مسح سر و پا بکند و نماز را از سر گیرد این در وقتی است که رطوبتی
که سهو کرده است نه آنکه شک داشته باشد و اجماع شیعه بر این است که هر عضوی
را که ترک کرده باشد میشوید یا مسح میکند و ما بقی را تمام میکند اگر عضو اعضای وضو
خشک نشده باشد و اگر خشک شده باشد وضو را از سر گیرد و مترجم قدس علیه الرحمه

در شرح کتاب مذکور نقل کرده که شیخ طوسی بسند صحیح و کلینی کالصحیح از معویة بن عمار
روایت کرده اند که گفت بخدمت آنحضرت رفتم یعنی امام بحق ناطق امام جعفر صادق
علیه السلام عرض کردم که چه باشد که وضو ساخته باشم و آخر مسح را فراموش کرده باشم تا آنکه
تا آنکه آب وضوی من خشک شود حضرت فرمودند که وضو را از سر گیر و ابتدا روایت است
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و آله الی یوم الآخر که فرمودند متابعت کن و
پی در پی بکن و رفع ساز افعال وضو را چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده
اول روی را بشوی دیگر دستها پس مسح بعضی از سر و پشت پای بکشی و پاها را مسح کن
هیچ عضو را مقدم بر عضوی مساز که مخالفت کرده خواهی بود آنچه را که بآن امر
شده پس اگر دست دست راست را پیشتر از دست چپ شسته باشی اول رو را
بشوی و دیگر باره دست راست را بشوی و دیگر بار دست مسح کشیده پس از سر
پس مسح سر بکن دیگر مسح پا ابتدا کن بآنچه حق تعالی بآن ابتدا فرموده است
و الفاظ حدیث در آنست که گفت زراره خادم امام جعفر صادق علیه السلام که هرگاه
فراموش کنی مسح سر را پس او را مسح کن و پاها را نیز مسح کن از تری وضو اگرچه

بعد مسح کرده باشی پس اگر تری وضو مانده باشد وضو را از سر گیرد و اگر کسی شک کند در
عضوی از اعضای وضو جایی که نشسته باشد که مشغول وضو ساختن باشد یا از
وضو فارغ شده باشد و برنخواسته باشد پس اعاده میکند وضو را یعنی عضوی را که شک
کرده است بجا میآورد و ما بعد آنرا تا بآخر و اگر از جوی برخواسته باشد و شک کند در
عضوی از اعضای وضو که آنرا نشسته ام یا مسح کشیده ام پس ملتفت باید
نشود مگر آنکه یقین کند که بجا نیاورده است پس بجا میآورد آنرا و ما بعد آنرا
اگر تری باقی باشد و الا از سر میگیرد و ایضا روایت است از حضرت امیر المومنین
و سید الوصیین صلوات الله علیه الی یوم الدین که چون آنحضرت وضو میساختند
نمیگذاشتند کسی را که آب بر رو ریزد پرسیدند که یا امیر المومنین چرا نمیگذارید که آب
بر شما بریزند حضرت فرمودند که من دوست نمیدارم که در بندگی حق سبحانه و تعالی
کسی را شریک سازم و اشاره کرد باین آیه وافی هدایه که فمن کان یرجو
لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ
أَحَدًا و این شرک عام است از شرکی که غیر خدا را پرستند یا ریا کنند

با استعا

با استعانت جویند در عبادات او از غیر او است تعلیم و ایضا صدوق علیه الرحمه ذکر کرده که
کسی را که در مواضع وضوی او زخمی یا جراحتی یا دملی چند باشد که در گشودن و شستن
آن ضرری باو نرسد پس میباید که او را بگشاید و بشوید بواسطه وضو و اگر گشودن
و یا آب رسانیدن ضرر رساند میباید که تنگ نبود دستی بر بالای آن خرقه که
بر آنجا شکسته یا جراحت بسته اند بمالد و آنرا اگر نتواند و آزاری باو جراحت
نرساند و برین مضمون در کافی نیز وارد است و ایضا صدوق علیه الرحمه ذکر
کرده که جایز نیست مسح کشیدن بر عمامه و کلاه مسح سر را و جایز نیست مسح پا را
بر موزه ها و چورابها کشیدن مگر در حال تقیه و ترس از دشمن و مگر آنکه سرما برود
که موزه را بکند دشمن برسد و یا ضرر میرساند پا در برفی باشد که خوف آن باشد
که پا را سرما ببرد که در بعضی ازینها موزه عذر جبیره است و مسح میکند بر موزه ها و تیمم
و فقیه علیه الرحمه ذکر کرده که در حدیث از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
الی یوم الآخر وارد است که چون عمر بن خطاب علیه اللعنه و العذاب از
مغیره شنید که من حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دیدم که مسح بر عمامه و موزه

کنند گویند دیده‌اند که معجزه کذا السبب اصحاب حضرت سید المرسلین صلوات
الله علیه و آله الی یوم الدین را جمع کرده و از ایشان پرسید که این مسئله را هیچ یک
از شما دیده است که آنحضرت صلعم پاها را مسح کشیده باشند همه گفتند ندیدیم مگر مغیره
که گفت من دیدم پس فاروق خشم آلود بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که
پیش از نزول سوره مائده دیدی یا بعد از آن گفت نمیدانم حضرت فرمود
که سوره مائده پیش از وفات آنحضرت بدو ماه یا سه ماه نازل شده حکم
آن منسوخ نشده است بحکم آن عمل باید کرد و مسح را بر پاها باید کشید دعا شنید
ملعون غوغا میکرد که مغیره دروغ میگوید و مردم میرفتند و این مسئله را از عایشه
میپرسیدند در جواب ایشان میگفت که علی عالم است از دیگر سید چون میپرسیدند است
که آنحضرت انکار میکردند و عبدالله ابن عباس تا زنده بود مبالغه در این میکرد
و احادیث در نفی مسح بر موزه بسیار است و از اخبار روایت است از حضرت امام
رضا علیه التحیة و الثنا آنحضرت فرمودند که الله تعالی واجب گردانیده است
بر مردمان در وضو که زن ابتدا اگر کند بشکم دست و مردمان بپشت دست و ابتدا

از زبده

از زبده خلائق امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که هر که بسم الله بگوید اسم حق سبحانه
و تعالی را بر زبان آورده در هر حال وضو یا در ابتدای وضو چنان است که غسل کرده باشد
و از اخبار روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که هر که وضو بسازد و بسم الله
بگوید یا بسم الله را یاد کند بدنش پاک میشود از آن وضوی سابق تا لاحق یا آخر
گناهان او آمرزیده میشود و وضوی با نام الهی بمنزله کفاره گناهان او باشد و کسی که
بسم الله یا اسم الله را نگوید بدنش از گناهان پاک نشود مگر آنچه آب بآن
رسیده باشد و از اخبار روایت است که فرمود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
یوم الجزا اگر بگشاید چشمهای خود را نزد وضو ساختن شاید که بسبب آن نبیند چشمهای
شما آتش جهنم را نبینند و ظاهر شده آنست که مراد این باشد که ملاحظه نماید که
آب بهمه جا برسد یا آنکه چشم در حال وضو بر عضوی که آب میرسد در چشم نیز بآن کاو
مشغول باشد که اعضای وضو را ببیند یا آنکه ملاحظه کنند که مبادا اسنان در کمین باشند
وضو رسانند یا آنکه با چشم ظاهر چشم باطن را بگشاید با خلاص نیت و صدق
این خبر را با سناد قوی از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است و مشهور آنست

زنیکه تواند بود که بواسطه بیماری قوت جهیدن نمانده باشد دوم از اسباب جنابت
مجامعت است خواه آنکه انزال شود و واقع خواه نشود بمجرد غیبوبت حشفه که عبارت
از سر عضو مخصوص است کافی است و غسل واجب است بر فاعل و مفعول چنانچه در
کتاب من لا یحضره الفقیه منقول است که عبد الله گفت که شخصی از زبده خلان امام
جعفر صادق علیه السلام سوال کرد از شخصی که جماع کند با زنی و انزال منی نشود آیا غسل
بر او واجب است حضرت فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه الی
یوم الدین میفرمودند که هرگاه ختنه گاه بختنه گاه رسد غسل واجب میشود و میفرمودند
که چگونه غسل واجب نشود و حال آنکه بمجرد ادخال حشفه بگفته شما سنیان حد واجب
میشود و رجم پس غسل نیز واجب میشود و علما فرموده اند که این در وقتی است
که فاعل و مفعول هر دو بالغ باشند و هر کدام که بالغ نباشد غسل بر او واجب
نیست و بعضی اکثری بر آنند که واجب است غسل بعد از بلوغ خواه قبل ادا و خواه بعد از ادا
این منافی است با حدیثی که در کافی و من لا یحضره الفقیه از زبده خلان امام جعفر
صادق علیه السلام روایت شده و مضمون حدیث کافی این است که امام علیه السلام

که ابن عباس رضی الله عنه آب وضو را داخل چشم میکرد تا آنکه چشم از ظواهر است
ذکر شده و اینچنین دلالت نمیکند که آب بچشم باید رسانید و ایضا روایت است از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که وضو بسازد و بدستمال یا دستار آب وضو را
خشک کند یک حسنه در نامه اعمال او مینویسند و اگر وضو سازد و بدستمال پاک نکند
تا آب وضو خشک شود سی حسنه در نامه اعمال او مینویسند و باکی نیست که شخصی بیک وضو
نمازهای شب و روز همه را بگذارد تا حدثی از او صادر نشود و بهمین یک تیمم نمازهای
شبانه روزی را میتوان کرد تا حدثی از او صادر نشود یا با آب نرسد بحث چهارم
در بیان اغسال واجبه و بمناسبت غسل میت گفته میشود ان شاء الله احوال میت از
دفن بیماری و عیادت تا هنگام تعزیه و جوابگاه اوست تا در این مسئله هیچ
تطهیر است تطهیر اول در چگونگی جنابت و غسل وی بدانکه سبب جنابت دو
امر است اول انزال منی خواه بخواب و خواه به بیداری و علامت آب منی
آنست که جهنده و کی دارنده باشد و در وقت بیرون آمدن با لذت باشد و اگر شخصی
بیمار باشد علما تجویز کرده اند که بمجرد شهوت و لذت و سستی شدن عضو کافی باشد

زنها

فرمود که چون آید مرد نزد آن در نشست آن زن پس آمیزد انزال منی نکرد پس نیست
غسل بر آن مرد و زن بجکم اما اگر آن مرد انزال کرد واجبست بر آن مرد غسل
و نیست بر آن زن غسل و حدیث من لا یحضره الفقیه نیز قریب باین است و اما
چون اکثری این حدیث و امثال این را حمل بر غیوبت حشفه کرده اند و بوجوب غسل
بدون انزال قائلند بر کلی غسل کنند و وضو نیز بسازند بجهت آنکه مترجم فقیه گفته است که
احوط باشد والله تعالی یعلم و علما فرموده اند که اگر کسی با حیوانی از حیوانات جماع کند
غسل واجب نشود بلکه وجوب غسل موقوفست بحصول انزال و اما مترجم فقیه علیه الرحمه
بعد از نقل اقوال علمای امامیه رضوان الله علیهم گفته که حاصل آنکه دلیلی تمام نیست بر وجوب
غسل در دبر یا مرد یا حیوان بدون انزال منی و لیکن چون اکثر علما بر وجوب غسل اند
اگر نعوذ بالله چنین چیزی واقع شود احوط غسل است و وضو بعد از غسل یا پیش از آن
و احوط آنست که هر جا وضو را با غسل جمع کنند اول وضو بسازند و دیگر غسل بکنند
چون در احادیث صحیحه وارد شده که وضو بعد از غسل بدعت است و علما فرموده اند
که بر کافر نیز غسل واجب بود و اما تا مسلمان نشود غسل او درست نیست و صدوق

علیه الرحمه

علیه الرحمه در من لا یحضره الفقیه نقل کرده که پدرم رضی الله عنه نوشته و ذکر کرده است
که هر گاه خواهی که غسل جنابت کنی پس سعی کن که اول بول کنی تا بیرون آید باقی
مانده منی اندکی پس دستها را بشوی پیش از آنکه داخل ظرف کنی اگر چه نجس نباشند
و اگر دستها را داخل ظرف کنی و نجس باشند آن آب را بریز چون مکروه است اگر علما قائل نیست
نجس نشود و اگر دستها نجس نباشند و داخل ظرف کنی پاک است و لیکن ترک سنت
کرده خواهی بود اگر ببدنت منی رسیده باشد پس بشو منی را از بدنت و استنجا کن
چون بول یا غیر آن از تو واقع شده است و فرجت را بشوی تا پاک شود از منی
پس سه کف آب بر سر بریز و سر انگشتان موها را از سر دور کن تا آب بیخ موها
برسد و آبرا بدست کن و بر سر و بدنت دو بار بریز و دست را بر تمام بدنت
بمال تا آب بهمه جا برسد و تخلیل کن گوشها را و تر کن انگشتان خود یعنی آنچه را
گوشها بند است واجبست شستن آن یعنی جای گوشها را جنبان کن که آب
بآنجا برسد و چون سه کف آب بر ریخته است البته آب بگوش رفته است
و انگشت آن آب را بهمه جا میرساند بعنوان جریان و علما سنت بیچ ناف

وکف پا اگر در میان گل یا در میان آب باشد و هرچند را آب برسد پاک میشود و ملاحظه
تمام بکن که نگذاری یک مو از سر درنشست مگر آنکه آب بزیر آن برسانی و هرکه نقطهٔ
سر موئی از بدن را بواسطه غسل جنابت عمداً نشوید آن شخص در آتش جهنم خواهد بود
و احوط آنست که اگر گوش یا بینی سوراخ داشته باشد آب بمیان سوراخ برساند
و جمعی از علما واجب میدانند و اگر سوراخ فراخ باشد دغدغه در آن نیست که میباید
که آب برسد و در سوراخ تنگ خلاف است اظهر عدم وجوب است و احوط رسانیدن است
و همچنین احوط رسانیدن آبست بزیر ناخنها و اگر چرک داشته باشد احوط آنست که
ناخنها را بگیرد یا چرک را بیرون آورد و کسیکه ترک کند بول کردن را عقب انزال منی
نزدیکست که آن منی در مجری مانده باشد و در بدن او حرکت کند و بسبب آن درد یا
بهم رسد که دوا نداشته باشد پس چنانکه فایده اخروی دارد استبرا کردن از جنابت
ببول فایده دنیوی نیز دارد و کسیکه خواهد که مضمضه و استنشاق در غسل جنابت بکند
مستحب اند اما واجب نیست زیرا که غسل بر ظاهر بدن واجب است نه بر باطن بدن
لیکن اگر جنب باشد و خواهد که چیزی بخورد یا بیاشامد پیش از غسل جایز نیست مگر آنکه
دهانرا

دستهارا بشوید و مضمضه و استنشاق بکند که اگر کسی اینهارا نکند و بخورد و بیاشامد خوف
آن هست که پیس شود و روایت کرده است حسین بن زید از زبدهٔ خلاق امام جعفر
صادق علیه السلام که حضرت رسول خدا صلوات الله علیه و آله الی یوم الجزا نهی فرمودند
چیزی خوردن در حالت جنابت را و فرمودند که سبب فقر است یعنی فقری که نه
و ایضاً در همان کتاب روایت است که سوال کرد عبیدالله از آنجناب که آیا
خوبست که جنب بخواب رود حضرت فرمودند که تا وضو نسازد خوب نیست
و در حدیث دیگر وارد است که آنحضرت فرمودند که کراهت است که من بر جنابت
بخوابم بی غسل و وضو از جهت آنکه اراده دارم که مرتبه دیگر جماع کنم و ایضاً در
همان کتاب روایت است بر روایت حلبی که از آنحضرت سوال کردند از شخصی
که غسل کند و بعد از آن تری ببیند و پیش از غسل بول کرده باشد حضرت فرمودند
که وضو بسازد و اگر پیش از غسل بول نکرده باشد غسل را اعاده کند ظاهرا دو حدیث
در جایی باشد که پیش از غسل بول کرده باشد و استبرا از بول نکرده باشد بقرینه احادیث
دیگر چنانکه مترجم فقیه علیه الرحمه فرموده است که قریب باین است آنچه کلینی از

حلبی روایت کرده است و شیخ در حدیث صحیح محمد بن مسلم و حدیث کالصحیح دیگر از آن
حضرت روایت کرده است و شیخ و جمعی حمل کرده اند بر آنکه استبرا از بول نکرده
باشد و اکثر علما چنین قائلند که اگر بول و استبرا کرده باشد و تری به بیند اعتبار
ندارد و اگر بول کرده و استبرا نکرده باشد وضو باید و چون بعضی از غسل استبرای
منی بول کرده است و استبرای بول بعد از آن نکرده است ظاهر است که بقیه بول
باشد که در مجری مانده است آمده و اگر هیچیک نکرده است غسل را اعاده میکند
چون ظاهر آنست که منی در مجری مانده است و اگر بول نکرده است و استبرا کرده
باشد و بول نمی آمده است و تقصیر کرده است غسل را اعاده کند و اگر
بول ممکن نبوده باشد هیچیک را اعاده نمیکند باین تفصیل جمع بین الاخبار کرده
اند اکثر اصحاب و ایضا حلبی روایت کرده که از آنحضرت سوال کردند که
هرگاه شخصی بخواب رود و بیدار شود و دست بفرج خود مالد و تری به بیند
و در خود چیزی ندیده باشد یعنی جماع که بسبب آن محتلم شده باشد آیا غسل میکند حضرت
فرمودند نه نیست غسل مگر از آب جهنده که آن منی است و غالب این است که اگر

درخواب

در خواب دست بازی می بیند منی می آید و گاه هست که در خواب با ذکر خود بازی
میکند و مذی می آید غسل واجب نیست و اگر علامات منی باشد از جستن و سستی
بدن و غلظت آب و بوی منی غسل واجب است و ایضا حلبی روایت کرده
که از آنحضرت سوال کردند از زنی که در خواب می بیند آنچه را که مرد در خواب
می بیند یا آنکه می بیند که کسی با او جماع میکند حضرت فرمودند که اگر انزال منی بکند
غسل بر آن زن واجب است و اگر انزال نکند غسل واجب نیست و ایضا حلبی
روایت کرده که حدیث کرد مرا کسیکه از آنحضرت صلوات الله علیه شنیدم که
میفرمودند هرگاه جنبی سر را به آب فرو برد دیگر بس یعنی بیرون آوردی که دفعه عرفی صادق
آید یا آنکه یکمرتبه سر فرو برد اگرچه سه مرتبه بهتر است آن سر فرو بردن از غسل او
کافیست انتهی و کسیکه در روزی چند مرتبه جنب شود کافیست او را یک غسل
مگر آنکه غسل بکند و بعد از آن جنب شود یا محتلم شود و اگر کسی محتلم شده باشد مکروه است
جماع کردن تا غسل کند از احتلام و بعد از غسل کراهت ندارد و صدوق علیه الرحمه
فرموده است که باکی نیست که جنب همه قرآن را بخواند بغیر از چهار سوره عزیمه که در آن

سجده واجبست و آن سوره لقمانست که الم تنزیل باشد و حم سجده است که آنرا
فصلت گویند و سوره والنجم است و سوره اقرأ باسم ربک و بعضی مطلق قرآن را
خواندن حرام میدانند و بعضی هفت آیه را مکروه و زیاده از آن را حرام میدانند
و کسیکه جنب باشد یا بی وضو باشد پس مس قرآن نکند بعضوی از بدن که حیات
در آن حلول کرده باشد و جایز است که مس کاغذ کند یا دیگر جای ورق کند و آنرا بخواند
و ذکر حق سبحانه و تعالی بکند اما آنکه جنب مس قرآن نمیتواند کرد قول کل مسلمانانست
و جمعی کثیر از علما نقل اجماع کرده‌اند و ظاهر آیه وافی بدلالت سوره واقعه إِنَّهُ
لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ
مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ نیز دلالت برین میکند و حق سبحانه و تعالی قسم یاد کرده است
که این کتابی که بشما فرستاده‌ام مجموعه ایست از علوم الهیه که بزرگوار است و مثبت است
در کتابی محفوظ است از تغیر و تبدیل که آن لوح محفوظ است و مس نمیکنند آنرا
مگر مطهران از حدث و جنب و بتدریج نازل میشود از پروردگار عالمیان و ثقة
الاسلام در کافی روایت کرده از بزید خاص و عام امام جعفر صادق ع باین روش

که سوال

که سوال کرده شد از آنحضرت از تعویذها یعنی که حایض با خود داشته باشد حضرت فرمودند
که باکی نیست و فرمودند که قرآن میتوانند خواند و میتوانند نوشت اما دست بنوشته
آن نمیتوانند گذاشت و در روایت دیگر وارد شده است که نمیتوانند نوشت
و ابن بابویه صدوق علیه الرحمه فرموده است که جایز نیست حایض و جنب را که داخل مسجد شوند
مگر بعنوان گذشتن که از دری که در آمده‌اند از دری دیگر بیرون روند و یا از جانب
در خط عدم توقف بنابر مذهب جمعی از علما و هر دو را از مسجد چیزی از چیزهای خود
را میتوانند برداشت و نمیتوانند که چیزی برای مسجد بگذارند و چون آنچه از آن ایشان باشد
و در مسجد مثلا مخلخل نشود آنچیز را که نمیتوانند که در خارج مسجد بردارند غالبا مثل لباس
و کفش و سایر چیزها که باید از آن نیست و آنچه در دست میتوانند که در مسجد بگذارند
غالبا و در جایی دیگر بگذارند اما اگر نادری این حالت احتلام یا امور حیض
در مسجد باشد چون میتوانند بیرون رفتن و برداشتن احوط آنست که بیرون
روند و بردارند یا کسی باشد که او بردارد و مال ایشان تلف نشود و ظاهر آنست
که خود بردارند و آنکه در دست مثلا قرآنی باشد که وقف مسجد باشد و واقف شرط کرده

باشد و از مسجد بیرون نبرند نتوانند که در مسجد نگه دارند و بنا بر این قید غالب کردیم و مترجم
علیه الرحمه فرموده است که مستثنی بحث از مساجد مسجد الحرام و مسجد رسول صلی الله علیه
و آله آنچه در زمان حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الی یوم الدین مسجد بوده است
که در آن جا داخل نتوان شد مطلقا و اگر محتلم شوند در آن دو مسجد واجب است که تیمم کنند
از جهت بیرون آمدن و بعضی از علما الحق ساخته اند مساجد مشاهد مشرفه ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین را و در حدیث صحیح از بکر بن محمد وارد است که از مدینه در آمدیم
بقصد خانه حضرت امام جعفر صادق علیه السلم دیدیم که ابو بصیر از بازار بیرون آمده و ملحق
با او شد و چون بدر خانه رسیدیم تا داخل خانه حضرت شدیم پس حضرت رو با ابو بصیر کرد
و گفت ای ابو بصیر نمیدانی که سزاوار نیست جنب را که داخل خانه انبیا شود پس ابو بصیر
برگشت و ما داخل شدیم و ایضا صدوق علیه الرحمه فرموده است که هر گاه زنی خواهد که غسل
جنابت کند حایض شود پس باید که ترک کند غسل را تا وقتی که از حیض پاک شود و چون طاهر شود
یک غسل میکند از جهت جنابت و حیض و مؤید این چند حدیث در کافی شیخ کلینی علیه الرحمه روایت شده
از برای اختصار در این رساله ذکر نشده **تطهیر دوم** در حکم های حیض و نفاس و استحاضه و در آن سه فصل است

فصل

**فصل اول** در بیان حیض بدانکه حیض در لغت بمعنی سیلان است و در عرف شرع
خونیست که متعلق است بانقضای عده و اکثر اوقات برنگ سیاه و غلیظ
و گرم و با سوزش است و از طرف چپ می آید و صدوق علیه الرحمه نیز
فرموده که خون حیض گرم است و بسیار با گرمی در می آید یعنی سوزشی دارد
و غلیظ است و سیاه یا سرخ مایل بسیاهی در غالب اوقات و هر گاه
زن پیش از نه سالگی و بعد از پنجاه سالگی اگر با جماعت قریشیه نباشد
خون ببیند خون حیض نیست و جماعت قریشیه تا بشصت سال خون حیض
می بینند و جماعت غیر تا پنجاه سال و بعد از انقضای این مدت هر گاه
خون ببینند حیض نیست چنانچه صدوق علیه الرحمه روایت کرده است از
امام المغارب و المشارق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که فرمودند
هر گاه زنی را سال پنجاه شود بعد از آن حیض نمی بیند مگر آنکه زنی باشد
از قریش و مترجم فقیه علیه الرحمه فرموده که جمعی از علما نبطیه را ملحق بقریشیه
ساخته اند که ایشان نیز در شصت سالگی یائسه میشوند و در این نقل کرده اند

که وارد شده است و اکثر علما ذکر کرده اند که این روایت اند بوده ام و
دور نیست که چون خون حیض و ولادت از زنان سادات تا شصت سال دیده
بوده اند حکم کرده بوده اند و فرزند نبی نیست که از جانب پدر تنها مادر نیز بر
احتمالی نسبتش بحضرت کنانه رسد والیوم اکثر معروف است از نسب ایشان
علویه که نسب ایشان بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم میرسد بلکه اولاد فاطمه
صلوات الله علیها و بس خصوصا در بلاد و نقاط جنوبیه که در ما بین بغداد
و بصره و صحراها ساکنی سکنی داشته اند والیوم در جزایر و بحرین و قطیف و حسا و حویزه
و شوشتر و دهر و دنه انتهی کلامه رفع فی علیین مقامه و اقل ایام حیض سه روز است
منه البته که اگر کمتر از سه روز متوالی بیند خون حیض نیست مطلقا و اکثر مدت
حیض ده روز است و اگر از ده روز بگذرد آنرا حیض نشمارند و شیخ صدوق
علیه الرحمه نقل کرده که پدرم در رساله که بسوی من فرستاده بود یاد کرده بود
که کمتر زمان حیض سه روز است که از آن کمتر نمیباشد و بیشترش ده روز است
که از آن بیشتر نمیباشد و مؤید این در کافی نیز روایت شده به آنکه واجب است

۱۰ علی

بر حائض که ترک کند نماز و روزه را اما نماز معروف است که بعد از طهر نیز قضا بر او
واجب نیست بخلاف روزه که قضای روزه بعد از طهر واجب است و شیخ صدوق
علیه الرحمه فرموده است که واجب است بر حائض نیز در حضور وقت هر نمازی که
وضو بسازد و بیچ بلکه از برای نماز وضو بسازد و رو بقبله بنشیند و ذکر حق سبحانه
و تعالی بکند بقدر نمازش در هر روزی تا پاک شود و شیخ فقیه علیه الرحمه فرموده که
که ظاهرا مراد صدوق از وجوب استحباب موکد است و بر این مضمون احادیث
صحیحه کالصحیح بسیار وارد شده است و همه بلفظ امر است یا بعضی امر و اولی آنست
که نیت قربت واقع سازد و ابن بابویه صدوق علیه الرحمه فرموده است که زنی که پاک
شود از حیض در وقت عصر پس واجب نیست که نماز ظهر را بکند بجهت آنکه نماز ظهر را
مکلفه که در وقت آن پاک شده است و ثقة الاسلام در کافی روایت کرده
با سند وی که راوی گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را که زنی می بیند
پاکی از حیض را پیش از غروب آفتاب چگونه میکند با نماز گفت چون
ببیند پاکی را بعد از گذشتن سایه شاخص که یک ذراع است از ابتدای زوال

آفتاب بقدر چهار قدم پس نمیگزارد مگر نماز عصر را چه بدرستیکه وقت ظهر
داخل شده بر او و او در حیض بوده و بیرون رفته از او آن وقت و او در حیض
بوده پس واجب نشده بر او آنکه گزارد نماز ظهر را و شیخ رحمه الله تعالی از وقت
از جمله نماز بر حالی که او در حیض باشد بیشتر از آنچه واجب ساخته الله تعالی
بر او از جمله نماز بر حالیکه او در پاکی از حیض باشد امام علیه السلم گفت که چون دید
زن حیض را بعد از آنکه گذشتن چهار قدم از زوال آفتاب در وقتیکه نماز
ظهر نکرده پس باید که خود را نگاه دارد از نماز چون پاک شود از حیض باید که
قضا کند نماز ظهر را چه بدرستیکه وقت نماز ظهر داخل شده بر او بر حالی که او
بی حیض بوده و بیرون رفته از او وقت ظهر بر حالیکه او در حیض بوده پس ضایع
کرده است نماز ظهر را پس واجب است بر او قضای آن و ایضا صدوق
علیه الرحمه فرموده است که هرگاه پاک شود زن از خون حیض با آنکه نبوده نزد
در وقت نمازی و تاخیر کند غسل را تا وقت نمازی دیگر داخل شود پس اگر
در نماز اول تقصیر کرده است بر او واجب است که قضا کند نماز را و اگر تقصیر نکرده

باشد

باشد بآن که در مقدمات آن سعی میکرده باشد مثل آنکه آب را میباید
گرم یا حمام باید رفت و مشغول این کارها باشد تا وقت نماز دیگر داخل
شود پس قضای آن نماز واجب نیست و هرچه نماز که وقتش داخل شده است
بجا میآورد و ایضا صدوق علیه الرحمه فرموده است که اگر زنی دو رکعت نماز ظهر بگزارد و چون
حیض بیاید برخیزد از جا یعنی نمازش تمام نشده یا اگر در سجده باشد برخیزد و بیرون آید
و وقتیکه پاک شود قضای این دو رکعت بر او لازم نیست و اگر در نماز شام باشد
و دو رکعت کرده باشد قطع نماز کند و از جا برخیزد و چون پاک شود یک رکعت نماز
شام را قضا کند و هرگاه زنی در نماز باشد و گمان کند که حائض شده است دست خود را
بر آن موضع بمالد و ملاحظه نماید اگر خون در آمده است نماز را قطع کند و اگر خون
نه بیند نماز را اتمام کند و بر حایض واجب نیست که بعد از حیض بشوید جامهایی را که در
حالت حیض پوشیده باشد یا در آن عرق کرده باشد مگر آنکه از خون نجس شده باشد که آن
موضع نجس را بشوید و قریب بآن نیز در کافی روایت شده و اگر خون بجامه حایض
رسیده باشد و هرچند بشوید اثر رنگ او برود جامه را از گل سرخ رنگ کند تا رنگش

مخلوط شود و آن از زایل شود یعنی از حیض بعد از آن باشد و پاکی نیست که حائض آب
بدست کسی کند که خواهد دست ها را بشوید یا سجاده را باو بدهد ابن بابویه در فقیه
علیه الرحمه روایت کرده است بسند صحیح از معویه بن عمار که سوال کردم از زن
حائض از امام امام جعفر صادق علیه السلام که آیا از دست حائض آب میتوان گرفت
حضرت فرمودند که بعضی از زنان سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الی یوم الدین
آب بر دست آنحضرت میریخت و آن زن حائض بود و سجاده حضرت را
بآنحضرت میداد و جایز نیست جماع کردن زن در حالتیکه حائض باشد زیرا که حق سبحانه
و تعالی از جماع نهی فرموده است که لا تقربوهن حتی یطهرن ترجمه ظاهر آنست
والله تعالی یعلم آنکه یا محمد سوال میکنند ترا از خون حیض چون در جاهلیت از
از زنان حائض اجتناب مینمودند که بچه عنوان با حائض سر کنیم حق سبحانه و تعالی
امر آنحضرت را فرمود که بگو یا محمد که این خون حیض نجس است و طبایع از آن
نفرتی دارند پس شما از مجامعت ایشان دوری کنید و نزدیکی با ایشان مکنید
تا پاک شوند بنابر قرائت تخفیف یا آنکه غسل کنند بنابر قرائت تشدید

روایت است

روایت است از حضرت سید الانبیا صلوات الله علیه و آله الی یوم الجزا که فرمودند که
هر که با زن خود جماع کند و او حائض باشد پس اگر فرزندی از او حاصل شود خوره یا پیس
داشته باشد پس ملامت نکند مگر خود را نعوذ بالله منها و در حدیث روایت است که
سوال کردند از جناب مستطاب زبده خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام که
سبب چیست که بعضی معیوب میباشند یا عضوی از اعضای ایشان سیاه
میباشد یا پیس یا خوره و امثال اینها معیوب میباشند حضرت فرمودند که اینها چنین اند
که پدران یا مادران ایشان در حیض جماع کرده اند و اینها از جهت آن معیوب گشته اند
و در بعضی روایت منکره از جابر ابن عبد الله انصاری و زید ابن ثابت و غیرهما
از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین منقول است
که همه فرمودند که دشمن ما نیست مگر کسیکه ولد الزنا یا ولد الحیض باشد که مادرش
آبستن در حیض شده باشد و جابر در کوچها انصار فریاد میکرد که اگر خواهید که بدانید
فرزندان خود را که حلال زاده اند یا حرام زاده اند پس بسنجید ایشان را که محبت
علی علیه السلام دارند یا دشمنی با او میتان اگر دوست آنحضرت باشند بدانید

که حلال زاده است و اگر دشمن باشند نگوید در مادر اشان زنا نکنند که البته زنا کرده
اند و هرگاه جماع کند مرد زن حائض را در اول حیض پس بر او است که یک دینار تصدق
کند و اگر در میان حیض باشد نیم دینار تصدق نماید و اگر در آخر حیض باشد چهار یک دینار
تصدق نماید و تعریف دینار در بحث زکوة گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی و اما
هرگاه زنان شک کنند که از حیض پاک شده اند یا نه باید استبرا از حیض کنند چنانچه روایت است
در کافی از امام جعفر صادق علیه السلام بابنروش که راوی گفت پرسیده شد از زنی
که بریده شده از او خون حیض پس نمیداند که آیا پاک شده از حیض یا نه امام گفت
میایستد استاده و میچسپاند شکم خود را به دیوار و بر میدارد در خود پاره پنبه
سفید را و بر میدارد پای راست خود را پس اگر بیرون آید بر سر آن پاره پنبه
مانند سر مگسی خون خلاص پاک نشده از حیض و اگر بیرون نیاید پس تحقیق پاک
شده غسل میکند و نماز میکند و مذمت شده از استبراء زنان در شب چنانچه در
کتاب از جمال علیه السلام روایت شده که او منع میکرد زنان را از اینکه نظر
کنند سوی خود شان در موضع حیض بکند از شب پنبه و بیرون آوردن آن تا اینکه

کیا پاک

که آیا پاک شده اند از حیض یا نه در شب و میگفت بدرستیکه حکایت این ست که گاهی
میباشد زردی و تیرگی یا پنبه که در شب پیش چراغ معلوم نمیشود که آنچه بر سر پنبه بیرون
آمده زرد است یا تیره است و هر یکی را حکمی علیحده است که اگر تیره باشد از حیض پاک
نشده چنانچه در حدیث پیش از این گفته شد و اگر زرد باشد پس باید که خود را از آن پاک از
نجاست و غسل کند و نماز کند چنانچه در حدیث دیگر مفهوم میشود و همچنین در کافی
روایت است از محمد بن علی بن مهزیار که ساکن بصره بود که گفت پرسیدم امام
علی نقی علیه السلام را گفتم او را که دختر شهاب می نشیند در ایام حیضهای خود که
ایام عادت او است پس او چون غسل میکند میبیند قطره بعد از قطره را از خون
محمد گفت که پس امام گفت امر کن او را که باید بایستد در پیچ دیوار چنانچه میایستد سگ در وقت
بول کردن با شیئیکه یکپای خود را بر دارد بعد از آن باید که امر کنند زنی را پس باید
که آن زن افشرد میان بالای ران او را و افشردن سخت چه بدرستیکه آنچه میآید
از قطره بعد از قطره خرابی نیست که آن خونیست که میمانده در دهان رحم از اندک حیض که
آنرا ادا نه نمی [illegible] بدرستیکه این زن دانسته که چون بیرون آید [illegible] مجموع آن است [illegible]

و اصلا نفهمیده اند در زمان نماز بعد از آن امام گفت چیز نیست نماز را که نخوانده اند
اند باشد و ماندن دانستن از مسایل حیض دو اگر اینها ست تن را یا علت این است که حیض
نجاست است این نیز از اسرار است مانند آنکه از مخالفان نماز و روزه و سایر عبادات
معقول نیست پس گفتن مسایل با ایشان عیب نیست محمد گفت پس کرد آن زن
آنچه را که امام گفت پس بریده شد از آن خون که قطره قطره می آید پس بر گفت برای
آن زن این خون قطره قطره تا آخر عمر او **آداب غسل حیض** منقول از کافی شیخ کلینی
علیه الرحمه روایت است از عبد الله بن یحیی که از قبیله کاهل است گفت که گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام را که به رسنگر زنان در حین دور بکار انتزاع کرده اند نوعی این سخن را
باید باشد این آنکه قصد میکنند یکی از ایشان سوی طرف از شب که بغل می آید و آن شب را
مشاطه میباید آن شب با موی سر زن بعد از آن بیرون میکنند پاره از شب را از جنس بیجا
بعد از آن میکردند بر آن شب پاره چیز از کبر اشنل دست از بعد از آن حید و دو آن شب
بر آن آب پاره و ریاحین بسوزنی بزرگ ما بعینکه از طرفی بطرفی دیگر میکو
تمام مستحکم شود بعد از آن میکردند آن شب را که وقت بر سر زن بعد از آن بیخورد
[illegible]

آنکه زن ما اجابت آیا حکم آن زن چیست پس امام گفت شان این بود که زنانی
که در زمان سابق بودند خبر این بود که شانه در زینت میکردند موهای پس سر را
پس چون بر میخورد یکی از ایشان غسل فاد میبود بر آن غسل با سلف اگر کسی
یکی از ایشان را که غسل طرح ها و دو تکه کرده باشند تا آنکه سر آب کند سر خود را تا آب
وا فرو داخل سر آب شود پس چون سر آب شد پس بر دارای پشت را این زن زنان
تا این معنی که احتیاج نیست بر واکردن موها عبد الله گفت که گفتم پس حایض چه حکم
دارد امام گفت وا میکنند آن مشاطگی را و اگر دنی و نیز روایت است از امام
محمد باقر علیه السلام فرموده که حایض آنچه رسیده باشد تری آب که موی سر او است کافی است
برای او در شستن آن مو برای غسل حیض **فصل دوم** در بیان نفاس بدانکه نفاس
خونیست که با ولادت و اقل آن واحدی نیست بواسطه آنکه تواند بود که یک لحظه بیشتر نباشد
و تواند بود که ولادت حاصل شود و بعد از آن هیچ خون نیاید و اگر پیش از ولادت
خون ببیند نفاس نیست و حرام است بر زن نفاس دار هر چیزی که حرام است بر زن
حایض و واجب است بر زن صاحب نفاس نیز قضای روزه نه نماز و اکثر نفاس منقول

اظهر ده روز است و ایام او ایام عادت حیض است و اگر زیاده بیند استحاضه است
چنانچه روایت است در کافی از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت زنی که
خود داری میکند از نماز در ایام حیض خود که عادت او این بود که ترک میکرد در آنها
بعد از آن غسل میکند و عمل میکند چنانچه عمل میکند مستحاضه و در کتاب روایت است
که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت ترک نماز میکند زنی که صاحب نفاس است
در عدد ایام حیض خود که عادت حیض داشت در آنها بعد از آن جایز است او را
در یک روز دو روز و سه روز و غسل نفاس میکند و نماز میکند مخفی نماند که از ظاهر حدیث
اول چنین مفهوم میشود که استظهار واجب نباشد و ظاهر حدیث دوم استظهار کرده
و شارح صافی قدس سره فرموده که جمع میان این احادیث بانچه بوده ممکن است که
با استظهار که مفهوم میشود از بعضی احادیث برای اباحت باشد و استظهار کرده
باشد و تا سه روز جایز باشد پس در دو روز بهتر است از سه روز و در یک روز بهتر است
از دو روز پس فرزند در آن روزها مستحب است در ترک آن چنانچه مستحاضه و در کتاب
روایت است که سوال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از زن
کرد

گفت به درستیکه من ترک نماز میکردم برای آنچه میدیدم تا اینکه نفاس
فتوی داد مرا هیجده روز پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چرا فتوی
داد هیجده روز پس گفت مردی از حاضران که برای حدیثی که روایت کرده اند
از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت اسماء بنت عمیس و صاحب نفاس شد
بسبب زائیدن محمد بن ابی بکر پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام به درستیکه
اسما پرسید رسول الله صلی الله علیه و آله را در حالیکه بتحقیق که گذشته بود بر او هیجده روز
و اگر میپرسید او را پیش از آن هر آینه امر میکرد او را باینکه غسل کند چنانچه
حیض خود پیش از ایام استظهار را طلب و بعد از آن بجا آورد اگر
صاحب استحاضه فصل سیوم در باب خون استحاضه و خون استحاضه خونی است که
زن آن اکثر از سه روز باشد از ده روز یا زیاده از ایام نفاس باشد
و خون استحاضه اکثر اوقات زرد و سرد و تنک باشد و در وقت بیرون آمدن سستی
نمیشود و حیض گاه باین وصف هست زیرا که در ایام حیض از خون زرد و تیره
هرچه دیده شود حیض باشد چنانچه صدوق علیه الرحمه فرموده که اگر زنی سه روز

به بیند و دیگر نه بیند تا ده روز هر چه بیند حیض نیست مترجم غفر الله علیه الرحمه میفرماید
که چون اقل حیض سه روز است هر گاه دید ظاهر شد که این خون حیض است بعضی از آن
خواه متصل به بیند و خواه منفصل همه حیض است حتی روزهایی که در آن خون ندیده است
هم حیض است بشرط آنکه بر ده روز نیفزاید مثلا اگر سه روز خون ببیند و نه بیند و باز ببیند
تا آن ده روز حیض است و اگر نماز و روزه کرده باشد ظاهر شود که عبث کرده است
و ده روزه روزه را قضا میکند و چنین اگر سه روز نه بیند و روز پنجم یا ششم یا هفتم
به بیند و بند شود از روز اول تا روز آخر میانه همه حیض است و ما بقی استحاضه است
بشرط آنکه خون آخر اگر همه یک لحظه باشد در عادت جا به مثلا اگر عادت زن هفت
روز است و سه روز روزه به بیند و آخر روز هفتم یک لحظه به بیند و خون از ده روز
به گذرد هفت روز را حیض حساب میکند و باقی را استحاضه اما اگر در بلوغ
روز پنجم خون به بیند یا سه روز اول حیض است و هر چه خون بیند حساب یکسان است
نماز و روزه میکند و آنچه خون دیده است از پنجم تا هر چه به بیند عمل استحاضه کند و
نماز و روزه را بجا میآورد و ایضا صدوق علیه الرحمه فرموده است که اگر زنی

باز دو روز

باز خون نه بیند پس آن از حیض نیست تمام روزها در پی نه بیند چون سابقا گذشته
که اقل حیض سه روز است پس اگر کسی دو یا سه روز نه بیند و منقطع شود الخ بخلاف
حمل میباید که حیض نبوده است و نماز را که ترک کرده است قضا میکند و در این خلافی
نیست و مترجم غفر الله علیه الرحمه فرموده است که اما اگر سه روز را از عرض ده روز ببیند
در این خلاف است و مشهور میان علما آن است که حیض نیست و در این حیض ترسی دارد
شده است که حیض است و این قول بسیار بعید است و اگر احتیاط کند در آن
سه روز جمع کند میان عمل استحاضه و حیض بهتر است والله تعالی یعلم و العابد
صدوق علیه الرحمه فرموده که پس اگر خون از ده روز بگذرد پس ده روز نیز حیض است
و ترک نماز میکند در آن ده روز این در صورتیست که صاحب عادت نباشد چون
صاحب عادت که هست که عادتش را حیض حساب میکند و باقی ایام را
استحاضه و روز یازدهم از وقتی که خون آمده است غسل انقطاع میکند و خرقه
بر آن مینهد پس اگر خون استحاضه قلیله باشد یعنی بالنده از طرف پنبه ظاهر نشود
بر نماز یک وضو میکند و خرقه را عوض نماید و پنبه را تازه میکند و اگر خون

سوراخ کند بنده را تا آنکه از پنبه روزها پر شود و سیلان نکند که از خرقه بگذرد حکم این
خرقه که بر آن بالا بسته است آلوده کند این استحاضه متوسطه است از جهت نماز شب
و نماز صبح یک غسل میکند با شستن محل فرج و تغییر خرقه و پنبه و باقی نمازها را هر یک را یک وضو
وضو میکند با اعمال سابقه و اگر غلبه کند خون از پنبه و سیلان کند که از خرقه بگذرد و بریزد
نماز شب و نماز صبح را یک غسل میکند و نماز ظهر و عصر را یک غسل میکند باید که ظهر را
تاخیر میکند اندکی و عصر را تعجیل میکند اندکی و نماز شام و خفتن را نیز یک غسل میکند
باید که اندکی شام را تاخیر میکند و اندکی خفتن تعجیل و باین نحو عمل میکند تا ایام حیض شش
و هر مستحاضه که عمل باینها آورد بجو نیکه گفته شد حایض است که شوهر پیش او رود جماع کند
شیخ ابن بابویه صدوق علیه الرحمه فرموده است که در زنی که حایض شود اول مرتبه و سه ماه خون
او ببیند ابد و عادتی او را حاصل نشده باشد و خود تمیزی نداشته باشد که معلوم شود
ایام حیض او با ایام طهر او مثل ایام حیض زنان خویش این است با مثل طهر ایشان
و اگر خون زنان او مختلف باشد پس اکثر ایام حیض او ده روز است و مرحوم کلینی علیه الرحمه
نقل کرده که از تمام ناطق امام جعفر صادق علیه السلام سوال نمودند از حال حایض

[illegible]

حضرت فرموده که حضرت سید الانبیا صلوات الله علیه و آله الی یوم الجزاء سنت
گذاشته‌اند که همه مشکلات را در آن بیان فرموده‌اند و عملش این است که یک سنت
از برای صاحب عادت مقرر ساختند که اگر خون از ده روز تجاوز کند عادتش
را حیض حساب کند و باقی را استحاضه و دوم از جهت مضطربه است که نشناسد
عادتی داشته است و از او فراموش کرده است حضرت فرموده‌اند که عمل
اگر شرایط تمیز بوده باشد یعنی خونش مختلف باشد بعضی سیاه باشد یا سرخ
و بعضی زرد باشد یا کدر که خاکستری رنگ باشد پس هر چه قوتش بیشتر است
آن حیض است و آنچه کمتر است استحاضه است پس اگر بعضی سیاه باشد و بعضی
سرخ و سیاه حیض است و سرخ استحاضه و یا بعضی غلیظ باشد و بعضی تنک اگر تر
سرخ باشند و غلیظ حیض است و رقیق استحاضه و یا بعضی بدبو باشد مثل بوی گند
و بوی کسیکه برودت بر او غالب باشد بد بو و تند بو حیض است و بی بو استحاضه
بشرط آنکه هر چه صفت حیض باشد از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد و سنت دوم
حال مبتدئه است که هنوز خونش ... حضرت فرموده‌اند که هر ماه شش روز یا هفت روز

حیض حساب کند و باقی را استحاضه تا وقتیکه او را عادتی بهم رسد که دو ماه پی در پی
بحسب وقت و عدد مساوی باشد بسبب آن صاحب عادت میشود که اگر ماهی
زیاد شود از ده روز گذرد عادت را حیض حساب میکند و باقی را استحاضه
و الفقیر المترجم علیه الرحمه فرموده که اگر مضطربه تمیز نداشته باشد عمل باحتیاط کند بهتر است
باینکه هفت عمل استحاضه کند هر سالی ده روز یا پانزده روز روزه را قضا کند
و اگر ترک حیض را نیز نکند بهتر است تا حق سبحانه و تعالی او را استفاده و اگر خون
از عادت پیش ورگذرد یک روز یا دو روز یا سه روز عمل حیض میتواند کرد لیکن بشرط آنکه
از ده روز نگذرد و اگر مثلا عادت ده روز باشد البته غسل میکند و هر خون آید
عمل استحاضه میکند و اگر عادتش نه روز باشد یک روز بنیت استظهار نمیکند
و اگر عادتش سه روز باشد و بعد از عادت خون ببیند یک روز او را واجب است
که عمل حیض کند و روز دیگر مخیر است و بعضی گفته اند که تا ده روز عمل حیض میتواند
کرد پس اگر از ده روز نگذرد عادت را حیض حساب میکند و عبادت روزه
که ترک کرده است قضا میکند و بهتر آنست که یک روز یا عمل حیض نکند و اگر [illegible]

احادیث

احادیث صحیح وارد شده است والله تعالی یعلم و الفقیر [illegible] علیه الرحمه
فرموده که اگر بر زن مشتبه شود خون حیض و خون جراحت و زخم چون بسیار است
که در اندرون فرج دمل بهم میرسد پس بر زن لازم است که بر پشت بخوابد
و انگشت خود را داخل کند در فرج خود پس اگر خون از جانب راست زخم
بیرون آید آن خون دمل است و اگر از جانب چپ در آید خون حیض است و در حدیث دیگر
دیگر بر عکس است که اگر از جانب راست است از حیض است و اگر از
جانب چپ است از زخم است و در این مسئله اختلاف بسیار شده است و مرحوم
علیه الرحمه در شرح کتاب مذکور فرموده که علی ای حال چنین حدیثی مشکل
عمل نمودن مشکل است و در چنین مسئله رجوع باحادیث دیگر اولی است باینکه
اگر تمیزی از خون بوده باشد یا صاحب عادت باشد بآن عمل کند و الا عمل
باحتیاط کند در فعل عبادت و ترک حیض والله تعالی یعلم و الفقیر در تفسیر است
که اگر شوهر بکارت زنش را ببرد و خونش بند نشود و نداند که آیا جراحت است یا
خون حیض است یا بکارت پس بر او لازم است که پنبه داخل فرج کند و [illegible]

وبیرون آورد پس اگر خون مثل طوق باشد بر پنبه خون بکارت است چون پرده
در پیداست از اطراف آن خون آید و اگر پنبه پر خون شود و مطوق نباشد
خون حیض است و خون بکارت از ابهای فرج در میگذرد و قریب باین
در کافی نیز روایت شده **مطلب چهارم** در بیان غسل مس میت بدانکه غسل واجب است
هر کس را که دست یا عضوی از اعضای خود را که حیات بر آن حلول کرده باشد
بعضوی از اعضای میت برساند در وقتیکه میت سرد شده باشد بسبب موت
و هنوز او را غسل صحیح که در تطهیر اعتبار داشته باشد نداده باشند و صدوق
علیه الرحمه در فقیه فرموده که کسی که مس کند میت را پیش از غسل و هنوز گرم
باشد و سرد نشده باشد بر او غسل واجب نیست و اگر بعد از سرد شدن
و پیش از غسل مس کند بر او است غسل و اگر بعد از غسل دادن مس کند
نیست غسل واجب بر او و همین در کافی منقول است از امام جعفر صادق
علیه السلم که فرموده اند هر که مس کند میتی را پس باید که غسل کند گفتم پس اگر
عضو خود را رسانم بمیت چند آنکه گرم است امام گفت پس غسل نیست بر او
و چون

و چون سرد شود بعد از آن عضو خود را رسانیده باو پس باید که غسل کند گفتم
پس کسیکه داخل کند میت را در قبر امام گفت غسل نیست بر او بیان این
آنکه چرا آن نیست که عضو خود را برساند بجامهای میت و شارح صافی قدس سره
فرموده که انما مس الثیاب اشارت است باینکه اگر میت بی غسل مدفون
شود برای ضرورتی غسل بر داخل کننده در قبر نیست چه جای آنکه غسل داده شده
باشد و نیز در همانکتاب از امام عالیمقام روایت شده که آنحضرت
نهی میکردند کسی را از غسل مس میت و غسل کرده بود داخل کنید میت را در قبر
و الف صدوق علیه الرحمه فرموده است که مس کردن میت و بوسیدن نزد
مردن خواه گرم باشد و خواه سرد نشده باشد باکی نیست در هر دو حال اما
بعد از غسل باکی نیست نه حرمت دارد و نه غسل واجب است و ایضا فرموده
که هر که دست برساند پاره از بدن شخصی را که حیوان درنده خورده باشد اگر
آنچه را دست رسانیده باشد استخوان داشته باشد غسل واجب است و هر چه را
استخوان نداشته باشد در مس آن چیزی لازم نیست **مطلب پنجم** در بیان غسل میت

و چون بیشک الله مردن چاره نیست باید در صحت اوقات بیشتر از وقت
احتضار نماید و بعضی از ثواب عبادت بیمار و ثواب صبر او در حین مرض گفته
میشود و در بحث هشتم رجعت ست وحدیث اول در باب ثواب بیمار
و صابر بودن او شیخ کلینی علیه الرحمه در کافی روایت کرده از حضرت امام
محمد باقر علیه السلم که فرمودند عادت این بود که مردمان میمردند در وقت صحت
پس وقتیکه شد زمان امامت ابراهیم علی نبینا و اله علیه السلم گفت یا رب
الهی که الحاجت کل احتضار را نکردان برای مرگ سببی که مرد داده شود بابت
میت و فراموش کرده شود با آن از سر خوردن مرگ امام علیه السلم فرمود که
اول فرستاد والله عز و جل موم بضم میم و سکون واو را و آن مرضی ست که باعث
هذیان میشود و بعد از آن فرود آورد درد را بعضی اقسام دیگر مرض را والعیاذ
در همانکتاب روایتست از عبدالله بن سنان از برگزیده خالق امام جعفر
علیه السلم که روزی سید الانبیا صلوات الله علیه و اله الی یوم الجزا روی مبارک
خود باسمان کرد و تبسم فرمود سبب آنرا از اصحاب استفسار نمودند فرمود

که عجب نمودم

که عجب نمودم از اینکه دو فرشته از آسمان بزیر آمدند و طلب نمودند بنده مومن را
در جای نمازش که همیشه در آن نماز میکرد تا اعمال شب و روز او را بنویسند او را
در جای نماز خود نیافتند پس برگشتند و بجای خود رفتند و گفتند خداوندا رفتیم که
اعمال بنده تو را بنویسیم دیدیم که بیمار است برگشتیم حق سبحانه و تعالی فرمود که
همان اعمال که در حین صحت میکرد در نامه عمل او بنویسید از خوبیها مادام که
در بند من است چون من او را بیمار کرده ایم بر من لازم است که نکرده او را کرده
انگارم و کتاب مترجم کتاب من لا یحضره الفقیه در شرح همانکتاب که موسوم است
بلوامع نقل کرده از برگزیده خالق امام جعفر صادق علیه السلم که هر ملکی که بر بنده
موکلند در وقت برگشتن باسمان عروج مینمایند حضرت باری میفرماید که چه چیز
نوشته اید از جهت بنده من در بیماریها او گویند که شکایت نوشته ایم چون هرگز
بر او وارد میشد میگفت به بیماری مبتلا شده ام که هیچکس بآن مبتلا نشده است
و امثال این پس خداوند عالمیان فرماید که انصاف نباشد که خود او را در زندان
بیماری کرده باشم و منع کنم او را از شکایت بنویسید از جهت بنده من هر عملی را

اعمال خیر که در حال صحت میکرد و هیچ گناه از برای او ننویسید تا در حینی که افتاده حبس

من است چون شفا داده احیاء کرده ام و ایضاً در همان کتاب منقول است از حضرت

امام محمد باقر صلوات الله علیه الی یوم الآخر که بیدار بودن یک شب از جهت بیماری

یا درد دندان یا درد چشم و غیر آن از بهر خدای تعالی نزد حق سبحانه و تعالی افضل و اجر

عظیم تر است از عبادت یک ساله که شب بیدار و مشغول عبادت باشد و ایضاً

در همان کتاب از حضرت جناب مروی است که خداوند عالمیان میفرماید بر زبان

نبی زمانی که هرکه سه شب بیمار شود و بعیادت او اینها شکا

یت از من خود نکند گوشت و پوست و خون بهتر او را عطا کنم پس اگر او را ابراء کنم

بجوار رحمت خود و اگر شفا دهم گناهان او را عفو کنم و شفا دهم و ایضاً در همان کتاب

روایت است از فقیه المغارب والمشارق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

که اگر کسی گوید که امروز تب دارم و دیشب خواب نکرده ام شکایت نیست

هرچه راست گفته باشد شکایت نیست و شکایت آنست که گوید به بلایی

مبتلا شده‌ام که هیچکس تا آن مبتلا نشده و بیماری بمن که هیچکس نرسیده است و ایضاً

در همان

در همان کتاب روایت است از علماء اکابر و اصاغر حضرت امام محمد باقر

علیه السلام که یک شب تب برابر است بعبادت یکساله و دو شب تب برابر است

بعبادت دو ساله و سه شب تب برابر است با عبادت هفتاد ساله و در کتاب

ثقة الاسلام در کافی روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده است

تب نمرگست غالباً و آن زندان الله تعالی است در زمین و آن لهب

از آتش جهنم مراد این است که گرمی آن از جهنم است و مومن نصیب او از جهنم

ندارد و ایضاً مترجم فقیه روایت کرده از برگزیده خالق امام جعفر صادق علیه السلام

که یک شب تب کفاره گناهان گذشته و آینده است و ایضاً در همان کتاب از همان

عالی جناب روایت است که هرکه یک شب بیمار شود و آن بیماری را نعمت الهی داند

و شکر آن را بجا آورد چنان است که شصت سال عبادت الهی کرده باشد

و ایضاً در همان کتاب از همان عالی جناب و در حدیثی دیگر از حضرت امام محمد باقر

صلوات الله علیه و آله الی یوم الآخر روایت است که فرمودند که هرکه سه روز

بیمار بگذرد و آن را از کسی نگوید حق سبحانه و تعالی بدل کند گوشت بهتر از آن

ازان گوشت که بپرد و بسبب آن مرض و خوفی ایمن و دوستی ایمن و موی ایمن کراهت فرماید

کرده‌اند گناه نکرده باشد و القضا در جامع الکتاب روایت است از ابو الحسن علی بن

موسی الرضا علیه التحیة والثنا که آنحضرت فرموده که هر یک از شما که بیمار شود باید برادران

مومن خود را اعلام کند تا شما را عیادت کنند که هر مومنی را دعائی مستجاب

هست شاید آن دعای شما مستجاب شود و القضا در جامع الکتاب روایت است از مسلم خالد

و موافق حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که فرموده هر یک از شما که بیمار شود باید

برادران مومن را اعلام کند که بیمار شده است تا ایشان بعیادت شما بیایند

و ثواب یابند و شما نیز ثواب یابید که بسبب ثواب ایشان شده‌اید و

در نامهٔ عمل شما ده حسنه نویسند و ده درجه بلند و ده گناه محو میکنند بر خلق دو

در بیان ثواب عیادت کنندهٔ کان بیمار بدانک ای برادر دیندار که در عیادت

ثواب بیشمار و احادیث درین بسیار است بانکه عیادت بیمار باعث سرور

او شود و باو مهربانی مینماید و قضای حاجت او نموده غم او را ازاله میکند و بعیادت

بر سر میکند و زیارت برادر مومن نموده و با او مصافحه و معانقه بجا آورده و

جزیا که هر یک ثواب عظیم تنهایی دارد اگر آنها هر یک درین رساله گفته شود کتابی

شاید که موجب رغبت مومنان و باعث خوشنودی ملک رحمن شود و اما ذکر

انچه فهمیدم که این بیچاره عاصی را از ثواب محروم نگردانند بجهت کرم و تمام آن

منقولست از امام صاحب قرآن انا الجلیل روایت است از بزرگ بنده خالق حضرت

امام جعفر صادق علیه السلم که چون بعیادت بیمار روید از ایشان التماس کنید که از

برای شما دعا کنند که دعای بیماران مثل دعای فرشتگانست چون در حالت

مرض گناه نمی‌نویسند و مستجاب است الیه و القضا از جامع الکتاب روایت است که

هر که عیادت کند بیماری را در اول روز حق سبحانه و تعالی از عقب او بفرستد

هفتاد هزار فرشته را او از جهت او استغفار نمایند تا شام و اگر شام بعیادت

بیمار رود هفتاد هزار فرشته مشایعت او کنند و استغفار کنند از جهت او

تا صبح و چون نزد بیمار نشیند رحمت الهی او را فرو گیرد و گفته‌اند او در زیر

و درجات او عالی شود و القضا از جامع الکتاب روایت است که هر گاه

شخصی بعیادت مسلمی رود حق سبحانه و تعالی هفتاد هزار فرشته را امر فرماید

که فرود کرید خانه او را و تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر گویند خداوند عالمیان را تا بروز

قیامت و نصف این ثوابها جهت اوست که عبادت بجا آورنده و ایضا

روایت از پیشوای انام امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام

که حق سبحانه و تعالی هفتاد هزار فرشته مقرر ساخته که از جهت او استغفار کنند از صبح

تا شام و از شام تا صبح و جمعی را از صبح تا صبح و جمعی را از شام تا شام و ثواب عبادت

تا آن را عشر او داده رحمت الهی او را فرو گیرد و در بهشت عرش نشینند او را خرمی

به پهنه بر سینه که خرما چه حریفست فرمودند که اگر چه رجا بر پهنه که چهل ساله راه

سوار شند رود و ایضا روایت است از مسلم مخالف موافق امام جعفر صادق

علیه السلام که هر که مومنی را جهت الهی رضای عبادت کند حق سبحانه و تعالی

فرشته مقرر سازد که نماد قبر او را عبادت کنند و از جهت او امرزش طلب نمایند

تا روز قیامت و بجهت [illegible] روایت است از حضرت سید المرسلین صلوات الله

علیه و آله الی یوم الدین که هر که بزیارت برادر مومن فی الله رود بجانه او حق سبحانه

و تعالی منفر ماید که مهمان منی و بزیارت من آمدی بر من واجب است که مهمانی

نو کنم

نو کنم و بهشت را واجب گردانیدم از برای تو بواسطه محبتی که داری و اظهار کردی

برادر مومن و ایضا روایت است از مروج دین خالق امام جعفر صادق علیه السلام

که هر که بزیارت برادر مومن رود از منزل او که [illegible] رباینده از جهت رضای الهی

پس چنانست که زیارت خدا کرده است و بر حق سبحانه لازم است که گرامی

دارد کسی را که بزیارت او رود یا آنکه او چون از برای رضای الهی رفته است گویا

خدا را زیارت کرده است چنانکه در متعارف است هر که تعظیم بنده مخصوصی میکند

تعظیم آن شخص کرده است و ایضا روایت است از آنجناب صلوات الله علیه

و آله الی یوم الدین که هر که زیارت برادر مومن کند خالصا مخلصا لوجه الله حق سبحانه و تعالی

ندا کند که ای بنده زیارت کننده بنده من خوشحال و گوارا باد بهشت از برای تو

و ایضا روایت است از علماء اکابر و اصاغر امام محمد باقر علیه السلام که حق سبحانه و تعالی را

بهشتی هست که از جهت مقربان خود ساخته است و داخل نمیشوند در آن بهشت مگر سه کس

اول کسی که اقرار کند بحق اگر چه حق بجانب خصم او باشد دوم کسی که بزیارت برادر مومن کند

بجهت رضای الهی سیوم کسی که برادر مومن را بر خود مقدم دارد و ایضا روایت است از آن

دو جنبه‌ای خواص و عام امام موسی کاظم و امام محمد باقر علیهما السلام که فرمودند هر که زیارت
کند برادر مومن را از جهت رضای الهی نه از جهت غیر او و غرضش ثواب الهی و مراتب
عالیه آن باشد که حق سبحانه و تعالی از او وعده فرموده است هفتاد هزار فرشته را موکل
کرده‌اند از آن وقتی که از خانه بیرون می‌آید تا بخانه برگردد که همه می‌گویند خوش حال تو و خوش
بهشت از برای تو و از برای تو در بهشت جا ساختی منزلی و چه قسم منزلی و شما زیارت کنندگان
خداوند بودید شکر بر درگاه بعد از آن پرسید از حضرت که هر چند راه دور باشد فرشتگان
می‌آیند حضرت فرمودند بلی اگر چه یکساله راه باشد زیرا که حق سبحانه و تعالی بخشنده است
و فرشتگان بسیار در منت تعب می‌کنند او را تا بمنزل خود آید و امثال اینها از احادیث
بسیار است و از مجموع ظاهر می‌شود که آنچه در کار است آنست که خالص از برای حق سبحانه
و تعالی باشد و از بسیاری این اخبار و غیر اینها از احادیث متواتره ظاهر می‌شود که قصد
ثواب منافات با اخلاص ندارد و ظاهر این نسبت بعوام است و نسبت بخواص غرض
والدنیا منقول است از ملاذ اکابر و اصحاب امام محمد باقر علیه السلام که هر گاه دو مومن ملاقات
نمایند یکدیگر را و مصافحه کنند که دست یکدیگر را بگیرند حق سبحانه و تعالی نظر شفقت

او حق

و رحمت بایشان می‌کند و گناهان از روی ایشان می‌ریزد تا آنکه یکدیگر جدا شوند و ایضا از
جناب عالیجناب روایت است که مصافحه مومن بهتر است از مصافحه فرشتگان و ایضا
روایت است از ابو عبیده که از اکابر و اصحاب امام محمد باقر علیه السلام که فرمودند کسی وصف
عظمت الهی نمی‌تواند کرد چگونه وصف تواند کرد او را و حال آنکه خود فرموده است
که وَمَا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ یعنی کسی نرسیده بذات مقدسه و صفات
مقدسه او که عین ذات مقدس اوست چنانکه حق معرفت اوست و هر چه تصور
کنی از بزرگی الهی او از آن بزرگتر است و همچنین حضرت سید المرسلین صلوات الله
علیه و آله الی یوم الدین را وصف نمی‌توان کرد چگونه وصف توان کرد بنده را که او را
از هفت حجاب گذرانیده و ظاهر شد بر هفت آسمان است و اطاعت او را در زمین
برابر اطاعت خود کرده است که مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللهَ و فرموده
که مَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا یعنی هر چه پیغمبر از من
بگوید شما باید عمل کنید و آنچه نهی فرماید ترک کنید و هر که اطاعت او کند اطاعت من
کرده است و باو تفویض نمودم که هر چه او بگوید باید عمل کنید و دیگر بآنکه ائمه معصومین و صفت

ما را امتثال کرده‌اند و چگونه وصف توان کرد جمعی را که حق سبحانه و تعالی مطلق ترس و شک

را از ایشان برداشته است دیگر مؤمن را وصف نمی‌توان کرد و چگونه وصف توان کرد

و حال آنکه چون برادر مؤمن میرسد و با او مصافحه میکند چون در مصافحه‌اند نظر شفقت و رحمت

الهی بسوی ایشان هست و گناهان از روی ایشان میریزد چنانکه برگ از درختان

و ابو العباس روایت است از آن دو بزرگوار خاص و عام امام محمد باقر و امام جعفر صادق

علیهما السلام که در وقت مصافحه فرو زدن دست یکدیگر مطلوب است و چنین که از هم جدا

نشوند اگر چه در هر دو بجز یکبار نکرده‌اند باز مصافحه سنت است و چون ابتدا شد اول سلام کنند و

بعد از آن مصافحه نمایند و چون از یکدیگر جدا شوند بگویند که غفر الله لکم و لوالدیکم

و هر یک که محبت او برادر مؤمن بیشتر است نزد حق سبحانه و تعالی محبوب‌تر است و در حدیث

که با هم خلوت میکنند فرشتگان نویسنده عمل ایشان دور میروند که شاید ایشان را

سری باشد که نخواهند ایشان اگر چه عالم السر و الخفیات میدانند و مصافحه کنند با یکدیگر

و در حال جنابت نیز مصافحه مطلوب است و ابو العباس روایت میکند از

مرکز بنده خالق امام جعفر صادق علیه السلام که هرگاه دو مؤمن یکدیگر را ملاقات نمایند

او دارند

درست در کردن دست یکدیگر گیرند رحمت الهی ایشان را فرو گیرد و اگر هیچ امر در دل کینه و

قصد ایشان رضای الهی باشد و هیچ غرضی از اغراض دنیوی نداشته باشند خطاب میرسد

با ایشان که گناهان شما آمرزیده شد و از نو عمل را از سر گیرید و کار نیکو میکنید و چون

شروع در گفتگو میکنند فرشتگان بیکدیگر میگویند که دور شویم از ایشان که ایشان را رازی هست

که حق سبحانه و تعالی بر ایشان پوشیده باشد آنرا راوی گفت فدای تو گردم مگر

ملائکه بر ایشان نمی‌نویسند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که بنده سخنی

نمیگوید مگر آنکه نزد او ناظری حاضر است پس حضرت آهی سرد از سینه کشیدند و گریه

افتادند تا آنکه محاسن مبارک آنحضرت تر شد و فرمودند که ای اسحق غرض الهی

از دور کردن فرشتگان تعظیم مؤمن است و اگر ایشان نمی‌شنوند و نمی‌نویسند خدا

که عالم السر و الخفیات است میداند و بر ایشان حفظ میکند و در روایت معتبر است

از بسیاری از خواص و عام امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که فرمودند هر مؤمنی

که بزیارت برادر مؤمن خود رود و حق برادر مؤمن خود داند حق سبحانه و تعالی

از جهت او بعدد هر گامی که بر دارد یک حسنه و محو کند یک سیئه و بلند کند درجه

در خانهٔ او در آید و درهای آسمان از جهت او گشوده شود و چون یکدیگر را ملاقات نمایند
و مصافحه کنند و دست در گردن یکدیگر نمایند حق سبحانه و تعالی نظر شفقت و مرحمت با ایشان
فرماید و در مقام مباهات با فرشتگان در آید و فرماید که نظر کنید باین دو بنده من که زیارت یکدیگر
کردند و محبت با هم نمودند از جهت رضای من بر من لازم است که ایشان را از آتش
دوزخ عذاب نکنم بعد از این کار که ایشان کردند پس چون از یکدیگر جدا شوند مشایعت
کنند فرشتگان زیارت کننده را بعدد هر نفسی و گامی که برداشته است و بعدد
هر نفسی و هر سخنی که تلفظ کرده است و این فرشتگان او را حفظ نمایند از بلاهای دنیوی
و مهلکهای اخروی تا شب آینده و اگر در میان بمیرد او را حساب نکنند و اگر
آن مومنی که از برای او آمده است این مومن حق زیارت کننده خود را ادا نموده و تعظیم
او نکند از استقبال و مشایعت و ضیافت و غیرهما بر ثوابی که بنابر کرامت کرده
برو در نیز کرامت خواهند کرد ظاهرا دست بگردن کردن و معانقه نمودن و معنی است
که بعد از هدیه شده و مدعی گفتنشان باشند که هم را ندیده باشند خصوصا اگر حج بیت الله الحرام
یا زیارت ائمه علیهم السلم برگشته باشند چنانکه در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلم
منقولست

منقولست که آنحضرت از آبای بزرگوار خود از حضرت امیرالمومنین صلوات الله
علیهم اجمعین روایت کرده و عامه نیز در صحاح خود روایت کرده اند که
حضرت جعفر طیار از حبشه معاودت نمودند در روز فتح خیبر بخدمت رسیدند آنحضرت
و حضرت رسول خدا صلوات الله علیه و آله الی یوم الجزاء برخاسته ده دوازده
گام استقبال فرموده دست در گردن او کرده و میان پیشانی و چشم او را بوسیده
و گریستند از خوشحالی و فرمودند که نمیدانم که بکدام یک از این دو نعمت خوشحال
تر باشم با آمدن تو ای جعفر یا بفتحی که حق سبحانه و تعالی برا کرامت کرده است بر دست
برادرت و بسیار گریستند از خوشحالی و از این اخبار و اخبار دیگر ظاهر میشود که میان
پیشانی هم را بوسند و بروایت دیگر وارد شده است که لب را بوسند مگر لب
زن و لب طفل صغیر را و در حدیث وارد شده است از مروج دین خالق حضرت
امام جعفر صادق که فرمودند نیست آن بوسه سر کسی را بوسه مگر بر دست حضرت
سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الی یوم الدین یا کسی که مقصود از او حضرت
رسول باشد مثل ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باجماع علما یا مثل سادات

باعث را انتصاب ثواب نیست و فرزندی آنحضرت و مثل علی بن الحسین باعتبار ذوات

آنحضرت نه چه احتمالی که خالی از قوتی نیست پس اگر دست ایشان را بوسند

و این قصد کنند که دست ایشان را میبوسیم باعتبار انتساب ایشان با آنحضرت

و دور نیست که علی را نیز توان دست بوسید باعتبار رضا جهت ایشان

آنحضرت را داد اگر دست غیر معصوم را نبوسند بهتر است چنانچه در حدیث کالقوی

قوی وارد است از علی ابن مزید که گفت که داخل شدم بر ابو عبدالله امام جعفر صادق

علیه السلم و دست آنحضرت را بوسیدم حضرت فرمودند که بدرستیکه خوب نیست

بوسیدن دست مگر پیغمبر یا وصی را و احادیث بسیار در ثواب عیادت وارد شده

حذرا من الاطالة اختصار شد بر خلاصه تتمه در بیان وصیت بدانکه از

احادیث ظاهر میشود که واجب است هر آدمی را در همه حال سیما در حین مرض

اینکه وصیت کند و بری الذمه سازد خود را از حقوق الله و حقوق الناس و

اعتقاد خود را اصلاح کند در اصول خمسه مذهب چنانکه گفته شد و بتمام دل

اقرار بآن نماید و از گناهان خود توبه کند و شیخ طوسی علیه الرحمه از حضرت پیغمبر

صلوات الله علیه

صلوات الله علیه و آله الی یوم الحشر روایت است که فرمودند هر که وصیت نکرده در حال

موت نقصان عقل و مروتش پرسیدند که یا رسول الله وصیت نیکو کدام است

آن سرور فرمودند که آن است که در حال حضور موت و اجتماع ناس این کلمات

را بگوید بر حالتیکه بتمام دل اقرار بر آنها داشته باشد و کلمات این است که

اَللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ عَالِمَ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَةِ الرَّحْمٰنَ

الرَّحِیْمَ اِنِّیْ اَعْهَدُ اِلَیْکَ اَنِّیْ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ وَحْدَکَ

لَا شَرِیْکَ لَکَ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ عَبْدُکَ وَ رَسُوْلُکَ

وَ اَنَّ السَّاعَةَ اٰتِیَةٌ لَا رَیْبَ فِیْهَا وَ اَنَّکَ تَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُوْرِ

وَ اَنَّ الْحِسَابَ حَقٌّ وَ اَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ مَا وُعِدَ فِیْهَا مِنَ النَّعِیْمِ

مِنَ الْمَأْکَلِ وَ الْمَشْرَبِ وَ النِّکَاحِ حَقٌّ وَ اَنَّ النَّارَ حَقٌّ وَ اَنَّ الْاِیْمَانَ

حَقٌّ وَ اَنَّ الدِّیْنَ کَمَا وَصَفَ وَ الْاِسْلَامَ کَمَا شَرَعَ وَ اَنَّ الْقَوْلَ

کَمَا قَالَ وَ اَنَّ الْقُرْاٰنَ کَمَا اَنْزَلَ وَ اَنَّکَ اَنْتَ اللّٰهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ

الْمُبِیْنُ وَ اِنِّیْ اَعْهَدُ اِلَیْکَ فِیْ دَارِ الدُّنْیَا اِنِّیْ رَضِیْتُ بِکَ رَبًّا

وبالاسلام دينا وبمحمد صلى الله عليه وآله نبيا وبعلي وليا وبالقرآن
كتابا وان اهل بيت نبيك عليه وعليهم السلام ائمتي اللهم انت
ثقتي عند شدتي ورجائي عند كربتي وعدتي عند الامور التي
تنزل بي وانت وليي في نعمتي والهي واله آبائي صل على محمد وآله
ولا تكلني الى نفسي طرفة عين ابدا وآنس في قبري وحشتي واجعل
لي عندك عهدا يوم القاك منشورا وبعد از آن بحضرت امير المؤمنين عليه السلام
سفارش كرده در آموختن اين دعا و اموز اين دعا باهل بيت و شيعيان خود و فرمودند كه آموخت
اين دعا را من جبرئيل عليه السلام و صاحب سفينة النجات از كتاب انيس العابدين نقل
نموده كه مناسبت براي هر مومني كه قبل از موت خود صحيفه بانجام رساند و از اشهادت
چهل كس يا بيش كس برساند و بعد از آن امضا كنند و مهر خود را خود مهر كند و شهود
نيز مهر كنند و در وقت موت در جانب راست او با جريده بيني بگذارند و در
فاضل شيخ ابو رضي راوندي نقل شده كه او خيلي صحيفه بانجام رسانده و امر كرده
كه با او دفن كنند و قبل از آنكه آن صحيفه را بنويسد بگو بسم الله الرحمن الرحيم
اشهد

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا
عبده ورسوله صلى الله عليه وآله وان الجنة حق وان النار حق
وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور
بس بنويس بسم الله الرحمن الرحيم شهد الشهود المسمون في هذا
الكتاب ان اخاهم في الله عز وجل فلان بن فلان نام خود بنويسد
بنويس اشهدهم واستودعهم واقر عندهم انه يشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شريك له وان محمدا صلى الله عليه وآله عبده
ورسوله وانه مقر بجميع الانبياء والرسل عليهم السلام وان
عليا ولي الله وامامه وان الائمة من ولده ائمته وهم الحسن
والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى
بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد والحسن بن علي
والقائم الحجة عليهم السلام وان الجنة حق والنار حق والساعة آتية

لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور و ان محمدا صلی الله
علیه و آله جاء بالحق و ان علیا ولی الله و الخلیفة من بعد رسول الله
صلی الله علیه و آله و مستخلفه فی امته مؤدیا لامر ربه تبارک و تعالی
و ان فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و ابنیها الحسن و الحسین ابنا
رسول الله صلی الله علیه و آله و سبطاه و اماما الهدی و قائدا الرحمة
و ان علیا و محمدا و جعفرا و موسی و علیا و محمدا و علیا و حسنا و الحجة
علیهم السلام ائمة و قادة و دعاة الی الله جل و علا و حجة علی عباده

**رحلت چهارم** در بیان حالت احتضار منقولست از کافی شیخ کلینی علیه الرحمة که
در وقت احتضار میت را در محلی که نماز میخوانده بر وی خوابانند که گفت بابی او القصد ناخوش بود و
جنب و حایض حاضر نشوند و تلقین کنند او را شهادتین و اقرار بائمه یکی بعد از یکی
و صدوق علیه الرحمة روایت کرده است در من لا یحضره الفقیه از فروع دین حال امام
جعفر صادق علیه السلام فرمودند که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الی یوم الدین
داخل شدند بر شخصی از فرزندان هاشم و او در جان کندن بود حضرت فرمودند که بگو

لا اله

لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله
رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن
و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین پس امرد گفت
پس حضرت فرمودند الحمد لله الذی استنقذه من النار بعد چنانچه
شکر خداوند است که رهائی داد او را از آتش دوزخ و ایضا در همان کتاب از امام جعفر
علیه السلام روایت است که در عهد حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله
زبان شخصی بند شده در بیماری که داشت بیماری او دشوار رفت پس ابن عم او رفت
رو سیاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نزد او آمدند و فرمودند که بگو لا اله
الا الله آن مرد قدرت بر گفتن نداشت در بالای سر او زنی بود حضرت با آن زن
گفت که آیا این مرد را مادر هست آن زن گفت بلی یا رسول الله من مادر
اویم حضرت فرمودند که از وی خشنودی یا نه آن زن گفت که نه پس حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله الی یوم الدین التماس آن زن فرمودند که من دوست میدارم که تو از وی خشنود
خشنود شوی آن زن گفت از جهت خشنودی تو یا رسول الله خشنود شدم پس حضرت با آن مرد گفت

که بگو أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ اقرار کرد گفت پس حضرت فرمود که بگو یا مَنْ

يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ اقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ وَاعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ

إِنَّكَ أَنْتَ الْعَفُوُّ الْغَفُورُ پس چون اینها را خواند حضرت فرمودند که چه چیز

می بینی گفت دو سیاه می بینم که داخل شدند بر من حضرت فرمودند که مرتبه دیگر

بخوان پس خواند حضرت فرمودند که چه چیز می بینی گفت آن دو سیاه از من دور شدند

و دو سفید داخل شدند و دو سیاه بیرون شدند و دو سفید الحال نزدیک شدند و قبض

روح من میکنند پس همان ساعت مرد و ایضا وارد شده که تلقین کنند او را این کلمات

که اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيَ الْكَثِيرَ مِنْ مَعَاصِيكَ وَاقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ مِنْ طَاعَتِكَ

و باید که در نزد او قرآن بخوانند خصوصا سوره یاسین و والصافات چه روایت شده

که آن تعجیل راحت است و ثقة الاسلام در کافی روایت کرده از سرور اعاظم

امام موسی کاظم علیه السلام که بعضی اولاد خود را امر فرمود که برخیز در نزد سر برادر

که بیمار است سوره والصافات برای او بخوان و او برخواست و خواند و چون

باینجا رسید که أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا قبض روح آن بیمار شد و بعد از آن

القاسم

القاسم یعقوب بن جعفر با امام موسی علیه السلام گفت که معهود بود نزد ما که در وقت سکرات

سوره یس بخوانیم در نزد محتضر و حالی تو امر کردی که سوره والصافات خوانده شود

امام علیه السلام فرمود که خوانده نمیشود سوره صافات نزد هیچ محتضر مگر آنکه باعث

تعجیل نزول راحت میشود برای او و حدیث در باب خواب خواندن سوره یس در نزد

محتضر نیز روایت شده و حذرا من الاطاله در این رساله گفته نشد و فاضل ماهر

مولانا محمد باقر علیه الرحمه در زاد المعاد آورده که باید دعای عدیله بر محتضر بخوانند و اگر

عربی نداند انشا معنیش برای او القا کنند که مبادا شیطان برای او دست بهانه

که او را از دین بر گرداند و ایضا در چند کتاب از جماعت از امام رضا علیه التحیة والثنا

روایت شده که فرمودند هرگاه که حال احتضار دست برای او دهد مگذارید و اگر دست

و پا حرکت دهد مانع نشوید چنانچه جاهلان میکنند و نزد او قرآن بخوانید و یاد

خدا بکنید و صلوات بر رسول و آل او بفرستید و در حدیث دیگر منقول است که

فرزندی از حضرت صادق علیه السلام در احتضار بود و حضرت امام محمد باقر علیه السلام

در کنار جامه نشسته بود و هرگاه نزدیک او میرفت منع میکرد و میفرمود که دست

برادر ملکه اربعه که او درین حال در نهایت ناتوانیست هر که دست بر او میگذارد از جنایت
که او مباکست بست و باید که چون قبض روح شود چشمها و دهنش را بهم آورند و پاهاش
را راست بکشند و زیر ذقنش را ببندند و او را تنها نگذارند و صدوق علیه الرحمه
روایت کرده از مقتدای خلایق امام جعفر صادق علیه السلم که فرمودند نباید میت را
تنها گذارند که شیطان بازی میکند و فریاد میرساند و باید که در
دفنش تعجیل نمایند چنانچه در کافی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله ای گروه مردمان باید که شما البته هر میت را که مرده باشد
از وقت زوال تا وقت غروب در شب دفن کنید پس بیفزودند انتظار کشیده باشد بان میت صبح
و هر مرده را که مرده باشد از وقت غروب تا وقت در روز پس بیفزودند انتظار
کشیده باشد بان میت شب را انتظار مکشید با مردگان خود طلوع آفتاب را
تعجیل کنید با ایشان سوی خوابگاههای ایشان رحمت کناد شما را الله تعالی
پس گفتند مردمان تو ای رسول الله رحمت کناد تو را الله تعالی و در تشییع جنازه
ثوابهای بسیار وارد شده از جمله روایت است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم

صلوات الله الملک الخالق که هر که تشییع جنازه مومن کند موکل کند بر او حضرت
سبحانه هفتاد فرشته از تشییع کنندگان جنازهای مومنان که او را تشییع کنند
داد برای او استغفار نمایند تا آخر و همچنین در فقیه روایت است از یعقوب
حضرت امیر المومنین علیه السلم که فرمودند هر که جنازه برد حضرت وهاب چهار
قیراط حصه از ثواب جهت او نوشته حصه بسبب متابعتی که کرده است جنازه
مومنی را و قیراط دیگر از جهت نماز بر او و یکی هم از جهت انتظار کشیدن تا از دفن
او فراغت حاصل کنند و یک حصه هم از جهت تعزیت یعنی صبر فرمودن صاحب مصیبت
و قیراطی مشهورتر بسبب متعالست و اما قیراط نظر برحمت الله تعالی بر یکی از سببها
حالی را انجاکه رحمت او نسبت بغیر متناهی است و النهایه روایت است از کافی
امام امام محمد باقر علیه السلم که فرمودند هر که با جنازه پیاده رود تا نماز بر او کنند
و برگردد یک قیراط اجر است و اگر پیاده رود تا دفن کنند او را دو قیراط ثواب است
و همچنین ثواب در تشییع جنازه مومن بسیار است حتی من الاکثار ابهامی مقدر
اختصار کرده به آنکه جنازه مگر جیم اسم آن تابوتیست که مرده را بران گذارند

و نفخ جیم اسم جیب باشد و در عبارت فقها صلوات الله علیهم جنازه هم بکسر و هم بفتح
گفته شده هر دو صحیح است و باید که تربیع کنند جنازه مومن را اما بیرون کو اول
دوش راست او را بادوش راست خود بردارند و چند قدم بروند پس پای
راست او را بدوش راست بردارند و چند قدم بروند پس پای چپ او و ساعد
چپ دارند و چند قدم بروند بعد از آن دوش چپ او را بدوش چپ بردارند و چند
قدم بروند چه از مقتدای غائب و حاضر امام محمد باقر علیه السلام روایت شده
که هر که بردارد جنازه مومنی را از چهار جانب چهل گناه کبیره او آمرزیده شود و فاضل
ماهر مولانا محمد باقر علیه الرحمه در کتاب زاد المعاد گفته که افضل آنست که در عقب
جنازه با پیادها براه روند و پیش جنازه نروند و فرموده که ظاهر اکثر احادیث
آنست که اگر جنازه مومن باشد پیش از آن راه رفتن خوبست و در جنازه خلاف
مذهب خوب نیست زیرا که ملائکه او را استقبال بعذاب میکنند و چون
جنازه مومنی را برداری یا بجنازه مومنی برخوری بگو که الله اکبر هذا ما وعدنا
الله و رسوله و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیما

الحمد لله

الحمد لله الذی تعزز بالقدرة وقهر العباد بالموت الحمد
لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم ... خاتمه پنجم در بیان
آداب غسل میت و فاضل ماهر مولانا محمد باقر علیه الرحمه در زاد المعاد گفته که غسل
و سایر احکام میت واجب است برای میت شیعه اثنا عشری و در سنی و سایر
فرق مخالفان خلاف است و ظاهر این است که واجب نباشد مگر در حال تقیه و شهید گفته
جهاد با امام زمان کشته شده باشد در هر که مرده باشد او را غسل نمیدهند و کفن نمیکنند
بلکه غسل نمیکنند و با جامهائی که پوشیده است دفن میکنند و بهتر آنست که پیش از غسل
کفن را مهیا کنند و بعد از آن متوجه غسل شوند روایت است در فقیه از حضرت
امیر المومنین علیه السلام که فرمودند غسل میت بر ولی او یا کسیکه ولی او امر کند
بغسل دادن یا ماذون باشد ولی کسی غسل نتواند داد و هرگاه ولی یا ماذون او
حاضر نباشد بر همه مردمان بعنوان الکفایه واجب است که او را غسل دهند و باید که
مرد را مرد و زن را زن غسل دهد و ثقة الاسلام در کافی روایت کرده است
از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که میمیرد در سفر یا در سرزمین غربت

با او در آن زمان مگر زنان امام علیه السلام فرمودند دفن کرده میشود و نشسته میشود

و امام علیه السلام فرمودند در زنی که میباشد با مردان که او را جانب منزلت است با آن معنی که

اگر میر دفن کرده میشود و نشسته نمیشود و مخفی نماناد که مراد عدم نشسته

شدن مجموع اوست و این منافات ندارد با نشسته شدن دو دست

و رو و جانبهم در احادیث دیگر جانگداب معلوم میشود مگر آنکه باشد با او شوهر او یا محرم او

شوهر او را از بالای پیراهن و میر برد جز او و شوهر آب را ریختن با بنفسه یا بعضی ریختن

میکنند و نامیتوانند نظر سوی او میکنند و در صورت اول اگر زن او یا اولاد او

باید که شوهر او را چون مرده تا بی حاجت بانیکه بعضی بریختن آب باشد و زن غسل

دهد با آن این آنکه زن بد شکل است و الف او در جانگداب از جانها طلب

روایت است که پرسیده شد از او دیگر که از عیال بیرون میرود و حکم است

و با او زن اوست آیا میشود زن خود را گفت ارای میشود او را و مادر

و خواهر خود را و مانند اینها را با شمعی که ذات محرم باشند یا بنها اندر بر عورت

او پارچه را که ساتر عورت باشد اگرچه میت زن او باشد و بعضی در فقه

او ل لکن

روایت است از ابن سنان که گفت سوال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام که آیا جائز است

مرد را که نظر کند بر زن خود بعد از مرگ او یا اگر زنی نباشد که او را غسل دهد شوهر او را

غسل میتواند داد و همچنین زن نظر بر شوهر خود میتواند کرد بعد از مرگ او حضرت فرمودند

که باکی نیست در همه این و مخالفت دارد آن زن میکنند که مبادا شوهر زن نظر

بچیزی کند از آن زن را از آن کراهت باشد مثل نظر بر عورت یا عیوب مخفیه زن

و امثال این نزدیک باین در کافی نیز روایت شده و شیخ صافی قدس سره فرموده

که این اشارت است بآنکه میت زن بد شکل میشود از میت مرد و خوش نمیاید

شوهر آن بد شکلی را و نمیخواهد نظر شوهر را بسوی آن بد شکل و این از دوری جهل

و الف او در جانگداب ازجانب عالمی است و روایت است بر روایت مفضل که گفت

پرسیدم از امام علیه السلام از آنکه فاطمه زهرا علیها السلام را که غسل داد فرمودند که حضرت

امیر المومنین سلام الله علیه الی یوم الدین غسل دادند و فرمودند که حضرت فاطمه

معصومه بود و معصومه را غسل نمیدهد مگر معصوم و در وقت فوت او معصومی نبود

که او را غسل دهد مگر حضرت امیر المومنین و حسنین صلوات الله علیهم اجمعین و حضرت

امر اولی بود بآن معصومه از آن نیز و بعد از آن فرمودند که حضرت مریم علیها السلام را
غسل داد مگر حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام از این جهت که مذکور شد و شیخ ثقة
الاسلام در کافی روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام که پرسیده شد از مرد مسلمان
که میرد در سفر و نیست با او مردی که مسلمان باشد و با او مردانند که ترسایانند و با او است
عمه او و خاله او و این مسلمانند چه کار کرده شود در شستن او حضرت فرمودند شسته شود
او را عمه او و خاله او در پیراهن او و نزدیک او نشوند ترسایان و از امام علیه السلام پرسیده شد
از زنی که میرد در سفر و نیست با او زنی که مسلمان باشد و با او هستند زنان ترسا یا مانند
و عموی او و خالوی او و با او اینند مسلمانان [illegible] عم و خال [illegible] حضرت
امام علیه السلام فرمودند که بشویند مسلمانان او را و نزدیک نشوند او را زنان ترسا شستن
عمو و خالو چنانست که زنان مسلمان شسته باشند او را و تفاوت این است که میباید او را
پیراهن پس ریخته شود آب از بالای پیراهن و [illegible] از جانب حلبی
روایت است [illegible] که راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام را از ترسا که میباشد
در سفر به حالی که با مسلمانانست پس میمیرد امام علیه السلام فرمودند که نیز بپوشاند او را

مسلمانی

مسلمانی و نیست غرقی ترسا را و دفن نمیکنند او را و اگر مدفون شده باشد نمیشکافند قبر
او [illegible] باتعظیم و مکروه است گرم کردن آب غسل با آتش و جایز گردان
کفن میت چنانچه در کافی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند
که با آتش گرم کرده نشود آب برای غسل میت بیان این آنکه [illegible] کرده نشود
برای میت آتش و خوشبو کرده نشود میت بمشک و [illegible] در حدیث دیگر جای دیگر
ذکر شده که [illegible] مردگان خود را بخور نکنید مگر [illegible] میت مانند
کسیست که حرام کرده باشد بر خود لذتهای دنیا را [illegible] که مرد
علیه الرحمه در من لا یحضره الفقیه ذکر کرده آنکه [illegible] شود از میت
کفن پس از غسل میت [illegible] در حالیکه او را از غسل [illegible]
که پیراهن [illegible] باشد و دستهای [illegible]
از پیراهن بیرون آورد و پیراهن را از بالا [illegible] تا ناف [illegible]
که [illegible] غسل او فارغ شود تا آنکه پیراهن عورت او را بپوشاند پس اگر پیراهن
نداشته باشد خرقه بر عورتش [illegible] که عورتش را بپوشاند [illegible]

کند انگشتان میت را بر فق و هموار اگر خشک باشد و نتوان نرم کردن بحال خود بگذارد

و دست بر شکم مالد هموار پس ابتدا کند بشستن دستهای میت و هر دو را بشوید

به سه آب با سدر تا نیمه بازو و ظاهر آن است که در زمان حضرت امام رضا علیه التحیة

والثناء و در زمان صادق علیه الرحمة سدر با برگ بزرگ بوده است که استاد فقها

[illegible] نام او را ساخته و با اسم او شهرت کرده بوده است و غرض در غسل میت

آنچه سیاه و چرکین است پاک کند [illegible] و دستها را [illegible] با آب سدر بشوید

و بعد از آن خرقه بر دست چپ کند مثل کیسه که چون عورتین میت را بشوید دستش

به عورت میت نرسد و بعد از آن خرقه استنجا بکند او را و دست چپ [illegible] بر

هر دو دیگری آب بریزد از بالای ناف تا [illegible] و او را [illegible] خود

او را پاک بشوید که اگر [illegible] نجس شده باشد و نجاست در آنجا خشک شده باشد

استنجا پاک شود پس [illegible] میت را [illegible] بشوید [illegible]

بشوید [illegible] دست [illegible] تا کف [illegible] آن [illegible] میت را [illegible]

سرد کردن میت را سه آب بریزد که [illegible] آتش [illegible] سرد کردن [illegible]

[illegible] بکند

خوابیده باشد و در وقت [illegible] پس بگرداند میت را جانب چپ تا ظاهر شود جانب راست

او و دست خود را [illegible] راست او در و [illegible] آب میریزد دیگری [illegible]

سه آب [illegible] از سر تا پا [illegible] بشوید [illegible] مرتبه دیگر

[illegible] آب [illegible] از آن قطع نکنند [illegible]

که آب میریزد و غاسل دست مالد تا آب همه جا برسد حتی [illegible] که دست

با [illegible] با خرقه [illegible] دستش [illegible] پس میت را بگرداند بجانب

[illegible] تا ظاهر شود جانب [illegible] دست چپ را [illegible] چپ [illegible]

[illegible] دیگری آب میریزد جانب چپ را [illegible]

از سر تا پا و آب را قطع [illegible] یکبار [illegible] مرتبه [illegible]

[illegible] تا پا [illegible] و دست [illegible] پس میت را [illegible]

[illegible] که اگر [illegible] چیزی باشد [illegible] و صاحب [illegible]

[illegible] مشهور [illegible] است [illegible] و بعضی گفته اند [illegible]

هفت برگ [illegible] و بعضی یک رطل و بعضی یک رطل و نیم گفته اند [illegible]

به سبب و پنج درم در بیاده برده باشد و گویا این زیاده نیها برای شستن فرج و سایر اعضا
پیش از غسل بوده باشد و احوط آنست که در آب غسل اول بقدری سدر داخل بکنند که کف شود
و آنرا بشوی بگو بیند این مرتبه دیگر او را غسل میدهد با آب و اندکی کافور بجوشانند و در دفعه
وضو باید داد به سبب داخل آن آب میکنند و غسل میدهد او را بنحوی که جانب سر غسل
بشوید باید اول سر و گردن را بشوید بعد از آن جانب راست را و دیگر جانب چپ را
و بعد از آن ابریق ظرف میکنند و حرکت میدهد آنرا تا سدر و کافور پاک شود و چیزی
در آن نماند و مرتبه سیوم غسل میدهد او را از آب خالص که سدر و کافور در آن نباشد
و در هر مرتبه دست بر شکم بنمالد و در وقت غسل میگوید که اللّٰهُمَّ عَفْوَكَ
عَفْوَكَ پس کسیکه چنین کند حق سبحانه و تعالی عفو میکند انشاء الله و در کتاب از حضرت
امام جعفر صادق و در کافی از حضرت امام محمد باقر علیهما السلام روایت شده که هر که
غسل دهد مومنی را و در وقت نقل او از جانبی بجانبی این دعا بخواند اللّٰهُمَّ هَذَا
بَدَنُ عَبْدِكَ الْمُؤْمِنِ قَدْ أَخْرَجْتَ رُوحَهُ مِنْهُ وَفَرَّقْتَ
بَيْنَهُمَا فَعَفْوَكَ عَفْوَكَ ببخشد حضرت حق جل و علا گناهان یکساله او را مگر کبیرها

و شیخ

و شیخ صدوق علیه الرحمه فرموده که چون غاسل فارغ شود از شستن مرتبه سیوم که باز آب
فراخ است پس سنت است که دستها را از مرفق تا سر انگشتان بشوید و ایضا فرموده
که چون از غسل فارغ شود سنت است که بدن میت را بجامه خشک کنند تا کفن تر نشود
و ایضا فرموده که جایز نیست که آب غسل را که از بدن میت ریخته میشود در چاه بول
و غایط ریزند و میباید که در جای جدا از خانه ریزد یا گوی از جهت آن بکنند که در آنجا کرد
و ایضا فرموده که جایز نیست ناخنهای میت را بگیرند و جایز نیست که شارب او را
و چیزی از او را بچینند پس اگر چیزی از اینها جدا شود باید که آنرا در میان کفن میت و ایضا
فرموده که غاسل اینست او میکند بوضو اجماعا بنا بر مذهب جمعی و سنت بنا بر مذهب بعضی
و این وضو یابیست که با هر غسلی هست غیر غسل جنابت و چون غاسل که میت را
میگردانند دست بر دوش میت میگذارد و غاسل غسل مس میت بر او واجبست
و وضو پیش را پیش از غسل میکند و بعد از آن غسل میکند و اگر آب یافت نشود
یک تیمم بدنه عوض هر غسلی تیمم دو اند شده که اگر بعد از غسل بیرون آید از میت
خون خالص یا چیزی که آمیخته باخون باشد و بر جورد جامه یا کفن را ... میکند

انکه حایض است از مکلفات و اگر بول و غایط بیرون آید شستن شود ان بول و غایط
و اعاده کرده نمیشود شستن کل میت و همچنین در کافی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلم فرموده که چون بیرون آید از میت چیزی که نجس باشد بعد از انکه کفن کرده شود
پس برخورد انچیز کفن را مقراض کرده میشود از کفن مطلب ششم در بیان آداب
حنوط و آداب کفن کردن میت و باید که اول میت را حنوط کنند یعنی کافور برسانند بهفت
عضوی که بر آن سجده نماز واقع میشود و صدوق علیه الرحمه فرموده که حنوط میت باید
عبارت است که کافور را در جبهه میت و بینی او و در گوشهای او و در دهان او و بر کف
دستهای او و زانوهای او و بر جمیع بندهای او و بر اثر سجود او بمالند اگر چیزی
باقی ماند بر سینه او بریزند و انکه مشهور میان علما است که آنچه واجب است از
حنوط همین مساجد سبعه است چون در جمیع اخبار حنوط مساجد سبعه است و باقی
را حمل بر استحباب کرده اند مگر در گوش و چشم که حمل بر کراهت کرده اند و صدوق
علیه الرحمه فرموده که کافور کامل از برای میت و این اول مرحله است یکی حنوط
تنها و یکی حنوط با غسل چهار سیزده درهم و ثلثی است که مراد هفت مثقال صیرفی باشد

وبسبب این

وبسبب این مقدار است که حضرت جبرئیل علیه السلم یک اوقیه کافور بهشت از جهت سید المرسلین
صلوات الله علیه و آله اجمعین آورد و اوقیه چهل درهم بود پس او را سه حصه فرموده ثلث
آنرا از جهت خود مقرر ساختند و ثلثی را از جهت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه الی
یوم الدین دادند و ثلثی را بحضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها دادند و ایضا فرموده
پس کسیکه قادر باشد بر سیزده درهم و ثلثی از کافور حنوط کنند بچهار مثقال شرعی که
سه مثقال صیرفی باشد پس اگر بر این قادر نباشد بیک مثقال حنوط کنند و کمتر نکنند اگر داشته باشند
و الا پس کافی است و بعد از آن میت را کفن کنند و باید که کفن سه پارچه باشد یکی را لنگ گویند
و یکی پیراهن و یکی را سرتاسری که سرتاپای میت را فرو گیرد چنانچه صدوق علیه الرحمه نقل
کرده که کفن واجب سه قطعه است پیراهن است و لنگ است و سرتاسری و ایضا فرموده
که پیش از انکه پیراهن را به میت بپوشانند پاره از پنبه بر مبرز او نهند و قدری پنبه بر ادنی باشد
و آنرا داخل در برش میکنند که مبادا از فضلات چیزی بیرون آید و پاره از پنبه بر عورت
بپوشانند و میکنند که بویهای میت را هم مبادا و لکن بر پایهای ادمی بپیچند تا شکاف
بپیچد و بی سخت تنگ که مبادا اگر چیزی بیرون آید و باید که بیچک این سه پارچه حریر خالص باشد

خواه میت مرد باشد و خواه زن و باید که طلا باف و طلادوز نباشد و طاهر باشد و غصبی نباشد و بسیار

تنگ نباشد و نما نمی باشد که تمام بدن میت پوشیده شود چنانچه صدوق علیه الرحمه فرموده چادر میت که

میت را کفن کنند بکتان و نه بابریشم و کفن کفن باشد که از پنبه باشد و بهتر آن نیست الا السلام در کافی

روایت کرده از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که نیست از جمله

پوششهای شما خواه در زندگی و خواه در مردگی چیزی بهتر از سفید پس بپوشانید آن را بمردگان خود

و بپوشید در زندگانی روایت است از امام همام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که فرمودند خوش

[illegible] کفن چه بدرستیکه شما مبعوث میشوید در روز قیامت با آن کفنها و نیز در [illegible]

[illegible] علی [illegible] روایت است که فرمودند که کتان بود در شریعت موسی برای بنی اسرائیل

[illegible] این است که باقی ماند کتان بنی اسرائیل کفن میکنند مردگان خود را [illegible]

امت محمد صلی الله علیه و آله پنبه بهتر از غیر آنست خواه در کفن و خواه در غیر کفن و [illegible] در

فقیه روایت شده که سوال کرده از حضرت امام علی نقی ع از جامه هایی که در دیبا [illegible]

[illegible] از ابریشم و [illegible] آیا جایز است که مردگان را از آن کفن بکنند حضرت فرمودند

که هرگاه پنبه بیشتر از ابریشم باشد باکی نیست و مکروه است کفن کردن میت بجامه سیاه

چنانچه

چنانچه در کافی روایت شده از امام همام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که فرمودند کفن کرده نشود

میت در جامه سیاه و بعضی از علما گفته اند که مکروه است که پیراهنی که تازه کنند آستین

دوخته باشد و اما اگر میت را در پیراهن خودش کفن کنند در کار نیست بریدن آستین

و باز شدن باکی نیست اما تکمه ها هیچ و بندها [illegible] ببرند و علما گفته اند که کفن زن

بر مرد واجب است هر چند زن مالدار باشد [illegible] وقتیکه زن دائمی باشد و ناشزه نباشد [illegible]

[illegible] سنت است که جریده [illegible] با میت گذارند و باید که جریده از

چوب خرما باشد و اگر چوب خرما نباشد از چوب سدر و اگر نباشد از چوب انار و اگر

نباشد از چوب بید و اگر نباشد از درختهای دیگر و باید که درازی آن دو چوب بقدر

ساق دست باشد یکی را بر پهلوی راست میت بی آنکه میان حایل شود [illegible]

دیگر را بر پهلوی چپ میت [illegible] که [illegible] آن چوب و میت پیراهن حائل [illegible]

و باید که سر جریده [illegible]

[illegible]

دست باشد که از وجب اندکی [illegible] و اگر بقدر ذراع باشد [illegible]

باشد با کی میت و ایضا روایت شده که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله
اجمعین گذشتند بر قبری که صاحب آن قبر را عذاب میکردند پس حضرت طلبیدند شاخ
خرمایی و به دو نصف کردند و یکی از آنها را بر سر میت فرو کردند بر قبر و یکی را بر پایهای قبر میت
و در روایتی وارد شده که صاحب آن قبر معذب قیس بن قهد صحابی انصاری بود
و در روایت دیگر قیس بن عمیر از حضرت سوال کردند سبب فرو کردن جریدها را فرمودند
که به سبب آنکه جریدها عذاب قبر را از صاحب آن سبک میکرد مادام تا تر بودند و ایضا روایت
کرده که علی بن بلال گفت عریضه بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام نوشتم که
هرگاه کسی که در شهری بمیرد که در آنجا درخت خرما نباشد آیا جایز است بدل از جریده
خرما از درختهای دیگر و حال آنکه از پدران بزرگوار شما بما رسیده است که عذاب از او
برداشته میشود مادام که جریده تر باشند و این نیز بما رسیده است که جریده نفع میکند مومن
و کافر را پس حضرت در جواب من نوشتند که جایز است هرگاه جریده از چوب خرما
بهم نرسد و جریده از چوب خرما افضل است و صاحب کفایه الاسلام گفته که باید جریدتین
تر باشند و تازه از درخت بریده باشند و چوب خشک هر چند از درخت خرما باشد کافی

[illegible]

شکسته و بریده باشند فایده نمیکند و ایضا گفته اند بعضی گفته اند سنت است که دو جریدتین
شهادتین نوشته شود بتربت سید الشهدا و اگر تعذر باشد و جریده نتوان که از سنت در پای
قبر مجید ازند و اگر بعد از پر کردن قبر یاد ایشان آید در میان قبر فرو برند و باید که
ریسمانی که کفن را با آن میدوزند از کفن بیرون آورده باشند بنابر مشهور و باید در
فرو کنند و باید که مرد را عمامه بر سر بپیچند که تحت الحنک داشته باشد و سر عمامه را از زیر
تحت الحنک بیرون کرده بر سینه میت انداخته و صدوق نیز قریب باین نقل کرده
و دیگر آنکه عمامه مقنعه بر سر کنند و پارچه بر سینه زن ببندند که پستانهای او را
بگیرد و بر پشتش گره زنند و پارچه که عرض آن یک شبر و نیم و طولش اقلا سه ذرع
و نیم باشد پنج دست بر انهای میت باین طریق می پیچند که اول سر آن پارچه را
شق کنند آنقدر که دو جانب آن شق بر کمر میت توان بست مثل کمربند و آن پارچه
را از عقب از میان دو پای او بیرون آورده از زیر کمربند او بیرون کشند و بر
او ببندند و لفافه بر سینه زن ببندند که پستانهای او را بگیرد و دو طرف آن را بر پشت
گره زنند و ببندند بسیار بر عورتین او بگذارند چنانچه بعضی ازین نیز گفته شده

و در فقه مفاتیح مولانا محمد باقر علیه الرحمه در زاد المعاد گفته که مشهور میان اصحاب آنست

که هرگاه از میت عضوی یافت شود که در آن استخوان باشد بشویند و کفن میکنند

و دفن میکنند بعضی سه کفن مراد اینجا واجب دانسته اند و اگر بعضی باشند که دل در آن باشد

نماز هم بر آن کرده و احوط آنست که اگر سینه تنها باشد بار چنین کنند و لیکن اگر هیچ استخوان

میت را نیابند و عضوی که در آن استخوان باشد مشهور آنست که در لته می پیچند و دفن میکنند

و بعضی لته پیچیدن را واجب نشمرده اند و بچه که از شکم ساقط شود هرگاه چهار ماه یا زیاده

داشته باشد غسل میکنند و کفن و دفن میکنند و بر او نماز نیست و بعضی گفته اند جامه

کفن میکنند و حنوط میکنند و هرگاه چهار ماه نداشته باشد مشهور آنست که در لته می پیچند

و دفن میکنند و در مراد از لته پیچیدن [illegible] نیست و بعضی تمام گردیدن خلقت

طفل را اختیار کرده اند در غسل و کفن نه در چهار ماه و این احوط است و اگر عضو

استخوان داری از زنده بریده باشد احوط آنست که غسل و کفن و دفن بکنند اگرچه اظهر

عدم وجوبست و در مصباح کفعمی نقل شده که سنت است نوشتن این دعا را بخاک

حضرت امام حسین علیه السلام در عمامه و پارچه های کفن و در جریده [illegible] دعا [illegible]

فلان بن

فلان بن فلان یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان

محمدا رسول الله و ان علیا و الحسن و الحسین و علیا و محمدا و جعفر

و موسی و علیا و محمدا و علیا و الحسن و الحجة بن الحسن علیهم السلام

اولیاء رسول الله صلوات الله علیهم اجمعین و در کتب ادعیه روایت

شده است که [illegible] الدین حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین

که هر کس بمیرد و نوشته شود این دعا و کفن اش شود در سینه او عذاب نمیکنند

میت را بی شک والله والله هرچند آن میت کافر باشد و آن این است

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلک بعزتک یا عزیز و بقد

رتک یا قدیر و بعظمتک یا عظیم و بحلمک یا حلیم و برحمتک یا

رحیم و بمنتک یا منان انت حفظتنی بالایمان فاعلمنا [illegible]

در الکفار [illegible] حیا و میتا و علی خیر حالته برحمتک

یا ارحم الراحمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

و الضا ابراهیم [illegible] علی الکرم [illegible]

يا امن المخيفات و انقلب السليم يا و يكمل المراد افتح و كل شيء يا
اذا كان الوفود على الكريم يا و عرفت القلوب فاعنى جناب سعادت
دام ظله در كتاب دليل الدعاة في شرح عين الحديث چهار دعا ذكر كرده
كه مستحب است نوشتن آنها بر كفن اول دعاء جوشن كبير و روايت كرده از
سيد الساجدين امام زين العابدين عليه السلام و آنحضرت از پدر خود حضرت امام حسين
عليه السلام و آنجناب از پدر خود امير المؤمنين عليه السلام و او از حضرت سيد المرسلين
صلوات الله عليه و آله اجمعين با فضائل بسيار و از جمله آنچه از براى كفن
روايت شده آنكه هر كه بنويسد اين دعا را بر كفن حق تعالى شرم ميكند
از آنكه عذاب كند او را با آتش و هر كه بنويسد اين دعا را [illegible] بر بالهاى
عرش [illegible] پنجاه هزار سال پيش از آنكه حق [illegible] و خبر داد امام حسين
و خبر [illegible] كرد پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] و تعلیم
و بدانکه [illegible] بر کفن خود [illegible] و [illegible] کنم از
نامه [illegible] دعا [illegible] اسم است و در اين دعا اسم اعظم

دعاى دوم

دعاى دوم جوشن صغير است كه روايت شده باسناد صحيح از حضرت امام موسى
كاظم و آنحضرت روايت نموده از پدر خود و همچنين تا حضرت امام حسين عليه السلام
و او از پدرش امير المؤمنين عليه السلام با فضائل بسيار و آنچه مناسب اين مقام است
آنكه جبرئيل عليه السلام فرمود كه اى رسول الله اگر كسى بنويسد اين دعا را در جامى [illegible] در
ظرف نقره چنانچه اهل لغت در معنى جام گفته اند با مشك كافور و زعفران و بشويد
آنرا و بپاشد آنرا بر كفن ميت فرو فرستد الله تعالى بسوى آن ميت در قبرش صد هزار نوع
نور و دفع كند از آن ميت ترس منكر و نكير را و ايمن گرداند او را از عذاب قبر و بفرستد
هفتاد هزار فرشته را بسوى او در قبرش كه با هر فرشته طبقى باشد پر از نور و گشاده ميكنند آن
طبق را بر او و بشارت ميدهند او را بروح و ريحان و راه ميگشايند او را بسوى بهشت و ميگويند آن ميت
كه بدرستيكه الله تعالى امر كرده ما را [illegible] و بدانكه ما انس تو باشيم
تا روز قيامت و وسعت ميدهد الله تعالى آن ميت را در قبرش بقدر آنكه چشم
او كار كند [illegible] از بهشت و [illegible] ملائكه او را داخل فردوس كه
در تحت عرش [illegible] بسبب حرمت و بزرگى اين دعا [illegible] الله تعالى [illegible] بدرستيكه

وقابل التوب شديد العقاب ذو الطول لا إله إلا أنت
إليك المصير وسعت كل شيء رحمتك ولا راد لأمرك و
لا معقب لحكمك بلغت حجتك ونفذ أمرك وبقيت أنت
وحدك لا شريك لك في أمرك ولا تخيب سائلك إذا
سألك أسألك بحق السائلين إليك التي وبأسمائك الذي
الطالبين ما عندك أسألك يا رب بأحب السائلين
إليك إذا دعيت بها أجبت وإذا سئلت بها أعطيت أسألك
أن تصلي على محمد وآل محمد وأسألك باسمك العظيم الأعظم
الذي إذا سئلت به أعطيت وإذا أقسم به عليك كفيت أسألك
أن تصلي على محمد وآل محمد وأن تكفينا ما أهمنا وما لم نهتم
من أمر ديننا ودنيانا وآخرتنا وتعفو عنا وتغفر لنا وتقضي
حوائجنا اللهم اجعلنا من الذين إذا أحسنوا استبشروا وإذا
أساءوا استغفروا وإذا سئلوا أعطوا وإذا ابتلوا صبروا وإذا عاهدوا

وفوا

وفوا وإذا غضبوا غفروا وإذا أحسنوا رجوا وإذا ظلموا لم يظلموا
وإذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما كالذين يبيتون
لربهم سجدا وقياما والذين يقولون ربنا اصرف عنا عذاب
جهنم إن عذابها كان غراما إنها ساءت مستقرا ومقاما
اللهم اجعلنا من الذين إذا أصابتهم مصيبة قالوا إنا لله
وإنا إليه راجعون اللهم إني أسألك من علمك لجهلنا و
من قوتك لضعفنا ومن غناك لفقرنا اللهم لا تكلنا إلى
أنفسنا طرفة عين ولا أقل من ذلك ولا تردنا على أعقابنا
ولا تزل أقدامنا ولا تزغ قلوبنا بعد إذ هديتنا حجتنا ولا
تضل ربنا ولا تحرمنا علينا جعلنا ولا تشمت بنا أعداءنا
ولا تسلط علينا سلطانا مخيفا مجحفا وهب لنا من لدنك
رحمة إنك أنت الوهاب ربنا هب لنا من أزواجنا
وذرياتنا قرة أعين واجعلنا للمتقين إماما اللهم لا

تؤمننا مكرك ولا تكشف عنا سترك ولا تصرف عنا وجهك
ولا تحلل علينا غضبك ولا تنح عنا كرمك بعد واجعلنا اللهم
من الصالحين الاخيار وارزقنا ثواب دار القرار واجعلنا
من المتقين الابرار ووفقنا في الدنيا والاخرة واجعل
لنا مودة في قلوب المؤمنين امين رب العالمين اللهم
كما اجتبيت آدم وتبت عليه تب علينا وكما رضيت عن
اسحق فارض عنا وكما صبرت اسمعيل على البلاء فصبرنا
وكما كشفت الضر عن ايوب فاكشف ضرنا وجعلت لسليمان
زلفى وحسن مآب فاجعل لنا وكما اعطيت موسى وهرون سؤلهما
فاعطنا وكما رفعت ادريس مكانا عليا فارفعنا وكما ادخلت
الياس واليسع وذا الكفل وذا القرنين في الصالحين فادخلنا
وكما ربطت على قلوب اهل الكهف اذ قاموا فقالوا ربنا
رب السموات والارض لن ندعو من دونه الها لقد قلنا



اذا شططا وقولك الحق كن انت فاربط على قلوبنا وكما دعاك
زكريا فاستجبت له فاستجب لنا وكما ايدت عيسى بروح القدس
ايدنا بما تحب وترضى وكما غفرت لمحمد صلى الله عليه وآله
فاغفر لنا ذنوبنا وكفر عنا سيئاتنا ما قدمنا وما اخرنا وما اسررنا
وما اعلنا انك على كل شيء قدير واجعلنا اللهم في جميع البرية من
عبادك العاملين العاملين الخاشعين المتقين المخلصين الذين
لا خوف عليهم ولا هم يحزنون والحمد لله رب العالمين و
صلى الله على محمد وآله وسلم تسليما كثيرا دعاء جليل القدر
وجناب ارشاد دستگاه دام ... نقل کرده که اين دعا در تحفات مصباح کفعمی
مذکور است ودر حاشیه آن مسطور است که ملخص فضل آن اينست که هر که
آنرا با خود دارد ونظر ... الله تعالی سوی او هفتاد هزار فرشته که محافظت کنند
او را از همه آفتهای دنیا وکسی آنرا در ماه رمضان بخواند الله تعالی حاجتهای او را
برآورد وکسی این دعا را مدت عمر نزد ده بار بخواند تا زنده است در حفظ

الله تعالى باشد و در وقت نوبت مردن بر او آسان شود و در قبر در عالم بهشت

بر روی او و ... شود و کشید ... خود ... ثواب شود از عذاب قبر و دعا

این است بسم الله الرحمن الرحيم يا الله سه مرتبه يا رحمن سه مرتبه يا

لا اله الا انت يا رحيم سه مرتبه يا الله سه مرتبه يا رحمن سه مرتبه لا اله الا انت يا رحيم

سه مرتبه اللهم اني اسئلك بحق يا الله الرحمن الرحيم يا الله الملك القدوس

يا الله السلام المؤمن يا الله المهيمن العزيز يا الله الجبار المتكبر يا الله

الخالق البارئ يا الله المصور الغفار يا الله القهار التواب الوهاب

يا الله الفتاح العليم يا الله القابض الباسط يا الله الخافض الرافع

يا الله المعز المذل يا الله السميع البصير يا الله الحكم العدل يا الله

اللطيف الخبير يا الله الحليم العظيم يا الله الشكور الغفور يا الله

العلي الكبير يا الله الحفيظ المقيت يا الله الحسيب الجليل يا الله الكريم

الرقيب يا الله الواسع الحكيم يا الله الودود المجيد يا الله الباعث

الوارث يا الله الحي القيوم يا الله ... السادات يا الله

مجيب الدعوات يا الله رفيع الدرجات يا الله ولي الحسنات

يا الله يا علام الغيوب كاشف الكربات يا الله غافر الخطيئات يا الله معطي السؤالات

يا الله سبحانك يا الله لا اله الا انت احفظنا من كل آفات

الدنيا والآخرة واقض حاجاتنا يا الله سه مرتبه يا خير الغافرين

يا الله يا خير الناصرين يا الله يا خير الحاكمين يا الله يا خير

الفاتحين يا الله يا خير المنزلين يا الله يا خير المحسنين يا

يا خير الرازقين يا الله يا اسمع السامعين يا الله سه مرتبه

يا لا اله الا انت خلصنا من آفات الدنيا والآخرة

واقض حوائجنا يا الله يا لا اله الا انت يا الله سه مرتبه يا الله

يا رب يا لا اله الا انت ذا الرأفة والرحمة الواسعة

يا الله ذا المنة السابغة يا الله ذا الحكمة البالغة يا الله ذو

ذا القدرة الكاملة يا الله ذا الحجة البالغة يا الله ذا الكرامة

الظاهرة يا الله ذا الصفة العالية يا الله ذا العزة الدائمة

يا الله ذا القوة المتينة يا الله سبحانك يا لا إله إلا أنت احفظنا
من آفات الدنيا والآخرة يا الله يا راحم العبرات يا الله
يا مضاعف الحسنات يا الله يا شديد النقمات يا الله
يا لا إله إلا أنت سبحانك يا الله يا لا إله إلا أنت
يا صانع كل مصنوع يا الله يا خالق كل مخلوق يا الله
يا رازق كل مرزوق يا الله يا مالك كل مملوك يا الله
يا كاشف كل مكروب يا الله ٣ مرته يا ربي ورجائي يا الله
٣ مرته يا رجائي بي ورجائي يا حي ٣ مرته يا قيوم ٣ مرته
يا الله يا الله يا فارج كل مهموم يا الله يا الله يا فارج
كل مغموم يا الله يا راحم كل مرحوم يا الله يا ناصر كل
مغلوب يا الله يا جابر كل مكسور يا الله يا مؤنس كل
غريب يا الله يا نجاة كل مطرود سبحانك يا لا إله
إلا أنت يا ربي يا عدتي عند شدتي ويا رجائي

عند

عند مصيبتي يا مونسي عند وحشتي ويا صاحبي عند غربتي
ويا وليي عند نعمتي ويا دليلي عند حيرتي ويا غياثي
عند افتقاري ويا ملجأي عند اضطراري سبحانك
يا لا إله إلا أنت يا ربي ٧ مرة يا الله ٣ مرته يا رحمن
٣ مرته يا رحيم ٣ مرته يا عزيز ٣ مرته يا عزيزا لا يضام
يا لطيفا لا يرام يا قيوما لا ينام يا دائما لا يفوت
يا حيا لا يموت يا باقيا لا يفنى يا عالما لا يجهل
يا قويا لا يضعف يا رب البيت الحرام يا رب
الحل المسجد والمقام يا رب البلد الحرام يا رب
الركن والمقام يا رب النور والظلام يا رب
الجنة والنار يا الله أنت أحد بلا ضد يا الله أنت
فرد بلا ند يا الله أنت وتر بلا كفو يا الله أنت
موصوف بلا شبه يا الله أنت رب بلا ولد يا الله أنت

عزیز بلا ذل یا الله انت غنی بلا فقر یا الله انت ملک
بلا عزل یا الله انت موجود بلا مثل یا الله انت واحد
بلا ثان یا الله انت صمد لا تطعم یا الله انت طاهر
لا تخفی یا الله انت محتجب لا تری یا الله انت منتقم
ممن عصی یا الله سریع انت الغفور لمن تشاء یا الله
انت الرؤوف بالضعفاء یا الله انت ملک الملک یا الله
یا ذا الجلال والاکرام سبحان الدائم القائم سبحان
القائم الدائم سبحان الحی القیوم سبحان الملک
القدوس سبحان الله وبحمده سبحان الله رب
الملائکة والروح سبحان العلی الاعلی سبحانه
وتعالی اللهم انی اسئلک بان لک الحمد لا اله الا انت
المنان بدیع السموات والارض ذو الجلال والاکرام
الحی القیوم حرمت نفسی بالحق الذی لا یموت وکانت

ظهری

ظهری الی الحی القیوم لا اله الا انت الله نعم القادر الله
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین وافوض
امری الی الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی
الله علی سیدنا محمد واله الطاهرین مطلب هفتم دربیان نماز میت
واین نماز واجبست بر همه مسلمانان که علم بفوت شخصی بهم رسانند واگر یکی ازیشان
بجا آورد از دیگران ساقط می شود و اولی مردمان به پیشنمازی از برای میت امام
مفترض الطاعه است هرگاه حاضر شود والا نزدیکتر خویشان یا مصاحبان آن
میت یا هر که را که ایشان امر کنند به پیشنمازی چنانچه ثقة الاسلام در کافی روایت کرده
از امام جعفر صادق ع که فرمودند چون حاضر شود امام مفترض الطاعه میت را پس
او سزاوارتر مردمانست بنماز بعنوان پیشنمازی برای میت یعنی که نزدیکتر خویشان آن
میت را اقتدا میکنند و نیز در همانکتاب روایتست از همان عالیجناب که فرمودند نماز
میکنند بعنوان پیشنمازی نزدیکتر خویشان یا مصاحبان یا نسبت با امر میکنند به پیشنمازی
هر که را که میخواهد و صدوق علیه الرحمه در من لا یحضره الفقیه ذکر کرده که پدرم رحمت کناد

او را الله تعالی در رساله که نوشته است بسوی من که هرگاه زنی بمیرد کی اولی هست بنماز

نماز بروی کسیست که ولی اوست و مقدم دارد بس اگر در میان جماعت حاضر شخصی هاشمی باشد او

سزاوار ترست بنماز کردن بر میت بشرطی که وارث او را مقدم دارد بس اگر او امامت کند بی اذن ولی او

مقدم دارد غاصب خواهد بود که حق ولی میت را غصب کرده است و ابضا در همان کتاب روایت از ابو بصیر

که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه صلوات الله الخالق که هرگاه زنی بمیرد کیست سزاوار

بنماز کردن بر آن آن حضرت فرمودند که شوهر زن اولی است که شوهر احق است از پدر و فرزند و برادر آن حضرت

فرمودند که بلی و ابضا در همان کتاب روایتست از جابر از ملاذ الکابر و الاصاغر امام محمد باقر که هرگاه شخصی بمیرد در جائی

که مردمان نباشند و زنان حاضر باشند که زن اهلیت امامت داشته باشد امامت میکنند و زنان از دست

و جانب می ایستند و چون او تکبیر میگوید ایشان نیز تکبیر میگویند تا از نماز فارغ شوند بدانکه واجبست نماز

گذاردن بر هر مسلمانی خواه مرد و خواه زن خواه بنده و خواه آزاد کسیکه در حکم مسلمان باشد چون اطفال مسلمان

حالکونیکه شش سال رسیده باشند چنانچه روایتست در من لا یحضره الفقیه از زراره و عبد الله بن علی حلبی از

برگزیده خالق امام جعفر صادق که از آنحضرت پرسیدند از نماز بر طفل که چه وقت نماز بر او میکنند حضرت

که هرگاه تعقل و تمیز داشته باشد که واجبست و نظر در کسی نماز را یکمرتبه کرده اند گردیده وقت بلوغ

سری

که کی نماز بر او لازمست که او را بنماز بدارند فرمودند که هرگاه شش ساله باشد و او را بر روزه میباید

داشت در وقتی که طاقت داشته باشد و فاضل بر مولانا محمد باقر علیه الرحمه در زاد المعاد گفته که جایز

نیست نماز کردن بر کفار و خوارج و ناصبیان که عداوت اهلبیت علیهم السلام داشته باشند و غلاتی

که ائمه علیهم السلام را خدا دانند یا گویند که خدا در ایشان حلول کرده است و بر مجسمه آنها که خدا را جسم میدانند

و بر غیر ایشان از مخالفان خلافت ظاهر مجبر باشند میانه که نماز کنند یا کنند و چهار تکبیر گویند و در تکبیر چهارم

و لعنت کنند بر او و در موضع تقیه ترک نمایند و در نماز میت طهارت شرط نیست چنانچه در کتاب تهذیب روایت

از یونس که سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق که آیا بی وضو نماز میتوانم کرد حضرت فرمودند که بلی نماز میت

بمنزله تکبیر و تسبیح و تحمید و تهلیل چنانکه تکبیر و تسبیح میگوئی در خانه خود و در همان کتاب روایت از

دیگر واقع شده که اگر خواهد تیمم کند و در حجم فقیه علیه الرحمه در شرح کتاب مذکور ذکر کرده که مرویست از حلبی

که از حضرت امام جعفر صادق سؤال کردند از شخصیکه در پای جنازه را او وضو نداشته باشد

میرود که وضو بسازد فوت میشود و مردم نماز میکنند و دیگر نماز نمیتواند حضرت فرمودند که تیمم میکند

و فرموده منقولست که بحضرت موسی بن جعفر علیهما الصلوة الله الملک الاکبر عرض نمودم که جنازه حاضر میشود و من

اگر میروم که وضو بسازم نماز فوت میشود آیا میتوانم که بی وضو نماز کنم حضرت فرمودند که بطهارت باشند چون تکبیر

بدانکه هرگاه میت مرد باشد باید که امام محاذی کمر میت بایستد و هرگاه زن باشد محاذی سینه
میت بایستد چنانچه مترجم فقیه در شرح بما کمتر (?) ذکر کرده که منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه الی یوم الدین که هر که نماز بر زن کند در برابر میان زن نایستد بلکه محاذی سینه او بایستد و هر که نماز بر مرد
کند باید که محاذی میان او بایستد بدانکه اگر اتفاق افتد که جنازه مرد و زنی با هم جمع آید جنازه مرد را در پیش امام
باید نهاد بر وجهی که امام مقابل میان جنازه ایستاده باشد و جنازه عورت را در عقب جنازه مرد گذارند از بر دوشی
که سینه او برابر میان جنازه مرد باشد و هرگاه با آن دو جنازه جمع آید جنازه کودکی آن دو جنازه را
بر دوشی که مذکور شد گذارند و جنازه کودک را در عقب جنازه عورت گذارند چنانچه صدوق علیه الرحمه روایت کرده
از مستوای اهل عمارت مشارق (?) امام جعفر صادق علیه السلام که همیشه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه الی
یوم الدین که بر میت نماز میکردند و جنازها جمع میشد بر همه یک نماز میکردند اگر مرد و زن بودند زن را مقدم
میداشتند بجانب قبله و مرد را موخر میداشتند در برابر آنحضرت بود و هرگاه نماز بر بنده و آزاد میکردند آزاد نزد
امام بود و بنده در عقب او رو بجانب قبله و بالغ را موخر میداشتند بجانب خود و ثقة الاسلام در کافی روایت
کرده از ابی بکر بن عیسی بن احمد علوی گفت بودم در مسجد مدینه و تحقیق آوردند جنازه پس خواستیم که نماز کنیم
بر آن جنازه پس آمد امام موسی کاظم علیه السلام پس گذاشت ارنج خود را بر سینه من پس شروع کرد و دفع میکرد مرا تا بیرون

رفت

رفت از مسجد پس گفت ای ابی بکر بدرستیکه جنازها نماز کذارده نمیشود برانها در مسجد و
صدوق علیه الرحمه در فقیه روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که راوی گفت سوال
کردم از آنحضرت که آیا نماز میت را در مسجد میتوان کرد حضرت فرمودند که بلی و مترجم فقیه علیه الرحمه گفته
که چند حدیث کالصحیح دیگر باین مضمون وارد است و بعد از نقل حدیث ابی بکر گفته که اکثر
علما عمل باین حدیث یعنی حدیث ابی بکر کرده و احادیث سابقه را حمل بر جواز کرده اند چون صحیح
کالصحیحند و حدیث ابوبکر ضعیفست و جمع میتوان کرد که اگر متعارف باشد که در مسجد کنند اجتماع مومنان در آنجا
بیشتر بهم رسد مسجد اولی باشد و اگر موضع معین دارند جهت نماز جای دیگر باشد که چون مردم را اعلام کنند
آنجا حاضر شوند یا خوف تلویث مسجد باشد در خارج اولی باشد و دفع حضرت ابو را اختلاف متعارف است و
نیست که از نجهت باشد که میت خارجی شد که بیت خارجی باشد و حضرت بهانه از نجهت خروج خود
را کرد انیده باشند والله تعالی یعلم انتهی کلامه رفع فی علیین مقامه و کیفیت نماز میت آنست که بعد از تکبیر اول
بگوید که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له الها واحدا احدا
صمدا فردا وترا حیا قیوما لم یتخذ صاحبة ولا ولدا واشهد ان محمدا
عبده ورسوله ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره

پس تکبیر دوم گوید و بگوید که اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد
و آل محمد و ارحم علی محمد و آل محمد و ترحم علی محمد و آل محمد کافضل
ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید
پس تکبیر سوم گوید و بگوید که اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و
المسلمات الاحیاء منهم و الاموات و تابع بیننا و بینهم بالخیرات انک مجیب
الدعوات و قاضی الحاجات پس تکبیر چهارم گوید و بگوید که اللهم عبدک و ابن عبدک
و ابن امتک نزل بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا
و انت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز
عنه و احشره مع من کان یتولاه من الائمة المعصومین الطاهرین
و اگر زن باشد این دعا را که بعد از تکبیر چهارم میخوانند این طور بخواند که اللهم امتک و بنت
عبدک و بنت امتک نزلت بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم
منها الا خیرا و انت اعلم بها منا اللهم ان کانت محسنة فزد فی احسانها
و ان کانت مسیئة فتجاوز عنها و احشرها مع من کانت تتولاه من الائمة

المعصومین

المعصومین پس تکبیر پنجم بگوید و باین ختم کند و در نماز میت سلام نیست چنانچه
صدوق علیه الرحمة در من لا یحضره الفقیه میفرماید که در نماز میت سلام نیست مگر در حالت تقیه
بدانکه اکثر سنیان در تکبیر اول سوره حمد میخوانند و بعد از تکبیر چهارم سلام میدهند و در
احادیث بسیار واقع شده است که در نماز میت قرائت و سلام نیست و در زاد المعاد گفته که اگر
سنی و خلاف مذهب نماز کند بضرورت بعد از تکبیر چهارم بلکه بعد از هر تکبیر براو لعنت و نفرین کند
و بهتر این است که چنین بگوید اللهم اخز عبدک فی عبادک و بلادک اللهم
اصله اشد عذابک فانه کان یوالی اعداءک و یعادی اولیاءک و یبغض
اهل بیت نبیک صلی الله علیه و آله و اگر میت مستضعف باشد که ضعیف العقل باشد
و تمیز میان مذاهب نکند و باین سبب نداند که مخالف حق باشد و عناد با شیعیان نداشته باشد
یا اعتقاد باهلبیت علیهم السلام داشته باشد و با دشمنان ایشان بد نباشد در نماز براو بگوید
اللهم اغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم و اگر مذهب میت
معلوم نباشد بگوید اللهم هذه النفس انت احییتها و انت امتها اللهم ولها
ما تولت و احشرها مع من احبت و اگر میت طفل نابالغ باشد بگوید اللهم اجعله لابویه

وَلَنا سَلَفاً وَفَرَطاً وَأَجراً و لکن آنچه مشهور در میان است که دعاهای سه تکبیر اول میخوانند
و همچنین گفته که سنی اگر نماز کند تکبیر پنجم را نمیگوید باید که مصلی از جای خود بعد از نماز حرکت
نکند تا وقتیکه جنازه را بردارند چنانچه صدوق علیه الرحمه فرموده که چون از نماز فارغ شود
از جای خود بجای دیگر نرود تا ببیند جنازه را بر دستهای مردمان و همچنین صدوق علیه الرحمه
در فقیه روایت کرده از امام همام ابی عبد الله علیه السلام که هرگاه مؤمنی بمیرد و در جنازه او حاضر
شوند چهل مؤمن و بگویند در نماز بر او یا مطلقا خواه در نماز و خواه در غیر نماز که اللّٰهُمَّ
إِنّا لا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلّا خَيْراً وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنّا یعنی ای خدایا نمیدانیم ما از وی مگر
خوبی را و تو داناتری از ما حق سبحانه و تعالی میگوید که من قبول کردم گواهیهای شما را از خوبی
او و آمرزیدم آنچه را که من میدانم از بدیهای او از آنچه شما نمیدانید و ایضا فرموده که کسیکه
تکبیر گفته باشد بر جنازه یک تکبیر یا دو تکبیر و جنازه دیگر را بیاورند پس اگر خواهد الحال پنج تکبیر بر دو
بگوید یعنی نماز اول را قطع کند و اگر خواهد نماز اول را تمام کند و نماز دیگر از سر گیرد بر میت دوم ایضا
روایت کرده است از حلبی از مقتدای خلایق امام جعفر صادق علیه السلام که هرگاه شخصی در اثنای نماز برسد
و یک تکبیر را با امام دریابد در نماز میت سه تکبیر را بجا می آورد پی در پی یعنی بی دعا و ایضا روایت کرده است

از همان

از همان جناب که فرمود هرگاه فوت شود از تو نماز کردن بر میت او را دفن کنند پس تا کی میت
که بعد از دفن بر او نماز گذاری و مترجم علیه الرحمه ذکر کرده است که در بیان اقوال بسیار است بعضی گفته
تا یک شبانه روز گفته اند و بعضی گفته اند که تا از هم نپاشیده باشد نماز میتوان کرد و بعد از آن نماز
نمیتوان کرد و بر این تحدیدات خبری وارد نشده است و اگر وارد شده باشد بما نرسیده است در حق تأویل
کرده اند نماز را به دعا و بر این مضمون حدیث قوی حسن وارد شده است که صلوة بعد از دفن دعا است که
از جهت میت بکنند و فوجی گفته اند که اگر نماز بر میت نکرده باشند نماز میتوان کرد و الا فلا و
گروهی گفته اند که هرکه نماز نکرده باشد میتواند کرد اگرچه نماز بر او گذارده باشند و ظاهر میشود که این دو قول
خالی از وجهی نیست اما حدیثی وارد نشده است که دلالت بر وجوب نماز کند و الاحوط آنست که اگر نماز بر میت نکرده باشند
دیگری خواهد که نماز کند بهتر آنست که دعا بکند بی نماز و اگر دعاهای نماز میت را بخواند بهتر است و فرموده که
ظاهر حدیثها آنکه صدوق روایت کرده است و آنچه متیقن است که در اول مرتبه گفته شد آنست که هرکه
نماز نکرده باشد نماز میتواند کرد اگرچه نماز بر او کرده باشند والله یعلم و ایضا منقول است از فقیه که سؤال
کرد سمیع از همان جناب که شخصی تنها باشد نماز بر جنازه میتواند کرد حضرت فرمودند که بلی
کرد و کسی بر جنازه نماز نکند حضرت فرمودند که بلی و لیکن یکی از ایشان در عقب دیگری بایستد اگر

اقتدا او کرده باشد در پهلوی وی می‌ایستد مثل سایر نمازها که اگر یک کس اقتدا کند بپهلوی
امام می‌ایستد و ایضا در همان کتاب روایت است از فضل بن عثمان اعور که گفت شنیدم از آن دو بزرگوار
حقایق امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام در شخصی که کشته شود و سر او را در قبیله بیابند و بدن
او را و سینه و دستهای او را در قبیله دیگر و باقی او را در قبیله دیگر بیابند حضرت فرمودند که
دیت نفسهای وی را آنجا عنت که سینه و دستهای او را در آن قبیله ایشان یافته‌اند و نماز بر سینه و دستهاست
و نیز مترجم فقیه علیه الرحمه فرموده است که ما را حدیث آمده که اگر قرینه بهم رسد معاین چون آن قبر بجای
هیچ نمود و دیت را میکنند و اما نماز بر سینه است و دستها را مدخلی نیست در نماز و لیکن چون در او جنبش بوده
سایل را قول اکثف حضرت بنا بر گفته او فرمود چون در روایت صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
الی الیوم الآخر سوال کردند از شخصی که او را شیر بخورد یا درنده دیگر یا مرغ و مرغان گوشت او را بخورد
و استخوان بی گوشت بماند با وجه باید کرد حضرت فرمودند که او را غسل میدهند و کفن میکنند و نماز بر او
میگذارند و دفن میکنند و اگر میتی را دو نصف کرده باشند بر آن نصفی نماز میکنند که دل میت در آن نصف است
دل و سینه است که محل قلب است جلسه هشتم در بیان دفن میت بدانکه صدوق علیه الرحمه در فقیه ذکر
کرده است که چون میت را نزدیک قبر آوردی بیکبارگی او را داخل قبر مکن بلکه بر آن زمان سنگین

ممکن که فی الحال او را بقبر در آوری بدرستیکه قبر را ترسهای عظیم است و باید که شخصی که میت را
داخل قبر میکند او را در پناه حق تعالی در آورد از هول آنچه مشرف است بر آن از احوال اهل آن نشاء و
چون نزدیک قبر میرسانند جنازه را بر زمین بگذارد و اندک زمانی صبر کنند تا استعداد دخول بکند و
دیگر باز بر میبرند در کنار قبر میگذارند یعنی مرتبه سیوم او را داخل قبر میکنند و علما فرموده‌اند که
هرگاه میت زن باشد این نقل سنت است و ایضا روایت کرده است از روج بن خالق حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام که فرمودند که حد قبر تا چنبر گردن است یا آدمی که قامت وسط داشته باشد و بعضی گفته‌اند
و بعضی گفته‌اند که قد و قامت مرد است بمقداری که اگر جامه بر قبر کشند سر بیدا نشود و اما لحد را چنان
میباید کندن که ممکن باشد در آن نشستن و اینجا بعد از این گفته میشود منقول است از کافی شیخ کلینی
و تهذیب شیخ طوسی طاب مسهما که باید اشاره شود و چون کسی داخل قبر شود از برای دفن میت باید که
سر و پا برهنه کند و ردا و بالا پوش را از خود جدا زده بندهای خود را بگشاید و از جانب پای قبر داخل
شود و در اثنای دخول بگوید که اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و سوره فاتحه و
معوذتین و قل هو الله احد و آیة الکرسی هو العلی العظیم بخواند و بگوید که اللهم اجعلها روضة من ریاض الجنة
ولا تجعلها حفرة من حفر النیران و چون میت را بگیرد تا اندر تربت کرده بگوید که بسم الله و بالله

سمس

وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله صلى الله عليه وآله اللهم ايمانا بك
وتصديقا بكتابك هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله اللهم
زدنا ايمانا وتسليما و نيز بگويد كه اللهم الى رحمتك لا الى عذابك اللهم افسح له في
قبره ولقنه حجته وثبته بالقول الثابت وقنا واياه عذاب القبر و صدوق
عليه الرحمه در من لا يحضره الفقيه فرموده كه زنهار عوض ميكنيد از جنس لحد كه بجنس قبر است و در آجر ميكنيد قبل
و شور بر نشر در ان آدمی ایستد که زنهار بگردد شخصی دیگر بالای میت را میگیرد و در داخل قبر
میکنند پس بخوابانند تابوت همواری بیرون می آورند و سر او را بزیر میکنند مثل بوزینه که داخل دنیا
شده است از شکم مادر و فاضل ماهر مولانا محمد باقر در زاد المعاد گفته که چون میت را در قبر گذارند بست های
بندهای کفن را بگشاید و روی میت را باز کنند و طرف راست روی او را بر زمین برسانند و اگر زیر سر او
خاک بلند ترکنند بهتر است و خشتی بر پشتش بگذارد که بر پشت نخوابد و سنت است که مهری از تربت حضرت امام حسین
علیه السلام در برابر روی او بگذارند و اگر تربت آنحضرت در کفن نیز بگذارند بهتر است و بگوید اعوذ
بالله من الشيطان الرجيم و سوره فاتحه و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله
احد و آية الكرسي بخواند و اگر حاضران هم بخوانند بهتر است پس بگوید بسم الله وبالله وفي سبيل الله وعلى

ملة رسول الله صلى الله عليه وآله اللهم افسح له في قبره والحقه بنبيه
صلى الله عليه وآله اللهم ان كان محسنا فزد في احسانه وان كان مسيئا
فاغفر له وارحمه وتجاوز عنه پس بگويد اللهم جاف الارض عن جنبيه وصاعد
عمله ولقه منك رضوانا پس بگويد اللهم عبدك وابن عبدك وابن امتك
نزل بك وانت خير منزول به اللهم افسح له في قبره ولقنه حجته والحقه
بنبيه وقه شر منكر ونكير و ايضا بگويد بسم الله وبالله وفي سبيل الله وعلى
ملة رسول الله صلى الله عليه وآله اللهم عبدك وابن عبدك وابن امتك
نزل بك وانت خير منزول به اللهم افسح له في قبره والحقه بنبيه
اللهم لا نعلم منه الا خيرا وانت خير منزول به اللهم ان كان محسنا
فزد في احسانه وان كان مسيئا فتجاوز عنه والحقه بنبيه محمد صلى الله
عليه وآله وصالح شيعته واهدنا واياه الى صراط مستقيم اللهم عفوك
عفوك و بروايت ديگر معتبر اين دعا بخواند اللهم هذا عبدك فلان وابن
عبدك قد نزل بك وانت خير منزول به وقد احتاج الى رحمتك اللهم

ولا نعلم منه الا خيرا وانت اعلم بسريرته ونحن الشهداء بعلا
نيته اللهم جاف الارض عن جنبيه ولقنه حجته واجعل هذا
اليوم خير يوم اتى عليه واجعل هذا القبر خير بيت نزل فيه وصيره
الى خير مما كان فيه ووسع له في مدخله وانس وحشته واغفر ذنبه
ولا تحرمنا اجره ولا تضلنا بعده وهرگاه میت زن باشد باید [illegible] او را
محرم او باشد و سنت است که درین حال عقاید حقه را تلقین او کند خصوص ولایت ائمه
معصومین علیهم السلام و بهتر آنست که بدست راست دوش راست میت را و بدست چپ دوش
چپ میت را بگیرد و او را حرکت دهد و بگوید که اسمع وافهم اسمع وافهم اسمع وافهم
الله ربك ومحمد نبيك والاسلام دينك والقرآن كتابك وعلي امامك
ثم الحسن امامك ثم الحسين امامك ثم علي ابن الحسين امامك ثم محمد بن
علي امامك ثم جعفر بن محمد امامك ثم موسى بن جعفر امامك ثم علي ابن
موسى امامك ثم محمد بن علي امامك ثم علي بن محمد امامك ثم الحسن بن
علي امامك ثم الحجة ابن الحسن امام زمانك صلوات الله عليهم اجمعين و

بس بگوید

پس بگوید یا فلان قد رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد صلی الله
علیه وآله نبیا وبالقرآن کتابا وبالکعبة قبلة وبعلي اماما وبالحسن
بن علي اماما وبالحسين بن علي اماما وبعلي بن الحسين اماما وبمحمد بن
علي اماما وبجعفر بن محمد اماما وبموسى بن جعفر اماما وبعلي بن موسى
اماما وبمحمد بن علي اماما وبعلي بن محمد اماما وبالحسن بن علي اماما
وبالحجة بن الحسن امام زمان صلوات الله عليهم اجمعين پس بگوید افهمت
یا فلان و در حدیث است که میت در جواب میگوید بلی فهمیدم پس بگوید ثبتك الله
بالقول الثابت هداك الله الى صراط مستقيم عرف الله بينك وبين اوليائك
في مستقر من رحمته پس بگوید اللهم جاف الارض عن جنبيه واصعد بروحه
اليك ولقه منك برهانا اللهم عفوك عفوك و چون لحد را بپوشاند وقت
بیرون رفتن بگوید که اللهم صل وحدته وانس وحشته وآمن روعته و
اسكن اليه من رحمتك رحمة تغنيه عن رحمة من سواك و چون خواهد که از
قبر بیرون آید باید که از جانب پای قبر بیرون آید و بگوید که انا لله وانا اليه راجعون

والحمد لله رب العالمين اللهم ارفع درجته في اعلى عليين واخلف
على عقبه في الغابرين يا رب العالمين و سنت است که کسی که در آنجا حاضر است غير
خويشان ميت بر يک کف خاکی بدست گيرند و بگويند که ايمانا بک و تصديقا ببعثک
هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله و ما زادهم الا ايمانا
و تصديقا و آن کف را از جانب سر قبر بر قبر ميت بريزند و همچنين سه مرتبه و زياده از سه کف خاک
ريخت و چون قبر را از خاک پر کنند بمقدار چهار انگشت از زمين بلند کنند و قدری آب بر آن
بريزند و از جهت آنکه تری در قبر هست ميت را عذاب نميکنند و سنت است که آب ريزنده رو بقبله
بايستد و ابتدا از جانب سر کنند و بر يک جانب قبر بريزد تا بجانب پا و بگرداند بجانب ديگر و بريزد
تا بجانب سر و بعد از آن در ميان قبر بريزد و سنت است که آب را قطع نکنند و متصل بريزد تا تمام شود
و بايد که حاضران دست بر قبر ميت بنهند بر وضعی که نشان انگشتان ايشان بماند و هفت
مرتبه انا انزلناه في ليلة القدر را بخوانند و بگويند که اللهم جاف الارض عن
جنبيه و اصعد اليک روحه و لقه منک رضوانا و اسکن قبره
من رحمتک ما تغنيه بها عن رحمة من سواک و چون حاضران از قبر ميت

دور شوند

دور شوند بايد که کسی خويشان ميت بمن خود را بموضع سر ميت نزديک سازد
و بار ديگر او را بآواز بلند تلقين کند بايد بروشی که بگويد که يا فلان بن فلان هل
انت على العهد الذي فارقتنا عليه من شهادة ان لا اله الا
الله وحده لا شريک له و ان محمدا عبده و رسوله سيد النبيين
و ان عليا عليه السلام امير المؤمنين سيد الوصيين و ان ما جاء
به محمد صلى الله عليه و آله حق و ان الموت حق و ان البعث حق
و ان الله يبعث من في القبور چه در کافی شيخ کليني روايت شده که چون
اين عمل بجا آورده منکر نکير گويد بيا برويم که بتحقيق تلقين کرده شد اين حجت
دير باش و در غير کافی چنين است که در تلقين آخر گويد يا عبد الله اذکر
العهد الذي خرجت عليه من دار الدنيا شهادة ان لا اله الا
الله وحده لا شريک له الها واحدا احدا صمدا فردا وترا حيا قيوما
دائما ابدا لم يتخذ صاحبة و لا ولدا و ان محمدا صلى الله عليه و آله
خاتم انبيائه و سيد رسله ارسله بالهدى و دين الحق ليظهره

عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَأَنَّ عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَلِيُّ
اللهِ وَوَصِيُّ رَسُولِهِ وَخَلِيفَتُهُ مِنْ بَعْدِهِ الْقَائِمُ بِأَمْرِهِ وَأَنَّ الْأَوْصِيَاءَ
مِنْ وُلْدِهِ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَجَعْفَرًا وَمُوسَى وَعَلِيًّا
وَمُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللهِ وَسَلَامُهُ
عَلَيْهِمْ حُجَجُ اللهِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ يَا عَبْدَ اللهِ إِذَا جَاءَكَ الْمَلَكَانِ
الْمُقَرَّبَانِ الرَّسُولَانِ الْكَرِيمَانِ مِنْ عِنْدِ اللهِ تَعَالَى لِيَسْأَلَانِكَ عَنْ رَبِّكَ
وَدِينِكَ وَكِتَابِكَ وَنَبِيِّكَ وَإِمَامِكَ فَقُلْ وَلَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ اللهُ
رَبِّي وَمُحَمَّدٌ نَبِيِّي وَالْإِسْلَامُ دِينِي وَالْقُرْآنُ كِتَابِي وَالْكَعْبَةُ قِبْلَتِي وَ
عَلِيٌّ إِمَامِي وَالْأَوْصِيَاءُ الْمَذْكُورُونَ مِنْ بَعْدِهِ أَئِمَّتِي وَحُجَجِي وَاشْهَدْ أَنَّ
الْمَوْتَ حَقٌّ وَالْقَبْرَ حَقٌّ وَسُؤَالَ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ وَالنُّشُورَ حَقٌّ
وَالْحِسَابَ حَقٌّ وَالْمِيزَانَ حَقٌّ وَالصِّرَاطَ حَقٌّ وَالْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ
الْوُقُوفَ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ تَعَالَى حَقٌّ هَذَا اعْتِقَادِي عَلَيْهِ حَيِيتُ وَعَلَيْهِ
مِتُّ وَعَلَيْهِ أُبْعَثُ إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى و اگر میت زن باشد در جمیع دعاها



ولا عمالي ولا عمالي

که لفظ ضمیر مؤنث میآورند چنانچه پس حجی امانتی شد **بحث تیمم** در بیان تیمم بدانکه در
لغت بمعنی قصد است و در اصطلاح شرع انوار آنست که چون آب یافت نشود بجهة وضو و
غسل و یا استعمال نتواند کردن بجهت عذر شرعی بخاک پاک طهارت کنند چنانچه قول حضرت
حق در کلام سابق وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ
مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا
طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ
مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
معنی ظاهر آیت وافی هدایت است حق تعالی تعلیم اینکه اگر بوده باشید بیمار یا مسافر یا از شما
بول یا غایطی صادر شده باشد وگاه هست که اینها ممنوع شود یا دیگر حدثی میشود که حدث اصغر
از شما واقع شده است یا جماع کرده باشید با زنان و نیابید آب را پس تیمم کنید خاک پاک را اگر
نجس و مغصوب نباشد و مسح کنید بعضی از رویهای خود را با در اینجا برای تبعیض گرفته اند
که بتانی باشد با جهتین چون سبحانه و تعالی تیمم را بدل از غسل فرمود از جهة اینکه
کار را بر شما تنگ کند و لیکن میخواهد که پاک کند شما را از حدث و از گناهان بسبب اطاعت

و میخواهد که نعمت خود را بر شما تمام کند بتخفیف عبادات یا که بدل از طهارت آبی طهارت
خاکی مقرر فرموده شاید که شما شکر خداوند خود را آسان کردن عبادات و ترک مناهی بجا آورید
و صدوق علیه الرحمه در من لا یحضره الفقیه فرموده که منقولست از زراره که حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه الی یوم الاخر فرمودند که حضرت رسول خدا صلوات الله علیه و آله الی یوم الجزاء
روزی بعمار فرمودند که ای عمار شنیدم که در سفری جنب شدی چه کردی گفت یا رسول الله
بخاک غلطیدم حضرت فرمودند که مانند الاغ غلطیدی خر چنین میغلطد یعنی قیاس کار
خر است چرا نپرسیدی چرا چنین کردی پس حضرت رسول الله یا حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیهما بر احتمالی دستها را بزیر آوردند و بر صعید که خاک یا زمین است گذاشتند
بعد از آن پیشانی را با دو طرف آن تا بر سر جبینه با انگشتان خود مسح کردند و دو دستها
هر یک بر پشت دیگری مالیدند و دیگر دست بر خاک نزدند و بیک مرتبه اکتفا فرمودند و ایضا
صدوق علیه الرحمه در همان کتاب فرموده که هر گاه شخصی خواهد که تیمم بدل از وضو کند دو
دستها را یکمرتبه بر زمین زند و خاک آنرا بیفشاند و بهر دو دست مسح بر دو طرف
پیشانی کند تا ابروها و پشت هر دو دست مسح کند و اگر تیمم بدل از غسل جنابت باشد

دست

دست را یکمرتبه بر زمین زند پس دو دست را بیفشاند و پهلوهای پیشانی را
تا ابروها مسح کند پس دستها را مرتبه دیگر بر زمین زند و پشت دستها را مسح کند
از بالای دست ابتدا کند و ابتدا کند بمسح دست راست پیش از دست چپ و ایضا روایتست
در همان کتاب از حلبی که سوال کرد از حضرت امام جعفر صادق علیه صلوات الخالق از
شخصیکه جنب شود و نیابد آب را حضرت فرمودند که تیمم میکند از زمین پس چون
بیابد آب را پس غسل کند و اعاده نکند نماز را یعنی نمازی را که با تیمم بجا آورده باشد
و دیگر از آنحضرت سوال کرد از شخصی که بچاهی رسد و دلو نداشته باشد حضرت
فرمودند که واجب نیست براو که داخل چاه شود بدرستیکه آنخداوندی که آب را از
جهة وضو و غسل مقرر ساخته است خاک را نیز قرار داده است وقتی که دست بآب نرسد
باید که تیمم کند و بچاه نرود و دیگر از آنحضرت سوال کرد از شخصی که جنب شود و با او
آنمقدار آب باشد که از برای وضو کافی باشد آیا با آب وضو سازد یا تیمم کند حضرت فرمودند
که بلکه تیمم میکند نمی بینی که حق سبحانه و تعالی براو واجب ساخته است نصف وضو را
یعنی امر کرده است که هر عضوی را که در وضو می شست مسح کند و ایضا صدوق علیه الرحمه

فرموده که اگر شخصی جایی آب طلب کند و وقتی که داخل نماز شده است قطع کند نماز را و وضو بسازد و
نماز را از سر گیرد مادام که برکوع نرفته باشد پس اگر رکوع کرده باشد همان نماز را تمام کند زیرا که
تیمم یکی از مطهرات است که حق سبحانه و تعالی قرار داده است و ایضاً فرموده کسیکه تیمم کند و چون خواهد
که شروع در نماز کند آب بهم رسد میباید که غسل کند اگر جنب باشد و وضو بسازد و اگر محدث باشد
و نماز کند بشرطی که وقت در رود و ایضاً روایت کرده از زراره که عرض کردیم که حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه الی یوم الآخر که اگر شخصی را آب بهم نرسد و وقت نماز شود تیمم کند
و دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن آب بهم رسد آیا آن دو رکعت نماز شکسته میشود یا میباید که قطع
نماز مبطل کند و وضو سازد و نماز کند حضرت فرمودند که هیچیک نمیکند بلکه نماز را تمام کند و
بواسطه وجود آب نماز را بر هم نمیزند زیرا که با طهارت تیمم داخل نماز شده است و ایضاً روایت
از زراره که بآنحضرت عرض نمودم که هرگاه شخصی با تیمم یک رکعت نماز بگذارد و حدثی از او صادر شود
و آب بهم رسد حضرت فرمودند که او وضو میسازد و بنا میکند بر آن رکعتی که با تیمم کرده است دیگر را
با وضو تمام میکند و ایضاً روایت کرده که سوال کرد محمد بن مسلم از ایشان عالیجناب از شخصی که بر
بدن او دملها و جراحتها باشد و جنب شود حضرت فرمودند که تیمم کند و غسل نکند و مترجم فقیه علیه الرحمه

فرموده

فرموده که این در صورتیست که خوف ضرر باشد و چیزی نتواند کردن و اگر ممکن باشد جبیره ولی
جبیره آنجا که غیر زخم را بشوید و هر جا که بر روی زخم است مسح کند و ایضاً صدوق علیه الرحمه در
فقیه روایت کرده که سوال کرد معویه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از شخصی که جنب شود و آب بهم
نرسد و تیمم کند و نماز کند بعد از آن آب رسد و از برای وقت مانده باشد آیا نماز که کرده است صحیح است یا وضو
میسازد و نماز را اعاده میکند حضرت فرمودند که نماز پس صحیح است بسبب آنکه خداوند کار را
بر پروردگار رها و ایضاً فرموده که هرگاه جنب شود شخصی در سفر و نقصه وضو داشته باشد تیمم کند و وضو
نسازد مگر آنکه علم داشته باشد که پیش از فوت وقت نماز آب بهم رسد که در این صورت تیمم میکند و صبر میکند قریب
بآنکه وقت فوت شود اگر بهم رسید چنانکه علم او بود غسل میکند والا تیمم میکند و مترجم فقیه علیه الرحمه فرموده
که بدانکه خلافست در این مسئله که تیمم را در فراخی وقت میتوان کرد یا نه جمعی کثیر از علما قائلند که میتوان کرد
اگر چه امید داشته باشد زوال عذر را پیش از خروج وقت و بعضی گفته اند مطلق در سعت وقت نمیتوان
کرد هر چند امید زوال عذر نداشته باشد مثل آنکه مرضی داشته باشد که بحسب عادت مستبعد باشد زوال آن
مرض پیش از خروج وقت و بعضی تفصیل قائلند باینکه عذر مرجو الزوال مثل آنکه درد سری عارض شده که
ممکن است بحسب عادت که در آخر وقت برطرف شود یا آب ملاقات باشد و ممکن باشد که آب برسد و یا ما

باید درین صورت واجب است تاخیر تیمم تا آخر وقت بمقداری که طهارت کند تا نماز بجای آورد و نماز کند

پس اگر عذر زایل شود وضو یا غسل کند والا تیمم والبته فرموده که از محمد بن مسلم وارد است که گفت از

حضرت شنیدم که میفرمودند که هرگاه آب یافت نشود و خواهی که تیمم کنی تیمم را در آخر وقت بجا آر اگر آب یافت

نشود خاک خواهد بود والبته فرموده که صدوق علیه الرحمه طلب آب را ذکر نکرده و اکثر علما حکم بوجوب قوی

سکوتی کرده اند از حضرت امام جعفر صادق علیه صلوات الملک الخالق که فرمودند که حضرت امیر المومنین

صلوات الله علیه الی یوم الدین میفرمودند که میباید که مسافر طلب آب کند در زمین هموار بقدر تیر پرتابی و در حزن

ازین طلب در کار نیست و علما ذکر کرده اند مراد از قدر تیر پرتاب آنست که تیر و کمان وسط باشند و تخمینا

بدولت کامل نرسد والبته فرموده که در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله علیهما وارد است که آنحضرت فرمودند که هرگاه مسافر آب نیابد باید که طلب آب کند تا قریب بآخر وقت

پس وقتیکه خوف داشته باشد که نماز فوت شود اگر در آن وقت تاخیر نماید پس تیمم کند و نماز را در آخر وقت بجا آورد

لیکن بعد از آن آب بهم رسد نماز را که با تیمم کرده است قضا نمیکند و وضو میسازد از جهت نماز آینده والبته فرموده

که سائل گفت که بحضرت امام جعفر صادق علیه صلوات الله الملک الحق عرض کردم که من سفر میروم و وقت نماز حاضر

میشود و آب ندارم و میگویند که آب نزدیک است آیا در وقت نماز قیمت آیا از دست راست و دست چپ طلب آب



بکنم حضرت فرمودند که طلب آب مکن و تیمم مکن بدرستیکه من میترسم که از یاران خود دور

افتی و راه گم کنی و درنده ات بخورد والبته فرموده که در حدیث موثق وارد شده است

که راوی از آنحضرت سوال کرد که آیا طلب کنم آب را از دست راست و دست چپ حضرت فرمودند که طلب

مکن در دست راست و دست چپ و نه در جاده ای اگر آب در راه باشد وضو بساز والا تیمم کن والبته

فرموده که قریب بهمین حدیث فی یعقوب ابن سالم که گفت سوال کردم از آنحضرت که هرگاه شخصی آب نداشته

باشد و آب در دست راست یا دست چپ باشد و دو تیر پرتاب یا بیشتر باشد آنحضرت فرمودند که امر نمیکنم او را که خود را

در مهلکه اندازد و دزدی یا درنده ضرر رساند و آنچه که ظاهر میشود از ظاهر این احادیث آنست که اگر خوف

نباشد و گمان پیدا شدن آب داشته باشد طلب آب احوط خواهد بود هرچند وقت بسیار تنگ

نباشد یعنی که طلب آب وقت نماز فوت نشود و همچنین وقتی تیمم بجا باشد که احتمال آب رسیدن در راه داشته

باشد والله تعالی یعلم والبته صدوق علیه الرحمه در کتاب مذکور روایت کرده که سوال کرد عبدالرحمن از

سلالة الاعاظم امام موسی کاظم علیه السلام که هرگاه سه کس در سفری باشند و یکی جنب و دوم مرده و

سوم بی وضو باشد و با ایشان آن قدر آب باشد که یکی از ایشان را کافی باشد کدام یک از ایشان آن آب را برمیدارد

آب را چه میکنند حضرت فرمودند که جنب غسل میکند و میت را تیمم میدهند و دفن میکنند و آنکه بی وضو است تیمم میکند

تیمم میکنند زیرا که غسل جنابت فریضه است که وجوب آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد
شده است و تیمم از جهت دیگری که محدث بحدث اصغر است جایز است هر چند وجوب آن از قرآن ظاهر است
اما رفع حدث اکبر با تیمم از رفع حدث اصغر و ایضا روایت کرده از جمیل که عرض کردیم بحضرت
دین خالق امام جعفر صادق علیه السلام از جنبی که جنب شود در سفر و مقدار آبی که داشته باشد
غسل کافی باشد و ماموم داشته باشد آیا میتواند بود که یکی از ایشان وضو سازد و پیشنماز ایشان کند
چون که آب داشته شخصی که تیمم کرده باشد پیشنماز جمعی کند که وضو داشته باشند حضرت فرمودند که بلکه
جنب تیمم میکند و پیشنماز ایشان میکند زیرا که حق سبحانه و تعالی خاک را مطهر گردانیده است چنانکه آب را
مطهر گردانیده است و ایضا فرموده کسی که تیمم کند و آب داشته باشد و فراموش کرده باشد که آب دارد و آن تیمم
نماز کند و پیش از خروج وقت بخاطرش آید که آب دارد پس وضو سازد و نماز را اعاده کند چون تقصیر کرده
در طلب و ایضا روایت کرده از ابو عبیده از حضرت امام محمد باقر که هر که محتلم شود در
یکی از مساجد بیرون آید و غسل کند مگر آنکه در مسجد الحرام و مسجد حضرت ختمی پناه علیه و آله التحیة و السلام
محتلم شود که اگر یکی از این دو مسجد محتلم شود تیمم کند و بیرون آید و راه برود در این دو مسجد مگر آنکه با تیمم
باشد بدانکه تیمم درست است بر هر چه اطلاق زمین بر آن توان کرد چون خاک و علما سنگ را نیز از زمین گرفته اند

از قرآن ظاهر شده است
رفع حدث اکبر میکنند و غسل سنت
رفع حدث کرده وجوب آن جمع
با نیتی

مترجم

مترجم فقیه علیه الرحمه فرموده که در احادیث بلفظ ارض واقع شده است و آن شامل سنگ و
خاک است انتهی و اما معادن مثل خاکستر و آهک و گچ بعد از پختن و نمک و فیروزه و کحل و مغصوب و همچنین گل
چون کاه از زمین نیست تیمم نتوان کرد مترجم علیه الرحمه فرموده که در حدیث کالصحیح سکونی وارد شده است
از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه الی یوم الدین که تیمم از زمین گچ و آهک میتوان کرد اگر پخته
نباشند و ایضا فرموده که حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که تیمم از خاکستر نمیتوان کرد چون اصل آن
شجر است و اکثر علمای جایز نمیدانند تیمم را از معادن چون از زمین نمیگویند و قولی شده است
بجواز ولیکن ضعیف است و ایضا فرموده که اگر ممزوج شود معدن بخاک اگر مستهلک شود در آن صلاح
ظاهر نباشد تجویز کرده اند و اگر ظاهر باشد جایز نیست و ایضا فرموده که همچنین برگها بگل که تیمم
نمیتوان کرد چون کاه از زمین نیست و بهتر آنست که تیمم از زمینهای پاکیزه کنند و از زمینها بلکه
راه رو باشد نکنند چون جمعی از مفسرین تفسیر طیب بآن کرده اند و مشهور آنست که خس و مغصوب
نباشد و بهتر آنست که تیمم تا ممکن باشد بخاک کنند و اگر نباشد بسنگ کنند والله تعالی یعلم و صدوق
علیه الرحمه روایت کرده که سؤال کرد عبد الله از نور دیده خلایق امام جعفر صادق علیه السلام
که هرگاه شخصی جنب شود باختیار خود در شبی که سرد باشد و ترسد که اگر غسل کند هلاک شود حضرت

فرمودند که تیمم میکند و نماز میکند و هرگاه که از سرما ایمن شود غسل میکند و نماز را اعاده
میکند و ایضاً فرموده که هرگاه شخصی در موضعی باشد که قادر نباشد مگر بر سنگ تیمم میکند آن
زیرا که حق سبحانه و تعالی اولی است بآنکه عذر بنده بپذیرد از آنکه خود داشته از دیگران که عذر بندگان
خود را قبول میکنند هرگاه با آن شخص جامه خشکی و نمدی باشد که تواند او را تکاند و از آن غبار
تیمم کند و مترجم فقیه علیه الرحمه فرموده که این مضمون صحیحه ابو بصیر است از حضرت امام جعفر صادق علیه
صلوات الله الخالق و دلالت میکند بر آنکه غبار مقدم است بر گل و ایضاً فرموده که دلالت میکند
بر تقدم غبار صحیحه رفاعه و کالصحیحه زراره از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و حسنه کالصحیحه عبد الله
بن مغیره و ایضاً فرموده که در صحیحه زراره از حضرت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما
صلوات الله الخالق وارد شده است که در صورت اضطرار بنمد زین و یال اسب تیمم میکنند و ایضاً
فرموده که در حدیثی دیگر از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا وارد شده است که هرگاه آب و خاک یافت
نشود تیمم از گل میکنند **بحث ششم** در بیان نجاسات و تعداد آن و ازاله آن از بدن و ملبوسات و
بیان مطهرات و تعداد آن بدلالات واضحات بدانکه مشهور میان علمای امامیه طاب ثراهم آنست
که نجاسات ده است **اول** بول و صدوق علیه الرحمه در فقیه فرموده که جامه که نجس شده باشد به بول اگر

آنرا

آنرا با آب روان بشویند یکمرتبه آنرا بشویند و اگر از آب ایستاده باشد یعنی کمتر از کر دو
مرتبه بشویند بعد از آن بفشارند و ایضاً صدوق علیه الرحمه در کتاب مذکور فرموده که اگر
بول کند و اندکی از بول آنش بچکد و فراموش کند بعد از آن بخاطرش آید که نشسته بود بر و
لازم است که بشوید و نماز را اعاده کند مترجم فقیه علیه الرحمه فرموده که احادیث صحیحه که اعاده
نمیباید کرد و حدیثی صحیح هست که در وقت اعاده کند و در خارج وقت لازم نیست و اگر بنیه
که بهتر آنست اگر در وقت اعاده کند بقصد قربت کند و بقصد وجوب نکند و در خارج وقت نیز بقصد قربت
قضا کند و الله تعالی یعلم و ایضاً صدوق علیه الرحمه در کتاب مذکور گفته که اگر بول طفل شیرخواره
باشد که شیر بجای غذا غالب باشد یکمرتبه آب بر وی بریزند و اگر چیزی خورده باشد بآنکه خوردن غذا
یکمرتبه بشویند و پسر و دختر در این حکم یکسانند و مترجم فقیه علیه الرحمه فرموده که از اخبار ظاهر میشود
و از جمله اخبار حدیث حلبی را هم ذکر کرده است و از برای اختصار در اینجا گفته نشد که بول مرد و زن را
از جامه و بدن دو مرتبه میباید شست و بول صبی که طعام خورده باشد یکمرتبه و اگر شیرخواره باشد
محض ریختن آب کافیست و اگر عصر کنند احوط است و اگر از صبیه باشد دو مرتبه بشویند احوط است و صدوق
فرق میان صبی و بالغ نکرده که در آب جاری نیز فرق بود میان هر سه و اکثر علما فرق کرده اند میان

صبی و مرد و مرد و بد و مرتبه قائلند و این احوط است اگر چه مذهب صدوق ظاهرست ایضا
در فقیه روایت است از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه الی یوم الدین که فرمودند شیر دختر و
بول دختر را از جامه میشویند پیش از آنکه طعام او عادت شود بر شیر زیرا که شیر او از بول مادر او بیرون
می آید و شیر پسر و بول پسر را پیش از طعام خوردن نمیشویند بلکه آب میریزند زیرا که شیر پسر از
دوشها و بازوهای پدر بیرون می آید و ایضا در همان کتاب روایت است که سوال کرد ابو حفص از حضرت
امام جعفر صادق علیه صلوات الخالق از حال زنی که او را بغیر از یک پیراهن نباشد و فرزندی دارد
پسر یا دختر و بر او بول میکند چه کند حضرت فرمودند که هر روز یک مرتبه پیراهن را میشوید و علما ذکر
کرده اند که بهتر آنست که پیراهن را قریب بشام بشویند تا نماز ظهر و عصر را در جامه پاک کرده باشد و از
صبح را در جامه نجس میکنند و از نجاست بول معفو است و مترجم فقیه علیه الرحمه فرموده که محتمل است که از
غایط طفل نیز معفو باشد و بول گفته باشند و هر دو را خواسته و بجای طرح تصریح کرد
ظاهرا غایط مراد نباشد زیرا که بول و غایط دو تا اند و هر یک حکمی جدا دارند و هر گاه گفته شود
که غایط نیز مثل بول است شاید قیاس کرده باشند و قیاس در شرع انور حرام است والله تعالی اعلم
وایضا مترجم علیه الرحمه فرموده که اگر مربی مرد باشد معفو نیست چون حضرت زن را فرموده واگر

طفل دختر

طفل دختر باشد اکثر گفته اند که معفو نیست ولیکن لفظ روایت مولود است که آن
شامل هر دو است و یوم شامل شب و روز است و اگر لته داشته باشند که طفل را بآن
محافظت نماید که بر آنجا بول کند ظاهرا معفو نباشد چون آنرا نیز ثوب میگویند در لغت عرب
اگر چه سند این حدیث ضعیف است اما جهت آن دارد اما ضعفش را اهل حدیث بعمل اصحاب و همه آن عمل کرده اند
دویم از نجاست غایط و خون است گوشت آنرا نخورند و چون روان شود صدوق
علیه الرحمه روایت کرده که سوال کردم ابو اغر نخاس بغین معجمه و را و مهمله بنا بر نسخه صدوق در کافی
بنین مهمله و زای معجمه است نور دیده اهل مغارب و مشارق امام جعفر صادق گفت که کار من
با اسب و استر و الاغ است و اینها را میفروشم و بسیار است که بیرون میآیم از بول و
سرگین کرده اند یکی از اینها دست و بازوی ترشح میکند بر جامه من حضرت فرمود که باکی
نیست و مترجم فقیه علیه الرحمه فرموده که عمومات احادیث صحیحه و حسان و موثقه هست که دلالت
میکند بر آنکه بول ما یوکل لحمه پاک است وایضا فرموده که هیچ شک نیست که احوط آنست که از بول اینها
اجتناب نمایند و همچنین صدوق علیه الرحمه فرموده که باکی نیست در فضله مرغ و خروس و کبوتر
که بجامه برسد وایضا فرموده که باکی نیست در فضله هر حیوانی که پرنده باشد و همچنین باکی

نیست در بول اینها چون بعضی از برندها بول دارند و ایضا فرموده که پاکی نیست در
بول هر چیز نکه گوشت او را خورند که بجامه رسد سیوم از نجاسات منی است و منی نجس است
خواه از حیوانی باشد که گوشت او حلال باشد و خواه حرام و صدوق علیه الرحمه روایت کرده
که سؤال کرد عبد الله بن بکیر از ابو عبد الله صلوات الله علیه الی یوم الجزاء از شخصی که جامه پوشیده
در آن جامه جنب شده و عرق کند در آن جامه حضرت فرمودند که جامه آدمی را جنب نمیکند یعنی پس این
غسل واجب نمیشود و ایضا روایت کرده که سؤال کرد محمد حلبی از برگزیده خالق امام جعفر صادق علیه السلام
از حال شخصی که محتلم شود و جامه اش نجس شود و جامه دیگر نداشته باشد حضرت فرمودند که در آن جامه
نماز میکند و چون آب بهم میرسد جامه را میشوید و در خبر دیگر وارد است که نماز را اعاده میکند و اما ودی
و ودی و مذی مشهور میان علما آنست که پاکست و موجب هیچیک از وضو و غسل نیست و مذی
مذی بلال نقطه آبیست که غالبا از ملاعبه و دست بازی بعد از نشوط در خواستن دفع گردد
منی می آید و ودی بلال نقطه آبیست که بعد از منی و عقب منی آید و ودی بلال نقطه
عقب بول می آید و صدوق علیه الرحمه فرموده که بود امیر المومنین صلوات الله علیه الی یوم
الدین که مذی را سبب وضو نمیدانست و واجب نمیدانست که جامه که مذی ریخته باشد بشویند

هر چند

هر چند بسیار باشد و ایضا فرموده که در روایتی واقع شده است که جامه که مذی
و ودی بآن رسد بمنزله آب دهان و آب بینی است نه جامه را از آن میشویند و نه ذکر را چهارم از
نجاسات خون است و خون نجس است از حیوان ذی نفس مطلقا صدوق علیه الرحمه فرموده که اگر
خون بکثر از نخود باشد پاکی نیست که اگر آنرا نشویند مگر آنکه خون حیض باشد که واجب است
که آنرا بشویند و از بول و منی نیز بشویند خواه این هر سه کم باشد و خواه بسیار و نماز را اعاده
میکنند از اینها خواه دانسته نماز کرده باشند یا ندانسته و ایضا فرموده که پاکی نیست خونهایی که
در جامه باشد آدمی در آنجامه نماز کند خواه اندک باشد و خواه بسیار و ایضا فرموده که هر گاه
شخصی با جراحتی یا دملی باشد که دایم از آن خون آید و بند نشود پاکی نیست که خون را نشوید و
با آن خون نماز کند تا به شود یا خون منقطع شود و هر گاه جامه خونین باشد پاکی نیست
نماز کردن در آنجامه مادامی که مقدار یک درهم و ثلث درهم باشد پنجم از نجاسات میته است
و میته نجس است از هر حیوانی که خون او نجس باشد و صدوق علیه الرحمه فرموده که پاکی نیست
که کسی دست با استخوان مرده بمالد هر گاه یکسال از آن گذشته باشد و علما امامیه رضوان الله
علیهم نقل کرده اند که ده چیز میته پاکست پشم و کرک و مو و ناخن و سم و استخوان و دندان و پر

پاکی نیست

و جامه اش خونین شود

و تخم دمامه نیز و استخوان دندان بی خلاف و صدوق علیه الرحمه فرموده

باکی نیست که زنده دندان مرده را بجای دندان افتاده خود بگذارد و ظاهر مراد و نیز آن

حیوان ماکول اللحم باشد مثل دندان گوسفند بر حنبه مرده شده اما دندان آدمی که حیات جوهره در آن

حلول نکرده است **ششم** از نجاسات سگ است و علما تجویز کرده اند که سگ آبی پاک است صدوق علیه الرحمه

فرموده که هر که جامه اش سگ خورد که جامه اش خشک باشد و سگ شکاری نباشد پس باید او استنجی

با کمی آب بر جامه اش بریزد و اگر ملاقات برطوبت سگ شود واجب است که بشوید جامه را و اگر

شکاری باشد و خشک باشد بر او چیزی نیست و اگر تر باشد بر او لازم است استنجی که آبی بر آن

بریزد و ابصار روایت کرده که سؤال کرد علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام از شخصی که

جامه اش بسگ مرده خورده باشد حضرت فرمودند که آبی را آنجا بریزد و در آن نماز کند باکی نیست

**هفتم** از نجاسات خوک است غیر خوک آبی که آن نیز حکم سگ آبی دارد **هشتم** کافر است **نهم** هر چیز مست کننده که

در اصل مایع باشد مثل شراب **دهم** فقاع و صدوق علیه الرحمه فرموده که باکی نیست در جامه که

شراب و ریخته باشد یا رسیده باشد زیرا که حق تعالی خوردنش را حرام کرده است و حرام

نکرده است نماز را در جامه که شراب بآن رسیده باشد مترجم علیه الرحمه فرموده که هر آنکه ظاهر کلام صدوق

بطهارت خمر است اگرچه شیخ بهاء الدین محمد علیه الرحمه فرمودند که این عبارت دلالت بر

طهارت ندارد بلکه او شراب را نجس میداند و معفو میداند مثل خون کمتر از درهم بغلی و

علی ای حال نماز کردن با آن جایز میداند و بحث در این است و سید مرتضی و شیخ طوسی

طهارت را نیز با هر دو نقل اجماع کرده اند بر نجاست شراب و روایات در این باب متعارض است و

طرفین احادیث بسیار است و صدوق احادیث نجاست را حمل بر تقیه یا استحباب اجتناب کرده

و اکثر علما احادیث طهارت را حمل بر تقیه کرده اند چون در زمان خلفای بنی امیه و بنی

عباس اینچنین احادیث را از ائمه هدی صلوات الله علیهم الی یوم الجزا نقل کرده اند و جمعی

از علمای آن زمان بواسطه خوش آمد حکام حکم بر طهارت آن کرده بودند و خلفا میخوردند

ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از روی تقیه بر دوستان خود گفته مبادا بایشان

ضرر رسد اجتناب آن را نهی کرده اند که نماز در آن جامه میتوان کرد چون شیعیان با سنیان

می نشستند و اگرچه نمیخوردند شراب بر جامه ایشان میریختند اگرچه ایشان اجتناب مینمودند

سنیان نیز میریختند چنانچه نزد عوام متعارف است الحال نیز مترجم و فقیه علیه الرحمه

فرموده که این عبارتی که صدوق نقل کرده ظاهر اعتبار حدیث صحیح است که در علل

از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه الی الیوم الآخر روایت کرده است که جمعی از اصحاب
ایشان پرسیدند که ما جامه که از پس مخمر یم اجاعتی که ما فندهای این جا جهاند شراب می‌چکد و نبید
نوک ما بر آن جولای میماند آیا نماز میتوانیم کرد در اینجا جهان جنس آنکه نشوییم آنها را حضرت فرمود نه
که یکی نیست سبحانه و تعالی حرام کرده است خوردن و آشامیدن آنها را حرام کرده است پوشیدن دست
مالیدن و نماز کردن در آنها و این حدیث صحیح نیست در طهارت زیرا که راوی علم بملاقات نشده است
احادیث از نجاست بسیار می‌آید و علتی که حضرت فرموده اند ممکن است حمل کردن اینکه در چنین جا که علم
بملاقات ندانسته باشند حقیقة و لیکن حرام کرده است نماز را در حالی که علم باشتباه شده و الا بر صدوق لازم می‌آید
که نوک هم پاک نشده باطاهر اصدوق آن را نیز الزام میکند و لهذا اخوک ما در این باب ذکر کرده دانتیل
بعلم احتیاط در این اجتناب مطلق است چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید امر باجتناب آن کرده است
مطلقا و ایضا فرموده در مسکرات غیر خمر و در فقاع و عصیر عنبی که جوش زده باشد و قوامی که
هنوز دو ثلث آن نرفته باشد و اکثر علما بر نجاست قائلند و اگر اجتناب است در روایات بر نجاست
مسکرات او بوده است و در عصیر عنبی اگرچه روایت نیست شنیده ام و لیکن دانسته که آن نیز شراب است علمای
ذکر کرده اند هر گاه شراب شد البته نجس است و خالی از اشکالی نیست حکم بنجاست آنها کردن فی نفسه تعالی علیم

مولف گوید این عجب است که بعضی توهم نموده الی را کم رفتن دو ثلث آن که رفته شود بعد از غلیان
دلیل او ذهاب ثلثین بنجس و حرام میدانند در این دو شبهه است اول اینکه نجس میدانند نمیدانم که تمسک
بچه دلیل نموده اند اگر گویند که آن نیز مثل عصیر عنبی است در عصیر عنبی نیز با بر آنچه از کلام مرحوم فقیه
علیه الرحمه مفهوم شد حکم جزم بنجاست نمودن مشکل است بر خبر احوط اجتناب است بر تقدیر تسلیم که حکم
جزم بنجاست آن کرده شود جاری نمودن حکم شرعی عصیر عنبی در باب مویز تحلیل قیاس است زیرا که دو چیز که
هم لغتا و هم عرفا و هم شرعا مغایرت اسمی با یکدیگر داشته باشند ادعای اتحاد حکم در آنها محتاج است
بدلیل شرعی معتبری بخصوصه و الا قیاس در شرع انور نمیتواند رسیده دوم آنکه حرام میدانند آن نیز
محض قیاس است زیرا که حدیث معتبری بخصوصه که دلالت بر حرمت کند بما نرسیده بلکه بنا بر اصالة الحلیه
و مستصحب حلیت حلال است و دلائلی که قائلین بتحریم آن مستدل کرده اند باطل ادله مرتضیات نزد
با اجوبه آن طور او ادله واضحه بر ثبوت حلیت مفصلا در رساله علیحده مسمی بطبیخ الزبیب ذکر کرده ام چونکه بنا بر مطلوبه
در این رساله اختصار بود لهذا مذکور نشد هر اراده نماید رجوع بآنها رجوع میکنیم بمطلب و محمد بن صدوق علیه الرحمه
فرموده که ما در پوستی که در آنجا شراب دیر طرفی باشد نماز در آن پوست جایز نیست و مرحوم فقیه علیه الرحمه
فرموده که حدیث عمار ساباطی که از حضرت امام جعفر صادق علیه صلواة الخالق روایت کرده است که

که نماز بکنی با میتوان اگر در خانه که در آنجا شراب بیت کنند باشد اگرچه علما حمل بر کراهت کرده اند
و احتیاط اولی است و همچنین صدوق علیه الرحمه فرموده که کسیکه بر سر کلاه او و یا دستار او
بند زیر جامه او یا جوراب او یا موزه او منی یا بول یا غایط باشد باکی نیست که نماز با اینها بکنند از جهت آنکه
نماز در هیچ یک از اینها تنهائی تمام نمیشود یعنی ستر عورتین بهیچ یک از اینها تنهائی تمام نمیتوان کرد
و چون دانستی نجاسات را مطهرات را نیز باید دانست بدانکه علما ذکر کرده اند که مطهر ده چیز است اول آب
دویم آفتاب و آفتاب پاک میکند زمین و حصیر و بوریائی که نجس شده باشد و هر چیزی هم که نقل نتوان کرد
سیوم زمین است و زمین پاک میکند زیر قدم و زیر نعلین را چهارم آتش است و آتش پاک میکند هر چیز که
نجس شده در حالتی که بسوزد خاکستر شود و دود و در حال او پاک است پنجم استحاله است یعنی
چیز نجس از حالی بحالی شود مثل نطفه و علقه که حیوان شود و نجاستی که خاک شود و سگی که در نمکزار
افتد و نمک شود و مثل اینها ششم اسلام است مثل کافر که چون مسلمان شد پاک شود و جمیع تکالیف شرعی از او
ساقط میشود مثل نماز و روزه و غیره که در حال کفر نکرده مگر دو چیز یکی غسل جنابت و دیگری شستن
بدن و جامه از نجاست جمیع هفتم نقصان است مثل شیره و آب انگور که هرگاه جوش آید در نزد جمعی
از علمای امامیه طاب ثراهم نجس میشود و بعد از آنکه بجوشد چندانکه دو ثلث آن کم شود پاک میشود

پاک میشود و در این مسئله که آیا عصیر عنبی بعد از غلیان و جوش و پیش از ذهاب ثلثین نجس میشود
یا نه خلاف است احوط اجتناب است چنانچه بیش این اجماعی بر آن شده هشتم انقلاب است مثل
شرابی که سرکه شود با ظرف پاک است اگرچه بعلاج سرکه شده باشد نهم انتقال است مثل خون که بکیک منتقل شود و مانند آن
دهم زوال عین است در غیر آدمی مطلقا یعنی هرگاه غیر آدمی بجائی نجس شود و آن نجاست از ظاهر او زایل شود
غایب شود پاک است بحث هفتم در بیان ستر عورتین و ستر عورتین واجب است در نماز و طواف در روی
اختیار خواه ناظر باشد خواه نباشد و عورتین مرد دبر و قبل است و عورت زن جمیع بدن او است بجز
دو کف دست و پاها و صدوق علیه الرحمه روایت کرده است در فقیه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه الی یوم الآخر که زن نماز میکند میتواند کرد در پیراهنی و مقنعه هرگاه هر دو ستر شده باشد و مترجم
علیه الرحمه فرموده که محمد بن مسلم تعبیر کرده است که مراد حضرت این بوده که کنده باشد چنانکه بر پا پوشانند و
تنگ نباشد که نما باشد و حاصل آنست که میباید که زنان در نماز کل بدن را بپوشانند بغیر از رو و دستها
دست و پاها را ساق و این بدو جامه پوشیده میشود و نیز در لوامع از زراره منقولست که گفت سؤال کردم
از امام علیه السلام از کمترین جامه که زنان در آن نماز کنند حضرت فرمودند که پیراهن و چادر که بر سر کرده
ایشان را بپوشاند و چادر را جهت آنست که اکثر اوقات پیراهن تنگ میباشد یا پیش سینه باز میباشد

چادر را مقنعه میکند که همه سر و گردن و موی و سینه را بپوشاند و ایضاً در همان کتاب از حضرت
موسی بن جعفر صلوات الله علیه الی یوم المحشر منقولست که فرمودند که بر کنیزان لازم نیست که مقنعه بر سر کنند
در حالت نماز و زن آزاد نماز نمیکند مگر در دو جامه مثل اینکه بپوشاند و یکی سر و گردن و موی او را بپوشاند و شیخ علیه الرحمه
در کتاب مذکور روایت کرده از امام جعفر صادق صلوات الله علیه بروایت یونس بن یعقوب که گفت
که سوال کردم از آنحضرت از شخصی که نماز کند در یکجامه آیا جایز است آنحضرت فرمودند که بلی جایز است پس
گفتم که زن نماز میتواند کرد در یکجامه فرمودند که نه و مترجم فقیه علیه الرحمه فرموده که این در صورتیست که آن جامه از
قبیل جامه های متعارف باشد در کرباس اگر چادری باشد که همه بدن را بپوشاند نمی بیند غدغه جایز است اگر چه
سنّت آنست که دو جامه داشته باشد چنانچه در موثق کالصحیح از ابن ابی یعفور منقولست از آنحضرت که فرمودند
که زن در سه جامه نماز میکند لنگی یا مثل آن و پیراهن و چادر و پیراهن و مقنعه و اگر روپاکی در سر داشته باشد
آنرا بر گردن بگیرد که گردن و موی را بپوشاند و اگر یک جامه داشته باشد پس دو جامه که یکی پیراهن باشد و
و یکی مقنعه باشد مانند چادر که سر او و بالاتنه را بپوشاند من گفتم اگر پیراهن و چادری باشد چون است
هرگاه مقنعه نداشته باشد آنحضرت فرمودند که خوبست هرگاه چادر را مانند مقنعه بر گردن بگیرد و اگر بعوض هم
بدن را بگیرد طول به سر کند که بدن را فرا گیرد و جایز نیست زن آزاد را هرگاه حایض شود یعنی بالغ شده باشد مگر آنکه با مقنعه

نماز گزارد

نماز گذارد دیگر آنکه جامه بود داشته باشد در آنصورت سر برهنه نماز میتواند کرد و اگر نابالغ باشد
نیز سر برهنه نماز میتواند کرد چون مکلف نیست بنماز و مراد بمرأة در اطلاق بالغه است و اگر قادر بر ستر
عورت نباشد عورتین را با برگ درخت بپوشد و نماز کند و اگر اینها نیز مقدور نشود عورتین را بگل
اندود کند بطریقیکه عورتین پوشیده شود و اگر این هم میسر نشود در میان آب تیره رفته بایما و اشاره نماز کند اگر
آن نیز مقدور نشود در گودی بطریقی رود و اگر بهیچ وجه میسر نشود برهنه ایستاده نماز کند هرگاه ناظر نباشد
و نشسته نماز کند هرگاه ناظر باشد و بهر یک ازین دو حالت رکوع و سجود را بایما و اشاره بجا آورد و بعضی گفته اند که
که در هر دو حال خواه ناظر باشد و خواه نباشد نشسته نماز میکند و مؤید این قول است حدیثی که منقول است
شیخ کلینی بروایت سماعه که از راویان حدیث … امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام
است که پرسیدم امام را از مردی که باشد در صحرائی … ازجمله زمین برهنه که نیست با او جز یکجامه
در آنجا جنب شود و آبی … چگونه میکند امام فرمود که تیمم میکند و نماز میگذارد برهنه و نشسته و اشاره میکند
برای رکوع و سجود و علی ما اشاره همچنین که برای سجود بیشتر خم میشود و علما فرموده اند که در جامه نمازگزار چند چیز
رعایت باید کرد اوّل آنکه پاک باشد دوّم آنکه پوست میته نباشد اگرچه دباغت کرده باشند و صدوق
نیز در فقیه روایت میکند از محمد بن مسلم که گفت سوال کردم از امام همام محمد بن علی الباقر علیهما السلام

از پوست حیوانی که مرده باشد اگر دباغی آن کنند تا آنرا در نماز میتوان پوشید حضرت
فرموده‌اند که نمیتوان در آن نماز کرد اگرچه هفتاد مرتبه دباغی آن پوست کرده باشند سوم آنکه پوست
حیوانی نباشد که گوشت آنرا نخورند اگرچه کشته و دباغت کرده باشند و فرموده‌اند که باید پشم
و موی او نیز نباشد و اما خز خالص و سنجاب اگرچه گوشت آنها را نمیخورند اما پوشیدن پوست اینها
را در نماز تجویز کرده‌اند چهارم آنکه غصبی نباشد و همچنین فرموده‌اند که باید در نماز چیز غصبی
همراه نداشته باشد اگرچه پوشیده باشد و ایضا فرموده‌اند که اما اگر نداند که غصبی است و نماز
کند اعاده لازم نیست پنجم آنکه ابریشم محض نباشد از برای مردان و خنثی مگر در حرب و صدوق
علیه الرحمه نیز در فقیه فرموده که جایز نیست مردانرا پوشیدن جامه حریر و دیبا مگر در حرب که باکی
نیست و ایضا در همان کتاب روایت کرده سماعه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که
حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله اجمعین تجویز پوشیدن حریر نفرموده‌اند مگر عبد الله بن
عوف را و ایضا در همان کتاب روایت است از همانجناب که فرموده باکی نیست که جامه را نقش و علم
و علمش از حریر محض باشد یعنی که مکروه و حرام نیست مگر حریر خالص از جهت مردان و صاحب فقیه
فرموده که ظاهرا علم اعجم از سجف و علما تجویز کرده‌اند که هرگاه غیر از همانکه حریر جامه دیگر

نداشته باشد برهنه نماز کند بخلاف جامه نجس که هرگاه غیر از آن جامه نجس دیگر جامه نداشته
باشد با آن جامه نماز باید کرد نه برهنه و صدوق علیه الرحمه روایت کرده از حلبی که سوال کردم از ابو
عبد الله علیه السلام از شخصی که یک جامه داشته باشد و ببول نجس شده باشد و نتواند آنرا شستن حضرت فرمودند
که در آن جامه نماز میکند احتمال دارد که واجب باشد در آن جامه نماز کردن یا جایز و بعضی از علما گفته‌اند
که جایز نیست که جامه خواب هم حریر محض باشد بحث ششم در بیان دانستن وقت نماز ظهر و عصر و دیگر
منقولست از کافی شیخ کلینی علیه الرحمه که بآن اشاره شود روایت است از ذریح محاربی که گفت
گفتم امام جعفر صادق علیه صلوات الخالق و الخلایق را که میگذارم نماز ظهر را همچنین که افضل
اوقات آن کی است یا اگر فارغ شوم از نافله سایه بقدر ذراع نشده باشد شروع از فریضه
کنم یا انتظار ذراع کشم امام علیه السلام فرمود بگذار نافله زوال آفتاب را هرچند که خوب بعد از آن
بگذار نماز ظهر را خواه سایه بعد از زوال بقدر ذراع شده باشد و خواه نه بعد از آن بگذار نافله
خود را که برای عصر میکنی خواه آن نافله دراز باشد و خواه کوتاه بعد از آن بگذار نماز عصر
خواه سایه بعد از عصر بقدر دو ذراع شده باشد و خواه نه و قریب باین صدوق علیه الرحمه
نیز در فقیه روایت با لک از همان جناب روایت کرده اما وقت نماز شام روایت است از

برگزیده خاص حضرت امام جعفر صادق علیه السلام باین طریق که راوی گفت شنیدم از او که فرمود
وقت تمام نماز وقتی است که گفته باشند سرخی از شرق و آیا میدانی که چه وقت آنچه گفتم گفتم فرمود
برای آنکه جهت مشرق مشرف است بر مغرب همچنین امام برداشت دست راست خود را بر بالای دست چپ خود چون
غایب شود اینجا که دست چپ میرود سرخی بر اینجا که دست راست است اما وقت نماز عشا نشست
از مشهور اخبار خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام که چون غروب کند آفتاب داخل میشود وقت
دو نماز اما اینقدر هست که یکی نماز واجب که مقدم باشد بر نماز دیگر و ایضا روایت است از امام همام
حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که فرمود میان حلال و حرام حضرت سید انام علیه وآله
الصلوة والسلام که اگر نه این میبود که مشکل کنم کار را بر امت خود هر آینه تاخیر میکردم نماز خفتن تا دو
ثلث و صدوق علیه الرحمه در فقیه فرموده که هرگاه شخصی نماز خفتن نکند و بخوابد تا نصف شب شود قضا
میکند نماز خفتن را و روزه میدارد آن روز را از جهت کفاره خواب رفتن و وجوب روزه فردا از برای
آنست که نماز خفتن نکرده تا نصف شب و اما وقت نماز صبح روایت شده که راوی گفت نوشت
ابو الحسن بن الحسین بسوی امام محمد تقی علیه السلام و مکتوب با من بود که برسانم که قربانت شوم تحقیق
اختلاف کردند دوستان تو در نماز فجر بعضی از ایشان میگذارد نماز فجر را چون ظاهر شود فجر اول که دراز است

درجانب

در جانب بلندی آسمان مراد صبح کاذب است و بعضی نماز میگذارند در وقتی که فجر پهن شود
در پایین کنار آسمان و نمایان شود سرخی را و مراد صبح صادق است و بفرما که کدام از این دو وقت افضل است
و باید که جای دهی وقت اول و وقت آخر را و ایضا بیان کنی که چون کنیم با ماه که فجر صبح میشود با آن
و قتیکه عالم را اشکار کند و آنچه سرخی شود و این بیان که چون کنیم با ابر و جهت آن اول وقت نماز فجر
و حضرت نوشت آن امام علیه السلام بخط خود و خواندم آنرا که فجر چه کند نور الله مرقده آن نهر است در رشته سفید
پهن و نیست فجر سفید در حالی که بالا رونده باشند پس مگذار نماز فجر را در سفر و در حضر تا وقتیکه آن رشته
آنرا که میبینی پس بدرستیکه الله تبارک و تعالی گردانید مخلوقین جمع درا در تنگی از این و گفته در سوره بقره
بیان نامیده و قتیکه رشته خفته شود برای شما رشته سفید هم مانا رشته سیاه گاه آن رشته سفید فجر است
مانا این رشته سفید آن پهن که حرام میشود بآن خوردن و آشامیدن در روزه و همچنان است که واجب کرده
میشود بآن نماز فجر بحث نهم در بیان مکان نماز و مکان سجده علما رضوان الله علیهم ذکر کرده اند
در مکان مصلی چهار را اول آنکه مکان مصلی غصبی نباشد و پاک از نجاست باشد و ایضا جایز نکرده اند
نماز کردن در مکانی که نجس باشد مشروط بآنکه نجاست او تعدی نکند بمصلی مگر در مکان سجده که البته
مکان سجده باید پاک باشد خواه تعدی کند و خواه نکند و مویدیست آنرا حدیثی که صدوق علیه الرحمه

روایت کرده در فقیه از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم صلوات الله علیه از بوریا
یا جائی که آفتاب بآنجا رسد که آنرا طاهر گرداند و بول در او نجس کرده باشد و غسل جنابت کرده
باشند آیا نماز در این دو جا میتوان کرد هرگاه خشک شده باشد و نجاست تعدی بمصلی و محمول او نکند
و بجامه او نرسد حضرت فرمودند که بلی هر موضع جبهه را مستثنی است دیگر علی گفت که از آنحضرت سؤال
کردم از نماز در میانه قبور آیا جایز است حضرت فرمودند که باکی نیست و ظاهر این در وقتی است که برابر قبر نباشد
و ایضا علی بن جعفر سؤال کرد از شخصی که نماز کند و چراغی در برابر او باشد در قبله حضرت فرمودند
که در وقت نماز روا نیست که آتش نکند چون شباهتی دارد باتش پرستان علی سؤال از چراغ کرد و حضرت جواب
عام فرمودند که شامل هر آتشی باشد و آنکه نماز مرد در خانه بیرونی افضل از خانه اندرونی
و از زن بعکس است چنانچه صدوق در کتاب خصال روایت کرده است که بهترین مسجدهای زنان خانهای
ایشانست و نماز زن در میان بیت بهتر است از نماز او در صفه و نماز در صفه بهتر است از نماز در صحن خانه
و نماز در صحن خانه بهتر است از نماز در بام خانه و مکروه است نماز کردن در زیر بامی که فصل از آن باشد

دویم آنکه باید سجده بر زمین بکنند یا چیزی که از زمین روییده باشد که در عرف خوردنی و پوشیدنی
نباشد و دلیل این حدیثی است که صدوق علیه الرحمه روایت کرده است از هشام بن حکم که از امام جعفر صادق علیه السلام

فرمودند

فرمودند که سجود در چیزیست که از زمین روییده و نخورند و نپوشند و ایضا فرمودند که جایز نیست
بجامه ... روایتست که فرمودند سجده کردن بر زمین فریضه است و بر غیر زمین سنت است
و مترجم فرموده است که بعضی گفته اند که مراد از این خبر آنست که سجده کردن بر زمین ثواب واجب دارد
و بر غیر زمین ثواب سنت دارد و اظهر آنست که در ابتدا حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته بود که سجده بر زمین
فقط بود و حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله اجمعین بتفویض رخصت دادند
که سجده توان کرد بر چیزی که از زمین روییده باشد که آنرا نخورند و نپوشند و شیخ محمد بن یعقوب کلینی
طاب ثراه در کافی روایت کرده از حریز از زراره از ابی جعفر محمد بن علی صلوات الله علیهم
الی یوم المحشر که گفتم امام را که آیا سجده کنم بر برف مراد زراره قیر است حضرت فرمودند سجده
مکن بر برف و نه بر جامه که چیز است و نه بر پشم و نه بر چیزی از حیوان و نه بر طعام و نه بر نان
و نه بر چیزی از میوه های زمین و نه بر چیزی از لباس فاخر و مترجم فقیه در شرح کتاب مذکور روایت کرده که
از محمد بن الحسین که یکی از استادان ما عریضه بخدمت حضرت امام رضا یا امام علی نقی صلوات الله علیهما
نوشتند و سؤال کردند از سجده کردن بر شیشه و او گفت چون عریضه را فرستادم فکر کردم و گفتم
که شیشه از زمین حاصل میشود عبث عرض کردم و در کار نبود که سؤال کنم بلی او گفت که حضرت در جواب نوشتند

که سجده ممکن نیست بنا بر آنکه در خاطر در آمده است که از زمین حاصل شده است و ممکن نیست که از
نمک را بیرون آمده است و هر دو ممنوعند یعنی استحاله از حالت اول بیرون میروند با آنکه نمک هم معدنیست
و هم خوردنی و استحاله بنیز هم یافته است **بحث دهم** در بیان قبله صدوق علیه الرحمه روایت کرده
از مروج بن خالد از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند بتحقیق که حق سبحانه و تعالی کعبه را قبله اهل
مسجد و مسجد را قبله اهل الحرم و حرم را قبله اهل دنیا گردانیده است و ایضا در همان کتاب روایت کرده است
از همانی بیجانب بروایت مفضل گفت که سوال کردم از آنحضرت از انحرافی که شیعیان بجانب یسار میکنند
از قبله و چهش چیست و چه سبب دارد حضرت فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی حجر الاسود را
از بهشت بدنیا فرستاد و در جای خود گذاشت علامات حرم را نصب کرد حضرت آدم از آنجا
که نور حجر الاسود با آنجا رسید و نور از جانب راست کعبه بچهار میل رسیده بود و از جانب چپ
بهشت میل رسیده بود که مجموع دوازده میل باشد که مقدار حرم است که چهار فرسخ در طول است و
چهار فرسخ در عرض لیکن اگر اندک انحرافی در این بلاد واقع شود بجانب دست راست نمازگذارنده از حد
قبله که آن حرم است بیرون میرود چون پهنای حرم کمتر است از طرف یمین و اگر اندک انحرافی از
طرف چپ واقع شود از حد قبله بیرون نمیرود و قریب بهمین چند حدیث است بدانکه علمای امامیه رضوان

الله علیهم

الله علیهم نقل کرده اند که قبله اهل عراق عرب و عجم و فارس و خراسان و آذربایجان و الجبال
و دیلم آنست که مشرق اعتدال را بجانب چپ و مغرب اعتدال را بجانب راست کنند و
جدی که آن ستاره ایست روشن نزدیک قطب شمالی و از آنجا حرکت نمیکند و فرقدان که نزدیک آنست
بر دور آن میگردند آنرا بالای دوش راست خود میکنند و مشرق و مغرب اعتدال معلوم میشود در اول
حمل و اول میزان و علامت جماعتی که مقابل ایشانند بعکس اینست و علامت قبله اهل الشام
که بنات النعش را در حالت غائب شدن در پس گوش راست بگیرند و جدی را در پس شانه چپ در بین
طلوع سهیل را در حالت هنگام غائب شدن پیش چشم راست و در طلوع در میان
و علامت قبله اهل مغرب اینست که ثریا را بر یمین و عیوق را بر شمال و جدی را بر صفحه خد ایسر بگیرد
و علامت قبله اهل یمن اینست که جدی را در وقت طلوع میان چشمها و در حال غیبت در یمین
میان شانه‌ها و جنوب را بر شانه ایمن گیرد و هرگاه این علامات ظاهر نباشد چهار جانب را بچهار
بگذارد و هرگاه وقت وسیع باشد و مترجم فقیه در شرح کتاب مذکور روایت کرده که سائل
گفت بحضرت امام جعفر صادق علیه صلوات الله الخالق عرض کردم که فدای تو گردم در بسیاری از
این سنیانی که محلی لقیندا با میگویند که هرگاه آسمان ابر شود یا تاریک و آسمان را نتوانیم دید

ما و شما را بر ایم در اجتهاد حضرت فرمودند که چنین نیست که میگویند هرگاه چنین باشد نماز را
در چهار طرف میباید کرد و صدوق علیه الرحمه روایت کرده از زراره و محمد بن مسلم از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه الی الیوم الآخر که آنحضرت فرمودند که کافیست متحیر را هر طرفی که رو کند
نداند که جهت قبله کدام است و ظاهر آنست که این در ضیق وقت باشد که بهر جهت که ظن میبرد است و اگر ده نماز
بگذارد و علما رضوان الله علیهم فرموده اند که چون بعد از نماز کاشف بعمل آید که پشت بقبله نماز کرده است
نماز را اعاده کند خواه در وقت باشد و خواه خارج وقت و اگر راست و چپ در قبله بوده است اگر در وقت
نماز را اعاده کند و الا فلا و اگر از قبله اندکی منحرف شده باشد اعاده واجب نیست بر حسب فتوی بعضی
و صدوق علیه الرحمه روایت کرده است در فقیه از معویة بن عمار که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق
علیه صلوات الله الخالق از شخصی که بعد از نماز ببیند که در اثنای نماز منحرف بوده است از قبله بجانب دست راست یا چپ
حضرت فرمودند نمازش صحیح است و میانه مشرق و مغرب قبله است یعنی چون اندکی منحرف شده است و بمشرق و
مغرب نرسیده است صحیح است چون بمغرب و مشرق رسیده است از قبله است و همچنین صدوق علیه الرحمه فرموده
که بدرستی که خداوند این آیه را در باب کسی فرستاده بود که هرگاه خواهی نماز نافله کنی و سواره باشی پس
نماز نافله کن و رو بهر جانبی که برود خواه رو بقبله رود و خواه پشت بقبله و خواه بدست راست

رود

رود و خواه بدست چپ و اگر نماز واجب را بر پشت چهارپا کنی اول رو بقبله کن و تکبیرة الاحرام را رو
بقبله بگو و رو بهر طرفی که چهارپا رود حمد و سوره بخوان پس چون رکوع و سجود کنی رکوع کن و
سجود کن بر چیزی که ایستاده باشی از چیزهایی که جایز باشد سجده کردن بر آن و بر قربوس زین بر پشت چهارپا چون
بسیار مضطر باشی و اگر مضطر نبوی پیاده شو و نماز را بعنوان نماز کن و تکبیرة الاحرام را رو بقبله بگوی و
راه رو پیاده بخوان و رکوع را بکن و چون خواهی که سجده کنی بر زمین سجده کن و در این مضمون احادیث صحیحه بسیار موافق
بسیار وارد شده است

## بحث یازدهم

در بیان صفت نماز امام جعفر صادق علیه السلام و احادیث وارده در اوال علیه صلوات
صدوق علیه الرحمه در فقیه روایت کرده از حماد بن عیسی که گفت روزی حضرت امام جعفر صادق
الملک الخالق بمن فرمودند یا حماد میدانی که نماز کنی و علم باحکام نماز داری من گفتم که ای امام
من بحفظ دارم کتاب حریز را که در نماز تصنیف کرده است و از شما و از پدر شما روایت کرده است حضرت
فرمودند که باکی نیست برخیز نماز کن حماد گفت پس برخواستم در برابر آنحضرت رو بقبله کردم و تکبیرة الاحرام گفتم
در رکوع و سجود کردم حضرت فرمودند که ای حماد نماز کردن را نمیدانی چه قبیح است مرد را که عمر او شصت سال یا
هفتاد سال شود و یک نماز با حدود و شرایط تمام نکرده باشد و در کافی و تهذیب با سند حسن که حکم صحیح است یعنی چه
قبیح است از امثال شما مردمان که بخدمت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین رسیده و خواهید که خوب باشد

و چنین نماز کنید حماد گفت که بسیار خواری بمن رسید بسبب بوده حضرت چون چنین در خدمت
حضرت بوده اند پس گفتم فدای تو گردم تو یاد ده نماز را بمن پس حضرت رو بقبله ایستادند و دو دست مبارک را
راست کردند تا آنکه استخوانهای پشت هر یک بجای خود قرار گرفت پس دستهارا گذاشتند تمام بجانب رانها
هم گذاشتند این بعد فعل اکثر علماست که در نماز دست را می بندند و انگشتان پا را پهلوی هم
و گشوده بودند و پاها را نزدیک هم گذاشتند تا آنکه میان هر دو بمقدار سه انگشت گشوده بودند
را رو بقبله کردند و نگردانیدند از قبله بجانب راست و چپ و ایستادند از روی خشوع و تضرع و آن نظر را
بمحل سجده کردند و اثر خوف و خشیت از آنحضرت ظاهر شد پس گفتند الله اکبر پس حمد را بترتیل خواندند یعنی
تأمل و تفکر در معانی آن چنانچه از اخبار ظاهر میشود و بعضی گفته اند که ترتیل حفظ وقوفات و ادای
حروف است در مخارج آن و رعایت صفات آن و این بعید نیست و ایضاً مترجم میفرماید که از کافی ظاهر میشود
که مراد از ترتیل خواندن با آواز خوش است از روی حزن و راوی میفرماید که قل هو الله احد را خواندند
پس بآنمقدار که نفسی توان کشید صبر فرمودند بعد از آن الله اکبر را پیش از رفتن برکوع گفتند و در وقتیکه
ایستاده بودند نه در رفتن برکوع چنانکه متعارف است پس برکوع رفتند و دستهای خود را از
بر کردند و انگشتان دستها را گشوده بودند و زانوها را بر پشت گذاشتند تا آنکه پشت برابر شد بمرتبه که اگر

قطرهٔ از آب یا روغن بر پشت میریختند حرکت نمیکرد چون پشت راست شده بود و زانوها را بر پشت
شکسته بودند و گردن را کشیدند فرود و بزیر نینداختند و چشمهارا برهم گذاشتند و مترجم فقیر
علیه الرحمه فرموده که در صحیح زراره وارد است که نظر را در حالت رکوع در میان دو پا کنند و در اینجا
آنست که برهم گذارند پس مخیر است میان هر دو و ممکن است که حضرت نظر در میان پاها داشته باشند
و حماد خیال کرده باشد که حضرت چشم برهم گذاشته اند و همچنین ظاهر میدانم و الیف راوی گوید
که حضرت سه مرتبه تسبیح کبیر را بترتیل و تأنی خواندند که سبحان ربی العظیم و بحمده پس راست ایستادند و
چون درست ایستادند گفتند سمع الله لمن حمده پس تکبیر گفتند در حالتی که ایستاده بودند و دستهارا
برداشتند تا برابر رو و بسجده رفتند و دستهارا پیش از زانوها بر زمین گذاشتند و گفتند سبحان
ربی الاعلی و بحمده را سه مرتبه و هیچ عضوی از بدن را بر عضوی دیگر نگذاشتند و بسجده بر هشت
استخوان کردند پیشانی و دو دستها و کاسهٔ زانوها و سر انگشتان ابهامین پاها و بینی را بر زمین گذاشتند
و صدوق علیه الرحمه فرموده که آن هفت اول فرض است و گذاشتن بینی بر زمین سنت است و آن از
عام مستحب است که بر خاک بمالند بینی را راوی میفرماید که پس از سجده برداشتند چون سر
الله اکبر گفتند و بر جانب چپ نشستند و پشت پای راست را بر کف پای چپ گذاشتند و گفتند

استغفر الله ربی واتوب الیه پس در وقتیکه درست نشستند الله اکبر گفتند و سجده دوم رفتند
و آنچه در سجدهٔ اول گفته بودند در سجدهٔ دوم گفتند یاری نجست هیچ عضوی از ایشان بعضوی دیگر در رکوع
و سجود چنانکه متعارفست در رکوع پهلوها را بر ذراع و مرفق میگذارند و در سجود مرفق را بر زانوها و ران میگذارند
بلکه بالدار بودند و همه اعضا از یکدیگر گشوده بودند و ذراعهای خود را بر زمین نگذاشتند پس دو رکعت نماز باین
عنوان گزاردند پس فرمودند که ای حماد چنین نماز بگذار و روی خود بهیچ طرف مگردان و باید خود بازی مکن و با ریش
با عضوی از آن بکنار و با انگشتان خود بازی مکن و انگشتان مشکن و آب دهن میفکن و از دهان و بینی
در برابر بلکه فرو بر یا بکنار رفتار و غیر آن بگو اینها انتهی و ابن بابویه صدوق علیه الرحمه در بعضی کتب گرده
چون خمیازه در نماز کنی پس میل بسوی نماز بعنوان نمودن حسنی در نماز خود که حق سبحانه و تعالی امر حکمی فرموده است و باید
با سکینه دل و وقار بنماز جماعت حاضر شوی و هر چه را دریابی بکن و هر چه را از جماعت فوت کرده باشی بقیه را بعد از نماز
ایشان تمام کن و اینکه حق سبحانه و تعالی در سوره جمعه فرموده است که فاسعوا الی ذکر الله مراد دویدن نیست بلکه
اهتمام بآن و اخلاص است که بجا آورند البته نماز روی کسل و تنبلی بگذار نکن و چون چنین کنی که جواب آئینه نماز بکن و
جان کن که آن باطل شود و متوجه نماز شو بلکه با سکون و وقار متوجه نماز شو پس چون بنماز داخل شوی بر تو باد
که با خشوع باشی و دل خود را متوجه نماز سازی برای حق سبحانه و تعالی مدح کرده است خاشعان را در سوره مومنین و

فرموده

فرموده است که رستگاری یافتند مؤمنانی که در نماز خود با خشوع اند و دیگر فرموده است که در بلاها و سختیها
از جهت دفع آن یاری جوئید بروزه و نماز و بنماز استعانت آن کردن نتوانست مگر خاشعانی که در
حالت نماز دل ایشان مشغول جناب اقدس است زیرا که ایشان لذتهای عظیم می یابند که ثقل آن از ایشان بر طرف
میشود بلکه لذات ایشان در نماز است و پس دیگر روی خود را از قبله مگردان که نمازت
فاسد میشود و دو رو را نباید زیرا که حضرت سید الانبیا صلوات الله علیه و آله الی یوم الجزا فرمودند که
بنده چون دو دست را بگذارد نماز او صحیح نیست و حقیقت با زیرا نماز و بجانب آسمان نکن بلکه در حالت ایستادن
میباید که نظر بموضع سجده داشته باشی و دل را مشغول نماز کنی بدرستیکه از نماز مقبول نمیشود مگر آنکه
دلت مشغول حق سبحانه و تعالی باشد و اگر بسا باشد که از نماز ربع آن یا ثلث آن یا نصف آن مقبول شود و بعضی
حق سبحانه و تعالی نماز مومنان را تمام میکند بنوافل و میباید که در حالت نماز چنان باشی که بنده
ذلیلی نزد پادشاه عظیم الشان ایستد و بدانکه نزد کسی ایستاده که او ترا میبیند و تو او را نمی بینی نماز کن
لیکن وداع نماز کننده و داند که نماز آخر اوست چنین کسی البته بنهایت خضوع و خشوع در حضور قلب نماز
میکند تو نیز چنین نماز بکن و در هر نمازی چون بنده بیندیش که این نماز که میکند تمام خواهد کرد یا نه و
با ریش و سر و دستهای خود و انگشتان خود را مشکن و بکنایه امثال از کنایه مکن و هر دو را جفت کن

که برابر باشند و فاصله میان پاها سه انگشت گشوده باشند تا یک شبر و دهان کجی مکن و در سخن
دره مکن و خنده مکن که خنده و قهقهه قطع میکند نماز را و تورک مکن زیرا که حق سبحانه و تعالی مومنه
سخت جسمی را بسبب تورک و چنین دیگر اگر ایشان را ملال حاصل شد از نماز و دستهای خود را بر رانها
میگذاشتند و دست بسته که این فعل گبرانست که در برابر بزرگان خود چنین می ایستادند عمر را خوش امد بگفت
نزد عجمی و بعد او بعضی چنین بستند و ملاحظه نمیکرد که ما چه دانیم که بدین کیفیت چگونه میبایست کرد
میبایدکرد و بیکن آنطور اعتقاد دینی صلی الله علیه و آله و دستها را بیاویز از جنبین و بجای دیگر انها در ران ها
گذارد در برابر زانوها که اگر چنین کنی لا یغتری یا نگه اهتمام نشان نماز در دهشته باشی و خاطر مجموع نماز
خانه زیرا که اگر دستها را حرکت دهی تو را از نماز غافل میکند و تکیه بر دیوار مکن مگر آنکه بیمار باشی و رو بجانب
راست و چپ مکن که اگر التفات کنی بمقداری که عقب خود را ببینی واجب است که اعاده کنی نماز را و اگر در
نماز زنان هست بجا زنان چنانکه از حدیث جابر مفهوم میشود و چون که حدیث او مشتمل است بر فواید بسیار
ذکر او ضرورت است لهذا گفته میشود مترجم فقیه در شرح کتاب مذکور نقل کرده که منقولست از جابر بن یزید جعفی که
گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه الی الیوم الآخر که فرمودند که بر زنان اذان و اقامت و جمعه
و جماعت نیست یعنی بر سبیل تاکید چنانکه بر مردانست و عیادت بیماران بر ایشان نیست و تشییع جنازه نیست یعنی

موکد

موکد او داخل شدن کعبه نیست یعنی موکد او سر تراشیدن نیست یعنی حرام است بلکه از
موی خود تقصیر میکنند در حج و عمره مفرده و قضا با ایشان نمیدهند و ایشان را امارت نمیدهند
و با زنان مشورت نمیکنند مگر از جهت آنکه مخالفت ایشان کنند و ذبح حیوانات نمیکنند مگر در حال اضطرار
و در وضو ابتدا از شکم دست میکنند و مردان ابتدا از پشت دست میکنند و مسح سر نمیکنند مانند مردان
بلکه باید که مقنعه را از موضع سر جدا کنند در نماز صبح و شام و مسح سر کنند و در باقی نمازها انگشت
خود را از زیر مقنعه کنند و مسح سر کنند بی آنکه مقنعه را جدا کنند و چون بنماز خیزند پاها را نزدیک هم
گذارند و دستها را بر سینه گذارند و در رکوع دستها را بر رانها گذارند و چون بسجود روند اول بنشینند و
سجده کنند بر زمین چسبیده و چون سر از سجده دوم بردارند بنشینند و بعد از آن برخیزند و چون از تشهد
بنشینند پاها را برابر زانوها بردارند و رانها را بهم آورند و چون تسبیح گویند بسینه انگشتان حساب کنند زیرا که از
ایشان سوال خواهند کرد و هرگاه حاجتی بحق سبحانه و تعالی داشته باشند بر بام خانه روند و دو رکعت نماز
بکنند و سر خود را برهنه کنند بر آسمان که هرگاه چنین کنند البته دعای ایشان مستجاب میشود و
و بر زن در سفر غسل جمعه سنت موکده نیست و جایز است او را که در حضر ترک کند غسل با وجود دست
زنان در هیچ حدی مقبول نیست و شهادت ایشان در طلاق مسموع نیست و در دیدن ماه مسموع نیست

و گواهی زن تنها مسموع است بچیزی چند که مردان بآن نظر نتوانند کرد مثل عیوب نهان
زنان و زنان در میان راه هموار راه نروند و در کنارهای راه راه روند و جایز نیست باز داشتن از بالاخانه
نشستن و خط یاد گرفتن و سنت است چرخ رشتن یاد گیرند و سوره نور را یاد گیرند و مکروه است زنان را
یاد گرفتن سوره یوسف علی نبینا و علیه السلام و هرگاه زن حج شود او را توبه نفرمایند لیکن اگر توبه کنند
والا او را همیشه در زندان حبس میکنند تا برگردد و او را نکشند چنانچه مرد مرتد را میکشند و لیکن او را
دشوار میفرمایند چون دلی و آب نمیدهند و اگر آنقدر که سد رمق او کنند و طعام نمیدهند مگر جو
زبون و پوشش نمیدهند و اگر تو پشمینهای کهنه و درشت و اگر نماز نکند میزنند تا نماز بکند و برتنند
تازیانه بگیرد تا توبه کنند از کفر اگر کرده و بر زنان جزیه نیست و چون قابله حاضر واجب است که
بردن کشند از خانه تا او را تر نظر زنان بعورت مولود نیفتد و این محمول است بر زنان بادیه از
ضروری و جایز نیست زن حایض و جنب را حاضر شدن نزد تلقین میت در حالت رفتن
میشوند از آن و جایز است که زن حایض و جنب داخل قبر شوند در وقت بردن میت بقبر و
زن از جای خود خیزد جایز نیست مرد را که در آن جا بنشیند تا سرد نشود در ترجمه فقه علیه الرحمه فرموده
که از مشایخ شنیده ام که مرض ابنه می آورد و جهاد زن آنست که اطاعت شوهر نیکو بکند و رعایت

احوال

احوال شوهر خود خوب بکند و حق شوهر بر زن عظیم تر است از همه مخلوقین و شوهر
احق است بنماز کردن بر زن بعد از فوت زن و جایز نیست زن مسلمان را که برهنه شود نزد زن
یهودیه و نصرانیه زیرا که وصف میکنند بدن او را نزد شوهرهای خود و جایز نیست زن را که خوشبوی
کند وقتی که از خانه بیرون رود و جایز نیست زن را که تشبیه بمردان کند زیرا که رسول خدا صلوات الله
علیه و آله الی یوم الجزا لعنت کرده است مردانی را که تشبیه بزنان کنند و لعنت کرده است زنانی را که
تشبیه بمردان کنند و جایز نیست زن را که خود را بی زینت نگاه دارد اگرچه بریسمان گردن
بجای کردن بند و جایز نیست که ناخنهای خود را سفید بگذارد اگرچه بحنا باشد آنقدر که رنگ گردد
و در حالت حیض دست خضاب راحت نبندد که شیطان بما دست می یابد یعنی شوهر را خوش
می آید و شیطان دست می یابد و شوهر را وسوسه میکند تا او را وطی کند و چون زن در نماز باشد
و کاری داشته باشد دست بر هم زند و مرد ایما میکند در نماز و اشاره بدست میکند و تسبیح میگوید
و جایز نیست برای مقتدی نماز کردن برای آنکه کبیره باشد که او بر باز نماز میکند بمقتدی و جایز است که
دیبا و حریر بپوشند در غیر نماز و احرام و حرام است پوشیدن حریر بر مردان مگر در جهاد و جایز است که
انگشتر طلا در دست کنند و در آن نماز کنند و بر مردان حرام است حضرت رسول خدا صلوات الله علیه

وا الی یوم الجزا فرمودند یا علی انگشتر طلا در دست مکن که آن زینت تو است در بهشت
و ابریشم محض مپوش که آن لباس تست در بهشت و جایز نیست زن را که در مال خود آزاد کردن بنده و حج
کردن مگر باذن شوهرش و جایز نیست او را روزه سنتی مگر باذن شوهرش و جایز نیست که مصافحه کند
با نامحرم مگر آنکه دستش در جامه باشد و بیعت نمیکند مگر از زیر جامه و جایز نیست او را حج سنتی مگر باذن
شوهرش و جایز نیست زن را که بر زین سوار شود مگر در حالت ضرورت یا در سفر و میراث زن نصف میراث
مرد است و دیتش نصف دیت مرد است و مرد و زن در جراحتها برابرند تا ثلث دیت پس چون از ثلث زیاده
شود از مرد زیاده میشود و از ثلث کم میشود و از زن نصف مرد میشود و چون زن و مرد نماز کنند اگر هم
یکزن باشد در عقب مرد می ایستد و پهلوی او نمی ایستد و چون زن بمیرد امام در وقت نماز در برابر
سینه اش می ایستد و چون از مرد نماز کند نزد سرش می ایستد و چون زن را بقبر برند شوهر در موضعی
می ایستد که دستهای او را بگیرد و محرم دیگر نزد سینه و سرش می ایستد و جزی شفیع زن نیست نزد حق سبحانه و
تعالی بهتر از رضای شوهر او و چون حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها شهیده شد حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه الی یوم الدین ایستاد در وقت نماز و گفت خداوندا من راضیم از دختر پیغمبر تو خداوندا او وحشت
قبر در می آید تو انیس او باش خداوندا از شوهر و اولاد هجران کشیده است خداوندا تو او را وصل خود

گردان

گردان خداوندا مظلوم از دنیا رفت حق او را بردند و شهیدش کردند خداوندا تو بگیر فدک ازو گرفت
و عمر در تلخی گذرانید و با دو پسرش از دنیا رفت خداوندا تو حاکم کن از جهت او که تو بهترین حاکمی
و ایضا مترجم بحار الانوار نقل کرده که در قرب الاسناد حمیری نقل کرده است از عبد الله بن حسن از جدش علی
بن جعفر که گفت سوال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که اگر زنی امامت زنان کند بمقدار
آواز خود را بلند کند در حالت قرائت فرمودند که آنقدر که شنیده شود گفت سوال کردم که آیا
بر زنان هست که قرائت را بلند بخوانند در نماز فریضه فرمودند که مگر آنکه زنی امامت
زنان کند بلند میخواند آنقدر که قرائتش شنیده شود پرسیدم که آیا افتتاح صلوة و تشهد و قنوت
و نماز نافله متبین ... بر زنان هست چنانکه بر مردانست فرمودند بلی پرسیدم که زنان عارفه
یعنی امام خود را شناسند و اثنای عشری باشند آیا بر ایشان هست نماز کسوف و جمعه و عیدین
خوش کردن و زینت کردن در روز جمعه و عیدین چنانکه بر مردانست فرمودند بلی پرسیدم که کنیز
نماز میتواند کرد در یک پیراهن فرمودند که باکی نیست پرسیدم که هرگاه زنی در نماز واجب باشد و
فرزندش در پهلوی او باشد و گریه کند و زن نشسته باشد میتواند که فرزند خود را بردارد و در
کنار داد و او را خاموش کند و شیرش بدهد فرمودند که باکی نیست پرسیدم که زنان را میتوانند

فرمودند باکی نیست پرسیدم که زنان موی خود را تنک میتوانند کرد فرمودند که باکی نیست پرسیدم
که زن از خانه شوهر چیزی بمردم میتواند داد فرمودند که مگر باذن و رخصت شوهر پرسیدم که بی رخصت
شوهر از خانه بیرون میتواند رفت حضرت فرمودند که نه پرسیدم که اگر زنی جراحتی در اندامش باشد یا زخم
او باشد با مردان میتوانند نظر کردن و معالجه کردن آنرا فرمودند که نه پرسیدم که هرگاه که در بیخ
رانش نشسته باشد جراحتی باشد زن میتواند که نظر بر آنجا کند و دوا کند آنرا فرمودند که غیر عورت
او را میتواند پرسیدم که مرد کجای زن محرم را میتواند دید فرمودند که رو و دستها و موضع
بند پرسیدم که مرد فرج زن را میتواند بوسید فرمودند که باکی نیست **بحث دوازدهم** در آنکه
نیت در لغت بمعنی قصد است و در اصطلاح اراده فعل واجب یا سنت مشروط بودن صحت
عمل به نیت صحیح نیست که إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ و ثقة الاسلام در کافی روایت کرده از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که نیت مومن بهتر از عمل او است و نیت
کافر بدتر از عمل او است و هر عمل کننده موافق نیت خود عمل میکند و همچنین حضرت رب الجلیل در
قرآن مبین فرموده که قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ یعنی بگو یا محمد که هر کس کار میکند بر شاکله خود و حضرت
فرمودند که شاکله نیت است و در معنی نیت اشتباه بسیار واقع شده و اکثر با حقیقت آن پی نبرده اند

بعض

بعضی از عوام چنان گمان کرده اند که نیت آن لفظیست که بآن تلفظ مینمایند در هنگام
شروع کردن بوضو و نماز و غیر آن هر چند در خاطر ایشان معنی نیت نباشد و علمای شیعه رضوان
الله علیهم اجماع کرده اند که این نیت لغو و بیفایده است و همچنین باید که نیت خالی از ریا باشد و
مترجم کتاب عقبه نقل کرده از حضرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و آله اجمعین که فرمودند
مردمان هلاک شدند مگر علمائی که عمل بعلم خود میکنند و همه علما با عمل هلاک شدند مگر آنهائی که علم و عمل ایشان خالص
از جهت رضای الهی و موید این است قول حقسبحانه و تعالی در قرآن مبین که وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا
اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ظاهر معنی آنکه مأمور نشدند اهل کتاب مگر آنکه عبادت کنند الله تعالی را
حالتی که خالص کننده باشند برای او دین خود را و همچنین باید در دین شریک و سهیم او نگردانند
آنکه علمای امامیه رضوان الله علیهم در نیت اختلاف کرده اند بعضی بر آنند که رکن است و بعضی بر
آنند که شرط است و علی ای حال باطل میشود نماز بترک آن عمدا و سهوا و شهید اول علیه الرحمة در رساله
الفیه نقل کرده که نیت قصد قلبی است و در وی معتبر است چهار امر **اول** قصد آن نماز است یعنی که قصد کنند
که این نماز چنین است یعنی ظهر است یا عصر یا غیره **دوم** قصد وجوب هرگاه نماز واجب باشد و قصد سنت هرگاه
نماز سنت باشد **سیوم** قصد ادا هرگاه در وقت باشد **چهارم** قصد قضا هرگاه در خارج وقت

باشد پنجم قصد قربت یعنی خالصا مخلصا لوجه الله باشد یعنی که ریا و سمعه در وی نباشد زیرا که ریا شرک
خفی است و نماز ریا مقبول نیست ششم مقارن داشتن نیت است با تکبیر الاحرام که اگر فاصله کند نماز باطل است هفتم
استدامت حکمی است یعنی مدام در حکم نیت بودن تا فارغ شود که اگر در اثنای نماز قصد چیزی کند که منافی
نیت باشد مثل سخن گفتن و پشت بقبله کردن باطل است بحث سیزدهم در بیان تکبیر الاحرام و علما اجماع کرده اند که
تکبیر الاحرام رکن است و نماز باطل میشود بترک آن عمدا و سهوا و در کافی روایت است از زراره که از امام محمد
باقر علیه السلام راوی گوید که پرسیدم امام را از مردی که فراموش میکند تکبیر را که برای ابتدای نماز است
فرمود که اعاده میکند نماز او را ایضا در همان کتاب روایت است از همان جناب فرمود که چون بچیزی سوی نماز بکشی تکبیر بگوی
و بردار دو دست خود را و مگذران از ... خود را از دو گوش خود و شهید اول در رساله الفیه ذکر کرده که
واجبات تکبیر الاحرام یازده است اول تلفظ باو صیغه او الله اکبر و هرگاه تبدیل کنی الله اکبر را بصیغه دیگر نماز
باطل است دوم بعربی گفتن است پس اگر بعجمی بگوید از روی اختیار نماز باطل است سیوم پی در پی گفتن است که اگر
فاصله کند میان لفظ الله و اکبر نماز باطل است چهارم مقارن داشتن نیت است با تکبیر الاحرام که اگر فاصله کند نماز
باطل است پنجم مد ندادن است میان حروف اول که مد بهمزه الله بطریقی که معنی استفهام از وی فهمیده شود
نماز باطل است ششم مد ندادن اکبر است که اگر مد دهد بطریقی که جمع شود نماز باطل است هفتم ... نگوید

که اگر برعکس بگوید یا چیزی زیاد و کم کند هر چند بمعنی درست باشد نماز باطل است هشتم آنکه آنچنان بگوید
که خود بشنود که اگر در دل بگذراند نماز باطل است نهم بیرون آوردن حروف است از مخرج خود دهم قطع همزه
از الله یازدهم قطع همزه از اکبر یا اگر وصل کند این هر دو همزه را بما قبل آن باطل است و مد ندادن
میان لام و هاء الله مکروه است که آن را در عرف و عادت بعضی از قراء بتعظیم میخوانند بحث چهاردهم
در بیان قرائت مشهور میان علما است که قرائت رکن نیست پس بترک او عمدا نماز باطل است نه سهوا و در اینجا
پنج حدیث نقل میشود حدیث اول ترجمه فقیه در کتاب مذکور نقل کرده که روایت است از محمد بن مسلم که گفت سؤال
کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه الی یوم الآخر از کسی که فاتحه الکتاب نخواند در نماز آن حضرت فرمودند
که نماز نیست او را یعنی صحیح نیست مگر آنکه او را بخواند در جهر یا اخفات حدیث دوم در همان کتاب
منقول است از همان جناب بروایت زراره گفت که عرض نمودم با امام که چه چیز مجزیست از تسبیح در دو رکعت
آخر حضرت فرمودند که مجزیست که بگوئی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و
تکبیر رکوع بگوئی و برکوع روی و در تهذیب روایت شده که بعد از تسبیح اربعه بگوید استغفر الله
حدیث سیوم ترجمه فقیه روایت کرده از محمد بن حکیم که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم علیه
السلام که در دو رکعت آخر حمد بهتر است یا تسبیح حضرت فرمودند که حمد بهتر است حدیث چهارم صدوق علیه الرحمه

روایت کرده از مروج دین خالق امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود که مکرر
بگویم که مخیریست از ذکر در دو رکعت اخیر که سه تسبیح بگویند و چنین ظاهر میشود که بر چنین
باشد بهتر است از ترجیح فقیه گفته که آنچه ظاهر میشود در جمع بین الاخبار آنست که منفرد را غالبا
تسبیح اولیست و امام را غالبا حمد اولیست و در حال الصالحین گفته که در رکعت سیوم و چهارم احادیث
بسیار واقع شده که تسبیح و الحمد در هر دو مساوی است هر کدام را خواهند بخوانند اما از حضرت صاحب
الزمان علیه السلام روایتست قرائت الحمد در هر دو رکعت تسبیح را نسخ کرده مگر برای بیماری یا کسیکه
بسیار سهو کند پس بنابرین حدیث احتیاط است که بقرائت تسبیح بخوانند حدیث پنجم
در کافی شیخ کلینی روایت از زراره از امام محمد باقر ع که فرمود نوشته و حساب کرده نمی شود
در حصه قرآن و دعای کسی در نماز مگر آنکه بشنواند آنکس خود شخص یا مراد این که بشنواند
روح خود را همچنین دلش ملتفت قرآن و دعا باشد و التفات بفکرهای بیهوده نکرده باشد
و شهید اول در رساله الفیه ذکر کرده که در قرائت سیزده امر واجبست اول خواندن حمد است با سوره
در نماز دو رکعتی و در دو رکعت اول نماز چهار رکعتی و سه رکعتی همچنین که در غیر نماز دو رکعتی
همان در ادای دو رکعت اول سوره واجبست و در رکعت ثالثه و رابع سوره و جنبت و بطلان

مخیر

مخیر است در خواندن سوره و تسبیح اربعه چنانچه در حدیث اول دوم و
سیوم و چهارم نیز ظاهر شد دوم از واجبات قرائة که شهید علیه الرحمه شمرده رعایت
کردن اعرابها و تشدیدها و مد متصل بروشی که از ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین بتواتر منقولست سیوم رعایت کردن ترتیب کلمات و آیات بروشی که منقول است از ائمه
که هرگاه بر عکس بخواند نماز باطلست چهارم آنکه پی در پی بخواند که اگر سکوت طویل کند در میان
قرائت یا جای دیگر قرآن بخواند نماز باطلست پنجم وقف نه آخر کلمه است یا آنکه وقف کند در
کلمه یا هر کلمه وقف کند بحیثیتی که خلل بنظم قرآن رسد باطلست ششم بلند خواندن قرائت
در نماز جهریه در نماز صبح و در دو رکعت اول نماز شام و خفتن و آهسته بخواند باقی را و [illegible]
فرموده که اقل جهر آنست که بشنود قرائت او را کسی که نزدیک او باشد صحیح السمع و آهسته خواندن
شنوانیدن نفس خود است تحقیقا و تقدیرا و بعضی از علما گفته اند که مراد بجهر ظاهر کردن
جوهر صداست و شنوانیدن نفس خود در حدیث پنجم مذکور شد و صدوق علیه الرحمه در فقیه
ذکر کرده که همه قرائت را بلند بخوان در نماز شام و خفتن و صبح بی آنکه خود را در بلند خواندن
بمشقت اندازی بسیار بلند نخوانی بلکه میباید که وسط باشد نه بسیار بلند [illegible] نه آهسته بر آنکه حق

سبحانه وتعالی میفرماید که وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ
سَبِيلًا یعنی نماز را بلند مخوان و در میان هر دو راهی طلب کن که وسط است و بلند بخوان نماز ظهر
و عصر را بدرستیکه هر که بلند بخواند قرائت را در این دو نماز یا آهسته بخواند در آن پس نماز عیب نیست
بر او که نماز را اعاده کند و اگر از روی نسیان بلند یا آهسته بخواند یا بر عکس و جهری نیست مگر در ظهر روز جمعه
که بلند میخواند و مترجم فقیه در شرح کتاب مذکور روایت کرده از سماعه که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق
علیه صلوات الخالق از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که بلند مخوان و آهسته مخوان جواب فرمودند که آهسته آنست که خود
نشنوی و بلند آنست که بسیار بلند بگویی و ایضا مترجم علیه الرحمه فرموده که فرق کردن میان جهر و اخفات در
نهایت اشکال است و اکثر اصحاب گفته‌اند که اقل اخفات آنست که خود بشنود و اقل جهر آنست که صحیح قریب بشنود و تجربه
کرده‌ایم که هرگاه چنان بگویند که خود بشنود البته صحیح قریب هم خواهد شنید از این جهت جمعی گفته‌اند که جهر آنست که
جوهر صوت ظاهر شود و اخفات آنست که جوهر صوت ظاهر نشود در حین بحه بیشتر شود و ایضا فرموده که اگر جهر و اخفات
واجب باشد بسیار جایی دارد که اکثر اوقات جمع میشود جهر و اخفات اگر بنابر جوهر صوت بگذاریم در شکلست بیان آن کردن
چون بحسب شرع و عرف و لغت جهری نیست که دلالت کند بر این مذهب و اکثر سعی بسیار میکنند که نماز اخفاتیه را چنان بخوانند
که صحیح قریب نشنود و تمیز حرف نکنند بر وجهی که از مخارج گفته شود و تمیز داشته باشد نهایت احتیاط خواهد بود

واما

واما غالب زنان آنست که احتیاط مرعی دارد و ایضا فرموده که ظاهر در مواضع جهر زنان مخیرند
میان جهر و اخفات اگر آواز ایشان را اجنبی نشنود و اگر بشنود احوط اخفات است و خلافی هست در آنکه آواز
زن عورتست و واجبست که مردان نامحرم نشنوند یا عورت نیست مطلقا بلکه صورت شنیدن و فتنه که تلذذ در شنیدن
داننده خلاف بسیار قوتی نیست و ظاهر اصحاب مشکل بر مخیر باشند و اکثر گفته‌اند که حکم زنان در این احوط آنست که نماز جهریه را
بلند بخوانند و چنان کنند که آواز او را نامحرم نشنود و ظاهر در قضای نماز زنان مخیر باشند میان جهر و اخفات
در جهر بسم الله الرحمن الرحیم هفتم از واجبات قرائت که شهید علیه الرحمه شمرده مقدم داشتن حمد است بر سوره پس اگر عکس
بخواند از روی عمد باطل است و اگر از روی سهو باشد اعاده میکند یعنی که اول حمد را بخواند و بعد از آن سوره را
هشتم گفتن بسم الله است در اول هر یک از حمد و سوره پس اگر ترک کند عمدا یکی از اینها را باطلست و مؤید این در کافی
روایت شده از یحیی بن عمران همدانی که نوشتم بسوی امام محمد تقی که چه میفرمایی در مردیکه
بسم الله را در اول فاتحه گفت و چون به سوره دیگر آمد ترک بسمله کرد عباسی گفت که باکی نیست امام بخط مبارک خود نوشت
که اعاده میکند نماز را اعاده میکند نماز را برغم عباسی نهم خواندن یک سوره است بعد از حمد در هر رکعتی پس اگر دو سوره
بخواند قولی رفته است که بطلان و قولی بکراهت مگر در سوره والضحی و الم نشرح و سوره فیل و لایلاف که یکی اند و در این
نوادر روایت شده از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود جمع مکن میان دو سوره در یک رکعت مگر در سوره والضحی

الم نشرح و سوره فیل و لایلاف بسم الله را در هر دو سوره باید گوید چنانچه گذشت **نهم** تمام خواندن

حمد و سوره است پس اگر بعضی را بخواند از روی عمد باطل است و اگر تمام نداند آنچه میداند بخواند و بقیه

را از هر جای قرآن که میداند بخواند اما حفظ ترتیب بکند یعنی که اگر اول حمد را نمیداند آیه اول را بخواند

را عوض بخواند بقدر آنچه نمیداند از جای قرآن که میداند و همچنین است بر عکس و اگر هیچ نداند تسبیح بگوید

بقدر قرائت بخواند اگر هیچکدام مطلقا نداند بقدر قرائت البته بدان ای برادر مومن که احتیاج این نماز

در روزه بنده نیست اما این نماز را خواسته‌اند هرگاه نکنیم عاصی باشیم پس باید بهر وجهی که میسر شود

**یازدهم** خواندن سوره غیر عزیمه است مؤید این در کتاب کافی روایت شده از امام محمد باقر و امام جعفر صادق

علیهما السلام که فرمودند نخوان در نمازهای واجب سورهای عزایم را از برای آنکه سجده زیاد میشود در نماز و

زیاد کردن یک سجده سبب بطلان نماز است و سورهای عزیمه شمرده شده در باب غسل و باید که سوره بسیار بزرگ که بسبب

آن وقت فوت شود نخواند **دوازدهم** اینکه بسم الله که گفته میشود قصد سوره معینه بکند **سیزدهم** نقل کردن

از سوره بسوره مگر آنکه از نصف نگذشته باشد و در سوره قل هو الله و قل یا ایها الکافرون بمحض شروع در او

دیگر نقل نتوان کرد مؤید این روایت شده در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که راوی پرسید از او که مرد

در نماز میخواهد سوره بخواند از روی غفلت سوره قل هو الله و قل یا ایها الکافرون را میخواند باید برگردد

آنچه

آنچه اراده داشت یا نه امام علیه السلام فرمود برمیگردد نماز گذار از هر سوره که بغفلت شروع در آن کرده

باشد بغیر از سوره قل هو الله و قل یا ایها الکافرون **چهاردهم** بیرون آوردن حروف از مخارج

**پانزدهم** بعربی خواندن است که اگر بعجمی بخواند نماز باطل است **شانزدهم** ترک آمین است در هیچ حالی از احوال نماز پس

اگر بگوید در غیر تقیه نماز باطل است مؤید این در کافی روایت شده از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود چون

در عقب پیشنماز باشی و او از سوره حمد فارغ شود بگو الحمد لله رب العالمین و مگو آمین که آن از نصاری

و متعارف ایشان است **بحث یازدهم** در بیان قیام علما فرموده‌اند که قیام در دو موضع رکن است یکی در

تکبیر احرام و یکی بعد از قرائت و پیش از رکوع که آنرا قیام علما فرموده‌اند که قیام متصل برکوع خوانند

و در این مقام سه حدیث نقل میشود **حدیث اول** ترجمه فقیر در کتاب کافی روایت کرده از زراره از امام

محمد باقر علیه السلام که فرمودند چون بنماز بایستی باید قدمهایت نزدیک یکدیگر باشد و میان هر دو فاصله

اقلش یک انگشت و اکثرش یک شبر و دستهایت را بیاویز و بلند مکن دستهایت را بیاویز و بسته انگشتانت را بمانی هم

لکن و باید که دستهایت برابر رانهایت محاذی زانوها و باید که نظرت بجای سجده باشد و چون

برکوع روی باید زانوها را محاذی هم دار و فاصله در میان ایشان بقدر یک شبر بگذار و کف دستها را بر زانو

واول دست راست را بر زانو نه و بعد از آن دست چپ را بر زانو نه و چون کف دست بر زانو گذاری

انگشتان را گشاده گردان که زانوها را پر کند و مستحکم نگاه دارد و رسیدن سرهای انگشتان در رکوع بزانوها
کافیست و مترجم فقیه علیه الرحمه فرموده که آن مانند کج شدنست مگر آنکه مراد این باشد که قدرت گذاشتن
بنحوی که مذکور شده واجبست بلکه اگر کج شود بقدری که سر انگشتان بزانوها رسد کافیست و لیکن بجمیع احادیث اول
و مجموع اینها در سنت آنست که دستها را بر زانوها نیکو گذارد و انگشتان دو زانوها را فرا گیرد و دیگر نظر
مرسله که شاید کافی بودن رسانیدن سر انگشتان بزانوها سنت زنان باشد والله تعالی یعلم و افضل
مینماید که نشست ... که گردن انگشتان باشد و میباید که در حال رکوع نظر در میان پایهای
خود کند و اکنون پس چون خواهی که بسجده روی دستها را پیش کن از جهت تکبیر و خود را بینداز از جهت سجود
را بر زمین گذار از پیش از زانوها و هر دو را باهم گذارد و در اعین بر زمین مگذار مانند که پیش دستهای
خود را بر زمین و در اعین بر زانوها و در اینها مگذار بلکه دور کن میغی را مانند نشستن ... و مگذار بر زانوها
و ... بلکه پست تر گذارد و در برابر دو پستانهای خود و محاذی حقیقی بازوها مگذار بلکه اندک پیشتر
محاذی دو کفهای دست بر زمین پهن کن و انگشتها را بسوی خود و در وقتیکه سر از سجده برداری
بسوی خود کش ... خود بردار و اگر دستها را بر روی جامه گذاری ضرر ندارد و اگر بی
برهنه بهترست در حال سجده انگشتان را گشاده از هم بلکه متصل بهم حتی ابهامها و چون بنشینی زانوها را

بچسبان

بچسبان و بهم متصل سازد و در میان شان فاصله نگذارد و باید که پشت پای راست بر کف پای چپ
پشت پای چپ و نشستگاه بر زمین باشد و باید که انگشت مهین پای راست بر زمین باشد و زنهار که بر
پاشنهای پا ننشینی که آزار می یابی و بر زمین نتوانی نشست و خواهی بود بلکه بعضی گفته اند بعضی نشستن چون سگ
بود پس صبر نتوانی کرد از جهت نشستن **حدیث دوم** صدوق علیه الرحمه در فقیه روایت کرده از حضرت سید
صلواة الله علیه و آله اجمعین که فرمود که اگر ممکن باشد که مریض ایستاده نماز کند می ایستد و اگر نتواند
نشسته نماز میکند و اگر نتواند بر جانب راست میخوابد و نماز میکند رو بقبله و اگر نتواند بر جانب چپ نماز میکند
و اگر نتواند بر پشت میخوابد و ایما و اشاره میکند بجانب قبله و سجود را پست تر از رکوع میکند پس اگر
نشسته نماز تواند کرد و رکوع و سجود نتواند کرد ایما بسر میکند و ایمای رکوع بسر کج میکند و از
سجود بیشتر و اگر بر پهلو یا پشت خوابیده باشد و ایما بسر نتواند کرد ایما بچشم میکند و در رکوع چشم ها را بهم
و در سجود چشم را میگشاید و علما ذکر کرده اند که هرگاه نشسته نماز گذارد واجبست که در حال رکوع پاها را
از زمین بردارد و چندان خم شود که برابر شود روی او با برابر زانوها هرگاه قادر باشد **حدیث سوم**
حماد ... روایت کرده است حماد که گفت عرض نمودم بحضرت امام جعفر صادق علیه صلواة الخالق که [illegible]
من ایستادن در نماز حضرت فرمودند که هرگاه خواهی که ثواب نماز ایستاده داشته باشی پس قرائت را

نشسته بخوان پس چون دو یا سه سوره مانده باشد برخیز و سوره را تمام کن و برکوع و سجود در آن
نماز ایستاده ادا کرده است چون قیام پیش از رکوع رکن است و آنرا ایستاده کرده است همچنانکه نماز را ایستاده ادا کرده است
و شهید اول علیه الرحمه در رسالهٔ الفیه ذکر کرده که واجبات قیام چهار است اول راست ایستادن
که مهرهای پشت راست باشند پس اگر کج کند اختیاراً باطل است و سر در پیش افکندن از جهة خضوع و خشوع ضرر
نمیرساند اما سر بر دوش نهادن باطل میکند دوم آنکه بخودی خود بایستد پس اگر اعتماد کند بر چیزی از
روی اختیار باطل است سیوم آنکه مستقر باشد که اگر راه رود یا سواره باشد یا بر بالای برف یا برکه
قدمها بر او قرار نگیرد از روی اختیار باطل است چهارم آنکه قدمها را دور ننهد بر وجهی که از حد ایستادن
بیفتد چنانچه در حدیث اول نیز اشاره شد بحث شانزدهم در بیان رکوع و علما اجماع کرده‌اند
که رکوع رکن است و نماز بترک او عمداً و سهواً باطل است و آداب رکوع در حدیث اول بحث یازدهم گذشت
و شهید علیه الرحمه در رسالهٔ الفیه ذکر کرده که واجبات رکوع سه است اول دو تا شدن بر وجهی که دستها بزانوها
برسد و گذاشتن دست بر زانو سنت است دوم ذکر در رکوع است و طریق ذکر آن در کافی روایت شده از
امام محمد باقر علیه السلام که فرمود آیا میدانی چه حد است ذکر در رکوع و سجود راوی گوید گفتم نه فرمودند آنکه تسبیح
گوئی در رکوع سه مرتبه که سبحان ربی العظیم و بحمده و در سجود سه مرتبه که سبحان ربی



الاعلی و بحمده پس هر که کم کند یکی را کم کرده است دو دانگ نماز خود و هر که کم کند دو را
کم کرده است چهار دانگ نماز خود را و هر که تسبیح نگوید در رکوع و سجود پس نیست نمازی از او
سیوم بعربی گفتن ذکر است و هرگاه بفارسی گوید نماز باطل است چهارم پی در پی خواندن
ذکر است پنجم آرام گرفتن در رکوع است بقدر ذکر که اگر برکوع رفته ذکر را بگوید یا تمام نکرده
برخیزد یا بخیزد باطل است ششم آنکه ذکر را چنان بگوید که خود بشنود و بلند گفتن سنت است هفتم
آنکه سر از رکوع بردارد و راست بایستد و بعد از آن بسجود رود و هرگاه سر بر ندارد و بسجود رود عمداً پس
اختیاراً باطل است موید این روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود چون برداری سر خود را از رکوع
راست کن مهرهای پشت خود را چه بدرستیکه نماز صحیح نیست برای کسیکه راست نکند مهرهٔ پشت خود را
بی ضرورت هشتم طمأنینه است یعنی آرام گرفتن بعد از برداشتن سر از رکوع بقدر آنکه اسم آرام
بر او صادق آید نهم آنکه بسجود از ایستاده بطریقی که گوئیم که نماز نمیکند بحث هفدهم در بیان سجود
بدانکه سجود در لغت خضوع است و در اصطلاح نهادن پیشانی است بر زمین و علما اجماع کرده‌اند
که هر دو سجده با هم رکن است و هرگاه کسی ترک کند هر دو سجده را با هم عمداً و سهواً نماز باطل است و اگر
یک سجده را ترک کند سهواً بعد از نماز بجا آورد و در این مقام چهار حدیث ذکر میشود حدیث اول مرحوم

فقیه در شرح کتاب نکو روایت کرده از زراره از حضرت امام محمد باقر صلواة الله
الی یوم الآخر که منقولست از سید المرسلین صلواة الله علیه الی یوم الدین که فرمود
که سجده کن بر هفت استخوان پیشانی و دستها و زانوها و انگشتهای بزرگ پایها
و ارغام میکنی بینی خود را و ارغام بینی بر خاک مالیدن نیکوست اما فرض آن هفت است
حدیث دوم در کافی شیخ کلینی طاب ثراه روایتست از همان جناب که فرمود فرش خود را کم کن دو ذراع
چنانکه میکنند سباع در وقت خواب و مانند آن دیگر البته دو ذراع خود را بر دو زانوی
خود منه بر دور انگشتان و لیکن میل بغلهای خود میکنی از بدن خود حدیث سیوم
در همان کتاب روایتست از مصادف که گفت بیرون آمد بر جبینی من دملی و سجده میکردم بر پهلوی جبین
که در جبینم بود دید امام جعفر صادق علیه صلوات الله سجود مرا در جبین فرمود چیست این
خاک که در جبینت گفتم که نمیتوانم که سجده حقیقی کنم بسبب این دمل سجده میکنم فرمود در آنکه مکن و لیکن
گودی بکن در زمین و بکن دمل را در آن گود تا فرود آید پیشانی تو بر زمین و قریب باین صدوق علیه الرحمه در فقیه ذکر
کرده حدیث چهارم هم در همان کتاب روایتست از همان جناب راوی که گفت پرسیدم او را از جای پیشانی
سجده کننده در نماز که آیا بلند تر از جای ایستادن است امام فرمود نه و لیکن باید برابر باشد

که بلندی و

که بلندی و پستی هیچکدام خوب نیست مگر بقدر یک خشت زیرا که آن در حکم مساوات است چنانکه
امام علیه السلام فرمود چون باشد جای پیشانی تو بالا از جای دو پای تو بقدر یک خشت یک
خشت قریب باین صدوق علیه الرحمه نیز در فقیه روایت کرده و شهید علیه الرحمه در رساله الفیه ذکر کرده
که واجبات سجود چهارده است اول سجود کردن بر اعضاء سجده چنانچه در حدیث ظاهر شد دوم آنکه هفت اعضا را بزمین
رساند سیوم نهادن پیشانی است بر آنچه صحیح است سجود بر او و آنچه سجود بر او صحیح است ذکر کرده شد در بحث نهم
چهارم آنکه موضع ایستادن و موضع سجود برابر باشد که اگر بلند و پستی زیاده از یک خشت باشد باطل است
چنانچه در حدیث چهارم نیز گفته شد پنجم اینکه اعضای سجده را چنان بر زمین بگذارد که اسم گذاشتن
بر او صادق آید ششم خواندن ذکر است و ذکر گفته شد در بحث نوزدهم هفتم آرام گرفتن به اندازه ذکر در حالت
سجود چنانچه در رکوع گفته شد هشتم عربی خواندن نهم درست خواندن دهم اینکه چنان بگوید که خود بشنود
و بلند خواندن سنت است یازدهم سر از سجده اول بر داشتن بطریقی که راست بنشیند و بعد از آن سجده دیگر
کند دوازدهم اینکه بعد از سر برداشتن از سجود طمأنینه کند سیزدهم آنکه بسیار آرام بگیرد چهاردهم آنکه در هر رکعتی
دو سجده کند نه زیاده و نه کم در نبوده که طمأنینه بعد از سجود اول واجب است و ثانی سنت بحث بیست و هیجدهم در بیان
تشهد و آنکه تشهد در لغت قاطع است و در اصطلاح شهادت بتوحید و رسالت و صلوات بر محمد و آل محمد

و نشستن است و هرگاه نماز دو رکعتی باشد یک تشهد واجب است و هرگاه سه رکعتی باشد
دو تشهد واجب و صدوق علیه الرحمه در فقیه ذکر کرده که چون از قنوت فارغ شوی رکوع و سجود
کن و چون سر از سجدهٔ دوم برداری تشهد بخوان و ایضا فرموده که چون سر از رکعت چهارم برداری
تشهد بخوان و شهید علیه الرحمه در رسالهٔ الفیه ذکر کرده که واجبات تشهد نه است اول نشستن از برای تشهد
دوم آرام گرفتن بقدر تشهد اختیارا سیوم گفتن شهادتین چهارم صلوات بر محمد و آل او و درست
پنجم بعربی خواندن ششم رعایت ترتیب کردن هفتم پی در پی خواندن هشتم شنوانیدن نفس خود و بلند
خواندن سنت است نهم رعایت کردن آنچه منقول است و او این است که اشهد ان لا اله الا
الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی
محمد و آل محمد و زیاده بر این آنچه در کتابهای مطوله است سنت است و شیخ محمد بن یعقوب طاب ثراه در کافی
روایت کرده از حماد از کسی از امام محمد باقر علیه السلام راوی پرسید امام را از کمتر آنچه کافی است
از جملهٔ تشهد پس فرمود شهادتین است و در رسالت اشارت باینکه درود بر محمد و آل محمد
بحث نوزدهم در بیان سلام بدانکه سلام در لغت بمعنی تحیت و سلامتی آمده و در اصطلاح لفظ موضوع است
از برای تحلیل مصلی از نماز بمعنی که حلال شود بر او آنچه حرام شده بود به تکبیر احرام مثل خوردن و آشامیدن



و غیر آن و صدوق علیه الرحمه در فقیه ذکر کرده که پس سلام میدهی رو بقبله و اشاره میکنی
بچشم بجانب دست راست اگر امام باشی و اگر تنها نماز کنی یکمرتبه میگوئی که السلام علیکم رو بقبله
رو را میگردانی که میل کنه بینی تو بدست راست تو و اگر در عقب امام باشی که با او اقتدا کرده باشی یکسلام را
رو بقبله میگوئی جواب سلام امام و یک سلام میکنی یکی بدست راست و یکی بجانب دست چپ مگر آنکه در دست چپ
کسی نباشد که در این صورت سلام بجانب دست چپ نخواهی کرد مگر آنکه پهلوی دیوار باشی سلام
چپ نخواهی کرد و ترک نکن سلام بر دست راست را خواه کسی باشد و خواه نباشد و شهید علیه الرحمه در رساله
الفیه ذکر کرده که در وجوب سلام اختلافست و بر تقدیر وجوب واجبات آن نه است اول نشستن از برای آن
از روی اختیار دوم آرام گرفتن بقدر سلام اختیارا سیوم رعایت ترتیب کلمات است چهارم
بعربی خواندن پنجم موالات ششم رعایت کردن آنچه منقول است و او این است که السلام علیکم و رحمة
الله و برکاته و یا السلام علینا و علی عباد الله الصالحین هفتم اگر در اول
تشهد بخواند و بعد از آن سلام دهد هشتم چنان بگوید که خود بشنود و بلند خواندن سنت است نهم
قصد بیرون رفتن کند از نماز و بعضی اینها را واجب نمیدانند و شیخ علیه الرحمه در الفیه جمیع واجبات
نماز را شمرده و هرگاه اراده شمردن کنی مخصات این است که در رکعت اول شصت و یک واجب است

نیت و یازده تکبیر احرام و شانزده قرائت و چهار قیام و سه رکوع و چهارده سجود و مجموع شصت
و یک چیز میشود و در رکعت دوم چهل و چهار چیز واجب زیرا که از جمله واجبات نیت و تکبیر شش از آن می افتد
و اگر کسی گوید که نمی افتد استبعاد حکمی است یازده امر که در تکبیر احرام واجب می افتد و هفده که از شصت و یک
کم شود چهل و چهار میماند و در رکعت سوم هرگاه حمد خوانده شود سی و نه چیز واجب زیرا که
واجبات رکوع پنج است آن پنج که از چهل و چهار افتد سی و نه چیز میماند و در رکعت چهارم نیز سی و نه چیز
واجبست و اگر بجای حمد در رکعت سیوم و چهارم تسبیح اربع بخواند سی و دو چیز واجب زیرا که واجبات حمد
که زیاده می افتد و چهار واجبات تسبیح آورده میشود سی و دو چیز میشود پس بنابر این در نماز دو رکعتی
صد و بیست و سه چیز واجبست زیرا که در رکعت اول شصت و یک چیز و در رکعت دوم چهل و چهار چیز و نه تشهد
و نه سلام مجموع صد و بیست و سه چیز شد و در نماز سه رکعتی صد و هفتاد و یک چیز واجب زیرا که واجبات
این یک رکعت که سی و نه است بر صد و بیست و سه افزودی صد و شصت و دو چیز میشود و نه واجبات تشهد که بر صد و شصت
و دو افزودی صد و هفتاد و یک چیز شد و در نماز چهار رکعتی دویست و ده چیز واجب زیرا که سی و نه
چیز که واجبات آن یک رکعت است بر صد و هفتاد و یک افزودی دویست و ده چیز شد پس دانسته شد که در نماز
شبانه روزی در حضر نهصد و بیست و چهار چیز واجبست مقارن داشتن بنماز زیرا که در شبانه روز

نماز

سه نماز چهار رکعتی است و یک نماز سه رکعتی و یک نماز دو رکعتی و معلوم شد که در هر نماز چهار
رکعتی دویست و ده چیز واجبست پس نماز چهار رکعتی است مجموع ششصد و سی میشود
و یک نماز سه رکعتی صد و هفتاد و یک چیز میشود و یک نماز دو رکعتی صد و بیست و سه چیز میشود و در نماز شبانه
روزی در حضر نهصد و بیست و چهار چیز واجبست زیرا که چهار نماز دو رکعتی است و یک سه رکعتی بجای آنکه در
فوق قلمی شد و حساب کرده میشود نهصد و بیست و سه چیز میشود و هرگاه در نماز حضری در رکعتهای آخر
بجای حمد تسبیحات اربع خوانده شود هشتصد و هفتاد و پنج چیز واجبست زیرا که دانسته شد که در قرائت حمد تنها
یازده چیز واجبست و هرگاه تسبیحات اربع خوانده شود چهار چیز پس در هر رکعتی هفت چیز وضع میشود و در نماز
شبانه روزی در هفت رکعت تسبیح میتوان خواند دو رکعت آخر ظهر و همچنین عصر و همچنین
عشا و یک رکعت آخر مغرب پس هفت را در هفت حساب چهل و نه چیز که از نهصد و بیست و چهار وضع شد هشتصد
و هفتاد و پنج چیز میماند بحث هیجدهم در بیان منافیات نماز فاضل ماهر مولانا محمد باقر علیه الرحمة در رساله خود
که از برای سهویات و شکیات تالیف کرده ذکر کرده که علما اجماع کرده اند بر آنکه هر که عمدا یکی از واجبات
نماز را ترک کند خواه شرط باشد و خواه جزو باشد و خواه فعل باشد و خواه ترک نماز او باطلست و در وقت
اعاده و در خارج وقت قضا میباید کرد اما در بعضی از خصوصیات خلاف کرده اند چنانکه بعضی از متاخرین

علما آمین گفتن و دست راست بر دست چپ گذاشتن را در نماز حرام میدانند و باطل میدانند و
شهید علیه الرحمه منافیات نماز را بیست و پنج شمرده چنانچه اشاره میشود و فقیر بوجود دلیلی جز حرمت
بعضی از احادیث که بنظر قاصر رسیده با بعض اقوال علمای امامیه رضوان الله علیهم در ضمن بعضی از آنها حکم
والله الموفق و المعین و آن اینست اول جز چندی که طهارت را میشکند دوم پشت بقبله کردن بعمد
مطلقا یعنی خواه عمدا و خواه سهوا و فاضل ماهر مولانا محمد باقر علیه الرحمه در رساله خود ذکر کرده که
اظهر آنست که هر یک از ترک شرایط صلوة که از روی سهو یا جهل مسئله یا نسیان ترک شود نماز صحیح است بغیر
طهارت و قبله که اگر بی وضو یا غسل نماز کرده باشد نماز را در وقت و در خارج وقت اعاده و قضا میکند
اتفاقا و همچنین فرموده در باب کسیکه از روی جهل مسئله یا فراموشی بغیر قبله نماز کرده باشد خلاف است
و احوط اعاده است خصوصا در وقت و وجوب اعاده در وقت خالی از قوتی نیست سیوم فعل کثیر که عرف
او را فعل کثیر نامند چهارم سکوت طویل که در عرف آنرا سکوت طویل گویند پنجم بیاد نداشتن
عدد رکعات و ثقة الاسلام شیخ محمد بن یعقوب طاب ثراه در کافی روایت کرده از [illegible] خاص و عام
امام جعفر صادق علیه السلام ترجمه آن اینکه فرمودند که چون شک کنی پس ندانی که آیا در سه رکعتی
یا دو رکعتی یا در یکعتی یا در چهار رکعت پس اعاده نماز کن همه در شک شک کردن در دو رکعت

اول

اول از نمازهای چهار رکعتی و شک کردن در نماز دو رکعتی و سه رکعتی اما اول روایت
در کافی از سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است ترجمه ظاهر
آن اینکه گفت که امام علیه السلام فرمودند که چون غافل شود مرد در دو رکعت اول از نماز ظهر و عصر و
خفتن و نداند که آیا یک رکعت گذارده یا دو رکعت پس باید اینکه اعاده کند نماز را و ابن بابویه روایت
شده از امام رضا علیه التحیة والثنا فرمودند که اعاده در دو رکعت اول اگر شکی در آنها واقع شود
و نماز سهو که برای احتیاط در دو رکعت آخر است اگر شکی در آنها واقع شود و اما ثانی که شک
کردن در نماز سه رکعتی و دو رکعتی باشد ثقة الاسلام در کافی روایت کرده از نور دیده خاص و عام
امام جعفر صادق علیه السلام ترجمه آن اینکه فرمودند چون شک در عدد رکعت کنی در نماز شام پس
اعاده کن و چون شک در عدد رکعت کنی در نماز فجر پس اعاده کن ششم کم کردن یکی از ارکان
خمسه یا زیاد کردن آن و فرمود که ارکان خمسه است و تکبیر الاحرام و قیام و رکوع و سجدتین و فاضل
ماهر مولانا محمد باقر علیه الرحمه در رساله خود فرموده که اگر کسی نیت نماز را فراموش کند تا تکبیر الاحرام
بگوید یعنی در اصل در خاطر او نباشد که نماز میکند و از برای خدا میکند نه آنکه بلفظ گفته باشد
یا الفاظ را در دل نگذرانیده باشد و این معانی در خاطر او نباشد زیرا که نیت بودن همان معانیست

در خاطر نمازش باطل است و اگر قیام در حالت نماز نیت را فراموش کرده است جمعی از علما
گفته اند که نمازش باطل است و هر چند ثابت نیست مبتنی بر عدم تحقق نیت است و لیکن احوط اعاده است
و همچنین فرموده که اگر ایستادن در حالت تکبیر احرام را فراموش کند مشهور میان علما آنست که نمازش باطلست
و احوط عمل باین قولست و ایضا فرموده که اگر تکبیر احرام را فراموش کند نمازش باطل است هر وقت که بخاطر آید
میباید که نماز را از سر گیرد و همچنین اگر دو تکبیر احرام بگوید از روی فراموشی نماز او باطلست موافق مشهور
و احوط آنست که مبطلی بعمل آورد و نماز را از سر گیرد و همچنین فرموده که اگر کسی رکوع را فراموش کند
تا پیشانی بموضع سجود گذاشته است بر میگردد و تمامی ایستد موافق مشهور و بر رکوع میرود و اگر پیشانی را
گذاشته است هر چند بر چیزی باشد که سجده بر آن نتوان کرد نمازش باطل میشود و از سر گیرد و بعضی گفته اند
که اگر در رکعت آخر باشد هر چند هر دو سجده ها را هم کرده باشد بر میخیزد و رکوع را بجا می آورد و سجده ها
حساب نمیکند و بعضی مطلقا باین قول قایل شده اند خواه در دو رکعت اول و خواه در دو رکعت آخر
خواه در نماز صبح و شام و خواه در چهار رکعتی و فرموده که اگر کسی باین قول عمل کرده نماز را اعاده کند
شاید احوط باشد و قول مشهور اقویست و همچنین فرموده که اگر کسی هر دو سجده را فراموش کرده باشد
تا آنکه در رکعتی که بعد از آنست بر رکوع رفته باشد نماز او باطل موافق مشهور و اقوی و اگر پیش از

سیوم

رکوع بخاطرش آید بر میگردد و سجده ها را بجا می آورد و نماز را تمام میکند و بعد از نماز دو سجده
سهو میکند و چون بعضی در اینصورت قایل ببطلان نماز شده اند اگر اعاده نیز بکند شاید
بهتر باشد و همچنین فرموده که اگر کسی سهوا در یک رکعت دو رکوع بجا آورد نماز او باطلست اجماعا مگر در
صورتیکه شک کند در رکوع در وقتیکه ایستاده است و باز برکوع رود و هنوز سر بر نداشته که بخاطرش آید
که پیشتر رکوع کرده است که در اینصورت خلافست اشهر و اقوی آنست که نمازش باطلست و بعضی گفته اند
سر از رکوع بر نمیدارد و بسجده میرود و نمازش صحیحست و اگر چنین کند و نماز را تمام کند و باز اعاده
کند احوطست و همچنین فرموده که اگر کسی سهوا در یک رکعت چهار سجود بجا آورد نمازش باطل میشود
اجماعا و فرموده که این فرق فایده در نماز جماعت جاری نیست که ماموم هر گاه اگر کسی از روی
فراموشی پیش از پیشنماز برکوع یا بسجود رود بر میگردد و باز با پیشنماز میرود و همچنین اگر از روی
فراموشی یا بگمان آنکه پیشنماز سر برداشته است سر بردارد و بعد معلوم شود که پیشنماز هنوز سر بر نداشته است
بر میگردد و با پیشنماز سر بر میدارد و زیادتی رکن در این دو صورت باعث بطلان نماز او نمیشود و اگر
عمدا پیشتر برود یا پیشتر سر بردارد مشهور آنست که بر نمیگردد و نمازش صحیحست و اگر چنین کند و نماز را
اعاده کند در اینصورت احوطست ششم فراموش کردن یک رکعت یا بیشتر و بخاطرش نرسد تا وقتی که در

باشد اما هر که مبطل نماز باشد عمداً و سهواً از و صادر شده باشد و فاضل ماهر مولانا محمد باقر
علیه الرحمه در رساله خود فرموده که اگر کسی یک رکعت زیاده از نماز فراموش کرده بنشیند
از سلام و بعد از تشهد بخاطرش آید نماز را تمام میکند و صحیح است اتفاقا و برای تشهد باقی اگر
باشد احتیاطا سجده سهو میکند و اگر بعد از سلام بخاطرش آید که یک رکعت زیاده از نماز کم کرده
و هنوز فعلی که منافی نماز است مبطل نیاورده باشد آن نماز را تمام میکند و احتیاطا دو سجده سهو میکند
برای بی موقع و اگر تشهد بی موقع خوانده باشد برای آن نیز احتیاطا دو سجده سهو میکند و نمازش صحیح است
خواه دو رکعتی باشد و خواه سه رکعتی و خواه چهار رکعتی و اگر وقتی بخاطرش آید که فعلی از و صادر
شده باشد که اگر عمداً کرده باشد نماز بسبب آن باطل میشود و اگر سهو کرده باشد نماز باطل نمیشود مانند
سخن گفتن و قهقهه و پشت بقبله کردن بنا بر قولی پس خلافست میان علما و اشهر و اقوی آنست که نمازش
صحیح است و آنچه ترک کرده بجای آورد و اگر سخن گفته باشد دو حرف یا زیاده یا یک حرف مفهم الفائده
احتیاطا دو سجده سهو میکند و بعضی گفته اند که نمازش باطل است و بعضی گفته اند که در غیر چهار رکعتی
باطل است و در چهار رکعتی صحیح است و احوط اعاده است خصوصا در غیر چهار رکعتی اگر چه ظاهر آنست که در کار
نیست و اگر وقتی بخاطرش آید که کاری کرده باشد که کردن آن عمداً و سهواً مبطل نماز میشود مانند

حدث

حدث یا فعل کثیر یا پشت بقبله کردن بنا بر مشهور پس مشهور و اقوی آنست که نماز باطل میشود
و فرموده که ابن بابویه علیه الرحمه نقل کرده اند که او گفته است که در این صورت نیز نماز را تمام میکند
و صحیح است و اگر چنین کند و بعد از آن اعاده کند شاید احوط باشد نهم زیاد کردن یک رکعت از روی سهو
یا آنکه در آخر رکعت چهارم بقدر تشهد نشسته باشد که اگر نشسته باشد هر چند تشهد نخوانده باشد
صحیح است فاضل ماهر مولانا محمد باقر رحمه الله در رساله خود ذکر کرده که اگر کسی یک رکعت بر نماز زیاد
کند سهواً نمازش باطل است موافق اشهر و اقوی و نیز فرموده که بعضی علما گفته اند که اگر بقدر تشهد
در نماز چهار رکعتی بعد از رکعت چهارم نشسته باشد نمازش صحیح است و نیز فرموده که بعضی در غیر چهار رکعتی
نیز چنین گفته اند و احوط اعاده است مطلقا خواه بعد از سجده های رکعت پنجم بخاطرش آمده
خواه میان سجده ها و خواه میان رکوع و سجده ها و فرموده که اگر پیش از رفتن برکوع بخاطرش آمد بنشیند
و تشهد اگر نخوانده باشد بخواند و سلام بگوید و احتیاطا دو سجده سهو میکند و نمازش صحیح است دهم
یاد داشتن دو رکعت اول ظاهر اینست که این عبث باشد زیرا که هرگاه دو رکعت اول در خاطرش نماند
پس شکی کرده خواهد بود در میان یک و دو و شک در یک و دو و اکثر سه شمرده پس احتیاج بود به شمردن
باره دیگر یازدهم کم کردن نماز را پیش از وقت گذاردن خواه از روی عمد خواه از روی سهو و نقل از سلام

بلغ

شیخ محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمه از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که هرچه
آن حضرت فرموده اند هرکه نماز را در غیر وقت بکند پس نماز نیست او را و مراد این است که در وقت نباشد
اگر بعضی یا کل نماز خود را در خارج وقت کند نماز او باطل است بخلاف آنکه بعضی از نماز در وقت باشد دوازدهم
در مکان نجس یا در جامهٔ نجس و در مکان غصبی یا جامهٔ غصبی یا بدن نجس با وجود علم نماز کردن باطل است و بعضی گفته اند که اگر
علم بنجاست جامه نداشته باشد نماز او صحیح است چنانچه روایت کرده ثقة الاسلام کلینی از فضالة بن ایوب عن عبدالله بن سنان
گفت پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که نماز میکند در جامه که در آن نجاست است که از آدمی یا گربه یا سگ
آیا اعاده میکند نماز خود را پس امام علیه السلام فرمود که اگر ندانسته است اصلا پس اعاده نمیکند و فاضل یا مولانا محمد باقر
علیه الرحمه در رساله خود ذکر کرده که اگر نجاست در غیر جامه یا موضع سجده معلوم نبوده باشد و بعد از آن معلوم شود
نماز صحیح است و بعضی گفته اند که در وقت اعاده میکند و همچنین گفته که اگر کسی نجاست را دیده و فراموش کرده باشد مشهور است
که در وقت اعاده میکند و در خارج وقت اعاده واجب نیست و مسئلهٔ رعایت اشکال است و اگرچه در خارج اعاده
مطلقا حضور در خارج وقت محمول بر استحباب باشد و احوط آنست که اعاده کند مطلقا و همچنین فرموده
که اگر بداند که پوست مشتبه آن میته است و نماز کند در آن و بعد از آن معلوم شود که آن پوست میته بوده
نماز صحیح است اگر آن پوست را از دست مسلمان گرفته باشد یا در بلاد اسلام از دست مجهولی گرفته باشد

و بعضی گفته اند که
میکند و بعضی
مطلقا اعاده میکند و بعضی
نه کرده در بیچک اعاده

واگر از دست

واگر از دست کافر و یا در بلاد کفر از دست مجهول گرفته باشد نماز باطل است و مشهور میان علما
آنست که اگر در بلاد اسلام از زمین برداشته باشد نیز همین حکم دارد و احوط عمل بقول است و چند از
احادیث خلاف آن ظاهر میشود و همچنین فرموده که ظاهر مراد از بلاد اسلام بلادیست که غالب و اکثر اهل
آن مسلمانان باشند نه بلادی که حکم مسلمانان در آن جاری باشد هرچند اکثر اهل آن کافر باشند
اکثر بلاد هند و سند چنانچه اکثر اصحاب تصریح باین کرده اند و احوط آنست که نماز نکنند در پوستی که جامه که
خانه کاه از جز پوست که نماز در آن میتوان کرد و اگر کرده باشد نماز را اعاده کند خصوصا در صورتی که
باشد چنانچه جمعی از علما گفته اند اگرچه اظهر آنست که با علم باطل است یا نه که بعضی گفته اند که نماز در آن
نماز او صحیح باشد و همچنین فرموده که اگر از روی جهل مسئله در آن نماز کرده باشد نماز او صحیح است و همچنین
فرموده که اگر کسی نداند که مکان یا جامه که در آن نماز کرده است یا آبی که از آن وضو یا غسل ساخته یا خاک
که از آن تیمم کرده است غصبی بوده است و آخر ظاهر شود و فرموده که درین مسئله خلافی بنظر رسیده و اگر
کرده باشد غصبی بودن اینها را خلاف است بعضی گفته اند که مطلقا اعاده میکند و بعضی گفته اند که در وقت اعاده
میکند نه در خارج وقت و بعضی گفته اند که مطلقا اعاده نمیکند و این قول اقرب است سیزدهم آنکه بقیه در نماز
بطریق سنیان دست بستن چهاردهم مانع شدن در اثنای نماز بعد در طهارت دیگر گفت نماز یازدهم

گذاشتن کف دست بران دیگری در غیر تقیه **شانزدهم** عمدا سخن گفتن بدو حرف که غیر قرآن و
دعا باشد و از سخن است سلام دادن در غیر محل و تحسین است نفخ کردن مکان سجده و مؤید این نسبت
در کافی از امام جعفر صادق علیه السلام ترجمه آن است که راوی گفت گفتم امام علیه السلام را که آیا
نفخ میکند در نماز جای پیشانی خود را فرمودند که نه و صدوق علیه الرحمه نیز در فقیه فرموده که
مَنْ تَکَلَّمَ فی صَلوتِهِ مُتَعَمِّداً فَعَلَیهِ الاعادة یعنی کسیکه در اثنای نماز سخن گوید عمدا بر او است که نماز را
اعاده کند و مترجم فقیه در شرح کتاب مذکور روایت کرده از حضرت امام المتقین امیر المومنین صلوات
الله علیه و آله الی یوم الدین که فرمودند که هرکه در نماز ناله کند یا آه بکشد چنانست که سخن گفته **هفدهم**
عمدا چیزی خوردن و آشامیدن مگر از برای کسیکه در نماز وتر باشد و اراده روزه داشته باشد و تشنه
باشد بنابر آنکه **هجدهم** القهقهة خنده بلند یعنی خنده که صدا داشته باشد و مؤید روایت در کافی از سماعه
که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام که گفت پرسیدم امام را از خنده که آیا
باطل میکند نماز را امام فرمودند اما تبسم پس باطل نمیکند نماز را و اما قهقهه یعنی بلند بر خنده که آوازی
با آن هست پس آن باطل میکند نماز را **نوزدهم** عمدا گریه کردن از جهت امور دنیوی **بیستم** ترک کردن واجبی از واجبات
از واجبات مگر بلند خواندن و آهسته خواندن قرائت که در بعضی جاها جاهل بمسئله معذور است و صدوق

علیه الرحمه

علیه الرحمه در فقیه از زراره روایت کرده ترجمه آن اینکه سؤال کرد [illegible] از
امام محمد باقر علیه السلام از شخصی که بلند بخواند در جایی که سزاوار نیست بلند خواندن یا آهسته
بخواند در جاییکه سزاوار نیست آهسته خواندن حضرت آن حضرت فرمودند که هر که این را عمدا
کرده باشد نماز خود را شکسته است و فاضل مجلسی محمد باقر علیه الرحمه در رساله خود ذکر کرده که علما
دعوی اجماع کرده اند بر اینکه ترک عمدا مبطل نماز است اگر از روی جهل مسئله واقع شود نماز
باطل نمیشود مگر بلند خواندن و آهسته خواندن قرائت نماز قصر را تمام کردن که اینها اگر از روی نادانی
باشد نماز باطل نمیشود اجماعا **بیست و یکم** گردانیدن رو از قبله عمدا مترجم فقیه علیه الرحمه در کتاب مذکور
نقل کرده که روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که فرمودند که روی خود را از قبله مگردان که نمازت
فاسد میشود زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است بحضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله
الی یوم الدین که در نماز فریضه روی خود را بجانب مسجد الحرام کن و هرجا که باشی چشم خود را بزیر انداز
و بجانب آسمان مکن و میباید که نظرت بموضع سجود باشد **بیست و دوم** زیاده کردن واجبی از واجبات
عمدا **بیست و سیوم** گره کردن موی سر است بر مردان عمدا **بیست و چهارم** دست گذاشتن بر یکی دیگری
در حالت رکوع عمدا و در موی گره زدن و دست بران دیگری عمدا گذاشتن اختلاف است

بیست و پنجم فاکردن عورتین است عمدا در نماز بنابر یک قول و بعضی از فقها کشف عورت را
عمدا و سهوا در نماز مبطل میدانند و فاضل ماهر مولانا محمد باقر علیه الرحمه در رساله خود ذکر کرده
که باعتبار جهل و فراموشی تمام اعضای نماز عورتین مکشوف باشد و نماز کند بعضی گفته‌اند که در وقت اعاده میکند
در خارج وقت نمیکند و شهید رحمة الله علیه گفته است که اگر در تمام نماز عورتین او بوده باشد نماز را اعاده
بکند و اگر در بعضی از نماز بوده باشد در کار نیست اعاده و اظهر و اقوی آنست که مطلقا در کار نیست بنابر حدیث صحیح
حدیث صحیح که بر آن دلالت کرده است **بحث بیست و یکم** در بیان سهویات و شکیات نماز و علاج کردن سهو و شک
فاضل ماهر مولانا محمد باقر علیه الرحمه در رساله خود ذکر کرده که جمیع علما رضوان الله علیهم قائل
شده اند که باطل نماز که سبب مسائل حضور به شک و سهو دانسته اند هر چند شک و سهو در آن نماز
اورا عارض نشود و بودن که بسه طریق است **طریق اول** در بیان سهویات و در چند قسم منقسم میشود
**قسم اول** خللیست که موجب بطلان نماز دانسته اند گردانیده **قسم دوم** خللیست که هرگاه واقع شود در نماز
چیزی بر ذمت و لوازم نه سجده سهو و شهید علیه الرحمه ذکر کرده که آن فراموش کردن واجبات است که رکن
نباشد و بجا آوردن ممکن باشد در محلش که ذکر کرده مثل فراموش کردن قرائت یا بعضی از قرائت یا صفات قرائت یا واجبات
ذکر شدن رکوع تا اینکه سر بردارد و از واجبات سجود تا اینکه سر بردارد از سجده و فراموش کردن سوره در دو رکعت

اولین تا اینکه سر بردارد از سجده و فراموش کردن سوره در دو رکعت اولین تا اینکه به رکوع رود
یا فراموش کردن طمأنینه بعد از رکوع و سجود تا اینکه محل او بگذرد و گذشتن محل آنست که از رکنی
برکنی دیگر داخل شود و همچنین یاد کردن چیزی که رکن نباشد سهوا نه عمدا و از آن جمله بعضی چیزیکه در قسم دوم
مذکور میشود نیست و فاضل ماهر مولانا محمد باقر رحمه الله در این صورت ذکر فرموده که اگر دو سجده بکند
احتیاطا برای خروج از خلاف شاید خوب باشد و صدوق علیه الرحمه در فقیه روایت کرده از زراره
از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام که فرمودند بدرستیکه حق سبحانه و تعالی واجب ساخته است در
قرآن مجید رکوع و سجود را و قرائت سنت است یعنی که در جوش است از حضرت سید المرسلین صلوات الله
علیه و آله الی یوم الدین ظاهر شده باینکه فرموده که لا صلوة الا بفاتحة الکتاب پس اگر
کسی عمدا ترک کند قرائت را اعاده میکند نماز را و اگر سهوا ترک کند بر او چیزی نیست و در کتاب مذکور
روایت است از امام رضا علیه التحیة و الثنا که فرمودند هرگاه در نماز سهو بسیار کنی نماز را تمام کن و
اعاده مکن و ایضا در همان کتاب روایت است از محمد بن مسلم و زراره که هر دو از امام محمد باقر علیه السلام
که فرمودند هرگاه سهو بر تو بسیار شود پس بنا بر نماز بگذار و ملتفت مشو که شیطان است هرگاه طمع کند بسوی
عنقریب او بر دست تو میدارد و این جمیع سهوها از شیطان است از کلام شهید علیه الرحمه

چنین ظاهر میشود که کثیر السهو کسی است که در عرف او را کثیر السهو گویند و بعضی از علمای امامیه
رضوان الله علیهم بر آنند که وقتی او را کثیر السهو میگویند که در سه نماز متوالی یا یک نماز سه سهو
بکند و کثیر الشک نیز حکم کثیر السهو دارد و فاضل ماهر مولانا محمد باقر علیه الرحمه فرموده که هرگاه
کسی شک بسیار کند حکم شک از او ساقط است یا بمعنی که اگر در فعلی شک کند هرچند وقت آن فعل باقی
باشد تدارک نمیکند اگرچه رکن باشد و اگر شک در عدد رکعتها باشد بنا بر اکثر میگذارد مگر آنکه
اقل اصح باشد که بنا بر اقل میگذارد مثل آنکه در نماز صبح شک کند میان دو و سه بنا بر دو که صحیح است
میگذارد و اگر در جای سجده شک [illegible] واجب باشد [illegible] برود احوط [illegible] و اگر صاحب این حال عمل
باحکام شک کند موافق مشهور مشروع کرده است و اگر در میان نماز تدارک فعلی کند که باعتبار
شک نبایستی بکند اشهر آنست که نمازش باطل است و نیز فرموده که ماحصل آنکه چون شک او از حد
[illegible] اکثر شک گویند شرعا محل خلاف است و اکثر جواب فرموده اند یعنی [illegible] شک کند که عرف
گویند که او بسیار شک میکند و این اقوی است و بعضی چنین گفته اند که در سه نماز پی در پی شک کند
در یک نماز سه شک کند و [illegible] ظاهر میشود که اگر مدتی بر این حال باشد که در هر سه نماز شک کند او کثیر الشک است
و چون سه نماز پی شک بکند از آن حکم بیرون می آید و فرموده که درین مسئله خلاف است [illegible] که بسیاری

از علما

آن باعث حکم کثرت شک میشود اما نباید از جنسی باشد که حکم بر آن مترتب شود از نماز
احتیاط طلبد از آنکه در محل یا سجود یا اعم از این است پس بنا بر قول اخیر اگر شک بسیار بکند که بر طرف
ظنش غالب باشد یا بعد از تجاوز از محل شک کند یا در غیر آن شک بسیار کند [illegible]
محل اشکال است و احوط آنست که چنین کسی اگر شکش موجب [illegible] احتیاط یا سجود سهو باشد بجا آورد و اگر
موجب [illegible] در محل باشد بکند و احتیاطا نماز را اعاده کند و نیز فرموده که اگر کثیر الشک در فعلی شک کند
و بجا نیاورد و بعد از گذشتن از محل آن فعل بخاطرش آید که آنرا نکرده است اگر رکن باشد احوط آنست
که نماز را تمام کند و اعاده نیز بکند و اگر در غیر رکن باشد نمازش صحیح است و اگر سجود و تشهد باشد بعد از نماز
بجا آورد و با سجده سهو احتیاطا و اگر رکعت باشد و مبطلی [illegible] باشد که عمدا و سهوا
مانند حمد [illegible] آن رکعت را بجا آورد و اگر مبطل [illegible] باشد نماز را اعاده کند انتهی کلامه رفع الله
فی علیین مقامه و ثقة الاسلام در کافی روایت کرده از زراره و ابو بصیر که راویان امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام اند گفتند که گفتیم امام را که مردی شک میکند بسیار در نماز خود
بحدی که نمیداند که چند رکعت کرده و نه آنکه چه چیز باقیمانده بر او [illegible] امام فرمود
بگیرد نماز را راوی گوید گفتیم امام را که بسیار میشود بر او آن شک یعنی هر بار که بر میگردد شک میکند

امام فرمود میرود در شک خود یعنی که بنا بر هرچه میخواهد میگذارد و التفات بشک نمیکند بعد از آن امام
فرمود که بهره مدهید ناپاک را از خود تان شکستن نماز پس بطمع اندازید او را در شکستن ایمان چه بدرستیکه
شیطان خبیث است که عادت میکند بآنچه عادت کرده پس باید که رود یکی از شما که شک بسیار کند در آن شک و باید که
نشکند نماز را بدرستیکه اگر چنین کرد چون که آن عدم التفات بشک را چند بار بر نمیگردد وسوای او شک گفت
زراره که بعد از آن امام فرمود که جز این نیست که میخواهد ناپاک اینکه فرمان برده شود پس چون نافرمانی
کرده شود بر نمیگردد بسوی یکی از شما و ایضا در همان کتاب روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود
نیست بر پیشنماز سهوی با حفظ ماموم و نیست بر ماموم سهوی با حفظ امام و نیست در سهو سهوی
و نیست در اعاده نماز اعاده دیگر یعنی که نماز مکرر سهو دو بار متصل بهم کثرت سهو حاصل شود و
صاحب او بنا بر هرچه میخواهد میگذارد و ایضا در همان کتاب روایت است که اگر کسی شک کند که دو رکعت خوانده که
گذارده یا چهار رکعت اگر رود خاطر او بسوی چهار رکعت سلام دهد و نیست چیزی بر او و اگر رود
خاطر او بسوی دو رکعت میگذارد دو رکعت دیگر و نیست چیزی بر او پس اگر برابر شد خاطر او سلام
دهد و نماز احتیاط میگذارد چنانکه در کثرت شک گفته میشود ان شاء الله تعالی و مشهور میان
علما این است که شک غیرست با غلبه ظن و فاضل ماهر مولانا محمد باقر رحمه الله علیه فرموده که شک و ظن



اعتبار دارد که هر دو طرف مساوی باشد و اگر ظن بر یک طرف غالب باشد بآن عمل میکند خواه
در دو رکعت اول بوده باشد و خواه در دو رکعت آخر و خواه در عدد رکعات باشد و خواه در افعال
نماز مشهور و فرموده که بعضی گفته اند که در دو رکعت اول علم میباید و ظن کافی نیست و اگر نیز
در دو رکعت اول عمل بظن کند و اعاده نیز بکند احوط است پس اگر شک در میان دو و سه باشد و ظنش
بر دو غالب دو رکعت دیگر میکند و اگر بر سه غالب باشد یک رکعت دیگر میکند و نماز احتیاط نمیکند و اگر
سه و چهار بوده باشد و ظنش بسه غالب باشد یک رکعت دیگر میکند و اگر بچهار غالب بوده باشد
سلام میگوید و چیزی بر او نیست و اگر در این صورت سجده سهو بکند احتیاط موافق مذهب ابن
بابویه علیه الرحمه نیست و اگر میان چهار و پنج بوده باشد و ظنش بچهار غالب باشد سلام
میگوید و اگر بر پنج غالب شد نمازش باطل است مگر اینکه بعد از چهارم بقدر تشهد نشسته باشد که او
سلام گفته اعاده او نیز فرموده است که اشهر آن است که اگر شک کند و بعد از تامل شکش بیک طرف غالب
عمل بظن میکند چنانچه دانستی انتهی کلامه رفع الله فی علیین مقامه قسم دوم خللی است که هرگاه در نماز
واقع شود سجده سهو بر او واجب است شیخ اجل بهاء الدین محمد رحمة الله علیه در جامع ذکر
کرده که آن در هفت موضع است و اینجا بآنها اشاره میشود و فقیر بعضی را با احادیثی که بنظر قاصر رسیده

از اقوال علمای امامیه رضوان الله علیهم در ضمن بعضی تقریر سنایم و آن هفت موضع است
اول فراموش کردن یک سجده دوم فراموش کردن شهادتین در تشهد سیوم فراموش کردن صلوات
بر محمد و آل او علیهم السلام طلبکه محل اینها گذشته باشد پس در این سه صورت واجبست که اینها را بعد از سلام دادن
بجا آورد و بعد از آن دو سجده سهو بکند و هرگاه محل نگذشته باشد مثل اینکه فراموش کرده حمد
را تا آنکه سوره را خواند یا اینکه فراموش کرده سجود را تا اینکه برخواست یا اینکه تشهد را فراموش کرده
تا اینکه برخواست و هنوز رکوع نکرده باشد واجبست که برگردد و سهو شده را بجا آورد و بعد از آن هرچه
خوانده است اعاده نماید و نقل السلام در کافی از سرور امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
روایت کرده که فرمود چون برخیزی در دو رکعت اول و تشهد نکنی پس یاد آوری پیش از آنکه
رکوع کنی بنشین و تشهد کن و اگر یاد نیاوری تا آنکه رکوع کنی پس برو در نماز خود چنانچه
بوی پس چون سلام دهی سجده بکنی دو سجده سهو نیست رکوعی در اینجا بعد از آن تشهد کن
آن تشهدی که فوت شده از تو یعنی که آنرا قضا کن و فاضل ماهر مولانا محمد باقر رحمه الله فرموده
که اگر کسی یک سجده را یا تشهد را فراموش کند و بعد از رکوع بخاطر آورد مشهور میان علمای اهل السنت آن
یک سجده را یا تشهد را بجا می آورد بعد از نماز و از برای هر یک دو سجده سهو میکند و فرموده که

ظاهر احادیث است که در فراموش کردن سجده همان سجده فراموش کرده را اکتفا
میکند و دو سجده سهو در کار نیست و در فراموش کردن تشهد دو سجده سهو میکند تشهد همان
که در سجده سهو میخواند کافیست و اصح احتیاج به تشهد دیگر برای قضا نیست و احوط عمل به مشهور است و
موافق مشهور سجده و تشهد فراموش شده را پیش از دو سجده سهو میکند ظاهرا که اگر قصد اداء
قضا نکند و در خاطر گذراند که بجا می آورم سجده را که در نماز ظهر مثلا فراموش کرده ام قربة الی
الله و در تشهد نیز چنین قصد کند و قصد واجب نکند بهتر است والله یعلم انتهی کلامه رفع الله
فی الجنة مقامه و مشهور میان علما آنست که هرگاه در حضر سهو کرده باشد واجبست که بترتیبی که از او
فوت شده است بجا آورد و بعد از آن از برای هر یک دو سجده سهو کند و ما را لازم نیست که بگوید
که دو سجده اول از برای خلل اولست و این دو سجده ثانی از برای خلل ثانی و فرموده اند که
هرگاه سجده ها را هم بترتیب کنند بهتر خواهد بود و واجب نیست چهارم شک کردن مصلی در نماز
چهار رکعت و پنج رکعت انشاء الله تعالی در بحث شکیات مذکور خواهد شد پنجم سلام دادن در غیر محل از
روی فراموشی و فاضل ماهر مولانا محمد باقر رحمة الله علیه در رساله خود از جمله مواضع سجده سهو
یکی سلام گفتن بی موقع را شمرده و فرموده که بر این نقل اجماع کرده اند اگرچه خلافی نیز ظاهر میشود

و فرموده که کلینی رحمه الله بعدم وجوب قایل شده است و اقوی و احوط وجوب است انتهی کلامه رفع
الله فی علیین مقامه و ثقة الاسلام در کافی روایت کرده از امام همام امام جعفر صادق علیه السلام
که آن حضرت راوی گوید گفتم امام را که خبر ده مرا از کسیکه نماز را دو رکعت گزارد و گمان کرد که چهار رکعت است پس سلام داد و
گردید از نماز و بجا طرف رفت بعد آنکه دو رکعت گزارد امام فرمود ابتدا میکند نماز را از اول
راوی گوید گفتم پس چه حال رسول الله صلی الله علیه و آله است که ابتدا نکرد نماز را و جز این نیست که تمام کرد با
آنچه باقی مانده بود از نماز او پس امام فرمود که بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله زایل نشد از جای نشستن خود
پس هرگاه زایل شود از جای نشستن خود پس باید که تمام کند آنچه را که کم کرده از نماز خود اگر نکرده باشد
از فساد دیگر مثل نقض وضو و امثال آن و در حدیث دیگر از همان کلینی روایت شده که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله یوم الجمعه سهو کرد چنین سهوی و از جای خود برنخواسته بود پس گفتند او را مومنین
رسول الله آیا فرود آمده در باب نماز چیزی از وحی الهی که باعث فسخ شده پس رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که چه چیز باعث این سخن گفتن شما شد گفتند خبر این است که گزاردی دو رکعت پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود اصحاب دیگر را که
میگوئید شما مثل سخن اینها گفتند آری پس رسول صلی الله علیه و آله برخواست و تمام کرد با ایشان آن نماز را و سجده کرد
با ایشان دو سجده سهو **ششم** نشستن در وقتی که باید ایستاد یا بالعکس و فاضل ماهر مولانا محمد باقر رحمه الله

فرموده که اقول جمعی از علما است و احوط آن است که ترک نکنند انتهی و صدوق علیه الرحمه در فقیه
ذکر کرده که واجب نیست دو سجده سهو مگر بر کسیکه نشسته در موضعی که باید ایستاد یا ایستد در موضعی که
باید نشست یا ترک کند تشهد را یا آنکه زیاد کرده یا کم کرده است آخوند ملا محمد تقی فرموده که این حکم او در حدیث صحیح
معویة بن عمار و موثقه عمار واقع شده است که سجده سهو میکند و این دو سجده بینی شیطان است اما حکم
وجوب مشکل است زیرا که احوط آنست که بجا آورد و بقصد قربت **هفتم** زیاد کردن دو حرف که غیر قرآن و دعا باشد
زدن سهوا و فاضل ماهر مولانا محمد باقر رحمه الله علیه در رساله خود از موجبات سجده سهو فرموده است یکی
سخن گفتن به دو حرف یا زیاده یا یک حرف با معنی است که دعا و ذکر و قرآن نباشد فرموده در اینکه این موجب
سجده سهو است اختلاف عظیمی میان علماء است و احادیث بسیار بر آن دلالت کرده است انتهی کلامه رفع الله فی
علیین مقامه و ثقة الاسلام در کافی روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت پرسیدم آن امام را از مردی که سخن میگوید در حالیکه فراموش کرده در نماز میگوید
فرمود تمام میکند نماز خود را و بعد از آن سجده میکند دو سجده گفتم دو سجده سهو پیش از سلام یا بعد از سلام امام فرمود
بعد از سلام و نیز بعضی از علما معتقد است که سجده سهو واجب است از برای هر زیاده و نقصانی که در نماز واقع شود
شروط به آنکه رکن نباشد و فاضل ماهر مولانا محمد باقر علیه الرحمه فرموده که از برای هر زیادتی و کمی که در نماز

واقع شود بعضی سجده سهو را واجب دانسته‌اند و بعضی مخصوص به اجابت اداء دانسته‌اند و بعضی
اعم از روایات و مستحبات گفته‌اند و فرموده که این جمیع از مستحبات مخصوص قنوت با فاعل شده است که
اگر سهوا ترک کند موجب سجده سهو است و ابو الصلاح لحن در قرائت را که غلط بخواند یا حرفی از مخرج
ادا نکند سهوا موجب سجده سهو دانسته و فرموده است که رعایت این اقوال احوط است اگر چه عدم وجوب
اقوی است و فاضل نیکو موجبات سجده سهو را نشمرده است و فراموش کردن صلوات یا تمجید
در نیاورده چونکه در ضمن تشهد است و آن امور ثلثه که اضافه کرده است یکی از برای زیاده و نقصان
چنانکه سابق گذشت دوم شک در میان سه و چهار با غلبه ظن و فرموده که ابن بابویه قائل شده است که
چهار میکند و دو سجده سهو میکند و فرموده که چون دو روایت معتبر بر این دلالت کرده است و سوم
ترک است و فرموده که بلکه در هر شک در این که گمان غالب شود بر زیاده و احوط سجده سهو است موافق
بعضی روایات و سیوم آنست که شک کند میان زیاده و نقصان فعلی مثل اینکه شک کند که آیا سجده کرده‌ام
یا یک سجده و دو اند که یکی از اینها را قضا کرده است و این شک بعد از فوت شدن محل تدارک است
دو سجده سهو میکند بنا بر مذهب بعضی از علما و مدلول چند روایت و فرموده که اگر چنین شکی در
یک سجده ظاهر آنست که بنا بر اصل مثل اینکه شک کند میان اینکه رکوع کرده‌ام یا در اصل رکوع نکرده‌ام زیرا که

که شک در هر دو است میان دو صورت که هر دو مبطل نماز است و فرموده که شیخ مفید علیه الرحمه
از برای سجده سهو در شک زیادتی و نقصان همین مثال را آورده است از کلام او ظاهر میشود که مثل
نمیداند چون اطلاق روایات شامل این نیز هست اگر احتیاطا تمام کند و سجده سهو بکند و اعاده نیز بکند
نهایت احتیاط است و فرموده که در غیر صورت شک موجب سجده نهایت قوت دارد و باید که ترک نکنند انتهی
کلامه رفع الله تعالی فی علیین مقامه و وقت دو سجده سهو بعد از سلام است مثل صاحب تحفه احادیث گذشته
سیوم خواه از برای زیادتی باشد و خواه از برای کم و مشهور میان علما آنست که واجب در دو سجده
سهو آنچه در نماز واجب است مثل طهارت و استقبال قبله وغیره و کیفیت آن بنا بر مشهور اینکه
بعد از نیت بسجده رود و ذکر سجده چنانچه مذکور میشود بخواند و بعد از آن سر بردارد و باز بنشیند
و بار دیگر بسجده رود و همان ذکر گوید و بعد از آن سر بردارد و تشهد مختصری بخواند و آن
این است که أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ
عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ و بعد از آن سلام بدهد و اما ذکر سجده سهو در کافی و تهذیب از حلبی منقول است از
خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود میگویی در دو سجده سهو که بسم الله و بالله
صلی الله علی محمد و آل محمد گفت حلبی که شنیدم از امام علیه السلام بار دیگر که میگفت در دو سجده سهو

بسم الله وبالله السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته **طریق دوم** در بیان شکیات یعنی آنچه شک بهم رسد و قسمی شک در افعال نماز و قسمی شک در عدد رکعات و این در ضمن دو تذکره مذکور میشود **تذکره اول** در بیان شک در افعال نماز اما شک در تکبیر احرام روا نیست در رکعت اول

اگر شک میکند در تکبیر احرام پس اگر پیش از قرائت بیاد آورد که تکبیر احرام نگفته است پس واجب است بر او اینکه تکبیر احرام بگوید

هر وقت که بیاد آورد پیش از رکوع و هرگاه بعد از قرائت حمد و سوره بعد از آن که بر رکوع رفته باشند

برخاسته که در رکوع باشد میرود در نماز خود و نیست چیزی بر او نه سجده سهو و نه اعاده مگر بعد از یقین

کند این که تکبیر احرام نگفته است اعاده کند در هنگام نماز را و صدوق علیه الرحمه در فقیه روایت کرده از ابو حمزه از

امام جعفر صادق علیه السلام که در حق آن کسی که فراموش کند تکبیر احرام را یعنی علی الباب در جمیع کتاب

علیه الرحمه فرموده که ممکن است که این حدیث واقع باشد چون نماز است از جمع کثیر السهو و کثیر الشک

که فراموش کرده باشند اما شک در رکوع نقل السلام در کافی فرموده که اگر شک کند در حالت ایستاده

این وقتی که نداند آیا رکوع کرده یا نه پس باید که رکوع کند برای اینکه باشد بر یقین از رکوع خود پس اگر

رکوع احتیاط بیاد آورد اینکه بتحقیق رکوع کرده بود باید که روانه کند خود را بسوی سجود پس اگر

سر از رکوع بردارد و اگر سر بردارد از رکوع احتیاط بعد از آن بیاد آورد اینکه بتحقیق رکوع کرده بود

واجب

واجب است بر او اینکه نماز را اعاده کند برای اینکه بتحقیق زیاد کرده است در نماز خود دیگر رکوع را

اگر سجده کند و بعد از آن شک کند که آیا رکوع کرده است یا نه واجب نیست بر او چیزی و رود در نماز خود

و نیست چیزی بر او در شک او نه سجده سهو و نه اعاده نماز مگر اینکه یقین کند که رکوع نکرده بود که

اعاده میکند نماز را و اما شک در سجود نقل السلام در کافی فرموده که اگر سجده کند و نداند که آیا

یک سجده کرده است یا دو سجده پس واجب است بر او اینکه سجده کند سجده دیگر برای یقین دو سجده اگر

احتیاط کند بعد از آن بیاد آورد این را که بتحقیق سجده کرده بود دو سجده و واجب است بر او که اعاده کند نماز را

برای اینکه بتحقیق زیاد کرده است یک سجده در نماز خود پس اگر شک کند بعد از آنکه برخواسته است پس واجب است بر او بعد

در نماز خود و نیست چیزی بر او نه سجده سهو و نه اعاده نماز و اگر یقین کند که سجده نکرده بود دیگر یک سجده

پس واجب است که فرود آید بسجده و کند سجده دیگر و نیست چیزی بر او نه سجده سهو و نه اعاده نماز

و اگر تعیین کند یقین که او سجده نکرده بود در آن حالت نماز را اعاده کند انتهی مؤلف گوید که نماز

کلام نقل السلام مفهوم میشود که حکم کردن بسجده در نماز بازیاد کردن یک سجده نماز باطل است

و این خلاف مشهور است و حدیثی که در کتاب طلوعه دانی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده مؤید قول

مشهور است و آن بحذف اسناد این است که عن عبید بن زراره قال سألت ابا عبدالله علیه السلام

عن رجل شك فلم يدر أسجد ثنتين أم واحدة فسجد اُخرى ثم استيقن انه زاد سجدة
فقال لا والله لا يفسد الصلوة زيادة سجدة وقال لا يعيد صلوته من سجدة ويعيدها
من ركعة يعني عبيد بن زراره گفت پرسيدم از امام جعفر صادق عليه السلام از مردی که شک کرد در اينکه آيا دو سجده
کرده يا يک سجده پس سجده ديگر کرد و بعد از آن يقين کرد که او يک سجده زياد کرده است گفت امام عليه السلام قسم بخدا
که باطل نمیکند نماز را زيادتی يک سجده و امام فرمود که اعاده نمیکند نماز را از يک سجده و اعاده میکند از ترک رکعت
و فاضل ماهر مولانا محمد باقر رحمة الله عليه در رساله خود ذکر کرده که اگر کسی داند که دو سجده در نماز
ترک کرده است و نداند که اين دو سجده از يک رکعت بوده است که نمازش باطل شده يا از دو رکعت بوده که
نمازش صحيح باشد فرموده مشهور آنست که نمازش باطل است و احوط آنست که دو سجده را بجا آورد و سجود سهو
و نماز را اعاده نيز بکند و نيز در اداب شک در افعال نماز فرموده که پس اگر وقتی شک کند که از محل فعلی که
در آن شک کرده گذشته باشد و داخل فعل ديگر شده باشد آن شک اعتبار ندارد و اگر محل آن فعل نگذشته
بوده باشد آنرا بجا می آورد و نمازش صحيح است خواه شک در دو رکعت اول بوده باشد و خواه در دو رکعت آخر و
خواه رکن باشد و خواه واجب ديگر و بعضی از علما قائل شده اند که هر شکی که در دو رکعت اول واقع شود
نماز باطل میشود و احوط در اين صورت آنست که عمل کند بمقتضای شک و اعاده نيز بکند خصوصا در صورتی که شک



تعلق برکن در دو رکعت اول گرفته باشد و اگر کسی شک کند در نيت بعد از آنکه تکبير احرام گفته باشد
اعتبار ندارد و همچنين اگر کسی شک کند در تکبير احرام بعد از آنکه شروع در قرائت حمد کرده باشد اعتبار
ندارد و اگر شک کند در قرائت حمد بعد از آنکه شروع در سوره کرده باشد محل خلافست و اظهر آنست که ملتفت نشود و
احوط آنست که در اين صورت اعاده نماز نيز بکند و اگر شک کند در قرائت بعد از شروع در قنوت محل خلافست و
اقوی آنست که ملتفت نشود و همچنين اگر شک کند در قرائت بعد از آنکه شروع در خم شدن کرده باشد و
هنوز بحد رکوع نرسيده باشد اظهر آنست که اعتبار ندارد و احوط آنست که تمام کند نماز را و اعاده کند و اگر
بحد رکوع رسيده باشد البته ملتفت نميشود و اگر شک کند که آيا رکوع کرده ام در وقتی که ايستاده باشد رکوع را
بجا می آورد و اگر بعد از رفتن بسجده شک کند ملتفت نميشود و اگر فرو رفته باشد و هنوز بسجده نرسيده
شک کند محل خلافست احوط آنست که التفات نکرده تمام کند و احتياطا اعاده نيز بکند و اگر در حالت نشستن
شک کند که آيا سجده کرده ام يا در اصل نکرده ام دو سجده میکند و اگر شک کند که يک سجده کرده ام يا دو سجده يک سجده
ديگر میکند و اگر بسجده دوم فرو رفته باشد و هنوز بسجده نرسيده باشد شک کند که آيا در رکعت پيش از
سجده اول برخاسته بوده است يا در شک بعد از سر برداشتن با عمل آورده بوده است محل خلافست و اظهر آنست که ملتفت
نميشود و اگر بعد از سر برداشتن از سجده شک کند البته اعتبار ندارد و اگر شک کند در سجده بعد از شروع در

برخواستن و هنوز راست نه ایستاده باشد خلافست اظهر آنست که برمیگردد و دو سجده و شک را
بعمل می‌آورد و اگر بعد از راست ایستادن شک کند در سجود حقیقت بهم نمیشود و اگر کسی بعد از سر برداشتن
از رکوع یا سجود شک کند در ذکر یا در شک کردن بقدر آن یا واجبی چند که در حقیقت آنها در محل
اعتبار ندارد و اگر شک کند بعد از سر برداشتن از سجود که آیا حقیقت سجود بفعل آمده است یا اینکه در پیشانی
گذاشتن که حقیقت سجود با آن حاصل میشود خللی بوده است خواه این شک بعد از دو سجود باشد و در میان
سجده و خواه بعد یک سجده باشد و خواه دو سجده محل اشکالست و اظهر آنست که تدارک میکند و اگر اعاده
نماز نیز بکند شاید احوط باشد و اگر شک کند در سجده بعد از شروع در خواندن تشهد اشهر و اظهر آنست
که اعتبار ندارد و اگر شک کند در تشهد بعد از ایستادن حقیقت بهم نمیشود و اگر در اثنای برخواستن شک کند محل
خلافست و اظهر عدم التفاتست و شاید اعاده احوط باشد و اگر فعلی را باعتبار شک بعمل آورد و بعد از آن
بخاطرش بیاید که آن فعل را پیشتر کرده بوده است اگر آن فعل رکن باشد مثل تکبیر احرام و رکوع و دو سجده
نمازش باطل است و اعاده میکند و اگر غیر رکن باشد ضرر ندارد و اگر بعد از گذشتن محل شک کند در
آن فعل یا کرده یا آن شک کرده است بجا آورد مشهور آنست که نمازش باطل است و اعاده میباید کرد و در شکی که
بعد از فارغ شدن از نماز عارض شود خواه در رکعات و خواه در افعال اعتبار ندارد و اگر شک کند که

آیا نیت نماز ظهر کرده‌ام یا نیت عصر جمعی گفته‌اند که اعاده میکند و ظاهر آنست که
شکش اعتبار ندارد خواه در اثنای نماز باشد و خواه بعد از نماز انتهی کلامه رفع الله فی علیین مقامه

**تذکره دوم** در بیان شک در عدد رکعات و احادیثی که درین تذکره گفته میشود تمام آن منقول
از کافی شیخ کلینی علیه الرحمه و در این تذکره دوازده صورت گفته میشود شاید آنچه مطلوبست در آن
ظاهر شود **اول** شک کردن میان دو رکعت و سه رکعت بعد از اکمال سجدتین مشهور میان علما آنست که بنا بر
سه میگذارد و نماز را تمام میکند و بعد از آن یک رکعت نماز احتیاط میگذارد و مؤید این روایتست از جمیل از
یکی از امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام ترجمه آن اینکه راوی گفت گفتم امام علیه السلام را که
مردی نمیداند که دو رکعت گذارده است یا سه رکعت امام فرمود اگر داخل شود در شک اعاده خلل
رکعت سیوم که احتمال چهارم نیز دارد مراد اینکه بعد از اکمال سجدتین باشد تمام میکند آن رکعت را
بعد از آن میگذارد دیگر رکعت احتیاط را و چیزی بر او نیست یعنی که دو سجده سهو بر او در حالی که سلام
گفته باشد بعد از رکعت ثالثه و فاضل اردبیلی مولانا محمد باقر رحمه الله فرموده که نماز آن فاتت
در روایات نیز حکم نماز دو رکعتی دارد اگر شک در عدد رکعتها باشد و اگر در عدد رکوعها شک کند
بنا بر کمتر میگذارد و تمام میکند بنا بر مشهور و اقوی نیز فرموده که شک در دو رکعت و سه رکعت نماز احتیاط

رکعتی اگر شک بعد از رفتن بسجود و پیش از سر برداشتن باشد خواه ذکر را گفته باشد و خواه نگفته
باشد حکم آنست که همان نحو تمام کند و نماز احتیاط بکند و اعاده نیز بکند **دوم** شک کردن میان سه
رکعت و چهار رکعت خواه پیش از اکمال سجدتین و خواه بعد از اکمال و مشهور آنست که بنا بر چهار میگذارد
و سلام میدهد و بعد از آن یک رکعت نماز احتیاط میگذارد ایستاده یا دو رکعت نشسته و مؤید این
روایتست از امام همام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که فرموده‌اند که چون برابر شود خاطر
در سه رکعت و چهار رکعت سلام میدهد یعنی که بنا بر چهار میگذارد و میگذارد دو رکعت نشسته و چهار سجده
با سوره فاتحة الکتاب بر جای یکی که از دست رفته باشد میانه روی میکند در تشهد یعنی که بسیار طول نمیدهد
و قصیر نیز نباشد **سیوم** شک کردن میانه دو رکعت و چهار رکعت بعد از اکمال سجدتین مشهور آنست که بنا بر
چهار گذاشته سلام میدهد و بعد از آن بجا می آورد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و مؤید این
روایتیست از زبده امام جعفر بن الصادق علیهما السلام یا اوی گفت پرسیدم از مردی که نمیداند
دو رکعت گذارده یا چهار رکعت فرمودند که تشهد میکند و سلام میدهد بعد از آن برمیخیزد و پس میگذارد
دو رکعت و چهار سجده قرائت میکند در آن دو رکعت فاتحة الکتاب بعد از آن تشهد میکند و سلام میدهد
پس اگر کرده باشد چهار رکعت شد این دو رکعت نافله و اگر گذارده باشد دو رکعت شد این دو رکعت

تتمه چهار

تتمه چهار رکعت و اگر سخن گفته باشد پیش از این دو رکعت پس دو سجده کند دو سجده
سهو و فاضل ماهر مولانا محمد باقر رحمه الله فرموده که اگر پیش از سر برداشتن از سجده دوم
شک کند احوط آنست که چنین کند و اعاده نیز بکند **چهارم** شک کردن میان دو رکعت و سه رکعت و چهار
رکعت بعد از اکمال سجدتین مشهور آنست که بنا میگذارد بر چهار رکعت و دو رکعت احتیاط بجا می آورد
ایستاده و دو رکعت نشسته و سلام میدهد و مؤید این روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردیکه
نماز گذارد پس نداند که آیا دو رکعت گذارده یا سه رکعت یا چهار رکعت امام فرمودند برخیزد
بعد از تشهد و سلام پس میگذارد دو رکعت ایستاده و سلام میدهد بعد از آن میگذارد دو رکعت نشسته
و سلام میدهد پس اگر باشد که گذارده بوده باشد چهار رکعت میشود و این رکعتهای نافله و اگر
دو رکعت یا سه رکعت تمام میشود چهار رکعت و فاضل ماهر مولانا محمد باقر رحمه الله در این مسئله
نیز هرگاه پیش از سر برداشتن از سجده دوم باشد احتمال اعاده را احوط دانسته **پنجم** شک کردن
میان دو رکعت و پنج رکعت بعد از اکمال سجدتین **ششم** شک کردن میانه سه رکعت و پنج رکعت بعد از
رکوع یا بعد از سجود **هفتم** شک کردن میانه دو رکعت و سه رکعت و پنج رکعت **هشتم** شک کردن
میانه دو رکعت و چهار رکعت و پنج رکعت بدانکه فقها در این چهار مسئله اختلاف کرده‌اند بعضی

برآنند که باطل است و بعضی برآنند که بنا بر کمتر بنهد ازجهت اینکه اقل یقین است امام در
مسئله آخر که مسئله ششم باشد فرموده اند که بنا بر چهار گذاشته سلام میدهد و بعد از سلام
دو رکعت نماز احتیاط نشسته میگذارد که اگر دو بوده باشد چهار شود و سجده سهو نیز میگذارد از برای احتمال
و فاضل ماهر مولانا محمد باقر علیه الرحمه فرموده که شک میانه سه و پنج یا دو و پنج یا دو و شش
پنج یا دو و شش یا سه و شش و همچنین احتمالات دیگر که میان زیاده و کم باشد و احتمال چهار در آنها داخل است
داخل باشد پس مشهور میان علما آنست که نماز باطل است و فرموده که شهید علیه الرحمه احتمال داده
که بنا بر کمتر گذارند و نماز را تمام کنند و اگر چنین کنند دو سجده سهو بکنند و نماز را اعاده
کنند شاید احوط باشد انتهی کلامه رفع الله فی علیین مقامه **نهم** شک کردن میانه دو و سه رکعت و
سه رکعت و چهار رکعت و پنج رکعت بعد از اکمال سجدتین مشهور آنست که بنا بر چهار بگذارد و
سلام میدهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده میگذارد که اگر دو بوده باشد چهار شود و
دو رکعت نشسته نیز میگذارد که اگر سه بوده باشد چهار شود و دو سجده سهو نیز میکند از برای
احتمال زیادتی شک کردن میانه چهار رکعت و پنج رکعت بعد از سجود مشهور آنست که
بنا میگذارد بر چهار و سلام میدهد و دو سجده سهو بجامی آورد و موید این روایات است



کرده نقل از رساله کافی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه فرموده که
چون نمیدانسته باشی که چهار رکعت گذارده یا پنج رکعت پس سجده کن دو سجده
سهو بعد از سلام و علما بحدیث یا حمل بعد از سجود کرده اند و اما هرگاه پیش از
رکوع باشد شیخ بهائی علیه الرحمه فرموده که آن رکعت را منهدم سازد تا شک او میانه
سه و چهار شود پس مخیر است در این حالت مصلی میان گذاردن یک رکعت ایستاده یا دو رکعت
نشسته و دو سجده سهو بجامی آورد و هرگاه بعد از رکوع و پیش از سجود باشد بعضی برآنند
که باطل است و بعضی گفته اند که حکمش در مثل حکم قبل از رکوع است و شهید و علامه علیهما الرحمه
برآنند که اصح آنست که بنا بر چهار میگذارد و تمام میکند و دو سجده سهو نیز بجامی آورد
و فاضل ماهر مولانا محمد باقر علیه الرحمه نعم الوافر فرموده که در شک میانه چهار و پنج
آن سه صورت دارد **اول** اگر وقتی که ایستاده است خواه شروع بقرائت کرده باشد و
خواه نکرده باشد شک کند که این رکعت که در آن ایستاده است چهارم است یا پنجم پس می نشیند
اگر تشهد نخوانده است میخواند و سلام میگوید و دو رکعت نماز نشسته میکند و احتیاطا دو سجده
میکند **دوم** اگر بعد از تمام کردن سجودها شک کند که این رکعت که تمام کردم چهارم بوده یا پنجم

نمازش صحیح است و تشهد میخواند و سلام میگوید و دو سجده سهو بجا می آورد و جواب
سیوم آنکه بعد از رفتن برکوع و پیش از تمام کردن سجده ها شک کند و شک دو در این صورت
خلافست و بعضی قایل شده اند که نمازش باطلست و فرموده که ظاهر آنکه تمام کند این رکعت را
و دو سجده سهو کند کافی باشد و اگر این را اعاده نیز بکند احوط است یازدهم شک کردن میانه
سه رکعت و چهار رکعت و پنج رکعت بعضی برآنند که بنا بر اقل بگذارد و اکثری برآنند
بنا بر چهار میگذارد و احتیاط بجا می آورد یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته و دو سجده
سهو نیز میکند و مؤید این روایتیست که در کافی از سماعه که راوی امام جعفر صادق و امام
موسی کاظم علیهما السلام است که امام فرمودند که هر گاه ندارد سهو خود را از احتمال
زیاد کردن یک رکعت مثل اینکه شک کند میانه سه و چهار یا شک کند سهو خود را بگذاردن نماز احتیاط
و نسبت براو دو سجده سهو را این نیست بلکه سجده سهو برای کسیست که بداند که زیاد کرده یک رکعت
یا کم کرده یک رکعت را از نماز مثل اینکه شک کند میانه سه و چهار و پنج پس بنا بر چهار میگذارد و دو نماز
احتیاط میکند برای احتمال سه بودن و دو سجده سهو میکند برای احتمال پنج بودن و فاضل امیر
مولانا محمد باقر علیه رحمة الله الوافر در این صورت که شک میانه دو و سه و چهار و پنج بعد از اکمال

سجده بین

سجده بین دو شک میانه سه و چهار و پنج و شک میانه چهار و پنج باشد با عمل مذکور اعاده
نماز احوط گرفته است دوازدهم آنکه تعلق گیرد شک اثنینیش بعضی رفته اند به بطلان و گروهی
گفته اند که حکم او نیز حکم شکیست که تعلق گرفته باشد به پنج و فاضل مذکور مولانا محمد باقر رحمه الله فرموده
که شک کردن میانه چهار و زیاده از پنج مثل چهار و شش و چهار و هفت در این دو صورت
مشهور میان علما آنست که نمازش باطلست و بعضی برآنند که شک میان چهار و پنج میدانند در باب حکم
که گذشت و فرموده که اگر عمل بهر دو کنند و نماز را اعاده کنند احوط است انتهی و مشهور میان علما آنست
که واجب است در نماز احتیاط حمد تنها [illegible] اینکه در نماز اصل واجب است و نیز روایت شده که در نماز
احتیاط حمد تنها بخوانند و آهسته و بجای حمد تسبیح اربعه میتوانند خواند و نیز فرموده اند که هر گاه
بعد از نماز احتیاط بیاد آورد نقصانی در نماز اصل ملتفت نشود و هر گاه در اثنای نماز احتیاط
ظاهر شود حکم بودن نماز اصل بعضی برآنند که باطلست و برخی برآنند که احتیاط را تمام کرده چیزی برآن نیفزاید
و اما هر گاه نماز احتیاط را تمام کند و نماز را اعاده کند احوط خواهد بود و نیز فرموده اند که هر گاه
در اثنای نماز احتیاط تمام بودن نماز اصل [illegible] صورت مخیر است میان [illegible] قطع و اتمام
مولانا محمد باقر علیه الرحمه در رساله خود ذکر کرده که نماز احتیاط حکم نماز اصل دارد در شرائط

که طهارت باشد و رو بقبله و عورتش پوشیده باشد و سایر احکام و باید که نیت بکند و احوط
آنست که بزبان نیت نکند و در دل قصد کند که دو رکعت یا یک رکعت نماز احتیاط میکنم برای
رفع خطر خللها برای آنکه واجبست ازجهت رضای خدا و تکبیر احرام گوید و حمد تنها بخواند و سوره
نخواند و بدل سوره تسبیح نخواند و قول بجواز تسبیح ضعیفست و ظاهرا قنوت ندارد و تشهد
و سلام بجا آورد و احوط آنست که نماز احتیاط را بی فاصله بجا آورد و در میان آن و نماز اصل چیزی
صادر نشود که اگر در نماز اصل صادر شود سبب بطلان نماز باشد حدث و گفتن حرفی و قهقهه و
زدن عمدا و اگر سهوا سخن گوید احوط آنست که دو سجده سهو بجا آورد و همچنین احوط آنست که منافی
میان نماز و اجزائی که فراموش شده و بعد از نماز بعمل می آورد مانند سجود و تشهد بجا نیاورد و اگر
حدثی در میان نماز اصل و نماز احتیاط یا اجزای فراموش شده واقع شود وضو سازد و آنها را
بجا آورد و احتیاطا اعاده نماز نیز بکند و همچنین در هر مبطلی که بعمل آید احتیاط نیز چون بعضی
ببطلان نماز قائل شده اند اگرچه اظهر عدم بطلانست و نیز فرموده که اگر نماز احتیاط یا سجدهای
سهو یا افعال فراموش کرده بعد از نماز شک کند که آیا آنها را کرده ام یا نه اظهر آنست که واجبست بجا آورد
و اگر در رکعات نماز احتیاط یا در افعال آن یا در عدد سجدهای سهو یا در افعال آنها یا در اجزای فعالی که نماز کرده

میکند

میکند شک کند مشهور میان علما آنست که التفات بآن شک نمیکند بنا بر طرف صحیح میگذارد و خلل
اگر شک کند در دو رکعت نماز احتیاط که یکی کرده ام یا دو بنا بر دو میگذارد و اگر شک کند میان دو و
سه بنا بر دو میگذارد که صحیحست و اگر در رکوع یا سجود شک کند و وقتش باقی باشد تدارک میکند اگر در
سجدهای سهو میان یک و دو شک کند بنا بر دو میگذارد و اگر در میان دو و سه شک کند بنا بر دو
میگذارد و اگر بجهت محلش باقی باشد بجا آورد و اعاده نیز بکند احوط آنست و اگر یقین داند که شکی
در نماز کرده بود که موجب نماز احتیاط بود و دو شک کند که آیا شک میان سه و چهار بود یا دو و چهار بود
گفته اند که هم دو رکعت ایستاده میکند و هم دو رکعت نشسته و از حدیث بسیار معتبری مستفاد میشود
که اگر کسی شک کند در نمازی که موجب اعاده باشد و در اعاده نیز چنین شکی بکند از آن شک اعتبار نماند برد
و اکثر علما قائل شده اند باین و اگر چنین نمازی را تمام بکند و اعاده نیز بکند احوطست و نیز فرموده
که اگر یقین داند که سهوی در نماز کرده و نداند که سهو او در سجده واحد بود یا در تشهد احوط آنست که
هر دو را بجا آورد و دو سجده سهو بکند و اعاده نماز نیز بکند و نیز فرموده که اگر فعلی از افعال نماز
احتیاط یا سجدهای سهو یا فعل فراموش کرده را فراموش کند و وقتی بخاطرش آید که وقت آن
فعل باقی باشد تدارک میکند و اگر بعد از گذشتن وقت بخاطرش آید احوط در نماز احتیاط آنست که

احکام نماز اصلا در آن عاید نکند از نماز رکعات و سجود سهو در سجده فراموش شده
اگر بعد از سر برداشتن بخاطرش آید که فعلی از افعال واجبه آن سجود را ترک کرده است که
در کار نیست و اگر در تشهد بخاطرش آید که چیزی بجا نیاورده بجا آورد و در سجدهای سهو بخاطرش
آید که هر دو سجده را ترک کرده است باز دیگر بکند و اگر بخاطرش آید که یک سجده را ترک کرده است اگر
شروع در تشهد بخاطرش آید باز آنرا بجا می آورد و اگر بعد از شروع در تشهد بخاطرش آید احوط آنست که بجا آورد
آنرا و بار دیگر سجدهها را اعاده نیز بکند و اگر واجبی از واجبات سجود را فراموش کرده باشد اگر
از سر برداشتن بخاطرش آید بجا آورد و احوط آنست که سجدهها را تمام کند و اعاده نیز بکند و سجده سهو
در خللی که در سجده سهو واقع شود لازم نمیشود و نیز فرموده که اگر کسی شک کند در نماز خواه
در رکعات و خواه در افعال اگر دیگری از امام و ماموم نباشد و او را خبر دهد باحد طرفین شک او
مثل آنکه شک کند میان سه و چهار و دیگری که نماز نکند باو گوید که سه رکعت کرده اگر او را ظنی
از گفته او حاصل میشود بنا بر آن میگذارد و اگر چه فاسق یا طفل باشد و اگر ظن حاصل نشود عمل بحکم
شک خود میکند اگر چه خبر دهنده عادل باشد علی الاقوی **طریق سیوم** در بیان علاج کثرت شک و سهو
فاضل ماهر مولانا محمد باقر رحمه الله در رساله خود ذکر کرده که علاج آن بچند وجه میشود **اول** آنست که

تفکر کند

تفکر کند در عظمت معبود و بداند که خداوند عظیمی با بنده کی میکند که بر خفایای و مطلعست او
و کسی بغیر او قادر بر ضرر و نفع او نیست و حیوة و روزی و عزت و کرامت دنیا و آخرت او بدست او
اوست و نعمتهای غیر متناهی در هر لحظه باو داده و تفکر کند در احتیاج خود بسوی آنخداوند و در بندگی
او و در عظمت نعمتهای ابدی آخرت و فنا و پستی لذات دنیا و شدت عقوبات آخرت پس اگر در اینمعانی تفکر
صحیحی بکند موجب قطع علایق و قلت وساوس نفسانی میشود و دلش متوجه جناب اقدس الهی میشود و فرموده
که اینمعنی را در کتاب عین الحیوة فی الجمله بسطی داده ام و این رساله گنجایش بیش از این ندارد **دوم** آنکه پناه
برد بجناب اقدس الهی از شر شیطان و استعاذه حقیقی بجا آورد مانند کسیکه انواع درندگان از عقب او آمده باشند
بپناه بزرگ قادری بردن روا مطلبه و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
مرویست که مردی بخدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله بتو شکایت میکنم از آنچه
بمن میرسد از وسوسههای شیطانی در نماز خود تا آنکه نمیدانم که چه مقدار نماز کرده ام زیاده یا کم
حضرت فرمود که چون خواهی که داخل نماز شوی انگشت شهادت دست راست را بر ران چپ بگذار
و رو کن و بگو بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ تَوَکَّلْتُ عَلَی اللهِ اَعُوذُ بِاللهِ السَّمِیعِ الْعَلِیمِ
مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ و چون چنین کنی شیطان را از خود دور میکنی **سیوم** آنکه چون

نماز خود را بسنگریزه یا بگردانیدن انگشتر نگاه دارد چنانچه در حدیث معتبر منقولست که
شخصی بحضرت صادق علیه السلام شکایت کرد از بسیاری شک فرمود که عدد نماز خود را
بسنگریزه نگاه دارد و در روایت حسنه دیگر منقولست که شخصی بآنحضرت عرض کرد که من بسیار شک میکنم
و نمیتوانم حساب نماز خود را نگاه داشت مگر بانگشت که از انگشتی بانگشتی میگردانم حضرت فرمود که باکی نیست
و در حدیث معتبر دیگر فرمود که باکی نیست که کسی نماز خود را بشمارد بانگشتر یا سنگریزه چند که بردارد
و بگرداند و بشمارد چهارم آنست که نماز را بسیار طول ندهد و سبک بجا آورد و سورهای کوتاه بخواند چنانچه
در حدیث صحیح منقولست که شخصی بحضرت صادق علیه السلام شکایت کرد که سهو در نماز من بسیار میکنم
فرمود که نماز را بقل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون بجا آور راوی گفت که من چنین کردم
من برطرف شد و در حدیث صحیح دیگر از آنحضرت علیه السلام منقولست که سزاوار است نماز را سبک بجا آوردن
از جهت سهو و در حدیث موثق منقولست که شخصی بآنحضرت عرض کرد که شک بسیار میکنیم فرمود که نماز را
تند مکن راوی گفت چگونه تند نکنیم فرمود که سه تسبیح در رکوع و سجود بگو یعنی سه سبحان الله و در هر
یک بگو یا تسبیح بزرگ در مجموع سه دفعه هر یک یکی باشد پنجم آنست که نماز را با جماعت بجا آورد که نماز جماعت
بیشتر است از برای آنکه همه نمیکنند بعضی برهم ظاهر نمیشود و صفوف جماعت که مانند صفهای جهاد در

برابر لشکر شیطان می ایستند موجب انهزام عساکر شیاطین میگردد و لهذا شیطان در منع
نماز جماعت زیاده از سایر اعمال خیر دیگر سعی مینماید و تا مقدور است انواع شبهها در خاطر می اندازد که ایشان
را از این فضیلت محروم گرداند و استیلای او بر ایشان بیشتر باشد حق تعالی بحرمت ائمه طاهرین رفع الله علیهم مقامهم
از حضرت سبحان جمیع مومنان را از وساوس شیطان در حفظ و امان خود بدارد بمحمد و اهل بیته الطاهرین من
صلوات الله علیهم اجمعین تتمیم بدانکه در کتاب مستطاب فقیه از حضرت رسالتماب صلوات الله علیه و آله
الی یوم الحساب منقولست که حضرت ذو المنن وضع نموده است از امت من نه چیز را مراد از ان وضع
مواخذه اخرویست اول سهو است که ظاهر مراد از ان شک است در نماز و وضو و سایر عبادات
و بر آن مواخذه نیست اگرچه احکام هست چنانچه بعضی از ان گذشته دوم خطا است یعنی قصد
فعلی داشته بی قصد از و صادر شود چنانچه در قتل مومن که تیری بکبوتری بیندازد و بآدمی رسد
کذا رساند و باو خورد مواخذه اخروی نیست اگرچه دیت بر عاقله هست و واجب
حضرت رسول صلوات الله علیه و آله الی یوم الحشر در شب معراج از جناب اقدس الهی طلب نموده حضرت
و در وجه اجابت فرمود چنانکه علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش از ابن عمیر از هشام از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است آیات امن الرسول تا آخر که آنحضرت خطاب از جناب اقدس الهی شنید و

جبرئیل نازل شود و در اینجا که واجب است جود نیست که ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا
حضرت محمود فرمود که من عرض کردم و از جناب احدیت مسئلت نمودم که پروردگارا مواخذه منما
امت مرا اگر فراموش کنیم یا خطائی از ما صادر شود خداوند عالمیان فرمود که مواخذه نمیکنیم **سوم**
نسیان و فراموشی است چنانچه اگر کسی سهوا بی وضو نماز و یا نماز را کند یا در نماز مبطلی بفعل آید مواخذه
اخروی ساقط است اما نماز را بعد از وضو قضا میکند **چهارم** جبر است که آدمی را بر آن اکراه نمایند مثل
کشتن یا زدن یا ضرب یا ترک صلوة یا نماز بی وضو جبر کنند و از اینجاست تقیه همه جبر جبری میکرده اگر بر کفار شوند
بطریق حکایت عمار بن یاسر که کفار مکه او را و پدر و مادر او را گرفتند و گفتند بری شوید از دین حضرت
رسالت پناه عمار تقیه کرد خلاص شد و والدین تقیه نکردند ایشان را بزجر عظیم شهید کردند و مشهور است که
ایشان میکشیدند تا ایشان را ریزه ریزه کردند و چون خبر بحضرت رسید فرمود که علم عمار را ایجاد داد و ایشان را
بهشت و عمار را با غیر شهید خواهند کرد و وقتیکه حق عمار شد و صحابه مغموم بودند که حیف از عمار که چنین کلمه بر زبان
او جاری شد حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان که چون عمار را کرده
بر او باکی نیست و ایمان در دل او جا گرفته است و حضرت فرمود که ایمان در رگ و پی و شه عمار بنحوی جا کرده است که
کافر نشود و حق با عمار است هر جا که باشد **پنجم** از اینها است مخصوص است مواخذه بر آنچه ندانند و اگر خطا از این حضرات علما

بیکس

و بکن مخصوص با حکامی چند که جاهل را نمی دانند و نیست چون شریعت مقدسه مدح است و همگی عالمیان
مامور بطلب امور دینیه شده اند پس بتقصیر از مردمان نابند اما نسبا بجاست که جاهل معذور است مثلا اینکه
جاهل باشد بنجاست آب وضو سازد و نماز کند یا با جامه نجس نماز کند اگر چه اعاده یا قضا واجب است عفو
الهی و مواخذه اخروی نیست **ششم** مواخذه نیست بانچه را که طاقت بر آن نداشته باشند یعنی مشکل باشد
مثل آنچه حمل آن مثل حج و را بمعرض محض بنماز جمعه بول و سایر تکالیف شاقه که بر انسان هست چنانچه خود در سوره
قرآن جابجا آن مشعر باید که لا یکلف الله نفسا الا وسعها و دیگر چیزی است که با مضطر شوند مثل
خوردن گوشت میته در حال گرسنگی و امثال آنچه تراوت زنان نمیکنند و خوف هلاکت **هفتم** از جمله اینکه در آن مواخذه اخروی و
عقوبت الهی نیست طیره است و طیره بکسر طا مهمله و فتح یا دو نقطه در پایین و سکون آن بمعنی فال بد
در جمله اینکه شهرت کرده است مثلا اینکه فلان جا میمنت ندارد و کسی که از خانه بیرون رود و حیوانی که در
برابر او پیدا نشود نیست و از این قبیل است ساعات منجمین چون حقیقتی ندارد پس اگر کسی عقیده نیست فال بد و خطا
نماید طیره او در بعض احادیث وارد است که ملاحظه آن کنید که چون سنجی دو لحاظ را نیز از امت من برداشته است
و همچنین از امام همام حضرت صادق علیه الصلوة والسلام مرویست که فرمودند طیره بر آن نسبت که تو
قرار دهی بر جنس خود اگر سهل میگیری سهل میگذرد و اگر سخت میگیری بر تو سخت میگذرد و اگر اعتبار نکنی

اورا اعتبار ندارد و جمعی مجرب که مدار این امور بر قوت وهم است و ابطال اثر خطرات وسواس

که توکل بر خدا و دفع آن میکنند **هشتم** حسد است و دفع آن با آنست که در احوال سابقه تأمل کرده و در این امت

تا بنگرد که سابق دانسته اند ظاهر شرح آنست که معفو باشد هرگاه حسد ظاهر نکنند چون نبی فرموده است

که مروج دین حق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که سه چیز است که هیچکس از آن خلاصی ندارد طیره و حسد

و تفکر در وسوسه در خلق ولیکن مومنان بکار نمی فرمایند و اظهار نمیکنند حسد را و ظاهر آن و حفظ است

بلکه در طیره اگر در خاطر ایشان باشد که امثال اینها بخوم انجاه بخداوند عالمیان برسند تا از خاطر ایشان

محو شود و حسد آنست که رشک برند چون بر مال یا جاه یا علم و امثال اینها که داشتن آنها خواهند و اگر

محو دانسته ایشان بنعمتی باشد آزرده شوند و ظاهر سازند آزردگی خود را و اگر ملامی در سر و روی گمان شوند

و شماتت کنند و هیچ جنگ و شبهه نیست که بدترین صفات ذمیمه آدمی حسد است و بیک غبطه داشته

آنست که زوال نعمت را از جهت آن شخص نخواهد بلکه خواهد که آنچه او دارد خود نیز هم داشته باشد بلکه

و احادیث در مذمت حسد وارد است لیکن دفع آن بریاضات و مجاهدات میشود و این تکلیف هم از جمله

شاقه است بلکه آنچه با تکلیف است آنکه حسد خود را انکار نموده باشد و اظهار نکند **نهم** از جمله اموری که

دمان مجاهده اخروی و عقوبت حضرت الهی نیست تفکر است در وسوسه در خلق که غالبا هر کس را در خاطر در می آید

که آسمان و زمین را خدا آفریده است پس خدا را که آفریده است و چون شود که کسی همیشه باشد و کسی او

را نیافریده باشد و از وساوس شیطان حق سبحانه و تعالی را جسمی تصور کند یا صورتی قرار دهد مانند

حضرت سبحان بر جنبه که با اینها اعتقاد نداشته باشند ما شیطان بکار بره و نفس اماره با واهمه و تخیلات را در

خاطر در می آورد و ضرر ندارد **بحث دویم** در بیان نماز واجبه غیر یومیه مثل جمعه و عیدین و آیات و طواف و اموات

و نذر و شبهه نذر و قضا و نماز مسافر و نماز میت کیفیت شد در آداب غسل میت و نماز طواف کیفیت میشود

ان شاء الله تعالی در آداب حج و باقی در شش فصل مفصل میگردد **فصل اول** در بیان نماز جمعه و اجماع کرده اند

علمای امامیه رضوان الله علیهم بر اینکه نماز جمعه در حین ظهور امام مفترض الطاعه یا نایب او واجب عینی است اما در

زمان غیبت امام یا عدم نایب او علما اختلاف کرده اند بعضی بر آنند که در حال غیبت نیز مثل حال ظهور

واجب عینی است و برخی واجب تخییری میدانند و اکثری حرام میدانند چنانچه بعد از این اشاره میشود و اما

نماز جمعه دلالت میکند بر آن آیات بسیار از آنجمله است قول حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید که یا ایها الذین آمنوا

اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان

کنتم تعلمون فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله واذکروا الله

کثیرا لعلکم تفلحون واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوک قائما قل

ما عند الله خير من اللهو ومن التجارة والله خير الرازقين يعنى ظاهر آيه
تعالی اینکه ای گروهی که ایمان بخدا و رسول او آورده اید هرگاه ندای جمعه داده شود یعنی طلبیده
شما را بنماز جمعه بشتابید و سعی کنید بسوی ذکر الهی که مراد ائمه معصومین علیهم السلام اند چنانچه در
احادیث کافی مفهوم میشود و ترک کنید خرید و فروخت را یا مراد مطلق تجارت است چنانچه اکثر مفسرین گفته اند
و این سعی شما بنماز و خطبه و ترک بیع بهتر است برای شما اگر از اهل علم و دانشید پس چون نماز جمعه گذارده شود
پس پراکنده شوید در زمین و طلب کنید روزیها را از فضل الهی بعضی گفته اند که طلب روزی در روز جمعه [illegible]
نیز بعد از نماز فرموده اند و یاد کنید خداوند کار خود را بسیار شاید رستگار شوید و هرگاه ببینند
تجارت و بازرگانی یا بشنوند صدای کوس و دهل را پراکنده میشوند بسوی آن و ترا وا میگذارند در
نماز یا خطبه بگو یا محمد ص که آنچه نزد حق سبحانه و تعالی است بهتر است از لهو و از تجارت و حق سبحانه و تعالی
بهترین روزی دهندگانست و ترجمه فقیه علیه الرحمه نماز جمعه را در غیبت امام نیز واجب عینی میدانند
در شرح کتاب مذکور فرموده اند که شکی نیست در اینکه این آیات در نماز جمعه است و نماز جمعه در زمان حضور معصوم
واجب بوده بر همه کس ضروری دین حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه الی یوم الدین است که در
زمان آنحضرت بر اطلاق واجب بوده و منسوخ نشده حکم آن تا قیام روز قیامت ولیکن جمعی از علما که نماز

جمعه را در حالت غیبت حرام میدانند متمسک ایشان اینست که نماز جمعه قبل از این واجب
مطلق نیست بلکه حق سبحانه و تعالی وجوب آنرا مشروط بشرطی گردانیده است در زمان حضور حضرت سید
المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بدون اذن ایشان کسی نماز جمعه نمیکرده و اجماع است که اذن
معصوم شرط است و بغیر حضرت معصوم در زمان حضور نماز نمیتوانست کردن و چون در زمان غیبت اذن
نیست پس حرام بوده باشد مثل جهاد که مشروط است باذن معصوم و فرموده اند که جواب ایشان آنست که در
آیات و احادیثی که بما رسیده است خبری نیست که دلالت کند بر آنکه اذن شرط است و بر تقدیر تسلیم اذن
مخصوص بزمان حضور است از جهة دفع نزاع چنانکه در زمان حضور کسی را حضرت قاضی میکردند و در شهری
بغیر از یک قاضی نمیبود مگر شهر عظیمی که یکی کم باشد و در زمان غیبت یا حضوری که معصوم استیلا
نداشته باشد و بمنزله زمان غیبت است در هر شهر جایز است که چند قاضی باشند برای که هر عالمی قاضی
کردند و همچنین هر عادلی فقیهی را رخصت نماز جمعه داده اند و در حدیث مرسلی از حماد بن عیسی
منقول است که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه الی یوم الدین فرمودند که هرگاه خلیفه خدا که امام
زمان است وارد شود بشهری از شهرهای مسلمانان آنحضرت نماز جمعه میکنند و غیر آنحضرت نیست که نماز جمعه
کنند و جمعی از این حدیث استدلال کرده اند که معصوم شرط است در نماز جمعه و استدلال ایشان صحیح

زیرا که اگر معصوم باشد آنحضرت باتفاق علما مقدم است بر دیگران و حدیث بر همین معنی
دلالت میکند زیرا که البته معصوم میباید بلکه معصوم حدیث اینست که اگر معصوم وارد شود
دیگران نمیتوانند کرد و عمده حجت نماز جمعه اجماع است که در زمان ظهور معصوم البته جایز است بر حضرت
آنحضرت و نزد ما این اجماع ظاهر است و بر تقدیر تسلیم اجماع در زمان حضور است نه در زمان غیبت
و بر تقدیر عموم اذن هست باخبار متواتره که رخصت داده اند که هر کس خطبه تواند خواند امامت بکند
و مؤلف توضیح ساخته که جواب اقوال مترجم بچند وجه میشود اول اینکه فرموده است که در آیات و احادیث چنین
نماز رسیده اجری نیست که دلالت کند بر آنکه اذن شرط است و جواب اینکه وجوب نماز یومیه که در قرآن ظاهر میشود
هیچ یک مقید نشده است سوای این نماز پس چنین مفهوم میشود که این نماز مخصوص است شارح
قدس سره فرموده که نداء در اینجا بمعنی طلب است پس باید که طلب از جانب امام معصوم یا نایب او باشد هر که
ندا کند که مراد اذان است زیرا که در هر نمازی اذان هست پس حجت بود و بقیه ندا و دیگر اجماع کرده اند علما بر اینکه
پیغمبر صلوات الله علیه الی یوم المحشر تعیین میکرد از برای امامت نماز جمعه شخصی را و غیر او نمیرسید کسی را که
نماز جمعه تواند کرد و علمای امامیه رضوان الله علیهم بر آن قرار کرده اند چنانکه بعد از این بتفصیل خواهد
دوم اینکه مترجم فرموده است که بر تقدیر تسلیم اذن مخصوص بزمان حضور است از جهت رفع نزاع چنانکه در زمان

حضور کسی بر خصب قاضی نمیشد در شهر تبریز یک قاضی نمیبود که در شهر عظیمی که یکی کم باشد و در زمان
غیبت یا حضوری که معصوم استیلا نداشته باشد نه در زمان غیبت و هر شهری جایز است که بهر قاضی سنی
باشد زیرا که هر عالمی را قاضی کردند بجهت بر عادلی یا فقیهی یا رخصت نماز جمعه داده اند و درین کلمه است
اول اینکه از کجا میگوئی که اذن مخصوص بزمان حضور است هر گاه از روی آیات و احادیث میگوئی آیت و حدیثی بنمائید
که دلالت برین مدعا کند و هر گاه قیاس میکنی قیاس باطل است برای احادیث بسیار دوم استشهادی که از برای مدعا
بجواز قاضی در هر شهری آورده است از کجا دانیم که جایز است سوم اینکه خود فرموده که رخصت در زمان جمعه
نماز جمعه پس عادل و فقیه را که رخصت نماز داده است مع هذا که هر عادل و فقیه را رخصت نماز جمعه شده است و عادلی که در
احادیث مذکوره است مراد از امام زمان هر که دعوی عدالت کند چهارم از وجود اینکه مترجم فرموده است که مراد از
ذکر الله نماز است یا اعم از هر دو این مخالف احادیثی است که در کافی نقل شده زیرا که بکتاب کافی نص است بر اینکه
مراد از اهل ذکر ائمه علیهم السلام اند و عنوان این باب است که باب ان اهل الذکر الذین امر الله
الخلق بسؤالهم هم الائمة علیهم السلام کما سیتم کما حجة است بر انتفاء نماز جمعه بر خصوص معصوم
با امام مفترض الطاعة که عالم بجمیع احکام شرع و متشابهات قرآن باشد خواه رسول خواه وصی و از زمان غیبت بعید
و بر رعیت واجب است که حاضر شوند نزد امام اگر ندا کنند برای نماز جمعه پنجم از وجود اینکه در احادیث است که اذا حاضر

نقل کرده است فرموده است که مراد از روایت که هرگاه معصوم وارد شهری شود او مقدم است بنماز جمعه
بلکه او از این حدیث غافل شده است و معنی او ظاهر است که مراد از روایت که هرگاه معصوم در شهری وارد
شود آنحضرت نماز جمعه میکند یعنی که هرگاه معصوم در شهری وارد شود کسی نماز جمعه نکند و فقره آخر
مقوی و مؤکد آنست از برای فقره اینکه هرگاه معصوم وارد شهری شود او مقدم است بنماز جمعه زیرا که
این ظاهر نیست که در همه حال و در همه فعل معصوم مقدم است پس خاص بودن این حدیث بشرط فرموده است
که مستند اجماعات جماعت در ظهور معصوم البته جایز نیست بغیر آنحضرت در نزد ما این اجماع ثابت است
گویا غافل شده است از اقوال علمای امامیه که در کتب خود ذکر کرده اند از آنجمله علم العلما علامه حلی رحمه الله در
کتاب منتهی المطلب گفته که یشترط فی الجمعة الامام العادل ای المعصوم عندنا او اذنه یعنی شرط در
وجوب نماز جمعه امام عادل یعنی امام معصوم یا اذن او نزد علمای ما و بعد از این گفته که اما اشتراط الامام
او اذنه فهو مذهب علمائنا اجمع یعنی شرط بودن امام معصوم یا اذن او مذهب جمیع علمای شیعه است و بعد از این گفته
و لم یقم الجمعة الا السلطان فی کل عصر فکان اجماعا و لو کانت تنعقد بالرعیة لصلوها فی بعض
الاحیان یعنی بر پا نکرده است نماز جمعه را مگر سلطان در هر عصری که مراد از او امام معصوم است پس اجماع است که بدون
امام یا اذن او منعقد نمیشود و اگر منعقد میشد البته که در بعض اوقات گزارده باشند و حال آنکه گزارده نشده و

بعد از آنکه

بعد از آنکه نقل کرده اختلاف را در نماز جمعه که شیخ طوسی در نهایه جایز و در خلاف جایز
ندانسته و همچنین آنکه سید مرتضی و سلار و ابن ادریس جایز ندانسته اند گفته که و هو الاقوی عندی لما
تقدم من اشتراط الامام او نائبه فمع الغیبة یجب الظهر بفوات الشرط یعنی جایز نبودن نماز جمعه قوی است
در نزد ما از برای شرط بودن که امام معصوم باشد یا نایب آن پس در حالت غیبت واجب است ظهر از برای فوات شرط
و ایضا علامه علیه الرحمه در کتاب نهایه فرموده که یشترط فی وجوب الجمعة السلطان او نائبه عند علمائنا اجمع یعنی شرط است
در واجب بودن نماز جمعه سلطان که مراد از او امام زمان باشد یا نایب او نزد علمای شیعه اجماعا یعنی
اجماعی ایشان است که در آن خلاف نکرده اند و بعد از این فرموده که لان النبی صلی الله علیه و آله کان یعین
للامامة الجماعة و کذا الخلفاء بعده کما یعین للقضاء یعنی از برای آنکه پیغمبر صلوات الله علیه و آله الی
یوم الحشر تعیین میکرد از برای امامت جماعت که مراد جمعه باشد و همچنین خلفا بعد از وی چنانچه تعیین میکردند
از برای قضا و بعد از این فرموده که و کما لا یصح ان ینصب الانسان نفسه قاضیا من دون اذن الامام
فکذا امام الجمعة یعنی و همچنانکه صحیح نیست بلکه کسی خود را قاضی کند از پیش خود بدون اذن امام و همچنین
صحیح نیست که کسی امامت نماز جمعه کند بی اذن و فرموده او و بعد از این فرموده که و السلطان عندنا
هو الامام المعصوم یعنی مراد از سلطان در نزد ما یعنی علمای امامیه رضوان الله علیهم امام معصوم است نه غیری

و در کتاب تذکرة الفقها نیز فرموده که یشترط فی وجوب الجمعة السلطان العادل او نائبه عند علمائنا
اجمع یعنی شرط است در وجوب نماز جمعه سلطان عادل یعنی امام معصوم چنانچه از معنی سلطنت نیز
فهمیده میشود یا نایبش در نزد علمای امامیه اجماعا یعنی جمیع علما اجماع کرده اند بر اینکه درست است نماز جمعه با امام
معصوم میباید یا نایب او که نصب فرموده او نماز جمعه میکرده باشد و بعد از این فرموده که للاجماع علی ان النبی
صلی الله علیه و آله کان یعین لامامة الجماعة و کذا الخلفاء بعده کما یعین القضاة فکما لا یصح ان ینصب الانسان نفسه قاضیا
من دون الامام کذا امامة و در ترجمه این فهمیده میشود از ترجمه کلامی که پیشتر از این گفته شد و بعد از این فرموده که
اجمع علماؤنا کافة علی اشتراط عدالة السلطان و هو الامام المعصوم او من یامره بذلک یعنی اجماع
کرده اند علمای امامیه همگی بر شرط بودن عدالت سلطان که امام معصوم است یا آنکس که امام معصوم او را امر کرده
باشد بنماز جمعه و بعد از این فرموده که و هل للفقهاء المؤمنین حال الغیبة و التمکن من الاجتماع
و الخطبتین صلوة الجمعة اطبق علماؤنا علی عدم الوجوب یعنی آیا فقیهان شیعه را در زمان غیبت امام و
حالت قدرت بر اجتماع و خطبه میرسد که نماز جمعه کنند اجماع کرده اند علمای شیعه بر عدم وجوب نماز جمعه در
غیبت و در کتاب تحریر الاحکام نیز فرموده که من شرط الجمعة الامام العادل او من نصبه فلو لم یکن الامام
ظاهرا و لا نائب له سقط الوجوب اجماعا یعنی از جمله شرایط وجوب نماز جمعه امام معصوم یا آنکس که امام معصوم

او را از برای این نصب کرده باشد لیکن اگر امام نشده و نه نایبش ساقط است نماز جمعه
اجماعا و در کتاب ارشاد نیز گفته که لا تجب الا بشروط الامام العادل او من یامره یعنی واجب
نمیشود نماز جمعه مگر بچند شرط امام معصوم یا کسی که امام معصوم او را امر کرده باشد و سید مرتضی رحمه الله در مسائل میا
فارقیات گفته که لا جمعة الا مع امام عادل او من نصبه الامام العادل فاذا عدم صلیت الظهر اربع رکعات
یعنی نماز جمعه درست نیست مگر با امام معصوم یا کسی که او را امام معصوم تعیین کرده باشد پس هرگاه نباشد
امام معصوم یا نایبش نماز ظهر را چهار رکعت بگذارد و در کتاب حلبیین گفته که صلوة الجمعة فرض لازم مع الامام
العادل یعنی نماز جمعه واجب است با امام معصوم فقد الحکم و ابن ادریس در کتاب سرائر گفته که ان عندنا بلا خلاف
بین اصحابنا ان من شرط انعقاد الجمعة الامام او من نصبه الامام للصلوة یعنی بدرستیکه نزد علمای ما بی
خلاف در میانه اصحاب ما اینست که شرط درست بودن نماز جمعه امام معصوم است یا کسی که امام معصوم او را
تعیین کرده باشد از برای این نماز و محقق در کتاب معتبر گفته که السلطان العادل او نائبه شرط وجوب الجمعة و
هو قول علمائنا یعنی امام معصوم یا نایبش شرط است در واجب بودن نماز جمعه و این مذهب علمای ماست که آن
اجماع کرده اند و بعد از آن گفته که معتمدنا فعل النبی صلی الله علیه و آله فانه کان یعین لامامة الجمعة و کذا الخلفاء
بعده کما یعین للقضاء فکما لا یصح ان ینصب الانسان نفسه قاضیا من دون الامام کذا امامة الجمعة

برآن اعتماد نموده ایم فعل پیغمبر علیه و آله صلوات الله کرده است بواسطه آنکه آنحضرت تعیین امام از
برای نماز جمعه میکرد و همچنین خلفا بعد از او چنانکه از برای قضا تعیین میکرد دلیل بر آنچه مذکور شد نیست که
کسی بنفس خود خود را قاضی کند بدون تعیین امام معصوم همچنین صحیح نیست که امامت نماز جمعه بنفس خود
بدون آنکه امام او را تعیین کند و او را رخصت دهد و بعد از آن گفته که ولیس هذا قیاسا بل استدلال بالعمل
المستمر فی الاعصار فمخالفه خرق للاجماع یعنی آنچه گفته شد قیاس نیست بلکه استدلال است بآنچه عادت بوده است از زمانهای سابق تا این زمان پس مخالفت آن مخالف اجماع است و در کتاب مبسوط نیز گفته که الجمعة لا تنعقد الا
بشروط السلطان العادل او من نصبه یعنی نماز جمعه واجب نمیشود مگر بچند شرط که یکی از آن شرط سلطان عادل است
که مراد امام معصوم است یا آنکس که امام او را از برای این کار تعیین کرده باشد و شیخ الطایفه شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب
خلاف گفته که من شرط انعقاد الجمعة الامام او من یامره الامام بذلک من قاض او امیر و نحو ذلک و متی اقیمت بغیره
لم یصح یعنی از شرایط درست بودن نماز جمعه امام است یا آنکسی که امام او را مامور ساخته باشد از قاضی یا امیر کرده و مانند آن
و هرگاه گذارده شود نماز جمعه بی حضور امام یا کسیکه از جانب امام مامور باشد صحیح نخواهد بود و بعد از آن گفته که دلیل ما
اجماع الفرقة فانهم لا یختلفون فی ان من شرط الجمعة الامام او امره یعنی برای درست بودن نماز جمعه یا امام یا آنکس که از جانب
او مامور باشد اجماع کرده اند علمای شیعه از برای آنکه ایشان خلاف نکرده اند در اینکه شرط نماز جمعه امام معصوم

اجماع

یا کسی که از جانب او مامور باشد و بعد از این گفته که و ایضا فانه لا خلاف ان من عهد النبی صلی الله علیه و آله الی
وقتنا هذا ما اقام الجمعة الا الخلفاء و الامراء و من ولی الصلوة یعنی نیز حجت است که در تمام نماز جمعه یا
امام و یا کسی است از برای آنکه از زمان پیغمبر صلوات الله علیه و آله الی یوم المحشر تا این زمان که ما نیز نکرده است نماز جمعه را
مگر خلفا و سرکردهای خلفا و آنانکه تعیین شده اند از جانب ایشان از برای امامت نماز و بعد از این گفته که فعلم
ان ذلک اجماع اهل الاعصار و لو انعقدت بالرعیة لصلوها کذلک یعنی پس معلوم شد که شرط بودن امام یا نایب امام
اجماع اهل زمانها است که اگر نماز جمعه شرعا بدون امام یا نایب منعقد میشد هر آینه بجا آورده میشد بی امام و بی نایب
و حال آنکه نکرده اند و هم او در کتاب نهایه که همه تر از کتب اصحاب ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و علمای
قریب العهد بمعصوم نقل کرده و گفته که اعلم ان الاجتماع فی صلوة الجمعة فریضة اذا حصلت شرائطه و من شرائطه ان یکون
امام عادل او من نصبه الامام للصلوة یعنی بدانکه اجتماع در نماز جمعه واجب است هرگاه متحقق شود شرایطش و از
جمله شرایطش آنست که امام معصوم یا آنکس که امام معصوم او را تعیین کرده از برای امامت نماز در میان باشد و بمضمون این
در کتاب تبیان و کتاب مبسوط و کتاب جمل و عقود نیز گفته است بلکه از این اقوال ظاهر شد که اجماع امامیه رضوان الله
علیهم آنکه نماز جمعه شرط است با امام معصوم یا کسیکه مامور از جانب او باشد ششم از وجوه جواب که مرحوم مغفور
گفته شده در جواب اینکه فرموده اند آن است که اخبار متواتره که رخصت داده اند که هر کس خطبه تواند خواند

امامت بکند اینست که مراد بخطبه همان حمد و صلوات نیست بلکه خطابیست که امام معصوم بخواند
خبر دهد ایشانرا از وقایع و احوال گذشته و آینده و تنبیه جهاد و غیره نه اینکه حمد و صلوات
طفلی که اندک سوادی داشته باشد میتواند خواند پس گاه چنین باشد هر کس اندک سوادی داشته باشد
نماز جمعه میتواند کرد و احتیاج که در نماز جمعه شرطست که باید اعدل و افقه و اقرا و افضل و اعلم باشد پس چنین
کسی خطبه نیز تواند خواند پس حاجت بود به تقیه اینکه هر که خطبه تواند خواند امامت نماز جمعه میتواند کرد
واجب تخییری چون در کمال وضوح بود لهذا باین اقدام نمود پس ثابت شد که نماز جمعه واجبست اگر امامت
امام معصوم یا نایب او بود و در همین مقام بحث نقل است **فصل اول** در فضائل و فضیلت این نماز و فضائل و ثوابهای آن
از ابن بابویه صدوق علیه الرحمه در فقیه روایت کرده که فرمودند رسول خدا صلوات الله علیه و آله الی یوم الجزا
که هر که نماز جمعه واجب شود از روی ایمان بخدا و بایمان خالص بوجه الله عمل را از سر گیرد یعنی گناهانش
و شیخ فقیه رحمة الله علیه در شرح مذکور روایت کرده از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه الی یوم الدین که فرمودند
اعرابی که نام او قلیب بود گفت بحضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الی یوم الدین آمد و گفت یا رسول الله من
بکرات مهیا شدم که بحج آیم میسر نشد که باین سعادت فایز شوم از جهت … پس آنحضرت فرمودند که برای تو
بملازمت نماز جمعه که آن حج درویشانست و اقل مرتبه این حج و اکثر ثواب این حج او …

روایت

روایت نموده که فرمودند ده مرتبه ترک نماز عید قربان کردن نقد معصیت ندارد که
یکمرتبه نماز جمعه با ترک نمودن … چون از نمازهای یومیه است و بهتر از همه است و ایضا روایت کرده
از عاصم بن حمید از حضرت امام جعفر صادق علیه صلوات الله الخالق که فرمودند که حق سبحانه و تعالی در روز جمعه در
بهشت عنبر سرشت … میفرستد بسوی بنده مومن خلعتی … در خانه
و حضرت … خبر میکنند و داخل میشود در خانه نورانی … میکنند تا …
میشود تا بجمیع انبیا و اوصیا و مومنان میرسد و در آنجا تجلی میشود که … بر ایشان می افزاید
همگی سجده میروند پس خطاب میرسد که ای بندگان سر بردارید که امروز روز سجود و عبادت نیست … از شما
برداشتیم و آنچه عطا کرده ام شما را در بهشت … مثل آن … افزودم پس بجای آورند …
مثل آنچه داشته اند … که حق سبحانه و تعالی فرموده است که … و نزدیک … جمعه …
نورانی و روشن … بسیار کنید از تسبیح و تهلیل و تکبیر و ثناهای الهی و صلوات بر حضرت رسالت
پناهی … گفت عرض نمودم که … حضرت … فرمودند که در بهشت عنبر سرشت
که حق سبحانه و تعالی امر میکند بادی را که … در آید که خلایق … خوشی …
پس حضرت فرمودند که این غنا از برای کسی خواهد بود که در دنیا از ترس خدا … نشنیده باشد … بدنی

ایشان زیاده شود و حق سبحانه و تعالی از جهت مقربان بهشتی فرموده است که وصف نتوان کرد و هر
صبح از جهت ایشان نثار کنند و ایشان را مسرور و خوشحال گردانند دست دهد که وصف نتوان کرد [illegible]
باشند نعیم بهشت که مکرر شود و لذت بیشمار [illegible] از جهت حق سبحانه و تعالی فرموده که لدینا مزید یعنی نزد ما زیادتی
چند هست که وصف آن نتوان کرد و صدوق علیه الرحمه در فقیه روایت کرده از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه الی یوم الدین که فرمودند روز جمعه [illegible] ضعیف [illegible]
که امیر المؤمنین [illegible] فرمودند که [illegible] ضعیف [illegible] نماز جمعه حاضر شدن [illegible] ساقط
شود **فصل دوم** در بیان وقت این نماز بدانکه وقت اول زوال آفتاب است تا [illegible] که آن دو قدم
[illegible] صدوق علیه الرحمه در فقیه روایت کرده از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه الی یوم الآخر که فرمودند اول نماز جمعه [illegible] زوال [illegible] ساعتی که آن دو قدم
زوال [illegible] محافظت نما این ساعت را که نماز جمعه را در این ساعت بجا آوری و حاجتی که داری از حق سبحانه و تعالی
طلب کنی که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الی یوم الدین فرمودند که هر بنده که از حق سبحانه و تعالی در
[illegible] طلب کند البته حق سبحانه و تعالی عطا کند او را و مرحوم در شرح کتاب [illegible] روایت کرده
از ابن عمار که گفت عرض کردم [illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه صلوات الله الخالق که آن ساعت که در روز

هر مؤمنی که در آن ساعت از حق سبحانه و تعالی چیزی طلب کند البته اجابت میکند و عمار از حضرت فرمودند
که کدام ساعت است یعنی که امام از خانه بیرون می آید راوی گوید عرض نمودم که امام کدامی [illegible]
بیرون می آید فرمودند که اول زوال آن که میباید امام بیرون آید بنماز و ایضا صدوق علیه الرحمه در فقیه روایت
کرده از حلبی از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند اول وقت نماز جمعه اول زوال
آفتاب است از دایره نصف النهار چون در روز جمعه نافله ظهر در روزهای دیگر از جهت
نافله ظهر ساقط است و وقت عصر روز جمعه در حضرت مثل وقت ظهر است در غیر روز جمعه و آن بعد از
دو قدم پس ظاهر شد که وقت نماز جمعه بعد از دو قدم بعد از زوال است تا آنکه اکثری از علمای امامیه رضوان الله
علیهم بر آنند که این نماز وقتی صحیح است که هر رکعت را در وقت دریابد و بعضی بر آنند که هر گاه از وقت
را دریابد اگر چه تکبیر احرام باشد و مؤید قول اول صدوق علیه الرحمه در فقیه روایت کرده است از
فضل بن عبد الملک که ترجمه آن این است که فرمودند امام جعفر صادق علیه صلوات الله الخالق که هر گاه
یک رکعت نماز جمعه را با رکوع را دریابد نماز جمعه را دریافته است و مرحوم در فقیه فرموده که یک رکعت دیگر را بنماز
سلام بجا می آورد با الحمد و سوره منافقین و قنوت را بعد از رکوع میخواند استحبابا و اگر قنوت
بخواند و لی قنوت جایز است اگر فوت شود پس نماز چهار رکعت کند و ایضا روایت کرده است از حلبی از

که ترجمه‌اش این است که فرمودند مروج دین خالق امام جعفر صادق علیه السلام که هرگاه ادراک
کنی امام را پیش از آنکه سر از رکوع رکعت آخر بردارد پس از آنکه رکوع را بجا آورد ادراک نماز جمعه کرده
و اگر ادراک کنی امام را بعد از آنکه سر از رکوع برداشته باشد یا در سجده باشد یا آنکه سر برداشته باشد پس نماز را چهار رکعت
بکنی یعنی نماز ظهر **فصل سیوم** آنکه مصلی باید بلند بخواند چنانکه پیشتر این گذشته و صدوق علیه الرحمه در فقیه
روایت کرده از حماد بن عثمان از عمران حلبی که گفت سؤال کرده شد حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام از شخصی که نماز جمعه یا چهار رکعت بجا آورد یعنی ظهر بکند آیا بلند بخواند قرائت را حضرت فرمودند
که بلی و قنوت را در رکعت دوم میخوانند یعنی پیش از رکوع و صدوق علیه الرحمه فرموده که آنکه نماز ظهر را بلند
بخوانند بر سبیل رخصت است و عمل کردن آن جایز است و اصل آنست که جهر بکنند در وقتی که خطبه خوانند و نماز
جمع کنند پس اگر تنها نماز کنند مثل نماز ظهر سایر ایام قرائت را آهسته میخوانند و اگر در سفر نماز جمعه را بجا آورند
با خطبه بلند میخوانند **فصل چهارم** در بیان آنکه دو خطبه را بر نماز مقدم دارد و مستحب است در حال خطبه حرف
نزنند و گوش کنند اما اول ترجمه فقیه نقل کرده از ابان بن ابو مریم که گفت سؤال کردم از خطبه حضرت سید المرسلین
صلوات الله علیه الی یوم الدین که آیا پیش از نماز بود یا بعد از نماز حضرت فرمودند که حضرت صلوات الله
علیه الی یوم الجزا اول خطبه میخواندند و دیگر نماز میکردند دوم صدوق علیه الرحمه در فقیه روایت کرده

از حضرت

از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه الی یوم الدین که ترجمه‌اش اینکه در وقتی که امام خطبه
میخواند نمیباید گفت بلکه گوش میدهند و روبروی نشینند و بلند نمیباید کرد مگر آن مقدار که در نماز
مباح است و واجب است در این حدیث که گردانیده شده نماز جمعه دو رکعت از جهت دو خطبه که بر دو عوض دو رکعت
و خطبه بمنزله نماز است تا امام از منبر بزیر آید و مترجم فقیه علیه الرحمه در شرح کتاب مذکور روایت کرده از علی
بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم موسی بن جعفر علیهما السلام از نشستن در جمعه و عیدین در وقتی که
امام از خطبه فارغ شود و همچنین فرموده که خطبه را ایستاده بخواند و میان هر دو بنشیند و سخن نگوید
چنانچه روایت است در صحیح از معویة بن وهب که فرمودند امام همام جعفر الصادق علیه السلام که اول کسیکه خطبه
نشسته کرد معویه علیه ما علیه بود از مردم رخصت گرفت که مرا معذور دارید که زانوهای من درد میکنند و خطبه را
ایستاده و یکی را نشسته میخواند غرض آنست که این عمل او کرده است و سنت ایستاده خطبه خواندن
است پس حضرت فرمودند که میباید میان دو خطبه بنشیند و سخن نگوید در میان دو خطبه و مترجم فقیه فرموده که
اندکی که با نشستن که فاصله شود میان هر دو بهتر آنست که بعد از خواندن سوره توحید بنشیند **فصل پنجم**
بدانکه این نماز دو رکعت است و بعوض نماز ظهر است صدوق علیه الرحمه در فقیه روایت کرده از سماعه ترجمه آن
اینکه فرمودند مروج دین خالق امام جعفر صادق علیه السلام که نماز جمعه با امام دو رکعت است و کسیکه تنها گذارد چهار

رکعت است و مترجم فقیه علیه الرحمه فرموده که در کافی هست بمنزله ظهر یعنی هرگاه امامی باشد
که خطبه تواند خواند واجب است که جمعه بجا آورند و اگر نباشد امامی که خطبه تواند خواند چهار رکعت بجا
می آورند هر چند بجماعت گذارند راقم این حروف نعم بصیر سانه که از این حدیث ظاهر میشود که مراد بهر که خطبه
تواند خواند امام معصوم باشد زیرا که فرموده که هرگاه امامی باشد که خطبه تواند خواند واجب است که جمعه گذارند
و اگر نه چهار رکعت بجا آورند هر چند بجماعت گذارند پس معلوم شد که مراد بخطبه همان حمد و صلوات و موعظت
قصیده نیست بلکه خطبه ایست که امام معصوم بخواند چنانچه جبرئیل این نیز موعوض کرده والله عالم نقل شیخ
و واجب است که این نماز بجماعت گذارده شود و فقره از باب فقه شیخ محمد بن یعقوب علیه الرحمه در کافی روایت
کرده از فروع دین خالق امام جعفر صادق علیه السلام ترجمه آن اینکه فرموده امام علیه السلام که کمتر
آنچه کفایت میکند در جمعه هفت نفر است یا پنج نفر است و صدوق علیه الرحمه در فقیه نقل کرده
باین طریق که قَالَ زُرَارَةُ قُلْتُ لَهُ عَلَی مَنْ تَجِبُ الْجُمُعَةُ قَالَ تَجِبُ عَلَی سَبْعَةِ نَفَرٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ
وَلَا تَجِبُ جُمُعَةٌ لِأَقَلَّ مِنْ خَمْسَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ أَحَدُهُمُ الْإِمَامُ فَإِذَا اجْتَمَعَ سَبْعَةٌ
وَلَمْ یَخَافُوا أَمَّهُمْ بَعْضُهُمْ وَخَطَبَهُمْ ملخص معنی اینکه گفت زراره که عرض نمودم بحضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه الی الیوم الآخر که نماز جمعه بر چند کس واجب حضرت فرمودند که بر هفت کس از مسلمانان که یکی

از ایشان

از ایشان امام باشد پس هرگاه جمع شوند هفت کس و خوف نداشته باشند یکی از این هفت کس امام
باشد و خطبه بخواند نماز جماعت ایشان و بخاطر قاصر میرسد که ظاهرا مراد از این هفت نفر هفت نفرند
که در حدیث ظاهر میشود که روایت کرده است محمد بن مسلم از آنجناب که قَالَ تَجِبُ الْجُمُعَةُ عَلَی سَبْعَةِ
نَفَرٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ وَلَا تَجِبُ عَلَی أَقَلَّ مِنْهُمُ الْإِمَامُ وَقَاضِیهِ وَمُدَّعِیًا حَقًّا وَشَاهِدَانِ
وَالَّذِی یَضْرِبُ الْحُدُودَ بَیْنَ یَدَیِ الْإِمَامِ ملخص این کلام عاقبت فرجام آنکه فرموده امام علیه السلام
که جمعه واجب است بر هفت نفر از مسلمانان و بر کمتر واجب نیست و آن هفت نفر امام است و قاضی منصوب امام
و مدعی و مدعی علیه و شاهدان و کسیکه حدود را قائم میکند نزد امام پس از این حدیث چنین ظاهر میشود که در
وقتی که باشد امام بسط یدی داشته باشد که مراد از امام معصوم شد و قاضی کسیکه نایب و جانشین او باشد
و مدعی و مدعی علیه کسانی که او عالی باهم دشمنی داشته باشند چون ظاهر است که در وقت بسط ید امام دعوا
او خالی از مدعی و مدعی علیه نیست و مراد از شاهدان کسانیکه امام از برای این کار تعیین کرده که بجهت شهادت
مبهم فرسته و من یضرب الحدود کسیکه امام از برای حدود داری مقرر کرده باشد پس ظاهر شد که مراد امام
این هفت نفرند نه هر نفری که جمع شوند که مراد زید و عمرو و بکر و غیر ذلک باشد و آن هم وقت بسط ید امام است
و این ظاهر است که در وقت بسط ید امام واجب باشد چنانکه روایت شده که از ائمه بعد از حضرت سید المرسلین

وسید الوصیین حضرت امام حسن و امام حسین نماز جمعه کردند و غیر ایشان از ائمه نکردند
مگر حضرت صاحب الزمان صلواة الله علیهم و صدوق رحمه الله فرموده که بخوان در نماز خفتن جمعه
در رکعت اول سوره جمعه و در رکعت دوم سوره سبح اسم ربک الاعلی و در نماز صبح و ظهر و عصر
سوره جمعه را در رکعت اول بخوان و سوره منافقین را در رکعت دوم و مترجم فقیر علیه الرحمه
فرموده که مراد از ظهر اعم است از ظهر و جمعه و همچنین صدوق علیه الرحمه فرموده که اگر فراموش
کنی این دو سوره را یا یکی از این دو سوره را در نماز ظهر یا جمعه و غیر آن دو سوره را بخوانی و
بخاطر آید برگرد بسوره جمعه و منافقین یا دامیکه از نصف سوره نگذشته باشی پس اگر از نصف سوره
را خوانده باشی سوره را تمام کن و دو رکعت نماز کن بعنوان نافله یا نگه قصد نافله کنی و تمام
کنی و سلام دهی بعد از دو رکعت و اعاده کن نماز ظهر را یا جمعه را با سوره جمعه و منافقین و باکی
نیست که در نماز خفتن و صبح و عصر و غیر سوره جمعه و منافقین بخوانی و لیکن افضل آنست که
این نمازها را با سوره جمعه و منافقین بجا آوری و ایضا صدوق علیه الرحمه در جای دیگر از آن
کتاب روایت کرده از جعفر بن بشیر و عبدالله رحمه آن اینکه شنیدم از حضرت امام جعفر صادق صلواة الله
الخالق که فرمودند باکی نیست که در نماز جمعه یا در دو رکعت آن غیر سوره جمعه و سوره منافقین بخوانی

تعجیل
اگر

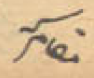
اگر تعجیل داشته باشی **فصل نهم** در آنکه ساقط است پس نماز جمعه از نه کس شیخ و دیوانه و بنده مگر
باذن خواجه و زن و کوری که از حاضر شدن عاجز باشد و پیر عاجز از حاضر شدن و لنگی
زمین گیر و مسافر و آنکسی که راه او زیاده از دو فرسخ باشد چنانچه صدوق علیه الرحمه روایت کرده آن را
در فقیه از زراره بن اعین که از علما و اکابر و اصحاب امام محمد باقر صلواة الله علیه الی یوم الآخر ترجمه
اینکه فرمودند امام علیه السلام که بدرستی و راستی که حق سبحانه و تعالی واجب گردانیده است بر کافه انام
از روز جمعه تا روز جمعه سی و پنج نماز را و در این نماز یک نماز است که حق سبحانه و تعالی واجب ساخته است
که بجماعت شایع سازند و آن نماز جمعه است و ساقط گردانیده است نماز جمعه را از نه کس پیر و عاجز
و دیوانه و مسافر و بنده و زن و بیمار و کور و کسی که بر سر دو فرسخ باشد یعنی کسیکه راه او زیاده
از دو فرسخ باشد و قرائت آن را ملائمه میباید بخواند و غسل در روز جمعه واجب است یعنی سنت موکد است
و بر امام در نماز جمعه دو قنوت است یک قنوت در رکعت اول پیش از رکوع و دیگری در رکعت دوم بعد از
رکوع است و کسیکه تنها گذارد که نماز جمعه بر شرایط آن حاصل نشده برو یک قنوت است در رکعت اول
پیش از رکوع بغیر از خبر از زراره روایت کرده است احدی از اصحاب و آنچه خود میکنیم در نماز جمعه و
فتوی میدهیم دیگران را و استادان من نیز بر آنند که رحمت خدا بر ایشان باد آنست که یک قنوت در هر دو نماز

در جمعه و در غیر آن در رکعت دوم است بعد از قرائت پیش از رکوع و علمای امامیه رضوان الله علیهم
فرموده اند که هرگاه این جماعت مذکوره حاضر نشوند نماز جمعه صحیح است مگر آنکه هر چند حاضر هم باشند
که نماز منعقد نمیشود و صحیح نیست **فصل هشتم** در آنکه میباید مسافت دو نماز جمعه کمتر از یک فرسخ
نباشد چنانچه صدوق علیه الرحمه در فقیه روایت کرده از زراره که از اکابر و اصحاب امام محمد باقر علیه السلام
ترجمه آن اینکه فرمودند که هرگاه در میان دو قبیله سه میل باشد که عبارت از یک فرسخ است باکی نیست
که هر دو جماعت نماز جمعه بجا آورند و میان دو جمعه کمتر از سه میل نباشد **فصل دوم** در بیان نماز
عیدین یعنی عید رمضان و عید قربان و این نماز واجب است چنانچه صدوق علیه الرحمه در فقیه
روایت کرده از [illegible] بن خالد از جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که فرمودند نماز عیدین
واجب است و نماز کسوف واجب است ایضا در همان کتاب روایت کرده که پرسیدند از امام عالیجناب از تفسیر
قول حضرت رب الارباب که قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى یعنی بتحقیق رستگاری یافت کسیکه زکوة بدهد
امام علیه السلام فرمودند که مراد الهی زکوة فطره است که آنرا در روز عید بیرون کنند دیگر پرسیدند امام را
از تفسیر وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى یعنی ذکر کند پروردگار خود را و نماز کند امام علیه السلام فرمودند
که ذکر تکبیر است در وقت بیرون رفتن بصحرا و نماز عید است و مخصوص است این نماز بجهة وقت **اول** و آن

از طلوع

از طلوع آفتاب است تا زوال چنانچه روایت است در هدایة الامه از شیخ اکابر و اصحاب امام محمد
باقر علیه السلام که فرمودند نماز عیدین واجب است و نیست پیش از این دو نماز و بعد از آنها بعنوان
نافله نمازی و وقت این از طلوع آفتاب است تا زوال و دوم کیفیت پنج تکبیر است بعد از قرائت در رکعت
اول و چهار تکبیر در رکعت ثانی و از برای هر تکبیر قنوتی مراد پنج تکبیر در رکعت اول غیر از تکبیر
احرام و تکبیر رکوع که با آن دو تکبیر هفت تکبیر باشد و در رکعت ثانی با تکبیر رکوع پنج تکبیر
صدوق علیه الرحمه در فقیه روایت کرده که سؤال کرده شد از حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
از نماز اضحی و فطر حضرت فرمودند که دو رکعت یکبار خواه بجماعت کنی و خواه بغیر جماعت و در
رکعت اول هفت تکبیر بگو و در رکعت دوم پنج تکبیر سیوم آنکه دو خطبه را بعد از نماز بخوانند جمعه در
لوامع صاحبقرانی منقول است از احدهما سلام الله علیهما که نماز جمعه دو خطبه است و تکبیر بعد از
قرائت هفت تکبیر در رکعت اول و پنج تکبیر در رکعت دوم است و اول کسیکه این نماز را قبل از خطبه
کرد عثمان بود چون آن اعمال قبیحه را کرد مردمان نمی ایستادند که خطبه او را بشنوند مشهور میان
علمای امامیه عطر الله مضاجعهم است که واجب است این نماز بشروطی که در نماز جمعه گفته شد و با
اختلال یکی از شرایط ساقط میشود وجوب و در این هیچ شکی نیست زیرا که انتفاء شرط لازم دارد انتفاء

مشروطه باو همچنین مشهور است که در وقت حضور امام معصوم یا نائب خاص او واجب و در
حالت غیبت سنت است و از این تقریر بعضی توهم این میشود که هرگاه شروط این نماز شروط
نماز جمعه باشد و یکی از شروط نماز جمعه این است که امام علیه السلام یا نائب خاص او گذارده شود که
که اگر امام یا نائب او نباشد نماز واجب نیست بلکه حرام است هرگاه چنین باشد میباید که این نماز هم در
حالت غیبت امام حرام باشد مثل نماز جمعه پس سنت بودن چه معنی دارد گوییم که احادیث صحیحه وارد
شده است باینکه این نماز در حضور امام علیه السلام واجب است و در غیبت سنت بخلاف نماز جمعه که در
زمان غیبت رخصت نیست از جمله احادیثی که این نماز در حضور امام واجب است روایت شده در فقیه
از ابو الصباح از امام محمد باقر علیه السلام که فرمودند نمازی نیست یعنی بعنوان واجب در روز عید فطر
و عید قربان مگر آنکه با امام اصل باشد و ایضا در تهذیب روایت است از همان عالیجناب که فرمودند هر که
عید نماز را با امام بجماعت نکند پس او را نماز نیست و بر او قضا نیست و ایضا در همان کتاب روایت است از محمد
بن مسلم که گفت سؤال کردم از احدهما سلام الله علیهما از نماز فطر و اضحی امام فرمودند که نیست نماز
عیدین مگر بر مقیم و نیست نمازی مگر با امام و در دعای اضحی و جمعه صحیفه کامله نیز همین معنی دلالت میکند
که اللهم ان هذا المقام لخلفائك الی آخره ترجمه آن که خدایا این مقام است اینکه



مقام

مقام که امامت نماز عید و جمعه باشد از جمله خلیفهها تو است و از جمله برگزیدگان است و این
رتبه امنای تو است که حافظان دین و علوم و اسرار الهی اند بسبب رتبه عظیمی که ایشان را کرامت
فرموده و آن مرتبه را از ایشان غصب کرده اند تا اینکه خلیفههای تو و برگزیدگان تو مغلوب و
مقهور شده اند و جامه امامت ظاهری را از تن ایشان کنده اند مانند دزدانی که برهنه کنند و خلفای
تو می بینند که احکام تو متبدل شده و کتاب ترا از پشت سر انداخته اند و واجبات ترا تحریف نموده اند
از وجوهی که تو مقرر ساخته و سنتهای پیغمبر را ترک نموده اند اما اینکه در زمان غیبت امام
علیه السلام سنت است صدوق علیه الرحمه در فقیه روایت کرده از زراره از خاص و عام جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام که فرمودند نیست نمازی در عید فطر و عید قربان مگر با امام یعنی بعنوان وجوب
و اگر تنها نماز کنی باکی نیست مراد این است که فقد امام این نماز را تنها تواند گذارد یا مراد
این باشد که چون یکی از شروط جماعت حضور امام است و ایضا در همان کتاب از همان عالیجناب روایت است
که فرمودند هر که حاضر نشود در مجمع مردان در روز عیدین باید که غسل کند و بوی خوش بکار برد
بهر چه باید و نماز کند در خانه خود تنها همچنانکه نماز میکرد با جماعت و مراد از این حدیث نیز در زمان
فقد امام علیه السلام است یا اینکه امام باشد و کسی که عمدا نیاید یا مریض باشد چنانچه از احادیث

دیگر مفهوم میگردد و ایضاً در لوامع روایت از سماعه که گفت عرض نمودم بحضرت امام جعفر
الصادق علیه السلام که چه وقت قربانی را ذبح میباید کرد امام علیه السلام فرمودند که وقتیکه
از نماز فارغ شوی باز عرض کردم که اگر در حالی باشیم که امام نباشد و ادای نماز جماعت عید میتوانیم
کرد امام علیه السلام فرمودند وقتیکه آفتاب بر آید البته یعنی وقتی که سنیان از نماز فارغ شده باشند و بعد از آن
فرمودند باکی نیست که تنها نماز کنی و نماز نیست مگر با امام ظاهراً مراد از تنها در امثال این احادیث این
باشد که با امام و نائب او نباشد اعم از آنکه منفرد کنند یا بجماعت و سنت است گذاردن این نماز در صحرا چنانچه
در فقیه روایت نموده از امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که فرمودند بیرون رفتن در روز فطر و
اضحی بصحرا الا کسی که نتواند رفت گفت عرض نمودم که اگر بیمار باشد نتواند بیرون رفتن آیا در خانه خود
نماز میکند حضرت نفی نمودند که ظاهراً باعتبار بیماری باشد و از این حدیث نیز مفهوم میگردد که مراد از تنها
گذاردن وقتی باشد که امام حاضر نباشد زیرا که در این حدیث با حضور امام بود و رخصت با نفراد نشد و
در لوامع روایت است از اسماعیل بن جابر که فرمودند نماز عید بر کسی واجب است که بصحرا رود یعنی تواند رفت و کسیکه
نرود یعنی نتواند رفت برو نماز نیست یعنی واجب نیست و ایضاً در همان کتاب از اسماعیل بن جابر روایت است
که فرمودند سزاوار نیست نماز عیدین بجا آوردن در مسجدی که سقف داشته باشد و نه در خانه سرپوشیده بلکه میباید البته

در صحرا ادا نمایند صحرا سرگشوده باشند و ایضاً در همان کتاب روایت است از فخر المفاخر محمد باقر
علیه السلام که فرمودند سنت است بر اهل شهرها که از شهرهای خود بیرون روند در عید فطر و اضحی
مگر اهل مکه که ایشان بیرون نمیروند و در مسجد الحرام نماز عیدین بجا می آورند و سنت است که در رکعت
اول بعد از حمد خواندن سوره سبح اسم ربک الاعلی و در رکعت ثانی بعد از حمد خواندن سوره
والشمس و مؤید این در فقیه نیز روایت شده و قنوت در این نماز چنین سنت است و اما آنچه منقول است
این است اللهم اهل الكبرياء والعظمة واهل الجود والجبروت واهل
العفو والرحمة واهل المغفرة اسئلك بحق هذا اليوم الذي جعلته
للمسلمين عيدا ولمحمد صلى الله عليه وآله كرامة وشرفا وذخرا ومزيدا
ان تصلي على محمد وآل محمد وان تدخلني في كل خير ادخلت فيه محمدا وآل
محمد وان تخرجني من كل سوء اخرجت منه محمدا وآل محمد صلواتك عليه و
عليهم اجمعين اللهم اني اسئلك خير ما سألك به عبادك الصالحون واعوذ بك
مما استعاذ منه عبادك المخلصون و باید که عود از راه دیگر نمایند یعنی از راهی که
رفته اند باز نگردند **فصل سیوم** در بیان نماز آیات یعنی کسوف و خسوف که ادا داوان گرفتن آفتاب و ماه

باشد و در زلزله و اخاویف آسمانی یعنی هرچه از طرف آسمان پیدا شود که اهل عقل از دیدن آن بترسند
مثل تاریکی و سیاهی و مانند آن و در سفینة النجاة نقل شده که وقت این نماز در کسوف و خسوف
از شروع در آنست تا شروع در انجلا و در بادها و اخاویف آسمانی مدت آنهاست و در زلزله مدت عمر است
هرچند زود ساکن شود و جاهل کسوف اگر بعد از انجلا خبردار شود این نماز از او ساقط است اگر تمام
قرص نگرفته باشد و الا قضا کند و اما آداب این نماز منقول از ائمه اطهار دو رکعت است در هر رکعت فاتحه
یکبار و هر سوره که خواهد یکبار بخواند و برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد حمد و سوره بخواند و
برکوع رود و همچنین تا پنج قرائت و پنج رکوع تمام شود و چون از رکوع پنجم سر بردارد دیگر قرائت نکند
و بسجده رود و مخیر است که بعد از فاتحه اول بعض سوره بخواند و چون سر از رکوع بردارد دیگر
بار فاتحه نخواند بلکه بخواندن بعض دیگر از همان سوره اکتفا نماید و همچنین تا برکوع پنجم سوره
سوره تمام شود و سنت است این نماز بجماعت گزاردن و طول دادن بقدر کسوف و قنوت و
و اعاده کردن نماز اگر سبب باقی و نماز تمام شود و تکبیر گفتن در هر سر برداشتن از رکوع مگر در رکوع
پنجم و دهم که در این دو جا سمع الله لمن حمده بگوید و ایضا سنت است قنوت گفتن پیش از رکوع دوم و چهارم و ششم
و هشتم و دهم و ایضا سنت است که در قنوت بگوید ربنا اکشف عنا العذاب انا مؤمنون

وبجای

و بجای پنج قنوت دو قنوت نیز گفته اند یکی در رکوع پنجم و یکی در دهم **فصل چهارم** در بیان
نذر و شبه نذر و داخل در شبه نذر است یمین و عهد و اجاره بدانکه نذر بر دو قسم است
مطلق و معین مطلق آنست که بر شرطی موقوف نباشد مثل آنکه روزه فردا را نذر کند و بگوید
لله علیّ ان اصوم غدا او ان اصلّی کل یوم خمیس رکعتین یعنی خدای را بر من است
که فردا روزه دارم یا اینکه هر پنجشنبه دو رکعت نماز کنم لیکن اگر شفای بیماری یا آمدن مسافری مشروط
سازد و نذر معین آنکه بیکی از این امور موقوف باشد مثل آنکه بگوید که ان شفی مریضی او ان
قدم مسافری فلله علیّ ان اصوم یوما او ان اصلّی رکعتین یعنی اگر بیمار
من شفا یابد یا مسافر من باید پس خدای راست بر من که یک روز روزه دارم یا دو رکعت نماز بگزارم
بدانکه ادا نذر واجب و تارک آن مستحق عقاب خواهد بود و باید که نذر معصیت نباشد که منع آن در شریعت
وارد شده و قاضی بیضاوی در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده است که امام حسن و امام حسین علیهم السلام
بیمار شدند و رسول خدا صلواة الله علیه و آله الی یوم الجزا بعیادت ایشان آمدند و در میان جمعی کسی
با امیر المؤمنین صلواة الله علیه الی یوم الدین آورده گفتند یا ابا الحسن چه شود که
نذری بجهت شفای فرزندان خود بکنی پس حضرت امیر و فاطمه علیهما السلام و فضه کنیز ایشان نذر کردند

که اگر ایشان ازین بیماری شفا یابند هر کدام سه روز روزه بدارند و هیچ چیز با ایشان
نبود که قوت ایشان تواند شد پس امیر المؤمنین صلوات الله علیه الی یوم الدین از شمعون
خیبری سه صاع جو قرض کرد و فاطمه علیها السلام صاعی را از آن بدست مبارک خود آرد کرد و پنج قرص
نان پخته چون وقت افطار شد نانها را پیش خود گذاشتند که بآن افطار نمایند که مسکینی
بر ایشان وارد شد و از ایشان در روزه قوتی کرد پس طعام را از خود اختیار کردند و پنج قرص نان
را بسائل دادند و آن شب الا الحکمه در ان [illegible] آب چیزی تناول کرده بودند روز دوم نیز
بروزه رفتند و چون شام شد و طعامی که بدستور روز سابق ترتیب داده بودند پیش خود گذاشتند که
بآن افطار نمایند یتیمی آمد و طعامی از ایشان خواهش نمود بآن داده خود همچنان شام آبی اکتفا کرد
تا روز دیگر شد و ایشان به همان سنت بروزه اقدام نموده وقت افطار اراده صرف بقیه قوتی کرده گذاشتند
که اسیری بر در ایستاده چیزی طلب کرد ایشان به همان معمول روزهای گذشته سلوک داشتند پس حق جل علی صلواة
الله الملک الجلیل در شأن ایشان این سوره که مراد سوره هل اتی علی الانسان حین من الدهر است نازل ساخت
علیه و الصلواة الله الملک الاکبر فرود آورد انتهی ترجمه کلام البیضاوی و معین است که کسی چیزی بر نفس
خود لازم کند مثل اگر گوید لله لاصلین کل یوم جمعة رکعتین قربة الی الله

یعنی

یعنی قسم بخدا که هر روز جمعه دو رکعت نماز بگذارم تقرب بخدا و وفای بقسم واجب است چنانچه
قول حضرت سبحان در سوره قرآن و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها یعنی آن را والله یعلم
هر گاه در امری که کنید یاد کنید نقض آن نکنید و در مقتضای آن عمل نمائید و شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمة در کتاب
تهذیب روایت کرده از حسن بن [illegible] ترجمه آن اینکه گفت گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را بدرستی که من
یاد کرده ام و گفته ام که خدا را است بر من که [illegible] هرگز شنیدم امام علیه السلام فرمودند که وفا کن بر خدا را بوعده
که یاد کرده و نذر خود عمل نمائی و عهد آنست که کسی بعهد چیزی را بر خود لازم گرداند مثل اگر گوید ان
شفی مرضی فعلی عاهد الله یا گوید فعهد الله علی ان اصلی رکعتین قربة الی الله
یعنی اگر بیمار من شفا یابد پس عهد کردم با خدا یا عهد خدا بر من است که دو رکعت نماز بگذارم قربة
و وفا بعهد نیز لازم است مثل وفای نذر و یمین و علما فرموده اند که صیغه عهد و یمین میباید بعربی
باشد و اگر عاجز باشد بفارسی گوید و ایضا فرموده اند که هر چه در نماز یومیه معتبر است در نماز عهد و نذر و
یمین نیز معتبر است و آنچه شرط کرده باشد در وی از صفت زمان و مکان و قرائت و مانند آن نیز لازم گردد
و ایضا فرموده اند که هرگاه نذر و عهد و یمین معین باشد و خلاف کند قضا و کفاره لازم آید و هرگاه معین
نباشد هر وقت که خواهد بعمل آرد و استجاره آنست که شخصی نفس خود را بکسی اجاره دهد که امری از

امور واجبه از جانب او مثل اینکه گوید که آجرتک نفسی علی ان اقضی عن فلان
صلوة خمس سنین مثلاً من الصلوة الیومیة منضمّة الی کل سنة منها صلوة
کسوف و خسوف و زلزلة بالف دینار یعنی اجاره دادم نفس خود را بتو برای اینکه قضا کنم از برای فلان نماز
پنج ساله از نمازهای یومیه وی و منضم سازم بهر سالی از ان یک کسوف و یک خسوف و زلزله بمبلغ هزار دینار
صیغه اجاره دهنده باید بگوید که قبلت و وارد شده که وفای باجاره نیز لازمست

## فصل پنجم در بیان

نماز قضا صدوق علیه الرحمه در فقیه نقل کرده که هرگاه نمازی فوت شود از تو هر وقت که بخاطرت رسید
آن نماز را بکن پس اگر وقتی بخاطرت رسد که وقت فریضه دیگر باشد پس اول آن فریضه را بجا آورد و دیگر
نماز قضا را و هرگاه او را فوت شود نماز ظهر و عصر هر دو با آنکه در وقت فضیلت نکند و بعد از ان بخاطرش آید
و تنها بمقدار وقت مانده باشد که هر دو نماز را تواند کرد اول ظهر را بکند و دیگر عصر را و اگر از روز بمقدار وقت
مانده باشد که یک نماز را تواند کرد عصر را بکند و ظهر را قضا کند چون آخر وقت مخصوص عصر است و اگر از روز مقدار
شش رکعت نماز مانده باشد هر دو نماز را بکند و مترجم فقیه علیه الرحمه فرموده که ظاهر آنست که اگر مقدار پنج رکعت
نیز مانده باشد هر دو را بکند چون احادیث معتبره وارد شده است که هرگاه شخصی یک رکعت نماز را دریابد در وقت همه نماز را
که همه را دریافته است و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و علما نقل کرده اند که قضای نماز فوت

بر کسیکه

را انکه در وقت فوت آن نماز او مکلف بوده و عاقل و مسلمان باشد و بیهوش و حائض و نفسا نباشد
و اگر در ایام مستی یا جنون یا ارتداد فوت شده باشد بعد از ان که از انجا بیرون آمده باشد قضا کند و اما انکه
بر حائض و نفسا قضای نماز نیست چنانکه گذشت اما در حالت بیهوشی صدوق در فقیه روایت کرده که ایوب بن
نوح که عریضه نوشتم بسوی امام همام علی النقی علیه السلام و سوال کردم از کسیکه بیهوش شده باشد یک روز یا بیشتر آیا
قضا میکند نمازهائی را که از وقت فوت شده یا نه حضرت نوشتند که قضا نمیکند روزه را و قضا نمیکند نماز را
و در حدیث دیگر وارد شده که آن نمازی را که وقت آنرا دریافته است در آن حالت بیهوشی قضا میکند
بجا می آورد در وقت و اگر تقصیر کرده باشد قضا میکند و ایضاً در همان کتاب روایتست که سوال کرد علی بن
مهزیار از امام از این مسئله مغمی علیه پس حضرت فرمودند که قضا نمیکند روزه را و قضا نمیکند نماز را و هر چیزی که
حق سبحانه و تعالی بنده را در آن بی اختیار کرده باشد پس او اولی بقبول عذر از بنده باشد یعنی که هرگاه
مخلوقی بر مخلوقی اکراه کند و او را جبر نماید در چیزی که حق سبحانه و تعالی آن مکره را معذور میدارد و هرگاه
خود او را مکره ساخته باشد البته عذر او را قبول خواهد کرد و صدوق علیه الرحمه فرموده که این اخبار صحیح و لیکن
منقول است در مغمی علیه که او قضا میکند نماز یکماه را و انچه مرویست که قضا میکند نماز سه روز را همه
محمول است بر استحباب نه بر وجوب و اصل آنست که بر وی قضا نیست مگر آن نمازیکه وقتش را دریافته و همچنین فرموده

فرموده که اگر فراموش کنی نماز ظهر را تا آفتاب فرو رود و نماز عصر را کرده باشی پس اگر ممکن باشد که
نماز ظهر قضا را پیش از فوت شدن وقت نماز شام بجا آوری اول قضا را بکن والا اول نماز شام را بکن و
بعد از آن ظهر را و اگر فراموش کنی نماز ظهر را و بخاطرت رسد که نکرده در اثنای نماز عصر قصد کن عصر را که این
ظهر است و به نیت نماز ظهر تمام کن و عصر را بعد از آن بجا آور و اگر خوف باشد که وقت عصر بیرون رود و اگر
ترتیب کنی وقت عصر فوت شود دانسته بعصر کن یعنی هم عصر را تمام کن و اگر نماز ظهر و عصر هر دو را فراموش کرده
باشی و قریب بغروب رفتن قرص آفتاب در آید شرق بخاطرت رسد که وقت هر دو نماز اگر چه بمقدار پنج رکعت مانده
باشد اول ظهر را بجا آور و دیگر عصر را اگر ترسی که یک نماز است فوت خواهد شد پس اگر خوف فوت یک نماز داشته
باشی یعنی باندکه مقدار چهار رکعت یا کمتر مانده باشد ابتدا بعصر کن و عصر را آخر مکن که اگر هر دو نماز فوت شود
چون وقت ظهر بیرون رفته است پس اگر اول ظهر را بکنی ظهر را در وقت عصر کرده باشی بود و عصر را در وقت تمام
پس در این صورت اول عصر را بجا آور و ظهر را بعد از آن بعنوان قضا بجا آور بعد از عصر و قریب باین در کافی
شیخ کلینی علیه الرحمه نیز روایت شده از زراره که از امام محمد باقر علیه السلام ترجمه آن اینکه فرمود
چون نماز ظهر را فراموش کنی تا آنکه بگذاری عصر را پس یاد آوری نماز ظهر را در حالی که بوده در آخر نماز
عصر باشی یا بعد از فارغ شدن از نماز عصر پس نیت کن آن نماز عصر را نماز ظهر یعنی که آن چهار رکعت ظهر کن و

بعد از آن

بعد از آن بگذار نماز عصر را برای آنکه خبر این است که آن نمازی که به نیت عصر شده
غفلت چهار رکعتی است که در جای چهار رکعتی دیگر است یعنی که در وقت چون ظهر
که از روی غفلت باشد بطلان نماز واجب نمی شود پس اگر یاد آوری آنرا که تو بگذاردی نماز مغرب
را که اول نمازیست که بر رسول واجب شده در حالی که تو در نماز عصر باشی و تحقیق کرده باشی از
نماز عصر دو رکعت را پس نیت کن آنرا نماز ظهر بعد از آن بگذار دو رکعت باقی مانده را و بخوان پس بگذار نماز عصر را
وایضا در همان کتاب از امام علیه السلام بجناب روایت شده که اگر تحقیق گذارده باشی نماز خفتن را و فراموش
کرده باشی نماز شام پس برخیز و بگذار نماز شام را و اگر یاد آورده باشی نماز شام را و تحقیق کرده باشی
از نماز خفتن دو رکعت را یا برخواسته باشی در رکعت سیوم پس نیت کن آنرا نماز شام بعد از آن
سلام کن از آن پس برخیز و بگذار خفتن را و صدوق علیه الرحمه در فقیه روایت کرده از موسی بن
از زراره از امام محمد باقر صلوات الله علیه الی یوم الآخر ترجمه آن اینکه فرمودند که هر گاه شخصی نمازی را
فراموش کند یا بی وضو کرده باشد در حضر یا سفر پس باید که بجا آرد آنرا که فوت شده است بجا آورد روز یا دو هر گاه یاد کند
کسی که چهار رکعت را فراموش کرده باشد تا آنکه در حضر از وی فوت شده باشد چهار رکعت قضا بکند خواه در سفر قضا
کند و خواه در حضر و مرحوم فقیه در شرح کتاب مذکور روایت کرده از زراره که با آنحضرت عرض نمودم

که شخصی از و نمازی فوت شده در سفر و در حضر تحفظ آن شد حضرت فرمودند که هر چه فوت
شده است از و بهمچو که فوت شده است قضا میکند اگر نماز سفر فوت شده باشد در حضر قضا کند
دو رکعت قضا خواهد کرد بهمچو که از و فوت شده است و اگر در حضر از و فوت شده باشد و در سفر قضا کند
چهار رکعت قضا خواهد کرد بهمچو که از و فوت شده است انتهی همچنین واجب است رعایت بودن
ترتیب نمازهای قضا مثل اینکه اگر از کسی نماز شامی قضا شود و بعد از آن ظهری و بعد از آن صبحی
واجب است که اول شام را قضا کند و بعد از آن ظهر را و بعد از آن صبح را بهمان ترتیب که فوت
شده است چنانچه ثقة الاسلام علیه الرحمه در کافی روایت کرده است از زراره از حضرت ابی جعفر
امام محمد باقر علیه السلام که فرمودند چون فراموش کنی نمازی را یا بگذاری آنرا بی وضو
باشد بر تو نماز قضای چند پس ابتدا کن بقضای اول آن نمازها پس اذان بگو برای آن
نماز اول و اقامت بگو بعد از آن بگذار نمازهای را که بعد از آن است باین روش که برای هر کدام اقامتی
بگوی بی اذان و علما تجویز کرده اند که هرگاه ترتیب را نداند بهر روشی که خواهد قضا
کند و اگر نداند که چند نماز از و فوت شده است آنمقدار قضا کند که یقین حاصل کند بدوری
الذمه از نمازی که مشغول ذمه او بوده است و ایضا فرموده اند که هر نمازی که از پدر فو

باشد

باشد بسبب غفلتی یا بسبب بزرگ که بر پسر بزرگتر واجب است که بعد از پدر قضای آنرا بگذارد و همین
حکم دارد روزه و اصح اینست که هرگاه چند پسر داشته باشد و همه هم سن باشند تقسیم کنند
و هرگاه حکمی این پسرها همه را قضا کنند شرعا صحیح باشد و همچنین است اگر کاه اجنبی اجاره کند
قضا و هرگاه در تقسیم کسری لازم آید بر ایشان واجب علی الکفایه است و هرگاه پدر وصیت کرده باشد
که کسی اجاره کنند بجهت قضای نماز یا روزه قضای آن از ولی ساقط است و هرگاه از کسی نماز مجهوله فوت شده
باشد و نداند که کدام نماز است یک دو رکعتی و یک سه رکعتی و یک چهار رکعتی بگذارد و اطلاق میکند میان
ظهر و عصر و خفتن و صدوق علیه الرحمه فرموده این را در فقیه نقل کرده در ترجمه آن اینکه اگر فراموش
کنی نمازی را و ندانی که چه نمازی است پس دو رکعت نماز بگذار و سه رکعت بگذار و چهار رکعت بگذار پس اگر صلوه
فوت شده ظهر یا عصر یا عشا باشد بتحقیق آورده است و اگر فاسد شده شام باشد سه رکعتی را کرده است و اگر صبح شده دو
رکعتی را کرده است و فرموده اند که هرگاه این یکنماز مجهوله از مسافر فوت شود یک سه رکعتی میکند و یک دو رکعتی
اطلاق میکند میان صبح و ظهر و عصر و خفتن برای آنکه مسافر همه نمازها را دو رکعت میکند بغیر شام و هرگاه از
نمازهای بسیار فوت شود و معین نباشد که از کدام نماز است و نداند که چند نوبت فوت شده است چندان بر
نماز اوقات را قضا کند که ظن غالب او شود که تمام را قضا کرده است

**فصل ششم**

در بیان نماز مسافر و صلوة ق

علیه الرحمه در فقیه روایت کرده است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام که فرمودند حضرت سید
المرسلین صلوات الله علیه و آله اجمعین در وقتیکه افطار فرمودند و تقصیر کردند در سفر جمعی روزه
داشتند حضرت آن جماعت را فرمودند که عاصیانند آن جماعت و اولاد ایشان عاصیانند تا روز قیامت و بدرستیکه ما
میشناسیم فرزندان ایشان و فرزندان فرزندان ایشان را تا امروز و همه عاصیانند در اصول دین و فروع
حق باشند و مترجم فقیه در کتاب مذکور روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق علیه صلوات الخالق که فرمودند
هرگاه شخصی در ماه رمضان بسفر رود افطار کند و فرمودند که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطاهرین
فرموده در ماه رمضان از مدینه بیرون رفتند متوجه مکه معظمه شدند با مردمان و ایشان پیادگان بودند چون
آنحضرت بکراع الغمیم رسیدند در میان ظهر و عصر قدحی از آب طلبیدند و آشامیدند و افطار فرمودند و اکثر مردمان
با آنحضرت افطار نمودند و جمعی بر روزه ماندند حضرت فرمودند که آن جماعت عاصیانند زیرا که میبایست که هر چه آنحضرت
بفرماید عمل کنند در هر بابی و ایشان اطاعت ننمودند و ایضا نقل کرده که در صحیح از آنحضرت منقولست که حضرت
سید الانبیا صلواة الله علیه و آله الی یوم الجزا فرمودند که حق سبحانه و تعالی تصدق نمود در بیماران امت و مسافران من
بآنکه نماز را قصر کنند و روزه را افطار نمایند آیا شما را خوش می آید که تصدق بکنید و آن تصدق را بشما پس دهند
هرگاه شما را خوش نیاید چون اکرم الاکرمین را خوش آید و ایضا نقل کرده که در صحیح از صفوان از حضرت

ابو الحسن

ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما التحیة و الثنا منقولست که از آنحضرت سوال کردند از شخصی
که در ماه رمضان بسفر رود و روزه بگیرد حضرت فرمودند که صوم در سفر خوب نیست و هر عبادتی که
خوب نباشد حرام است و مترجم نقل کرده که اکثر این اخبار بلکه همه در صحاح هستند مع وجود اخبار دیگر از کتاب
و مجتهدین صدوق علیه الرحمه در کتاب مذکور روایت کرده از زراره و محمد بن مسلم رحمهما الله که عرض
نمودیم به پیشوای اکابر و اصاغر امام محمد باقر علیه السلام که چه میفرمائید در نماز سفر چگونه است
قصر آن واجب است یا جایز و چند رکعت میباید کرد و چند رکعت ساقط است حضرت فرمودند که حق سبحانه
در سوره قرآن میفرماید که وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا
مِنَ الصَّلٰوةِ یعنی هرگاه سفر کنید در زمین و روانه شوید پس بر شما حرجی نیست که قصر کنید نماز را پس
قصر نماز واجب است همچنانکه در حضر واجب است تمام کردن گفتند که به آنحضرت عرض نمودیم که حق سبحانه و تعالی
فرموده که بر شما حرجی نیست نفرموده که قصر کنید بلفظ امر که دلالت کند بر وجوب پس چگونه واجب باشد قصر در
سفر مانند تمام کردن در حضر حضرت فرمودند که نه حق سبحانه و تعالی فرموده است در سعی صفا و مروه که فَمَنْ
حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا یعنی هر که حج یا عمره کند پس حرجی نیست که
سعی کند میان صفا و مروه نمی بینید که سعی صفا و مروه واجب است چون آنحضرت حق سبحانه و تعالی در کتاب خود

او را ذکر کرده و حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله الی یوم المحشر در بیان آیات سعی را بعنوان
وجوب بتفصیل آورده همچنین تقصیر سفر را باین عبارت فرموده و آنحضرت قصر کردند پس راویان گفتند که
بآنحضرت عرض نمودیم که اگر کسی در سفر چهار رکعت کند نماز مقصوره را آیا نماز را اعاده میکند یا نه حضرت فرمودند
که اگر آیت تقصیر را بر او خوانده اند و علم بوجوب تقصیر بهم رسانیده است از تفسیر مذکور و چهار رکعت کرده باشد
اعاده میکند و اگر بر او نخوانده اند بر او اعاده نیست و ایضا در کتاب مذکور روایت شده از شافع یوم
النشور ترجمه آن اینکه حضرت رسول خدا صلوات الله علیه و آله الی یوم الجزا فرمودند که هر که نماز چهار رکعتی را
در سفر تمام بجا آورد و قصر نکند پس بیزارم از او نزد حق سبحانه و تعالی و شفاعت نخواهم کرد او را در روز قیامت
و صدوق گفته است که این در صورتیست که عمدا عالما تمام کند نه اگر جاهل مسئله باشد چنانکه در حدیث خواهد
آمد و مترجم فقیه فرموده است که اگر از روی نسیان تمام کند گناه ندارد و اگر چه در وقت اعاده میکند یا بعد از آن
آن نیز خواهد آمد و ایضا صدوق علیه الرحمه در کتاب مذکور روایت کرده از [illegible] از امام جعفر صادق
علیه السلام ترجمه آن اینکه هر گاه شخصی در سفر نماز را اتمام کند یا روزه ماه رمضان بگیرد پس گفت که در حضر
قصر کرده باشد و روزه ماه رمضان را افطار کرده باشد پس دانسته باشد که [illegible] مسافر که نماز چهار رکعتی را قصر
کند یعنی که دو رکعت آخر را [illegible] همان دو رکعت اول را بگذارد و در نماز سه رکعتی شام و دو رکعتی صبح قصر

نیست

نیست و بر این مضمون احادیث متواتره وارد است و صدر خصال برای قصر مسافر آنست که
هشت فرسخ یا بیشتر برود یا قصد کند که تا چهار فرسخ برود و بازگردد در همان روز و در آن قصد جازم باشد
چنانکه صدوق علیه الرحمه در فقیه روایت کرده که بتحقیق حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطیبین سفر کردند
بذی خشب بضم خا نقطه دار و ضم شین نقطه دار و آن یکروزه راهست از مدینه مشرفه که از مدینه تا
آنجا دو بریده است که هشت فرسخ باشد پس حضرت تقصیر کردند نماز را و روزه را افطار نمودند
پس سنت شد در سفر قصر صلوة و افطار صوم در هشت فرسخ و ایضا در همان کتاب روایت است از محمد بن مسلم که سوال
کردم از [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام که هر گاه شخصی بسفر رود کی نماز و روزه را قصر میکند و اگر نه
آنحضرت فرمودند که هر گاه آن شخص پنهان شود از جاها و مترجم فقیه فرموده که یعنی از اهل جاها که او را [illegible]
علما چنین فهمیده اند که جاها از نظر پنهان شود که دیوارهای آن را تمیز نتواند کرد و در نزد فقیر [illegible]
اگر چه اولی آنست که محمد بن مسلم گفت عرض نمودم بآنحضرت که هر گاه شخصی اراده سفر داشته باشد بعد از زوال
رود چه کند حضرت فرمودند که هر گاه بیرون رود خواه پیش از ظهر و خواه بعد از ظهر نماز را دو رکعت
کند و مترجم علیه الرحمه در شرح کتاب مذکور روایت کرده از عبد الله بن سنان که گفت سوال کردم
از قصر کردن حضرت فرمودند که هر گاه در جائی باشی که اذان را بشنوی نماز را قصر مکن و چون بیرون [illegible]

یعنی یا اداء از آن شنوی قصر کن و بعد از شنیدن تمام کن و مترجم فرموده که بهتر آنست که تا یکفرسخ شرعی
نروند قصر نکنند چنانکه منقولست که سید الانبیا و سید الاوصیا صلی الله علیهما و آلهما چون یکفرسخ
راه میرفتند قصر میکردند اگرچه غالب اوقات در نیم فرسخ خفا جدران و اذان میشود و ایضا صدوق علیه الرحمه
در کتاب مذکور روایت کرده از بندهٔ خالق امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند هرگاه منزل تو یکبرید
روی قصر کن یا برگردی بجای خود و ایضا روایت کرده از عبد الله بن یحیی الکاهلی که شنیدم از روح
دبن خالق امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند که قصر کردن نماز در رفتن چهار فرسخ است در چهار
فرسخ با چهار فرسخ دیگر که هشت فرسخ باشد و مترجم علیه الرحمه فرموده که غرض از این عبارت آنست که
لازم نیست که مسافت هشت فرسخ باشد بلکه اگر چهار فرسخ باشد و اراده داشته باشد که در همان روز برگردد
علی المشهور یا بیش از ده روز برگردد همان قصد هشت فرسخ دارد چه ظاهر آنست که اگر کسی هشت فرسخ مقصود
او باشد و هر روز یکفرسخ برود یا کمتر قصر خواهد کرد در این دو حدیث و چهار حدیث که بر سر هر منزل یکفرسخ
که هشت فرسخ باشد پس حضرت فرمودند که مردم همیشه میبودند که یکروز راه مسافت است یا بروز تکبر دونده
یا اسب خوش راه جیحان برود بلکه یکروز بکه شتر قطار برود و شتر بی بار اسب روی چه آنها نیز بر
بردعی میروند و مترجم فرموده که شتر قطار بار دار در روزهای وسط هشت فرسخ شرعی میرود

که فرسخ

که فرسخ شرعی یکفرسخ است از فرسخ متعارف غالبا که تجربه چهار پنج فرسخ متعارف بیشتر نمیبود و منزل
راه بغداد اکثرش چهار فرسخ است و مکرر قریب بغروب بار کرده ایم در ایام بهار و بعد از طلوع
آفتاب بیکساعت بمنزل رسیده ایم و مؤید این حدیث صحیح ابو ایوب از حضرت امام جعفر صادق علیه صلوات
الخالق فرمودند که تقصیر در دو برید است یا یکروز راه و ایضا صدوق علیه الرحمه در کتاب مذکور فرموده
که هرگاه سفر شخصی هشت فرسخ باشد تقصیر صلوه و صوم بر او واجب است و هرگاه سفرش چهار فرسخ باشد
و خواهد که همان روز برگردد اگرچه برنگردد واجبست که قصر کند و اگر سفرش چهار فرسخ باشد و اراده نداشته
باشد که در آن روز برگردد چون مدار سفر بر قصر است مخیر است در این صورت میان قصر و اتمام و ایضا در همان کتاب
از جناب مستطاب بندهٔ خالق امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمودند هرگاه در شهری داخل
شوی و اراده داشته باشی که ده روز در آن شهر بمانی پس چون داخل آن شهر شوی نماز را تمام کن و اگر
اراده اقامت کمتر از ده روز داشته باشی قصر کن و اگر مردد باشی و گوئی که فردا بیرون میروم یا پس فردا
بیرون میروم و قصد اقامت ده روز نداشته باشی تا یکماه قصر کن پس چون یکماه تمام شود نماز را
تمام کن راوی گفت که عرض کردم که اگر اول ماه رمضان داخل شهری شوم و ندانم که ده روز خواهم ماند
حکیم فرمودند که قصر کن نماز را و افطار کن روزه را عرض نمودم که اگر مردد باشم و فردا یا پس فردا گویم

کل ماه را قصر کنیم یا افطار کنیم حضرت فرمودند که هرگاه نماز را قصر میکنی روزه را افطار کنی
و هر جا که روزه را افطار میکنی نماز را قصر میکنی و مترجم فقیر علیه الرحمه فرموده که هرجا که در سفر
روزه ماه رمضان بر او حرامست اگر نذر کرده در جایی که قصد اقامت کنند یا بجایی که رسد که شش ماه در آنجا
وطن کرده باشند همچنین قضای ماه رمضان را نیز میتواند گرفت یعنی اگر در جایی که قصد اقامت ده روز کنند
چنانچه در صحیحه علی بن جعفر وارد شده است که گفت سوال کردم از برادرم موسی بن جعفر علیهما صلوات
الله الملک الاکبر از شخصی که در سفر باشد و ماه رمضان داخل شود و با بسته در اثنای راه آیا روزه میگیرد
حضرت فرمودند که روزه میتواند گرفت یا قصد اقامت ده روز در آن موضع بکند و هرگاه قصد کند
اقامت ده روز را روزه میگیرد و نماز را تمام میکند علی گفت با آنحضرت سوال کردم که هرگاه شخصی
در سفر باشد و چند روز قضای ماه رمضان بر ذمه او باشد اگر چند روز بماند در جایی در اثنای راه آن قضا
را میتواند گرفت حضرت فرمودند که با قصد اقامت ده روز در جایی بکند روزه را میتواند گرفت و
و ایضا در فقیه روایت است از ابو ولاد گندم فروش که عرض کردم بخدمت سرور خاص و عام
امام جعفر صادق علیه السلام که من در خاطر داشتم وقتیکه داخل مدینه منوره شوم یا داخل آن
شهر شدم و نیت داشتم که ده روز اقامت کنیم و نماز را تمام کنیم و با آنکه داخل شدم نماز را تمام

کردم بعد از آن بخاطرم رسید که تمام ده روز الحال چه کنیم چون از قصد اقامت
برگشته ام نماز را تمام کنیم یا قصر کنیم حضرت فرمودند که اگر وقتیکه داخل مدینه شدی یکنماز
واجب را تمام کرده دیگر قصر نمیتوانی کرد تا از اینجا بیرون روی و اگر در وقتی که قصد اقامت
کرده بودی که نماز را تمام کنی یکنماز واجب را تمام نکردی و از آن نیت اقامت برگشتی پس تو در
این وقت مخیری اگر خواهی نیت اقامت ده روز بکن و نماز را تمام کن و اگر قصد اقامت نکردی نماز را قصر کن
و ایضا در همان کتاب روایت است از زراره که گفت سوال کردم از مطاع الاکابر و الاصاغر امام محمد باقر
علیه السلام از شخصی که با قومی بسفری بیرون رود که اراده دارد و بعد وقت نماز داخل شود و در اثنای
راه رفتن با شخص نماز را قصر کنند و بعضی برگردند از جهة کاری که در شهر داشتند بعد از آن بهم رسید
سفر و ایشان برای برگردند چه کنند با آن نمازی که کرده است دو رکعت حضرت فرمودند که نماز ایشان تمام
و اعاده نمیکنند چون سفر بود و ایضا در همان کتاب روایت است از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام که گفت از آنحضرت سوال کردم از شخصی که فراموش کند که در سفر است و نماز را چهار رکعت
بجا آورد حضرت فرمودند که اگر در آن روز بخاطرش رسد اعاده میکند و اگر بخاطرش رسد تا آن روز
بگذرد اعاده بر او نیست و اما کسی که در سفر نماز را تمام میکنند صدوق علیه الرحمه در کتاب مذکور

روایت کرده از زراره از اکابر اصحاب امام محمد باقر علیه السلام که فرموده چهار کسند که بر
ایشان واجبست که نماز را تمام کنند خواه در سفر و خواه در حضر یکی مکاری که چهارپایان را بکرایه میدهد
دوم کری که نوکر است و خود را بکرایه میدهد که فاصله باشد سوم شبان چهارم اشتقان تجر
که ظاهر امور دشتوانست که این خبر منهاست و میکرده برد را انها و گاه باشد که روزی ده فرسخ برده کنند
نماز را تمام میکنند زیرا که سفر کار ایشانست و گویا در سفر خانه خود دانند و ابن بابویه صدوق ذکر کرده که در روایتی
الملّاح والاشتقان والبرید یعنی در روایتی وارد شده که ملاح در حکم ایشانست در تمام
که اشتقان که در حدیث وارد شده مراد از آن قاصد و دشتوان است چنانچه شهید علیه الرحمه ذکر کرده
مراد از راوی این خبر منهاست و در لغت شنیدم از شیخ دارم که مراد دشتوانست و در خصال قدیم که فضلا
البرند ساخته اند که معنی برنده باشد که مراد قاصد باشد که شاگرد او بعد از این فرموده که در حدیث صحیح
الصحیح از علی بن جعفر منقولست که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند که اصحاب نماز را تمام میکنند
ایضا صدوق علیه الرحمه در کتاب مذکور روایت کرده از زبده خلق امام جعفر صادق علیه السلام که
ساربان و مکاری هرگاه سفر را تعجیل روند در میان حج و منزل قصر میکنند و در منزل تمام میکنند و در حج
کتاب مذکور نقل کرده که از محمد بن یعقوب رحمه الله منقولست که مراد آنحضرت آنست که هرگاه مکاری و جمال در منزل

کنند منزل آنست که ایشان مسافر میشوند در راه قصر میکنند و در منزل تمام میکنند و بعد از این
مرحوم علیه الرحمه فرموده که در صحیح از ابن مسلم منقولست که احدهما صلوات الله علیهما فرموده که
مکاری و جمال هرگاه تعجیل نمایند باید که قصر کنند و ایضا صدوق علیه الرحمه در کتاب مذکور از عبدالله بن جعفر
از محمد بن جزک جمال روایت کرده که گفت عرض نمودم بخدمت حضرت امام همام علی النقی علیه السلام
شتران هست و شتر داران دایم و خود با این شتران بیرون میروم که مکاری باشیم مگر در راه مکه
که مراد حج هست بابا در بعضی مواضع غیر راه حج میروم و چیزی بجز هیچ نمیکنیم در وقتی که با این
بیرون بروم آیا نماز را قصر کنیم در سفر یا تمام کنیم و روزه را افطار کنیم یا بگیریم آنحضرت در فرمان جواب
نوشتند که هرگاه تو همیشه بسفر میروی مگر سفر مکه بر تو هست که نماز را قصر کنی و روزه را افطار نمایی
بنابراین روایتست از اسمعیل بن ابی زیاد از امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش امام محمد باقر صلوات الله علیهما
فرمودند هفت کسند که قصر نمیکنند نماز را یکی عامل زکوة که میگردد که جمع کند زکوة را دوم امیر است که امام
داده باشد در ناحیه او میگردد در آنجاها و بر احوال ایشان مطلع میشود و اگر زراعتی و انش بشغل
رفع نزاع ایشان میکنند و اگر ضرور شود لشکر جمع میکند سوم جری که میگردد و در بجار تشان بازار بازار
مانند بیله وران و جمعی که بازار بازار میگردانند چون بردهی که حوصله یک بازار ندارد در عرض هفته بروز

میباشند و این دو کیلات [illegible] سیاست چهارم شناخت پنجم صحرانشینان اند مثل جایی را

که باران آمده و در غدیری جمع شده باشد یا جایی که علف داشته باشد که چهارپایان خود را چرانند ششم

شخصیکه قصد شکار داشته و غرضش از پی بیرون رفتن جمع مال و تجارت و نه قوت هفتم دزدان وقطاع

الطریقند که ایشان را نیز رخصت قصر نداده اند و مرحوم علیه الرحمه در شرح کتاب نقل کرده از آنحضرت که

فرمودند در تفسیر این آیه هر که مضطر شود و باغی و عادی نباشد فرمودند که مراد از باغی کسانی اند که غرض

ایشان صید لهو باشد و مراد از عادی دزد است و در حالت اضطرار میته بر ایشان حلال است مانند سایر مسلمانان

و ایشان قصر نتوانند کرد و نماز را کامل میباید که بخوانند چنانچه باشد و شخص شکار لهو باشد چنانکه منقول است از زراره

که گفت از آنحضرت سوال کردم از شخصی که به شکار رود آیا قصر میکند یا تمام میکند حضرت فرمودند که تمام

زیرا که سیر حق نیست بلکه باطل است و بعد از این نقل کرده از ابن بکیر که گفت از آنحضرت سوال کردم از کسی که یکروز

و دو روز و سه روز به شکار رود آیا نماز را قصر میکند فرمودند که نه مگر آنکه مشایعت کند در وقت بیرون رفتن

برادر مؤمن را در شکار لهو نمیشود باطل و نماز را قصر میکند **باب دوم** در بیان بعضی از آنچه اشاره

به آن شد از علل وضو و غسل و نماز و امثال آن و در پنج فصل است **فصل اول** در سبب وضو در کتاب

روایت شده که یهودی آمد نزد حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله الی یوم المحشر و مسئله چند سوال کرد از جمله

یکی این بود که سبب چیست که وضو این چهار موضع مشهوره واقع میشود با آنکه در جای

این اعضا پاکیزه تر و لطیفتر نماز جمیع اعضا اجابت التماس عقد زبان حضرت پیغمبر

و جواب یهودی با بطلان فرمودند که چون شیطان وسوسه کرد در دل آدم و در رکعات احدیت حضرت آدم علی نبینا

و علیه التحیة را و چون آنحضرت نزدیک درخت منهی کردید چون نظر بر آن درخت افکند آبروی

او برفت و چون برخاست و بجای آن درخت رفت گندم را بدست آورد از آن درخت چیده و تناول فرمود

لباس از تن او جدا شد پس حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام دست خود را بر سر خود نهاد

و آغاز گریه کرد و چون ارحم الراحمین توبه او را قبول نمود فرض گردانید بر او و بر ذریت او پاک گردانیدن این

موضع از بدن را شستن رو از جهت آنکه نظر کرده بود در درخت گندم و شستن دستها از جهت آنکه

گندم چیده بود و تناول فرموده بود و مسح سر بسبب آنکه دست بر سر نهاده بود و مسح پاها از آن

جای آن درخت رفته بود یهودی گفت راست گفتی یا محمد پس چه ثواب است کسی را که این وضو را بجا آورد

پس آنحضرت فرمودند که چون دست او به آب میرسد شیطان از وی دور میشود و چون مضمضه

میکند حقتعالی دل و زبان او را بحکمت منور میسازد که علوم الهیه در دل او و بر زبان او جاری

میشود و چون استنشاق میکند حقتعالی او را از آتش دوزخ ایمن میگرداند و روزی میکند او را بوی بهشت

پس چون این وعده شود حق سبحانه و تعالی روی او را سفید و نورانی میکند در روزی که بعضی از روها
سفید و بعضی سیاه باشد و چون دستهارا مسح میکنید حق سبحانه و تعالی آتش را بر دستهای گناهکاران
خواهد گذاشت بر دستهای او حرام میگرداند و چون مسح سر میکنید حق سبحانه و تعالی گناهان او را دور میگرداند
و چون پاها را مسح میکنید حق سبحانه و تعالی او را از صراط میگذراند در روزی که قدمها از صراط بلغزد و بجهنم
افتد یهودی گفت راست گفتی یا محمد و مشرف باسلام در شد و جواهر بیرون آورد که از الواح حضرت
موسی علی نبینا و آله و علیه السلام نوشته بودند موافق بود با آنچه آن برگزیده خالق فرموده بود
وایشان گفتند که در الواح چنین نوشته است که کسی این جواب را نخواهد داد مگر پیغمبر آخر الزمان
و در وقت جواب دادن او جبرئیل در جانب راست و میکائیل در جانب چپ او و وصی او در برابر او
حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله الی یوم الحساب فرمودند که چنین است جبرئیل در جانب راست و
میکائیل در جانب چپ است و وصی من علی بن ابیطالب است که در برابر من نشسته است و در حدیث معتبر دیگر مروی است
که محمد بن سنان مسئله چند بخدمت فقه گنجینه هدی حضرت علی بن موسی الرضا علیهما التحیة و الثناء نوشته
بود و از آن جمله یکی سبب وضو بود آن حضرت در جواب نوشته بودند که رو و دستها را باید شست و مسح سر و پاها باید کرد
از جهت آنکه بنده بخدمت پروردگار خود قیام مینماید و در برابر میشود با این مواضع ظاهره و ملاقات

ملکه

ملکه کرام الکاتبین را پس شستن رو از جهت سجود و خضوع است و شستن دستها از جهت
دست بر داشتن برای تکبیرها و کف دستها بسوی آسمان کردن و قنوت و دستها در حالت سجود با سبحان
کردن و التماس نمودن در حالت قنوت حرکت دادن و مسح سر و پاها کردن از جهت آنکه اینها ظاهر اند در برابر
نقلا در جانبی از حالات نماز **سایه دوم** در سبب غسل جنابت و غسل میت در احادیث معتبره روایت است
که جمعی از احبار یهود آمدند نزد برگزیده ودود صلوات الله علیه و آله الی الیوم الموعود و گفتند
یا رسول الله بچه سبب است که خدای تعالی امر کرده است از برای جنابت غسل و از برای بول و غایط امر نکرده
طیب علت و کنه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمودند که چون آدم علی نبینا و آله و علیه السلام
گندم خورد فرمود ... بجمیع اعصاب و اشعار او در رسید پس هرگاه آدمی مجامعت میکند آب
از بن هر موئی نزول میکند حق سبحانه و تعالی این غسل را واجب گردانید تا کفاره همه اعضای او شود و دوم طهارت
او باشد و سیوم شکرانه آنکه حق سبحانه و تعالی نعمت لذت را بر او وارد آورده است و دیگر نزول منی پس
حق تعالی بر همه کس غسل جنابت را تا روز قیامت واجب کرد و بول از زیادتی آبست که آدمی می آشامد و غایط از
فضله طعام است که میخورد پس اینها موجب وضو میشوند گفتند صدقت یا رسول الله ...
ثواب غسل جنابت را حضرت فرمود که چون مومن میت غسل کند حضرت واجب العطایا بنا کند در بهشت

عنبر سرشت از برای آن مؤمن کو شکی و حق سبحانه و تعالی با فرشتگان مباهات کند
که یا ملائکتی ببینید بندهٔ مرا که بغسل جنابت قیام و اقدام کرده است از برای بجا آوردن امر حق
گواه باشید من که خداوندم گناهان او را آمرزیدم و بنا بر هر مویی که در سر و تن و لب دارد حسنه در
نامهٔ اعمال وی نوشتم و هزار سیئه محو کردم و هزار درجه بر درجه‌اش افزودم چون یهودان این را شنیدند گفتند
صدقت یا محمد و صدق رسوله اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و مسلمان شدند
و نیز روایت است که هر که ترک کند شستن مویی را عمدا در غسل جنابت آن مو در آتش خواهد بود و نیز شیخ
المحدثین در فقیه روایت کرده از امام همام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که از آن
حضرت پرسیدند که از چه سبب است که میت را غسل میدهند حضرت فرمودند که چون آن نطفه
که از آن مخلوق شده است از وی بیرون آید پس که باید غسل داده شود و آن نطفه از چشمهای وی بیرون
می آید یا از دهان وی و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است **مسئلهٔ سیوم** در علت نماز
پنجگانه در احادیث معتبره روایت است از امام شهید مظلوم حضرت امام حسین معصوم صلوات الله علیه
الی الیوم المعلوم که یهودی نزد شفیع روز جزا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و سؤال
کرد که خبر ده مرا که چرا پروردگار تو پنج نماز در پنج وقت از جهت امت تو مقرر کرده است حضرت رسالت



مآب صلوات الله علیه و آله الی یوم الحساب فرمودند که آفتاب را در زوال حلقه ایست که در وی داخل
میشود در وقتی که داخل شود در زوال آفتاب تسبیح میکنند همه اشیا در آن وقت به غیر از پروردگار
من و آن ساعتی است که صلوات میفرستد بر من پروردگار من پس فرض کرد بر من و امت من
در این ساعت حق تعالی نماز را که اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل و آن بهترین
مواضع که در این ساعت در رکوع و در سجود باشد و در قیام مگر آنکه حرام کرده است خدای عظیم بدن او را از
آتش جهنم و اما نماز عصر آن ساعتی است که حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام در آن درخت گندم را
خورد و حق تعالی او را از بهشت بیرون کرد پس امر کرد ذریت او را باین نماز تا روز قیامت و واجب کرد
از برای امت من این نماز را و این نماز نزد حق سبحانه و تعالی دوسترین نمازهاست و وصیت کرده است مرا که
از میانهٔ نمازها نگاه دارم این نماز را که فرموده حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی
بدانکه در باب صلوة وسطی در میانهٔ فقها اختلاف بسیار است و این مختصر گنجایش شرح آن ندارد
و اما آنچه ظاهر کافی و فقیه ابن بابویه قمی است نماز ظهر است والله تعالی یعلم پس باید که بنده نمازها
پنجگانه را محافظت نماید و باید که محافظت صلوة وسطی نموده باشد اللهم وفقنا بحق محمد
و آله و اما نماز شام حضرت فرمودند که پس آن ساعتی است که حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام

توبه کرد و غفار الذنوب توبهٔ او را قبول نمود پس نماز گزارد حضرت آدم در آن ساعت سه رکعت
یکی از جهت خطیهٔ خود و یکی از جهت خطیهٔ حوا و یکی از جهت قبول توبه پس فرض کرد حضرت حق جل و علا
این سه رکعت نماز را بر امت من و این ساعتی است که مستجاب میشود در آن دعا پس وعده فرمود پروردگار
من که هر دعا که در این ساعت کنند مستجاب شود و اما نماز خفتن پس بدرستیکه قبر را تاریکی است و روز قیامت را
تاریکی است پروردگار من مرا و امت مرا باین نماز امر فرمود تا اینکه نوری باشد در قبرهای ایشان و آنرا عطا میکند مرا
و نور بر صراط و نیست هر کسی که قدمی بسوی این نماز بردارد مگر آنکه حرام گرداند حق سبحانه و تعالی جسد او را
بر آتش دوزخ و اما نماز صبح پس بدرستیکه چون آفتاب طلوع میکند از میان دو شاخ شیطان طلوع میکند
پس امر کرد پروردگار من بآنکه نماز کنم پیش از طلوع آفتاب و پیش از آنکه سجده کنند آفتاب را کافران
سجده کنند امت من حق سبحانه و تعالی را پس شتاب کردن و زود گزاردن این نماز دوست تر است بسوی حق سبحانه
و تعالی و این نمازیست که گواهی میدهند این نماز را ملائکهٔ شب و ملائکهٔ روز فصل چهارم در بیان علل
بعضی از نکات نماز رئیس المحدثین در کتاب فقیه روایت کرده بسند صحیح از هشام بن حکم که
معنی آن اینکه عرض نمودم بخدمت آن سرور انام و پیشوای خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام
که مرا خبر ده از آنچه جایز است سجده کردن بر آن و از آنچه جایز نیست آنحضرت در جواب فرمودند که سجده جایز نیست

مگر بر زمین یا آنچه از زمین روئیده باشد مگر آنچه خوردنی و پوشیدنی باشد پس
عرض نمودم که فدایت گردم علت این چیست آنحضرت فرمودند که از جهت آنکه سجود خضوع است
نزد حضرت معبود پس سزاوار نیست که خضوع نزد خوردنی و پوشیدنی شود که اهل دنیا و خوردن و پوشیدن
این عاریت باشند کان خوردنیها و پوشیدنیها اند و کسیکه سجده میکند در عبادت حق تعالی میباید که
ذلیل کننده باشد نزد حق تعالی پس او را سزاوار نیست که پیشانی خود را در حین سجده بر معبود اهل دنیا گذارد
که فریفتهٔ اهل دنیا خورده و فریفتهٔ خوردنی و پوشیدنی شده اند و از اینجاست که سجده بر زمین بهتر بود
بهتر است زیرا که سجده کردن بر زمین کاملتر است از باب تذلل و خضوع نزد حق تعالی و هیچ شک نیست که تربت
از خاک کربلا بهتر است در وقت خضوع و ایضا در همان کتاب روایت شده از محمد بن عمران
از همان کتاب مختصر معنی آن اینکه راوی گفته عرض نمودم که بسبب چیست که بلند میخوانند نماز
جمعه و نماز شام و نماز خفتن و نماز صبح را و آهسته میخوانند باقی را و دیگر بسبب چیست که تسبیحات اربع در
دو رکعت آخر بهتر است از قرائت آنحضرت در جواب فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی پیغمبر را باسمان برد و اول
نمازیکه بر او واجب گردانید ظهر روز جمعه بود و حق سبحانه و تعالی ملائکه را اقتدا ساخته که در عقب آنحضرت نماز گذارند و امر
کرد پیغمبر را که قرائت را بلند بخواند تا فضل آنحضرت بر فرشتگان ظاهر سازد بآنکه سوره حمد و باقی سوره

قرائت را از آنحضرت فرستاده است و پنج تکبیر را انداده که آنحضرت عطا فرموده است پس نماز عصر
را بر آنحضرت واجب ساخت و هیچ یک از فرشتگان را با او ملحق نگردانید و امر کرد او را به آنکه آهسته بخواند
قرائت را زیرا که در عقب او کسی نبود که قرائت او را بشنود پس نماز شام را بر آنحضرت واجب ساخت و فرشتگان را
امر کرد که در عقب آنحضرت نماز کنند پس حق سبحانه و تعالی فرمود که بلند بخواند و همچنین نماز خفتن پس چون
قریب به صبح شد آنحضرت از آسمان به زیر آمد و حق سبحانه و تعالی نماز صبح را بر او واجب گردانید و امر کرد
آنحضرت را که بلند بخواند تا ظاهر سازد فضل او را بر آدمیان چنانچه ظاهر ساخت بر ملائکه و از این جهت است که نماز
صبح را بلند میخوانند و در دو رکعت آخر تسبیح افضل است از قرائت زیرا که چون آنحضرت در نماز به دو رکعت آخر
رسید به خاطر آورد عظمت و جبروت الهی را پس متحیر و مدهوش شد و تسبیح را برخواند
آنست که تسبیح بهتر است از قرائت که متابعت آنحضرت کرده باشند و در جامع الفضائل مسطور است که راز کردن
گردن در رکوع معنیش علی الظاهر آنست که گردن بندگی خدا کشیدم و سر از اطاعت او نه پیچم اگرچه گردنم را
بزنند و هیچ بنده رکوعی به حقیقت نکرده مگر آنکه حق سبحانه و تعالی او را به نورهای خویش مزین گردانید و در سایه
کبریای خود جا داد و خلعت اصطفا در او پوشانید و سر سجده کردن معنیش آنست که ای خداوندا اصل تو
خاک ذلیل است که هر کسی روی بر خاک گذارد و چون سر بردارد یعنی مرا از خاک آفریده و از خاک بیرون آوردی

وچون

و چون سجده دوم کند یعنی بار دیگر مرا میرانی و با خاک یکسان گردانی و چون سر بردارد
یعنی مرتبه دیگر مرا زنده سازی و مرحوم ثقة الاسلام علیه الرحمه در کتاب علل روایت کرده از
مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از مولای خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام از علت واجب
بودن سلام در نماز آنجناب مستطاب در جواب فرمودند که علتش حلال شدن است از نماز چون تکبیر الاحرام
جزای آنکه در نماز میتوان کرد سلام آنها را احلال میکند و سبب آن از نماز بیرون می آید
گفت گفتم که چرا سلام بر دست راست میکنند و بر دست چپ سلام نمیکنند حضرت فرمودند که ملکی که
مینویسد بر دست راست است و آنکه سیئات را مینویسد بر دست چپ و نماز حسنات است که در آن
سیئات از این جهت سلام بر دست راست میکنند و بر دست چپ نمیکنند راوی گفت عرض نمودم که چرا
السلام علیکم به لفظ جمع میگویند و السلام علیک نمیگویند با آنکه ملک دست راست یکی است حضرت فرمودند
که سلام بر هر دو کرده باشند و ملک دست چپ را زیادتی دادند که اینجانب او کرده راوی گفت عرض
نمودم که چرا جمیع رو را نمیکنند و منفرد یعنی تنها میکنند و امام حضرت فرمودند که جای دو ملک
گذارده و کاتب حسنات به جانب راست دهن آدم نماز گذارنده است و سلام میکنند نماز صحیفه اش را
ثبت نماید راوی گوید گفتم که چرا ماموم سلام میدهد آنحضرت فرمودند که یکی جواب سلام امام

و در وی روی بر فرشتگانست که با امام اند و سلام دوم بر دست راست هر که باشد و بر ملائکه
است که موکلند بر نماز گذارنده و سلام سوم بر جمعیست که بر دست چپ او ایستاده اند و بر فرشتگانی که موکلند
بر ایشان و اگر در دست چپ او کسی نباشد سلام سوم را نمیکند مگر آنکه در دست راست او دیوار باشد و در دست چپ
او کسی باشد که اقتدا با امام کرده باشد در این صورت سلام بر دست چپ میکند راوی گوید که گفتم سلام
امام بر کیست حضرت فرمودند بر ملائکه و مأمومین بر فرشتگانیکه موکلند براو میگویند مأموم نیستیم که نماز من
سالم است از چیزیکه سبب فساد آن باشد و مأمومین میگویند که شما سالمید و ایمنید از عذاب الهی راوی
گفت گفتم چرا تحلیل نماز سلام شد حضرت فرمودند که او دلالت بر تحیت و سلامت دارد و ملکی که براو موکلند دیگر
هر گاه بنده نماز را ادا کند با حدودش و رکوع و سجودش تمام سلامش این معنی دارد که بنده خلاص است از آتش
دوزخ سالم است و نمازش سالم و مقبولست در روز قیامت هر گاه نمازش سالم باشد جمیع اعمالش سالم خواهد بود
و اگر نمازش سالم نباشد جمیع اعمالش مردود میشود انتهی منه موضع الحاجة مسئله پنجم در علتی که
حق سبحانه و تعالی بخشیده است بر حائض نماز را و نبخشیده است روزه را انیس المجتهدین فی مقاله فی
علل الدین فقیه فرموده که علتی که حائض قضای نماز نمیکند و قضای روزه میگیرد دو علت است
یکی آنکه مردمان بدانند که احکام الهی سنت حضرت رسالت پناهی قیاس منتفی گردد و هم آنکه

چون روزه

چون روزه در سالی یک ماه واجب است پس اشکالی ندارد که زنان در سالی شش هفت
روز را قضا کنند و نماز در هر شبانه روزی واجب است پس چهار ماه در سالی قضا کردن واجب
در نهایت صعوبت بود بنابراین حق سبحانه و تعالی قضای روزه را واجب گردانید و قضای نماز را
نگردانید و ثقة الاسلام در کافی روایت کرده از امام همام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
بروایت حسن بن راشد گفت که عرض کردم که حضرت امام علیه السلام که حائض نماز را قضا میکند
حضرت فرمودند که گفتم روزه را قضا میکند فرمودند که بلی گفتم که چرا چنین مقرر فرموده اند
فرمودند که اول کسیکه قیاس کرده شیطان رجیم بود پس آدمی عاجز است از رسیدن بعلل احکام
الهی پس احکام باشد که او چنین فهمیده باشد که چیزی علت و فی الواقع غیر آن علت باشد و مرحوم
فقیه علیه رحمة الغفور در شرح کتاب مذکور نقل کرده که در احادیث بسیار وارد است که بنده خالق
امام جعفر صادق علیه السلام با بوحنیفه علیه اللعنه فرمودند که ای ابوحنیفه شنیده ام که قیاس
میکنی و میخواهی که علل احکام الهی را بعقل خود دریابی بگو که چرا حق سبحانه و تعالی در سر تو چهار آب قرار داده
یکی را شیرین گردانیده که آن آب دهنست و یکی را شور کرده که آن آب چشم است و دیگری را [illegible] نموده
که آن آب بینی است و یکی را تلخ آفریده که آن آب گوش است ابوحنیفه علیه اللعنه گفت نمیدانم این

بیلی گفت که یا بن رسول الله شما بفرمایید حضرت فرمودند که خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش
رسول خدا صلی الله علیه و آله الی یوم الجزا که حق سبحانه و تعالی آب و آتش را مسخر من گردانید
آن جا بوده دکنند لقمه خشک را تا تر شود و فرو رود و حق سبحانه و تعالی خشم‌ها را از سینه فرو
که ماند میکند و اگر تشنه گردد جانب تشنه نمیکند پس خشم را شور گردانیده است یعنی فقط آن بر سر خشم کند
آب دماغ را سرد و بد مزه گردانیده است تا هوای که عفونت بکند سرد شود و حفظ مغز سر کند و اگر
خانه مغز سر بگذارد و بر بیرون آید و آب گوش را تلخ گردانیده است تا اگر کرمی خواهد برود در گوش
رسیده بمیرد و مسائل بسیار از آن حضرت پرسیده که او بر سیده و آنحضرت جواب فرمود پس آنحضرت
با ابو حنیفه فرمودند که تو نعمای قیاس مکن که اول کسیکه قیاس کرد شیطان بود پس حضرت فرمودند
بهتر است یا روزه ابو حنیفه علیه اللعنه گفت نماز حضرت فرمودند خلاف عقل تو می‌باید که حائض نماز را
قضا کند که بهتر است حاصل آنکه عقل معقول نیست پس نهایت قیاس مکن که جدم از جبرئیل و او از خدای
پیغمبر صلوات الله علیه و آله الی یوم المحشر روایت کرده است که هر که قیاس کند حکمی از احکام الهی
شیطان یحشر مرو در برابر که اول کسی که قیاس کرد شیطان بود در سنیکه بنای این آیه بعقل اینست قرار گرفت

**باب یازدهم** در بیان روزه ماه مبارک رمضان و روزهای واجبه و غیر آن که مخفی نماند که احادیثی که در ثواب

روایت

روایت میشود تمام المنقولات از کافی شیخ کلینی علیه الرحمه که آنچه اشاره شود بدانکه صوم
در لغت بمعنی باز داشتن است و در اصطلاح شریعت باز داشتن بود از خوردن و آشامیدن و غیر
آن با نیت و این فصل مشتمل بر ده برهان است **برهان اول** در فضیلت صوم و صائم و آن بسیار است
از آنجمله در حسن المحبتین در خصال روایت کرده از خاتم النبیین صلوات الله علیه و آله اجمعین که گفت الله تبارک
و تعالی که همه عمل فرزند آدم مر او راست غیر روزه که آن مر است و من جزا میدهم آن را و روزه سپر است
روز قیامت چنانکه میدارد یکی از شما سلاح او در دنیا و بدرستیکه بوی دهن روزه دار خوشتر
نزد پروردگار از بوی مشک و روزه دار شاد میشود و شادی یکی در وقتیکه افطار میکند پس میخورد
و میآشامد و آن دیگر وقتیکه بمن ملاقات میکند پس داخل بهشت در می آرم و هم چنین مروی است از علاو
اکابر و اصاغر امام محمد باقر صلوات الله علیه الی یوم الآخر که فرمودند بنا کرده شده مسلمانی بر
پنج چیز نماز و روزه و زکوة و حج و ولایت امام مفترض الطاعه و فرمود حضرت پیغمبر صلوات الله علیه
و آله الی یوم المحشر که روزه سپر است از آتش جهنم و ایضا از همان جناب مروی است که حضرت رسالتمآب
فرمودند یاران خود را که آیا خبر کنم شما را بچیزی که اگر شما کنید آن را البته دور شود شیطان از شما دوری
مشرق از مغرب گفتند بلی خبر دار کن فرمودند که روزه سیاه میکند روی شیطان را و صدقه میشکند

ورا دوستی در راه صاحب کل اختیار و مدد کردن در عمل صالح میبرد دنباله او و او را
هر چیزی ذکوتیست و زکاة بدنها روزه است و ایضا روایتست از مروج دین خالق امام جعفر صادق
علیه السلام که فرمودند حق سبحانه و تعالی میفرماید در حدیث قدسی که روزه برای منست و من جزا میدهم
و این اشاره بانست که روزه از جمله عبادات مخفیست که غالبا از ریا دورتر است و ایضا مرویست از همان جناب
در سوره بقره در قول کردگار لاشریک له که اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ یعنی مدد جوئید برای خود شکیبائی
فرمودند که شکیبائی روزه است فرمودند که چون فرود آید بمردی بلا و سختی پس باید که روزه دارد
ایضا از همان جناب مرویست که هر که روزه دارد محض بنده روزی در سختی که ما پس بخورد و او را آسیب گل
میکند حضرت واهب العطایا باو برابر فرشته را دست مالی میکند روی او را ... بهشت عنبر
فرشتها الکه چون افطار کند میگوید صاحب کل اختیار او را اگرچه پاکیزه است بوی تو ای فرشتگان من
گواه باشید بر آنکه من بتحقیق آمرزیدم گناهان او را و ایضا مرویست از غمخوار دو عالم رسالت پناه صلی
الله علیه و آله که روزه دار در عبادتست هر چند که در رخت خواب باشد مادام که غیبت نکند مسلمانی را
و ایضا مرویست از ملاذ خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام که خواب روزه دار عبادتست
و نفس او ثواب تسبیح دارد خواه در بیداری و خواه در خواب و ایضا مرویست از همان جناب که خلوف

الله علیه

الله علیه الی یوم الحساب که وحی فرمود پروردگار علام بسوی موسی علی نبینا و علیه
السلام که چه چیز مانع میشود ترا از مناجات من پس گفت موسی علیه السلام که ای صاحب کل
اختیار من بزرگ میشمرم ترا از مناجات با بوی دهن روزه دار پس وحی کرد بسوی او که ای موسی
هر آینه بوی دهن روزه دار نزد من پاکیزه تر است از بوی مشک که با روزه دار باشد و ایضا مرویست
از پیشوای خاص و عام امام موسی کاظم علیه السلام که خواب جانشین کنید در روزه چه بدید بستگی
زبان را با طعام و آب مسبب هر روزه دار را در جواب و ایضا مرویست از سرور خاص و عام امام
جعفر صادق علیه السلام که چون ببیند روزه دار جمعی را که میخورند با حرمت هر آنکه میخورد تسبیح میکنند
از برای او هر مویی که در بدن اوست و در کتاب حبل المتین مسطورست که شیخ بلند مرتبه
و حافظ بار زیاد میکند روزه و مسواک و تلاوت کلام مجید و فضایل روزه زیاده از حصر و حسابست
هذا من الالطاف بنا اختصار شد والله الموفق والمعین **برهان دوم** در بیان محرمات و مبطلات
روزه یعنی چیز چند یکه بفعل آوردن در روزه حرام است و بسبب آن باطل و فاسد میشود روزه
شیخ المشایخ شیخ بهائی علیه الرحمه ذکر کرده که آن هشت امرست و فقیر بعضی احادیث که بنظر
قاصر رسیده در ضمن بعضی نبذ مینمایم و آن هشت امر است **اول** چیزی خوردن خواه معتاد

وخواه غیر معتاد و روایت شده از امام همام جعفر بن الصادق علیهما السلام که فرمودند

نیست بر والی برای مرد برنده و زن برنده اینکه جنب شوند یا دیگری را بر جای کار او روزه

دار باشد و ایضا از همان آنحضرت سلام الله علیه الی یوم الحساب مرویست که فرمودند در شب که

فاطمه زهرا صلوات الله علیها بود باین روش که میخوابید برای حسن بعد از آن برای حسین علیهم السلام بر

حالی که صائمه بود در ماه مبارک رمضان و ایضا از همان آنحضرت سلام الله علیه الی یوم الحساب مرویست

بروایت حلبی که گفت امام علیه السلام را که آیا صائم میخوابد مثل مصطفی امام فرمودند که نه

دوم از مبطلات روزه که موجب قضا و کفاره است چیزی آشامیدنی است خواه معتاد و خواه غیر معتاد سیوم

مباشرت کردن آنمقدار که غسل واجب شود خواه فاعل خواه مفعول و روزه بر دو باطل

و آن باز است باید خواه حشفه قبلا او دبرا حیا او میتا چهارم بجنابت باقی بودن تا طلوع صبح

کند پنجم بی قصد غسل بجنابت شدن تا برآمدن صبح ششم زدن حلقی که موجب انزال شود هفتم

رسانیدن غبار غلیظ و دود غلیظ بحلق باختیار هشتم دروغ گفتن بر خدا و رسول یکی از ائمه

معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و مؤید این روایت شده از امام همام جعفر بن محمد الصادق

علیهم السلام بروایت ابو بصیر رحمه الله آنکه گفت شنیدم از امام علیه السلام که میفرمودند که دروغی

از دروغ

از دروغ می شکند وضو را و میخوراند روزه دار را یعنی که روزه باطل میشود در او

گفت گفتم که هلاک شدیم امام علیه السلام فرمود که نیست مرادم آنجا که جز این نیست که مراد

آنچه گفتیم دروغ بر الله عز و جل و بر رسولش و بر ائمه علیهم السلام است انتهی و مشهور میان علمای اخبارست

که این افعال مذکوره وقتی موجب قضا و کفاره است که عمدا واقع شود و همچنین هر گاه موجب کفاره

مکرر شود کفاره نیز مکرر شود و هر گاه فجر طالع شود و طعام در دهان باشد باید بیرون افکند و اگر

ابتلاع نماید روزه باطل شود و موجب قضا و کفاره شود و علمای امامیه رضوان الله علیهم چند امر را

موجب قضا تنها گرفته اند بدون کفاره و آنها نه است اول بفعل آوردن امری که روزه را باطل گرداند

بجنس آن بر علت نمودن وقت با وجود قدرت بر استعلام و مؤید این روایت شده از سماعه که پرسیدم

بنیز و خاص و عام امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم علیهما السلام را از حال مردی که خورد

و آشامید بعد از طلوع فجر در ماه مبارک رمضان امام فرمود که اگر باشد باین نحو که برخاست و نگاه کرد

ندید فجر را و خورد بعد از آن برگشت دید فجر را یعنی دانست که در نگاه اول غلط کرده بود یا آنکه در حین

خوردن فجر طالع گشته پس باید که تمام کند روزه خود را و نیست اعاده بر او و اگر باشد باین نحو که

برخاست و خورد و آشامید و بعد از آن نگاه کرد بسوی فجر پس دید این که تحقیق فجر طلوع کرده

بود یا اینکه در حین خوردن طالع گشته پس باید که تمام کند روزه خود را و قضا کند روز
از برای اینکه او ابتدا کرده بخوردن پیش از نگاه کردن پس بر اوست اعاده **دوم** افطار کردن
بقول کسیکه گوید فجر طلوع نکرده است با وجود قدرت و امکان معرفت آن بخود و حال اگر طلوع کرده
باشد **سیوم** عمل نمودن بقول کسیکه گوید فجر طلوع کرده است بواسطه ظن کذب آن حالکونی که فی الواقع
فجر طلوع کرده باشد **چهارم** افطار کردن بقول کسیکه گوید شب در آمده است بعد از آن معلوم گردد که شب
نبوده است **پنجم** افطار کردن بسبب تاریکی که بسبب غیم در آمدن شب باشد و هرگاه ظن غالب آن
باشد که شب در آمده است همین بکند افطار نشاید نمودن و مؤید این روایت شده از سماعه که از
راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم است گفت پرسیدم امام را از جمعی که روزه داشتند ماه
رمضان را پس فرو گرفت ایشان را ابر سیاه نزدیک بفرو رفتن آفتاب گمان کردند که شب است
پس افطار کردند بعد از آن ابر بر طرف شد یا آنکه گشوده شد تا آنکه قرص آفتاب ظاهر شد امام فرمود که بر آنکه
افطار کرده روزه آن روز است بعنوان قضا بدرستیکه الله تعالی میفرماید در سوره بقره که وَأَتِمُّوا الصِّيَامَ
إِلَى اللَّيْلِ یعنی والله اعلم باقی دارید روزه را تا شب پس هر که خورد پیش از آنکه داخل شود شب بر او
قضای آن بر او لازم است **ششم** باختیار قی کردن نه بی اختیار و مؤید این روایت شده

از امام همام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که فرمودند چون باختیار قی کند صائم پس
بر اوست قضای آن روز و اگر بی اختیار قی آید باقی دارد روزه خود را یعنی که قضا بر او نیست
و ایضا از امام همام ابی الحسن سلام الله علیه الی یوم الحساب مرویست بروایت عمار بن موسی که گفت پرسیدم
امام علیه السلام را از مردی که بیرون آید از معده او طعام یا آنکه بسبب خلق او و بعد از آن میگرداند
بسوی معده در حالی که او صائم است امام فرمود که نیست چیزی یعنی که قضا ندارد **هفتم** حقنه نمودن
بچیز مایع یعنی روان چون آب مثلا و مؤید این روایت شده از امام محمد تقی یا امام علی نقی علیهما
السلام بروایت احمد بن محمد بن عیسی که پرسیدم امام علیه السلام را از مردی که حقنه میکند در ماه رمضان
پس فرمود که صائم روا نیست او را که حقنه کند و ظاهر آنکه مراد حقنه مایع است نه جامد مثل شیاف چنانکه
در برهان سیوم نقل خواهد شد ان شاء الله **هشتم** فرو رفتن آب بحلق کسی که از برای خنک شدن آب در
دهان کند چنانچه روایت شده از امام همام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آیا مضمضه و استنشاق
میکند صائم فرمودند آری و لیک مبالغه نمیکند در آنها یعنی تا داخل حلق او نرسد از راه دهان
و همچنین از ایشان لیجناب روایت شده در حالی که پرسیده شد از صائم که وضو میسازد برای نماز پس
داخل میشود آب در وقت مضمضه در حلق او را بی اختیار پس امام علیه السلام فرمود که اگر باشد وضوی او برای

نماز فریضه پس نیست بر او چیزی و اگر باشد برای نافله پس بر اوست قضا و ایضا از همان
عالیجناب روایت شده در صائم که مضمضه میکند امام فرمود که فرو نبرد آب دهن خود را تا
آنکه آب دهن انداز دو بار و ایضا از همان عالیجناب روایت شده با خبر و شک که راوی گفت پرسیدم امام
علیه السلام را از صائم که مسواک میکند فرمود که نیست پروای آن و فرمود مسواک میکند مگر
که تر باشد بسبب آنکه باید آب با آن نهم از اموری که موجب قضا تنها است بخواب رفتن محتلم است
مرتبه تا بر آمدن فجر یعنی که اگر کسی در شب ماه مبارک رمضان محتلم شود و بیدار شود و قصد غسل داشته
باشد و بعد از ان بخواب رود و در خواب بماند تا روز نه قضا بر او واجب شده نه کفاره و اگر بیدار
شود و مرتبه دوم باز بهمین قصد بخواب رود و بخواب بماند تا روز بر او قضا واجب شده بدون
کفاره و اگر بیدار شود و مرتبه سوم باز بهمین قصد بخواب رود و روز شود بر وی هم قضا و هم کفاره
باشد این در وقتی است که بقصد غسل بخواب رود که اگر قصد غسل نداشته باشد همان مرتبه اول هم قضا
واجب است و هم کفاره چنانچه مذکور شد دهم ارتماس است یعنی عمدا سر را فرو بردن و مؤید این روایت شده
از امام جعفر صادق علیه السلام که صائم قرار میگیرد در آب و فرو میبرد در آب سر را و [illegible]
در حدیث گفته شده که صائم در آب قرار میگیرد از برای مردان است زنان را الا که احادیث صحیحه وارد



شده است که زنان در آب قرار نمیگیرند چنانچه در بعضی از ان احادیث اشاره به آن
شده با آنکه در حقنه و ارتماس میان علما خلاف است بعضی بر اینند که فعل این حرام است و
موجب قضا و کفاره نیست و اما احوط اجتناب است و در فرو بردن نخامه صدریه و دماغیه اختلاف است
اظهر عدم فساد است بشرط آنکه بحلق آمده باشد و بعضی به دهن رسیده باشد و بعضی بر اینند که به دهن آمده و
از دهن بیرون نیامده باشد و اما ظاهر حدیثی که روایت شده از امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده
پروای نیست بانکه فرو برد بلغم خود را اگر از راه دماغ یا سینه بحلق او رسیده باشد
و مرد پیر و زن پیری که از روزه گرفتن عاجز باشند مشهور آنست که افطار کنند و تصدق کنند بر روزی
مدی از طعام پس اگر حکمی باشد ایشان را قضا کنند مثل آنکه چون مستان بشود توانند که
قضا کنند یا بجوی شود که به مشقت توانند روزه گرفت قضا کنند و الا فلا و مؤید این است روایت شده
از امام موسی کاظم علیه السلام با خبر و شک که راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام را از مرد پیر
سال کرده است منع شود از روزه در ماه رمضان امام فرمود که تصدق میکند در هر روز که میخورد بمدی گندم که
چهار یک صاع است و مد و صاع گفته خواهد شد در باب زکوة انشاء الله تعالی و ایضا روایت شده از امام جعفر صادق
علیه السلام در مردی که میخورد او را در تشنگی با آنکه بترسد بر خودش فرمودند که می آشامد بقدر

آنچه نگاه دارد زندگی و او نمی‌نوشد تا آنکه سیراب شود و ایضاً روایت شده از عطا ابو الکار
و اصابع از امام محمد باقر علیه السلام ابن بزوش کم راوی گفت شنیدم از امام علیه السلام که می‌فرمود
زن آبستن که نزدیک گردد به شیر زائیدن و زن شیرده که کم شیر باشد نیست حرجی بر ایشان در اینکه افطار
کنند در ماه رمضان به قدری که خواهند زیرا که ایشان جان خالی نمی‌کنند روزه را یعنی که طاقت روزه
ایشان صحیح نیست و صلاحیت بقا نمی‌خورند و بر ایشان است از اینکه تصدق کنند بر یکی از ایشان در هر روزی که افطار می‌کنند
مدی گندم و بر ایشان است قضای هر روزی که افطار کرده اند انتهی و افطار می‌کنند مریضی که روزه نتواند گرفت
و کسی که عود نماید مرض مستعد دشته باشد و تصدق می‌کنند بر روزی مدی و چون بهتر شود قضا می‌کنند و روایت
شده از عمرو بن اذینه گفت نوشتم سوی امام جعفر صادق علیه السلام و پرسیدم او را که چیست حد مرضی که
افطار می‌کنند در آن صاحبش و مرضی که وا می‌گذارد صاحبش نماز ایستاده را امام فرمود که بلکه آدمی بر نفس
او است بصیرت که حجت است میان او و خداوند تعالی و فرمودند که امر به مفوض است سوی او و داناتر است از
خودش بحض کلام اینکه اگر حرجی در روزه و نماز ایستاده در نفس او هست ترک می‌کند و الا فلا
سیوم در لواحق مکروهات روزه و آن چنانچه شیخ بهائی علیه الرحمه ذکر کرده یازده است چنانچه ذکر می‌شود
بازیابی احادیث اول ملاعبه کردن با زنان ایشان را بوسه دادن و روایت شده از منصور بن حازم



که گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه می‌گویی در صائم که بوسه می‌کند کنیز او یا زن را
پس امام علیه السلام فرمود که اما پیر کهن سال مثل من و مثل تو نیست بر وی و اما جوان تشنه
شهوت نمی‌بوسد چه بدرستیکه او مامون نیست یعنی که برای او ترس هست از اینکه بوسه یکی از دو شهوت
یعنی که نزدیک است از آن گفتم که پس چه می‌بینی در مثل من که مثل تو باشم و اگر کنیز بسی بازی می‌کند
علیه السلام گفت چه بدرستیکه تو به آخره مائلی کجاع ای ابو حازم چگونه است خوردن قبله گفتم که اگر از وسط
مائل بجانب بیرون شوم ضرر رساند مرا و اگر مائل بجانب گرسنگی شوم ضعیف می‌کند مرا امام علیه السلام
فرمود که چه نام من بر پس چگونه بود زبان یعنی که آیا جماع می‌کنی گفتم که نیست حرجی از
امام علیه السلام فرمود و نیک است ای ابو حازم نمی‌خواهم حرجی از جماع را مگر اینکه حادث شود از ان ساز منی
مگر آنکه **دوم** خود دار زبان سودن این که دو در و منی است که از آن شود که اگر از آن شود قضا و کفاره
بر او لازم آید و مؤید این روایت شده از امام جعفر صادق علیه السلام که پرسیده شد از مرد
دست می‌رساند از زن چیزی آیا باطل می‌کند این روزه او را یا نقص می‌کند پس امام علیه السلام فرمود که
اگر وهست برای مرد چون انزال است این که جنابت کند او را نمی و همچنین از یمانی بیچیارت روایت شده
ابن بزوش که راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام را از مردی که بازی می‌کند با زن خود در ماه رمضان

تا اگر آب منی میدید امام علیه السلام فرمودند که براوست از کفاره مثل آنچه بر کسیست که جماع
بکند ششم خواندن شعر هرچند در مدح حضرات باشد و مؤید این روایت شده از امام جعفر صادق
علیه السلام که فرمودند خوانده نمیشود شعر در شب و خوانده نمیشود در ماه رمضان در شب و نه در روز
او را اسمعیل پسر شریک ای پدر بزرگوار هرچند آن شعر که خوانده میشود گاهی در مدح ما است امام فرمودند هرچند در
مدح ما باشد هفتم دشنام بسیار ممنوع است چنانچه روایت شده از حضرت رسالت پناه صلواة الله علیه و آله الی یوم
الحساب که فرمودند نیست هیچ بنده صائمی که دشنام داده شود پس گوید بزبان حال یا قال بدشنام دهنده که من
روزه دارم بر تو باد دشنام میدهیم ترا مگر اینکه گفت صاحب کمال اختیار که پناه جست بنده من
بروزه از شر بنده من بتحقیق پناه دادم او را از آتش جهنم چهارم اکتحال بآنچه در وی صبر یا
مشک باشد و مؤید این بر دو روایت شده از سماعة بن مهران که از راویان امام جعفر صادق
و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت پرسیدم امام علیه السلام را از سرمه برای صائم پس فرمود
که چون باشد سرمه که نیست در آن مشک و نیست مر آن را مزه در حلق چنانچه در سرمه که در وی صبر میباشد
هست پس نیست بروا بآن بائی و ایضاً روایت شده از امام جعفر صادق از پدرش سلام الله علیهما
اینکه حضرت امیر المومنین صلواة الله علیه الی یوم الدین خوش نمیکرد که صائم خود را بمشک معطر

گرداند

گرداند پنجم قصد کردن فعلی که سبب ضعف شود و مؤید این روایت شده از امام
جعفر صادق علیه السلام با بی بصیر که راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام را از
حجامت برای صائم فرمودند خوب است چون نترسد ضعفی را ششم بحمام رفتن هرگاه خوف ضعف باشد
و مؤید این روایت شده از مطاع اکابر و اصاغر امام محمد باقر علیه السلام با بن بصیر که پرسیده شد
از مرد دیگر داخل میشود حمام را در حالیکه صائم است فرمود که نیست بروا بائی مادام که نترسد ضعفی را هفتم
چیزی در بینی و گوش ریختن از آنچه بحلق رسد و مؤید این روایت شده از مروج دین حالق
امام جعفر صادق علیه السلام با بن بصیر که راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام را از صائم
که حجامت میکند و ریخته میشود در گوشش روغن فرمودند بروا نیست آنچه گفتی لیکن اگر بحلق
جائی نرسیده بدرستیکه آن مکروه است هشتم بوئیدن ریاحین بتخصیص نرگس که کراهت در آن
بیشتر است و مؤید این روایت شده از مقتدای خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام با بن روش
که راوی گفت شنیدم امام علیه السلام را که نهی میکرد از بو کردن نرگس برای صائم پس گفتم که
فدایت شوم چرا این نهی پس فرمودند که برای اینکه آن ریحان مجوس است و خبر دادم از بعض بزرگان
ما اینکه مجوس بو نمیدادند با بزرگانش که بو میکردند نرگس را چون روزه میداشتند و میگفتند که آن نگاه میدارد

گرسنگان را از حر گرسنگی با نگاه میدارد که گرسنگی را نا بر صائم روزه دار وارد و ایضاً روایت شده

اینکه صائم بو نمیکند ریحان را برای اینکه شان اینست که مکروهست برای اینکه لذت جوید بریحان **نهم**

بجز جامه تر کردن روایت شده از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام که گفت

پرسیدم امام علیه السلام را از مرد صائم فلان جامه که آیا خوبست اینرا اینکه بعنوان شبانه فی داخل کنند

دعا را و خودند که نیست برو ای از نیکه امام علیه السلام فرمود که برو ای نیست طاهر بجنبود که مکروه است

نباشند بلکه چنین طاهر میشود که بجو حقنه بالعلاج تا شیئه بمعنی که قضا نشده باشند والله تعالی یعلم **دهم** جامه

تر کردن و موید این روایت شده از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند مجبیان جامه خود را

سوی بدن خود بر جایی که الحامه تر باشند و تو صائم باشد که فقیری الحامه را **یازدهم** در باب نشستن

مرزن [illegible] و موید این روایت شده از امام ابو جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام که راوی

گفت پرسیدم امام علیه السلام را از صائم که قرار میگیرد در آب فرمودند که نیست برو ای ولیکن

فرو نبرد و زن قرار نمیگیرد در آب برای اینکه بر میدارد آب را بفرج خود **برهان چهارم** در اقسام روزه و روزه

حرام بدانکه مشهور میان علما این است که روزه بر چهار قسم است حرام و مکروه و واجب و سنت و جو

در بین مسأله سنت گفته شده مگر نادری ابعد [illegible] گفته نمیشود [illegible] گفته نمیشود [illegible]

که روزه

که روزهٔ حرام خابر مشهور ده است **اوّل** روزهٔ عید ماه مبارک رمضان **دوم** روزه

عید قربان **سیوم** روزهٔ واجبی در سفر روایت شده از امام جعفر صادق علیه السلام بن

روش که راوی گفت شنیدم از امام علیه السلام که میفرمودند اگر اینکه بمیرد روزه دار در سفر در ماه مبارک

رمضان در حضور من نماز نمیگذاردم بر او و ایضاً از جمالی الیجاب روایت شده که مستور دار روزه ساربان

که تردد میکنند با ستور [illegible] رمضان را او [illegible] در یکی نوطنی اتمام میکنند نماز را او روزه میدارد ماه

مشهور آنست که روزهٔ واجبی در سفر حرام است مگر در سه جا یکی روزهٔ نذر که بعد از شبه بسفر دوم روزه سه روز

در عوض قربانی یافت نشود سیوم روز هجدهم روز رهن شخصی را که در حج قبل از غروب آفتاب از عرفات

بیرون رود چنانچه در بحث حج گفته شد انشاء الله تعالی **چهارم** از آن دهه روزه حرام روزه یوم

[illegible] رمضان بقصد قضا یا نذر یا غیره اگر چه روزه آنروز را برای اکمال عدهٔ واجب

چنانچه روایت شده از امام جعفر صادق علیه السلام بیروش که راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام را از

روزیکه شک کرده میشود در آن که آیا از شعبان است یا از ماه رمضان امام علیه السلام فرمودند که

اینکه روزه دارم آنروز را از شعبان بهتر است بسوی من از اینکه افطار کنم روز را از ماه رمضان و ایضاً

از جمالی الیجاب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده بیروش که راوی گفت که گفتم امام

علیه السلام را در فردی که روزه داشت روزی را در حالی که نمیدانست که آیا از رمضان است
یا از غیر رمضان پس آمدند جمعی و گواهی دادند که آن بود از ماه رمضان پس گفتند بعضی مردم
نزد ما که حساب بکن آن با بنجومی که قضا کن آنرا امام علیه السلام فرمودند که بلی حساب مکنید پس گفتم
بدرستیکه ایشان گفتند که روزه داشتی در حالیکه نمیدانستی که آیا روزه ماه رمضان است یا از غیر ماه رمضان
پس فرمودند امام علیه السلام که بلی اگر حساب کن آن جهت آنکه هرگاه غره ماه شعبان مشخص نشود و نیز کسی که معلوم
نشود بجهت بودن ابر و مانند آن روزه آنروز که یوم الشک است واجب است برای اتمام نیت
علم با کمال عده هر چند که به نیت ماه رمضان حرام باشد چنانچه در کافی مذکور است که
یوم الشک را باید داخل ماه رمضان شمرد یعنی جمله ماه رمضان را منتفیه باید شمرد یعنی که هرگاه
شب سی ام شعبان ماه مرئی شود بسبب آنکه نه شب سی و یکم شعبان مرئی شود و مطوق و غایب بعد از
شفق باشد شب سی و دوم ذی ظل باشد پس آنروز یوم الشک است و روز ماه رمضان منتفیه شمرده میشود
نه برای اکمال عده و روزه آنروز را بقصد رمضان باید گرفت و از جزو رمضان باید دانست تا مادامی که
ثابت شود که او از رمضان بوده است پس هرگاه کسی در یوم الشک روزه بگیرد توفیقی است از جانب حق سبحانه و
تعالی و هرگاه بعد بشرعی افطار نماید خود را مشغول الذمه روزه آنروز باید دانست تا مادامی که ثابت شود که

آنروز

آنروز را از ماه شوده است و این بچهار دلیل ثابت میشود اول آنکه در شب سی و یکم شعبان
هلال مرئی شود و غیر مطوق باشد و قبل از شفق غایب شود در این هنگام جزم میشود که
آنروز یوم الشک از شعبان بوده است زیرا که بسیار مشاهده شده که شب اول هلال مطوق باشد و بعد از شفق
غایب شود پس محالست که شب دوم باشد و مع هذا هلال غیر مطوق باشد و قبل از شفق غایب شود پس
در این هنگام مکلف بری الذمه میشود از قضای روزه آنروز دوم آنکه شب سی و یکم شعبان ماه مرئی
نشود بعلتی مثل ابر و غبار و اشتباه باقی مانده و در شب سی و دوم هلال مرئی شود و عدیم الظل باشد
پس در این هنگام نیز ثابت میشود که آن یوم الشک از شعبان بوده است و بری الذمه میشود از قضای روزه
آنروز زیرا که هرگاه ماه در شب سیوم شد البته باید ذی ظل باشد چنانچه در شب سی و یکم مذکور شده
سیوم آنکه تواتر ثابت شود که در بلاد و قریه شب سی ام شعبان بدون مانع هوا از ابر و غیر آن
استهلال ماه مرئی نشده در این صورت بری الذمه میشود از قضای آنروز چهارم آنکه اشتباه باقی مانده
باینکه در شب سی و یکم و سی و دوم شعبان ماه مرئی نشود و بتواتر نیز ثابت نشود و در شب سیم شعبان بخصوص
در هوا مانعی از رؤیت نباشد با استهلال ماه مرئی نشود در این هنگام نیز بری الذمه میشود از
قضای آنروز و هرگاه در آن شب نیز هوا ابر باشد در این هنگام روزه سی و یک روز واجب است یعنی

باید مکلف روز سی‌ام شعبان را نیز روزه بدارد از برای اکمال عده و تا بثبوت
شرعی نرسد که روز سی‌ام شعبان غره شوال است آن روز را عید نباید کرد و هرچند تطوق شب سی و
یکم و دیدن ظل بودن ماه در شب سی و دوم شعبان مشاهده شده باشد و هرگاه غیب سی‌ام شعبان
بدون تمام بودن ابا استهلال ماه مرئی شود تطوق شب سی و یکم و دیدن ظل بودن شب سی و دوم
معتمد نیست و هرگاه ماه پیش از ظهر دیده شود از آن روز است یعنی آن روز اول ماه است و هرگاه بعد از ظهر دیده
شود از فردای آنست یعنی آن روز را اول ماه نباید دانست بلکه فردای او اول ماه خواهد بود پنجم از روزهای
حرام روزه صمت است یعنی قصد کند که هیچ سخن نگوید چنانچه در زمان انبیای سابقین بوده ششم
روزه وصال است یعنی نماند که وصال بر دو قسم است اول روزه بر روزه بردن است یعنی که دو روز متوالی
روزه بر روزه برد که در شب بالکلیه افطار نکند و آن جایز نیست برای احدی چنانچه روایت شده
از حسان بن مجتار که گفت گفتم امام همام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام را که چیست حال وصال
پس امام علیه السلام فرمودند که نیست وصال در روزه و نه خاموشی روزی تا شب و نه آزاد کردن بنده
پیش از مالک شدن و دوم ترک افطار پیش از سحر است یعنی که در شب افطار نکند و سحر اندازد
و این جایز است چنانچه از معانی الاخبار روایت شده که فرمودند که لا وصال فی الصیام

ان یجعل

ان یجعل عشائه سحوره یعنی وصال روزه که جایز است نیست که
گرداند روزه دار شام خود را سحور خود یعنی که شام نخورد و بجای آن سحور خورد و بمعنی
در حدیث دیگر معتبر آمده که لا المواصل فی الصیام یصوم یوما و لیلة و یفطر فی السحر
یعنی وصال کننده در روزه روزه میدارد روزی و شبی افطار میکند در آخر شب هفتم روزه سنتی
زوجه بی اذن زوج خویش موید این روایت شده از امام جعفر صادق علیه السلام از بروش که او
گفت که امام علیه السلام فرمودند که حرام نمیشود زن با اینکه روزه دارد برای فعل مستحب مگر بدستور
شوهر خویش هشتم روزه مملوک و مملوکه بی اذن مالک نهم روزه بیماری که از آن متضرر شود چنانچه
ازین پیش بیان شد دهم روزه ایام تشریق که آن سه روز بعد از عید قربانست چنانچه روایت شده از
سماعه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است که گفت پرسیدم امام را
از روزه اول شوال که مراد روز عید فطر باشد پس فرمود که برای او نیست روزه داشتن آن گفتند روزه
داشتن ایامی که مرد را برای تشریق وانها بعد از آنها یا که مشهور است که این ایام کیست که دیده معنی باشند
و دادیده داشته باشند که اگر انبیا نمانند حرام است باب پنجم در بیان روزه مکروه و آن چهار است که
شیخ بهائی علیه الرحمه ذکر کرده چهار است اول روزه سنتی در سفر دوم روزه روز عرفه هرگاه

شک در غرهٔ ذی حجه باشد یا اگر گرفتن روزه موجب ضعف شود که از اعمال دعا نتواند

نمود **سیوم** روزهٔ کسی که به نیت سنت گرفته باشد و شخصی مؤمن او را دعوت کند بطعام و بخورد

این ثابت شده از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود روزه خوردن تو برای برادر مؤمن افضل است

از روزه داشتن تو بعنوان استحباب و همچنین از ائمه استحباب ثابت است که فرمودند هر که داخل شود بر برادر

مؤمن خود در حالیکه او صائم است پس بخورد روزهٔ خود را از برای او و اعلام نکند او را بروزهٔ خود منت

نهد بر او نوشته حق سبحانه و تعالی برای او روزهٔ یک سال **چهارم** روزهٔ میهمان به نیت سنت بی اذن

میزبان و بعضی از علما برآنند که روزهٔ میزبان نیز بی اذن میهمان چنین است و مؤید این روایت شده از

آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله که فرمود از جملهٔ دانش میهمان نیست که روزه بدارد برای فعل مستحب

مگر بدستوری او و که میهمان دارد و از جملهٔ انقیاد زن شوهر را آنست که روزه ندارد برای فعل مستحب مگر

بدستوری شوهر و فرمان او و از جملهٔ خوبی غلام انقیاد و خالص بودن برای مالک او آنست که روزه ندارد

برای فعل مستحب مگر بدستوری مالک او و فرمان او و از جملهٔ اطاعت فرزند این است که روزه ندارد برای

بدستوری پدر و مادر او و فرمان ایشان و اگر نه خواهد بود میهمان جاهل و زن فاسقه و غلام گریخته و

فرزند دلخراش پدر و مادر و ایضا فرمودند که چون داخل شود مؤمنی بشهری پس او میهمان است بر

جمعی

جمعی که در آن شهرند از اهل دین او یعنی مؤمنان تا آنکه از آنجا بیرون رود یا وقتیکه کوچ کنند

از نزد ایشان و سزاوار نیست برای میهمان آنکه روزه دارد مگر بدستور ایشان تا مبادا که مهیا سازند

چیزی از طعام پس ضایع شود در نزد ایشان و سزاوار نیست برای ایشان آنکه روزه دارند بعنوان تطوع مگر

بدستور میهمان تا مبادا که شرم کند از ایشان و میل بطعام داشته باشد پس واگذارد آنرا برای خاطر ایشان

و ایضا مرویست از امام همام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام

از روزهٔ میهمان پس فرمودند که ما کراهت داشتیم در روزهٔ میهمان که بهمین جهت است که اگر کسی در جمیع

روزه‌ها این حرام نیست روزه دارد عمداً و حضراً خواه در ایام تشریق غیر منی در جهت مؤمنی تکلیف

کند بطعامی در غیر روزهٔ واجب افطار نکند تا مبادا از فضیلت روزه و اما نده باشد حرام کرده

و سالوس خواهد بود **برهان ششم** در بیان تعداد روزهٔ واجب و بیان روزهٔ ماه رمضان اگر روزه

واجب بنا بر مشهور هست **اوّل** روزهٔ ماه رمضان **دوم** روزهٔ قضای ماه رمضان **سیوم**

اجاره **چهارم** روزه که از پدر فوت شده باشد که پدر در حین حیوة قدرت بر قضای آن

داشته باشد **پنجم** روزهٔ نذر یا شبه نذر **ششم** روزهٔ کفارات **هفتم** روزهٔ اعتکاف **هشتم**

روزهٔ کفارهٔ ماه رمضان و درین برهان از روزهٔ ماه رمضان بحث میشود بدانکه روزه

ماه مبارک رمضان واجبست بر هر کسیکه بالغ و عاقل و مقیم و خالی از حیض و نفاس
باشند و علما ذکر کرده اند که روزه که پیش از بلوغ یا در حالت جنون و بیهوشی که مستوعب وقت
باشد و آن از طلوع صبح صادق است تا غروب آفتاب و عمدا و بفعل اینکس روزه داده نشده باشد
در حالت کفر اند فوت شده باشد قضای روزه اینها لازم نمی آید و روزه ماه مبارک رمضان
واجب میشود بدیدن هلال اگرچه تنها دیده باشد و همچنین اگر عام شنیده و او ندیده باشد
و یا از ماه شعبان سی روز تمام گذشته باشد و یا دو کس عادل گواهی دهند که ماه را دیده اند
و یا بحد شیاع رسیده باشد و روایت شده از امام همام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که
فرموده بود که علی علیه السلام بر روش که معمول بود قبول نمیکنم از رویت هلال شهادت
را مگر شهادت دو مرد عادل و ایضا از [illegible] امام محمد باقر سلام الله
علیهما الی یوم الحساب روایت شده اینکه فرمودند رد نمیشود شهادت زنان در رویت
هلال و نیت صوم یا افطار بگمان خود و تقلید و نیت داشتن هلال اگر ایستند دو نفر
مانند یکدیگر پس کی میگوید که آنجا [illegible] نیست و نگاه کنند به نفر حالیکه نمی بینند تا یکی
می بینند هر کس مانند او باشد در نظر و قوت دیدن [illegible] مانع نباشد و ایضا

و دیگر چون ببیند

روایت شده از عمران زعفرانی که گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که
آسمان پوشیده میشود با ابر یا در عراق دو روز و سه روز پس کدام روز را روزه دارم
برای ماه رمضان امام علیه السلام فرمودند که نظر کن بروزی را که روزه داشتی آنرا از سال گذشته
و روزه دار روز پنجم را ظاهر اگر روز پنجم از جمله ماه رمضان نشده باشد از برای اکمال عده
قبل ازین مذکور شد و ازین حدیث چنین مفهوم میشود که روز ششم را از جمله ماه رمضان می باید
اعم از آنکه روز ششم اول ماه رمضان باشد یا دوم و علما ذکر کرده اند که از برای هر روز ماه رمضان
بعینه نیت واجبست و اما در شب اول ماه مبارک رمضان نیت کل باید کرد باین طریق که اصوم
شهر رمضان من اوله الی آخره مع ارتفاع الموانع لوجوبه قربة الی الله
یعنی روزه ماه رمضان میدارم از اول تا آخر با ارتفاع مانعها برای آنکه واجبست قربة الی الله و نیز
فرموده اند که هرگاه شبی از شبهای ماه رمضان نیت را فراموش کند اگر پیش از ظهر آن روز بیاد آورد
و اگر بعد از زوال بخاطرش آید یا اگر در شب اول نیت کل کرده روزه آن روز صحیحست و الا باید امساک
میکند و بعد از ان یک روز هم قضا میکند و نیز فرموده اند که مستحاضه که خونش میانه باشد یا بسیار واجبست که نزدیک
طلوع صبح صادق غسل کند یا وقت طلوع صبح صادق تا روزه او صحیح باشد برهان هفتم در بیان

قضای روزهٔ ماه مبارک رمضان بدانکه واجبست قضای روزهٔ ماه رمضان هرگاه بعذر
شرعی آنرا افطار کرده باشد قبل از آنکه ماه رمضان آینده داخل شود پس هرگاه قضای روزهٔ ماه رمضان
بر شخصی واجب باشد تاخیر میتواند کرد تا ماه رمضان دیگر آنقدر روز که باقی باشد که قضای آن توان کرد
و اگر در آن وقت مانعی بوده باشد مثل آنکه مرد بیمار یا زن حایض شود اگر همیشه عازم بوده است که روزهٔ قضا را
بگیرد آنرا بعد از ماه رمضان بگیرد و اگر عازم نبوده است ادای قضای آن قضا بگیرد و از برای هر روزی
مدی گندم یا جو یا نان یا غیر آن تصدق کند و اگر پیوسته بیمار بود تا ماه رمضان دیگر روزه میدارد
آن ماه رمضان را که دریافته است اگر صحیح باشد و تصدق میکند از برای ماه رمضان اول از برای هر روز مدی
دیگر قضا بر او نیست و موید این روایت شده از جناب امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهم السلام بروایت محمد بن مسلم با سند که گفت پرسیدم از آن حضرت از مردی که بیمار شد پس روزه نگرفت
تا اینکه دریافت او را رمضانی دیگر فرمودند که اگر بوده باشد در آن بین که صحیح شده از آن بیماری برخود
تا همچنین کاهلی کرد تا آنکه دریافت او را رمضان دیگر روزه میدارد آن ماه رمضان را که دریافته او را و تصدق
میکند از هر روزی مدی گندم مثلا بر مسکینی و بر او قضای رمضان گذشته و اگر بوده باشد بر همین روش که پیوسته بیمار بود
تا آنکه دریافت او را رمضانی دیگر روزه میدارد آن رمضان را که دریافت او را اگر صحیح باشد و تصدق میکند از رمضان گذشته

اول از برای هر روزی مدی بر مسکینی و نیست بر او قضای و همچنین هرگاه در ذمهٔ کسی قضای
ماه مبارک رمضان بوده باشد روزهٔ نافله نمیتواند گرفت مادامی که خود را بری الذمه از آن نسازد چنانچه
روایت شده از امام همام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام حلبی از ابوالصباح کنانی که گفت پرسیدم امام
علیه السلام را از مردی که بر او هست از ماه رمضان چند روز آیا روزهٔ نافله میدارد پس امام فرمودند
که نه تا آنکه قضا کند آنچه را که بر او هست از ماه رمضان مشهور میان علما آنست که روزهٔ قضا را تا پیش از
زوال میتوان افطار کرد و فرموده اند که هرگاه کسی عمدا از زوال بی عذر شرعی افطار کند بر او کفاره لازم است
و کفارهٔ آن ده مسکین را طعام دادن است هر یک را یک مدی و اگر نتواند سه روز روزه دارد و بعضی گفته اند
انشاء الله تعالی در بحث زکوة بدانکه روزهٔ مسافر و حایض و نفسا و مریضی که خوف ضرر داشته باشد
صحیح نیست باید افطار نمود و بعد از رفع عذر قضا بگیرد چنانچه پیشتر این بیان نمودیم بدانکه بعضی از علما
برآنند که هرگاه طفلی بعد از طلوع فجر بالغ شود روزهٔ آن روز صحیح نیست و بعضی برآنند که اگر
قبل از ظهر بالغ شود روزهٔ آن روز صحیح است و حکم کافر اصلی نیز فرموده اند که حکم طفل دارد و قضای
روزهٔ ایام کفر از او ساقط است بلا خلاف و مشهور آنست که قضای ایام روزه بر او واجب نیست و نیز فرموده اند که هرگاه
سنی شیعه شود حکم کافر اصلی دارد و روایت شده از جناب حایض علام امام جعفر صادق علیه السلام

بایروش که پرسیده شد از مردی که مسلمان شد در نصف از ماه رمضان چیست بر او
از روزه آن ماه امام علیه السلام فرمودند که نیست بر او مگر روزه آن بعضی که مسلمان شده است
مراد این است که قضای آن نصف چیزی بر او فرض نیست و مشهور آنست که روزه صحیح نیست و
قضای آن بر او واجب است در هشیاری **برهان هشتم** در بیان روزه اجاره است بدانکه مشهور
آنست که شخصی خود را اجاره دهد که قضای روزه میت را بگیرد و لیکن بر او واجب است که بسیار چیز
نکند و نوعی نماید که در عرف گویند که مشغول بقضای روزه **برهان نهم** در بیان روزه است که باید که قضای
فوت شده باشد و پدر در حین حیوة قدرت بر قضای آن نداشته باشد پسر بزرگتر لازم است
آنرا بگیرد و روزه که در مرض موت فوت شده باشد قضای آن واجب نیست و هرگاه دو پسر
در رتبه باشند و هر دو در سن مساوی باشند هر یک بعضی را قضا کنند و هرگاه عدد آن طاق باشد قضای
آن یک روز واجب کفایی است و در روایت شده از امام جعفر صادق ع در مردیکه بمیرد در حالتی که بر او است نمازی یا
روزه امام فرمود که قضا میکند از جانب او اولی مردمان بمیراث او و راوی گفت که گفتم پس اگر باشد اولی
مردمان بمیراث زنی چون است امام فرمودند که قضا نمیکند از جانب او مگر مردان بمعنی از جمله مردان
و ایضا روایت شده که نوشتم سوی امام حسن عسکری یا صاحب الزمان علیهما السلام که مردی مرد و بر او

برادر

برادر است قضای از ماه رمضان ده روز و او را است دو ولی بمیراث که تفاوت
در میراث ایشان نیست آیا جایز است ایشان را اینکه قضا کنند از او یکی پنج روز را یکی از دو ولی
و پنج روز را ولی دیگر پس نوشت امام علیه السلام که قضا میکند از او بزرگتر دو ولی او ده روز را پیاپی
ولی بوده باشد ان شاء الله و ایضا روایت است از امام محمد باقر علیه السلام بروایت محمد بن مسلم که گفت
پرسیدم امام علیه السلام از مردی که دریافت او را ماه رمضان حالیکه او بیمار است پس وفات کرد پیش از آنکه
صحیح شود امام علیه السلام فرمود که نیست بر او چیزی از قضای روزه و لیکن قضا کرده میشود روزه
از آنکه صحیح میشود بقدری که ممکن باشد قضا داشته باشد بعد از آن بمیرد و پیش از آنکه قضا کند **برهان دهم**
در بیان روزه نذر است باید که نذر معین بروقت از اوقات که بگیرد و هر چیز نیست در روزه نذر
باید در همان روز که تعیین شده بگیرد و هرگاه بعذر شرعی افطار کند قضای آن واجب است و در روایت
شده از امام همام جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام که فرمودند در مردیکه از دنیا رفته و بر او حج واجب
روزه یکماه پیوسته را پس وصیت کرد از آن پانزده روز را بجا آورد و او کاری
روزه خواستن شد پس امام علیه السلام فرمود که اگر باشد پانزده روزه نگرفته باشد
پس لازم است اینکه قضا کند آنچه را که باقیمانده و اگر باشد کمتر از پانزده روز مجزی نیست او را

پیوسته روزه دارد ماهی را بالتمام **برهان یازدهم** در بیان روزهٔ کفارات بدانکه از جملهٔ
روزهٔ کفارات کفارهٔ ظهار است یعنی شخصی بزن خویش گوید که پشت تو بمنزلهٔ پشت مادر منست یا گوید که تو
حرامی بر من همچو مادر من و قول او از قبیل لغو نبوده باشد بلکه بعنوان عمد و قصد بوده باشد زیرا که
لغو اعتباری ندارد همچو قول حق سبحانه و تعالی که لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم
کفارهٔ او آزاد کردن بنده است اگر استطاعت داشته باشد و اگر عاجز باشد از آن روزه گرفتن دو ماه
پی در پی است و اگر استطاعت آن هم نداشته باشد طعام شصت مسکین است و کفاره پیش از آنست که زن
و شوهر بهم رسند و جماع کنند همچو قول پروردگار تبارک و تعالی در سورهٔ مجادله که الذین
یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان
یتماسا فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا
فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا خلاصهٔ ظاهر کلام ملک علام والله تعالی
یعلم اینکه جمعی که مبالغه در دوری از زنان خود میکنند مثل اینکه کسی گوید مر زن خود را که تو حرامی
بر من مانند مادر من بعد از آن باز میگردند بسوی آنچه گفتند یعنی که اگر از آن پشیمان گردند
که گفتیم و داخل گفتیم پس بر ایشان است آزاد کردن بنده پیش از آنکه شوهر و زن بهم رسند و جماع کنند

پس هرگاه یافت آزاد کردن بنده را پس بر اوست روزهٔ دو ماه پی در پی پیش از آنکه شوهر و زن
بهم رسند و جماع کنند پس هرگاه کسی استطاعت نداشته باشد پس بر اوست اطعام شصت مسکین
و همچنین روایت شده از مقتدای خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که لازم شود بر او
او را روزه دو ماه پی در پی برای کفارهٔ ظهار پس روزه بدارد یک ماه را بعد از آن بیمار شود
امام علیه السلام فرمود که از سر میگیرد بعد از صحیح شدن و اگر روزه بدارد بعد از آن یک ماه دیگر روزه را یا دو روز
پیش از بیمار شدن بنا میگذارد بر آنچه کرده آنرا که باقیمانده بعد از صحیح شدن و ایضا از ایشان
روایت شده که فرمود ظهار چون عاجز شود صاحبش از کفاره باید که استغفار کند پروردگار خود را
بر حالی که قصد کند که دیگر عود نکند بسوی ظهار پیش از آنکه جماع کند بعد از آن باید که جماع کند اگر
خواهد و بتحقیق مجزی شد آن از وی از جملهٔ کفاره پس چون یابد راه بسوی چیزی که کفاره دهد
روزی از روزها که بعد از جماع است باید که کفاره دهد و اگر تصدق کند بر شصت مسکین یا طعام کند در جملهٔ
انسان خود و نفس او و عیالش را پس هر رستنی که آن مجزی میشود او را چون باشد محتاج و اگر نیابد آنرا
نیز باید که استغفار کند پروردگار خود را بر حالیکه قصد کند ابدا که برنگردد بسوی ظهار است
اول آن که متهم باعتبار کفاره **و دیگر** از جملهٔ روزهٔ کفارات کفارهٔ قتل خطا است یعنی که شخصی از

روی خطا مؤمنی را بکشد کفارهٔ او آزاد کردن بندهٔ مؤمن است و دادن دیت با هل
آن مقتول و اگر استطاعت نداشته باشد باید که دو ماه پی در پی روزه بگیرد چنانکه جل و علا
میفرماید در سوره نسا که وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ
مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ تا قول او که فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً
مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا خلاصهٔ کلام معجز نظام والله تعالی اعلم اینکه هر که
مؤمنی را از روی خطا بکشد بر او است آزاد کردن بندهٔ مؤمن و دیتی که تسلیم کرده شود به اهل
آن مقتول پس کسی که نیافت عتق رقبه را پس بر او است روزهٔ دو ماه پی در پی از جهت آنکه این روزه توبه
از جانب الله تعالی است همچنین که الله تعالی صیام شهرین متتابعین را قائم مقام توبه ساخته بلکه جمیع
گناهان را معاف می گرداند و دیگر از جمله روزه کفارات خلاف سوگند کردن است و کفاره آن عتق رقبه
یا اطعام یا کسوهٔ ده مسکین و هر گاه از هر دو عاجز آید سه روز روزه دارد چنانکه پروردگار
میفرماید در سوره مائده که فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَٰلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ
خلاصهٔ ظاهر کلام ملک علام والله اعلم اینکه پس بر او است روزه سه روز آنچه مذکور شد کفاره قسمهای
شماست چون قسم دانسته خورید و نگاه ندارید و مخالفت کنید و شارح کافی قدس سره در شرح کافی فرموده

که این روزه برای کسی است که نیافت طعام ده مسکین را و جامه جای کسوهٔ ایشان و آزاد
کردن بنده را و همچنین روایت شده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام اینکه فرمود در
کفارهٔ سوگند است اینکه طعام دهد ده مسکین را برای هر مسکینی مدی از گندم یا ارزن و یک حفنه بضم
حاء مهمله و سکون فاء و نون به پری یک دست را از دو مانند آن است یا بپوشاند ده مسکین را برای هر شخصی دو جامه
یا آزاد کردن بنده و آنچه مذکور شد با اختیار است کدام آن را که بکند پس اگر توانا نشود به یکی از آن پس در
کفارهٔ سوگند است روزه در سه روز و ایضا از بعضی احادیث روایت است که فرمود هر روزه را که کند مقرر شود
مگر سه روز در کفارهٔ قسم و از احادیث ظاهر میشود که جامه که در کفاره داده میشود باید قسمی از جامه
که لایق جودش باشد یعنی جامه که خود میپوشد و دیگر روزه خلاف کردن نذر است و علمای
امامیه رضوان الله علیهم در این مسئله خلاف کرده اند و بنا بر آنچه از امام موسی کاظم و امام جعفر صادق
علیهما السلام روایت شده کفارهٔ یمین است چنانچه فرمودند هر که نذر کرد نوعی از نذر پس کفارهٔ
آن کفارهٔ یمین است اگر مخالفت کند و کفارهٔ یمین گفته شد و دیگر کفارهٔ خلاف عهد کردن است و جمعی از
علما برآنند که کفارهٔ او نیز مثل کفارهٔ خلاف سوگند است و بعضی برآنند که اگر عهد روزه است کفارهٔ او
چون کفارهٔ افطار ماه رمضان است و اگر غیر صوم است مثل کفارهٔ سوگند خوردن است و دیگر کفاره کند را که این

کیسوی خود را و خراشیدن روی خود راست در مصیبت علما ذکر کرده اند که کفاره
او مثل کفاره سوگند خوردنست و دیگر کفاره کسیست که از برای فرزند یا زن جامه پاره کند اگر چه
زن متعه باشد و فقها فرموده اند که کفاره او مثل کفاره سوگند خوردنست اما در پاره کردن
جامه از برای کنیز یا جهت غیر مصیبت خلافست بعضی بر آنند که کفاره ندارد و برخی همه را از
حرام میدانند و دیگر کفاره قتل مسلمانست بعمد و بناحق و مشهور آنست که کفاره آن کفاره جمعست
و دیگر کفاره کسی است که پیش از گذاردن نماز خفتن بخواب رود و بعد از نصف شب بیدار شود
باید که آن روز را روزه بگیرد و هر گاه عمدا بخوابد و یا نماز غیر خفتن باشد ظاهرا آنکه حکم مذکور نباشد
زیرا که روایت در این صورت وارد نشده است و هر گاه وارد شده باشد بنظر قاصر نرسیده است و دیگر
روزه کفاره هدی است هر گاه فوت شود و فا در ترتیب آن نیز خواهد آمد و آن ده روز است
بطریقی که مذکور میشود در باب سیزدهم که مبحث حج است و دیگر کفاره شکار صید است در حالت
احرام چنانچه می آید در مبحث حج ان شاء الله تعالی باب دوازدهم در بیان روزه اعتکاف
که اعتکاف مکث صائم است در مسجد جامع سه روز یا زیاده بقصد قربت و در آن ثواب عظیم است
سیما در دهه آخر ماه مبارک رمضان چنانچه ثقة الاسلام در کافی روایت کرده از امام



همام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که اعتکاف کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله
الی یوم الجزاء در ماه رمضان در سال اول هجرت در دهه اول ماه مبارک رمضان و در سال
دوم در دهه میانه و در سال سیم در دهه آخر و بعد از آن همیشه اعتکاف میکرد در دهه آخر و
مشهور آنست که روزه واجبست از برای اعتکاف و در سنت آن از برای اعتکاف سنت و همچنین روزه
داشتن اعتکاف جایز نیست و در غیر مسجد جامع صحیح نیست و مؤید این روایت شده از [illegible]
خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام که نیست اعتکاف صحیح مگر بروزه در مسجد جامع و فاضل
لاهیجی در تفسیر انتم عاکفون فی المساجد گفته که از حضرت صادق علیه السلام مرویست که اعتکاف
در مسجد میباید که امام مفترض الطاعه در آنجا نماز کرده باشد و آن چهار مسجد است مسجد مکه و
مدینه که پیغمبر و امیر المومنین علیهم السلام در آنجا نماز جمعه و نماز جماعت گذارده اند و مسجد کوفه و بصره
که امیر المومنین علیه السلام در آنجا جمعه و جماعت گذارده و قال فی مجمع البیان لا اعتکاف عندنا
لا یصلح الا فی المساجد الاربعة المسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله و مسجد
الکوفة و مسجد البصرة و بعضی مسجد مداین که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در آنجا نماز جماعت
گذارده ملحق باین چهار مسجد کرده اند و علی بن بابویه بعوض بصره مداین را ذکر کرده و در کافی روایت

اگر خواهد زیاده میکند سه روز و سه شب دیگر را اگر خواهد بیرون میرود از مسجد پس اگر باقی ماند
در دو روز و سه شب بعد از آن سه روز و سه شب سابق پس بیرون نمیرود از مسجد تا که باقی ماند
در سه روز و سه شب دیگر انتهی و همچنین جایز نیست معتکف را از مسجد بیرون رفتن مگر از
برای حاجت ضروری که در مسجد بر نیاید یا عیادت مومنی یا رفتن بوداع او یا به تشییع جنازه او و مانند
آن و چون از مسجد بیرون رود نشاید نشستن و در سایه راه رفتن و در غیر مسجدی که در او اعتکاف کرده
نماز گذاردن مگر بواسطه ضرورت چنانچه روایت شده از امام همام جعفر بن الصادق علیهم السلام که
فرمود سزاوار نیست برای اعتکاف کننده اینکه بیرون رود از مسجد مگر برای حاجتی که ناچار باشد
از آن مثل بول و غایط و بعد از فارغ شدن از آن نمی نشیند تا آنکه برگردد و بیرون نرود
جز برای جنازه یا برای اینکه عیادت کند بیمار برادر نمی نشیند تا آنکه برگردد و اعتکاف زن نیز
و ایضا از [illegible] سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که چون بیمار شود اعتکاف کننده
خواه مرد و خواه زن پس هرگاه که بیماری آید بخانه خود و بعد از آن از سر میگیرد اعتکاف را
صحیح شود و روزه میدارد بخلاف زن حایض که او از سر نمیگیرد و ایضا از [illegible] روایت
که فرمود نیست فرض بیمار را اعاده بلکه اکتفا میتواند کرد به باقیمانده و همچنین روایت شده

شده از مسلم مخالف و موافق امام جعفر صادق علیه السلام که نمی باشد اعتکاف در کمتر
از سه شبانه روز و علما ذکر کرده اند که سزاوار است برای اعتکاف کننده اینکه شرط کند فسخ آن اعتکاف
را اگر مانعی بهم رسد چنانچه شرط میکند آنکه احرام میکند و روایت است از داود بن سرحان که گفت بودم
در مدینه در ماه رمضان پس گفتم بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام اینکه من اراده
دارم که اعتکاف کنم پس چه گویم در وقت اعتکاف نیت اعتکاف او چه قرار دهیم بر خود پس امام
علیه السلام فرمودند که اینکه بیرون روی از مسجد مگر برای حاجتی که ناچار باشد از آن
که نشینی در سایه تا آنکه برگردی بجای خود از مسجد انتهی و جایز نیست اعتکاف کننده را
بو کردن خوشبوی مثل مشک و عنبر و لذت جستن بریحان و نرگس و یاسمین و گفتن بالله والله
والله در گفتگو و خرید و فروخت نمودن و هرگاه تخصیص نیت سنت دو روز اعتکاف نماید
روز سیوم واجب میشود و هرگاه بجز پنج روز اعتکاف کند روز ششم و نهم واجب است
بر قیاس چنانچه روایت شده از امام محمد باقر سلام الله علیه الی یوم الآخر که فرمود اعتکاف
کننده بو نمیکند خوشبوی را و لذت نمیجوید بریحان و نرگس و یاسمین و جدال نمیکند و گفتگو در خرید
نمیکند جز براد هموند شد امام علیه السلام فرمود که هر که اعتکاف کند در دهه آخر ماه

رکعت حج

از امام محمد باقر سلام الله علیه الی یوم الآخر با بیرون شد راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام را از اعتکاف کننده که جماع میکند با جفت خود فرمودند که چون چنین کند پس واجبست کفاره که بر ظهار کننده است خواه معتکف مرد باشد و خواه زن و علما فرموده اند که هرچه روزه را باطل میکند اعتکاف را نیز باطل میسازد و شیخ المشایخ شیخ بهائی علیه الرحمه در جامع ذکر کرده که هرگاه اعتکاف واجب را در روز ماه رمضان بجماع فاسد سازد دو کفاره لازم میشود یکی جهت روزه ماه رمضان و یکی جهت اعتکاف و اگر در شب فاسد سازد یک کفاره اعتکاف و پس هرگاه معتکف با زوجه معتکفه خود در اعتکاف واجب باکراه جماع کند در روز رمضان چهار کفاره بر مرد لازم است دو کفاره از جهت خود و دو کفاره نیز از برای زن و هرگاه در شب باشد دو کفاره لازم باشد

**بیان یازدهم** در بیان روزه کفاره ماه رمضان هرگاه فوت کرده باشد روزه را پس هرگاه بالغ و عاقل عمدا در روزه ماه رمضان بچیزی روزه را باطل کند بطریقی که موجب کفاره است چنانچه قبل از این مذکور شد مخیر است در روزه شهرین متتابعین یا عتق رقبه یا اطعام شصت مسکین هر مسکینی یک مدی و مد گفته خواهد شد در باب آینده که چند است و مؤید این روایتست از امام همام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام در مردی که روزه را خورد

درماه

در ماه رمضان النسته بی عذری امام علیه السلام فرمود که آزاد میکند بنده را یا روزه میدارد دو ماه پی در پی یا طعام میدهد شصت مسکین مستحق زکوة را پس اگر توانائی نداشته باشد بر هیچکدام از اینها تصدق میکند بقدری که با او باشد و ایضا از همان کتاب روایتست بروایت سماعه بن مهران که گفت پرسیدم امام علیه السلام را از مردی که بیمار بود و روزه دو ماه پی در پی آیا تفریق میکند میان روزه ها پس امام علیه السلام فرمود که چون روزه پیش از یکماه را با یک روز پیوسته کرده باشد آنرا بعد از آن بر خورده شد ادا کار بیمی پس افطار کرده باشد پس جایز است برای وی در آن تفریق الی که باشد کمتر از ماهی یا بیشتر پس نیست او را اینکه اعاده کند روزه را و علما نقل کرده اند که هرگاه روزه ماه رمضان فاسد سازد بچیز حرامی مثل خمر یا طعام غصبی یا زنا یا جماع در حیض کفاره جمع بر او لازمست

**باب دوازدهم** در بیان زکوة واجبه و شرایط آن و نصاب و مستحقین و فضائل آن و عقوبات منع آن مخفی نماند که آنچه در این باب از احادیث رقم میگردد و تمام آن از کافی قدوه ارباب تالیف شیخ محمد بن یعقوب علیه الرحمه نقل میشود مگر آنچه اشارت شود و درین دو بحث است **بحث اول** در مجملی از فضایل زکوة و عقوبات منع آن از معاران مقصوده

حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین روایت است که هر که زکوة مال خود را بطوع
و رغبت بدهد حضرت ذو الجلال تعالی شانه من انزوال در بهشت عنبر سرشت بعدد هر دانه
قصری از طلا و قصری از نقره و قصری از زبرجد و قصری از زمرد و قصری از گوهر و قصری
از نور عطا فرماید و همچنین روایت است از مقتدای خاص و عام امام موسی کاظم علیه السلام
که فرمود حق سبحانه و تعالی قرار داد زکوة را از برای معیشت دادن مر فقرا را و برای زیادتی کردن
مالهای شما را و در کتاب حبل المتین مسطور است که هیچ یک از طیور صید نشود مگر آنکه
در ذکر و تسبیح خود تقصیر کرده باشد و هیچ مالی تلف نشود مگر آنکه در زکوة او تقصیر رفته
باشد و هر که زکوة طلا یا نقره را منع کند حضرت رب العزت روز قیامت او را در بیابانی
محبوس سازد و ماری عظیم که از غلبه‌ی زهر موی از سرش ریخته باشد بر وی مسلط گرداند
و هر چند که بگریزد نجات نیابد ناچار دست خود را بوی دهد تا بدندان پاره پاره کند
بجوید و غذا کند و هر که زکوة گاو و گوسفند و غیر حیوانات را منع نماید در بیابانی محبوس گردد
که هر حیوان صاحب سم او را پامال کند و هر حیوان صاحب شاخی به شاخ پاره پاره‌اش کنند
و هر که زکوة غلات از خرما و غیر آن منع کند زمین بگردنش تا هفت طبقه طوق گردنش شود

کذا فی الکافی

کذا فی الکافی و نیز روایت شده که روز قیامت جمعی از قبور بیرون آیند دستها بر
گردن بسته و ملائکه چند بر ایشان موکل شده ایشان را سرزنش کنند و گویند که این جماعتند
که حق سبحانه و تعالی را از مال خود نداده اند بجزئی قلیل محروم از خیر کثیر گشتند و همچنین از روح
دین خالق امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود که هر که نگاهدارد از مستحق برساند
قیراطی را شاید از جمله زکوة فریضه پس نیست مؤمن و نه مسلم و ایضا از همان جناب سلام الله
علیه الی یوم الحساب مرویست که فرمود که فرض کرد حضرت سبحان برای فقیران چیزی را
که مشکل نباشد بر ایشان از زکوة و سبب زکوة حفظ میشوند یعنی که چون زکوة ندهند نماز
ایشان بدرجه قبول نمیرسد هر چند سعی بسیار کنند در نماز در وقتی که نماز رد شد جمیع اعمال
مردود میشود چنانچه در مقدمه گفته شد و ایضا از همان جناب سلام الله علیه الی یوم
الحساب روایت شده تا بروش که رسیده شد از قول خداوند عالمیان در سوره آل عمران
که سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة خلاصه کلام معجز نظام والله تعالی اعلم آنکه
البته غل بر گردن ایشان میشود آنکه بخیلی کردند در روز قیامت یا امام علیه السلام فرمود
که نیست هیچ یک که نگاهدارد از زکوة فریضه مال خود چیزی را مگر آنکه میگرداند حضرت رب العزت

انگبین یا زردی از آتش در روز قیامت که طوق کرده شده باشد در گردن او و دندان
میکند گوشت او را تا وقت فراغ از حساب ایضا حضرت حمید در کلام مجید میفرماید که الذین
یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب
الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهور
هم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون خلاصه کلام معجز نظام
والله تعالی یعلم الحکمة کسانیکه گنج مینهند زر و نقره را و نفقه نمیکنند در راه خدا یعنی که زکوة
اموال نمیدهند بشارت ده ایشان را بعذاب دردناک روز قیامت که گرم گردانند آن طلا و نقره را در آتش دوزخ
و داغ کنند بآن پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان را و گویند که این گنج شماست که در دار دنیا
گذاشته بودید و زکوة آن نداده بودید برای خود پس بچشید از آنچه بودید که گنج مینهادید و الفاروق از حضرت
سید المرسلین صلوات الله علیه الی یوم الدین فرمودند که هر که زکوة مال خود را ادا نکند آن مال را
وسفید کرده اند و در گردن او اندازند چون طوق و آن مار گمان بدو میگیرد و گوید که من مال توام
که در دنیا زکوة آن ندادی و همچنین روایت از عمار است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که
کرده شده از رحمت ایزد تعالی او این لفظ را دو مرتبه تکرار فرمودند مالی که زکوة فرایض آن داده نشود

زکوه

اللهم ارزقنا و جمیع المؤمنین والمؤمنات بحرمة النبی و آله
بحث دوم در بیان زکوة فریضه و مشهور آنست که زکوة در نه چیز واجب است شتر و گاو و گوسفند
و طلا و نقره و گندم و جو و خرما و مویز و روایت شده از مروج دین حق امام جعفر الصادق علیه السلام
که فرمودند در وقتیکه فرود آورده شده آیه زکوة در سوره توبه که خذ من اموالهم صدقة
تطهرهم وتزکیهم بها خلاصه کلام معجز نظام والله تعالی یعلم الحکمة فرا گیر از مالهای مسلمانان
صدقه را بیان این اگر باکره مسکینی ایشان را گناهان و صاحب نمو مسکینی ایشان را باعتبار برکت در مال
بسبب ادای الصدقه و بالیدن آن آیه در ماه مبارک رمضان پس امر کرد خاتم پیغمبران منادی خود را
که ندا کند مردمان که بدرستیکه حق سبحانه و تعالی فرض کرد بر شما زکوة را چنانچه فرض کرد بر شما نماز را پس
فرض کرد الله تعالی بر مسلمانان زکوة را از زر و سیم و رسول صلعم فرض کرد زکوة را از شتر و گاو
و گوسفند و گندم و جو و مویز و خرما پس جاری گردانیدند در ماه رمضان تا جاری کرد برای المسلمانان
از آنچه غیر آنست چیز است و علما ذکر کرده اند که در زکوة چهار شرط است اول نصاب و هر یک از این
اجناس مذکوره را نصابیست چنانچه مذکور میشود دوم جریان یکسال تمام است که اگر بعضی از سال آن
علف دهند بخصیصی که در صحرا و امی را معلوفه گویند در زکوة واجب نیست سیوم حول یعنی مالک بودن

تمام سال که در بین یکسان در دست مالک باشد چهارم آنکه شتر و گاو عوامل نباشند یعنی کار
نکنند و قوچ نباشد مگر آنکه زیاده از علف باشند و همچنین باید از برای خود و صاحب خانه نباشد و در این صفت
ترکیب است ترکیب اول در بیان زکوة شتر و نصاب آن دوازده است اول پنج شتر و در او یک گوسفند است
دوم ده شتر و در او دو گوسفند است سیوم پانزده شتر و در او سه گوسفند است چهارم بیست شتر و
در او چهار گوسفند است پنجم بیست و پنج شتر و در او پنج گوسفند است ششم بیست و شش شتر
و در او شتر ماده یکساله باشد در دوم است هفتم سی و شش شتر و در او شتر ماده دو ساله که در
هشتم چهل و شش شتر و در او شتر ماده سه ساله باشد در چهار است نهم شصت و یک شتر و در او
شتر ماده دو ساله باشد در پنج است دهم هفتاد و شش شتر و در او دو شتر ماده دو ساله باشد در سه است
یازدهم نود و یک شتر و در او دو شتر ماده سه ساله باشد در چهار است دوازدهم صد و بیست و
یک شتر و در هر وقت بیش از پنجاه شتر یک شتر ماده سه ساله باشد در چهار و در هر چهل شتر
یک شتر ماده دو ساله باشد در سه هر چند بالا رود و بهمین طریق حساب کرده باید داد و
هرچه مابین نصابین است معفو است و بود این مقال روایت شده از پیشوایان خاص و
عام امام محمد باقر و امام جعفر الصادق علیهم السلام که فرمودند در زکوة که اشتر

در هر پنج

در هر پنج شتر یک گوسفند است تا آنکه برسد به بیست و پنج پس چون برسید بآن مراد
رسیدن و یکی زیاده شد است زیرا که در حدیث در همه فقرات بلفظ حتی و بلوغ وارد شده است
و قاعده عربیت آنست که ما بعد حتی داخل در ما قبل است پس در آن بیست و شش شتر زکوة
ماده یکساله باشد در دو سال بعد از آن نیست در آنها چیزی زیاده بر سابق تا آنکه برسد به سی و پنج
شتر مراد اینجا نیز رسیدن و یکی زیاده شدن است پس در آنها زکوة شتر ماده دو ساله است در سه
پس نیست در آنها چیزی زیاده بر سابق تا آنکه برسد بچهل و پنج شتر مراد اینجا نیز رسیدن و یکی
زیاده شدن است پس در آنها زکوة شتر ماده سه ساله باشد در چهار سالست که مستحق جستن نر است بر آن
باشد بعد از آن نیست در آنها چیزی زیاده بر سابق تا آنکه برسد بشصت شتر مراد اینجا نیز رسیدن و
یکی زیاده شدن است پس چون برسد بشصت و یک پس در آنها زکوة شتر ماده چهار ساله باشد در پنج
بعد از آن نیست در آنها چیزی زیاده بر سابق تا آنکه برسد بهفتاد و پنج شتر مراد اینجا نیز رسیدن
و یکی زیاده شدن است پس در آنها زکوة دو شتر ماده دو ساله باشد در سه سالست بعد از آن نیست
در آنها چیزی زیاده بر سابق تا آنکه برسد به نود شتر مراد اینجا نیز رسیدن و یکی زیاده شدن است
پس در آنها دو شتر ماده سه ساله باشد در چهار سالست که مستحق جستن نر است بر آن باشد بعد از آن نیست در آنها

چیزی زیاد بر سابق تا اگر رسد بصد و بیست پس در اینها همانست که در سابق بود یعنی در آن
دو شتر ماده سه ساله یا در چهار ساله پس چون زیاد شود یکی بر صد و بیست پس در هر پنجاه شتر
یک شتر ماده سه ساله یا در چهار ساله و در هر چهل شتر یک شتر ماده دو ساله یا در سه ساله
برگردانیده میشود آن شتران بر سنهایی که زکوة آن شتران است یعنی که بر روشی باید داد
که نفع مستحقین در آن باشد و نیست در میان دو نصاب چیزی از زکوة و نیست بر کسر ما بعد از
نصاب چیزی از زکوة و نیست بر شتران کار کن چیزی از زکوة و نیست بر آن کسان زکوة
بر شتران بر خود چرنده آزادی گفت آیا نیست در شتران و انسان که بر خود چرنده چیزی
از زکوة امام علیه السلام فرمودند مثل زکوة که در شتران عرب میباشد در اینها هست زکوة
دوم در بیان زکوة گاو و نصاب او دو است اول سی گاو و در و یک گاو نر یکساله است دوم
چهل گاو ماده و در و یک گاو ماده دو ساله است و معنی و اجب است که شروط اند که در دو نصاب
و در چهل هر چند بالا رود در هر سی گاو یک گاو یکساله و در هر چهل گاو یک گاو ماده دو ساله هر چه از نصاب
کم باشد معفو است مؤید این روایت شده از امام محمد باقر و امام جعفر الصادق علیهم السلام که در گاو آن
در هر سی گاو یک گاو نر یکساله است و نیست در کمتر از آن چیزی و در چهل گاو ماده یک گاو ماده دو ساله

و نیست در میان سی و چهل چیزی و ایضا روایت هست از ... امام محمد
باقر علیه السلام به روش که راوی گفت گفتم امام علیه السلام را که آیا در گاو عاملها چیزی
از زکوة هست فرمودند مثل آنست که در گاوها است زکوة سیوم در بیان زکوة گوسفند و نصاب
او پنج است اول چهل گوسفند و در و یک گوسفند است دوم صد و بیست و یک و در و دو گوسفند است
سیوم دویست و یک و در و سه گوسفند است چهارم سیصد و یک و در و چهار گوسفند است پنجم
چهار صد یا بیشتر بر صد گوسفند را یک گوسفند باید داد و آنچه مابین دو نصاب است معفو است
مؤید این روایت شده از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام که فرمودند در زکوة
گوسفندان باید در هر چهل گوسفند یک گوسفند و نیست در کمتر از چهل چیزی از زکوة بعد
از آن نیست در آن گوسفندان چیزی از زکوة زیاد بر سابق تا اگر رسد بصد و بیست پس در اینها
همان یک گوسفند است مراد اینکه چیزی زیاد بر زکوة چهل گوسفند نمیشود پس چون زیاد شود
بر صد و بیست پس در اینها دو گوسفند است و نیست در اینها چیزی زیاد از دو گوسفند تا اگر رسند
به دویست پس در اینها همان دو گوسفند است که بود پس چون زیاد شود بر آن دویست یک گوسفند
پس در اینها سه گوسفند است بعد از آن نیست در اینها چیزی از زکوة زیاد بر سابق تا اگر رسند به سیصد

پس چون برسد بسیصد پس در آنها مثل آنچه مذکور شد گوسفند است پس چون زیاد شود یکی
بر سیصد پس در آنها چهار گوسفند است اگر برسد بچهار صد پس اگر تمام شود چهار صد پس در هر صد
گوسفندی یک گوسفند و ساقط میشود آن کلیه از اول یعنی که حساب دیگر نمیرسد و نیست آنچه کمتر از صد باشد
بعد از آن رسیدن بچهار صد چیزی از زکوة و نیست در آنچه میان دو نصاب باشد چیزی از زکوة
و زکوة بره و بزغاله و بچه شتر و گوساله از شیر باز ایستند و خود بچرند و علف بخورند تا
یکسال بعد از آن زکوة السال نیز واجب شود زکوة ایشان تا زکوة مادر ایشان نیست حول ایشان علیحده
حساب میشود و مؤید این روایت شده از ابن ابی عمیر که گفت در کتاب خود که عادت علی علیه السلام
این بود که نمیگرفت از گوساله کان کل چیزی از زکوة تا آنکه گذر دهد بر آنها سال یعنی که چون یکسال بر ایشان
میشد آنها داخل در ابتدای سال زکوة حیوانات میشدند و نمیگرفت از بوکهای کار زکوة یعنی گاو
که علی علیه السلام دوست نداشت اگر گرداز بوکهای غیر کار چیزی از زکوة باشد
و بار کرده میشود در آن بوکها مراد است که علی علیه السلام بسیار رغبت داشت در اینکه از آن بوکها زکوة بگیرد
بلکه همینقدر میخواست که صاحب آنها برضای خود بطلب کسی زکوة آنها را تسلیم کند بعنوان استحباب
در بیان زکوة طلا و نقره و مشهور آنست که زکوة طلا در وقتی واجب است که به بیست دینار شرعی برسد

و یک

و یک سال تمام در تصرف مالک باشد و در آن یکسال او را داد و ستد نکند و بدل از دیگر
ننماید و بعضی بر آنند که در مال التجارت نیز زکوة واجب است و دیگر آنکه باید که طلا و نقره سکه
معامله داشته باشند و مؤید این است روایتی که از جمیع خاص و عام امام موسی کاظم علیه السلام که فرمودند
نیست در زر و سیم تا آنکه کوبی چیز این است که زکوة بر سکه های زر و سیم است انتهی پس با این شروط
مذکوره در بیست دینار طلا ده قیراط طلا واجب است که مراد نصف دینار شرعی بوده باشد و چون
چهار دینار بر بیست دینار زیاد شود دو قیراط دیگر بر زکوة زیاد میشود یعنی چون بیست و چهار دینار
شود دوازده قیراط باید داد و هر چند بالا رود همین حکم دارد مثلا بیست و هشت دینار شود چهارده
قیراط باید داد علی هذا القیاس و مؤید این است روایتی که از مروج دین حق امام جعفر صادق
علیه السلام که فرمودند چون کم زر زکوة آن باید داد از بیست دینار پس در هر چهار دینار
که زیاد شود عشر دینار است برای زکوة و شارح کافی قدس سره در شرح صافی فرموده
که دینار یک مثقال شرعی دارد و ایضا از امام علی روایت شده
پرسیدند امام علیه السلام را از زیور که آیا در آن هست زکوتی فرمودند نه و نقره چون به دویست درهم
برسد با شروطی که مذکور شد در دویست درهم نقره واجب است بعد از آن هر چند چهل درهم زیاد شود یک درهم

زکوة بیفزاید و آنچه ما بین النصابین است معفو است و مؤید این روایت شده در وجه

در بیان امام جعفر صادق علیه السلام با بیرون کرد راوی گفت بودم نزد امام علیه السلام که رسید

او را مردی که در چند درهم واجب میشود زکوة از جمله مال یعنی چه مقدار مال العنوان زکوة میباید

امام علیه السلام فرمودند که آیا زکوة ظاهره را میخواهی یا باطنه را گفت آن مرد که هر دو را پس امام علیه السلام

فرمودند که اما زکوة ظاهره در هر هزار درهم بیست و پنج درهم است و اما زکوة باطنه آنست که خود را

ترجیح ندهی بر برادر مومن که محتاج تر باشد از تو و الیضا از معانی الاخبار روایت شده با بیرون کش

شد از همان وصد یعنی اینکه زیاد شود در دویست درهم بعضی دیگر نرسد مثلا آن زیادتی پنج درهم یا ده باشد

امام علیه السلام فرمودند که نیست بر آن چیزی از زکوة تا آنکه برسد بچهل درهم پس هرگاه زیاده میشود از چهل

درهم که زیاده شود یک درهم برای زکوة زیادتی بدانکه مثقال شرعی بیست قیراط است و وزن هر قیراط

سه جو و سبع جو است و درهم شرعی شش دانگ است و هر دانگی وزن هشت جو میانه است و اینجا معلوم

میشود که ده درهم شرعی هفت مثقال شرعی است و هفت مثقال شرعی پنج مثقال و یک دانگ و نیم صرفی است

ما بر خلاف کلام استادی دام افضاله فهمیده میشود چنانچه در ترکیبه پنجم که مبحث زکوة فطره است گذشت

و اما از کلام شارح صافی قدس سره که در شرح کتاب طهارت در تعریف مد گفته فهمیده میشود

مثقال

مثقال شرعی هیجده نخود مثقال صرفی است چنانچه گفته که مخفی نماند که مد بضم میم و تشدید دال فقط

چهار یک صاع است و صاع هزار و صد و هفتاد و یک درهم است و درهم وزن چهل و هشت جو میانه است

دانه جو میانه قزوین و اصفهان را کشیدیم چهل و هشت آن بوزن نیم مثقال صرفی شد و

بنا بر این صاع تبریز کم است یا نزده مثقال صرفی و اگر جو متوسط عراق عرب یا مدینه

باشد بیشتر میشود انتهی کلامه رفع الله فی علیین مقامه ترکیبه پنجم در بیان زکوة غلات

آن گندم و جو و خرما و مویز است مشروط است بنصاب بعد از پاک شدن و اخراجات بیرون کردن

مثل بیرون کردن حصه سلطان و اجرت کار و تخم و اجرت آب دادن و واجب کندن و در

انواع که جنس در وقتی باشد در گندم و جو و پیش از چیدن باشد در خرما و مویز و همچنین

که زکوة وقتی تعلق میگیرد که از آفت بیماری رسته باشد غالبا و آن وقتیست که خرما

زرد شده باشد و گندم و جو دانه بسته باشد و انگور غوره شده باشد و هر گاه پیش از این اوقات

یعنی بجوید در زکوة ساقط است و بعد از آن آنچه میماند زکوة واجب است و نصاب آن پنج

وسق است و وسقی شصت صاع و صاعی چهار مد و مدی دو رطل و ربع رطل پس صاع نه رطل عراقی

و تعریف صاع در ترکیبه ششم که مبحث زکوة فطره است خواهد آمد و مؤید این روایت شده از سماعه

با سنروش که گفت پرسیدم امام علیه السلام را از زکوة مویز و خرما فرمودند که در پنج
وسق یک وسق است و وسق شصت صاع است و زکوة در مویز و خرما برابر است یعنی اگر پنج
یکیست چون خام بسیار خورده میشود و اما آنچه پخته نشود خورده میشود مثل گندم و جو
زکوة آن عشر است در آنچه آب داده آنرا بر و اما آنچه آب داده میشود بدلو و جز آن پس نصف
عشر بدانکه بعضی احادیث دلالت میکنند بر اینکه زکوة این دو چیز مثل زکوة جو و گندم است و
چونکه مویز و خرما پیش از رسیدن که مویزی و خرمائی بسیار خورده میشود حساب آن مشکل است
اظهر اینست که حکم زکوة خرما و مویز مثل زکوة جو و گندم بودن در صورتی باشد که حساب آنها
مضبوط باشد و علماء امامیه رضوان الله علیهم ذکر کرده اند که زکوة غلات مذکوره ده یک است
هر گاه آب خشیمه و یا آب باران و یا آب رودخانه خورده باشند و ده نیم است هر گاه بدست آب داده شده
باید بدلو یا بجای آب داده شده باشند و در روایت صحیحه از امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما التحیة والثنا است که
که راوی گفت گفتم امام علیه السلام که هر زمینیکه مارا بوده و بر پنج قسمست پس آنچه برسانید از آن پس چه
امام فرمودند که اما آنچه بر آسمان در آن جاری از زکوة جنس او اما بنج آنچه آب داده آنرا باران
عشر است و آنچه آب داده بدلو در آن نصف عشر است هر چه پیمانه کردی به پیمانه و محقق شارح رجا

نیس

قدس سره بر آنست که هر چه بقبض در آید زکوة آن واجبست و ظاهر بعض احادیث
کافی نیز دلالت بر این میکنند و اکثری از علماء امامیه رضوان الله علیهم بر آنند که زکوة آنها
سنت است و سوای غلات اربع مذکوره آن دیگر واجب نیست و آن احادیث را حمل بر استحباب کرده اند
و حدیثی که رئیس المحدثین در خصال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده مؤید آنست
و آن اینست که آنحضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله زکوة بر نه چیز نهاده و از غیر
آن عفو نمود گندم و جو و خرما و مویز و طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر سائل گفت پس
ذرت چه شد امام علیه السلام در غضب شد پس فرمود بخدا که در عهد رسول خدا ذرت بود و
گاورس و جمیع این دانهها بود و گفتند مردم میگویند اینها در عهد آنحضرت نبود لهذا
بر این زکوة نهاد که غیر این چیز در جانب او چیزی نبود پس امام علیه السلام در غضب شد و
گفت دروغ میگویند آیا عفو معقول است از چیزی که نباشد بلکه بود که عفو نمود و نه بخدا قسم من چیزی
نمیدانم که زکوة بر آن واجب باشد غیر اینها هر کس خواهد ایمان آورد و هر کس خواهد کافر گردد و بعضی از
از علمای خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود جنت به سر نهاد و نه بر چیزی [illegible] شده
آن مثل سیبه وانه و کدو و بادنجان و خیار و امثال اینها زکوتی نیست مگر آنکه جمع شده بر آن سال بگذرد و

حاصل خرما است مطلقا پس باید نزد تو که مال بشرط بلوغ نصاب پس صاحب باغ را بعد از
رسیدن که انگور را خواهند فروخت یا مویز خواهند کرد زکوة ساقط خواهد شد مگر خرما یا برگرد و زکوة
آنرا باید داد تا در عقبا معذب نشوند چنانکه در لوامع صاحبقرانی روایت کرده از سعد که گفت سؤال کردم
از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام از اقل نصابی که زکوة در آن واجبست از
گندم و جو و خرما و مویز حضرت فرمودند که پنج وسق است که هر وسقی حضرت سید المرسلین صلوات
الله علیه و آله که هر وسقی شصت صاع باشد عرض نمودم که آیا در انگور زکوة هست
انگور تا مویز نشود زکوة واجب نیست حضرت فرمود که بلی هست هرگاه تخمین کنند که چون آنرا
بر دارن کنند مترجم نفعه علیه الرحمه گفته که ظاهر مراد از تخمین آنست که ملاحظه نمایند که چند صاع
انگور سیصد صاع مویز میشود که اقل مرتبه مویز است نصاب شیعه اند در کافی آنرا مبتدا
داد و بحسب تخمین ظاهرا اگر برابر من سنگ تبریز انگور داشته باشد سیصد صاع مویز فالکر
کند و چهار صد من شاهی انگور داشته باشد زکوة دهد نهایت احتیاط خواهد بود و شیخ بهائی
علیه الرحمه خوش گفته. زکوة مال بدر کن که فضله رز را. چو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور
و همچنین روایت شده از ملاذ اکابر واصاغر امام محمد باقر علیه السلام که ترجمه آن این است که

گفت پرسیدم

گفت پرسیدم امام علیه السلام را مردی از یاران ما خجل میشود با آنکه زکوة
از زکوة پس آیا دهیم او را از زکوة و نام ننهیم برای او که این از زکوتست پس امام
علیه السلام فرمودند که بده او را و نام مبر برای او و خوار مکن مؤمن را. نوع سیم در بیان مستحقین
زکوة و ایشان جماعتی اند که حق سبحانه و تعالی در سوره توبه میفرماید که انما الصدقات
للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم وفی
الرقاب والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل فریضة من الله
پس ظاهر شد درین آیه که اینجماعت را عطا کرده اند اول فقرا و مساکین و ایشان جماعتی اند که
نادر بر معیشت یکساله نباشند و کسب و صنعتی نداشته و مرد و زن لازم تواند بود یا کسب کنند و کفاف
نمیدهد یکسال پس میتوانند گرفت پس که باین صفات موصوف باشند و مؤمن باشند و از گناه
کبیره پرهیز نمایند و بر صغیره اصرار نکنند و روی طلب داشته باشند مستحق زکوة اند در احادیث معتبره
وارد شده که زکوة را آشکار و صدقه را پنهان بدهند و قدوه ارباب فطرت شیخ محمد بن یعقوب
علیه الرحمه در کافی روایت کرده از ابو بصیر که راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام را حق
جل و علا در سوره توبه چنانکه مذکور شد که جز این نیست که زکوة فریضه برای فقرا و مساکین است چه معنی دارد

امام علیه السلام فرمودند که فقیر محتاجیست که گدائی نکند از مردمان و مسکین بدحالتر است از فقیر
و بائس بدحالتر از ایشانست و هر چیز که فرض کرده حضرت سبحانه آشکار کردن آن بهتر است از پنهان
کردن و هر چیز که سنت باشد مستحب خواه تو که خواه غیر آن پس پنهان کردن آن بهتر است الا آنکه آشکار کرد
و اگر اینکه مردی بار میکرد زکوة مال خود را بر دوش خود پس قسمت میکرد آنرا آشکار میبود آن بخوب
و خوشنما و همچنین بر انصاب مستحب است بر نبذه خالق امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش صلوات الله
علیهم روایت شده در قول الله تعالی در سوره حج که و اطعموا البائس الفقیر یعنی
بخورانید بائس فقیر را امام علیه السلام فرمودند که بائس صاحب افتقار که وسعت و قدرت ندارد
که از خانه بیرون آید بسلامت فرقه دویم از فرقه سبعه مستحقین زکوة عاملون اند یعنی کسانیکه صدقات را
باذن امام علیه السلام جمع کنند و باید که ایشان عادل و فقیر زکوة عالم باشند و روایت است از مروج دین
خالق امام جعفر صادق علیه السلام بابو بصیر که راوی گفت گفتم امام علیه السلام را که چه چیز داده شود
عامل زکوة را از جانب امام علیه السلام فرمودند که آنچه مصلحت بینند امام علیه السلام و تقدیر کرده شود
برای آن عامل چیزی مراد اینست که زیاد و کم آن بمصلحت بینی امام علیه السلام است و قدری معین نیست
فرقه سیوم از فرقه سبعه مستحقین زکوة مؤلفة القلوب است یعنی کفار که ایشان را استمالت داده باشند

امام علیه السلام که از برای مسلمانان جنگ کنند و واجب است با ایشان و ... فرقه چهارم از
فرق سبعه مستحقین زکوة فی الرقاب یعنی بندگانی که خواجه با ایشان شرط کرده باشد بمبلغی
معین که بدهند فازاد شوند یا اینکه خواجه بر ایشان ستم کند غلام سنگی و هو یا کار بالا طاقت
را ایشان بنماید و روایتست از زبده خالق امام جعفر صادق علیه السلام بابو بصیر که راوی گفت
پرسیدم امام علیه السلام را بعض یاران از مردی که بخرید بنده خود را از زکوتی که مال خودش است
امام علیه السلام فرمودند که خرید بهتر و قدر انست بان مراد اینست که در حدیث بود بر فرق
است صنفی از اصناف مذکوره رقابست و بنده را او داخل کرد است فرقه پنجم از فرق مستحقین زکوة غارمین
یعنی قرضداران که قرض ایشان از جهت معصیت نبوده باشد و روایتست از مروج دین خالق
امام جعفر صادق علیه السلام که پرسیده شد از مردی که بر او دینی است برای عیالت خود
مراد اینکه زیاده بر قدر نفقه ندارد که ادای دین تواند نمود آیا میدهد بخود را از زکوة
که آخر کند آن دین حج را امام علیه السلام فرمودند که آری که خیر است از او ترا بدهد فرقه ششم
از فرق مستحقین زکوة فی سبیل الله است یعنی جهاد و بعضی از علمای امامیه رضوان الله علیهم
حج و پل و رباط ساختن و معاونت زائران و بنای مسجد را نیز گفته اند که داخل سبیل الله است

هفتم ابن سبیل یعنی راه گذری که طلب چیزی کند هرچند در شهر خود غنی و مالدار باشد

چه روایت شده از پیشوای خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام با پروش که راوی گفت

پرسیدم امام علیه السلام را از صدقه که حرام کرده شد بر بنی هاشم که چیست آن فرمودند آن زکوة

فریضه است گفتم آیا پس حلال میشود زکوة فریضه بعض ایشان بر بعض دیگر ایشان فرمودند آری

و ایضا از همانی لیحیی سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که فرمود پنج کس داده نمیشود از زکوة چیزی

با ایشان اول پدر صاحب زکوة خواه بیواسطه و خواه با واسطه دوم مادر خواه بیواسطه و خواه با واسطه

سیوم فرزند خواه بیواسطه و خواه با واسطه چهارم بنده پنجم زن و آن برای آنست که ایشان عیال و

واجب النفقه حضرت گویند و این حدیث منافات ندارد با احادیث که سابق بر آن گذشت در حالت اضطرار بود

آن اضطرار که مذکور شد و ایضا از همانی لیحیی سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که زکوة

داده میشود به برادر و خواهر و عمو و عمه و خالو و خاله و داده نمیشود بجد و جده خواه پدری و خواه

مادری و ایضا از همانی لیحیی سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که داده نمیشود مستحق

از زکوة کمتر از پنج درهم و آن کمتر چیزیست که فرض کرده پروردگار عالم در زکوة غیر نقدین کمتر از

نصاب اول آن و ایضا از همانی لیحیی سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که میدهی مستحق را از

بدانکه زکوة واجب را به سادات نتوان داد مگر آنکه سادات باشد

[illegible]

زکوة تا آنکه بی نیاز کنی او را و امر او را بنگه اکثر زکوة که میدهی در یکدفعه بقدر نفقه سال است

و زیاده بر آن مکروه است یعنی که چون نفقه سال او دادی او را باز چیزی دیگر بدهی اما دوام

نفقه سال او داشته باشد زیرا که حرام است فصل دهم در بیان زکوة فطره و آن واجب است بر عاقل بالغ

آزاد و غنی که قادر بر قوت یکساله خود و عیال خود بوده باشد و قدوة ارباب قلم شیخ محمد

بن یعقوب علیه الرحمه در کافی روایت کرده از سعید علام حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

با پروش که گفت امام علیه السلام فرمودند که بده از عیال با فطره را و بده از مملوکان و

جمع کن عیال را و واگذار از ایشان هیچیک را که به در سختی به وا اگر واگذاری از ایشان یکی را میترسم بر او از

مرگ بعد از رفتن پرا گفتم که چیست از مرگ بعد از رفتن فرمودند که مردن و ایضا روایت است از همانی لیحیی علیه

السلام که فرمودند نیست بر وی آنکه مرد از عیال خود فطره را در حالی که ایشان غایب باشند از وی

باشند و باید امر کند ایشان را بادادن فطره پس میدهند فطره را از وی در حالی که او غایب باشد از ایشان

و ایضا از همانی لیحیی روایت شده با پروش که راوی گفت گفتم امام را از مرد دیگر میدهد زکوة او

چیزی از فطره مگر آنکه بداد اگر داده از خود نمیتواند فقط چیزی خود را میدهد آنرا یا بیکجا نها یا میخورد آنرا

دو و عیالش امام علیه السلام فرمود که میدهد آنرا بعض عیال خود بعد از آن میدهد آن دیگری از

میکردانند انجماعت فطره را دست بدست پس میباشد مجزی از جانب ایشان یکفطره
که آخر آنرا به بیگانه دهند و این محمول باستحباب موکد است و اظهر و احوط است و زراره که از
راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام است گفت که امام را گفتم که فقیری که تصدق کرده
میشود بر او آیا واجب است بر او صدقه فطره پس گفت که آری میدهد از آنچه تصدق کرده شده بر او و این مستحب
موکد است اگر چه فرض نباشد و اظهر و احوط است و محمد بن فضیل بصری که گفت نوشتم بسوی
امام رضا علیه التحیة والثنا که آیا وصی زکوة میدهد از یتیمان زکوة فطره چون شد آن یتیمان را مالی
پس امام نوشت که جایز نیست زکوتی بر یتیمی و او نفی زکوة فطره از او پرسیدم امام علیه السلام را از مملوکی که
مالک او در حالی که او از آن مالک غایب است در شهری دیگر و در دست مملوک مالی است از مالک او حاضر
میشود عید رمضان آیا زکوة میدهد از خود در حالی که مالک او بتحقیق که دیدن انعلام را [illegible] پس امام
فرمود که آری و مشهور آنست که هر طفلی که پیش از ماه شوال متولد شود یا کسی صاحب بنده شود فطره او واجب است
و هر گاه بعد از دیدن هلال و پیش از عید باشد سنت است و روایت شده از معویة بن عمار که گفت پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از نوزاده شده که زاده شده در شب عید رمضان آیا بر او فطره هست فرمود که نه
بتحقیق که بیرون شده از ماه رمضان و راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام را از یهودی که مسلمان شد در شب عید



رمضان آیا بر او فطره هست فرمود که نه مخفی نماند که مراد از شب عید بعد از دیدن هلال است و اینکه
امام علیه السلام فرمود که در شب عید فطره نیست یعنی فرض نیست منافات ندارد با آنکه سنت است و احادیث
صحیحه وارد شده که بر میزبان لازم است فطره مهمان و علمای امامیه رضوان الله علیهم در این مسئله اختلاف
کرده اند بعضی طول ماه را شرط لزوم فطره گرفته اند یعنی که باید تمام ماه رمضان مهمان بوده باشد تا فطره
او بر میزبان واجب باشد و بر کمتر از یکماه واجب نمیشود و بعضی نصف ماه را گرفته اند و بعضی جزء
از ماه را گرفته اند و بر جمعی دو شب آخر را کافی میدانند و اما مشهور آنست که هر که پیش از دیدن هلال شوال
مهمان شخصی شود فطره بر میزبان است و حدیث کافی و تهذیب الاحکام مطلق وارد شده و حدیث
صریحی که دلالت کند بر ترجیح یکی ازین شروط بنظر قاصر نرسیده و اگر بنابر مشهور عمل نمایند احوط
والله یعلم و دادن فطره پیش از نماز عید افضل است و بعد از نماز عید مخصوص صدقه داده و همچنین
فطره یک روز بعنوان قرض که بعد در وقتش حساب شود جایز است چنانچه روایت شده از [illegible]
خالق امام جعفر صادق علیه السلام است که راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام را از
فطره دادن یکروز بعنوان قرض که در وقتش حساب شود فرمود که روا نیست گفتم که پس چه روا
می بینی با آنکه جمع کنم فطره را و کردانم آنرا زکوة [illegible] و مسلمان که [illegible] شروط اسلام

کرده باشد چنانچه در شرعیه امامیه فرموده‌اند که نیت برای آن در زکوة فطره لازم است
که مدار خوراک اهل آن شهر باشد از گندم یا جو یا آرد یا نان یا خرما یا مویز یا برنج یا غیر آن باشد
چنانچه روایت شده از امام جعفر صادق علیه السلام یا بروش که راوی گفت که گفتم امام علیه السلام
را که فطره باید شود آیا بر اهل صحراها که خوراکشان غیر گندم و جو و مویز و مانند اینها باشد
بلکه مدار ایشان بر شیر و کشک و روغن گاو و مانند آن است فطره چیست پس راوی گفت که امام فرمود
که فطره بر هر کس است که خوراک خود کند خوراک بهتر اگر کس است یعنی که دهد از آن خوراک خواه خرما
و مانند آن باشد و خواه شیر و مانند آن شده اگر فطره از برای هر یک صاع است چنانچه
روایت شده از سعد بن سعد اشعری یا بروش که گفت پرسیدم امام رضا علیه التحیة و الثنا
را از فطره که چند دانه شود از هر یک از جمله گندم و جو و خرما و مویز گفت لازم بود که صاعی
بصاع نبی صلی الله علیه و آله محقق صافی قدس سره فرموده که صاع نبی مشهور احادیث بوده
و بعضی چنین گفته‌اند و مقدار است که گنجد در دو دست متصل یکدیگر کشیده تا بنحویکه
بیشتر نگذاشته شود و عریف العلام جناب استادی دام فضاله در رساله خود که موسوم است
بوجیزه نقل کرده که قال صاحب البحار فی رسالة معمولة وضعها لهذا الغرض موافقا لما ذکره جده

رجحها الصاع اربعة امداد و هذا متفق علیه بین الخاصة و العامة ثم نجد تأییده بما نقل
من الروایات قال الصاع علی ما ینبغی علی المشهور من التحدید بضعف المن الشاهی العباسی
و اربعة عشر مثقالا و ربع مثقال من الصیرفی لان المن الشاهی الف و مائتا مثقال الصیرفی
و الصاع ثمانمائة مثقال و تسعة عشر مثقالا الشرعی فهو ستمائة و اربعة عشر و ربع من الصیرفی
و علی ما ینبغی علی المشهور من التحدید الصاع یزید علی نصف المن الشاهی بسبعة مثاقیل
و نصف الصیرفی انتهی ما ذکره مبنی علی هو المعروف المسلم من ان المثقال الشرعی هو وزن
مسکوک الذهب المسکوکة للملوک الصفویة انار الله برهانهم و الروسیة و الافرنجیة خذلهم الله و هو
المسمی بالدینار فی اخبار الاخیار علیهم السلام لم یتغیر من عهد النبی صلی الله علیه و آله
الی عصرنا هذا و انه ثلاثة ارباع المثقال الصیرفی یعنی گفته صاحب بحار که مراد فاضل ماهر مولانا
محمد باقر علیه الرحمه باشد در رساله معموله که موضوع است از برای این غرض موافق آنکه والد ماجد
او رحمهما الله گفته این است که صاع چهار مد است و این متفق علیه است در میانه خاصه و عامه بعد از آنکه
مؤید ساخته است صاع را بآنچه نقل کرده است او از روایات گفته است که صاع بنابر مشهور از تحدید
نیم من شاه عباسی و چهارده مثقال و ربع صیرفی است به اصطلاح که من شاه هزار و دویست مثقال

صیرفیست و صاع هشتصد و نوزده مثقال شرعیست پس هشتصد و نوزده مثقال شرعی ششصد و چهارده
مثقال و ربعی از صیرفیست بنا بر مشهور از تحدید صاع زیاده بر نیم من شاه بهفت مثقال و نیم
صیرفی و جناب استادی دام افضاله میفرمایند که تمام شد کلام صاحب بحار و بعد از آن میفرمایند که آنچه
صاحب بحار ذکر کرده است مبنی است بر آنچه او مقرر و مسلم داشته از مثقال شرعی آنکه مثقالی که او وزن
مسکوک طلا است بسکه ملوک صفویه انار الله برهانهم و سکه رومیه و فرنگیه چنانچه لهم الشان که مراد از شرعی
باشد فرموده که او مسمی است بدیناری که در اخبار ائمه اطهار علیهم السلام است که تغیری نیافته است از عهد حضرت
پیغمبر صلوات الله علیه و آله الی یوم المحشر تا عصر ما و در رسیتگیه اشرفی سه ربع مثقال صیرفیست و چنین
در همان کتاب نقل شده که فاضل مجلسی در شرح فقیه فرموده که پس مجموع یعنی مجموع صاع مثقال
صیرفی ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال باشد و مثقال شرعی هشتصد و نوزده مثقال باشد که
یکمن تبریز باشد و چهارده مثقال و ربعی و اگر مثقال صیرفی بهم احوط خواهد بود که نیم من و چهارده
بیست و پنج شاهی باشد تقریبا و از یکمن قدیم اصفهان شصت و ... مثقال کم خواهد بود در صاع
یکمن و نیم میدادند احتیاطا و جناب استادی دام فضله فرموده که وزن نقره بیکه صاحب بحار ذکر کرده
بمثقال صیرفی هشتصد و بیست و هفت مثقال است که یکمن قدیم اصفهان هشتصد و چهار مثقال و یکمن و نیم

تبریز است و چهار مثقال صیرفی منتهی نمیرسد و هرگاه کسی جمع کند فطره را و بقیمت در آورده
آنرا بدهد جایز است چنانچه جنس این مذکور شد اما آنکه مستحقین فطره همان مستحقین زکوة اند
چنانچه مذکور شد و در روایتی است از علی بن راشد که وکیل امام علی نقی ع بوده با بروش گفت پرسیدم
امام علیه السلام را از فطره که از کیست فرمود که از امام است با هیچکس اگر میسر نباشد تسلیم او یا وکیل او
باید کرد او و بمستحق رساند گفت که گفتم امام که بمن خبر دهم با یاران خود را گفت که آیا کسی خبر ده که اراده
نظیر او را از جمله یاران و امام فرمود که نیست بر والی بلکه وجهی فطره را بمستحقان که کاملست و بانکه
سوی من قیمت آن از دراهم و بچنین بروایت این ملا ذکا کابر واحد از امام محمد باقر علیه السلام
راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام را از زکوة فطره فرمود که میدهی از آن شیعه را اما اگر میسر نشود قطره
شیعه پس بمستضعف حاضر را مثل اطفال شیعه و مانند ایشان و بروایت صحیح خوب و مدتی از
اگر خواسته باشی و بچنین بروایت از زیده خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود بر والی
بلکه داده شود مرد مستحق را نه دو بر و سه بر و چهار بر نخواهد فطره را

## باب سیزدهم در بیان حج

الحرام و ادابی که بفعل آورده میشود در آن مقام بدانکه حج واجبست بر مکلف مستطیع در تمام عمر یکبار
و مستطیع کسیست که استطاعت بر خرج راه مناسب حال خود و استطاعت بر نفقه عیال که واجب النفقه او

باشند در مدتی که برود و باز گردد بمکه داشته باشند و علمای امامیه رضوان الله علیهم ذکر
کرده اند که حج شروطی دارد بچند شرط اول امنیت راه دوم اگر بر پا بالای ستور تواند سوار شود
سیوم بلوغ که بر طفل حج واجب نیست هر چند مالدار باشد چهارم حریت که بر بنده حج واجب نیست
و ثقة الاسلام علیه الرحمه در کافی روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند اگر بنده
بنده از بندگان حضرت حج فرموده شود ده حج باستیجار میباشد برادر حجة الاسلام چون
استطاعت بهم رساند سوی حج راهی شود و اگر اینکه پسری نابالغ حج گذارده حج بعد از آن بالغ شود
باحتلام مثلا میباشد برادر حجة الاسلام که فریضه است چون یافت سوی استطاعت راهی پنجم از ان شرایط مذکوره
عقل است پس بر مجنونی که هیچ وقت بهوش نیاید اگر آید مدت هوشیاری و افعال حج را نکند حج
واجب نیست ششم صحت بدن است طریقی که از رفتن بحج مشقت شدیده لازم نیاید هفتم اگر انقدر وقت باشد
که خود را بمکه معظمه رساند و افعال حج را کما ینبغی بجا آورد و ثقة الاسلام علیه الرحمه در کافی روایت
کرده از ابو الربیع شامی که گفت پرسیده شد امام جعفر صادق علیه صلوات الملک الباری از قول حضرت سبحان
در سورهٔ آل عمران مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا یعنی اگر استطاعت بهم رسانند سوی خانه کعبه
پس امام علیه السلام اگر محض توشه و مرکب را دید گفت که پس فرمودند امام علیه السلام که بتحقیق پرسیده شد امام

راهی شود پس امام علیه السلام فرمودند که چه میگویند مردمان در تفسیر سبیل راوی گفت که

محمد باقر صلوات الله علیه الی یوم الاخر از این که آیا محض زاد و راحله سبیل است پس فرمودند
که هلاک شدند مردمان در این هنگام که محض زاد و راحله سبیل شد با این اینکه برابر
اگر باشد کسی که شد برای او توشه و مرکبی بقدر آنچه نفقه دهد عیال خود را و باقی بماند بار شود که از
گدای نزد مردمان در روانه شود سوی خانه کعبه پس بازگردد از آن عیال آنقدر نفقه را از آنچه پس سبیل
بتحقیق هلاک شدند آن عیال پس گفته شد امام جعفر صادق علیه صلوات الخالق الملک پس چیست سبیل
پس امام علیه السلام فرمودند که وسعت در مال چون شد با بروش که از آنکه گذارد بعضی را و باقی نفقه
را که نفقه دهد با آن عیال خود را آیا نیست اینکه بتحقیق فرض کرد حق جل و علا زکوة را پس نکرده
آن زکوة را مگر بر کسیکه مالک شود دو دویست درهم بقدر ادای کمال تمام مثلا و ایضا روایت بما لکیت
شده از علی بن ابی حمزه که پرسیدم امام جعفر صادق علیه صلوات الخالق بالا زنی که او را
شوهر منع کند از اینکه رخصت دهد زنرا که حج گذارد و حال آنکه حج را نکرده حجة الاسلام
غائب شد شوهر او و بتحقیق نهی کرده او را از اینکه حج گذارد امام فرمودند که نیست حق
برداری آن شوهر را برای آن زن در حجة الاسلام پس باید که حج گذارد اگر خواهد با همینی که اگر
دیگر باشد و ایضا روایت در همانکتاب از معویه بن عمار از همانجناب علیه السلام که گفت پرسیدم

امام علیه السلام را از زنی که بیرون میرود برای حج بی‌مردی که کار ساز او باشد مثل برادر و
شوهر و برادر امام علیه السلام فرمودند که نیست برای مرا دا نیست که اگر وسعت زیادتی
داشته باشد و کنیز و غلام مثلا با خود تواند برد و سزاوار نیست برای زن اینکه نشیند و حج بگذارد
اگر ایشان رفیقی باشند و سزاوار نیست ایشان را اینکه منع کنند آن زن را از حج و در اینجا نه مطلب گفته شود
شاید که طالب مسائل حج در ضمن آن مطالب مطلب خود حاصل نماید **مطلب اول** در بیان بعضی از فضایل
حج و تمام آن منقول است از کافی قدوه ارباب قلوب شیخ محمد بن یعقوب علیه الرحمه از آنجمله روایت است از سید
الساجدین امام زین العابدین سلام الله علیه الی یوم الدین بترجمه آن اجمالا اینکه آنحضرت فرمودند
که حج گذارید و عمره گذارید که بدنهای شما صحیح و روزیهای شما فراخ میشود و کفایت کرده میشود
خرجهای عیالهای شما و از برای حج گذار است سه قسم از امرزش **اول** آنکه واجب شده براو بهشت
عنبر سرشت **دوم** آنکه از سر گرفته شده است برای او کارها بهمعنی که گناهان گذشته اش بالکلیه
امرزیده شده است **سیوم** اینکه خانواده او و مال او محفوظ میشود و ایضا روایت است از مروج دین
خالق حضرت امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام خلاصه کلام امام اینکه هرکس حج یا عمره گذارد
از کبر بری و از گناهان پاک شود مثل روزیکه از مادر متولد شده باشد و ایضا روایت است از همان

عالیجناب

عالیجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب که حق سبحانه و تعالی ضامن حج گذار و عمره
گذار است بهمعنی که اگر باقی دارد او را میرساند او را باهل او و اگر بمیراند او را داخل بهشت میکند
او را در بهشت عنبر سرشت بحساب و ایضا روایت است از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله الی یوم المآب
که حجی مقبول ثواب آن بهشت عنبر سرشت است بی‌حساب و عمره کفاره است برای هر گناهی و ایضا وارد شده
از اسحق بن عمار که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستیکه من بتحقیق قرار دادم
دل خود را بر همیشگی حج که هر سالی خودم یا مردی از خانه داده ام بمال من که حج بروم امام
علیه السلام فرمودند که آیا بتحقیق عزم جزم کردی بر آن گفتم آری امام علیه السلام فرمودند که اگر کردی
پس یقین کن بسیاری مال و ایضا روایت است از ملاذ اکابر و اصاغر امام محمد باقر سلام الله علیه
الی الیوم الآخر که بسیار بهم میخورد بمال منهی و نمیترسد کسی را که بسیار حج کند و بسیار عمره
روایت است از روشنی بخش محافل و مساجد امام جعفر صادق علیه السلام که حج گذار پوشیده است برای او
حج جنه آنکه ترک کرده باشد هر گناهی و ایضا روایت است از همان عالیجناب سلام الله علیه الی یوم
که حج گذار و عمره گذار مهمان عزیز حضرت سبحانه اگر از او چیزی طلب کنند میدهد و اگر خوانند او را
لبیک میگوید و اگر شفاعت کسی کنند قبول میکند و اگر ساکت شوند و هیچ نگویند ابتدا میکند بمطالب ایشان را

و عوض داده میشود به هر درهمی هزار درهم و ایضا روایتست از امام ثانی ... سلام الله علیه الی
یوم الحساب که درهمی که خرج کنی از زاد حج از بیست هزار درهم که خرج کنی از آنها در راه خدا که
بغیر از حج باشد و ایضا روایتست از امام ... سید الساجدین امام زین العابدین سلام الله
علیهما که بیتی که برد سلام مصافحه حاج کند پیش از آنکه داخل شود الیشان ... و ایضا
روایت شده ملخصا اینکه هر کس حج و عمره میرود می بخشد حق سبحانه و تعالی گناهان او را و اگر بمیرد
در حالیکه محرم باشد برانگیخته میشود لبیک گویان و اگر بمیرد در یکی از دو حرم و بین الحرمین ... ایمنیت
از عذاب قبر و اگر بمیرد در حالیکه برگشته باشد از دو حرم می بخشد حق سبحانه و تعالی گناهان او را و ایضا روایت
از عمار که در وقتیکه برگشت سید ابرار صلواة الله علیه و آله الاطهار از عرفه در دلهوز دیدیم مردی بر خود
با و صحرا نشینی از عرب در ابطح گفت یا رسول الله بدرستیکه من از بطن خود بیرون آمده بودم در حالیکه
اراده حج داشتم پس از من فوت شد و من مردی مالدارم امر کن مرا که از مال خود کاری کنم که بوسیله
آن برسم بثواب حج گذار پس التفات کرد شفیع امت پناه حضرت رسالت پناه بسوی کوه ابو قبیس و فرمود
اگر میبود ترا هم وزن این کوه طلای خالص و خرج میکردی در راه حق سبحانه و تعالی نمیرسیدی بآنچه
در ثواب که میرسد حج گذار و ایضا روایتست از بنده خالق امام جعفر صادق علیه السلام که حج گذار

از یکی ازینها پر طلا که تصدق کرده شود تا آنکه برطرف شود و ایضا روایتست از امام ...
که آمدند دو مرد نزد حضرت رسالتماب صلواة الله علیه و آله الی یوم الحساب که یکی از آن دو مرد انصاری
و آن دیگری ثقفی بود پس گفت آن مرد ثقفی که یا رسول الله روا کن حاجت مرا پس آنحضرت فرمودند که
پیشی گرفت ترا برادر تو در دین که انصاری است ثقفی گفت که یا رسول الله بدرستیکه من بر سفر عزم
شتابانم گفت انصاری که من دستور دادم برای او پس آنحضرت فرمودند ثقفی را که اگر خواهی سوال
کنی مرا و اگر خواهی من خبر دهم ترا که حاجت تو چیست ثقفی گفت که خبر ده مرا یا رسول الله پس آنحضرت فرمود
که آمدی سوال کنی از نماز و آداب وضو و از جای سجده که افضل اعمال کدام است گفت آری و قسم بآنکه
فرستاده ترا بحق پس آنحضرت فرمودند فراخ کن آب وضو را و پر کن دو دست خود را از دو زانوی
خود و بگذار پیشانی خود را بر خاک و نماز گذار چون نماز کسی که وداع کننده باشد و گفت انصاری یا رسول الله
روا کن حاجت مرا آنحضرت فرمودند که اگر خواهی سوال کنی مرا و اگر خواهی خبر دهم ترا گفت یا رسول
الله خبر ده مرا فرمودند که آمدی سوال کنی ثواب آهنگ کعبه و ثواب طواف خانه و سعی میان صفا
و مروه و رمی جمرات و تراشیدن سر و وقوف عرفه را پس گفت انصاری که آری و قسم بآنکه فرستاده
ترا بحق پس آنحضرت فرمودند که در وقت آهنگ کعبه نمیگذارد ناقه تو قدمی را مگر آنکه نوشته

باین برای تو حسنه و نمیگذاری پای را مگر آنکه فرو گذاشته شد از تو بآن سیئه و طوافی بخانه کعبه و سعی
ما بین صفا و مروه بجا میآوری با نهاد رکن یمان چنانچه زائیده ترا مادرت و انداختن سنگ
ریزهها ذخیره روز قیامت تو است و تراشیدن سر برای تو در آن بهر موئی نوری در روز قیامت
و روایت که مباهات میکند بآن حضرت سبحانه فرشتگان را با حاجیان عرفه نمی بود از روز با تو باشد
ریگ عالج و قطرات باران و ایام این جهان گناه و مغفرت کند الله تعالی از گناه با آن بر شمرده بسیار موی
میشود در آن روز و ایضا روایت شده که چون فرا گیرند این مردمان که متوقف شدند منزل
خود را در منی ندا میکند ندا کننده از جانب حق سبحانه و تعالی که اراده کرده باشید اگر من راضی شوم
پس بتحقیق که راضی شدم از شما و ایضا روایت از همان عالیجناب سلام الله علیه الی یوم
الحساب که فرمودند سوی کعبه عبادت و نگاه سوی پدر و مادر عبادت و نگاه سوی امام عبادت حق است
و فرمودند که هر که نگاه کرد سوی کعبه نوشته شد برای او حسنه و محو کرده شد از او ده سیئه و از
برای نظر کردن بر کعبه چند حدیث دیگر در کافی روایت شده از برای اختصار ذکر بسیار نکرده شد

مطلب دوم در عقاب تارک حج منقول است از سید ابرار صلوات الله علیه و آله الاطهار که چون
کسی را حج واجب شود و بدون مانع شرعی خود را از حج باز دارد و حج ناکرده بمیرد او را از اهل [illegible]

و کفن نکنید و بر او نماز نکنید و در مقبره مسلمانان او را دفن نکنید که او بر ملت یهود
و نصرانیه مرده و ایضا از سرور اعاظم امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده که این
کار بر مردمان در علل آن نهاده اند که حج اسلام در تاخیر اندازند و ثقة الاسلام روایت کرده در
کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که اگر ترک میکردند مردمان حج را در سالها آینده مهلت داده نمیشدند
عذابها آینده امام علیه السلام فرمودند نازل کرده میشد بر ایشان عذاب و ایضا روایت شده از
همان عالیجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب که فرمودند مراد بقول حق سبحانه و تعالی که و نحشر
هم یوم القیامة اعمی یعنی بر انگیزانیم و حشر کنیم ایشان را در روز قیامت در حالیکه کور
باشند کسانی اند که حج بر ایشان واجب شود و واگذارند حق سبحانه و تعالی ایشان را در روز قیامت
کور محشور سازد و احادیث معتبره در باب فضل حج و ثواب آن و عقاب تارک آن بسیار وارد
شده حذرا من الاطالة اختصار شد

مطلب سیوم در بیان علل احکام حج و تمام آن نقل
از کافی شیخ محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمه از آنجمله روایت از روح بن خالق از امام جعفر صادق علیه
السلام پرسیدم که راوی گفت گفتم امام علیه السلام را که چرا قرار داده شد استلام حجر الاسود
فرمودند برای اینکه حق سبحانه و تعالی در جائی که فرا گرفت پیمان فرزندان آدم را که در آن [illegible]

مذکور است که اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلَی خواند حجر اسود را از بهشت عز و جل امر کرد
آنرا که فرو برد پیمان را پس آن گواهی میدهد برای کسیکه آمد نزد آن برای رعایت
پیمان آن امن و در حدیث دیگر میفرماید که برای آنست که گفته میشود نزد حجر اسود که امانتی
اَدَّیْتُهَا وَمِیثَاقِی تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِی بِالْمُوَافَاةِ یعنی فریضه خود را ادا رسانیدم
و پیمان خود را تازه داشتم رسیدم تا گواهی دهی برای من بجا آوردن پیمان و ایضا روایت است از آنجناب
علیه سلام الله علیه الی یوم الحساب که فرمودند درستیکه حق سبحانه و تعالی پهن کرد زمین را از
زیر کعبه تا منی بعد از آن پهن کرد آنرا از منی تا عرفات بعد از آن پهن کرد آنرا از عرفات تا جاهائیکه
قضا و قدر حق سبحانه و تعالی بآن تعلق گرفته پس زمین از عرفات و عرفات از منی و منی از زیر کعبه
گسترده شده و ایضا روایت کرده عمار از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند از آنکه
ابراهیم وقتیکه واگذاشت اسمعیل را در مکه تشنه شد آن طفل شیرخواره و بود در میان صفا و مروه
درختانی پس تنگ شده دل او در او تا آنکه ایستاد در صفا پس گفت که آیا در این وادی هیچ
انیسی هست جواب نداد او را هیچکس وقتیکه رسید بسوی مروه حرفی که در صفا گفته بود گفت
جواب داده نشد بعد از آن برگشت بسوی صفا و گفت آنرا که گفته بود تا هفت مرتبه پس جاری ساخت

حق سبحانه آنرا طریقی برای مردمان در عمره و حج و آمد نزد او جبرئیل علیه السلام
گفت با او که چه کسی تو گفت که من کنیز صاحب فرزند ابراهیم گفت او را که بسوی که واگذاشت
کار شما را تا جبرئیل گفت در وقتیکه ابراهیم اراده رفتن کرد گفتم که ای ابراهیم بسوی که
واگذاشتی کار ما را گفت بسوی الله عز و جل پس جبرئیل علیه السلام گفت که براستی بتحقیق و
گذاشت کار شما بسوی پروردگاری عظیم امام علیه السلام فرمودند که مردمان که از اصحاب از گذر میکردند
گذار بسوی مکه برای دوری جای آب از آنجا و چون که دیدند آن طفل شیرخواره بپای
خود جوشید آب زمزم پس هاجر برگشت بسوی آن طفل حالانکه بتحقیق جوشیده بود از آن
آب و او در جمع میکرد خاک را در دور آن از ترس آنکه مبادا روان شود آن آب پس اگر بیرون
آمده و دیگر بیرون نیاید و اگر وا میگذاشت آنرا آینه میبود روان هستم در وقتیکه
دیدند مرغان آن آب را دور زدند بر آن پس گفتند شترسواران که از یمن بودند اراده داشتند
سفر را پس وقتیکه دیدند مرغانرا گفتند که دور نزدند این مرغان مگر برای آنکه آمدند بر ایشان
و انساماینه آن شترسواران با ایشان آب و خورانیدند ایشانرا آن شترسواران از خوراک و جای ساخت
پروردگار عالمیان برای ایشان بسبب آن روزی را و بودند مردمان بیرون که گذار میکردند

بگاه پس میخورانیدند ایشانرا از خوراک شامی شان تا بعد از آن خوردند مردمان از آن آب
و ایضا روایت کرده‌اند بسندهای خاص و عام امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
که وقتی که شد روز ترویه و آن عبارتست از هشتم ذی حجه گفت جبرئیل علیه صلوات الملک
الجلیل ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام را که سیراب شو ازین آب از جهت آن روز را ترویه
گویند بعد از آن آمد بمنی و در آن شب جبرئیل ابراهیم را در آنجا در نگاه فرمود و اول روز برد او را
بسوی عرفات و زد خیمه او را در نمره که جنب عرفاتست بود و نمره بفتح نون و کسر میم و راء مهمله
موضعی است متصل بعرفه پس بنا کرد مسجدی را بسنگهای سفید و بود این سنگها تا حال هست اثر
مسجد ابراهیم و الا که داخل کرده شده در این مسجدی که نمره است جای که نماز میکرد در میان
بستهای جی النعمان و بگذارد حضرت ابراهیم در نمره نماز ظهر و عصر را و بعد از آن متوجه ساخت
او را بسوی عرفات و گفت که این عرفات است پس بشناس در این افعال حج خود را و اعتراف کن بگناه خود
پس نام نهاد آن بقعه را عرفات بعد از آن روانه شد بسوی مزدلفه نام نهاده شد آن بقعه را
مزدلفه زیرا که ابراهیم شتاب نزدیک نمود بسوی آن بعد از آن ایستاد در مشعر الحرام که کوهی است
کوچک در پس مسجد مزدلفه پس امر کرد او را حق سبحانه و تعالی با اینکه ذبح کند پسر خود را از جایی که

ابراهیم

ابراهیم دیده بود در پسر خود عادتهای خوش خود را و طبیعتهای خود او پس
گرفته بود در مدت یاد او پس وقتیکه صبح رسید شتاب روانه شد از مشعر بسوی منی
فرمود مادر پسر را که زیارت کن خانه کعبه را و نگاه داشت پسر را پس فرمود که ای پسر من
بیا بالا و کارد را بیاور تا قربانی کنم قربان را گفت آیا این را بیاوردی که گفتم او لیکن
او نیز باو آنچه اراده کرد حمار و کارد و گفت که اراده کرده این را که ذبح کند او را
بعد از آن نگذارد او را پس الکاری نمی‌کند و دفن نه امام علیه السلام فرمودند که
پسر حمار را و کارد را و گفت امید من بچاست قربان فرمود که خداوند تو میداند که
کیست آن ای پسر که من بخدا قسم که حق تعالی امر کرد مرا بذبح تو پس فکر کن چه
می بینی در خود گفت که ای پدر من بکن آنچه را که مامور شدی بآن زود باشد که یابی
مرا اگر خواهد خدا از جمله صابران امام علیه السلام فرمود که پس وقتیکه ابراهیم آمد بر ذبح
پسر گفت که ای پدر من بپوشان روی مرا و محکم کن بند مرا ابراهیم فرمود که ای پسر
بخدا قسم بند را با ذبح جمع نمیکنم بر تو امروز امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که پس ابراهیم
گسترد برای پسر جل حمار را بعد از آن خوابانید او را بر آن و گرفت کارد را و گذاشت بر حلق او

در آنوقت آمد ابلیس متلبس بصورت پیرمردی گفت که چه میخواهی این پیر گفت
ابراهیم که میخواهم ذبح کنم او را گفت سبحان الله این پسریست که عصیان خدای تعالی
را یک چشم زدن نکرده آیا ذبح میکنی ورا گفت آری بدرستیکه خدا امر کرده مرا بذبح او
ابلیس با ابلیس گفت که بلکه پروردگار تو نهی میکند از ذبح او و جز این نیست که امر کرده ترا باین
عمل شیطان در خواب تو ابراهیم فرمود که وای بر تو آن سخنی که شنیدم در خواب همان است
آنچه رسانید مرا باین مرتبه که می بینی نه بخدا قسم که سخن نگویم با تو لعین او را قرار داد خاطر را
بر ذبح و گفت آن پیرمرد که ای ابراهیم بدرستیکه تو پیشوای مردمانی اقتدا کرده میشود بتو
و اگر ذبح کنی فرزند خود را ذبح میکنند مردمان فرزندان خود را پس [illegible] ابلیس سخن ابراهیم را
ابا کرد از اینکه سخن گوید با او و خوابانید پسر خود را نزد میل میانین و گرفت کارد را و
گذاشت بر حلق پسر و لعینان نشست برداشت سر خود را بسوی آسمان و زور کرد کارد را بر حلق
کارد را جبرئیل از حلق پسر نگاه کرد ابراهیم ناگاه آن کارد بر گردانیده شده بود
بر گردانید مرتبه دیگر آن را ابراهیم بر تیزی آن و بر گردانید جبرئیل آن را بر پشت آن ابراهیم سه مرتبه
چنین کرد و لعینان ندا کرده شد از جانب مسجد خیف که ای ابراهیم بتحقیق کردی راست

آوردی

آوردی خواب را و کشیده شد پسر از دست ابراهیم و روی کشید جبرئیل علیه السلام
قوچ را از سر کوه ثبیر و گذاشت آن را در دست ابراهیم و ثبیر بفتح ثای سه نقطه و کسر
باء یک نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و رای بی نقطه اسم کوهیست در جانب راست مسجد خیف
بردن آن پسر را یک که ابلیس ملعون آمد نزد عجوزه [illegible] که نظر کرده بود بسوی کوه
که در میان دره بود و در اطراف آن عماراتی بود گفت که کیست این پیرمردی که دیدم و از در منی
و نشان او را داد ابراهیم علیه السلام را عجوزه گفت که او شوهر من است گفت که کیست آن پسر که
دیدم او را با او و نشان داد نشان او را عجوزه گفت که او پسر منست گفت که بدرستیکه من دیدم
شوهر ترا که خوابانید پسر را و گرفت کارد را تا ذبح کند پسر را عجوزه گفت که حاشا ندیدی
ابراهیم را جز مهربان و چگونه دیده ای او را که ذبح میکند پسر خود را گفت که قسم بپروردگار
آسمان و زمین که پروردگار اینچنانست که خبر دادم ترا بتحقیق دیدم او را که خوابانید پسر را و گرفت
کارد را تا ذبح کند او را عجوزه گفت که چرا گفت که دعوی کرد که پروردگار او امر کرده او را بذبح او
پس عجوزه گفت که لازم است او را اینکه فرمانبرداری کند پروردگار خود را [illegible] در اینجا
و امام علیه السلام فرمودند که پس وقتیکه ساره آخر رسانید عبادات حج خود را ترسید

ازینکه نازل شده باشد از جانب حق تعالی در باب او چیزی از غضب امام فرمود گویا که من نگاه
میکنم سوی او بر جائی که شما نشسته اید در آن حجره و گویا نشسته است دست خود را بر سر خود و میگوید که
ای پروردگار من باز خواست مکن مرا از آنچه کردم با هاجر یا در اسمعیل امام علیه السلام گفت درد
آمد ساره و خبر داده شد از آنچه گذشته بود در خواب که ابراهیم نظر میکرد اثر کارد و خراشیده
او بود مضطرب شد و بیمار شد پس بود آن بیماری ابتدای بیماری او که وفات یافت در آن و ایضا
از مقتدای خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند حجر بکسر حا و سکون جیم
اسمعیل است در آن قبر هاجر و قبر اسمعیل و ایضا روایت است از معویه بن عمار که پرسیدم از آنحضرت از
حجر بکسر حا و سکون جیم که آیا از جمله خانه کعبه است آن یا در آن چیزی از خانه کعبه است فرمودند که نیست و قدر
ریزه ناخنی و لیکن اسمعیل دفن کرد مادرش را در آن و نخواست که پامال اهل طواف شود دیوار
کشید بر دور آن و در آن قبرهای پیغمبران است و ایضا روایت است از یمانی که از آنجناب سلام الله علیه الی
یوم الحساب پرسش کرد راوی گفت پرسیدم از معنی قول حضرت سبحان در سوره
آل عمران که انّ اوّل بیت وضع للناس للّذی ببکّة مبارکاً و هدی للعالمین
فیه آیات بیّنات خلاصه کلام معجز نظام و الله تعالی یعلم اینکه هر سنگی آن خانه که گذاشته

شد بر روی زمین برای انتفاع مردمان در دین و دنیا هر آینه خانه ایست که گذاشته
شد در حرم مکه بر جائی که مبارکست و راهنما است بسوی حق عالمیان را و در آن حرم از برای تعظیم
آنخانه علامات قدرت که واضح است راوی گفت که چیست آن علامات واضح فرمودند که آنها سنگی است که
مقام ابرهیم است جائی که ایستاد بر سنگ پس فرو رفت در آن دو قدم او و نیز حجر الاسود است و جای
فرود آمدن اسمعیل است که موضع زمزم است و ایضا روایت است از عبد الله بن سنان از آنجناب سلام
الله علیه الی یوم الحساب گفت که پرسیدم امام را از قول حضرت سبحان در سوره آل عمران که و من
دخله کان آمنا یعنی هر که داخل شد آن شد ایمن آیا خانه کعبه را خواسته یا حرم را که
عبارتست از آن امام علیه السلام فرمودند که هر که داخل حرم شد از مردمان جائی که پناه جویند
آن پس او ایمن است از غضب سبحانه و هر که داخل شد حرم را از جانوران وحشی و مرغان ایمن شد از آنکه
رم داده شود یا ایذا کرده شود یا وقتی که بیرون شود از حرم و ایضا از حلبی که از مقتدای
خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که پرسیدم امام علیه السلام را که چرا لازم
گردانیده شد گفتن لبیک در احرام پس امام علیه السلام فرمود که هر کسی که لبیک گوید حق سبحانه و تعالی وحی کرد
ابرهیم علیه السلام که آواز ده در میان مردمان که همگنان که بخانه کعبه آیند نزد تو در حالتی که پیاده باشند

و هر ریگ و عزی که می‌آمده بشنید از هر راهی دور و دراز پس ابراهیم آواز داد پس جواب داده شد
از هر جانبی بر جانبی لبیک می‌گفتند **مطلب چهارم** در اقسام حج بدانکه حج بر سه قسمست حج
افراد و حج قران و حج تمتع حج قران و افراد از برای جمعی است که از اهل مکه باشند یا دوری ایشان از
مکه معظمه کمتر از شانزده فرسخ باشد و حج تمتع از برای جمعی است که منزل ایشان از مکه معظمه شانزده فرسخ یا زیاده
از آن دور باشد و فضل الله بن حجی علیه الرحمه در تفسیر سوره‌ها آورده که حج میفرماید که بدانکه فرق میان
حج تمتع و میان حج قران و افراد بچند وجه است یکی آنکه در حج تمتع عمره مقدم است بر حج اسلام و در آن
دو قسم مؤخر دیگر آنکه در حج تمتع هدی واجب است بحکم آیت فاذا امنتم فمن تمتع
بالعمرة الی الحج فما استیسر من الهدی و در آن دو قسم مستحب است دیگر آنکه در
عمره تمتع طواف نسا واجب نیست بخلاف افراد و قران بلکه طواف نسا در حج تمتع واجب است
و وجوب حج تمتع مخصوص است وقت ادای آن افاقیست از دو منزل که خلیفه ثانی منع آن نموده
رساله مختصر گنجایش شرح همه تفصیل نیست بلکه در حج تمتع تنها بحث میشود و بنا بر عمره
واجبی تنها بود چون که در رساله حج اکثر اوقات اکثر مومنان را احتیاج میشود و مسئله و جهی آن
و سنتی را از رساله دیگر دیدن بتوسط است لهذا بقدر احتیاج معنی ترکیب گفته میشود والله الموفق والمعین

مطلب

باش و رعایت کن سنتهای رسول خدا را و رعایت نما آنچه واجب است بر تو از ادب حج
باری و رعایت کن صبر و شکر را و مهربانی و سخاوت را و رعایت نما بخشش از روی
خود بر دوام او چون پس شوی تا با بیت خالص گردانیده خود را و بپوش لباس صدق و صفا
خشوع و خضوع را و احرام ببند یعنی حرام ساز بر خود هر چیز را که مانع شود از ذکر الهی و باز میدارد ترا
از ارادۀ الهی و لبیک بگو یعنی اجابت کن به وفا و صدق و خلوص پاکیزه گردان رضای عز و جل را خداوند
نو مر او را در حالتیکه زده باشی دست بر عروة الوثقی که عبارت از دوستی آل رسول صلی الله علیه
و طواف کن بدل خود با ملایکه حول عرش همچون طواف کردن تو با بدن با مسلمانان گرد کعبه
معظمه و بگریز از هوا و هوس خود و بیزار شو از جمیع نواهی خود در وقت خود و بیرون رفتن
غفلت خود و لغزش خود بیرون بردن خود از منی تمنا مکن چیزی را که استحقاق آن
نداری و اعتراف نما به معاصی خود در عرفات و تازه ساز اقرار خود را در نزد الهی بوحدانیت
الله تعالی و بپرهیز از الله تعالی در مزدلفه و بالا برو بروح بسوی اعلی تا بصعود و بالا رفتن
خود بسوی کوه مزدلفه و ذبح نما حلق هوا و طمع را در نزد قربانی کردن و بپرهیز
چرکینی و فانی بودن و کارهای زشت را نزد انداختن جمرات و تراشیدن عیبهای ظاهری

باطنی را در وقت نزدیک رسیدن برسد و داخل شود در امان و پناه الهی و خوشنودی الله تعالی و
داخل شود در حجر اکاه احسان الهی را متابعت نمودن و پیروی را خود در داخل شدن حرم
و زیارت کن کعبه را از روی کیفیت تعظیم نمودن صاحب خانه در حالیکه عارف باشی تعظیم و وجود حق تعالی
حقیقی تعالی و در بر گیر حجر الاسود را در حالیکه راضی باشی بقسمت الله تعالی و خضوع نماینده باشی
بوسیدن حجر الاسود و ترک نمای ما سوای حق را در حین طواف وداع و صاف نما روح خود را و نماز
خود را بجهت رضای الهی بر قدریکه ملاقات الهی کنی در حین ایستادن تو در صفا و پاک شو صاحب مروه
از خدای یعنی مروت شده خدا طلب باشد در حین رفتن تو بسوی مروه و مستقیم باش تو بوفای
بر شرایط خود را بجهت عهدیکه بسته بودی از روز الست بخدای تعالی و قبول کن الیوم را
تا قیام قیامت بدانکه بتحقیق الله تعالی واجب گردانید حج را و خاص نموده حج را از جمیع طاعات
باضافه نمودن بخود بقول مقدس خود که وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ
سَبِيلًا یعنی امر الله تعالی است بر مردمان حج کنند کسی که استطاعت رفتن حج داشته باشد بسوی
حج و شریعت قرار داده و مر رسول صلی الله علیه و آله خود را سنتی در میان مناسک بترتیب الحج که
شریعت کبیره با خبر کم مستغنی شدن و اشاره نمودن بمرگ و قبر و بعث در روز قیامت و جدا بودن

در بیان

در بیان احوال داخل شدن اهل بهشت به بهشت و اهل نار بنار که مشابه احوال
حج از اول و آخر او مر صاحبان خردمندی و هوش را انتهی موضوع التحاجیه و وارد
شده که چون متوجه سفر شوی غسل کن و وضو ساز و تحت الحنک بند و انگشتر عقیق در دست
کن و اهل و عیال خود را جمع کن و دو رکعت نماز کن بهر روش که خواهی و آیة الکرسی بخوان و حمد و
ثنای الهی بجا آور و بر پیغمبر و آل اطهر او صلوات فرست و بگو آنچه را که در مصباح الزائر نقل شده
و آن اینست که اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ الْيَوْمَ نَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي وَدِينِي وَ
دُنْيَايَ وَآخِرَتِي وَخَاتِمَةَ عَمَلِي وَمَنْ كَانَ مِنِّي بِسَبِيلٍ الشَّاهِدَ مِنْهُمْ
وَالْغَائِبَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاحْفَظْنَا بِحِفْظِ الْإِيمَانِ
وَاحْفَظْ عَلَيْنَا اللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَلَا تَسْلُبْنَا نِعْمَتَكَ وَلَا تُغَيِّرْ
مَا بِنَا مِنْ عَافِيَتِكَ وَزِدْنَا مِنْ فَضْلِكَ إِنَّا إِلَيْكَ رَاغِبُونَ اللّٰهُمَّ إِنَّا
نَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِي النَّفْسِ وَ
الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ هٰذَا التَّوَجُّهَ
طَلَبًا لِمَرْضَاتِكَ وَتَقَرُّبًا إِلَيْكَ اللّٰهُمَّ فَبَلِّغْنِي مَا أُمِّلُهُ وَأَرْجُوهُ فِيكَ

وفي اوليائك يا ارحم الراحمين و ايضا بگوید چه در مصباح كفعمي نقل شده
و آن اينست كه مولاي انقطع الرجاء الا منك وخابت الامال الا
فيك اسئلك الهي بحق من حقه واجب عليك ممن جعلت له الحق
عندك ان تصلي على محمد وال محمد وان تقضي حاجتي و ايضا بگوید این دعا را
كه در بعضي كتب نقل شده و آن اينست كه محمد رسول الله صلى الله عليه واله امامي
وعلي ورائي وفاطمة فوق راسي والحسن عن يميني والحسين عن يساري
وعلي ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحجة بن الحسن عليهم
السلام حولي الهي ما خلقت خلقا خيرا منهم فاجعل صلواتي بهم
مقبولة ودعواتي بهم مستجابة وحوائجي بهم مقضية وذنوبي بهم
مغفورة وافاتي بهم مدفوعة واعدائي بهم مقهورة ورزقي بهم مبسوط
و ايضا بگوید چه در بعضي كتب روايت شده و آن اينست كه اللهم كن لي جارا من كل جبار
عنيد ومن كل شيطان مريد بسم الله دخلت وبسم الله خرجت اللهم اني
اقدم بين يدي نسياني وعجلتي بسم الله وما شاء الله في سفري هذا

ذكرته

ذكرته او نسيته اللهم انت المستعان على الامور كلها وانت الصاحب
في السفر والخليفة في الاهل اللهم هون علينا سفرنا واطو لنا الارض
وسيرنا فيها بطاعتك وطاعة رسولك اللهم اصلح لنا ظهرنا وبارك لنا
فيما رزقتنا وقنا عذاب النار اللهم اني اعوذ بك من وعثاء السفر وكآبة
المنقلب وسوء المنظر في الاهل والمال والولد اللهم انت عضدي وناصري اللهم
اقطع عني بعده وهون مشقته واصحبني فيه واخلفني في اهلي بخير
لا حول ولا قوة الا بالله ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله اللهم
آمن وحشتي واعني على وحدتي واد غيبتي و در وقتيكه از خانه بيرون مي آئي
بخوان دعائي را كه از ادعيه مرويه است و مضمون آنچه در اين باب شده اينست كه
كسيكه بسوي در خواسته شد كه از آن سوراخ بر گردد و مطلبش در آن سفر روا شود و برود كردن
حاجت او روا شود بسيار مكرر ديده ام و دعا اين است كه بسم الله مخرجي وباذنه خرجت
وقد علم قبل ان اخرج خروجي وقد احصى علمه ما في مخرجي ومرجعي
توكلت على الاله الاكبر توكل مفوض اليه امره ومستعين على شؤونه

مستجیر بدین من فضله متبری نفسه من کل حول ومن کل قوة الا به
خروج ضریر خرج بضره الی من یکشفه وخروج فقیر خرج بفقره
الی من یغنیها وخروج من ربه اکبر ثقته واعظم رجائه وافضل
امنیته الله ثقتی فی جمیع اموری کلها به فیها جمیعاً استعین
ولا شیء الا ما شاء الله وفی علمه اسئل الله خیر المخرج والمدخل
لا اله الا هو الیه المصیر و در مصباح کفعمی از ملاذ اکابر و اصاغر امام محمد تقی علیه
السلام روایت شده که در وقت بدر رفتن از خانه باید گفت بسم الله لا حول ولا
قوة الا بالله توکلت علی الله و ایضاً از ثامن الحجج سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت
شده که هر که در وقت بدر رفتن از خانه این دعا بخواند اعوذ بما عاذت به ملائکة
الله من شر هذا الیوم الذی اذا غابت شمسه لم تعد من شر نفسی
ومن شر غیری ومن شر الشیاطین ومن شر من نصب لاولیاء الله
ومن شر الجن والانس ومن شر السباع والهوام ومن شر رکوب المحارم
کلها اجیر نفسی بالله من کل سوء حق تعالی کفایت مهم او کند و محفوظ دارد

او را از بدیها و از شرها دور دارد و بعد از دعاء مرتبه قل هو الله احد بخواند و بیرون رود و باید که
با تو باشد عصائی از چوب بادام تلخ که این حروف را بر روی آن نوشته باشند و سر عصا را سوراخ کرده
ریسمان جا داده باشند و حروف این است سلطمحلسوه لا ٥ بهه ا ها اسه سه ٥ ماده صاف ٥
مصباح هج هـ و در وقت بدر رفتن عصا کو ابچه را که در مصباح کفعمی از پیغمبر صلوات الله علیه و آله
روم المحشر روایت شده که هر که در وقت بدر رفتن این عصا باید این دعا را بخواند و لما توجه
تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل ولما ورد ماء
مدین وجد علیه امة من الناس یسقون ووجد من دونهم امرأتین تذودان
قال ما خطبکما قالتا لا نسقی حتی یصدر الرعاء وابونا شیخ کبیر فسقی
لهما ثم تولی الی الظل فقال رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر فجاءته
احدیهما تمشی علی استحیاء قالت ان ابی یدعوک لیجزیک اجر ما سقیت
لنا فلما جاءه وقص علیه القصص قال لا تخف نجوت من القوم الظالمین
قالت احدیهما یا ابت استأجره ان خیر من استأجرت القوی الامین
قال انی ارید ان انکحک احدی ابنتی هاتین علی ان تأجرنی ثمانی حجج

فان اتممت عشرا فمن عندك وما اريد ان اشق عليك ستجدني
ان شاء الله من الصالحين قال ذلك بيني وبينك ايما الاجلين
قضيت فلا عدوان علي والله على ما نقول وكيل ايمن دارد از خصم و دزد
و گزنده و دزد و با آنکس عصا و هفت فرشته باشد که برای او استغفار کنند تا وقتیکه آنکس
بخانه باز گردد و عصا از دست بگذارد و در سفینة النجاة مسطور است که چون بیرون
از برای بیرون رفتن بگو بسم الله آمنت بالله توکلت على الله ما شاء الله
لا حول ولا قوة الا بالله و چون از خانه بیرون آمدی اول تصدق کن که تصدق
در وقت تصدق دادن بگو اللهم اني اشتريت بهذه الصدقة سلامتي
وسلامة سفري و بعد از آن بر در خانه بایست و بجانبی که میروی تسبیح فاطمه زهرا
بکن و برکت از راه و آیة الکرسی برابر و جانب راست و جانب چپ بخوان و بگو اللهم احفظني
واحفظ ما معي وسلمني وسلم ما معي وبلغني وبلغ ما معي ببلاغك
الحسن الجميل يا ارحم الراحمين و بگو لا اله الا الله الحليم الكريم
لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع ورب

الارضين

الارضين السبع وما فيهن وما بينهن ورب العرش العظيم و
سلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد
وآله الطاهرين اللهم كن لي جارا من كل جبار عنيد ومن كل شيطان
مريد وایضا بخوان این دعا را که ثقة الاسلام روایت کرده در کافی از امام جعفر صادق علیه السلام
که بسم الله خرجت وفي سبيل الله اللهم اني اقدم بين يدي نسياني
وعجلتي بسم الله وما شاء الله في سفري هذا ذكرته او نسيته
اللهم انت المستعان على الامور كلها وانت الصاحب في السفر والخليفة
في الاهل اللهم اصلح لنا ظهرنا وبارك لنا فيما رزقتنا وقنا عذاب
النار اللهم اني اعوذ بك من وعثاء السفر وكآبة المنقلب وسوء
المنظر في الاهل والمال والولد اللهم انت عضدي وناصري بك احل
وبك اسير اللهم اني اسألك في سفري هذا السرور والعمل بما يرضيك
عني اللهم اقطع عني بعده ومشقته واصحبني فيه واخلفني في
اهلي بخير ولا حول ولا قوة الا بالله اللهم اني عبدك وهذا

حملانك والرحلة وجهك فاستقر لبيك وقد اطلعت على ما لم
يطلع عليه احد فاجعل سفري هذا كفارة لما قبله من ذنوبي و
كن عونا لي عليه واكفني وعثه ومشقته ولقني من القول والعمل
رضاك فانما انا عبدك وبك ولك وایضا در همان کتاب ازیهما نی یحباب سلام
علیه یوم الحج روایت شده که چون پا در رکاب نهی بگو بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله والله اکبر و چون سوار شدی بگو الحمد لله الذی هدانا للاسلام
ومن علینا بمحمد صلی الله علیه وآله سبحان الله سبحان الذی
سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون والحمد لله
رب العالمین اللهم انت الحامل علی الظهر والمستعان علی الامر
بلغنا بلاغا یبلغ الی رحمتک ورضوانک ومغفرتک اللهم لا طیر
الا طیرک ولا خیر الا خیرک ولا حافظ غیرک ودر سفر النجاة سلطنوا
که هر کس از تسبیح و تهلیل و تحمید و استغفار سی مرتبه بگو وایضا در همان کتاب نقل شده که چون
کسی خواهد مسافر را وداع کند باید که با او مصافحه کند و بگوید انچه باکه مقتدای خاص و عام

امام محمد باقر علیه السلام در وداع مسافرین مکیفت وآن اینست که احسن الله
لک الصحابة واکمل لک المعونة وسهل لک الحزونة وقرب
لک البعید وکفاک المهم وحفظ لک امانتک ودینک وخواتیم عملک
ووجهک لکل خیر علیک بتقوی الله استودع الله نفسک وسر
علی برکة الله وباید که مومنی در گوش مسافر بخواند که ان الذی فرض علیک
القرآن لرادک الی معاد ودر عقب مسافر اذان واقامت وایة الکرسی بخواند وبگوید
که اللهم الطف لی فی تیسیر کل عسیر فان تیسیر العسیر علیک یسیر
واسئلک الیسر والعافیة والمعافاة الدائمة فی الدنیا والآخرة ونقه
الاسلام روایت کرده در کافی از امام جعفر صادق که چون رو بسوی بگو اللهم خل
سبیلنا واحسن تسییرنا واحسن عافیتنا وایضا در همان کتاب از بهما نی بیحباب روایت شده
که بگو اللهم انی اسئلک لنفسی الیقین والعفو والعافیة فی الدنیا والآخرة اللهم
انت ثقتی وانت رجائی وانت عضدی وانت ناصری بک احل وبک اسیر
وایضا بگو دعای که در همان کتاب از بهما نی بیحباب روایت شده وآن اینست که اللهم انی خرجت

في وجهي هذا بلا ثقة مني بغيرك ولا رجاء اوي اليه الا اليك
ولا قوة اتكل عليها ولا حيلة الجأ اليها الا طلب فضلك وابتغاء
رزقك وتعرضا لرحمتك وسكونا الى حسن عادتك وانت اعلم بما
سبق لي في علمك في سفري هذا مما احب او اكره فاما اوقعت عليه
يا رب من قدرك فمحمود فيه بلاؤك ومنتصح عندي فيه قضاؤك
وانت تمحو ما تشاء وتثبت وعندك ام الكتاب اللهم فاصرف عني مقادير
كل بلاء ومقضي كل لأواء وابسط علي كنفا من رحمتك ولطفا من
عفوك وسعة من رزقك وتماما من نعمتك وجماعا من معافاتك
واوقع علي فيه جميع قضاياك على موافقة جميع هواي في حقيقة
احسن املي ودفع ما احذر فيه وما لا احذر على نفسي وديني ومالي مما
انت اعلم به مني واجعل ذلك خيرا لآخرتي ودنياي مع ما اسألك يا رب
ان تحفظني فيما خلفت ورائي من ولدي واهلي ومالي ومعيشتي و
خزانتي وقرابتي واخواني باحسن ما خلفت به غائبا من المؤمنين في تحصين



كل عورة وحفظ كل مضيعة وتمام كل نعمة وكفاية كل مكروه وستر كل
سيئة وصرف كل محذور وكمال كل ما يجمع لي الرضا والسرور في جميع
اموري وافعل ذلك بي بحق محمد وآل محمد صل على محمد وآل محمد والسلام
عليه وعليهم ورحمة الله وبركاته وايضا كو دعايرا كه در صحيفه سجاديه نقل شده
وانست كه خرجت بحول الله وقوته بغير حول مني ولا قوة لكن بحول الله
وقوته برئت اليك يا رب من الحول والقوة الا بك اللهم اني اسألك
بركة سفري هذا وبركة رجعتي اللهم اني اسألك من فضلك الواسع
رزقا حلالا طيبا واسعا تسوقه الي وانا خائض في عافية بقوتك
وقدرتك اللهم اني سرت في سفري هذا بلا ثقة مني لغيرك ولا رجاء
مني لسواك فارزقني في ذلك عافيتك وشكرك ووفقني لطاعتك
وعبادتك حتى ترضى وبعد الرضا و بايد كه نظر كني در رفيق و اقل آن سه كس واكثر آن
پنج كس است و با رفيق خنده روى باش و اگر ضعيف طلبند اجابت كن و اگر مدد طلبند مدد
و اگر كسى دو كس در راه ميني از ايشان حذر باش كه ايشان بگوى از دلى كه ايشان معلوم خوبند

ونقل الاسلام عليه الرحمه در كافي از امام جعفر صادق عليه السلام روايت كرده كه اگر
براى هر ضرورتي تنها سفر كني بگو ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلي
العظيم اللهم آنس وحشتي واعني على وحدتي واد غيبتي ودر
سفينة النجاة نقل شده كه چون در عرض راه بر بالاى تلي برآيى بگو الله اكبر
لا اله الا الله والحمد لله رب العالمين اللهم لك الشرف على كل شرف وچون
بجسرى رسى وقدم بر آن نهى بگو بسم الله اللهم ادحر عني الشيطان الرجيم
وچون راه گم كني فرود آى وبگو يا صالح ارشدونا الى الطريق يرحمكم الله
ودر كتاب انيس العابدين نقل شده كه چون چاروا بگريزد بايد كه صاحبش مكرر آواز كند كه
يا عباد الله احبسوا يا عباد الله احبسوا تا زود گرفته شود ودر سفينة النجاة
نقل شده كه هرگاه چاروا سركش باشد در گوش راست او بخوان كه وله اسلم من في
السموات والارض طوعا وكرها واليه ترجعون ادعيه كشتي منقول است از
سفينة النجاة كه بجا آورده شود چون بر كشتي سوار شوى بگو بسم الله الرحمن الرحيم
وما قدروا الله حق قدره والارض جميعا قبضته يوم القيمة و

السموات مطويات بيمينه سبحانه وتعالى عما يشركون بسم الله
مجريها ومرسيها ان ربي لغفور رحيم وهر يك را تسبيح وصلوات بر محمد وآل
او ولعن بر ظالمان ودشمنان ايشان را صد مرتبه بگو وبعد از آن بگو بسم الله وبالله
والصلوة على رسول الله وعلى الصادقين اللهم احسن مسيرنا واعظم
اجورنا اللهم بك انتشرنا واليك توجهنا وبك آمنا وبحبلك اعتصمنا
وعليك توكلنا اللهم انت ثقتنا ورجاؤنا وناصرنا ولا تحل بنا ما لا
نحب اللهم بك ننحل وبك نسير اللهم خل سبيلنا واعظم عافيتنا انت
الخليفة في الاهل والمال انت الحامل في الماء وعلى الظهر وقال اركبوا
فيها بسم الله مجريها ومرسيها ان ربي لغفور رحيم وما قدروا الله
حق قدره والارض جميعا قبضته يوم القيمة والسموات مطويات بيمينه
سبحانه وتعالى عما يشركون اللهم انت خير من وفد اليه الرجال وشدت
اليه الرحال وانت يا سيدي اكرم مزور واكرم مقصود وقد جعلت
لكل زائر كرامة ولكل وافد تحفة فاسئلك ان تجعل تحفتك اياي فكاك

رقبتی من النار واشکر سعیی وارحم مسیری من اهلی بغیر منّ
منّی علیک بل لک المنّة علیّ ان لی سبیلاً الی زیارته ولبیک وعرّفتنی
فضله وحفظتنی فی لیلی ونهاری حتی بلّغتنی هذا المکان وقد رجو
تک فلا تقطع رجائی وقد امّلتک فلا تخیّب املی واجعل مسیری هذا
کفّارة لذنوبی یا ارحم الراحمین و از جمله‌ای که از عجائب غرق از تربت
محترم امام حسین علیه السلام اگر چون در حال اضطراب دریا شرف شان بر غرق قدری از آن بر دریا
ساکن شد ان شاء الله و چون این آیه از سوره اعراف بر تخته نویسی و در مقدم کشتی با میخ نصب کنی
کشتی از غرق محفوظ ماند و آن اینست که وهو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها
فی ظلمات البرّ والبحر قد فصّلنا الآیات لقوم یعلمون و چون این آیات از سوره
بر تخته نویسی و در مقدم کشتی با میخ نصب کنی کشتی محفوظ ماند و آن اینست که قال ارکبوا فیها بسم
الله مجریها ومرسیها انّ ربّی لغفور رحیم و چون سوره محمد صلی الله علیه و آله را
بر دریا خوانی از تلاطم امواج سالم مانی و در کافی شیخ کلینی علیه الرحمه نقل شده که چون دریا
متلاطم شود یکبار جانب چپ اشاره کرده و جانب راست را اشاره بموج باید کرد و باید گفت که قرّی بقرار

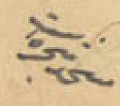
اللهم

اللهمّ اسکنی بسکینة الله ولا حول ولا قوّة الا بالله و از اصادق حضرت
دیگر جاها کمی ضمن نقل شده که بگو بجانب راست اشاره کرد و باید گفت که بسم الله اسکنی بسکینة
الله وقرّی بوقار الله واهدئی باذن الله ولا حول ولا قوّة الا بالله
و صاحب کتاب سبعینیّه گوید که در کشتی نشسته بودیم در دریای فرات ناگاه باران ریزان گرفت و از ترس
غرق شدن خوف کردیم پس من این دعا خواندم باران بر طرف شد که اللّهمّ انّه لمطر
لمصلحة العباد وما یحتاجون الیه من عمارة البلاد فهو کالعبد فی
خدمتنا ومصلحتنا ونحن الآن قد سقینا بامرک یا ارحم الراحمین لاحسانک
وبرّک فلا تسلّط علینا ما هو کالعبد لنا ان یضرّبنا واجرنا علی
عوائد العنایة الالهیة والرعایة الربانیة واجر المطر علی عوائد
العبودیة واصرفه عنّا الی المواضع النافعة لعبادک وعمارة
بلادک یا ارحم الراحمین و حضرت یونس علی نبینا و آله و علیه السلام بسبب ترک اولی
غرق بحار شد لا اله الا انت سبحانک انّی کنت من الظالمین و در همه حال
بجهت حفظ نفس خود و برگشتن بوطن بسلامتی صحیح خواندن این دعا مناسبت که یا جامع ابن

اهل الجنة على ما ألف من القلوب بشدة تواصل لهم في الجنة ويا
جامعا بين اهل طاعته من خلقه ويا مفرج حزن كل محزون ويا
مسهل كل عسير ويا ارحم الراحمين ارحمني في غربتي بحسن الحفظ
الكلاءة والمعونة يا مفرج فرج ما بي من الضيق والحزن يا الجامع بيني وبين
احبابي ويا مؤلفا بين الاحباء لا تفجعني بانقطاع رؤية اهلي عني
ولا تفجع اهلي بانقطاع رؤيتي عنهم بكل مسائلك اسألك فادعوك
فاستجب لي بذلك دعائي ادعية منزل منقول از سفينة النجاة چون در منزل رسی
بگو که اللهم رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضين السبع وما اقلت
ورب الشياطين وما اضلت ورب الرياح وما ذرت ورب البحار وما
جرت اني اسألك خير هذه القرية وخير ما فيها واعوذ بك من
شرها وشر ما فيها اللهم يسر لي ما كان فيها من يسر واعني على قضاء
حاجتي يا قاضي الحاجات ويا مجيب الدعوات ادخلني مدخل صدق واخرجني
مخرج صدق واجعل لي من لدنك سلطانا نصيرا وچون در منزل فرود

بگو که رب انزلني منزلا مباركا وانت خير المنزلين وجابر
دام فضاله در عين الحيوة از كتاب ثواب الاعمال نقل كرده كه كسيكه در سفر بمنزلي فرود
آمدن در منزل بخواند حق تعالى خير آن مكان را باو رساند وشر آنرا از او دور گرداند وبعد از آن دو ركعت
نماز کن وبنشین وبگو که اللهم ارزقنا خير هذه البقعة واعذنا من شرها
اللهم اطعمنا من جناها واعذنا من وباها وحببنا الى اهلها و
صالحي اهلها الينا وچون در منزل اندر خوف داشته باشی بگو که یا ودود یا
ودود يا ودود يا ذا العرش المجيد يا فعالا لما يريد اسألك بعزتك التي
لا ترام وملكك الذي لا يضام وبنورك الذي ملا اركان عرشك
ان تصلي على محمد وآل محمد وان تكفيني شر اللصوص يا مغيث اغثني
يا مغيث اغثني وچون خواهی که از منزل کوچ کنی دو رکعت نماز کن
وبطلب حق تعالی حفظ خود را ووداع کن منزل وملائکه منزل را وبگو علیکم السلام یا ملائکة
الله الحافظين السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين ورحمة الله وبركاته
بگو اللهم قد تحملنا من منزلنا هذا ونحن راضون فارض عنا برحمتك

مطلب ششم در بیان ادب حج تمتع مخفی نماناد که حج در لغت بمعنی قصد است و در اصطلاح
شرع الهی مستعمل شده در عبادتی مرکب از یازده فعل اگر حج تمتع باشد و گاهی مستعمل میشود
در قدر مشترک میان آن یازده فعل و عبادتی دیگر که مرکب است از شش فعل و آن را عمره مینامند
تفصیل هر دو خواهد آمد و آداب این شش فعل عمره در چهارده فصل مفصل میگردد فصل اول در بیان آداب
بستن احرام که فعل اول و گفتن تلبیه که فعل دوم از افعال عمره تمتع است و آنجا از آداب حج
گفته میشود جمیع المنقولات از کافی قدوه ارباب علوم شیخ محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمه مگر بعضی
از دعاها چنانچه بآن اشارت میشود والله الموفق و هو المستعان روایت شده از ائمه معصومین
سلام الله علیهم اجمعین که قبل از احرام چون ماه ذی القعده نو شود هیچیک از موی سر و ریش
را قطع مکن اما یک شانه گرفتن مجوز است و اقرب آنست که سی روز قبل از احرام عمره از موی سر
و ریش نگیرد مخفی نماناد که میقاتی که شارع تعیین کرده است از برای حج که از پنج است چنانچه روایت
از زبده خالق امام جعفر صادق علیه السلام که احرام از پنج میقات است که میقات کرد آنها را
حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله الی یوم المحشر و نمیباید حج کننده یا عمره کننده را که بگذرد از آنها
الا که احرام کند پیش از آنها و بعد از آنها چنان این که میقات کرد برای اهل مدینه ذوالحلیفه را و آن



مسجد شجره است همان این آنکه نماز گذارده میشود در آن مسجد و تعیین کرده میشود
حج و میقات کرد برای اهل شام جحفه را و اهل مصر نیز از آنجا احرام میگیرند و در این اوقات
اهل شام از مسجد شجره احرام میگیرند چون بمدینه میرسند و میقات کرد برای اهل عراق عقیق را و
میقات کرد برای اهل طایف که الحال مسمی بحجاز است قرن المنازل را و میقات کرد برای اهل یمن
یلملم را و نمیباید هیچیک را آنکه رو گردان شود از میقاتهای حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله الی یوم
المحشر مراد وفقک الله السعداء آنکه چون بیکی از مواقیت رسیدی انشاء الله تعالی کمی موی تا نخن
بغل را با نوره بمال و ناخنها بچین و نوره بمال بموی زهار و شارب بگیر و کدام کما ابتدا
بحضرت تعالی بعد از آن مسواک کن و غسل کن برای احرام و سنت است که چون غسل احرام کنند بخوابد
تا احرام بندد و هر جامه دوخته پوشند و الا غسل را اعاده کنند و در روایتی وارد شده که قبل از وقت
امام جعفر صادق علیه السلام بیرون شد فرمودند غسل روز تو برای احرام همان وقت
و غسل شب تو برای احرام همان شب مراد این است که غسل روز برای احرام تا آخر شب کافی است
آن میباید کرد و همچنین است بعکس و افضل آنست که هر گاه احرام در عقب فرایض واقع شود
بهتر است و اگر اتفاق نیفتد فریضه قضا کنند و اگر نه شش رکعت یک سلام و هر گاه وقت وسعت

نداشته باشد اکتفا بدو رکعت نیز توان کرد و روایت شده از مروج دین خلاق امام جعفر
صادق علیه السلام که بعد از نماز احرام حمد و ثنای الهی بجا آورد و درود بر پیغمبر
و آل او فرستد صلوات الله علیه و آله و بعد از آن بگوید که اللهم انی اسئلک ان تجعلنی
ممن استجاب لک وآمن بوعدک واتبع امرک فانی عبدک وفی قبضتک
لا اوقی الا ما وقیت ولا آخذ الا ما اعطیت وقد ذکرت الحج فا
سئلک ان تعزم لی علیه علی کتابک وسنة نبیک صلی الله
علیه وآله وتقوینی علی ما ضعفت عنه وتسلم منی مناسکی
فی یسر منک وعافیة واجعلنی من وفدک الذین رضیت و
ارتضیت وسمیت وکتبت اللهم فتمم لی حجی وعمرتی اللهم انی
ارید التمتع بالعمرة الی الحج علی کتابک وسنة نبیک صلی الله علیه
وآله فان عرض لی شیء یحبسنی فحلنی حیث حبستنی بقدرک الذی
قدرت علی اللهم ان لم تکن حجة فعمرة احرم لک شعری و
بشری ولحمی ودمی وعظامی ومخی وعصبی من النساء والثیاب

والتطیب

والتطیب ابتغی بذلک وجهک والدار الآخرة و کافیست اینکه گوید
این کلام را بکلمه تلبیه و قبلکه احرام ببندی و همین دعا باید که اصلا فی و فقیه روایت
شده و ترجمه آن فرموده است که یا اللهم فتمم لی حجی و عمرتی دعای توفیق حج است بعد از آن
از اللهم انی ارید التمتع تا آخر دعاست و روایت شده که کسی که حج گزارد از جانب دیگری
او را اینجا بعد از احرام بگوید که اللهم ما اصابنی فی سفری هذا من تعب
او شدة او بلاء او شعث فآجر فلانا فیه وآجرنی فی قضائی عنه
و بعد از آن که احرام بستی تلبیات اربع را آهسته بگو و تلبیات اربع واجب است که
لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة
لک والملک لا شریک لک و ثقة الاسلام علیه الرحمه در کافی زیاده کرده این
لبیک گفتن نزد من از جمله کارهاییست که کمال دارد بقدری که بهتر دران کار این است که
محرم بلند کند لبیک گفتن را در جای که بلند کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
یوم المحشر در حجة الوداع برکنار بیدا و جایز نیست برای پیاده اینکه در گذرد از
میل بیدا مگر حالی که بلند کرده باشد تلبیه را و اول بیدا محاذی دلیل اویست

بر میخورد تو را در جانب چپ راه در وقتیکه روانه مکه شوی و محقق ثانی قدس سره فرموده
که ازین ظاهر میشود که اگر کسی جنب یا نفسا باشد اگر تلبیه گفته باشد در بیدا تلبیه گوید و اکتفا
به آن نکند و سنت است گفتن این الفاظ بعد از تلبیه مذکور نیز که لَبَّیْکَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّیْکَ
لَبَّیْکَ دَاعِیاً اِلیٰ دَارِ السَّلَامِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ غَفَّارَ الذُّنُوبِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ
تُبْدِئُ وَالْمَعَادُ اِلَیْکَ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ کَشَّافَ الْکُرَبِ الْعِظَامِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ
عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدَیْکَ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ یَا کَرِیْمُ لَبَّیْکَ و روایت شده که تلبیه گوی بلند
در عقب هر نماز خواه فرض و خواه نفله و در وقتی که بر میدارد تو را شتر و چون بالا رفتی بلندی
یا فرود رفتی دره را یا برخوردی سواری را یا بیدار شدی از خواب و در سحرها و بسیار کن
چندانکه وسعت و قدرت داشته باشی تلبیه مذکور را و آواز بلند کن به تلبیه و اگر ترک کنی
بعض آن تلبیه را پس ضرر نرساند تو را لیکن [illegible] تمام آن فاضلتر است و در روایت آمده
خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام که مستحب است مگر آنکه تلبیه گوی در حالیکه تو بغیر وضو
باشی و در حالی که باشی خواه جنب و خواه غیر جنب یا حیض از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله الی یوم الحساب روایت شده که نیست زنان را بلند کردن آواز بگفتن لبیک و از حضرت رسالتمآب

صلی الله علیه و آله الی یوم الحساب روایت شده که هر که لبیک گفت در احرام خود و حقیقة
از سر اخلاص و روی آوردن به توحید دارد و روی طلب رضای خدا شنیدن حساب ثواب آنکه گواه گرفت
حق سبحانه و تعالی برای او برات از هزار فرشته بر بری بودن او از آتش جهنم و بری بودن او از دعوای
ایمان بحقیقت ایمان **فصل دوم** در بیان اموری که سزاوار است محرم را اینکه احتراز نماید
امور در مجلسی نیز از کفاره آنها و این محرمات بروشنی که در این رساله مذکور میشود بتفصیل
اگرچه در کافی بتعداد زیاده و اما چون تعداد آن بفهم اقرب است لهذا شمرده شده و محرمات
اینست **اول** جماع کردن چه روایت شده که جماع موجب فساد حج است یعنی که واجب است تمام کردن
سایر افعال و قضا کردن حج دیگر در سال آینده و روایت شده که اگر کسی با زن خود جماع کند
اگر هر دو جاهل باشند استغفار کنند و اگر هر دو عالم باشند تفریق کرده میشود در میان ایشان از همان
مکان جماع یعنی که هر یک جدا و ایشان را میشود و تنها در یک خیمه نباشند مگر آنکه دیگری نیز با ایشان
باشد و بر هر کدام است کفاره شتری علیحده و بر هر کدام است حج در سال آینده و چون در سال آینده
رسند بمکانی که در آن آن کار کردند تفریق کرده میشود میان ایشان تا اتمام کنند حج خود را و در
سوی مکان همان جماع و بعد از آن مکان جمع میشوند هر یک دیگر و ایضا روایت شده که هر گاه محرم

زن خود را بجبر جماع کند بر مرد دو شتر واجب است که قربانی کند و بر زن چیزی نیست و
اگر زن نیز بمیل کرده باشد یک شتر بر مرد است و یکی بر زن و ایضاً روایت شده که اگر قادر نباشند
بر شتر که قربانی کنند پس بر او است طعام دادن شصت مسکین هر مسکینی یک مد که چهار یک صاع است و اگر نتوانند
کنند پس اگر قادر بر این نیز نباشند بر او است روزه هجده روز و بر زن نیز همچنین است اگر باشد آن زن با مرد
جبر کرده باشند و ایضاً از بزرگ امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده با پرسش کرد راوی که گفتم
امام علیه السلام را که خبر ده مرا از مردی بی احرام که جماع کرد با کنیزی از و که او احرام کرده امام علیه السلام فرمودند
که آیا آن مرد مالدار است یا منکر است راوی گفت گفتم که جواب ده مرا در هر دو احتمال امام علیه السلام فرمودند
که آیا او امر کرده کنیز را باحرام یا نکرده یا اینکه امام علیه السلام فرمودند کنیز احرام کرد در نزد خود گفتم که
جواب بگو در هر دو احتمال پس امام علیه السلام فرمودند که اگر مالدار باشد و باشد عالم باینکه جایز
نیست او را جماع و باشد او امر کرده کنیز را باحرام پس بر او است یک شتر قربانی و اگر خواهد گاوی و اگر خواهد گوسفندی
و اگر نباشد با پرسش کنیز امر کرده باشد او را باحرام پس نیست چیزی خواه مالدار باشد و خواه منکر [؟] براو
نیست که جماع او را جایز است پس تفاوت میان علم و جهل این مسئله دیگر باشد پرسش کنیز را امر کرده باشد
و او منکر است باشد پس بر او است قربان گوسفند یا روزه و محقق صافی قدس سره فرموده که مراد روزه سه روز است

بقرینه

بقرینه حدیث دیگر و این در صورت علم بحرمت است پس اگر جاهل باشد بر او چیزی نیست خواه مالدار
باشد و خواه منکر است دوم از ابواب محرمات مقدمات جماع است که آن بوسه دادن زن و زن حلال
خود کردن است و در این مقام یازده حدیث نقل میشود حدیث اول روایت شده از علی بن حمزه از امام
موسی کاظم علیه السلام با پرسش کرده گفت پرسیدم امام علیه السلام را از مردی که بوسید زن خود را
در حالیکه او محرم است امام علیه السلام فرمودند که بر او است شتری که قربانی کند هر چند که انزال منی نکرده
باشد و جایز نیست او را اینکه خورد از آن شتر مراد آنست که جمیع آن را تصدق بکند حدیث دوم از [؟]
خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمودند هر کسیکه حال محرم بودن بوسید
زن خود را نه بر غیر لذت حالیکه او محرم است پس بر او است قربان گوسفندی و هر که بوسید زن خود را
نه بر غیر لذت پس منی داد بر او است شتریکه قربان کند و استغفار میکند [؟] اختیار خود را
و هر که طلاق کرد زن خود را بدست خود در حالیکه او محرم است نه بر لذت بر او است قربان گوسفندی و
هر که نگاه کرد بسوی زن خود نگاه لذت پس منی داد بر او است شتری که قربان کند و هر که طلاق [؟]
کند زن خود را بغل گیرد او را از روی غیر لذت نیست چیزی بر او حدیث سوم روایت
معاویة بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام با پرسش کرد گفت پرسیدم امام علیه السلام را از

محرمی که نگاه کرد سوی زن خود بی اختیار منی داد باید داد در حالی که
محرم است امام علیه السلام فرمود که نیست چیزی بر او و لیکن باید که غسل کند و استغفار کند
صاحب کل اختیار خود را و اگر بردارد زن خود را از روی غیر لذت پس منی دهد باید
نیست چیزی بر او و اگر بردارد آن زن را و دست کند و از روی لذت پس منی دهد باید
پس بر اوست قربانی و امام علیه السلام فرمودند در محرمی که نگاه میکند بسوی زن خود که در کالای شهوت
در وقت می آورد آن زن را از روی لذت تا که انزال منی میکند امام علیه السلام فرمودند که بر او
قربانی **حدیث چهارم** روایت است از محمد ابن اخلاق مکارم امام موسی کاظم علیه السلام از حضرت که
گفت پرسیدم امام علیه السلام را از محرمی که بازی میکند با زن خود تا انگه منی میدهد یا جماع
در روز ماه رمضان چه چیز است بر وی بار آن دو عمل امام علیه السلام فرمودند که بار آن
دو عمل همچون کفاره است کسی که جماع میکند **حدیث پنجم** روایت است از اسحق بن عمار که گفتم
عالیجناب علیه السلام را که چه میگوئی در محرمی که بازی کرد با اهل مردی خود پس منی داد امام علیه السلام
فرمودند که می بینیم بر او مثل آنچه را که بر کسی که جماع کرد زن خود را در حالی که او محرم است
شتر را که قربان کند و حج را در سال آینده **حدیث ششم** راوی گفت پرسیدم از روح ابن

جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نگاه کرد سوی ساق زن بیگانه پس منی داد امام علیه
السلام فرمودند که اگر باشد مالدار بر اوست شتری و اگر باشد میانه حال بر اوست گاوی و
اگر باشد تنگدست بر او گوسفندی گاه باشد بسبب آنکه من گردانیدم آن کفاره را بر او بسبب آن منی
و لیکن بسبب آنکه او نگاه کرد سوی آنچه حلال نیست برای او و مراد آنست که کفاره آن بسبب منی علیحده است
و حج در سال آینده آنچنانکه گفته شد **حدیث هفتم** راوی گفت پرسیدم از همان عالیجناب
سلام الله علیه الی یوم الحساب از محرمی که بوسید زن خود را امام فرمودند که نیست بر او
بوسه مهر یا نیست مثل بوسه پدر جز این نیست که با خوش شمرده میشود بوسه لذت که بمقدمه جماع است
**حدیث هشتم**
راوی گفت از همان عالیجناب سلام الله علیه از مردی که شنیده سخن زنی را از پس دیواری در حالیکه
آن مرد محرم است پس نخاست صاحب لذت شد تا آنکه انزال منی کرد امام علیه السلام فرمودند که
نیست بر او چیزی از کفاره و گناه چون بی اختیار او بوده **حدیث نهم** از همان عالیجناب سلام الله
علیه الی یوم الحساب روایت شده در محرمی که بمطلع شد بر مردی که جماع میکرد پس منی
داد فرمودند نیست بر او چیزی **حدیث دهم** از همان عالیجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت
در محرمی که وصف کرده شود برای او زن خوش صورت پس منی جهد فرمودند نیست بر او

حدیث یازدهم روایتست که پرسیده شد بهمان انحضرت سلام الله علیه الی یوم الحساب از مردی که
بوسید زن خود را بر جائی که بتحقیق طواف نسا کرده بود و آن زن طواف نسا نکرده بود فرمودند
که بر آن مرد است خون قربانی لازم شد از مال خود حدیث دوازدهم روایتست که پرسیده شد بهمان انحضرت
سلام الله علیه الی یوم الحساب از مردی که جماع کرد با زن خود بعد از طواف زیارت و پیش از طواف نسا امام
علیه السلام فرمودند که بر او شتری قربه و اگر نه جاهل که مرتبت پس نیست بر او چیزی حدیث سیزدهم از
همان انحضرت سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که چون محرم جماع کند در فرج زن خود پیش از انکه
وقوف در مشعر کند پس بر او حج است در سال آینده حدیث چهاردهم از حمران بن اعین روایت شده که
پرسیدم ملاذ اکابر و اصاغر امام محمد باقر علیه السلام از مردی که بود بر او طواف نسا تنهایی
آن پس طواف کرد از جمله طواف نسا پنج دوره بعد از ان فشرد شکم او و ترسید که بیرون آید پیش از اداء
او پس از مسجد بیرون رفت بسوی منزل خود و [illegible] بعد از ان جماع در فرج کرد کنیز خود را امام علیه السلام فرمودند
که غسل میکند بعد از ان برمیگردد و طواف میکند بجای دو طواف مجموع انچه بود که باقیمانده بود از جمله
طواف او و استغفار میکند حق تعالی را و برمیگردد بسوی منزل [illegible] و اگر سه دوره از طواف نسا کرده باشند
و بعد از ان بیرون رفته باشند و جماع کرده باشند بتحقیق فاسد کرده حج خود را و بر او شتری و غسل میکنند بعد

زنان

ازان برمیگردد و طواف میکند هفتگانه مراد اینست که طواف نسا را از سر میگیرد حدیث پانزدهم
روایتست از علی بن یقطین که پرسیدم امام موسی کاظم سلام الله علیه الی یوم الدین از مردی که غافل بود
خود را با کنیز خود بعد از انکه سر تراشید و طواف نکرده و سعی میان صفا و مروه نکرده که بنید از خود جماع
خود را و نگاه کرد بسوی فرج او امام علیه السلام فرمودند که نیست با او کفاره چیزی بر او اگر واقع نشده
غیر نگاه سیوم از امور محرمه زن خواستن است خواه از برای خود و خواه از برای دیگری و همچنین عقد بستن
خواه از برای خود و خواه از برای دیگری و در این مقام چهار حدیث نقل میشود حدیث اول روایتست از
مروج دین حق امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند بدرستیکه مردی از اهل مدینه که برای خود
خواست بر جائی که او محرم بود پس باطل کرد حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله الی یوم الحشر صیغه نکاح او را
حدیث دوم از همان انحضرت سلام الله علیه و آله الی یوم الحساب روایت شده که فرمودند بدرستیکه
چون محرم زن خواهد برای خود بر جائی که او محرم باشد تفریق کرده میشود میان آن دو و بعد از ان
عود بیکدیگر نمیکنند هرگز باین معنی که حرام موبد میشوند بر یکدیگر حدیث سیوم از همان انحضرت سلام
الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که پرسیده شد از محرم که آیا طلاق میدهد فرمودند آری حدیث
چهارم از همان انحضرت سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که محرم طلاق میدهد زن خود را

و برای خود زن بخواهد چهارم از امور محرّمه گواه شدن بعقد است چنانچه روایت شده
از مقتدای خاص و عام امام جعفر صادق علیه السّلام که فرمودند محرم برای خود زن نخواهد و
زنی را برای دیگر عقد نکند و خواستگاری زن نکند خواه برای خود و خواه برای دیگری
و گواه نشود عقد نکاح را و اگر زنی خواهد صیغه نکاح او باطل است پنجم از امور محرّمه جدال است
یعنی لا والله و بلی والله گفتن مکرّر از برای اثبات حقّی و نفی باطلی و روایت شده که هرگاه قسم
بلی والله در یکمقام بر حالی که او محرم باشد بر او است خون قربانی که میبرد آنرا و تصدق میکند چنانچه
می آید در بحث آینده و ایضاً روایت است از مقتدای خاص و عام امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السّلام بروایت ابی بصیر که ابو بصیر گفت پرسیدم امام علیه السّلام را از محرم که میخواهد
کند کاری را برای تواضع یار خود مثل سوار کردن او و جنبانیدن نعلین او پس میگوید او را
او که لا والله قسم که نمیکنی آنرا پس المحرم میگوید که لا والله قسم که تر آنرا میکنم البته آن تواضع را پس قسم میشود
او را چند مرتبه آیا لازم میشود آن محرم را آنچه لازم میشود صاحب جدال را امام علیه السّلام فرمودند که
نه این است که این محرم قصد کرده باین قسم گرامی داشتن برادر مؤمن خود را و جز این نیست که جدالی که کفاره دارد
چیزی است که باشد در آن مخالفت برادر مؤمن مثل آنکه برادر گوید که بنده محرم گوید که لا والله

برادر گوید که طلب تعجیل در بنده خود از من مکن گوید میکنم والله ششم از امور محرّمه دروغ
و دشنام و بسیار گویی است چنانچه منقول است از زبده خلایق امام جعفر صادق علیه السّلام
که فرمودند چون احرام کردی پس بر تو باد بترس از خدا و یاد خدا بسیار و کمی سخن مگر بخیر بدرستیکه
از جمله تمام بودن حج و عمره این است که نگاهدارد مرد زبان خود را مگر از خیر چنانچه فرموده حق سبحانه و تعالی
در سوره بقره فمن فرض فیهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج و فرموده
که رفث یعنی جماع است و فسوق یعنی دروغ و دشنام است و جدال یعنی گفتن مرد آنکه لا والله و بلی والله قسم
و بعد از آن فرموده بدرستیکه مرد چون قسم خورد سه قسم بلی والله در یکمقام بر حالیکه محرم باشد تحقیق
جدال موجب کفاره کرده بر او است خون قربانی که میبرد آنرا و تصدق میکند بآن قربانی و چون قسم
خورد یک قسم دروغ بتحقیق جدال موجب کفاره کرده و بر او است خون قربانی که میبرد آنرا و تصدق
میکند بآن قربانی هفتم از امور محرّمه مفاخرت است چنانچه روایت است از مقتدای خاص و عام امام
جعفر صادق علیه السّلام که فرمودند دوری کن از خودستایی و بر تو باد به پرهیزکاری که مانع
ترا از معاصی الهی چه بدرستیکه حق تعالی در سوره حج میفرماید و عقده ازین مشکل میگشاید که
ثم لیقضوا تفثهم ولیوفوا نذورهم ولیطوفوا بالبیت العتیق و تحقیق

صافی قدس سره فرموده که نفث یعنی فخر کنی که نهایت نزد عقلا و عمده آن سبکی و رکیکها است

بخودستایی که کلام قبیح عبارت از آن باشد و این آنست که گفته اند که راست هم تر از دروغ خودستایی است

اگر راست باشد چه جای دروغ که شیوه خودستایی است و امام فرموده اند که از جمله فخر کنی این که سخن گوئی

در احرام تو سخنی قبیح بر حرمت داخل شوی مکه را و طواف کنی بکعبه که سخن می‌کنی بسخن باکره

و مشنود آن سخن کفاره خودستایی مراد اظهار توبه و استغفار از خودستایی فی تکلم بکلام مشتمل بر خضوع

و خشوع و فروتنی است **هشتم** از امور محرمه پوشیدن جامه احرام است که سیاه باشد و سنت نکرد و جامه که

احرام آن می‌بندی سفید و از پنبه باشد چنانچه روایت شده که احرام کرد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

الی یوم الحرام در حجة الوداع در دو جامه از پنبه اگرچه غیر آن نیز جائز است مثل برد و بعضی آنرا گفتیم

و بعضی مباح باشد که امام محمد باقر علیه السلام در حال احرام برد وش گرفته بود **نهم** از امور محرمه

این است که جائز نیست پوشیدن جامه که حریر محض باشد نه برای مردان و نه برای زنان **دهم** پوشیدن

کمر جائز نیست تو بهتر که برگردانی آنرا بر دوش کمر الحجه بر دوش است برابر بود خواه بر دوش که

باطل جائز نبود و اگر کمر آنرا برکنی نیز جائز است **یازدهم** پوشیدن جامه که آنرا برابر گردن باشی

نباید اگر که باشد تر انکی چنانچه روایت شده از مقتدای خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام

در مردی

در مردی که احرام کرد در حالی که بر او بود پیراهنی امام علیه السلام فرمود که بشکند آنرا یعنی

که از سر بیرون نمی‌آورد و بشکافد آنرا و اگر باشد بابر دوش کمر پوشیده باشد آنرا همه از احرام او

بشکافد آنرا و بیرون میکند آنرا از جانب دو پای **دوازدهم** از امور محرمه پوشیدن دو جامه

شبیه دوخته است چنانچه روایت است از امام جعفر صادق علیه صلوات الملک الخالق که اگر محرم پوشید از آنی

پس کمر نمی‌بندد آنرا از خود و اگر مضطر شود سوی قبا پس قبا را از سر بر حالی که نمی‌باید جامه را

بر با کند غیر آن قبا بس است که پوشیده آنرا گردانیده شده و باید که داخل نکند دست در آستینهای

قبا و باید بدانی که هیچ حکمی که در بحث موزه می‌آید نیز وارد شده که جائز نیست که همیان با کمر بند

بندی بلکه پوشیدن دو جامه که برای حفظ خرجی باشد ضرر با احرام ندارد خواه آن دوخته باشد

باشد و خواه علیحده و ایضا روایت شده از علما اکابر و اصاغر امام محمد باقر علیه السلام

هر که پوشیده جامه را که جائز نیست او را پوشیدن آن بر حالی که او محرم است با بر دوش کمر کرد آنرا

فراموش کرده بود مسئله عدم جواز را یا در یاد داشت و غافل شده بود یا در اصل نشنیده بود

چیزی نیست بر او و هر که آنرا دانسته و لیکن فراموشی و غفلت کرد پس بر او است قربانی ایضا

روایت شده از پیشوای خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام که اگر پوشید جامه را در اثنای

احرام خود که خوشبوی ترا بوی شدن آن لباس طیبه کو را اعاده کن غسل خود را بلی عود و میقات
واگر بپوشیدی پیراهنی را پس بشکاف آنرا از پایین و پای خود و محقق صافی قدس سره فرموده که
در صورت تنز لطیبه و غسل مستحب شی باید **سیزدهم** از امور محرمه پوشیدن دو موزه است مگر اینکه نباشد
نزد او دو نعل عربی چنانچه روایت شده از زبده خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام در مرد دیگر که
پاره پاره شده و نعل عربی او وفا در نشده بر دو نعلین دیگر امام علیه السلام فرموده که جایز است اینکه
بپوشد دو موزه را چون مضطر شود بسوی آنها و باید که بشکافد پشت آنها را تا بقدر آنها بیاید
امکان آن از جهت چنانچه گفته شد در بحث پوشیدن موزه **چهاردهم** از امور محرمه پوشیدن خاتم است
احرام اگر در اول است که می بندی احرام بشود اما هرگاه در حال احرام چرکین بشود دفعه شستن
**بازدهم** از امور محرمه شستن جامه احرام است هرگاه در حال احرام چرکین شود چنانچه محمد بن مسلم از امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده که گفت پرسیدم امام علیه السلام از مرد که احرام میکند
در جامه چرکین امام علیه السلام فرمودند که نه و نمیگویم که شستن آن حرام است ولیکن دوست میدارم که تطهیر
کند و طهارت آن شستن است و منع میشود مرد در جامه خود که احرام میکند در آن اگر احرام بسته باشد هرچند که
چرکین شده باشد مگر اینکه برخورد آن جامه را منی یا چیزی که مانند منی است در نجاست **شانزدهم** پس بشوید آنرا

از امور

از امور محرمه فروختن جامه احرام است چنانچه روایت شده از مسلم مخالف و موافق از امام
جعفر صادق علیه السلام که نیست پروایی باینکه تغییر دهد محرم جامه‌های خود را ولیکن چون داخل مکه
شود میپوشد دو جامه احرام خود را که احرام کرده در آنها و امام علیه السلام خوش نمیداند اینکه فروخته شود
آن جامه احرام **هفدهم** از امور محرمه پوشیدن جامه‌ایست که خوشبو شده باشد بخوشبوی مگر اینکه بوی آن برطرف
شود بشستن و عنقریب مضمون احادیث صحیحه بر قرار شده **هیجدهم** سلاح بستن مگر اینکه ترسد
چنانچه روایت شده از امام محمد باقر سلام الله علیه الی الیوم الآخر که نیست پروایی باینکه محرم سلاح
در حالی که هراسان باشد از راه و قتل شمشیر چون ترسد از دشمن **نوزدهم** از امور محرمه پوشیدن زن زیور
گردن است هرچند بارها باشد چنانچه روایت شده از زبده امام امام موسی کاظم علیه السلام نیز
که راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام را از محرم که می‌باید بسر دردی و گوش آیا میپوشاند
امام فرمودند که نه و ایضا زراره روایت کرده از مقتدای اکابر و اصاغر امام محمد باقر علیه السلام
امام علیه السلام را که مرد احرام دارد آزار میکند او را مگس در وقتی که اراده میکند خواب آیا میپوشاند روی
خود را امام علیه السلام فرمودند که آری آنقدر میپوشاند روی خود را نزد خواب در حالیکه میپوشاند
خود را در زیر نیز میپوشاند سر خود را نزد خواب بیان این آنکه خبر روایی باینکه زن بپوشاند روی

خود را بهمگی آن نزد خواب هشتم از امور محرمه راه رفتن محرم است در سایه چیزی که بگیرد بالای
سر او باشد به پهلوی او و اما در وقت فرود آمدن میتواند هر چند در بالای سر او باشد نقل [illegible]
و غیر آن و درین مقام نه حدیث نقل میشود حدیث اول [illegible] امام موسی کاظم علیه
السلام روایت شده از بزنطی که راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام را از سایه برای محرم
در راه امام علیه السلام فرمودند که در آفتاب بنشین برای آنکه احرام کردی برای او گفتم [illegible]
من ضعیف حالم و حرارت آفتاب [illegible] میشود حضرت امام علیه السلام فرمودند که آیا [illegible]
فرو میرود همراه گناهان محرمان حدیث دوم روایت شده از قاسم صیقلی که گفت [illegible]
بوده [illegible] سخن [illegible] در سایه امام محمد تقی علیه السلام که امر میکرد [illegible]
سر کجاوه [illegible] کجاوه چون احرام میکرد [illegible]
پهلوها نیز [illegible] حدیث سیوم روایت است از ابی بصیر از امام محمد باقر و امام
جعفر صادق علیهما السلام که گفت پرسیدم امام را از آنکه آیا زده میشود بر بالای محمل او
سایه بر حالی که او احرام دارد امام فرمودند که آری [illegible] زده میشود [illegible]
بر حالی که او احرام دارد فرمودند که آری چون [illegible] تصدق میکند [illegible]

یک صاع گندم برای هر روزی حدیث چهارم روایت است از محمد بن اسمعیل که گفت نوشتم بسوی
امام رضا علیه التحیة والثنا که آیا جایز است محرم را که [illegible] در سایه کجاوه امام علیه السلام
گفتند آری محمد گفت پرسیدم امام علیه السلام را [illegible] از سایه برای محرم [illegible]
من شنیدم امام علیه السلام امر کرد [illegible] که انکار کرده بود [illegible]
و ذبح کند آنرا در منی حدیث پنجم [illegible] سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده
که سایه نمیکند محرم مگر بسبب عذری یا مرضی حدیث ششم از مسلم مخالف و موافق امام جعفر صادق
علیه السلام روایت شده که [illegible] کجاوه برای زنان و اطفال [illegible]
محرمان نشده [illegible] از امور محرمه اجتناب نمودن از بوی خوش است و درین مقام [illegible]
نقل میشود حدیث اول از مسلم مخالف و موافق امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده
بکار نمیبرد محرم چیزی از خوشبوئی مثل مشک و عنبر و چیزی [illegible]
و لذت نمیجوید با آنچه مذکور شد و نه بوی خوش [illegible]
مذکور شد [illegible] تصدق کند باندازه [illegible] حدیث دوم
[illegible] امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که هر که بخورد [illegible]

ندآن خوشبوئی بود براوست قربانی واگر بانسیه فراموش کرده باشد نیست چیزی از
براو واستغفار میکند صاحب کل اخبار را حدیث سیوم از محمد بن اسمعیل روایت شده که دیدم
امام موسی کاظم با امام رضا علیهما التحیة والثنا را که گشوده شده بود جیب او خوشبوی
مثل عنبر [illegible] نگاه کنند بسوی آن چه خریداری نماید بر جای که او محرم بود لیکن گرفته بود بینی خود را
بجامه خود از بوی آن حدیث چهارم از [illegible] دین خالق امام جعفر صادق علیه السلام روایت
شده که نیست پروای بوی خوش در میان صفا و مروه از بوی عطاران که دکانها در آن
دارند و نمیگیرد محرم بینی خود را حدیث پنجم از [illegible] سلام الله علیه الی یوم الحساب
روایت شده [illegible] که گفت پرسیدم امام علیه السلام از محرم که آیا میشود [illegible] خود را
فرمودند که پدرم می بست در احرام دست خود را [illegible] حدیث ششم روایت
بن عمار که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است [illegible] که
باید که بو کنی اذخر و قیصوم و خزامی [illegible] و مانند های اینها را [illegible] حال آنکه تو محرم
مراد اینست که اینها داخل نیستند اگرچه بوی خوش دارند [illegible] اذخر بکسر همزه و سکون ذال و کسر خا
معجمتین و را و مهمله گیاهی است که آنرا [illegible] خوانند [illegible] میشود و بوی خوش دارد و قیصوم



بفتح قاف و سکون یای دو نقطه تحتانیه و ضم صاد مهمله گیاهیست که آنرا بوی مادران خوانند و
[illegible] گویند و خزامی بفتح خای معجمه و سکون یای دو نقطه تحتانیه و [illegible] مهمله و تشدید یا نسبت [illegible]
بیچال گویند والله یعلم بحقیقة المقال حدیث دوم از امور محترزه بو کردن میوه خوشبوی است مثل [illegible]
و غیر آن چنانچه روایت شده که خوردن ترنج جایز است در احرام و کنایه آنچه خوشبو باشد از میوه
بخورد آنرا و در وقت خوردن اجتناب کنند که بوی آنرا نشنود حدیث سیوم از امور محترزه بینی گرفتن است از
بوی گندیده چه در احادیث نهی وارد شده از بینی گرفتن از چیزهای بدبو حدیث چهارم روغن [illegible]
چنانچه روایت کرده علی بن ابی حمزه که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است
که پرسیدم امام علیه السلام از مردی که روغن بخود میمالد روغنی که در آن خوشبوئی نیست [illegible] و اراده دارد
که احرام کند امام علیه السلام فرمودند که روغن بخود مال وقتیکه اراده داری که احرام کنی
که در آن مشکی هست نه عنبری برای آنکه میماند بوی آن در سر تو بعد از احرام تو [illegible]
خوشبوئی باشند در وقت اراده احرام میتوان مالید خواه پیش از غسل و خواه بعد از آن و چون احرام
کردی بتحقیق حرام شد بر تو روغن که بخود مالی تا آنکه از احرام بدر آئی حدیث پنجم از امور محترزه حنا
بستن است چه در احادیث معتبره وارد شده جواز حنا بستن بدست خود [illegible] حدیث ششم [illegible]

محرم بر تو تنگ نیزه و باشی نزند چنانچه روایت از معروف بن خربوذ از امام جعفر صادق علیه السلام که با تو شی
شمرده شده اینکه خواهد محرم بر تو شکلی بزند یا پاشنی نزند **بیست و هفتم** در آئینه نگرستن چنانچه روایت
شده از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله الی یوم الحساب که نگاه نکند محرم در آئینه برای زینت اگر نظر
کند باید گفتن لبیک را تازه کند و این در وقتی است که قطع تلبیه نشده باشد **بیست و هشتم** سرمه سیاه در چشم
کشیدن چنانچه روایت است از حلبی که پرسیدم از امام جعفر صادق صلوات الله الخالق از سرمه برای محرم
که اما سرمه سیاه جایز نیست لیکن بصبر و حضض مثلا جایز است و حضض بضم حا بی نقطه و ضم و فتح ضاد
و ضاد دیگر دوای معروفیست که از جانب یمن بلکه می آورند و از انجا ببلادی دیگر نیز
نیز می آورند و نافع است برای درد چشم و غیر آن **بیست و نهم** آنکه امور محرزه اکتحال بسرمه که در آن
خوشبوی دیگر باشد و مؤید این احادیث معتبره وارد شده **سیام** قبول حجامت کردن حجامت خواه
باشد خواه دیگری مگر اینکه ترسد که اگر حجامت نکند ضرری عظیم [illegible] مثل اینکه قیام بواجبات نماز
و خللی بارکان آن رسد چنانچه روایت است از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام از محرم که آیا قبول حجامت میکند امام علیه السلام فرمودند که نه
نباید چاره غیر آن نباشد که قبول حجامت کنند و نظایر آن حاجات [illegible] حجامت **سی و یکم** ناخن چیدن

بحدیث معتبر روایت شده خلاصه آن اینکه ممنوع است ناخن چیدن مگر آزار کند و ناخن رسد
آن را آزار کند کشیدن آن آزاری که فوق استطاعت باشد پس باید بجنبه آن را و اطعام کند برای
هر ناخنی مشتی از گندم یا جو یا آرد و چون از چهار زیاده باشد بهمین که پنج ناخن چیده باشد یا ده
برده مشروط بر اینکه در یک مکان باشد کفاره آن قربانیست مثل گوسفند و بز و مانند آنها و نیز روایت
از مسلم مخالف و موافق امام جعفر صادق علیه السلام که چون ببیند محرم ناخنهای دو دست و دو پای خود را
در یک مکان پس کفارت او دو قربان **سی و دوم** ازاله موی محرم زهره از تن است یا سر بکندن موی پنج نمل یا سقط
موازی سر و ریش و غیر آن خواه از خود و خواه از دیگری چنانچه روایت شده از [illegible] جامع امام
محمد باقر علیه السلام که هر که تراشد سر خود را یا بکند موی بغل خود را در حالی که فراموش کرده بود مسئله را
یا بر جاهلی که غافل بود در مسئله یا بر جاهلی که نمیداند مسئله را پس چیزی از فدا بر او نیست و هر گاه [illegible]
و بی غفلت پس کفارت و قربانی و نیز روایت شده از [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام که چون
یکی از شما محرمان دست خود را بر سر خود یا ریش خود بر حالی که او محرم است پس بیفتد چیزی از مو باید که تصدق کند
بر دو [illegible] از کافی [illegible] محقق صافی قدس سره فرموده که کافیست [illegible]
[illegible] و نظایر آن [illegible] نیز خوانده و نیز از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله الی یوم الحساب روایت

شده که نمیگیرد محرم چیزیرا از موی الّا که بالی احرام است سی و سیوم کشتن شپش بدن و انداختن آن

چنانچه روایت شده که پرسیدم مردی از امام محمد باقر سلام الله علیه الی الیوم الآخر از مردیکه شپش

شپش را بیفکند امام علیه السلام فرمودند که نیست چیزی از فدا بر او و در شپش و نمی‌باید اینکه داند شپش را

و نیز روایت شده از مقتدای خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام که نهی میفرمودند محرم شپش را از جای

خود و نه از بدن خود الّا که بکشد چیزی از آنرا البته باید که اطعام کند بجای آن طعامی را گفتم که چه قدر

فرمودند یک دست و محقق صاحب فتح قدس سره فرموده که جمع میان این حدیث و حدیث سابق کشتن

انداختن شپش نشده است یا بحمل این بر استحباب و حمل سابق بر نفی فرض است والله یعلم و حرامست

انداختن کنه کوچک و بزرگ از بدن و بدن شتر بیشتر و کیک چون آزار کند محرم را جایز است

از آن حضرت سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که فرمودند که قراد چیست از شتر و حلمه از شتر باید

انداختن از بدن نمی‌بیس چه حلمه را از شتر و چه قراد را از شتر و محقق ثانی قدس سره فرموده

قراد بضم قاف و تخفیف را مهمله و الف و دال حله کنه کوچک که در غیر شتر میباشد مثل کنه است شتر و

حلمه بفتح حا مهمله و تخفیف لام مفتوحه کنه بزرگ که در شتر میباشد و نیز از همان حضرت سلام الله

علیه الی یوم الحساب روایت شده از ... که گفت پرسیدیم امام علیه السلام را که خارید سر را

بر حالی که من محرم بودم پس افتاد شپشی امام علیه السلام فرمودند که نیست بر او گفتم چه

چیز از فدا واجب است یعنی در شپش فرمودند که چه چیزی واجب گردانم بر تو در شپشی که با اختیار

تو افتاده است نیست بر تو در او چیزی و نیز از همان حضرت سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که فرمودند

در حجة الوداع گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله الی یوم الجزاء بر کعب بن عجره بضم عین مهمله و سکون

جیم و را مهمله در حالیکه شپش فرو میریخت از سر او و محرم بود پس فرمودند او را که آزار میکنند ترا جانوران

سر تو گفت که آری پس نازل شد این آیه سوره بقره در حال کعب فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا

أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ خلاصه ظاهر آیه

والله تعالی یعلم اینکه هر که باشد از جمله شما بیمار یا با او باشد آزاری از سر او پیش از تمام حج و عمره

بر او است که روزه باشد یا صدقه باشد یا قربانی باشد پس امام کرد کعب را غمخوار حضرت صلی الله

علیه و آله اینکه بتراشد سر خود را و گردانید فدیه روزه را سه روز و فدیه صدقه را بر شش مسکین برای

دو چهار یک صاع و فدیه قربانی را گوسفندی فرمودند امام علیه السلام که هر چیزی از قرآن مجید که بلفظ

او وارد شده صاحب آن که قادر بر هر دو شق باشد با اختیار است هر کدام را که خواست بخواهد و

آخر و هر چیزی از قرآن مجید که فمن لم یجد کذا فعلیه کذا پس خصلت اول برگزیده است و برای ...

نوع سی و چهارم کشتن جانوران جهنده است مشروط بر آنکه قصد محرم بکنند که اگر قصد او نکنند
جایز است چنانچه روایت شده که هر چه برسد محرم بر خود بترسد از درندگان مثل سگ گزنده و گرگ درنده و از
گزندگان مثل کژدم مطلقا و مار می‌شاید باکی نیست در کشتن آن و اما کشتن غیر آن مثل مار بی ضرر و ماری که
در بعض جاها به هم رسد و آن را عوام ابو بوت گویند خوب نیست و باکی نیست در کشتن موش و کرکس و زنبور اگر
قصد کسی کنند و نیز باکی نیست در ذبح حیوانات اهلی که گوسفند و گاو و شتر و مرغ خانگی است و جایز است کشتن این
از قبیل این حیوانات محرم را نیز جایز است خواه در حرم باشد خواه بیرون حرم و اگر بکشد محرم موش صحرایی را که
و آن را کلان گویند و یا بکشد خار پشت یا سوسمار را کفاره بر عهده اوست و سنگ انداختن بکلاغ
قلیواج برای دور کردن از پشت شتر خود یا جهاد از زخم پشت شتر باکی ندارد و جایز است و نگاه داشتن
خود از دندان به هر قسم که میسر شود خوب است سی و پنجم از امور محرمه خارانیدن سر و بدن خود است
به ناخن چنانچه روایت شده به سند خاص و عام از امام جعفر صادق علیه السلام که چون خارید سر را در
احرام پس بخار آن را خاریدنی هموار و مخار الغنم با ناخنها و یک بخار سر انگشتان و نیز روایت شده که اگر
کسی اگر خود در بخار و وا از کند آن را خاریدن از هر چند که خون آید باکی نیست بکر بفتح کاف و
سکون را مهمله چوبی است که به پنجه دار میسر است از برای خاریدن محرم بدن خود را سی و ششم رفتن حمام

به جهت ازاله چرک از اعضا نه به جهت عذر شرعی چنانچه روایت شده از جمیع خاص و
عام از امام جعفر صادق علیه السلام که خوب نیست بر وی با آنکه داخل شود محرم حمام زیرا که همان
بدن خود را بمالد به کیسه سی و هفتم در جواب کسی لبیک گفتن بلکه یا سعد باید گفت چنانچه از
عالیجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که خوب نیست محرم را آنکه لبیک گوید کسی را که
خواند او را که یا فلان و وقتی که احرام خود را آخر کند راوی گفت گفتم که چون جواب بگوید
خواننده را فرمودند که میگوید یا سعد و وارد شده که هر گاه سهوا بگوید باید تجدید تلبیه کند
هر گاه قطع تلبیه شده باشد سی و هشتم دندان کندن اگر از برای آزار رسیدن و روایت شده از
همان عالیجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که محرم مسواک میتواند کرد هر چند خون
بیرون آید و نیز روایت شده که طلب خون آلوده شدن نکند سی و نهم احتباء است یعنی نشستن
بر وضعی که دو کف پا و نشستنگاه بر زمین باشد چنانچه از مروج دین خالق امام جعفر صادق
علیه السلام روایت شده که مکروه است احتبا در وقت نشستن برای محرم در مسجد و مکروه است
الحرام مطلقا چهلم جنگ کردن و یکدیگر را دشنام دادن چنانچه از همان عالیجناب سلام الله علیه الی
یوم الحساب روایت شده با ... که راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام را از مرد که بگوید

را کو قفند شلاق بر حالی که ایشان محرمان بودند امام علیه السلام از روی تعجب گفت سبحان الله
بملاحت لجه کردند گفتم که تحقیق کردند پس حضرت انچه لازم می شود از کفاره فرمودند که برایشان
قربانی است جهل یکم کشتن گرفتن جانور از امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده که چون
کشتن گرفتن محرم از ترس انکه مبادا بخورد او را خبر یا ساقط شود بعضی موی او جهل دوم
شکار کردن جهل سوم کسی شکار فرمودن جهل چهارم گفتن که در فلان جای شکار است
پنجم خوردن گوشت شکار مگر در حال اضطرار و ممنوع است شکار کسی دادن تا او بان شکار بکشد
این جمله ها کفاره و غیر آن فهمیده می شود در این جهل و چهار حدیث حدیث اول از خزانه ای خاص و
عام امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که حلال مشمر انچه حرام است بر تو از صید در حالتی که تو محرم باشی
و نه در حالی که تو بی احرام باشی و در حرم و راهنمائی مکن کسی را بر صید بی احرام و نه محرم را پس شکار کند و اشاره
مکن بسوی صید پس حلال شمرده شود بسبب توجه بسوی که در انمی راهنمایی برای کسی که حلال کرده باشد
التحمل یا بهیمنی که از روی جهل مسئله یا فراموشی یا سهو باشد حدیث دوم از جامع بیحجاب سلام الله علیه
الی یوم الحساب روایت شده که محرم راهنمایی نکند کسی را بر صید و اگر راهنمایی کند و آن صید کشته شود بر محرم است
سربهای آن حدیث سوم از جامع بیحجاب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که فرمودند

مخور از

مخور از صید در حالی که تو محرم باشی هر چند که بی احرامی آن را شکار کرده باشد و نخست ...
انچه کرده باشی آزاد در احرام از روی جهل مگر صید کردن چه در شکار بر تو است دیه آن
خواه از روی جهل خواه از روی عمد حدیث چهارم روایت شده که هر گاه از روی خطا نقل آنکه
کسی تیری بجنبی انداز و بر صیدی خورد پس بر او نیست سربهای آن حدیث پنجم از خزانه امام
جعفر صادق علیه السلام روایت شده که چون بر اندام محرم صید را پس خورد دو صید بر او دو کفاره است
که انها جزای آن دو صید است حدیث ششم از جامع بیحجاب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده
بروایت ابو بصیر بروش گفت پرسیدم امام علیه السلام از محرمی که شکار کرد شتر مرغی یا گورخری فرمودند
که بر او بدنه و محقق صافی قدس سره فرموده که بدنه اعم از شتر و گاو است راوی گفت گفتم که اگر قدرت
بر بدنه نداشته باشد چگونه است امام علیه السلام فرمودند که باید اطعام کند شصت مسکین را گفتم که اگر
قدرت نداشته باشد بر اینکه تصدق کند اصلا امام علیه السلام فرمودند که باید روزه دارد هجده روز صدقه
یک صاع گندم است هر مسکینی و محقق صافی قدس سره فرموده که اگر قادر باشد بر تصدق بعضی مسکین مثلا
پس باید که اطعام کند سی مسکین و به جای باقی روزه دارد حدیث هفتم در حدیث معتبر روایت شده
که راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام از محرمی که شکار کرد گاو وحشی امام علیه السلام فرمودند که بر او

اهلی گفتیم که پس اگر قادر نباشد بگاوی امام علیه السلام فرمودند که پس اطعام کند سی مسکین را گفتیم
که اگر قادر نباشد بر اینکه تصدق کند امام علیه السلام فرمودند که پس نه روزه دارد نه روز گفتیم
که اگر شکار کند آهوی را امام علیه السلام فرمودند که بر او است گوسفندی گفتیم که اگر قادر نباشد امام علیه السلام فرمودند
که بر او است ده روزه بر روزه محقق صافی قدس سره فرموده که توجیه روزه نه روز و سه روز در مثل توجیه
روزه هجده روز که بیان شیخ الحال **حدیث هشتم** از مروج دین لوی امام جعفر صادق علیه السلام
روایت شده در قول الله تعالی در سوره مایده که او عدل ذلک صیاما یعنی که یا برابر آن طعام مساکین روزه
امام علیه السلام فرمودند که جمع کرده میشود قیمت فدی صید عتاب خوراک مسکینان قبل کنیم بعد از آن
روزه میدارد هر آید درالوام برای هر مدی روزی الرحمن زیاده شود اما بر روزه دوماه
نیست بر او روزه بیشتر از دو ماه **حدیث نهم** از همانی لیحجاب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت
شده در محرمی که کشته مرغی را امام علیه السلام فرمودند که بر او است شتری پس اگر نیابد پس بر او است اطعام
دادن شصت مسکین و امام فرمودند که اگر باشد قیمت شتر بیشتر از طعام دادن شصت مسکین نباید زیاده بر طعام
دادن شصت مسکین و اگر باشد قیمت شتر کمتر از طعام دادن شصت مسکین پس بر او مگر بقدر قیمت شتر **حدیث دهم**
از همانی لیحجاب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده در محرمی که انداخت آهوی را پس بشکند آن را

در دست

در دست آن پس شکسته شد ازان دست و امام علیه السلام فرمودند که اگر باشد آن آهو بر روش
که رود بر آن دست و جرو یعنی که آن محرم بقدر زخم کند که ملاحظه جرحی آن کند بر او بچهارگ
قیمت آن آهو و اگر شکسته بر روش کرده و آن محرم براه خود دانه که چه کرد آن آهو پس بر او است بهای جزو
قتل آهو که گوسفند است بر او و نمیداند شاید که آن آهو در آن نزدیکی مرده باشد **حدیث یازدهم** از همانی بیجناب سلام
الله علیه الی یوم الحساب روایت شده با بر روش کرد ادی گفت پرسیدم امام علیه السلام از دو کم المحرم
کشت روباهی امام علیه السلام فرمودند که بر او است قربانی گفتیم که اگر شکست خرگوشی را فرمودند که بر او است مثل انچه
در کشتن روباه **حدیث دوازدهم** از همانی لیحجاب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که فرمودند
کلان کوش و خارپشت و سوسمار چون کشته یکی را از اینها محرم بر او است بزغاله و بزغاله بهتر است از یکی از اینها
و جزا این است که گردانیده شده بر او این قسم سزا ندارد صید عمران یعنی که آنرا اگر بکند **حدیث سیزدهم**
از همانی لیحجاب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که فرمودند چون محرم کشت صیدی را و نیافت الجزا را
که جزای آن کند در اینجا که کشت آن صید را قیمت کرده میشود جزای آن صید از جمله شتر و گاو و گوسفند
بدرهم ها بعد از آن قیمت کرده میشود آن درهم ها بگندم برای هر مسکینی نصف صاع داده میشود که دو مد است پس اگر
قادر نشود گندم روزه میدارد برای نصف صاع یک روز **حدیث چهاردهم** روایت شده از طلاد ا کاظم

محمد باقر علیه السلام روایت عبیده بازرونی که گفت پرسیدم امام علیه السلام را از دو مرد
و بیرای مردی محرم تخمهای شترمرغی را بشکنند آنها را محرم امام علیه السلام فرمودند که بر ایشان جزا است
از برای محرم سر بنهادند محرم نیز سر بنهاد گفتم که چیست آن بنهاد فرمودند که بر یکی از ایشان برای بهای تخمها
برای هر تخمی یکدرهم و بر محرم است برای هر تخمی گوسفندی **حدیث یازدهم** از ثقه‌ای خاص
عالم امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده در مردیکه گرفت آهوی ماده را و دو شیر داد
شتر را امام علیه السلام فرمودند که بر اوست قربانی و بر اوست برای در حرم و محقق حلبی در تره
فرموده که مراد این است که اگر آن عمل در حرم واقع شده باشد ضم میکند بقربان تصدق بهای آن شیر را **حدیث سیزدهم**
از همانی از جناب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که فرمودند محرم چون بکشد کبوتر را پس در آن است
گوسفندی و اگر کشت جوجهای کبوتر را پس در آن کشتن است بره و اگر بنهاد تخم را پس بر او است یکدرهم
**حدیث چهاردهم** از همانی از جناب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که فرمودند در کشتن یک کبوتر
در آن گوسفند است و اگر باشد جوجهای پس در آنها برابر آنها در قیمت با در عدد از جمله بر او
گفتگو کرده در مردیکه بنهاد تخمهای شترمرغی را پس بشکست آنها را بر جای که او محرم است فرمودند که حکم
در آن تخمها علی علیه السلام اینکه جهانید شتر را بر موافق عدد تخمها از شتران ماده پس آنچه نتیجه شود

دلی ات

**حدیث پانزدهم** از همانی از جناب
لی آن شد با اگر زایانیده شد هست بچه آن ماهی که رسیده بکعبه
سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده فرمودند که چون کشت محرم قطاة را بر او است
قاف
بره که بتحقیق بریده شده باشد از شیر و چریده باشد از درخت مثل درخت گل و قطاة بفتح
و تخفیف طاء مهمله بالف و تاء وحدت مرغیست که آن را سنگخوار مینامند و ترکی قری قوا مینامند
محمد باقر
**حدیث نوزدهم** روایت شده از سلیمان بن خالد که از دانایان امام جعفر صادق و والی امام
علیه السلام نیز روایت کرده که گفت پرسیدم امام علیه السلام را از محرمی که پا نهاد و تخمهای بنگخوار را
بشکست آن را امام علیه السلام فرمودند که بر سر اوست گوسفند بر او در عدد آن تخمها از جمله گوسفند
ماده صحابچه سر داده میشود و شتر نر در عدد تخمهای شترمرغ از جمله شتران ماده در شکستن تخمهای
**حدیث بیستم** از ثقه‌ای خاص عالم امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که پرسیده از مردی
محرم که کشت جوجه را از کبوتر مثلا در غیر حرم امام علیه السلام فرمودند بر او بره قیمت آن جوجه
**حدیث بیست و یکم**
با همین که خیر با او جمع میان بره و قیمت برای کشتن در حرم واقع شده
از همانی از جناب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده در کشتن محرم چکاوک و گنجشک و سار است
و آن مرغیست کوچک و بار دم که بر کناره‌ها می‌نشیند و دم را بسیار می‌جنباند فرمودند که بر

یک چهار یک صاع از گندم برای هر یکی **حدیث دوم** روایت شده از حماد که از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که در کتاب امیر المؤمنین صلوات الله علیه الی یوم الدین که هر که محرمی
کشت گنجشک را که زیرا باید که بدهد به قیمت آنها را پس بر او است قربانی **حدیث سوم** از عبد الرحمن
بن حجاج روایت شده با بروش که گفت پرسیدم نقدی خاص امام موسی کاظم علیه السلام
که کشتند صید را در حالتی که ایشان محرمان بودند آیا بر ایشان مضاعف است کفاره آن یا مرد بر هر یکی کفاره
سوای علیحده امام علیه السلام فرمودند که نه مضاعف نیست بلکه برای هر یکی علیحده کفاره است
یا نه که هر یک ایشان را علیحده قاتل صید میگویند در حقیقت داخل است در منطوق آیت سوره مائده
که و من قتله منکم متعمدا الی آخره راوی گفت گفتم بسیار بعضی یاران ما را این سؤال شده بود
یا دیگری صید در وقت احرام پرسیدند از آن پس ندانستم که چه جواب دهم او را امام علیه السلام فرمودند
چون بخورید مثل این مشکل ها باید پس بر شما است احتیاط تا که جواب آن که سؤال کنید عالم را از آن اشارت است در این
آیت سوره نحل و سوره انبیاء فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون **حدیث چهارم**
از مروح دین خالق امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده با بروش که پرسیدم امام علیه السلام
از آهوی که خوردند آن را جمعی محرمان امام علیه السلام فرمودند که بر ایشان است گوسفندی بعدد ایشان

و نیست بر آنکه ذبح کرده آن را مگر گوسفندی هر چند که از جمله خورندگان باشد **حدیث پنجم**
روایت است از ابی ولاد که گفت بیرون رفتیم شش کس از یاران سوی مکه پس فرود آمدیم در منزلی
بزرگ در بعض منازل خواستیم که اندازیم آن گوشتی که کباب کنیم از زاد بودیم محرمان پس گذشت یک مرغی
مرغی که بهتر کشنده بود بال او و راوی گفت که کبوتری باشند آن بود پس سوخت بال او پس افتاد در
مردم پس غمناک شدیم برای آن بعد از آن داخل شدیم بر امام جعفر صادق علیه صلوات الخالق در مکه
سخن و خبر دادم او را و پرسیدم از امام علیه السلام فرمودند که بر شما است یک سر بها چون گوسفندی
شریک میشوید در آن همگی شما زیرا که آن از شما عمداً صادر نشده و اگر میبود آن از روی خواهش
از شما قصدا که بیفکنید در آتش تا آن سخت افتاده میبود لازم میکردم بر هر مردی از شما چون گوسفندی
ابو ولاد که آن مرغ از نا جنس داخل شدن احرام صادر شده **حدیث ششم** از همانی که
سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که نیست بر والی باکی که شکار کند محرم ماهی را و آنکه خورد
شور ماهی و تازه ماهی را و آنکه توشه خود کند و تحقیق نازل شده میفرماید در سوره مائده که احل
لکم صید البحر و طعامه متاعا لکم و للسیارة خلاصه ظاهر کلام معجز نظام والله
اعلم اینکه حلال کرده برای شما شکار دریا و خوردنی آن را و حالی که آن خوردن محل انتفاع

برای مسافران امام فرمودند که مراد بمتاع برای سیاره سوریانی است که شما صیادان ماهی

بخورید و تمیز صید یکه مشترکست میان دریا و صحرا آنست که هر مرغی که بیضه شود در نیستان نهاده اینهای

آنها و تخم میکند در غیر آب و بچه میکند در غیر آب پس آن از جمله شکار صحرا است یعنی که حرام است بر

محرم و آنچه باشد از شکار صحرا با بر روش که گاهی بیضه در صحرا و تخم میکند در آب و بچه میکند در آب

پس آن از جمله شکار آبست محقق صافی قدس سره فرموده که مخفی نماند که اگر حیوانی در آب

تخم و بچه میکرده باشد و در صحرا نیز میکرده باشد منظور غالب آن میتواند بود حدیث بیست و هفتم از همان

عالیجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که هر چیز یکه میباشد اصل آن در دریا و گاهی

در صحرا و گاهی در دریا پس شکار آن است برای محرم اینکه کشته آنرا پس کشتن آنرا پس کفاره است بر او چنانکه

حق تعالی فرموده در سوره مائده که وَمَن قَتَلَهُ مِنكُم مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ الی آخر حدیث بیست و

هشتم از جنوابی امام امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت شده که نمیخورد محرم

مرغ آبی را بنابر اینکه تخم و جوجه در غیر آب میکند حدیث بیست و نهم از سرور امام حضرت جعفر صادق

علیه السلام روایت شده در محرم که شکار میکند مرغانی را امام علیه السلام فرمودند که بر او کفاره است

در هر شکار کردن او حدیث سیام از همان عالیجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که چون

کند محرم

کند محرم صید را در حالی که صاحب خطا باشد بر او است بیضه در هر شکار کردن او کفاره و اگر

شکار کند صید را دانسته بر او است کفاره و اگر بر گردد با بر روش که شکار کند بار دوم دانسته بر او

کفاره دارد جمله آنست که در سوره مائده حق سبحانه و تعالی فرموده که وَمَنْ عَادَ فَيَنتَقِمُ اللَّهُ

مِنْهُ یعنی هر که بر گشت پس انتقام میکشد الله تعالی از او حدیث سی و یکم از همان عالیجناب سلام الله

علیه الی یوم الحساب روایت شده در قول الله تعالی در سوره مائده وَمَنْ عَادَ فَيَنتَقِمُ اللَّهُ

مِنْهُ که هر که تکرار کرد صید را دانسته پس انتقام میکشد الله تعالی از او امام علیه السلام فرمود نالهای

انتقام الهی هر چند که در صورت تکرار صید باشد فرمودند که بدرستیکه مردی روانه شد حاجی بود

محرم بود پس گرفت روباهی و نزدیک میکرد آتش را بسوی روی روباه برای اینکه روباه بانگ کند

و روباه آواز میکرد و باو صدا میکرد از روی خود و یاران او منع میکردند او را از آنچه میکند

بعد از آن رها کرد روباه را بسبب منع ایشان و بعد از آن آن مرد خوابیده بود ناگاه آمد او را ماری

داخل شد در دهن او و نگذاشت او را تا اینکه او شروع کرد به آواز و باد از روی خود صدا میکرد چنانچه

آن روباه کرد و بعد از آن مار رها کرد او را حدیث سی و دوم از همان عالیجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب

روایت شده که اگر کشت محرم کبوتر را در حرم بر او است گوسفندی و قیمت آن کبوتر که در همین باشد در حرم

از جنس تصدق میکند با آن یا میخورد آنرا کبوتران مکه و اگر گرفت کبوتری را در حرم بر حالیکه
محرم بر اوست قیمت آن و بر او شی [?] که نکور شد **حدیث سی و سوم** روایت شده از یمانی بجناب
سلام الله علیه الی یوم الحساب که پرسیده شد از حرد [?] دیگر جوز تخمهای کبوتران حرم را بر حالیکه جوز د
بر حالیکه او محرم است امام علیه السلام فرمود هرکه بر اوست قیمت آن تخم شکستن یک جبار [?] بکرد هم
تنگ انداوست [?] او دی تجمارا [?] امام علیه السلام فرمودند که قربانها لازم شد او را و اگر خوردن یا بر حالیکه او
محرم است و بدرستیکه قیمت آن لازم شد او را بنوا گرفتن او تخمهای کبوتران حرم را و محقق
قدس سره فرموده که مخفی نماند که اگر شکستن بخوردن میبود بر او دو قیمت میبود و قربانی
**حدیث سی و چهارم** از یمانی بجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که اگر شکار کرد
صید را بر حالیکه تو محرم در حرم یعنی پس بهای آن دو برابر است و اگر شکار کردی تو او را بر حالیکه تو
احرام در حرمی پس یک قیمت بر تو و اگر شکار کردی بر حالیکه تو محرم در بیرون حرمی پس جزای آن
بر تو است یک بها **حدیث سی و پنجم** از یمانی بجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت
شده که جزای این که سزای صید برای محرم دو برابر میشود اگر در حرم واقع شده باشد برای
که باین برابر شتر است وقتیکه آن سزا را شتر بس جزای آن شتر است دو برابر زده نمیشود

زیرا که

زیرا که شتر بزرگتر سزا است بسبب صیدها زیرا که فرمود حق سبحانه و تعالی در سوره حج که و من
یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب یعنی هرکه بزرگ کند شعارهای الله تعالی
را پس بتحقیق بزرگ کرد تقوی دلها را که آن حج است و بدرستیکه شعارهای الله تعالی برای تقوای دلها
**حدیث سی و ششم** از ابطال [?] کابر و اصاغر امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که گفتم بامام علیه السلام
که محرم گرفت مرغی هوای را در حالیکه در میان صفا و مروه دانسته امام علیه السلام فرمودند که بر او قیمت بهای
آن مرغ است و بر او قربان و بادیت [?] کرده میشود تا زیانه راوی گفت که گفتم اگر این شکار را در کعبه بکشد یعنی
که بر بام کعبه بود که دانسته امام علیه السلام فرمودند که بر اوست سر بها و سزا او زده میشود اندکی [illegible] تازیانه
از حد قتل بهیمه و پنج تازیانه زیرا که اقل حد شناخته تازیانه او و او داشته میشود برای حرمت دادن در وقت
زدن برای آنکه سزا بازنند دیگران از قتل عمل او **حدیث سی و هفتم** روایت است از حلبی که گفت در کتاب خود که
محرم چون گرفت صید برا [illegible] تصدق میکند بالصید بر مسکینی که محرم باشد و محقق [illegible] در سره
فرموده [illegible] انکه [illegible] الصید [illegible] حرم باشد چنانچه می آید در حدیث آینده **حدیث سی و هشتم** از
پیشوای امام امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت شده که چون شکار کند محرم صید در حرم بر حالیکه او
در احرام باشد پیش شکار سزا او را [illegible] محرم اینکه دفن کند الصید را و نخورد آنرا هیچکس و اگر محرم شکار کند
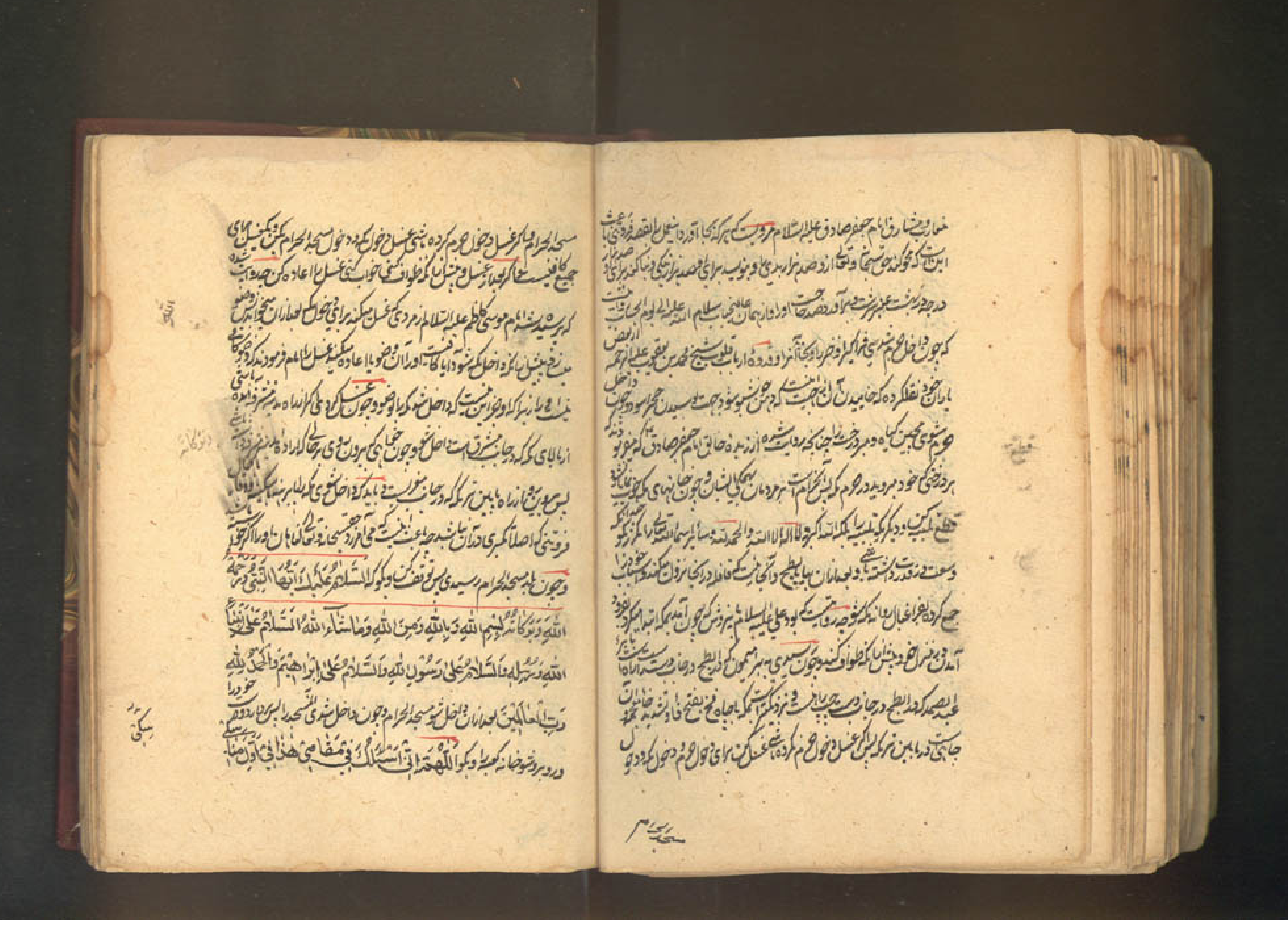
درخارج حرم لیس ببستک کسیکه بی احرام باشد میخورد از آن در آن محرم است خود نیز بها باید بدهد
که از ملکس میخورد چیزی نیست حدیث سی و نهم رسیده بهمانی بجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب از
محرمی که کشت ملخی را گفت که بر او است مشتی از گندم مثلا و اگر باشد بسیار پس بر او است دیه گوسفندی
گوسفندی حدیث چهلم از بهمانی بجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده در محرمی که کشت ملخ
را گفت که میخورند مسکینی یک خرما مثلا و یک خرما بهتر است از یک ملخ حدیث چهل و یکم روایت شده از
خاص و عام امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که محرمی را میکردانند ملخ اگر بشمرند زیر
نیافت بچاره و کشت در بالین پای خود ملخ را نیست چیزی از کفاره بر او حدیث چهل و دوم روایت شده
از نور دیده خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام خلاصه آن اینکه میخورد محرم گوشت های جانوران
وحشی را اگر بدید کرده میشود بوی می بمیراند که محرم شکار کرده است یا غیر محرم و همچنین میخورد گوشت
شده جانوران وحشی را هر چند که بمیراند که او را غیر محرم شکار کرده است حدیث چهل و سوم از بهمانی بجناب
سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده بروایت حلبی که گفت پرسیدیم امام علیه السلام را از محرمی بیچاره
کرده میشود و هیچ ندارد بجز میته را و صید کدام آن را بخورد امام علیه السلام فرمودند که بخورد چیزی
از صید بقدر رسد و آن نیست که محرم با اختیار و با عدم اضطرار بسوی میته آید و نمیدارد که بخورد از مال

خود یعنی چیزی که تلافی آن را اعمال خود کنند گفتیم که یا امام علیه السلام فرمودند که خرابی نیست که
کنار خوردن صید فدا داده و در خوردن میته فدا نیست پس باید که صید را بخورد و فدا دهد حدیث
چهل و چهارم از بهمانی بجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده در مردی که خورد از گوشت
صیدی که بمیرانده که حبیب آن آهو یا گاو یا شتر مرغ یا غیر آنها هر چند که او محرم است امام علیه السلام
فرمودند که بر او است قربان گوسفندی حدیث چهل و پنجم از امور محرمه پوشیدن زنت طلا آلات و نقره آلات
عادت او نباشد و پوشیدن ابریشم محض خواه عادت او باشد خواه نباشد و پوشیدن جامه های رنگ کرده
شده به زعفران و امثال آن حدیث چهل و ششم اظهار کردن زیور خود را بشوهر خود یا کسی که محرم او شده
حدیث چهل و هفتم پوشیدن زن روی خود را از روشنی گردی فرسند حدیث چهل و هشتم انگشت برکردن است و محرم
چهار فقره در این چهار حدیث که مذکور میشود حدیث اول روایت شده از علما و اکابر و بلغای خاص و عام امام
جعفر صادق علیه السلام که زن با احرام در پوشند بجهت اکراه چادر از جامه های غیر ابریشم محض و الحکمه مکروه و ممنوع
شده است پوشیدن امام علیه السلام فرمودند که می آویزد جامه را بر روی خود در اوی که گفتیم که چهار او چنین
تا کجا فرمودند تا بزینی بقدر دیدن خود های خود و انگشت یعنی نوعی از بوشش دست است برای دفع سرما
بهانه که زنان عرب برای دو دست میساخته اند و پنبه دار میباشد تا ساعد میرسد حدیث دوم روایت شده از

سوید بفتح نون و سکون ضاد معجمه و ضم سین و فتح واو که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام
از زن احرام دار که کدام جامه را میپوشد از جامه‌ها امام علیه السلام فرمودند که میپوشد هر جامه را
مگر جامه‌هائی که رنگ کرده شده به زعفران و ورس که گیاهیست زرد رنگ و نمیپوشد دوالجک را و نه زیور را اگر پاکیزگی خود
کند آن برای شوهرش و سر نمی‌بندد مگر بسبب آزاری و بکار نمیبرد خوشبوئی را و نمیپوشد حریر را و نیز زیور را
بقصد آرایش خواه برای شوهرش باشد و خواه نه و نمیپوشد حریر محض را و جائز است بر والی علم که حریر محض ندهد
جامه **حدیث سیوم** از همان جناب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده از ابو بصیر که راوی گفت پرسیدم
امام علیه السلام را از زنی که میپوشد زیور و خلخال‌های نقره و دست برنجن و گوشواره خواه از زر خواه از
از سبب احرام میکند در آن بودن در حالیکه آن زیور بر او زینت است و بتحقیق بود با پرسش که میپوشید آن زیور را در خانه
خود پیش از آنکه بیاید به مکه آیا میکنند آن را چون احرام کند یا وامیگذارد آن را بر حال خود امام علیه السلام فرمودند که در مکه
احرام میکند در آن و میپوشد آن را الا آنکه ظاهر کند آن را برای مردان در وقت سواری و در وقت رفتار خصوص
رنگ سرخ و سبز نمایان باشد و جامه‌های بسیار رنگین نهی وارد شده مگر رنگی که برطرف شوند بصابون و مانند آن
برگردند و تغییر در آن بهم رسد **حدیث چهارم** از روح بن خالد از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده
ابو بصیر که راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام را از زن چون احرام کند آیا میپوشد سراویل را و ران خالت



امام علیه السلام فرمودند آری اگر این خبث که میخواهد با نفعل عبث بپوشید که خود را
**فصل سیوم** در بیان وقت ذبح فدا روایت شده از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام که هرگاه
واجب شود بر او قربانی در احرام و مثل آنکه دوشیدن جامه دوخته و پوشیدن مانند آنها و آنچه بخشش مانند که
اوست اینکه ذبح کند آن را هر جا که خواهد مگر سر بهای صید چه جزای صید حق سبحانه و تعالی فرموده است در سوره
**هدیا بالغ الکعبة** یعنی هدی که رسیده بکعبه باشد مراد آنست که میباید در مکه ذبح شود و باید در منی چنانچه
روایت شده از همان جناب سلام الله علیه الی یوم الحساب ابو بصیر که فرمودند که هر که واجب شود بر او سر بهای
صید که در وقت وارد حالتی که او محرم است پس اگر باشد محرم بحج ذبح میکند قربان خود را که واجب است بر او در منی
و اگر باشد محرم بعمره ذبح میکند آن را در مکه در برابر کعبه معظمه و محقق صافی قدس سره فرموده که مراد از حزوره
بفتح حا مهمله و ضم زای معجمه است و آن تلیست کوچک در برابر رکن یمانی و بالای آن مسعی واقع در آنجا
کعبه پیداست از بالای دیوار مسجد الحرام **فصل چهارم** در بیان آداب دخول حرم و دخول مسجد الحرام منقول است در کافی
بدان وفقک الله و ایانا که در احادیث معتبره وارد شده که چون بحرم رسی انشاء الله تعالی فرود آی و
غسل کن جهة دخول حرم و وارد شده که تاخیر غسل وقتی که داخل مکه شوی داخل حرم شود که در مکه میکنی شسته شوی
نیز جائز است و نیز وارد شده که چون بحرم رسی نعلین خود را بدست گیر بعد از آن داخل حرم شو پا برهنه جهة اریتشوای



ان تقبل توبتي وان تجاوز عن خطيئتي وتضع عني وزري الحمد
لله الذي بلغني بيته الحرام اللهم اني اشهد ان هذا بيتك الحرام
الذي جعلته مثابة للناس وامنا مباركا وهدى للعالمين اللهم اني
عبدك والبلد بلدك والبيت بيتك جئت اطلب رحمتك واؤم طاعتك
مطيعا لامرك راضيا بقدرك اسئلك مسئلة المضطر اليك الخائف
لعقوبتك اللهم افتح لي ابواب رحمتك واستعملني بطاعتك ومرضاتك
و بخواند بعد از انکه بر در مسجد منی ک بسم الله وبالله ومن الله وما شاء
الله وعلى ملة رسول الله صلى الله عليه واله السلام على محمد بن عبد
السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام على انبياء الله
ورسله السلام على ابراهيم خليل الرحمن السلام على المرسلين والحمد
لله رب العالمين السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين اللهم
صل على محمد وال محمد وبارك على محمد وال محمد وارحم محمدا وال محمد
كما صليت وباركت وترحمت على ابراهيم وال ابراهيم انك حميد

مجيد اللهم صل على محمد وال محمد وابن محمد عبدك ورسولك وعلى
ابراهيم خليلك وعلى انبيائك ورسلك وسلم عليهم وسلام على
المرسلين والحمد لله رب العالمين اللهم افتح لي ابواب رحمتك واستعملني
في طاعتك ومرضاتك واحفظني بحفظ الايمان ابدا ما ابقيتني جل
ثناء وجهك الحمد لله الذي جعلني من وفده وزواره وجعلني ممن يعمر
مساجده وجعلني ممن يناجيه اللهم اني عبدك وزائرك في بيتك
وعلى كل ماتي حق لمن اتاه وزاره وانت خير ماتي واكرم مزور فاسالك
يا الله يا رحمن وبانك انت الله الذي لا اله الا انت وحدك لا شريك
لك وبانك واحد احد صمد لم تلد ولم تولد ولم يكن لك كفوا احد
وان محمدا عبدك ورسولك صلى الله عليه وعلى اهل بيته يا جواد
يا كريم يا ماجد يا جبار يا كريم اسالك ان تجعل تحفتك اياي بزيارتي
اياك اول شيء تعطيني فكاك رقبتي من النار اللهم فك رقبتي من
النار دو مرتبه بگوید واوسع علي من رزقك الحلال الطيب وادرء

عن شیاطین الجن والانس وشر فسقة العرب والعجم پس چون بنزدیک
حجر الاسود رسد در خبر است از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت شده که چون
نزدیک شدی بحجر الاسود پس بردار دو دست خود را و ستایش کن حق تعالی را و درود کن بر پیغمبر
صلی الله علیه و آله و طلب کن از الله تعالی اینکه قبول کند از تو عبادت را بعد از آن مسح کن دست را بحجر الاسود
و بوسه کن آن را پس اگر دسترس نداشته باشی که بوسی آن را پس مسح کن دست خود را بآن حجر و ببوس
اگر دسترس نداشته باشی که خود را رسانی بآن پس اشاره کن بسوی آن از دور و بگو که
اللهم امانتی ادیتها ومیثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة
اللهم تصدیقا بکتابک وعلی سنة نبیک اشهد ان لا اله الا
الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله آمنت بالله
وکفرت بالجبت والطاغوت وباللات والعزی وعبادة الشیطان و
عبادة کل ند یدعی من دون الله پس اگر دسترس قدرت نداشته باشی که گوئی تمام دعا
را بگو آن پس بگو بعض از آن را و آن این است اللهم امانتی ادیتها ومیثاقی تعاهدته
لتشهد لی بالموافاة وبگو اللهم الیک بسطت یدی وفیما عندک عظمت

رغبتی

رغبتی فاقبل سبحتی واغفر لی وارحمنی اللهم انی
اعوذ بک من الکفر والفقر ومواقف الخزی فی الدنیا والآخرة
و نیز از برهانی بجانب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که فرمودند چون داخل شدی مسجد
الحرام پس رو بسوی آن نگاه کن بسوی حجر الاسود پس رو بآن مکن و بگو که الحمد لله
الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله وسبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر الله اکبر من خلقه والله اکبر ممن اخشی
واحذر ولا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
یحیی ویمیت ویمیت ویحیی بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر و درود
بفرست بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بر رسولان چنانکه کردی و دعا کن وقتی که داخل مسجد
میشدی بعد از آن بگو اللهم انی اؤمن بوعدک واوفی بعهدک و بجانب سلام
الی یوم الحساب روایت شده که سلام کن و خبر است که متصل کنی شکم خود را بآن و مسح کنی حجر الاسود را
بدست خود و کافیست نزد وقتیکه مقابل حجر شوی تکبیر و صلوات بر محمد و آل او بگو و بگو السلام
علی رسول الله صلی الله علیه و آله و دعای سابق مستحب است فصل پنجم در بیان آداب طواف

عمره تمتع و رکعتین او و بعد از آداب سابقه شروع در طواف کن که **فصل سیوم** از افعال عمره
تمتع است پس از رکن حجر شروع کن در طواف و برای آنکه جزم حاصل شود طواف کامل که از تمام
حجر کند بطرف رکن یمانی برای آنکه مقدمه واجب واجب است و محاذات حجر در کار نیست بلکه از اول
تمام حرکت کن بر روشی که خانه در دست چپ باشد و باید که دوری تو از خانه بقدر ما بین مقام ابراهیم
و خانه کعبه باشد چه روایت شده که اگر از بین چه بکند در طواف باطل و از جمله سنن طواف این است که
نزدیک رکن ها باشد و سر و پا برهنه باشد و گامها را نزدیک یکدیگر دارد و حرکت او نه بسیار تند یعنی
تند و نه بطی یعنی بسیار کند باشد و طواف بی وضو صحیح نیست چنانکه از مقتدای اکابر دین امام
محمد باقر علیه السلام روایت است بر وفق که راوی گفت پرسیدم او را از مردی که طواف کرد بی وضو
یا اکتفا میکند بآن طواف فرمودند نه و نیز روایت شده از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم
علیهم السلام گفت پرسیدم او را از مردی که طواف کرد بخانه کعبه بر حالتی که او جنب است پس یاد آورد
بر حالتی که او در میان طواف است فرمودند که قطع میکند طواف خود را و اکتفا میکند بجز آن که
طواف کرده پرسیدم او را از مرد دیگر طواف کرده بعد از آن در میان طواف یاد آورد که او بی وضو
فرمودند که قطع میکند طواف خود را و اکتفا نمیکند بآن و بخوان در اثنای طواف این دعا که مروی است از



امام همام حضرت صادق علیه السلام که اللّهمّ انّی اسئلک باسمک الّذی یُمشی به
علی ظلل الماء کما یُمشی به علی جدد الارض و اسئلک باسمک الّذی
یهتزّ له اقدام ملائکتک و اسئلک باسمک الّذی دعاک به موسی من
جانب الطّور فاستجبت له و القیت علیه محبّة منک و اسئلک باسمک
الّذی غفرت به لمحمّد صلّی الله علیه و آله ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر
و اتممت علیه نعمتک ان تفعل بی کذا و کذا و مطلب خود را طلب کند و نیز بخوان در اثنای
طواف این دعا را که از امام ثانی جناب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده اللّهمّ انّی الیک
فقیر و انّی خائف مستجیر فلا تغیّر جسمی و لا تبدّل اسمی
در اثنای طواف جاری از تو نشاید و روان کعبه و چون در اثنای طواف رسی بحجر اسمعیل آنرا
نیز داخل طواف کن و حجر بکسر حاء مهمله و سکون جیم و راء مهمله دیواریست کوتاه در جانب ناودان
کعبه چه روایتست از مردیکه دیده خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام که هر که کوتاه
کرد از طواف ما خود را برفتن در حجر در طواف یعنی که از میان حجر رفت و حجر را داخل
طواف نکرد باید که اعاده کند طواف خود را از حجر اسود تا حجر اسود یعنی که آن شوط

را از سر گیرد و مرویست که بود سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام که چون
میرسید بحجر اسمعیل پیش از آنکه برسد برابر ناودان کعبه که برابر وسط حقیقی دیوار حجر اسمعیل است بر
میبرد سر خود را در حالیکه در زیر ناودان بود نظر میکرد بسوی ناودان کعبه میگفت اللهم ادخلنی
الجنة و اجرنی برحمتک من النار و عافنی من السقم و اوسع علی
من الرزق الحلال و ادرء عنی شر فسقة الجن و الانس و شر
فسقة العرب و العجم و چون از آن میگذشت و ناودان کعبه میگفت اللهم اعتق رقبتی
من النار و اوسع علی من رزقک الحلال و ادرء عنی شر فسقة الجن
و الانس و ادخلنی الجنة برحمتک و چون گذشتی از حجر اسمعیل و رسیدی به پشت خانه
کعبه بخوان دعائی که مقتدای خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام میخوانده و آن اینست که یا
ذا المن و الطول و الجود و الکرم ان عملی ضعیف فضاعفه لی و تقبله منی
انک انت السمیع العلیم و چون رسی برکن یمانی شکم خود را متصل کن بآن و پهلوی و بگذار
روی خود را بآن چه در روایت شده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله یوم الجزاء با برد که
میکرد شکم خود را بارکان کعبه مگر رکن حجر اسود و رکن یمانی میبوسید اندو رکن در پهلوی خود را

میگذاشت بر آن و در کنی و نیز روایت شده از برد شیخ راوی که گفت که طواف میکردم با امام
جعفر صادق علیه السلام چون میرسید بسوی حجر اسود میمالید آنرا بدست خود و میبوسید آنرا و چون میرسید
بسوی رکن یمانی بغل میگرفت آنرا گفتم قربانت شوم میمالی حجر اسود را بدست خود و بغل میگیری رکن
یمانی را پس فرمودند که فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله یوم الجزا ما آمدم نزد رکن یمانی الا که
یافتم جبرئیل علیه السلام را که بتحقیق سبقت کرده بود در من حالیکه بغل میگرفت آنرا و اینکه رکن یمانی
نیز بغل گیرم آنرا و نیز از یمانی یحیی سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که فرموده
در است از درهای بهشت که نبسته گردد الحمد لله آنرا از وقتیکه گشوده آنرا و در روایت دیگر اینکه رکن یمانی
دری از درهای حق است سوی بهشت که از آن داخل میشویم بهشت و نیز از یمانی یحیی سلام الله علیه الی
یوم الحساب روایت از ابی الفرج سندی که رسید بما روایت شده که طواف میکردم با امام علیه السلام
نزد کعبه پس امام علیه السلام فرمودند که کدام جای این خانه بزرگتر است باعتبار حرمت نزد الله تعالی پس گفتم
قربانت شوم تو اعلمی ای بین جواب از من پس امام علیه السلام برگردانیدند سوال را بمن که کدام
کوشم بقصد سوی پس گفتم امام علیه السلام که درون خانه بزرگتر است باعتبار حرمت پس امام فرمودند
رکن یمانی بر در است از درهای بهشت که گشوده است برای شیعة آل محمد بسته از غیر آن شیعه هیچ در نیست

مؤمنی که دعا کند بدعائی نزد رکن یمانی مگر اینکه بالا رفت دعای او تا اینکه بچسبد بعرش
حالانکه نیست میان او و میان حق سبحانه و تعالی حجابی و چون نزد رکن یمانی برسی بردار روی خود را
بکعبه و بخوان دعائی که مرویست از امام موسی کاظم از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله الی یوم الدین که
چون آنحضرت طواف کرد کعبه را چون رسید برکن یمانی نزد آن ایستاد روی بسوی کعبه بعد از آن گفت
الحمد لله الذی شرفك و عظمك و الحمد لله الذی بعثنی نبیا و جعل
علیا اماما اللهم اهد له خیار خلقك و جنبه شرار خلقك و نیز بخوان
دعائی که مرویست از علماء اکابر و اصاغر از امام محمد باقر علیه السلام بروشی که راوی گفت دیدم امام را که
امام علیه السلام طواف میکرد و هم لیس بود با بروش که نمیگذشت در شوطی از جمله شوطها او برکن یمانی
مگر فرا آمد او بعد از آن میگفت که اللهم تب علی حتی اتوب و اعصمنی
حتی لا اعود بعد از آن بیا برکن حجر اسود و در میان رکن یمانی و رکن حجر الاسود بخوان دعا
که روایت شده از امام جعفر صادق علیه صلوات الخالق و آن اینست که اللهم آتنا فی الدنیا حسنة
و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار و نیز [illegible] موکل کرده شده
آمین [illegible] خواند در هر هفت شوط ما یک طواف

حکم

اگر ممکن نشود در هر شوط استلام کن یعنی دست بمال بر رکن یمانی و رکن حجر الی آنکه از رکنی
برکنی و چون اژدحام در نزد حجر در وقت موسم بیشتر است بنا بر آنکه اکثر نشود بوسیدن پس
اشاره کن بدست و دست را ببوس و بخوان دعائی که مذکور شد در اماکن متبرکه چنانچه گفته شد بهتر است و لیکن
در کل طواف اکتفا بصلوات بر محمد و آل محمد میتوان نمود و چون شوطها باتمام نمودی در شوط
هفتم چون بموضعی رسی که دوری آن از رکن یمانی قبل از دری و کمتر از رکن حجر الاسود است سابقا
مفتوح بوده و الحال مسدود است او و محاذی در مفتوح است و آن را ملتزم و متعوذ میخوانند و بعضی
کرده اند که مستجار اسم همین موضعی است که ملتزم و متعوذ نیز [illegible] و این
ابکر مستجار موضعی است از دیوار کعبه که میان حجر اسود و در کعبه است و مستجار متصل بحطیم
الحرام است حاصل آنکه منقول است از [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام که چون در شوط هفتم
رسی پس بچسبان شکم خود را بخانه و متصل کن شکم خود را و پهلوی خود را بخانه کعبه و بگو اللهم البیت بیتك
و العبد عبدك و هذا مکان العائذ بك من النار بعد از آن اقرار کن بکل اضطرار خود
کردی گناهان که [illegible] هیچ بنده مؤمنی که اقرار کند برای صاحب کل اضطرار خود گناهان خود
در این مکان مگر آنکه بخشد حق سبحانه و تعالی برای او ان شاء الله و میگویی اللهم من قبلك الروح

وَالْفَرَجَ وَالْعَافِیَةَ اللّٰهُمَّ اِنَّ عَمَلِی ضَعِیفٌ فَضَاعِفْهُ لِی وَاغْفِرْ لِی
مَا اطَّلَعْتَ عَلَیْهِ مِنِّی وَخَفِیَ عَلَی خَلْقِکَ و بعد از ان طلب پناه مکنی بتو
از آتش جهنم و انتخاب مکنی براه حج و بسیار دعا بعد از ان حجر الحسبان کن بمانی بعد از ان بیا نزد
حجر الاسود و سلام کن حجر را و آن جهنم کن و بعد از ان صلی جا بر در مقام ابرهیم علیه السلام دو رکعت
نماز طواف بکذار که **فصل چهارم** از افعال عمره تمتع است چه روایت شده از امام ابی [illegible] سلام
الله علیه الی یوم الحساب که چون فارغ شدی از طواف خود که فریضه است پس بیا نزد مقام ابرهیم پس دو رکعت
دو رکعت بکذاران نماز را مقدم بر هر سعی و بخوان بعد از فاتحه در رکعت اولی از انها سوره توحید را
که قل هو الله احد است و در رکعت دویم قل یا ایها الکافرون را بعد از ان تشهد کن و سلام کن و بعد
را و ستایش کن خدا را و بسیار ثنا کن و درود کن بر نبی صلی الله علیه و آله و دعا کن که حق تعالی
که قبول کند نماز تو آنچه را که کردی و ممکن نیست روایت که رسیده از امام محمد باقر سلام الله علیه الی یوم الاخر
از مرد دیکه طواف کند طواف فریضه و فارغ شد از طواف خود در وقتیکه فرو رفت آفتاب امام علیه السلام
**فصل ششم**
فرمودند که واجب است براو در همانوقت دو رکعت نماز طواف پس بجا آورد تا آنکه [illegible]
در بیان عوارضی که بطواف عارض میشود روایت است از مروج دین خدا امام جعفر صادق علیه السلام



مرد دیکه طواف کرده یکدوره یا دو دوره بعد از ان بیرون رفت از مسجد برای حاجتی پس امام
علیه السلام فرمودند که اگر باشد طواف او [illegible] بجا می نهد بر آنچه کرده تمام میکند و اگر باشد طواف
فریضه بجا می نهد بر آن و نیز از امام ابی [illegible] سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که
[illegible] از امام علیه السلام از مردی که طواف کرد خانه کعبه را سه دوره از طواف
بعد از ان رفت از خانه کعبه [illegible] داخل شد پس داخل خانه کعبه شد چگونه میکند امام علیه السلام
فرمودند که باطل کرد طواف خود را او بتحقیق مخالفت کرد [illegible] بعض طواف
باید که از سر گیرد طواف خود را و نیز از امام ابی [illegible] سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که فرمودند
طواف کرد مردی خانه کعبه را [illegible] دوره بعد از ان [illegible] طواف
امام علیه السلام [illegible] طواف فریضه و نیز روایت شده از امام موسی کاظم علیه السلام
در مردیکه طواف کرد طواف فریضه را یعنی که شروع در طواف فریضه کرد بعد از ان بیمار شد
طواف بیماری که قدرت ندارد بر آن بیماری بر [illegible] طواف امام علیه السلام فرمودند که اگر باشد
که طواف کرده باشد چهار دوره امر میکند کسی را که طواف کند از جانب او سه دوره پس بتحقیق تمام شد
آن مرد را اگر باشد بیرون رفت که طواف کرده باشد سه دوره قدرت ندارد بر [illegible] طواف پس [illegible]

جواز آنکه غایت الله تعالی سر او هیچ معنی که باعث اختیار شد در نقض طواف پس بحسب روایتی که
تاخیر کنند طواف را که روز دوم روز بسیار که تا کنار داوند امرض میگردد در طواف میکند هفت دوره را اگر
دراز شد مرض او امر میکند کسی که طواف کند از جانب او هفت دوره که تمام دوره کعبه و مقام ابراهیم و سعی
میان صفا و مروه کند از جانب او و بتحقیق آنکه بیرون آید از احرام عمره خود بعد از تقصیر و بجای آن
میکند در سعی میان صفا و مروه اگر بیمار شود در اثنای آن و در سعی حاجز اگر بیمار شود در اثنای آن
مراد است که تجاوز از نصف و عدم تجاوز محوط است در آنها بتفصیلی که مذکور شد در طواف و مروه
از ابی عزه بفتح عین مهمله و تشدید زای معجمه گفت که گذشت بمن امام جعفر صادق علیه السلام بر
حالیکه در دوره پنجم بودم از طواف پس گفت مرا که روانه شو با من تا عیادت کنیم بیماری را پنج دوره بجا
کرده ام هفت دوره خود را تمام کنم و بیایم امام علیه السلام فرمودند که قطع کن طواف را و
نگاه دار آنرا از آنجا که قطع میکنی تا برگردی بسوی موضعی که قطع کردی از آن موضع پس بنا گذاری بر آن
و نیز از همان عالیجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده در مردی که بود در طواف نافله
طواف پس دریافت او را وقت فضیلت نمازی فریضه فرمود که قطع میکند طواف خود را و میگذارد
نماز فریضه را بعد از آن میگردد و تمام میکند آنچه را که باقیمانده از طواف و نیز روایت شده که همان

عالیجناب

عالیجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب پرسیده شد از مردی که آیا استراحت میکند در
طواف خود فرمودند که آری من بتحقیق بودم با پدر خود که گاه نشسته میشد برای من از نشستن می تمام
از آن وقت باندکی و نیز صحیح صفوان از همان عالیجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت
شده با پیرو شخص راوی گفت گفتم امام علیه السلام را که مرد مانده میشود در طواف آیا جایز
است او را اینکه استراحت کند فرمودند که آری استراحت میکند و بعد از آن بر میخیزد پس بنا میگذارد بر طواف خود
در فریضه و غیر فریضه و میکند آنرا در سعی میان صفا و مروه و جمیع افعال حج خود اگر حاجت شود
و نیز روایت است از اسحق بن عمار گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را در مردی که طواف کرد
بخانه کعبه بعد از آن بیرون رفت و سعی کرد میان صفا و مروه ناگاه بیاد آورد که او بتحقیق نقص کرده در طواف
خود را که کعبه امام علیه السلام فرمودند که بر میگردد بسوی کعبه و تمام میکند طواف خود را بعد از آن بر میگردد بسوی
صفا و مروه و تمام میکند آنچه را که باقی مانده پرسیدم از مردی که ابتدا کرد بصفا و مروه پیش از آنکه تمام کند طواف را
امام علیه السلام فرمودند که جایز نیست که تمام کند طواف را بعد از آن امر میکند سعی صفا و مروه را
گفتم که پس چه چیز جدا کرد طواف که در میان حج و عمره امام فرمودند هرگاه که داخل
بتحقیق داخل شده بعضی از طواف خانه و دوم داخل شده در چیزی از آن و نیز روایت شده که

برسیده شد همان آنجناب سلام الله علیه یوم الحساب از مردی که طواف میکند بکعبه پس داخل
میشود وقت نماز عصر آیا سعی میان صفا و مروه میکند پیش از آنکه نماز گذارد و یا نماز میگذارد بعد
از آنکه سعی کند امام علیه السلام فرمودند که سعی نمیکند بلکه نماز میگذارد و بعد از آن سعی میکند و نیز روایت شده
از همان آنجناب سلام الله علیه یوم الحساب بروایت علاء بفتح عین مهمله و تخفیف لام و الف ممدوده
ابن رزین بفتح راء مهمله و کسر زاء معجمه و سکون یاء دو نقطه تحتانیه که از راویان زبده حالی امام جعفر صادق
علیه السلام گفت پرسیدم امام علیه السلام از مرد دیگر طواف کرد بکعبه در روز عید قربان پس
آیا تأخیر میکند سعی میان صفا و مروه را تا فردا امام علیه السلام فرمودند که نه فصل هفتم در بیان شک و خطا در
طواف حقیقتا هرگاه کسی شک کند در عدد طواف فریضه یا نداند که چند طواف کرده یعنی که
کند که آیا شش طواف کرده یا چهار یا پنج یا شش یا هفت طواف کرده و یا اینکه نداند که شش طواف کرده یا هفت
یا هشت پس از سر میگیرد طواف را و هرگاه طواف نافله باشد بنا بر کمتر میگذارد و تفصیل این قول در جای خود
شرح میشود از آن جمله اینکه روایت شده که پرسیده شد امام جعفر صادق از مرد دیگر طواف کرد طواف فریضه
پس شک کرد که شش شوط کرده یا هفت شوط امام علیه السلام فرمودند باید که از سر گیرد طواف خود را گفتم
که فوت شده از وقت طواف یعنی که الحال آنکه فارغ شد از طواف و رفت در مقام ابراهیم برای نماز گزاردن طواف

این شک حادث شد امام علیه السلام فرمودند که در این صورت نمی بینیم برای او چیزی را از فریضه
مجبور است سوی ... و نیز روایت شده که پرسیده شد همان آنجناب سلام الله علیه
یوم الحساب از مردی که شک کرده در عدد طواف فریضه فرمودند که از سر میگیرد هر باره که شک کرد راوی گفت گفتم
فریاب شش شوط شک کرده در عدد طواف نافله فرمودند بنا میگذارد بر کمتر و نیز روایت شده که پرسیده شد
همان آنجناب سلام الله علیه یوم الحساب از مرد دیگر طواف کرد در خانه کعبه هشت دوره در طواف فریضه
فرمودند که از سر میگیرد تا آنکه خوب شمار عدد طواف را که هفت است و زیاده و کم نیست و نیز روایت شده از
ابوبصیر که پرسیدم امام را که مردی طواف کرد در خانه کعبه فریضه لیس گمان نمیکند شش دوره کرده یا هفت یا
هشت امام علیه السلام فرمودند که از سر میگیرد طواف خود را تا نگاه دارد عدد را بی کم و زیاد در پرسیدم
امام را از مرد دیگر طواف کرد و از روی فراموشی طواف نافله را هشت دوره امام علیه السلام فرمودند
که باید تمام کند آنچه را که کرده طواف که چهارده دوره است و بعد از آن گذارد چهار رکعت در هر جا
مسجد الحرام که خواهد و اما هرگاه طواف فریضه باشد باید که از سر گیرد اگر هشت دوره کرده باشد مگر
تمام کند هفت دوره را بی کم و زیاده و نیز روایت شده از امام همام حضرت سجاد زین العابدین علیه السلام خلاصه که
شک در عدد طواف کند که نمی داند شش شوط کرده یا چهار شوط اگر طواف فریضه است از سر گیرد و اگر طواف نافله

بنا بر سه میگذارد و حاجت طرح باطل نیست و نیز حسن بن عطیه روایت کرده که پرسید که بهمان جناب سلام
الله علیه الی یوم الحساب سلیمان بن خالد که جا لیکن من با او بودم از رده بکه طواف کرد بخانه که چه شش
دوره پس پرسیدم امام علیه السلام ازین که چگونه طواف میکند سلیمان گفت که روبرو شد حجر اسود را در اول طواف و
گفت الله اکبر و کره کرد یک دوره را از الحال کرد که یک دوره کرد دیده پس فرمودند امام علیه السلام
که میکرد دیگر دوره گفت سلیمان که فوت شد از او آن کر دیدن یک دوره تا آنکه آمد نزد امام
علیه السلام فرمودند که امر میکنند کسی را که یک دوره کرد دار جانب او و نیز روایت شده که پرسید
همانی جناب سلام الله علیه الی یوم الحساب از مرد که از روی فراموشی کرد دید هشت دوره فرمودند
که اگر یاد آورد پیش از آنکه برسد برکن حجر اسود لیکن باید که قطع کند دوره هشتم را فصل هشتم در بیان جمع
میان دو طواف آنکه ممنوع است جمع کردن دو طواف در طواف فریضه بی وسطار رکعتین در طواف نافله
باکی نیست چنانچه از زبده خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند
که ممنوع است آنکه جمع کند مرد میان دو طواف بی توسط رکعتین طواف فریضه اما جمع در نافله پس
فصل نهم در بیان طواف مریض بسا روایت است یا نیز نکه راوی گفت ملاحظه کردم امام جعفر صادق علیه
صلواة الخالق تا بار حالی که او کردانیده میشد در دور کعبه در کجاوه و او سخت بیماری بوده

بار که

برسید برکن یمانی امر میکرد در بردارندگان کجاوه را که میگذاشتند او را در زمین پس
برون می آورد دست خود را از روزن کجاوه تا که دست خود را بر زمین بعد از آن فرمودند
که بردارید مرا و چنبکه کردند از چند مرتبه در هر دوره گفتم او را فدای تو شوم ای فرزند رسول الله این مرتبه
آنکه مشکلی است بر تو فرمودند بدرستیکه من شنیدم از الله عز و جل که میگوید در سوره حج که لیشهدوا
منافع لهم یعنی باید که ملاحظه کنند مواضع نفع بسیار را برای خودشان و این است که بهم کان از عمده
منافع ما دادی گفت گفتم که منافع دنیا را خواست یا منافع آخرت را فرمودند کل را خواسته و نیز از
همان عالیجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که فرمودند طواف بجا اسبهال و شکسته عضو
طواف کرده میشود از جانب ایشان و رمی جمره کرده میشود از جانب ایشان مثلهای منی و نیز روایت است از
اسحق بن عمار که پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از بیماری که بهمان میگوید اما طواف
کرده میشود از جانب او فرمودند که نه و لیکن گردانیده میشود در کجاوه و مانند آن و نیز روایت کرده
بهمان سند از امام جعفر صادق علیه السلام که اطفال شیرخواره گردانیده میشوند و حج کرده
میشود از جانب ایشان گفت راوی که فرمودند امام علیه السلام که چون باشد زن بیمار صاحب بهتان گردانیده
میشود از جانب او و مخفی نماند که فرموده که منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق

نه برای که در حدیث سابق سوال از وی کرده است **فصل دهم** در بیان سهوی که در تعیین طواف حادث میشود
روایت شده از معتمدای حلی و عالم امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم از وی
و فراموش کرد که گزارد دو رکعت نماز نزد مقام ابرهیم علیه السلام در طواف حج و طواف عمره امام فرمود
در یک میگذارد دو رکعت نماز نزد مقام ابرهیم چه بدرستیکه الله عز و جل میگوید در سوره بقره
مِنْ مَقَامِ اِبْرَاهِیْمَ مُصَلًّی بیرون رفته باشد از مکه امر میکنیم او را با یک برگردد و مراد آنست که
همانجا دو رکعت نماز میگذارد یا دیگری را امر میکند که نیابت او بگزارد
الی یوم الحساب روایت شده در مرد دیگر که طواف کرد طواف فریضه و فراموش کرد دو رکعت نماز تا آنکه در میان صفا و
مروه یعنی که شروع در سعی کرد امام علیه السلام فرمود که ترک میکند آنکار را بعد از آن برمیگردد و
آن دو رکعت نماز در مقام ابرهیم بعد از آن برمیگردد بسوی مکانی که ترک نموده و تمام میکند سعی را از هشام بن مثنی
و حنان بفتح حاء مهمله و تخفیف نون گفتند طواف کردیم بکعبه طواف نسا و فراموش کردیم دو رکعت نماز و چون به منی
رسیدیم بمنی یاد آوردیم آن دو رکعت نماز را پس آمدیم نزد امام جعفر صادق علیه صلوات الخالق و پرسیدیم فرمود که
گذارید آن دو رکعت نماز را در منی **فصل یازدهم** در بیان استلام حجر اسود بعد از نماز طواف و رفتن نزد چاه زمزم در
احادیث معتبره وارد شده که مستحب است که چون از دو رکعت نماز طواف فارغ شوی بیا نزد حجر اسود و دست بکش

بار و بال

بار و بالهای گرانی که موجب شده است اشاره کن و دست را ببوس و بعد از آن بیا نزد چاه زمزم و یک دلو یا دو
دلو آب بکش و بیاشام از آن و بر سر و پشت و شکم و بگو در وقت آشامیدن این دعا را که روایت شده
از امام جعفر صادق صلوات الخالق که اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْمًا نَافِعًا وَرِزْقًا وَاسِعًا وَشِفَاءً
مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسُقْمٍ **فصل دوازدهم** در بیان سعی صفا و مروه بعد از طواف و آداب آن بدانکه بصفا و مروه رو
کردن فعل پنجم از افعال عمره تمتع است روایت شده از زبده خلایق امام جعفر صادق علیه السلام خلاصه آن آنکه
بیرون برو بسوی صفا از دری که بیرون رفت از آن در رسول الله صلی الله علیه و آله و آن دری است که برابر حجر الاسود است و برو
تا کوه صفا بر حالیکه آرام دل و آرام اعضا با خشوع تمام بالا رو بر صفا تا جائی که نظر کنی بسوی خانه کعبه و رو کن
بسوی رکنی که حجر اسود در آن است و ستایش کن خدا را و بیاد آر آنچه از اسماء حسنی بخاطر داری و یاد کن
از جمله نعمتهای او و عطاهای او آنچه میسر باشد که گردی بسوی او آنچه را که تو را میسر شود یاد کردن آن و بعد
از آن بگو هر یک از الله اکبر و الحمد لله و لا اله الا الله هفت مرتبه و بعد از آن سه مرتبه بگو لا اله الا الله وحده
لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ پس صلوات بفرست بر محمد و آل محمد و بگو سه مرتبه که اَللّٰهُ اَكْبَرُ عَلٰى مَا هَدَانَا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ
عَلٰى مَا اَوْلَانَا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الْحَيِّ الدَّائِمِ و بگو سه مرتبه اَشْهَدُ

اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ لا نَعْبُدُ اِلَّا اِيّاهُ
مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و یکو سه مرتبه اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ الْعَفْوَ
وَالْعافِيَةَ وَالْيَقِينَ فِي الدُّنْيا وَالْاٰخِرَةِ و بکو سه مرتبه اَللّٰهُمَّ اٰتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً
وَفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنا عَذابَ النّارِ و بعد از ان بکو اَللّٰهُ اَكْبَرُ صد مرتبه لا اِلٰهَ اِلَّا
اللّٰهُ صد مرتبه اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ صد مرتبه سُبْحانَ اللّٰهِ صد مرتبه و بعد از ان بکو لا اِلٰهَ اِلَّا
اللّٰهُ اَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الْاَحْزابَ وَحْدَهُ فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ
وَحْدَهُ وَحْدَهُ اَللّٰهُمَّ بارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ وَفِيما بَعْدَ الْمَوْتِ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ
مِنْ ظُلْمَةِ الْقَبْرِ وَوَحْشَتِهِ اَللّٰهُمَّ اَظِلَّنِي فِي ظِلِّ عَرْشِكَ يَوْمَ لا ظِلَّ اِلَّا ظِلُّكَ
و بعد از ان بسیار کن از اینکه با مانت بسپاری اصحاب کل اختیار خود کیش سلامت دعا وخود را
در انجا بسپرش کوئی که اَسْتَوْدِعُ اللّٰهَ الرَّحْمٰنَ الرَّحِيمَ الَّذِي لا تَضِيعُ وَدائِعُهُ
دِينِي وَنَفْسِي وَاَهْلِي و بکوئی که اَللّٰهُمَّ اسْتَعْمِلْنِي عَلىٰ كِتابِكَ وَسُنَّةِ نَبِيِّكَ وَتَوَفَّنِي
عَلىٰ مِلَّتِهِ وَاَعِذْنِي مِنَ الْفِتْنَةِ و بعد از ان تکبیر بکوئی بسیار و اعاده بکنی اَللّٰهُمَّ اسْتَعْمِلْنِي
تا اخر دو بار و بعد از ان تکبیر بکوئی یکبار و اعاده بکنی دعای مذکور را یکبار حاصل انکه چهار بار

دعای

دعای مذکور چهار بار تکبیر کفته میشود و نیز بخوان دعائیرا که چون سید الوصیین امیر المومنین
علیه السلام بالا برفت بصفا برابر روی خود میکرد کعبه را و بعد از ان بر میداشت دو دست خود را
و بخواند و ان اینست که اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ اَذْنَبْتُهُ قَطُّ فَاِنْ عُدْتُ فَعُدْ عَلَيَّ
بِالْمَغْفِرَةِ فَاِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ اَللّٰهُمَّ افْعَلْ بِي ما اَنْتَ اَهْلُهُ فَاِنَّكَ
اِنْ تَفْعَلْ بِي ما اَنْتَ اَهْلُهُ تَرْحَمْنِي وَاِنْ تُعَذِّبْنِي فَاَنْتَ غَنِيٌّ عَنْ عَذابِي
وَاَنَا مُحْتاجٌ اِلىٰ رَحْمَتِكَ فَيا مَنْ اَنَا مُحْتاجٌ اِلىٰ رَحْمَتِهِ اِرْحَمْنِي اَللّٰهُمَّ
لا تَفْعَلْ بِي ما اَنَا اَهْلُهُ فَاِنَّكَ اِنْ تَفْعَلْ بِي ما اَنَا اَهْلُهُ تُعَذِّبْنِي وَلَمْ
تَظْلِمْنِي اَصْبَحْتُ اَتَّقِي عَدْلَكَ وَلا اَخافُ جَوْرَكَ فَيا مَنْ هُوَ عَدْلٌ لا يَجُورُ
اِرْحَمْنِي و مرویست که طول کنید در صفا و مروه با زیادتی السنت و نیز روایت از امام جعفر صادق
علیه السلام که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله الی یوم الجزا بر روش که می ایستاد در صفا بقدر انکه خواند
شود سوره البقره وارد شده که اکر دوست داری که بسیار شود مال تو پس طول بده ایستادن را در صفا
و اکتفا بصلوات نهاد در جمیع صفا و مروه میتوان نمود و جا کمه کرده و نیز روایت شده که امام موسی کاظم علیه السلام
اکتفا مینمود بهمین دعا که اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ حُسْنَ الظَّنِّ بِكَ فِي كُلِّ حالٍ وَصِدْقَ النِّيَّةِ

فی التوکل علیک پس نشیب شیب و برو بسوی مروه رفتن میانه یعنی نه سریع و نه بطی با آرام دل و
آرام اعضا از راستهٔ عطاران تا رسی به برابری که در جانب راست مسجد است نزد اول زمین که میلی سبز است و
در دو طرف آن دو زمین هروله باید زد منتهی میشود به دکه که ملاءه آنرا دار ابن عباد و دار قاضی مخزومی
نیز میخوانند چون با همگان سعی هروله کن یعنی آنکه دو جستن جستن بری کام و شتاب چنانکه توانی و
بگو دعایی را که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده و آن این است که بسم الله و بالله والله اکبر و
صلی الله علی محمد و اهل بیته اللهم اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم و انت
الاعز الاکرم و همچنین بروی تا رسی بمناره دیگر پس قطع هروله کن و بر زبان این بگو
و چون از مناره بگذری بگو یا ذا المن و الفضل و الکرم و النعماء و الجود اغفر
لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت بعد از آن روانه شو با آرام دل و قیام اعضا تا که
بمروه سعی بسی الا رو بر مروه تا آنکه ببینی خانه کعبه را از سر دیوار مسجد الحرام و بجا آور آنچه در
صفا بجا آوردی از دعا بعد از آن برای مروه بجانب صفا متوجه باش تا هفت مرتبه یعنی
از رفتن و برگشتن هفت مرتبه شود و ابتدا بالصفا و ختم بمروه باید کرد و هر وقت از این هفت مرتبه که میان زمین
سطح مناره اول سعی هروله کن بمناره دیگر پس قطع هروله کن و باقی را تا تمام کن با آرام دل و قیام اعضا

مروی

مروی و در سعی با وضو بودن شرط نیست بلکه وارد شده که مستحب است و نیز سنت است پیاده
سعی کردن و اگر چه سوار شود جائز است و نیز جائز است و اگر در اثنای سعی وقت نماز در آید نماز خود
میکند سعی را در میان هر جا که باشد جائز است نماز میکند و بعد از آن عود کرده باقی مانده سعی را تمام میکند
و چون از سعی فارغ شدی تقصیر کن و آن فعل ششم از افعال عمره تمتع است چه روایت شده از معویة بن عمار
از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند چون فارغ شدی از سعی در میان صفا و مروه در حالتیکه تو
عمره تمتع داری پس کوتاه کن موی سر خود را از اطراف موی سر خود و از ریش خود و دیگر از موی شارب خود و همچنین
از ناخنهای خود و باقی گذار بعضی از ناخنهای خود را برای حج خود و چون چنین کردی بتحقیق حلال کردی
بر خود هر چیز که حلال میکنند بر خود آن محرم بعد از بیرون آمدن از احرام و لازم کرده بودی آن
بر خود بسبب احرام بر تو حرام شده بود حلال شود پس طواف کن ... طواف فلذا چه که جواب سنتی و زیاره
معتمر بعمره تمتع حلق یا سر نمیکند یعنی سر نمی تراشد و سنت است اینکه بهمان حالت احرام قیام نمایند یعنی جامه دوخته
نپوشند تا که احرام بحج کنند و سنت است که در هر شبانه روزی قلاده طواف قائم شود چنانچه حضرت رسول خدا
صلوات الله علیه و آله الی یوم الجزاء نمود و سه طواف در اول شب و سه طواف در آخر شب و سه بعد از نماز صبح و سه بعد از نماز ظهر
و نیز مستحب است اینکه مجموع طواف سیصد و شصت طواف شود بعدد ایام سنه و اگر نتوانی بر قدر که توانا

دانسته باشی خبر است صحیح اینکه وارد شده که چندان طواف کنی که طول طواف نشوی چیزی از
روی خواهش واگذاری همچنین که با شبهه طواف را دانسته باشی روایت است از مروج دین خالق
امام جعفر صادق علیه السلام در مردی معتمر بعمره تمتع که فراموش میکند که موی کوتاه کند تا آنکه احرام حج بندد
امام علیه السلام فرمودند که استغفار میکند تقدیم همچنین که بعد از احرام بحج بگفتن لبیک موی کوتاه
نمیکند و کفاره ندارد سوای استغفار و نیز از همانی بیجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده از بزنطی
که راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام از مردی که طواف کرد کعبه بعد از آن سعی کرد میان صفا و مروه برای
عمره تمتع کرده بعد از آن بتعجیل که داشت فراموش نمود یا رسیدن حج در ایشان پاک که موی کوتاه کند از احرام خود
نشد امام علیه السلام فرمودند که بر او خون گوسفندی که بریزد آنرا و اگر جماع کرد پس بر او شتری
یا گاوی که قربانی کند و نیز از همانی بیجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده به روایت حلبی
که گفت گفتم امام را فدایت شوم وقتیکه بجا آورد عبادات متعلقه بعمره خود را برای عمره مرد و زن
خود برای جماع و تقصیر نکرده بودم بنا بر جهل مسئله امام علیه السلام فرمودند که بر تو شتری
که قربانی کنی گفت مرد است که وقتیکه اراده کردم که جماع را از زن هم تقصیر کرده بود پس از دندان
بر و در گرفتم او را بر بعض موی خود را بدندانهای خود امام علیه السلام فرمودند که رحمت کناد

او را الله تعالی بود دادا ما تراز تو بر تو بیست شتری و جبت بر او جزئی **فصل نهم**
در بیان زنیکه در حالت طواف عمره یا غیر آن حائض شود روایت است از شتوای خادم عام
امام جعفر صادق علیه السلام از بزنطی که راوی گفت گفتم امام علیه السلام را که زن حج بعمره
زحالیکه معتمره بعمره تمتع است پس حائض میشود پس اگر طواف عمره کند کعبه را میداند حادث خود را
که میباشد پاکی وار حیض در روز عرفه یا سعی میکند و با مردمان بیرون میرود بسوی منی با حج
روز عرفه برای اینکه طواف نکند امام علیه السلام فرمودند که اگر زن پاک شد با بیرون که میداند احرام که
او پاک نمیشود از حیض در روز عرفه و طواف عمره میکند بکعبه و بیرون می آید از احرام عمره
خود بسبب سعی و تقصیر موی و بعد از احرام بحج میرسد بمردمان در عرفات پس اگر غروب آفتاب روز عرفه
پس بدرستیکه آنرا که مذکور شد و محقق صافی قدس سره فرموده که مراد این است که احوال این در این بصورت بهمان روز
مختلف میباشد لیکن نمی داند که در اول روز عرفه پاک میشود و وقت مردمان دارد دیگر در
طواف و سعی و تقصیر کرده احرام حج کنند و متوجه منی و عرفات شود و نیز از همان بیجناب سلام الله
علیه الی یوم الحساب روایت شده از بزنطی که راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام را از زنی که
طواف کرد کعبه در حج یا عمره بعد از آن حائض شد پیش از آنکه تمام کند دور گشت طواف را امام علیه السلام

فرمودند که چون پاک از حیض شود پس باید که بگذارد آن دو رکعت را نزد مقام ابراهیم و تمام
کرده طواف خود را یعنی که اعادهٔ الطواف واجب نیست بر او و نیز از ابی الحسن سلام
الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که فرمودند زنیکه صاحب استحاضه است طواف میکند بکعبه و میگذارد دو رکعت
طواف را بعد از رعایت آداب مستحاضه و داخل شود کعبه را مگر آنکه ترسد که ... آن
خون بی اختیار هست و نیز از حضرت ابی امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده که راوی پرسش
گفت پرسیدم امام علیه السلام را از دختری که حیض ندیده بود بیرون رفت از کوفه بجانب مکه با شوهر و
خویشان پس حیض دید و ترسید از اینکه اعلام کند خویشان خود و شوهر خود را تا اتمام کرد عبادات
متعلقه بکعبه را بر حالیکه او در حالت حیض بود پس جماع کرد با او شوهر او بعد از آن گفت بسوی که او
خویشان خود را که بود از کار حیض پس امام علیه السلام فرمودند که بر آن دختر لازم نیست چیزی که بر شوهر
کردن آن برای کفاره و بر آن دختر است حج در سال آینده و نیست بر شوهر او چیزی در بیان
علاج زود برطرف شدن حیض روایت است از معویه بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود چون
مشرف شود زن بر عبادات متعلقه بکعبه و یعنی که نزدیک شروع در آنها شود بر حالیکه حائض باشد
پس باید که غسل کند برای ... کند فرج خود را بکرسف و پنبه و مانند آنها تا خون بیرون نیاید که ببندد

و ثنا بی در پس آن از زبان امین گوید بر دعای او و گفته از زن میگوید که اللهم انی
أسألك بكل اسم هو لك او تسميت به لاحد من خلقك او استأثرت
به في علم الغيب عندك واسألك باسمك الاعظم الاعظم وبكل حرف انزلته
على موسى وبكل حرف انزلته على عيسى وبكل حرف انزلته على محمد صلى الله عليه
وآله الا اذهبت عني هذا الدم و چون در غیر موسم حج مثلا خواهد که داخل شود مسجد الحرام را
خواهد که در مدینه مشرفه داخل شود مسجد رسول صلی الله علیه و آله را بکند مثل آنکه مذکور شد روایت
از بکر بن عبدالله ازدی که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که قربانت شوم بدرستیکه زنی مسلمان
همراه من بود تا آنکه رسیدیم ... نزدیک بمکه پس حائض شد و بود ... او را
از آن اضطرابی بزرگ ... از آنکه از دست او برود طواف عمره و تمتع او و قضا باید شد از عرفات
و منی پس چه بود مرا اینکه بگویم آنرا برای تو پرسیدم از او که چگونه میکند آن زن امام علیه السلام فرمود
که بگو آن زن را که باید غسل برای دعا کند در نزدیک نصف روز و بپوشد جامهای پاکیزه و او در جایی
پاکیزه و بنشیند در دور او زنانی که آمین میگویند چون دعا کند و در پس جای آن زن زوال آفتاب
زوال آفتاب شد امر کن او را که دعا کند باید دعا و زنان آمین میگویند بر دعای او در دور او

اللهم انی اسئلک بکل اسم هو لک وبکل اسم تسمیت به لاحد من
خلقک وهو مرفوع مخزون فی علم الغیب عندک واسئلک باسمک الاعظم
الاعظم الذی اذا سئلت به کان حقا علیک ان تجیب ان تقطع عنی هذا الدم
پس اگر منقطع شود چون عمل او بعمل آورد و اگر منقطع نشود دعا کند در روز دوم نوشت بهمان اوقات این دعا
اللهم انی اسئلک بکل حرف انزلته علی محمد صلی الله علیه واله وبکل حرف انزلته
علی موسی علیه السلام وبکل حرف انزلته علی عیسی علیه السلام وبکل حرف انزلته
فی کتاب من کتبک وبکل دعوة دعاک بها ملک من ملائکتک ان تقطع
عنی هذا الدم پس اگر منقطع شد حیض با بر روش کم میشد در روز سیم آن در روز دوم بدست چیزی از حیض
برادر رسید اگر منقطع نشد پس باید که غسل کند فرداد مثل آن ساعتی که غسل کرده در آن روز پس چون
زوال آفتاب باید که درود کند بر محمد و آل محمد و باید که دعا کند باین دعای روز دوم باید که این کار بنا
چون دعا کند بادوی کیفیت بکر گرده از زن پس طرف شد از خون حیض آنکه بجا آورد عمره تمتع خود را حج
خود را و از مکه برگشتیم در حالی که بر همان حال بودیم که آمده بودیم پس وقتیکه رسیدیم سوی باغ او
لا کی نشاء اسرا برگشت آن زن از خون حیض پس گفتیم امام علیه السلام که آیا دعا کنیم باین دو دعا در عقب نماز خود



علیه السلام فرمودند که دعا کن بر جای اول اگر خواستی و اما دعای دیگر پس دعا کمن این بود که
عمده اگر مشکل باشد فرود آید بود نوعی دیگر حائض شدن از قصد مدینه مشرفه جنس از زیارت
از عمر بن یزید گفت حائض شد زوجه من در حالیکه ما در مدینه مشرفه بودیم و بود وعده زمان
دار با وقت بیرون رفتن ما از مدینه تا خیل ایام آن زوجه پاک شود از حیض و آن زوجه برزدیک
مسجد رفت قبر و منبر را پس ذکر کردم آن را برای امام جعفر صادق علیه السلام امام علیه السلام فرمودند
که آن زوجه را که غسل کند برای عبادت باید که آید بمقام جبرئیل علیه السلام بدرستیکه جبرئیل بود
بصورت مردی می آمد و عمر وقت آوردن حجج طلب اذن دخول رسول الله صلی الله علیه واله میکرد
پس اگر رسول الله در حالیکه سر او ایمنبود ما بکه اذن دخول میداد او را جبرئیل و در مکانی که در مقام خود با آنکه
رسول بیرون آید بسوی او و اگر اذن میداد او را داخل میشد بر رسول پس گفتیم که کجاست مقام جبرئیل علیه السلام
فرمودند که آن برابر ناودان است که چون بیرون میآئی از در که گفته میشود آنرا باب فاطمه در برابر قبر
فاطمه است چون بنا داری خود را می بالی آن ناودان بر جائی که آن ناودان بالای سر است قامد در بر
بیت نمود او آن زوجه می نشیند در آنجا که مقام جبرئیل است و می نشیند با او زنان پس دعا کند که آن زوجه
صاحب کمال احتیاط خود را برای انقطاع حیض از زنان آمین کنید بر دعای آن زوجه با وی گفت پس گفتیم

کرچه جنب را میگویند از زوجه امام علیه السلام فرمودند که میگوید که اللهم انی اسئلک
بانک انت الله لیس کمثلک شیء ان تفعل بی کذا و کذا راوی گفت که کرد
زوجه من آنرا که امام علیه السلام امر کرده بود پاک از حیض شد پس داخل مسجد شد راوی گفت که ما را
کنیزی نیز حائض شد گفت که ای بهتر من آیا نبرم من بحالی که طلبکار زیارت [illegible] همسایگان
هستیم گفتم چنانچه کرده خاتون من گفتیم که [illegible] گفت دعا میخواند چنانچه کرد خاتون او و پاک از حیض شد و داخل
شد مسجد را **مطلب هفتم** در بیان آنکه در حج اسلام داخل است از یازده فعل اول آنچه مذکور شود
مخفی نماند که یوم الترویه عبارت از روز هشتم ذی حجه و ترویه [illegible] تهیه
آب تفصیل یعنی سیراب گردانیدن و مراد [illegible] رفتن بجانب عرفات از برای حج [illegible] عرفات [illegible]
آب [illegible] که مردمان [illegible] خود را [illegible] آب میکرده اند [illegible] مطلب
سیوم گفته و در روایت معتبر وارد شده [illegible] آنکه چون [illegible] روز ترویه خواهی که احرام کنی
بحج اسلام [illegible] قبل از احرام بعمره کردی [illegible]
من الافعال المذکوره چنانچه بجا آوردی در احرام بعمره و غسل کن [illegible] احرام [illegible] احرام
و بعد از آن بجا مسجد الحرام [illegible] آرام [illegible] اعضا [illegible]

رکعت نماز کن در مقام ابراهیم یا حجر اسماعیل [illegible] در جای خود [illegible]
کنند آفتاب پس [illegible] فرض ظهر را و بعد از آن بگو آنچه [illegible] احرام بعمره گفته
و اگر خواهی قبل از وقت ظهر روانه شوی [illegible] شش رکعت نماز احرام بکن و بعد از آن احرام بحج کن و آن
**فصل دوم** [illegible] بگو که اللهم انی ارید الحج فیسره لی و حلنی حیث حبستنی
لقدرک الذی قدرت علی و باید [illegible] احرام [illegible] آنچه مذکور شد در احرام بعمره
و بعد از آن تلبیه بگو [illegible] **فصل سوم** [illegible] افعال حج [illegible] در احرام بعمره [illegible]
ممنوع بود الحال [illegible] و بگو که لبیک بحجة تمامها و بلاغها علیک [illegible]
منی و عرفات [illegible] اعضا و چون [illegible] رسیدی [illegible]
[illegible] عرفات [illegible]
دعا و بجا آوردن افعال [illegible] منی [illegible] روز هشتم ذی حجه [illegible]
[illegible]
[illegible]
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام اللهم هذه منی و هی مما مننت بها علینا من

الْمَناسِكَ فَأَسْئَلُكَ اَنْ تَمُنَّ عَلَيْنا بِما مَنَنْتَ بِهِ عَلى اَنْبِيائِكَ فَاِنَّما اَنَا عَبْدُكَ
وَفي قَبْضَتِكَ و از راه سر بالا که در بالای تلی است که آن را حجره عقبه میگویند داخل وادی محسر شو یعنی
و محسر بضم میم و فتح حاء مهمله و تشدید سین مهمله و راء مهمله آن دره‌ایست بسیار عریض میان منی و جمع که آن را مزدلفه
نیز گویند و آن سوی منی نزدیکتر است یعنی که آن منی است [illegible] و وجه تسمیه این بمحسر گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی
و اگر نماز ظهر را گذارده باشی در منی بگذار و نماز عصر و شام و خفتن و صبح را نیز در منی بگذار و بعد از نماز صبح
تو سوی عرفات بگو دعائی که وی از امام جعفر صادق علیه السلام وارد است که اَللّهُمَّ اِلَيْكَ صَمَدْتُ
وَاِيّاكَ اعْتَمَدْتُ وَوَجْهَكَ اَرَدْتُ فَاَسْئَلُكَ اَنْ تُبارِكَ لي في رِحْلَتي وَاَنْ
تَقْضِيَ لي حاجَتي وَاَنْ تَجْعَلَني الْيَوْمَ مِمَّنْ تُباهي بِهِ مَنْ هُوَ اَفْضَلُ مِنّي
پس تلبیه از راه مکنی [illegible] بسوی عرفات و خیمه بزن در نمره که خیمه گاه جناب رسالت است و نمره بفتح نون و کسر میم
و ضم راء مهمله موضعی است از حرم که متصل بعرفات است زیر بطن عرنه بضم عین مهمله و فتح راء مهمله و نون [illegible]
و حد عرفه در جانب جنوب نمره است و حد دیگر عرفه در جانب شرق ثویه است که آن را ذو المجاز [illegible]
و بیرون ازین مواضع چون [illegible] وقوف در آن [illegible] نشاید بلکه در میان بحدود باید
و صدوق علیه الرحمه فرموده که از بیست که در عرفات باشی کوه بر آن موقف است یعنی که اگر [illegible]



بر آید و وقوف کند در نشیب کوه صحیح باشد و در بعضی از اخبار وارد است که بر بالای کوه
رفتن جایز است نه کراهت و در همه کتب از امام جعفر صادق علیه السلام وارد شده که حد عرفات از
ما زمین یعنی از میان دو کوه که در جای تنگ منتهای موقف است کوه میرسد از برابر [illegible]
که کوه داخل است [illegible] که بر بالای کوه بر آید جای [illegible] پس چون زوال
کند آفتاب روز عرفه قطع تلبیه کن و چون قطع تلبیه کردی بر تو باد بگفتن لا اله الا الله و الحمد لله و سبحان
الله و ستایش کن حق سبحانه و تعالی را باسماء حسنی بسیار و وارد شده که افضل جای وقوف در عرفات [illegible]
پس غسل کن و نماز فریضه ظهر و عصر را بیک اذان و دو اقامت بگذار و فارغ ساز خود را برای عبادت حج
این روز دعا و روز گذاری از جناب اقدس حق جل و علا لیکن چون وقوف کردی در عرفات ان

فصل سوم

از افعال حج است پس الحمد لله بگو و صد مرتبه قل هو الله احد بخوان و اختیار کن از برای خود
از جمله دعاها آنچه را که دوست داشتی و سعی کن در دعا و مسئلت و بسیار بگیر پناه بخدا از شیطان [illegible]
شیطان هرگز غافل نخواهد کرد ترا در جائی که محبوبتر باشد نزد او باعتبار غفلت [illegible] از دل
کردن جای شیطان در طبیعت تو از بهار که مشغول [illegible] بلکه مشغول خود و متوجه کار خود
باش و بنه دل بگو آنچه که منقول است از امام جعفر صادق علیه السلام اَللّهُمَّ رَبَّ الْمَشاعِرِ

و لا اله الا الله صد بگوید و سبحان الله صد [illegible] و الله اکبر صد

كلّها فكّ رقبتي من النار وأوسع عليّ من الرزق الحلال وادرأ عنّي شرّ
فسقة الجنّ والإنس اللّهمّ لا تمكر بي ولا تخدعني ولا تستدرجني يا
أسمع السامعين ويا أبصر الناظرين ويا أسرع الحاسبين ويا أرحم الراحمين
أسألك أن تصلّي على محمّد وآل محمّد وأن تفعل بي كذا وكذا و بجای کذا و کذا
حوایج خود را طلب کند و نیز بخوان دعای که از امام همام بحضرت سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده
که در حالت سجده بر داشته باشی دو دست خود را و آن این است اللّهمّ حاجتي التي إن أعطيتنيها لم يضرّني
ما منعتني وإن منعتنيها لم ينفعني ما أعطيتني أسألك الخلاص رقبتي
من النار اللّهمّ إنّي عبدك وملك يدك وناصيتي بيدك وأجلي بعلمك
أسألك أن توفّقني لما يرضيك عنّي وأن تسلّم منّي مناسكي التي أريتها
خليلك إبراهيم صلّى الله عليه وآله ودللت عليها حبيبك محمّداً صلّى الله
عليه وآله و نیز بگو اللّهمّ اجعلني ممّن رضيت عمله وأطلت عمره وأحييته
بعد الموت حيوة طيّبة و دعا کن برای برادران دینی خود چه روایت شده که هر که دعا کند
برای برادر مؤمن در ظهر الغیب یعنی غایبانه ندا داده میشود از عرش که برای تو باد صد هزار برابر

برابر

برای برادر خود خواستی دو دعای را که حق سبحانه و تعالی ضامن باشد شکی در اجابت و
نیست و نیز از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه الی یوم الآخر روایت شده که هیچ دعای بخصوص در
روز عرفه واجب نیست بلکه مستحب است بلی اگر وقت بسیار باشد دعای عرفه که در صحیفه کامله منسوب بسید الساجدین
امام زین العابدین علیه السلام مذکور است بخوان و نیز مستحب است در عصر روز عرفه خواندن دعائی که ابن طاووس در مصباح
الزائر از حضرت شهید مظلوم امام حسین معصوم علیه السلام نقل نموده بروایت بشر و بشیر پسران غالب اسدی
که ایشان گفتند بودیم با حضرت امام حسین علیه السلام در روز عرفه پس چون بر آمد آخر رسید آنحضرت از خیمه برون
آمدند با جمعی از اهل بیت و اولاد و شیعیان خود پس ایستاد با کمال تذلل و تخشع بطرف چپ کوه عرفات
پس در جانب وقف نمودند و رو بجانب کعبه کردند و دو دستها را بدعا بر داشتند و گفتند الحمد لله الذي
ليس لقضائه دافع ولا لعطائه مانع ولا كصنعه صنع صانع وهو الجواد
الواسع فطر أجناس البدائع وأتقن بحكمته الصنائع ولا تخفى عليه الطلائع
ولا تضيع عنده الودائع أتى بالكتاب الجامع وبالشرع الإسلام النور
الساطع وهو للخليقة صانع وهو المستعان على الفجائع جازي كلّ صانع
ورائش كلّ قانع وراحم كلّ ضارع ومنزل المنافع والكتاب الجامع بالنور الساطع

وهو للدعوات سامع وللمطيعين نافع وللدرجات رافع وللكربات دافع
وللجبابرة قامع وراحم عبرة كل ضارع ودافع ضرعة كل ضارع فلا اله غيره
ولا شيء يعدله وليس كمثله شيء وهو السميع البصير اللطيف الخبير وهو
على كل شيء قدير اللهم اني ارغب اليك واشهد بالربوبية لك مقرا بانك ربي
وان اليك مردي ابتداتني بنعمتك قبل ان اكون شيئا مذكورا وخلقتني
من التراب ثم اسكنتني الاصلاب امنا لريب المنون واختلاف الدهور فلم
ازل ظاعنا من صلب الى رحم في تقادم الايام الماضية والقرون الخالية لم
تخرجني لرافتك بي ولطفك بي واحسانك الي في دولة ايام الكفرة الذين
نقضوا عهدك وكذبوا رسلك لكنك اخرجتني رافة منك وتحننا علي للذي
سبق لي من الهدى الذي له يسرتني وفيه انشاتني ومن قبل ذلك رؤفت بي
بجميل صنعك وسوابغ نعمك فابتدعت خلقي من مني يمنى ثم اسكنتني
في ظلمات ثلاث بين لحم ودم وجلد لم تشهدني خلقي ولم تجعل الي شيئا
من امري ثم اخرجتني الى الدنيا تاما سويا وحفظتني في المهد صبيا ورزقتني

من الغذاء لبنا مريا وعطفت علي قلوب الحواضن وكفلتني الامهات الرواحم
وكلاتني من طوارق الجان وسلمتني من الزيادة والنقصان فتعاليت يا رحيم
يا رحمن حتى اذا استهللت ناطقا بالكلام اتممت علي سوابغ الانعام وربيتني
زائدا في كل عام حتى اذا اكتملت فطرتي واعتدلت مرتي اوجبت علي حجتك
بان الهمتني معرفتك وروعتني بعجائب فطرتك وانطقتني لما ذرات في سمائك
وارضك من بدائع خلقك ونبهتني لذكرك وشكرك وواجب طاعتك وعبادتك
وفهمتني ما جاءت به رسلك ويسرت لي تقبل مرضاتك ومننت علي في جميع
ذلك بعونك ولطفك ثم اذ خلقتني من خير الثرى لم ترض لي يا الهي نعمة
دون اخرى ورزقتني من انواع المعاش وصنوف الرياش بمنك العظيم علي
واحسانك القديم الي حتى اذا اتممت علي جميع النعم وصرفت عني كل النقم لم
يمنعك جهلي وجراتي عليك ان دللتني على ما يقربني اليك ووفقتني لما
يزلفني لديك فان دعوتك اجبتني وان سالتك اعطيتني وان اطعتك
شكرتني وان شكرتك زدتني كل ذلك اكمالا لانعمك علي واحسانك الي

تسبيحاً منك من مبدئ ومعيد حميد مجيد تقدست أسماؤك وعظمت آلاؤك
فأي نعمك يا إلهي أحصي عدداً وذكراً أم أي عطاياك أقوم بها شكراً وهي
يا رب أكثر من أن يحصيها العادون أو يبلغ علماً بها الحافظون ثم ما
صرفت ودرأت عني اللهم من الضر والضراء أكثر مما ظهر لي من العافية والسراء وأنا
أشهد يا إلهي بحقيقة إيماني وعقد عزمات يقيني وخالص صريح توحيدي
وباطن مكنون ضميري وعلائق مجاري نور بصري وأسارير صفحة جبيني
وخرق مسارب نفسي وخذاريف مارن عرنيني ومسارب صماخ سمعي وما ضمت
وأطبقت عليه شفتاي وحركات لفظ لساني ومغرز حنك فمي وفكي ومنابت أضراسي
وبلوغ حبائل بارع عنقي ومساغ مأكلي ومشربي وحمالة أم رأسي وجمل
حبائل حبل وتيني وما اشتمل عليه تامور صدري ونياط حجاب قلبي وأفلاذ
حواشي كبدي وما حوته شراسيف أضلاعي وحقاق مفاصلي وأطراف
أناملي وقبض عواملي ودمي وشعري وبشري وعصبي وقصبي وعظامي ومخي
وعروقي وجميع جوارحي وما انتسج على ذلك أيام رضاعي وما أقلت الأرض مني

ونومي

ونومي ويقظتي وسكوني وحركات ركوعي وسجودي أن لو حاولت
واجتهدت مدى الأعصار والأحقاب لو عمرتها أن أؤدي شكر واحدة
من أنعمك ما استطعت ذلك إلا بمنك الموجب علي به شكرك أبداً جديداً وثناء
طارفاً عتيداً أجل ولو حرصت أنا والعادون من أنامك أن نحصي مدى
إنعامك سالفه وآنفه ما حصرناه عدداً ولا أحصيناه أمداً هيهات
أنى ذلك وأنت المخبر عن نفسك في كتابك الناطق والنبأ الصادق وإن
تعدوا نعمة الله لا تحصوها صدق كتابك اللهم ونبأك وبلغت
أنبياؤك ورسلك ما أنزلت عليهم من وحيك وشرعت لهم وبهم من دينك
غير أني يا إلهي أشهد بجهدي وجدي ومبلغ طاعتي ووسعي وأقول مؤمناً
موقناً الحمد لله الذي لم يتخذ ولداً فيكون موروثاً ولم يكن له شريك
في الملك فيضاده فيما ابتدع ولا ولي من الذل فيرفده فيما صنع فسبحانه
سبحانه لو كان فيهما آلهة إلا الله لفسدتا وتفطرتا سبحان
الله الواحد الحق الأحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً أحد

احمد الحمد لله حمدا یعدل حمد ملائکته المقربین وانبیائه المرسلین و
صلی الله علی خیرته من خلقه خاتم النبیین وآله الطاهرین المخلصین
بشر و بشیر گفتند که چون حضرت بینجا رسید شروع کرد در گریستن و دعا بر حالیکه قطرات اشک از چشمهای مبارکش
میریخت پس گفت که اللهم اجعلنی اخشاک کأنی اراک واسعدنی بتقویک ولا
تشقنی بمعصیتک وخر لی فی قضائک وبارک لی فی قدرک حتی لا احب
تعجیل ما اخرت ولا تأخیر ما عجلت اللهم اجعل غنای فی نفسی والیقین
فی قلبی والاخلاص فی عملی والنور فی بصری والبصیرة فی دینی ومتعنی
بجوارحی واجعل سمعی وبصری الوارثین منی وانصرنی علی من ظلمنی
وارنی فیه ماربی وثاری واقرر بذلک عینی اللهم اکشف کربتی واستر
عورتی واغفر لی خطیئتی واخسأ شیطانی وفک رهانی واجعل لی یا الهی
الدرجة العلیا فی الآخرة والاولی اللهم لک الحمد کما خلقتنی فجعلتنی
سمیعا بصیرا ولک الحمد کما خلقتنی فجعلتنی حیا سویا رحمة بی وکنت عن
خلقی غنیا رب بما برأتنی فعدلت فطرتی رب بما انشأتنی فاحسنت صورتی

یا رب

یا رب بما احسنت الی وفی نفسی عافیتنی یا رب بما کلأتنی ووفقتنی رب
بما انعمت علی فهدیتنی رب بما اولیتنی ومن کل خیر اعطیتنی رب
بما اطعمتنی وسقیتنی رب بما اغنیتنی واقنیتنی رب بما اعنتنی و
اعززتنی رب بما البستنی من سترک الصافی ویسرت لی من صنعک الکافی
صل علی محمد وآل محمد واعنی علی بوائق الدهر وصروف الایام واللیالی
ونجنی من اهوال الدنیا وکربات الآخرة واکفنی شر ما یعمل الظالمون
فی الارض اللهم ما اخاف فاکفنی وما احذر فقنی وفی نفسی ودینی فا
حرسنی وفی سفری فاحفظنی وفیما رزقتنی فبارک لی وفی نفسی فذللنی
وفی اعین الناس فعظمنی ومن شر الجن والانس فسلمنی وفی اهلی و
مالی وولدی فاخلفنی وبذنوبی فلا تفضحنی وبسریرتی فلا تخزنی
وبعملی فلا تبتلنی ونعمک فلا تسلبنی والی غیرک فلا تکلنی الی من
تکلنی الی القریب یقطعنی ام الی البعید یتجهمنی ام الی المستضعفین لی
وانت ربی ومالک امری اشکو الیک غربتی وبعد داری وهوانی علی من

ملكته امري اللهم فلا تحل بي غضبك فان لم تكن غضبت علي فلا ابالي
سواك غير ان عافيتك اوسع لي فاسألك بنور وجهك الذي اشرقت
له الارض والسموات وانكشفت به الظلمات وصلح عليه امر الاولين و
الآخرين ان لا تميتني على غضبك ولا تنزل بي سخطك لك العتبى حتى ترضى
قبل ذلك لا اله الا انت رب البلد الحرام والمشعر الحرام والبيت العتيق الذي احللته
البركة وجعلته للناس امنة يا من عفا عن العظيم من الذنوب بحلمه يا من
اسبغ النعمة بفضله يا من اعطى الجزيل بكرمه يا عدتي في كربتي يا مونسي
في وحدتي يا وليي في نعمتي يا الهي واله آبائي ابرهيم واسمعيل واسحق و
يعقوب ورب جبرئيل وميكائيل واسرافيل ورب محمد خاتم النبيين وآله
المنتجبين ومنزل التورية والانجيل والزبور والفرقان ومنزل كهيعص وطه
ويس والقرآن الحكيم انت كهفي حين تعييني المذاهب في سعتها وتضيق علي
الارض برحبها ولولا رحمتك لكنت من المفضوحين وانت مويدي بالنصر
على الاعداء ولولا نصرك لكنت من المغلوبين يا من خص نفسه بالسمو والرفعة

فاولياؤه

فاولياؤه بعزه يعتزون يا من جعلت له الملوك نير المذلة على اعناقهم فهم من
سطواته خائفون يعلم خائنة الاعين وما تخفي الصدور وغيب ما تاتي به الازمنة
والدهور يا من لا يعلم كيف هو الا هو يا من لا يعلم ما يعلمه الا هو يا من كبس الارض
على الماء وسد الهواء بالسماء يا من له اكرم الاسماء يا ذا المعروف الذي لا ينقطع ابدا
يا مقيض الركب ليوسف في البلد القفر ومخرجه من الجب وجاعله بعد العبودية
ملكا يا راد يوسف على يعقوب بعد ان ابيضت عيناه من الحزن فهو كظيم يا كاشف
الضر والبلاء عن ايوب يا ممسك يدي ابرهيم عن ذبح ابنه بعد كبر سنه وفناء عمره يا من
استجاب لزكريا فوهب له يحيى ولم يدعه فردا وحيدا يا من اخرج يونس من بطن الحوت
يا من فرق البحر لبني اسرائيل فانجاهم وجعل فرعون وجنوده من المغرقين يا من ارسل
الرياح مبشرات بين يدي رحمته يا من لم يعجل عقوبة من عصاه من خلقه يا من استنقذ السحرة
من بعد طول الجحود وقد غدوا في نعمته ياكلون رزقه ويعبدون غيره وقد حادوه ونادوه
وكذبوا رسله يا الله يا الله يا بديء لا بدء لك يا دائما لا نفاد لك يا حي يا محيي الموتى يا من هو
قائم على كل نفس بما كسبت يا من قل له شكري فلم يحرمني وعظمت عنده خطيئتي فلم يفضحني

ورآني على المعاصي فلم يفضحني يا من حفظني في صغري يا من رزقني في كبري يا من
أياديه عندي لا تحصى يا من نعمه عندي لا تجازى يا من عارضني بالخير والإحسان
وعارضته بالإساءة والعصيان يا من هداني للإيمان قبل أن أعرف شكر الامتنان يا من
دعوته مريضا فشفاني وعريانا فكساني وجائعا فأطعمني وعطشانا فأرواني وذليلا
فأعزني وجاهلا فعرفني ووحيدا فكثرني وغائبا فردني ومقلا فأغناني ومنتصرا
فنصرني وغنيا فلم يسلبني وأمسكت عن جميع ذلك فابتدأني فلك الحمد
يا من أقال عثرتي ونفس كربتي وأجاب دعوتي وستر عورتي وذنوبي وبلغني
طلبتي ونصرني على عدوي وإن أعد نعمك ومننك وكرائم منحك لا أحصيها
يا مولاي أنت الذي أحسنت أنت الذي أجملت أنت الذي أفضلت أنت الذي مننت أنت الذي
أكملت أنت الذي رزقت أنت الذي أعطيت أنت الذي أغنيت أنت الذي أقنيت أنت
الذي آويت أنت الذي كفيت أنت الذي هديت أنت الذي عصمت أنت الذي سترت أنت
الذي غفرت أنت الذي أقلت أنت الذي مكنت أنت الذي أعززت أنت الذي أعنت أنت الذي
عضدت أنت الذي نصرت أنت الذي شفيت أنت الذي عافيت أنت الذي أكرمت تباركت



ربي وتعاليت فلك الحمد دائما ولك الشكر واصبا أبدا ثم أنا يا إلهي المعترف
بذنوبي فاغفرها لي أنا الذي أخطأت أنا الذي غفلت أنا الذي جهلت أنا الذي
هممت أنا الذي سهوت أنا الذي عمدت أنا الذي تعمدت أنا الذي وعدت أنا الذي أخلفت
أنا الذي نكثت أنا الذي أقررت أنا الذي اعترفت بنعمتك عندي وأبوء بذنوبي
فاغفر لي يا من لا تضره ذنوب عباده وهو الغني عن طاعتهم والموفق من عمل
منهم صالحا بمعونته ورحمته فلك الحمد إلهي أمرتني فعصيتك ونهيتني فركبت
نهيك فأصبحت لا ذا براءة فأعتذر ولا ذا قوة فأنتصر فبأي شيء أستقبلك يا مولاي
أبسمعي أم ببصري أم بلساني أم بيدي أم برجلي أليس كلها نعمك عندي وبكلها عصيتك
يا مولاي فلك الحجة والسبيل علي يا من سترني من الآباء والأمهات أن يزجروني
ومن العشائر والإخوان أن يعيروني ومن السلاطين أن يعاقبوني ولو اطلعوا يا
مولاي على ما اطلعت عليه مني إذا ما أنظروني ولرفضوني فها أنا ذا بين يديك
سيدي خاضعا ذليلا حصيرا حقيرا لا ذو براءة فأعتذر ولا ذو قوة فأنتصر ولا
حجة لي فأحتج بها ولا قائل لم أجترح ولم أعمل سوءا وما عسى الجحود ولو جحدت يا

يا مولاي فيشفعني فكيف وانّى ذلك وجوارحي كلّها شاهدة عليّ بما قد
عملت وما علمت يقيناً غير ذي شك انك سائلي عن عظائم الامور وانك
الحكيم العدل الذي لا تجور وعدلك مهلكي ومن كل عدلك مهربي فان تعذبني
فبذنوبي يا الهي بعد حجتك عليّ وان تعف عني فبحلمك وجودك وكرمك
لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين لا اله الا انت سبحانك اني كنت
من المستغفرين لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الموحدين لا اله
انت سبحانك اني كنت من الراغبين الراجين لا اله الا انت سبحانك
اني كنت من المسبحين لا اله الا انت سبحانك اني كنت من السائلين لا
اله الا انت سبحانك اني كنت من المهللين لا اله الا انت ربي ورب
آبائي الاولين اللهم هذا ثنائي عليك ممجداً واخلاصي موحداً واقراري
بآلائك معدداً وان كنت مقراً اني لا احصيها لكثرتها وسبوغها وتظاهرها
وتقادمها الى حادث ما لم تزل تتعهدني معها قد خلقتني وبرأتني من اول
العمر من الاغناء بعد الفقر وكشف الضر وتسبيب اليسر ودفع العسر وتفريج الكرب



والعافية في البدن والسلامة في الدين ولو رفدني على قدر ذكر نعمتك
على جميع العالمين الاولين والاخرين لما قدرت ولا هم على ذلك تقدست
وتعاليت من رب عظيم كريم رحيم لا تحصى آلاؤك ولا يبلغ ثناؤك ولا تكافى
نعماؤك صل على محمد وآل محمد واتمم علينا نعمك واسعدنا بطاعتك سبحانك
لا اله الا انت تجيب دعوة المضطر اذا دعاك وتكشف السوء وتغيث المكروب
وتشفي السقيم وتغني الفقير وتجبر الكسير وترحم الصغير وتعين الكبير وليس
دونك ظهير ولا فوقك قدير وانت العلي الكبير يا مطلق المكبل الاسير يا
رازق الطفل الصغير يا عصمة الخائف المستجير يا من لا شريك له ولا وزير
صل على محمد وآل محمد واعطني في هذه العشية افضل ما اعطيت وانلت
احداً من عبادك من نعمة توليها وآلاء تجددها وبلية تصرفها وكربة
تكشفها ودعوة تسمعها وحسنة تتقبلها وسيئة تغفرها انك لطيف
خبير وعلى كل شيء قدير اللهم انك اقرب من دعي واسرع من اجاب واكرم
من عفا واوسع من اعطى واسمع من سئل يا رحمن الدنيا والآخرة ورحيمهما

كمثلك مسؤول ولا سواك مأمول دعوتك فأجبتني وسألتك فأعطيتني
ورغبت إليك فرحمتني ووثقت بك فنجيتني وفزعت إليك فكفيتني اللهم
فصل على محمد عبدك ورسولك ونبيك وعلى آله الطاهرين أجمعين وتمم لنا
نعماءك وهنئنا عطاءك واجعلنا لك شاكرين ولآلائك ذاكرين آمين آمين رب العالمين
اللهم يا من ملك فقدر وقدر فقهر وعصي فستر واستغفر فغفر يا غاية رغبة
الراغبين ومنتهى أمل الراجين يا من أحاط بكل شيء علماً ووسع المستقيلين رأفة
ورحمة وحلماً اللهم إنا نتوجه إليك في هذه العشية التي شرفتها وعظمتها بمحمد
نبيك ورسولك وخيرتك وأمينك على وحيك اللهم فصل على البشير
النذير السراج المنير الذي أنعمت به على المسلمين وجعلته رحمة للعالمين اللهم
فصل على محمد وآل محمد كما محمد أهل ذلك يا عظيم فصل على محمد وآله المنتجبين
الطيبين الطاهرين أجمعين وتغمدنا بعفوك عنا فإليك عجت الأصوات
بصنوف اللغات فاجعل لنا في هذه العشية نصيباً من كل خير تقسمه ونور تهدي
به ورحمة تنشرها وعافية تجللها وبركة تنزلها ورزق تبسطه يا أرحم الراحمين



اللهم اقلبنا في هذا الوقت منجحين مفلحين مبرورين غانمين ولا تجعلنا
من القانطين ولا تخلنا من رحمتك ولا تحرمنا ما نؤمله من فضلك ولا
تردنا خائبين ولا من بابك مطرودين ولا تجعلنا من رحمتك محرومين
ولا لفضل ما نؤمله من عطائك قانطين يا أجود الأجودين يا أكرم الأكرمين
إليك أقبلنا موقنين ولبيتك الحرام آمين قاصدين فأعنا على
منسكنا وأكمل لنا حجنا واعف اللهم عنا وعافنا فقد مددنا إليك أيدينا
وهي بذلة الاعتراف موسومة اللهم فأعطنا في هذه العشية ما سألناك
واكفنا ما استكفيناك فلا كافي لنا سواك ولا رب لنا غيرك نافذ فينا حكمك
محيط بنا علمك عدل فينا قضاؤك اقض لنا الخير واجعلنا من أهل
الخير اللهم أوجب لنا بجودك عظيم الأجر وكريم الذخر ودوام اليسر واغفر
لنا ذنوبنا أجمعين ولا تهلكنا مع الهالكين ولا تصرف عنا رأفتك ورحمتك
يا أرحم الراحمين اللهم اجعلنا في هذا الوقت ممن سألك فأعطيته وشكرك
فزدته وتاب إليك فقبلته وتنصل إليك من الذنوب فغفرتها له يا ذا الجلال

والاكرام اللهم وفقنا وسددنا واعصمنا واقبل تضرعنا يا خير من
سئل ويا ارحم من استرحم يا من لا يخفى عليه اغماض الجفون ولا لحظ
العيون ولا ما استقر في المكنون ولا ما انطوت عليه مضمرات القلوب الا كل
ذلك قد احصاه علمك ووسعه حلمك سبحانك وتعاليت عما يقول الظالمون
علوا كبيرا تسبح لك السموات السبع والارضون ومن فيهن وان من شيء
الا يسبح بحمده فلك الحمد والمجد وعلو الجد يا ذا الجلال والاكرام والفضل
والانعام والايادي الجسام وانت الجواد الكريم الرؤوف الرحيم اوسع علي
من رزقك الحلال وعافني في بدني وديني وآمن خوفي واعتق رقبتي من
النار اللهم لا تمكر بي ولا تستدرجني ولا تخذلني وادرأ عني شر فسقة
الجن والانس پس از آن گفتند که بعد از آن حضرت نظر بر آسمان انداخت و از چشمهای مبارکش
اشک روان شده بود و گفت به آواز بلند یا اسمع السامعين ويا ابصر الناظرين
ويا اسرع الحاسبين ويا ارحم الراحمين صل على محمد وآل محمد واسالك اللهم
حاجتي التي ان اعطيتنيها لم يضرني ما منعتني وان منعتنيها لم ينفعني ما

اعطيتني

اعطيتني اسألك فكاك رقبتي من النار لا اله الا انت وحدك لا
شريك لك لك الملك ولك الحمد وانت على كل شيء قدير يا رب يا رب
الهي انا الفقير في غناي فكيف لا اكون فقيرا في فقري الهي انا الجاهل في
علمي فكيف لا اكون جهولا في جهلي الهي ان اختلاف تدبيرك وسرعة
طواء مقاديرك منعا عبادك العارفين بك عن السكون الى عطاء واليأس
منك في بلاء الهي مني ما يليق بلؤمي ومنك ما يليق بكرمك الهي وصفت نفسك
باللطف والرأفة لي قبل وجود ضعفي افتمنعني منهما بعد وجود ضعفي الهي
ان ظهرت المحاسن مني فبفضلك ولك المنة علي وان ظهرت المساوي
مني فبعدلك ولك الحجة علي الهي كيف تكلني وقد توكلت لي الله
على كل شيء وكيل وكيف اضام وانت الناصر لي ام كيف اخيب وانت الحفي
بي وها انا اتوسل اليك بفقري اليك وكيف اتوسل اليك بما هو محال
ان يصل اليك ام كيف اشكو اليك حالي وهو لا يخفى عليك ام كيف الترجم
بمقالي وهو منك برز اليك ام كيف تخيب آمالي وهي قد وفدت اليك ام

كيف لا احسن احوالي وبك قامت الهي ما الطفك بي مع عظيم جهلي
وما ارحمك بي مع قبيح فعلي الهي ما اقربك مني وما ابعدني عنك وما ارافك
بي فما الذي يحجبني عنك الهي علمت باختلاف الاثار وتنقلات الاطوار
ان مرادك مني ان تتعرف الي في كل شيء حتى لا اجهلك في شيء
الهي كلما اخرسني لؤمي انطقني كرمك وكلما ايستني اوصافي اطمعتني
مننك الهي من كانت محاسنه مساوي فكيف لا تكون مساويه مساوي
ومن كانت حقائقه دعاوي فكيف لا تكون دعاويه دعاوي الهي حكمك
النافذ ومشيئتك القاهرة لم يتركا لذي مقال مقالا ولا لذي حال حالا الهي
كم من طاعة بنيتها وحالة شيدتها هدم اعتمادي عليها عدلك بل
اقالني منها فضلك الهي تعلم اني وان لم تدم الطاعة مني فعلا جزما
فقد دامت محبة وعزما الهي كيف اعزم وانت الامر الهي ترددي في
الاثار يوجب بعد المزار فاجمعني عليك بخدمة توصلني اليك كيف يستدل
عليك بما هو في وجوده مفتقر اليك ايكون لغيرك من الظهور ما ليس

لك حتى يكون هو المظهر لك متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدل
عليك ومتى بعدت حتى تكون الاثار هي التي توصل اليك عميت عين
لا تراك عليها رقيبا وخسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبك نصيبا الهي
امرت بالرجوع الى الاثار فارجعني اليك بكسوة الانوار وهداية الاستبصار
حتى ارجع اليك منها كما دخلت اليك منها مصون السر عن النظر اليها
ومرفوع الهمة عن الاعتماد عليها انك على كل شيء قدير الهي هذا ذلي
ظاهر بين يديك وهذا حالي لا يخفى عليك منك اطلب الوصول اليك
وبك استدل عليك فاهدني بنورك اليك واقمني بصدق العبودية
بين يديك الهي علمني من علمك المخزون وصني بسترك المصون الهي
حققني بحقائق اهل القرب واسلك بي مسالك اهل الجذب الهي اغنني
بتدبيرك لي عن تدبيري وباختيارك لي عن اختياري واوقفني على مراكز
اضطراري الهي اخرجني من ذل نفسي وطهرني من شكي وشركي قبل حلول رمسي
بك انتصر فانصرني وعليك اتوكل فلا تكلني واياك اسال فلا تخيبني

وفي فضلك أرغب فلا تحرمني وبجنابك أنتسب فلا تبعدني وببابك
أقف فلا تطردني إلهي تقدس رضاك أن تكون له علة منك فكيف
لا تكون له علة مني إلهي أنت الغني بذاتك عن أن يصل إليك النفع منك
فكيف لا تكون غنيا عني إلهي إن القضاء والقدر غلبني وإن الهوى
بوثائق الشهوة أسرني فكن أنت النصير لي حتى تنصرني وتبصرني
وأغنني بفضلك حتى أستغني بك عن طلبي أنت الذي أشرقت الأ
نوار في قلوب أوليائك حتى عرفوك ووحدوك وأنت الذي أزلت
الأغيار عن قلوب أحبائك حتى لم يحبوا سواك ولم يلجأوا إلى
غيرك أنت المونس لهم حيث أوحشتهم العوالم وأنت الذي هديتهم
حتى استبانت لهم المعالم ماذا وجد من فقدك وما الذي فقد
من وجدك لقد خاب من رضي دونك بدلا ولقد خسر من بغى عنك
متحولا كيف يرجى سواك وأنت ما قطعت الإحسان وكيف يطلب من
غيرك وأنت ما بدلت عادة الامتنان يا من أذاق أحباءه حلاوة



المؤانسة فقاموا بين يديه متملقين ويا من ألبس أولياءه
ملابس هيبته فقاموا بين يديه مستغفرين أنت الذاكر قبل
الذاكرين وأنت البادي بالإحسان قبل توجه العابدين وأنت
الجواد بالعطاء قبل طلب الطالبين وأنت الوهاب ثم لما وهب لنا
من المستقرضين إلهي اطلبني برحمتك حتى أصل إليك واجذبني
بمنتك حتى أقبل عليك إلهي إن رجائي لا ينقطع عنك وإن عصيتك
كما أن خوفي لا يزايلني وإن أطعتك فقد دفعتني العوالم
إليك وقد أوقعني علمي بكرمك عليك إلهي كيف أخيب وأنت
أملي أم كيف أهان وعليك متكلي إلهي كيف أستعز وفي الذلة أركزتني
أم كيف لا أستعز وإليك نسبتني إلهي كيف لا أفتقر
وأنت الذي بجودك أغنيتني وأنت الذي لا إله غيرك تعرفت
لكل شيء فما جهلك شيء وأنت الذي تعرفت إلي في كل شيء فر
أيتك ظاهرا في كل شيء وأنت الظاهر لكل شيء يا من استوى

برحمانيته فصار العرش غيبا في ذاته محقت الآثار بالآثار و
محوت الأغيار بمحيطات أفلاك الأنوار يا من احتجب في سرادقات
عرشه عن أن تدركه الأبصار يا من تجلى بكمال بهائه فتحققت عظمته
سرار كيف تخفى وأنت الظاهر أم كيف تغيب وأنت الرقيب الحاضر إنك على
كل شيء قدير والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين

و نیز در کافی روایت شده که چون آفتاب خواهد که فرو رود و خواهی بیرون رفتن از عرفات بگو
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روز عرفه میخوانده و آن اینست که اللهم انی اعوذ بک
من الفقر ومن تشتت الامر ومن شر ما یحدث باللیل والنهار امسی ظلمی
مستجيرا بعفوك وامسى خوفي مستجيرا بامانك وامسى ذلي مستجيرا
وامسى وجهي الفاني مستجيرا بوجهك الباقي يا خير من سئل ويا اجود من
اعطى جللني برحمتك والبسني عافيتك واصرف عني شر جميع خلقك
يا خير من سئل ويا اوسع من اعطى ويا ارحم من استرحم و با وقت رجوع کردن
از عرفات مکرر بگوید که اللهم اعتقني من النار و بگو در آخر دعایی که در عرفات میخوانی که اللهم

اني اعوذ بك ان اظلم او اظلم او اقطع رحما او اوذي جارا و چون
غروب کند آفتاب یعنی سرخی از نصف آسمان که در طرف مشرق است برطرف شود و داخل گردی از عرفات و متوجه
سوی مشعر و افاضه نمایی با وقار و ضابطه و مستحب است معتدل الیمین لی ما بین قبل روانه کردن بسیار مانند
بلندی سوی کثیب روانه میشود و در اینجا فرود آمدن جمع رفقا از بلندیست قبل از مزدلفه
که محل وقوف و منزل حاجیان در عرفه که مستحب است بطن عرفات و روایت شده که تا خبر کنی از ناخوشی امام
کنی و نیز روایت شده که اگر کسی قبل از غروب روانه شود کفاره شتریست که قربان کند اگر در روز دهم
نتواند بجهة روزه دارد در مکه یا در راه یا در وطن هجده روز و چون افاضه کردی از عرفات مستحب است
دل و آرام عصا روانه میشوی و چون دراز است توی وضعیه دراه بردن شتران نهی وارد شده تا مبادا آزاری
رسد و چون رسیدی به کثیب سرخ که از جانب دست راست راه بگو دعایی را که منقول است از امام جعفر صادق
و آن اینست که اللهم ارحم موقفي وزد في عملي وسلم لي ديني وتقبل مناسكي
و از زوال روز عرفه که مراد غیبت تا برطرف شدن سرخی مشرق وقت اختیاری وقوف
عرفات است و هر گاه کسی بسبب مانعی مثل نرسیدن بمکه و مثل آن وقت را در نیابد باید که یک جزو وقوف
عرفات را از آن عمداً اگر اینقدر وقت باشد که خود را بمشعر رساند وقوف آنرا دریابد چنانچه در محل

چهارم کرا بدانی وقوف مشعرست لعضه خواهد شد انشاء الله **فصل چهارم** از افعال حج اسلام

وقوف مشعرست بعد از افاضه از عرفات چون بمزدلفه رسی و مزدلفه عبارتست از صحرای بهیج و

کوهی کوچک که آنرا مشعر الحرام گویند در آنجا و جمع نیز اسم مزدلفه است و وادیست در شکم دره سیلاب از جانب

راست یا که در میان عرفات و منی است نزدیک بکوه مشعر یعنی جایی که میان فج و میان کوه عزره باید کور

فاصله بباشد و حد مزدلفه و جمع از مازمین است تا وادی محسر و مازمین بفتح میم و سکون همزه و کسر زای معجمه

و فتح میم و یاء دو نقطه کنایه عبارتست از ما بین دو کوه که تنگ است و متصل بمزدلفه واقع در دره

میان مزدلفه و میان صحرای مسعی که عرفاتست در آنجا حاصل آنکه چون بمزدلفه فرود آمدی نماز

مغرب و عشا را بیک اذان و دو اقامت وارد شده که اذان ابرای خفتن است بیک نیت از نماز شام

کفت و دو اقامت یکی ابرای نماز شام است و یکی ابرای نماز خفتن و تاخیر نماز شام باید کرد بعد از خفتن بجا آوردی

اگر خواهی و مکوتی در جمع که همان مزدلفه است دعایی که منقولست از امام جعفر صادق علیه السلام این است که اللهم

هٰذِهِ جَمْعٌ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ اَنْ تَجْمَعَ لی فیها جَوامِعَ الْخَیْرِ اَللّٰهُمَّ لا

تُؤْیِسْنی مِنَ الْخَیْرِ الَّذی سَئَلْتُكَ اَنْ تَجْمَعَهُ لی فی قَلْبی ثُمَّ اَطْلُبُ اِلَیْكَ اَنْ

تُعَرِّفَنی ما عَرَّفْتَ اَوْلِیائَكَ فی مَنْزِلی هٰذا وَاَنْ تَقِیَنی جَوامِعَ الشَّرِّ

که واجبست وقوف در مشعر با بیرون آمدن آفتاب روز عید قربان و جایز نیست گذشتن از مشعر الحرام

پیش از طلوع صبح صادق مگر برای زنان و اطفال و ضعفا که قبل از صبح کوچ میتوانند کرد و اینها بعض

خاص و عام از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده در مردیکه وقوف کند با مردمان در مزدلفه بعد از آن شتر خود

ران مردمان امام فرموده‌اند که اگر باشد جاهل بمسئله پس بر او چیزی نیست و اگر باشد بر وضعی که با وجود علم بمسئله روانه

شده باشد پیش از طلوع فجر پس بر اوست خون گوسفندی و اگر توانی که احیا کنی آن شب را بالکلیه در بعضی صادق

آن شب بجای آر زیرا که مؤمن در دعا و ماندن آن شب انشاء الله تعالی التزام کرده است و مستحب است که بوقت طلوع صبح

تا برآمدن آفتاب روز عید وقت اختیاری وقوف مشعر الحرام از برآمدن آفتاب تا وقت زوال وقت اضطراری

همچنین که برگاه شخصی از عرفات بازگردد یک ساعت بمنی و فوت شده است که وقوف بمشعر واجبست باید که باز

برگردد بمشعر باید وقوف کند اگرچه مردمان بازگرده باشند و اما اگر کسی میرسد وقتی رسد که قافله

باشند در وقفه از امام همام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت شده که فرمودند اگر بقدر وقت

بکمان آن که تواند رفتن بعرفات و اندکی باشد که دعای بکند اگر همین بگوید اللهم اغفرلی

و خود را داخل ما بین کند اول مشعرست بکند پیش از طلوع آفتاب یعنی وقوف بعرفات همچنین کسی رفته

اضطراری نیز آنجا آورد و اگر حال این باشد که وقتی داخل مشعر خواهد شد که آفتاب برآمده باشد و جمله

کرده جهت

روانه شده بمشعر در رسد و شب در آنجا بسر برد و حجّش تمامست چون یکی از موقفین یا وقوف اختیاری یکی

یافته است **فعل پنجم** از افعال حج اسلام التقاط حصی است یعنی برچیدن سنگریزه و بهتر آنست که از جمع برچیده

شود و بعد از آن از منی و بعد از آن از هر جای حرم که باشد جایز است الا از مسجد الحرام و مسجد خیف که در منی

جایز نیست و بهتر آنست که هر یک بقدر بند بالای انگشت باشد و سرمه رنگ باشد و نقطه دار باشد و غیر از آن رنگ‌ها باید که از

سنگریزه‌های حرم باشد که مرتبه دیگر تا آن رمی شده باشد و سنگی باشد که شکسته باشند یعنی سنگریزه کرده باشد و اقلّا

هفتاد سنگریزه باشد و اما باید که از هفتاد هم بیشتر باشد برای احتیاط که مبادا در اثنای رمی چیزی از دست بیفتد و

چیزی کم شود و سنت است ایستادن اگر توجه بپای خود کام کند گذشتن یعنی سواره در آنجا وقوف نکند بلکه پیاده و چون

صبح طلوع کند و نماز صبح بگذارد حمد و ثنای الهی بجا آورد و یاد کند نعمتهای الهی را و درود بر محمد و آل محمد بگوید

و دعا را که بعد از خواص و عام از امام جعفر صادق روایت شده و آن اینست اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ فُكَّ رَقَبَتِي

مِنَ النَّارِ وَاَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ اَللّٰهُمَّ

اَنْتَ خَيْرُ مَطْلُوبٍ اِلَيْهِ وَخَيْرُ مَدْعُوٍّ وَخَيْرُ مَسْئُولٍ وَلِكُلِّ وَافِدٍ جَائِزَةٌ فَاجْعَلْ جَائِزَتِي

فِي مَوْطِنِي هٰذَا اَنْ تُقِيلَنِي عَثْرَتِي وَتَقْبَلَ مَعْذِرَتِي وَاَنْ تَجَاوَزَ عَنْ خَطِيئَتِي ثُمَّ

اجْعَلِ التَّقْوٰى مِنَ الدُّنْيَا زَادِي و بعد از آن متوجه شود بسوی منی و بهتر آنست که اندکی پیش از طلوع آفتاب

روانه شوی تا طلوع آفتاب پیش از رسیدن بوادی محسّر است و باید که آفتاب طلوع کند و باید که هرگاه

تو خواه سواره و خواه پیاده باید که در راه آرام و وقار از تمام اعضا باشد و چون بوادی محسّر رسی باید که قدم

هروله کنی و اگر سواره باشی مرکب خود را بجهانی و روایت شده از امام همام حضرت صادق که فرمودند بعضی از آن

که آیا در وقتی که در وادی محسّر گذشت هروله کرد او را بگو که برگردد و باز آید و در وادی که گذشت امام

نمی‌شناسیم وادی محسّر را امام فرمودند او را که سؤال کن مردمان را و در روایت دیگر از امام رضا علیه التحیة والثنا

روایت شده که هرگاه در وادی محسّر بقدر صد گام است و معنی هروله در وادی صفا و مروه گفته شد و وجه تسمیه

قبال من کورشند و وجه تسمیه این اسم این است که تحسیر بمعنی مانده کردن است و در آنجا شتران در رفتار بماندند

مانده میکند بعد از آن بمحسّر مشاهده میشوند در آنجا که سید المرسلین صلی الله علیه و آله هم چنین میگفت و آن

اَللّٰهُمَّ سَلِّمْ لِي عَهْدِي وَاقْبَلْ تَوْبَتِي وَاَجِبْ دَعْوَتِي وَاخْلُفْنِي فِيمَنْ تَرَكْتُ بَعْدِي

**فعل ششم** از افعال حج اسلام رمی جمره عقبه است چون بمنی رسیدی پیش از قربان کردن

از آن سنگریزه‌ها که در جمع برچیده بودی و باید که هفت سنگریزه بجمره عقبه اندازی و بقدر ده ذراع یا پانزده

ذراع از جمره دور بایست و میگوئی در حالیکه سنگریزه‌ها در دست تو باشد اَللّٰهُمَّ هٰؤُلَاءِ حَصَيَاتِي

فَاَحْصِهِنَّ لِي وَارْفَعْهُنَّ فِي عَمَلِي و در وقت انداختن رو بقبله نباشی و روی بجمره بایستی

رات توانند و بعضی توهم کرده اند که در وقت رمی جمره عقبه پشت بقبله و روی بجنوب باید ایستاد
و این منافات دارد با ظاهر احادیث کافی و مستحب است که در وقت رمی با طهارت باشی و سنگریزه را در وقت
رمی بدست چپ بگیری پس سنگریزه را بانگشت بزرگ دست راست بگذاری و بناخن انگشت شهادت بیندازی از روی
که میل بجانب دیگر هر چند میل جانب خود شود مکروه نیست بلکه باید که بعوض آن از سنگریزه ها که داری
سنگریزه دیگر بیندازی و در وقت انداختن هر سنگریزه بخوان دعائی که از حضرت صادق علیه السلام منقول
روایت شده و آن اینست که الله اکبر اللهم ادحر عنی الشیطان اللهم تصدیقا بکتابک
وعلی سنة نبیک صلی الله علیه وآله اللهم اجعله حجا مبرورا وعملا مقبولا
وسعیا مشکورا وذنبا مغفورا و سنگریزه ها را سوی جمره بیندازد بنحوی که بالای میل فرود آید چون
هفت سنگریزه تمام شود بمنزل خود رجوع کن و بخوان دعائی که از امام بحق سلام الله علیه الی یوم الحساب منقول
شده و آن اینست که اللهم بک وثقت وعلیک توکلت فنعم الرب ونعم المولی ونعم النصیر
وبعد از آن متوجه قربانی شو که **فصل ششم** از افعال حج تمتع است و آن در منی است روز عید و هم روز یازدهم و
دوازدهم ذی حجه و در سایر شهرها یک روز دیگر آن دهم ذی حجه است و کافیست قربانی گاو یا گوسفند یا شتر
منی که شتر تمام باشد از شتر تمام پنج سال داخل شده باشد و گاو و بز یکساله وزیاد تر



وارد شده که گاو و شتر اگر زاییده باشند بهتر است و از جمله شتر اگر دو مرتبه یا بیشتر زاییده باشند
خوب است و روایت شده که اگر گوسفند باشد می باید فحل فربه سیاه و در شاخ و پای عیب نداشته
باشد و خوب است اما اینکه فربه باشد یعنی مردار کرده باشد و در شاخ باشد یعنی شکسته و در شاخ عیب نداشته باشد
یعنی قوچی باشد که خایه او را کشیده باشند و خوب است یعنی فحل است و اگر خایه داشته باشد بهتر و یک چشم و کور نباشد و
لنگ و کور و گوش بریده و گوش شکافته مگر آنکه برای نشان شکافته باشند و شکسته عضو و یعنی شکافته و کور
و مانند آن نباشد و وارد شده که اگر تمام سیاه نباشد یعنی قربانی کن که در شاخ پای عیب در جایی خورد
در سیاهی بخورد و در سیاهی نگاه کند در سیاهی بخوابد یعنی که سر آن و دو دست و پای آن و دو چشم
آن سیاه باشد و هرگاه قربانی شتر باشد نحر کرده می شود در حالتی که ایستاده و رو بقبله باشد و نحر کننده در جانب
راست او ایستاده باشد و بدست خود نحر کند آن را و از تقصیر امام حضرت صادق علیه السلام روایت
شده که کشتن شتر در بالای سینه است و کشتن غیر آن از گاو و غیر آن در حلق آن است هرگاه گاو یا گوسفند باشد
آن را رو بقبله کن برو بخوابان که موضع ذبح رو بقبله باشد بلکه خود نیز رو بقبله باشی هرگاه توانی
خود ذبح کن و هرگاه نتوانی دست خود را بالای دست ذابح بگذار و بدست خود نیز قوت کن و در وقت
ذبح بگو وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما وما انا

١٢ الله ٣

مِنَ الْمُشْرِكِينَ اِنَّ صَلوٰتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا
شَرِيكَ لَهُ وَبِذٰلِكَ اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اَللّٰهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ بِسْمِ اللّٰهِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ وَتَقَبَّلْ
مِنِّي بعد از آن بکند آن کار دیگر را حلق یا تقصیر و زیاد طرح حصه سر یعنی تا موی حرام که در میان است بخوان کردن
او است مسنان و وقتیکه بمیرد و بعد از آن سه حصه کند حصه برای خود باقی یکان و حصه برای فقیران اهل و طعام
حصه برای خود و خانواده و ممنوع است دادن پوست یعنی که هر حیوانی میشود نشاید بقصاب بلکه بدهد
از جای دیگر داده میشود و از مستوای خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است
روزی که با وی گفت بودیم جماعتی رفیقان در منی پس یکی از ایشان بیمار شد قربانیها نگاه کردیم کلام امام
علیه السلام ایستاده بود در سر کله گوسفندان گفتگو کرد گوسفندی که خریداری نماید و مضایقه میکرد
در بهای آن فروشنده کار مضایقه در تنگ کردیم سخت و انتظار کشیدیم وقتیکه فارغ شد روی آورد
با ما فرمودند که گمان میبرم شما را که بتحقیق تعجب کردید از مضایقه من گفتیم که آری فرمودند مرد سست میگردد باری
خود در معامله قابل ستائش و نه قابل ستایش از حضرت آیا شما را حاجتی گفتیم که آری
نگاه دارد مرا الله تعالی بدرستیکه قربانیها بتحقیق گران شدند امام علیه السلام فرمودند که پس یکی دیگر
نشود و خریداری نمائید نشتر را لیکن کنید آنرا در میان شما گفتیم که بمرسند حاجی ها فرمودند که پس شریک شوید

شوید

شوید و خریداری نمائید در میان شما گوسفند برابر بس ذبح کنید آنرا در میان شما گفتیم
که کافی میشود از هفت کس در وقت ضرورت فرمودند که آری و از هفتاد کس هم و اگر نیست ذبیحه
اگر کسی قربانی را نیابد بلکه قیمت آنرا داشته باشد و اینکار را در آنجا نزد مسلمانان بگذار که در همان ماه شده
برای وی قربانی بخرد و ذبح کند و اگر در آن ماه بهم نرسد پس در سال آینده بخرد و ذبح کند و اگر قیمت آنرا نیز
ماند و در بالی یعنی هشتم و نهم ذی الحجه را روزه بگیرد و هفت روز دیگر وقتیکه بوطن خود چون
رسید پس اگر نوبت که در شب حصه کرده هامان را روز عید روزه بگیرد و روز دیگر که از منی کوچ میکند با دو روز
بعد از آن جمعه که شتر دار ایستاده روزه بگیرد و هفت روز دیگر وقتیکه بوطن میرسد که مجموع ده شود
فصل ششم از افعال حج ششم حلق یعنی تراشیدن سر و حلق ابری ماست بلکه تقصیر موی کافیست و بعد از آن
قربانی کردی تراشیدن جمیع سر او شایسته بگیر و از اطراف سر تکبیر و اظهار آنچنین و اگر حج اسلام
کرده باشد الکف بتقصیر یعنی کوتاه کردن مو میکند و ظاهر حدیث کسانیکه اول حج گذارده باشد برای کسی
سالف و الحال آنکه حج گذارده و او را نیز سر تراشیدن واجب باشد و بعد از آن که تراشیدی سر خود را
دفن کن آن موها را در منی چه روایت شده که می آید در روز قیامت حالیکه هر تار موی آن آوازی فصیح
لبیک میگوید حاجی صاحب و اگر کسی نتواند که در آنجا بود و در سر شتن تمامه شد سر را تر باید کرد و بعد از حلق

بسبب احرام براو حرام شده بود حلال نشود سوای زنان و صید پس از آن غسل کن در منی برای طواف
زیارت و باقی دار غسل را که اگر شکسته شود بسبب حدثی موجب وضو غسل را اعاده کن و بعد از غسل متوجه شو بسوی
مسجد الحرام برای طواف زیارت که **فعل نهم** از افعال حج تمتع است و آن روز دهم ذی الحجه است و برای حج تمتع که از جهت
تأخیر طواف زیارت از روز دهم اگر مشغول شود بسبب کاری در شب یازدهم و روز آن نیز تجویز شده و چون به
مسجد الحرام رسی پس بایست بحوالی در مسجد و این دعا را که از زبده خلائق امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده
است بخوان اللّٰهُمَّ أَعِنِّي عَلَىٰ نُسُكِكَ وَسَلِّمْنِي لَهُ وَسَلِّمْهُ لِي أَسْأَلُكَ مَسْأَلَةَ الْعَلِيلِ الذَّلِيلِ
الْمُعْتَرِفِ بِذَنْبِهِ أَنْ تَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي وَأَنْ تُرْجِعَنِي بِحَاجَتِي اللّٰهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ
وَالْبَلَدُ بَلَدُكَ وَالْبَيْتُ بَيْتُكَ جِئْتُ أَطْلُبُ رَحْمَتَكَ وَأَؤُمُّ طَاعَتَكَ مُتَّبِعًا
لِأَمْرِكَ رَاضِيًا بِقَدَرِكَ أَسْأَلُكَ مَسْأَلَةَ الْمُضْطَرِّ إِلَيْكَ الْمُطِيعِ لِأَمْرِكَ الْمُشْفِقِ
مِنْ عَذَابِكَ الْخَائِفِ لِعُقُوبَتِكَ أَنْ تُبَلِّغَنِي عَفْوَكَ وَتُجِيرَنِي مِنَ النَّارِ
بِرَحْمَتِكَ پس بیا نزد حجر الاسود و با دابی که سابقاً مذکور شد پس طواف زیارت کن بهمان نحو و طریق
و بعد از آن بیا نزد مقام ابراهیم و نماز طواف که **فعل دهم** از افعال حج تمتع است بگذار بطریقی که در
طواف عمره تمتع گفته شد پس رجوع کن بسوی حجر و پس استلام کن و ببوس حجر را و تکبیر گو و بعد از آن متوجه شو

سوی

سوی سعی صفا و مروه کان **فعل یازدهم** از افعال حج تمتع است ابتدا میکنی بصفا و ختم میکنی
بمروه با آدابی که سابقاً مذکور شد بعد از آن رجوع کن بخانه کعبه برای طواف نسا که **فعل دوازدهم** از
افعال حج تمتع است و آن مثل طوافیست که در عمره تمتع مذکور شد بعد از آن بگذار رکعتین طواف نسا را در مقام
ابراهیم که **فعل سیزدهم** از افعال حج تمتع است و این طواف نسا بر هر حاج کننده واجبست حتی بر خصی یعنی بجا به
بیرون و هرگاه کسی فراموش کند تا بوطن خود رسد حلال نمیشود زن برای او تا آنکه امر کند دیگری را که بجای او طواف
نسا بگذارد و هرگاه خود قصد زیارت کعبه نکند و هرگاه از او فوت شود ولی بایست از قبل او قضا کند یا دیگری را
امر کند که از قبل او بجا آورد و بعد از آن برو بمنی و بیتوته کن که **فعل چهاردهم** از افعال حج تمتع است و بیتوته
بمعنی شب بروز آوردن بجا لیکن نیز فرق اگر شب یازدهم و شب دوازدهم و در شب سیزدهم بیاید هرگاه تمام
دوازدهم در منی بیتوته نکند پس در غیر منی شب بروز آری کفاره گوسفندیست مگر آنکه در مکه مشغول
طواف وداع و سعی میان صفا و مروه باشد تا صبح مگر آنکه بعد از نصف شب در منی بیرون آمده باشد که در این صورت
کفاره نیست و اما روایت شده از مقتدای خاص و عام امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام از زیارت کعبه بعد از طواف زیارت که فرض حج است در روزهای
منی پس امام علیه السلام فرمودند که نه بلکه در منی ... نیز روایت شده که پرسیده شد

سلام الله علیه الی یوم الحساب از مردی که می آید بمکه در روزهای درنگ در منی بعد از فارغ
شدن او از طواف زیارت کعبه طواف میکند بکعبه طواف نفل امام علیه السلام فرمودند که درنگ
کردن در منی افضل است و محبوب تر است از من از آمدن بمکه برای طواف نافله و نیز وارد شده که اگر
در اول شب از منی بیرون آیی جایز است که در نصف شب یا قبل از صبح عود بمنی کنی تا بیتوته بعمل
و محقق صافی قدس سره فرموده که مستحب است برای جمعی که حج تمتع کنند اینکه نفر از منی در روز
دوازدهم کنند و مستحب است برای جمعی که حج قران یا افراد کنند اینکه نفر از منی در روز سیزدهم
کنند و لهذا متعارف است که اهل مکه درنگ میکنند در منی و نفر میکنند در روز سیزدهم و غیر ایشان
نفر میکنند در روز دوازدهم و نفر بفتح نون و سکون فا بمعنی بیرون رفتن از منی است بسوی مکه
وارد شده که اولی آنست که تا میسر شد در روز دوازدهم بعد از فجر و قبل از نماز ظهر و عصر نفر نکنند
و صبر کند تا نماز ظهر و عصر را ادا کند و بعد از آن نفر کند و اگر روز دوازدهم بآخر رسد یعنی وقت
زردی آفتاب شود شب سیزدهم نیز میباید در منی باشد و بعد از نماز صبح نفر کند و جایز است
برای کسیکه در احرام از زن حج جماع کرده و یا اینکه صید کرده باشد اینکه کوچ کند از منی در روز دوازدهم
هر چند که حج تمتع کرده باشد و هرگاه شب سیزدهم در منی باشی در عقب پانزده نماز که اول آن

ظهر روز عید و آخر آن صبح روز سیزدهم است باید تکبیرات را که مذکور میشود بگویی و
اگر در روز دوازدهم بعد از نماز صبح نفر کنی در عقب ده نماز که اول آن ظهر روز عید
و آخر آن بعد از عصر روز دوازدهم است بگویی و اگر در روز دوازدهم بعد از نماز صبح نفر کنی
در عقب نماز که اول آن بعد از ظهر روز عید و آخر آن بعد از ظهر روز عید و آخر آن بعد از صبح
روز دوازدهم شد باید که این تکبیرات گفته شود مثل سایر اهل امصار که در غیر منی باشند
و آنچه گفته شد ظاهر احادیث است کاشف محقق صافی قدس سره نیز تصریح بآن نموده تکبیرات
اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد
الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام
والحمد لله علی ما ابلانا و اگر توانی چنان کن که نمازهای خود در مسجد منی که مسجد خیف
میباشد بگذاری که خیف یعنی محل مرتفع است و چون آن مسجد در محل مرتفعی است لهذا ایرا مسجد خیف مینامند
و فضل آن مسجد بسیار است از آنجمله روایت شده که در آن هزار پیغمبر نماز گزارده و مسجد پیغمبر
نیز بوده و شیخ المحدثین فقیه روایت کرده [illegible] امام محمد باقر علیه السلام
که فرمودند نماز گذارده در مسجد خیف [illegible] که از جهت شرف انهمین

بس است که حضرت سید المرسلین و حضرات ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین یعنی همگی
در آن مسجد نماز گذارده اند پس این شرف که هفتصد پیغمبر دیگر در آنجا نماز گذارده باشند نور علی
نور خواهد بود و نیز در همان کتاب وارد شده که نماز گذاردند در او هزار نبی و مرحوم کتاب
مذکور علیه الرحمه فرموده که اگر در این حدیث وارد شده که هزار پیغمبر در آن نماز گذارده و در حدیث
سابق بود که هفتصد پیغمبر نماز گذارده با آنکه این حدیث اصح است حمل میتوان کرد این حدیث
حدیث ... بر آنکه هزار پیغمبر نماز گذارده باشند هفتصد نیز کرده اند و ممکن است که لفظ هزار
از کثرت باشند و خصوص عدد مراد نباشد والله تعالی یعلم و نیز باسانید صحیحه منقول است از
و اصاغ امام محمد باقر علیه السلام که فرمودند که هر که صد رکعت نماز در مسجد منی گذارد پیش از آنکه
از مسجد بیرون آید برابر است با عبادت هفتاد سال و کسیکه صد مرتبه سبحان الله بگوید حق تعالی
بنویسد در نامه عمل او ثواب یک بنده آزاد کردن و هر که صد مرتبه لا اله الا الله بگوید برابر است
کردن [illegible] که او را از آتش خلاص کند یا از کفر بایمان آورد و هر که صد مرتبه الحمد لله در آن مسجد بگوید
برابر است با آنکه خراج کوفه و بصره که بسیار عظیم بوده است آنرا در جهاد صرف نمایند یا در راه خدا
تعالی تصدق نمایند انتهی موضع الحاجة من الکتاب المذکور و نقل الاسلام علیه الرحمه در کافی

در آن مسجد

که حد

که حد آن مسجد بروشنی که در آن زمان بوده از طرف اطراف آن میل که در میان مسجد
ساخته شده سی ذراع بوده و طول آن شصت ذراع [illegible] ذراع میشود و وارد شده که چون
که نماز بود در آن مسجد زمان پیغمبر صلوات الله علیه و آله الی یوم المحشر واقع شود [illegible] از
مروج دین حق امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند بگذار [illegible] مسجد
در پایین دیوار صومعه که برابر محراب صومعه است و صومعه بفتح صاد مهمله و سکون واو و فتح میم
مهمله عبادتخانه ترسایانست و اینجا استعاره شده برای مقصوره که مسقف است و در جانب قبله مسجد
و صومعه نیز نام کرده مراد با اصل الصومعه پایین دیوار صومعه است آن موضعی که محراب مسجد خیف در
زمان رسول الله صلعم آنجا بوده پس آنجا است که سید المرسلین و امیر المومنین صلی الله علیهما الی یوم الدین
در آنجا [illegible] کرده اند و کسیکه در آنجا رو بقبله ایستد میلی که در وسط مسجد است محاذی
[illegible] او میشود و بعد میان او و این میل [illegible] ذراع میشود تقریبا و آن موضع در پایین [illegible] کرده
محاذی محراب صومعه است و در میان یک دیوار صومعه است و نیز روایت شده که در منی عرفا نماز [illegible]
هر چند کلا از اهل مکه باشند بشرط آنکه وقتی که بطواف و زیارت [illegible] منی بمکه آمده باشند داخل
خود شده باشند برای آنکه داخل مسافر نیستند و نماز عید نیز بر ایشان [illegible] مسافر

از افعال هر روز که از حج تمتع رمی جمرات ثلث است بعد از روز دهم تا هر روز که چون زوال
ظهر هر یک از روز یازدهم و دوازدهم اگر کاری متوجه شوی سوی منی و در هر ساعتی از روز
که باشد نیز جائز است پس سنگریزها را بردار و بیا نزد میل اول که نزدیک است از مزدلفه بمکه رود و دست
آن رود خانه که گاهی سیلاب می آید بایست رو بقبله برو تا میل در جانب دست راست تو باشد و بگو
آنچه را که سابقا مذکور شد در رمی جمره عقبه و چنانکه گفتیم هفت سنگریزه بزن و بعد از فراغ از
بایست در جانب راه که عبارت از کناری راه که میان مزدلفه و مکه است و جوی که از روی
بمکه رود و در میل محاذی ... است او و آن کنار محاذی ... جای ... شود پس رو بقبله کن و حمد
کن خدای تعالی را و ستایش کن و بگو اسماء حسنی و درود کن بر محمد و آل محمد بعد از آن
میل دوم برو و پس دعا کن و طلب قبول عبادت را از او بجنبش ... بیشتر برو و بگو آنچه را که
نزد میل دوم و بعد از آن رمی کن بر امثل میل اول و می ایستی بعد از آن در جانب راه و دعا میکنی
کردی نزد میل اول بعد از آن متوجه شو سوی میل سوم که جمره عقبه است ... اعضا رمی کن و نزد او توقف
مکن در آنجا حاصل است ... و دعا نزد جمره اولی و ثانیه بجا آوردن ... که جمره عقبه که توقف در آنجا
خوب نیست و اگر شب دهم نیز در منی باشی بعد از طلوع آفتاب رمی کن و متوجه مکه شو و از سنگریزها

باقیمانده در منی دفن کن و برو بمکه و اگر کسی این ترتیب بجا نیاورد سهوا اعاده کند تا
که ترتیب متحقق شود و نیز روایت شده از مقتدای خاص و عام حضرت صادق علیه السلام فرمودند
[illegible] عضو ... رمی کرده میشود میلهای منی از جانب آن دو امام فرمودند که
نیز رمی کرده میشود از جانب ایشان و روایت شده از اکابر اصحاب از امام محمد باقر علیه السلام فرمود
رسول خدا صلوات الله علیه و آله یوم النحر امر ... از جمله مسلمانان مدینه که چون ... میکردی
منی باشد ... سنگریزه ... که ... شود ... برای ... عمره ...
از اینها ... عمره ... و نیز روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام ... رمی میلهای
فرمودند که برای حج ... سنگریزه که رمی میکنند ... شود ...
که گرفتار کننده در عذاب باشند تتمیم در بیان مسئله فراموش کند رمی را و از مقتدای انام امام
روایت شده ... راوی گفت گفتم امام علیه السلام اگر مردی فراموش کرده که رمی کند
منی تا آنکه آمد بمکه امام علیه السلام فرمودند که برگردد و رمی کند ... در ... هر کدام
بگیرد ... راوی ... که ... برگشتن و بیرون آمد از مکه سوی وطن
فرمودند که نیست ... راوی گفت که پس مردی فراموش کند ... میان ... مرده

فرمودند اعاده میکند سعی را گفتم که فوت شد ادا و اعاده تا اگر بیرون آمد و رفت بوطن

خود امام علیه السلام فرمودند که برمیگردد و اعاده میکند سعی را بدانکه این حدیث مانند [illegible]

مبنی بر آنست که [illegible] ظاهر قرآن سعی میان صفا و مروه مذکور است در ظاهر قرآن وارد شده

که چون فارغ شد از حج [illegible] دیگر [illegible] قصد اقامت عشره و اول قصد اقامت

نماز را تمام گذاری جائیکه مشهور میان علما اینست که مسافر در مسجد الحرام و مسجد حضرت پیغمبر صلوات

الله علیه و آله الی یوم المحشر که در مدینه طیبه است اختیار دارد در قصر و اتمام [illegible]

محقق صافی قدس سره [illegible] دارد [illegible] احادیث [illegible]

احتیاط کند [illegible] که مسلم طرفین شد باید که قصد اقامت کرده نماز را تمام کند [illegible]

باشد [illegible] تمام نماز میشود و اگر قصد اقامت نتواند کرد قصر کند که [illegible] روایت از حضرت امام

رضا علیه التحیة والثنا روایت شده [illegible] پرسیدم امام علیه السلام را از نماز

حاجی در مسجد الحرام اینکه نماز گذارده میشود در آن امام علیه السلام فرمودند که آن حطیم است [illegible] حجر الاسود

و در کعبه است گفتم آنچه بعد از آنست در فضیلت کدام است امام علیه السلام فرمودند که آن نزد مقام ابراهیم علیه

السلام گفتم آنچه بعد از آنست در فضیلت کدام است امام علیه السلام فرمودند که آن حجر اسمعیل



گفتم بعد از آن کدام است فرمودند که آن در جائیست که نزدیک باب بنی شیبه است [illegible]

در بیان دخول خانه خدا شرفها الله تعالی مستحب موکد است در حج دخول خانه کعبه [illegible]

از زبدة الاعلام امام محمد تقی علیه السلام که میفرمودند داخل شونده کعبه داخل شود در حالیکه

الله راضی است از او و بیرون می آید از کعبه در حالیکه [illegible] از گناهان و در روایت شده چون خواهی

که داخل شوی فرا گیر حلقه در را از زبده خالق امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمودند

چون اراده کردی داخل شدن کعبه را پس غسل کن [illegible] که داخل شوی [illegible]

میگوئی چون داخل شوی که اللهم انك قلت ومن دخله كان آمنا فآمني

من عذاب النار بعد از آن میگذاری دو رکعت میان دو ستون که نزدیک است [illegible]

که سرخ است همچنین که دو پای تو بر سر آن باشد اگر چه سجده بر جای دیگر باشد قرائت میکنی

بعد از سوره فاتحه در رکعت اول سوره حم سجده را و در رکعت دوم موافق عدد آیات سوره

قرآن و نماز میگذاری در کنجهای آن خانه و محقق صافی قدس سره فرمودند که عدد آیات سوره

پنجاه و چهار است نزد اهل کوفه و پنجاه و سه است نزد اهل حجاز و پنجاه و دو است نزد اهل بصره و

امام علیه السلام فرمودند که میگوئی که اللهم من تهیا و تعبا او اعد او

لوفادة الی مخلوق رجاء رفده وجائزته ونوافله وفواضله فالیک یا
سیدی تهیئتی وتعبئتی واعدادی واستعدادی رجاء رفدک ونوافلک وجائزتک
فلا تخیب الیوم رجائی یا من لا یخیب علیه سائل ولا ینقصه نائل فانی لم آتک
الیوم بعمل صالح قدمته ولا شفاعة مخلوق رجوته ولکنی اتیتک مقرا بالظلم
والاسائة علی نفسی فانه لا حجة لی ولا عذر فاسئلک یا من هو کذلک ان
تعطینی مسئلتی وتقیلنی عثرتی وتقلبنی برغبتی ولا تردنی مجبوها ممنوعا
ولا خائبا یا عظیم یا عظیم یا عظیم ارجوک للعظیم اسئلک یا عظیم ان تغفر لی الذنب
العظیم لا اله الا انت و نیز فرموده که داخل مشو کعبه را با نعل خود و ملتزم مشو بعد از درآمدن
کعبه رسول خدا صلی الله علیه و آله الی یوم الجزا مگر در روز فتح مکه مراد است که بسیار داخل شدن
و نیز روایت از معویة بن عمار کنند که امام موسی کاظم علیه السلام که داخل شد کعبه را و گذارد دو رکعت
بعد از آن برخاست پس چسبانید بر روی خود دیوار را که در میان رکن یمانی و رکن غربی است
خود را بر آن دیوار و متصل شد بآن دیوار و دعا کرد بعد از آن بجانب دیگر رکن یمانی و متصل شد بآن و دعا کرد
آمد نزد رکن غربی بعد از آن بیرون رفت و نیز روایت است از امام رضا علیه التحیة والثنا که فرمودند داخل شد نبی صلی الله

کعبه

کعبه را پس نماز گذارد در چهار کنج آن در هر کنجی دو رکعت و چون خواهی که از خانه کعبه بیرون آیی
بخوان این دعا را که امام جعفر صادق علیه صلوات الخالق بجا آورد که بیرون می‌آمد از کعبه ملتفت شد
الله اکبر الله اکبر الله اکبر و بگو اللهم لا تجهد بلاءنا ربنا ولا تشمت بنا اعداءنا
فانک انت الضار النافع بعد از آن امام علیه السلام فرود آمد و نماز گذارد بسوی پهلوی
زینه پایه در جانب چپ خود در جائی که رو بکعبه داشت نبود میان او و میان زینه پایه هیچکس و بعد از آن برخاست
رفت بسوی مرتبه خود **فصل** در بیان دعای طلب فرزند در مکه معظمه بسند معتبر از معویة بن عمار روایت است که امام
صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام آوردند در دعای طلب فرزند که هر کس خواهد که خدا او را فرزند بدهد بعد از آن
کعبه را و چون بستادی بر در کعبه بگیر حلقه در کعبه را بعد از آن بگو اللهم ان البیت بیتک والعبد
عبدک وقد قلت ومن دخله کان آمنا فآمنی من عذابک واجرنی
من سخطک بعد از آن داخل شو کعبه را و بگذار بر سنگ سرخ دو رکعت نماز بعد از آن برخیز
بسوی آن کنج که برابر حجر اسمعیل است یعنی که در پهلوی دیوار است که در جانب حجر است و متصل کن
سینه خود را و بگو یا واحد یا احد یا ماجد یا قریب یا بعید یا عزیز یا حکیم لا
تذرنی فردا وانت خیر الوارثین رب هب لی من لدنک ذریة طیبة

إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ بعد از آن فرو رو [illegible] آن ستون پس متصل کن آن [illegible] سینه خود و دعا میکنی

باید عادت [illegible] و متصل کردن شکم خود را [illegible] متصل کردن شکم پس اگر اراده کند بیرون رفتن را

از فرزندان مستحبست و مطلب نهم در بیان وداع خانه کعبه چون خواهی که از مکه بجانب وطن برگردی مستحبست که وداع

خانه را باین روش کنی که طواف کنی خانه کعبه را هفت شوط و اگر توانی که در هر شوطی استلام حجر و رکن یمانی

کنی بکن و الا در شوط اول و آخر استلام کن و اگر اینهم میسر نشود مضایقه نیست پس بیا نزد ملتزم که محاذی

در کعبه است و بکن آنچه که در وقت آمدن بمکه بجا آوردی بعد از استلام حجر اسود بچسبان شکم خود را

بکعبه باین روش که بگذاری دست راست بر حجر اسود و دست دیگر نزد در کعبه بنه و بعد از حمد و ستایش

و درود بر پیغمبر و آل او بگو دعائی که منقولست از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت که

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ وَأَمِينِكَ وَحَبِيبِكَ وَنَجِيِّكَ

وَخِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ اللَّهُمَّ كَمَا بَلَّغَ رِسَالاتِكَ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِكَ وَصَدَعَ

بِأَمْرِكَ وَأُوذِيَ فِي جَنْبِكَ وَعَبَدَكَ حَتَّى أَتَاهُ الْيَقِينُ اللَّهُمَّ اقْلِبْنِي مُفْلِحاً

مُنْجِحاً مُسْتَجَاباً لِي بِأَفْضَلِ مَا يَرْجِعُ بِهِ أَحَدٌ مِنْ وَفْدِكَ مِنَ الْمَغْفِرَةِ وَالْبَرَكَةِ

وَالرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ وَالْعَافِيَةِ اللَّهُمَّ إِنْ أَمَتَّنِي فَاغْفِرْ لِي وَإِنْ

أَحْيَيْتَنِي

أَحْيَيْتَنِي فَارْزُقْنِيهِ مِنْ قَابِلٍ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ بَيْتِكَ اللَّهُمَّ

إِنِّي عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أَمَتِكَ حَمَلْتَنِي عَلَى دَوَابِّكَ وَسَيَّرْتَنِي فِي بِلَادِكَ

حَتَّى أَقْدَمْتَنِي حَرَمَكَ وَأَمْنَكَ وَقَدْ كَانَ فِي حُسْنِ ظَنِّي بِكَ أَنْ تَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي

فَإِنْ كُنْتَ قَدْ غَفَرْتَ لِي ذُنُوبِي فَازْدَدْ عَنِّي رِضًا وَقَرِّبْنِي إِلَيْكَ زُلْفَى وَلَا تُبَاعِدْنِي

وَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَغْفِرْ لِي فَمِنَ الْآنَ فَاغْفِرْ لِي قَبْلَ أَنْ تَنْأَى عَنْ بَيْتِكَ دَارِي فَهَذَا

أَوَانُ انْصِرَافِي إِنْ كُنْتَ أَذِنْتَ لِي غَيْرَ رَاغِبٍ عَنْكَ وَعَنْ بَيْتِكَ وَلَا مُسْتَبْدِلٍ

بِكَ وَلَا بِهِ اللَّهُمَّ احْفَظْنِي مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي

حَتَّى تُبَلِّغَنِي أَهْلِي فَإِذَا بَلَّغْتَنِي أَهْلِي فَاكْفِنِي مَئُونَةَ عِبَادِكَ وَعِيَالِي فَإِنَّكَ وَلِيُّ ذَلِكَ

مِنْ خَلْقِكَ وَمِنِّي و وارد شده که باید باشد آخر وداع تو نزد ملتزم که بگذاری دست خود را بر در کعبه و بگوئی

الْمِسْكِينُ عَلَى بَابِكَ فَتَصَدَّقْ عَلَيْهِ بِالْجَنَّةِ و دو رکعت نماز بگذار نزد مقام ابراهیم علی نبینا

و آله و علیه السلام و بعد از آن بیا نزد چاه زمزم پس بیاشام از آن [illegible] و نیز روایت شده

که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وقتیکه وداع کرد کعبه را و خواست که بیرون رود از مسجد الحرام

افتاد بسجده نزد در مسجد طولانی و بعد از آن برخاست و بیرون رفت از مسجد و نیز وارد شده که

بیرون رفتن از مسجد الحرام بگو که آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون
الی ربنا راغبون الی الله راجعون ان شاء الله و بیرون رو از باب الحناطین که در
در برابر رکن شامی است و چون خواهی که از مکه بیرون روی یک درهم خرما بخر و تصدق کن تا کفاره
آنچه شاید کرده باشی در احرام مثل کشتن ملخ یا شکستن بیضه یا افتادن آن یا پای جانوری مگر که در مکه کرده باشی
یا نکرده و مستحب است اینکه قصد کنی که ان شاء الله تعالی که باز برگردی و روایت شده که عظیم ترین مردم در وبال
کسی است که بجا آرد اعمال حج را و گمان کند که از گناه او چیزی باقی مانده است و باید قصد عود بمکه داشته
باشی تا مرتبه دیگر نصیب شود ان شاء الله تعالی چه روایت شده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که فرمودند هر که بیرون رود از مکه در حالیکه او نمیخواهد برگشتن سوی آن پس بتحقیق که نزدیک شده عمر او
و نزدیک شده عذاب او و بعد از آن هر که عود کند از مکه معظمه سوی مدینه مشرفه برای زیارت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله یوم المحشر چه ثواب بسیار و اجر بیشمار دارد از برای اختصار نقل نشد

**چهاردهم** در بیان جهاد با کفار و جدال آن قوم بد روزگار بدانکه جهاد و مقاتله کردن با
کفار بجهت کلمه اسلام باذن امام معصوم علیه السلام و تحقیق جهاد در شرح کتاب جهاد ذخیره نموده که جهاد
مصدر باب مفاعله کوشش بقدر طاقت در دفع ضرر از حق است و در [illegible] نصرت دین حنیف

از کافی ثقة الاسلام شیخ محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمه مکرر بجا اشارت شود
**نصرت اول** در بیان فضیلت جهاد و بستن کمر بجهت آن در ظلال مشکلات حقایق امام جعفر صادق
روایت شده از رسول ثقلین و غازی بدر و حنین صلی الله علیه و آله که فرمودند همه خیر
بسبب شمشیر است و در تحت سایه حمایت آن است و برای نمیآرد مردم را مگر شمشیر و شمشیرها
کلید بهشت و دوزخ اند یعنی که مقتول شمشیر دو قسم است یکی مظلوم و شمشیر کلید بهشت است او
و دیگری ظالم و شمشیر کلید جهنم او یعنی که شمشیر کلید بهشت است برای قاتل و کلید دوزخ
برای مقتول یا بر عکس و نیز از حضرت امام سلام الله علیه و آله یوم الحساب که
رسول خدا صلی الله علیه و آله یوم الحزا که برای در بهشت که گفته میشود آنرا در مجاهدین
میروند پس از حساب [illegible] که آن در پیشگاه آنند گشوده است در حالیکه ایشان حامل خود
کرده اند شمشیرهای خود و سایر جماعت در محل وقوف متمنی ایشان
بهشت را میگویند که آنجا منزل بعد از آنحضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله یوم الحساب فرمودند
هر که ترک کند جهاد را بی آنکه عذری داشته باشد خداوند آن حضرت [illegible]
در [illegible] و بر طرف کرده شدن در دین و [illegible] الله عز و جل بی نیاز کرده است از ترک اطاف

[illegible]

اسبان ایشان و برکت جاهای فرو بردن تیرهای ایشان و نیز روایتست که فرمود هر کرده کروه

انبیا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که اسباب عافیت دنیا اسبان شده و بهشت [illegible]

و [illegible] دادها و [illegible] زنان [illegible] آیینه شمشیرهای ایشانست و فرموده که خبر داد مرا جبرئیل علیه السلام که [illegible]

[illegible] جهنم و [illegible] ایشان [illegible] کفت المجاهد هر که جهاد کند از جمله [illegible] در راه الله تعالی پس هر [illegible]

در روز ابر قطره از باران و در [illegible] در روز آفتاب بهشت حق تعالی برای او ثواب شهید [illegible]

و نیز روایتست از مظهر حقایق و دقایق امام جعفر صادق که فرمودند جهاد فاضلترین چیزهاست

بعد از رعایت [illegible] و آن کم از جمله ایشان ولایت امام مفترض الطاعة و نیز روایتست از [illegible]

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که هر که رساند پیغام مکتوب جهاد کننده را [illegible]

آزاد کردن بنده را [illegible] در ثواب جهاد و نیز از همان [illegible] حضرت صلی الله علیه و آله

و آله روایت شده که هر که بد گوئی کند مومن جهاد کننده را در برابر [illegible]

او را در بازماندگان [illegible] قتل کنند [illegible] دشمن [illegible] روز قیامت

میکیرد [illegible] جهنم چون [illegible] جهاد کنند [illegible]

الله [illegible] احتراز از جهاد برای [illegible] و نیز روایت شده از سید العارفین حضرت امیرالمومنین علیه السلام

که فرمودند [illegible] الله عز و جل فرض کرد جهاد را و تعظیم کرد آنرا و کردانید آنرا [illegible]

خود [illegible] که مستقیم نشد کار دنیا و نه کار آخرت مکر بجهاد [illegible] و نیز روایت شده از مظهر

حقایق جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام از رسول خدا صلوات الله علیه و آله الی یوم الجزاء [illegible]

[illegible] پسران خود را [illegible] نیکو [illegible] در دین اخلاق حسنه و [illegible] اخلاق [illegible]

[illegible] و نیز از همان عالیجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که [illegible] ابو دجانه انصاری

[illegible] روز احد بعمامه که او را ابو [illegible] کفت آن [illegible] عمامه [illegible]

خود [illegible] شروع کرد [illegible] در رفتار [illegible] رسول خدا [illegible]

که دشمن [illegible] الله تعالی [illegible] جهاد در راه الله عز و جل و نیز روایت شده که فرمودند

[illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله جهاد کنید [illegible] دنیا و آخرت

نیز روایتست از ابراهیم [illegible] اولاد جعفر طیار [illegible] شنیدم از امام علی نقی علیه السلام [illegible]

[illegible] محو کرده [illegible] کناه [illegible] برای او [illegible] عمل [illegible]

[illegible] محو کرده [illegible] کناه [illegible] نوشته شد برای او [illegible] عمل [illegible]

[illegible] که میخواهد آن [illegible] برآوردن حاجتهای [illegible] دشمنی [illegible]

سه و سوم

خود محو کرده شد از و در هر روزی یک گناه و نوشته شد برای او ثواب عمل خیر مخفی نماند که عتق
بفتح عین مهمله و کسر تا دو نقطه فوقانیه آزاد و سبکی بدن و مادر شرع الی آخره چون اصل وی آزاد و بی
بوده و همچنین بفتح ها و کسر جیم آبکی بدن یا در شرع او باشد و نیز روایت است از امام جعفر بن محمد
صادق علیهما السلام بروایت عبد الله بن سنان که گفت شنیدم از امام علیه السلام که میفرمودند که جانب
گرو که بر دو پا حبیست و دیگر در نشتر اسب بکار میخواهد بیتر انداز بر او نیز روایت است از سید الساجدین علیه السلام
اینکه دوانید حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله اجمعین اسبان را و گردانید گرو او از نقره
نقره و نیز روایت شده که فرمودند حضرت خاتم الانبیاء علیه وعلی آله التحیة والثناء که چون
کنند بر یکی از شما اسب و میخواهد اگر ایستد در میدان و بر آن سبقت بگیرد بار در جهاد پس باید که ذبح کنند
آنرا و پی زنند آنرا و نیز روایت شده از بنده خالق امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند که حضرت
از گروبندی که حاضر نشوند آنرا ملایکه مگر در گروبندی و بازی کردن مرد با زن خود و نیز روایت شده
از همام سلام الله علیه الی یوم الحساب بدر الش علیهم السلام که فرمودند در زدن تیر اندازی
بخشی است از بخشهای اسلام که اعمال الحج است و نیز روایت است از بدر خافقین رسول ثقلین صلی الله علیه وآله
که فرمودند سواری کنید و تیر اندازی کنید بنابر اینکه سواری و تیراندازی بکار می آید و تیراندازی

بکار می آید بعد از ان فرمودند که هر بازی مومن بکار نمی آید مگر در سه صفت در آداب جنگ
است تیراندازی اسپ و بازی کردن او با زن خود پس هر سه صفت بکار آمدنیست آگاه باشید که
الله عز و جل برای هر یک تیر داخل میکند بسبب یک تیر سه کس را در بهشت سازنده تیر را و کسی که نوبت
در جهاد و قتل کسیکه آنرا خرد و بمجاهدی دهد و کسیکه بیندازد آنرا در جهاد و نیز روایت شده
امام جعفر صادق علیه السلام حاضر میشدند تیراندازی حریفان را و گرو بستن با نصرت دوم در بیان
سفارش سید المرسلین سید الوصیین صلی الله علیهما و علی اولادهما الی یوم الدین
وقتیکه بجهاد امر میفرمودند احادیث بسیار از مروج دین حق امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده
که فرمودند بود حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیه وآله الی یوم الدین با بیرون کردن چون
که بجهاد می فرستادند طایفه از لشکر را میخواندند ایشان را در برابر خود بعد از ان میفرمودند که حرکت
الله و بعد او و در راه او و بر ملت رسول آنحضرت و دعا کنید
و مکشید پیر کبیر را و نه کودک را و نه زن را و مبرید درختی را مگر آنکه بسیار محتاج شوید بسوی بریدن
هر مردی از مسلمانان خواه کهتر و خواه مهتر که نظر کرد بسوی مردی از مشرکین یعنی که او را بنزد خود طلبید
او اعتماد بر او کرده آمد پس او در پناه است تا شاید که بشنود قرآن را که معجز است پس اگر قبول کند دین شما

کرد برادر شماتت در دین خدا کرا با کرد لبس رسانید او را بجای خود و شش و هر دو جو نیند تفرقی در
عاقبت شیعیان برادر در جنگ و نیز از همانحضرت سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که گفت
امیر المومنین سلام الله علیه الی یوم الدین که نهی کرد رسول خدا سلام الله علیه و آله الی یوم الجزا آنکه
لشکر برا آنانیکه انداخته شود زهر در مواضع مشرکین بقصد آنکه ایشان کشته شوند و نیز از همانحضرت
عالیجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که میفرمودند پیغمبر نکرد رسول الله صلعم لشکری را
هرگز در ابتدا حیات مگر که نهی میکرد مر ایشان را و عسیر ایشان را از آن چه خود نیز نکرد و نیز از همانحضرت سلام الله علیه الی
یوم الحساب روایت شده فرمودند که بود امیر المومنین سلام الله علیه الی یوم الدین بیرون نمی رفت
در جهاد نمیکرد به شب و روز تا وقتی که نصف النهار رسید آفتاب و میفرمودند که بسیار گشوده میشود درهای
آسمان برای دعا در آن وقت و روح آورد رحمت الله تعالی بر مومنان و فرود می آید مدد الله تعالی برای ایشان
در راه حق و میفرمودند که آن وقت نزدیکتر است سوی شب و کمتر است براد ایشان که کشته شود در کشتن و بر کرده جانب
که جنگ در آن شود که گفته و نیز از همانحضرت سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که حفص بن
غیاث بیرون کم گفت پرسیدم امام علیه السلام را از شهری از جمله شهرهای کافران حربی که آیا
جائز است آنکه گشوده شود بر ایشان سیلاب و سوخته شود آن شهر بآتش یا سنگ انداخته شود بمنجنیقها یا آنکه

کشته شوند

کشته شوند بر حالی که در میان ایشان زنان و کودکان و پیر کهنه سال و اسیران مسلمان باشند
و سوداگران مسلمانان امام علیه السلام فرمودند که کرده میشود این عمل بکفار و کار این معنی نمیشود ایشان
برای ایشان عفو کرده نمیشود دیت بر مجاهدانیکه این عمل کنند برای مسلمانان در میان کفار و نیز از همانحضرت جناب
سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله الی یوم الجزا بود
که چون میفرستاد طائفه از لشکر را برای جهادی دعا میکرد برای آن طایفه و نیز از همانحضرت جناب
سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده فرمودند که هر مردی از مسلمانان که التفات کرد بسوی
مردی از مشرکان در حالتیکه آن مسلمان در آخر لشکر اسلام است پس نزدیک بخود گردانید آن مرد را یعنی که بلشکر اسلام داخل
شد در جنگ آن مشرک و بلشکر خود پس آن مشرک در پناه است و نیز روایت است از همانحضرت جناب سلام الله علیه
الی یوم الحساب روایت ابو صادق بیرون کم گفت شنیدم از سید الوصیین حضرت امیر المومنین علیه السلام
که میفرمودند مرد مار ادر موضع جهاد جنگ جمل که با عائشه علیها اللعنه بود و جنگ صفین که با معاویه علیه
اللعنه بود و جنگ نهروان که با خوارج بود میفرمودند که بپوشید کافران خدا را و بر مبادا بدستهای عذاب خدا
و بپوشانید چشمهای را از نگاه بر ره و بسته کنید آواز ها را تا اگر منادی برای بر پا باشد
کنند شوید و کم کنید سخن را با یکدیگر و دادن تیغهای خود را بر مقاره که فرود آمدن است

از شتران سوی آسمان برای حرب مجادله که سعی و جد اهل حرب در دفع یکدیگر و مبارزه کرده و بیرون
آمدن جمع کسست از اهل حرب سوی یکدیگر و مبادرت که سنگ اندازند اهل حرب سوی یکدیگر در
وقتیکه سلاح باقی نمانده باشد و معانقه گردد است و در کمر میان شدن اهل حرب و مکادره کردن
کردن اهل حرب یکدیگر را و دندان گرفتن اهل حرب یکدیگر را و هر دو اینجا مناسبت دارد
در حرب و آنچه کنید الله تعالی را بسیار تا شاید که شما بمطلب خود برسید و نزاع مکنید با یکدیگر که
دیر رود دولت شما و صبر کنید بر آن بدرستیکه الله تعالی با صابران است و چون قوم ما حاده
که باید مجاهدین اول مرتبه بخوانند ایشان را بکیش اسلام اگر قبول کنند برادران ایشان باشند والا با ایشان
مقاتله نمایند پس باید که بدانند که بچه قسم ایشان را دعوت کنند و طریق آن در این حدیث مذکور شده است روایت
از زهری که گفت که داخل شدند مردانی از قریش بر سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام پس
او را که چگونه است خواندن کافران سوی کیش اسلام امام علیه السلام فرمودند که میگوئی که بسم الله
الرحمن الرحیم ادعوکم الی الله عز و جل و الی دینه و جماعه امران
احدهما معرفة الله عز و جل والآخر العمل برضوانه وان معرفة
الله عز و جل ان یعرف بالوحدانیة والرأفة والرحمة والعزة و

الحلم

الحلم والقدرة والعلو علی کل شیء وانه النافع الضار القاهر
لکل شیء الذی لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو
اللطیف الخبیر وان محمدا عبده ورسوله وان ما جاء به هو الحق
من عند الله عز و جل وما سواه هو الباطل یعنی میخوانم شما را سوی الله عز و جل
و سوی کیش پسندیده او و اصل آن کیش دو چیز است یکی از آن دو شناختن الله عز و جل
و دیگری عمل موافق رضای او و بدرستیکه شناختن الله عز و جل آنست که شناخته شود بیگانگی
یعنی بی شریک بودن در ربوبیت و الوهیت و باسم جامد محض و رحمن بودن و رحیم بودن و
و با اینکه ملک است و با اینکه دانا است بهر چیز و با اینکه توانا است و کمال توانائی دارد بر هر چیزی و با اینکه
نفع رساننده و ضرر رساننده عالم است بهر چیز برا آنکه ادراک میکنند او را باسم جامد محض دیده
دیده چشم و نه دیده دل و او ادراک میکند دیدها را و او وصف بسی مجرد دانائی بر آینده و با اینکه
محمد بنده او و رسول او است و با اینکه آنچه او آورده آنرا آنست بکار آمدنی از جانب الله عز و جل و آنچه
غیر آنست باطل و نابکار آمدنی پس چون اجابت کنند سوی آنچه مذکور شد پس برای ایشان است آنچه
برای مسلمانان است و بر ایشان است آنچه بر مسلمانان است و نیز روایت است از مردی از خانق امام جعفر صادق علیه السلام

اینکه سید الوصیین امیر المومنین علیه السلام بود که چون اراده میکرد جهاد را میگفت این دعا

را اللهم انی اعلم سبیلا من سبلک جعلت فیه رضاک وندبت فیه

اولیائک وجعلته اشرف سبلک ثوابا واکرمها لدیک مآبا واحبها

الیک مسلکا ثم اشتریت فیه من المؤمنین انفسهم واموالهم بان

لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیک

حقا فاجعلنی ممن اشتری فیه منک نفسه ثم وفی لک ببیعه الذی

بایعک علیه غیر ناکث ولا ناقض عهدا ولا مبدل تبدیلا بل استیجابا

لمحبتک وتقربا به الیک فاجعله خاتمة عملی وصیر فیه فناء عمری

وارزقنی فیه لک وبه مشهدا توجب لی به منک الرضا وتحط به

عنی الخطایا وتجعلنی فی الاحیاء المرزوقین بایدی العداة والعصاة

تحت لواء الحق وراية الهدی ماضیا علی نصرتهم قدما غیر مول

دبرا ولا محدث شکا اللهم واعوذ بک عند ذلک من الجبن عند موارد

الاهوال ومن الضعف عند مساورة الابطال ومن الذنب المحبط

للاعمال

للاعمال وان احجم من شک او امضی بغیر یقین فیکون سعیی فی تباب

وعملی غیر مقبول **فصل سیم** در بیان اقسام جهاد روایت شده از برگزیده خالق جعفر بن محمد الصادق

علیهما السلام با سند معتبر که راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام را از جهاد که آیا سنت است یعنی که

فاعلش مستوجب ثواب و تارکش مستحق عقاب نیست یا فریضه است یعنی که تارکش مستوجب عقاب است امام علیه السلام

فرمودند که جهاد بر چهار قسم است دو جهاد فرض است و جهادی سنتی است که برپا نمیشود مگر با جهادی که

فرض است و جهادی سنت است مطلقا اما آن دو جهاد که فرض است یکی جهاد نفس است و آن آنست که مرد

جهاد کند مثلا با نفس خود یعنی نگاه دارد نفس را از معصیتهای الهی و آن جهاد اکبر است و دوم جهاد

جنگ کفار که در پهلوی شما باشند یعنی که بشما نزدیک باشند و آن نیز فرض است و اما جهادی که سنتی است

که برپا داشته نمیشود مگر با جهاد دیگر که فرض است جهاد دشمنانی اند که از شما دور باشند و بر جمیع

رعیت فرض است جهاد ایشان یعنی که هرگاه امام امر کند بجهاد و اسباب حاضر باشد اطاعت کردن و رفتن لازم است اگر

ترک کنند جهاد را در اینصورت تمامی امت را خدای تعالی عذاب کند و این از عذاب امت است مراد از عذاب

آنست که فرو گرفته اکثر مردمان را بسبب عدم استقلال امام حق و غالب شدن اعدا و آن جهاد سنت است

بر امام تنها یعنی او باید که با رعیت بسوی دشمنان رود و جهاد کند با ایشان حاصل آنست که چون امام

اگر نه جمعی با جهاد با دشمنان دین فرض می‌شود در ایشان و سنت می‌شود بر امام اینکه همراه ایشان
باشد اگر نمی نفرستاده باشد فاما جهاد دیگر سنت است جهاد برای هر سنتی که برپای داشتن آن واجب و سنتی
گردد برای داشتن آن و کامل شدن آن و زنده کردن آن به سبب کشیدن و کشتن در آن
از جمله فاضل‌ترین عملها است زیرا که زنده کردن سنتی است و بتحقیق گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که
هر که قرار دادی سنتی نیک را که متروک شده باشد برای او اجر آن سنت که خود بعمل آورده و اجر کسی که عمل کرده
باشد بآن سنت تا روز قیامت بی آنکه کم شود از اجرهای ایشان چیزی و مشهور میان علمای امامیه رضوان الله علیهم
که کفار اگر حربی باشند با ایشان مقاتله باید کرد تا مسلمان شوند یا کشته شوند و هرگاه اهل کتاب باشند با ایشان جنگ
باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند و ملتزم احکام مسلمانان شوند و هرگاه خوارج باشند با ایشان جنگ
کرد تا توبه کنند و از دین باز گردند یا کشته شوند و خوارج کسانی اند که بر امام حق خروج کرده باشند مثل اهل
نهروان و لشکر معاویه و اصحاب جمل و شرط جهاد در جمیع اقسام کفار آنست که امام یا نایب امام ایشان را باسلام دعوت
و ایشان ابا کنند از دعوت یا قبول کنند و بعد از آن امام یا نایب او اذن دهد بقتال ایشان و قتال در زمان غیبت امام
جایز نیست مگر اگر کفار بر مسلمانان هجوم کنند که در آن وقت مقاتله ایشان جایز بلکه واجب است و جایز نیست و دعوت
اجازت نیست قدوة ارباب یقین شیخ محمد بن یعقوب علیه الرحمه روایت کرده از جناب حفص بن غیاث از حضرت

الصادق

الصادق علیه السلام روایت ابی عمره بفتح عین مهمله و سکون میم سلمی بفتح سین مهمله و
کسر لام که گفت پرسید امام علیه السلام مردی با من گفت من شخصی بودم بر روش بسیار میکردم جنگ
با مشرکان بود و در پی رفتیم برای طلب ثواب و در آن میکردم غارت از اهل وطن پس حرام شمرده شد
آن بر من با یکه گفتند که نیست جهاد مگر با امامی عادل باشد بمعنی که معصوم و عالم بجمیع احکام الهی
باشد پس چه می‌بینی تو حال ما را در آنچه گفت امام علیه السلام که اگر خواهی که اجمال کنیم برای تو جواب
میکنیم و اگر خواهی تفسیر کنیم میان شغل و قتال تفسیر میکنیم آن مرد گفت که بلکه اجمال کن امام علیه السلام فرمود
بدرستیکه الله تعالی حشر میکند مردمان را بر قصدهای ایشان در روز قیامت مراد آنست که اگر اعتقاد حق
و برای دفع ضرر مشرکان از اهل اسلام موافقت مخالفان در جنگ واقع شود در زمان ضرورت و عدم
استقلال امام حق پس قصوری نخواهد داد اما وی که گویا که آن مرد میل کرده بود از شنیدن این جواب گفت امام
علیه السلام که تفصیل کن برای او و گفت که تفصیل کن برای من یکبار دیگر الله تعالی امام علیه السلام فرمود
بیار سوالی که داری گفت آن مرد که جهاد کردم در قتال مشرکان در میدان جهاد و مبالغه کردم
قتال ایشان جز ابا نکرده‌ام ایشان را بسوی اسلام امام علیه السلام فرمود که اگر باشد بر روش اراده
جنگ کرده باشند با مسلمانان و جنگ کرده شده باشند تو اکتفا میکنی بقتال ایشان و دعوت لازم نیست و اگر

باشند قومی که اراده جنگ در زمان سابق کرده باشند و قتال نکرده باشند پس کسی پیش ما ارد و ترا بقتال ایشان
مگر آنکه خوانی ایشان را بسوی اسلام و قبول نکنند گفت اگر دیدی خواندم ایشان را بسوی اسلام و قبول سخن
من کردند و قبول کنند و اقرار کردند باسلام در دل خود را بهیمنی که از روی نفاق بوده و بعد از آن
بیعت کرده شد و در قضا چون قاضی بحلف مخالف و در دیده شده پرده حرمت او بسبب حکم ناحق قاضی
و طلاق ... بسبب غیبت و دشنام مخالف که ... افضت ... که بود گرفته شد مال او و ظلم کرده
شد بر او پس چگونه رسیدم بخروج از این و بال و حال اگر من خواندم او را امام علیه السلام فرمودند
شما هر دو صاحب الجیبه در آن حکم ناحق قاضی در تحمل او و ... بیان این که ...
نزاد ... حمایت ... قبول تو را که ... دفع او ... کتاب ...
تو را بهتر از آنکه ... در ... قبول تو را ... پرده حرمت ...
تو را ... کتاب تو را **نصر چهارم** در بیان دادن امان در جنگ است هرگاه امان دهند ...
بفتح سین مهمله از بنده امام جعفر بن محمد الصادق ع که گفت گفتم امام علیه السلام را که معنی قول نبی
صلی الله علیه و آله که ساعی در روان میکند بعهد مومنان السبتی ایشان چیست امام علیه السلام فرمودند اگر
اینکه لشکری از مسلمانان حصاری را میکردند جمعی از کافر از بر سر حصاری آمد مردی و میگفت بدهید مرا امان

تا بر خود امر شما را و مباحثه کنیم با او میداد او را و البته تر ایشان را امان و واجب است بر ما فاضل تر
ایشان عمل کردن بآن و نیز از همان این بجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که هرگاه ...
امیر المومنین علیه السلام و اگر داد امان بنده مملوک برای اهل حصاری از حصارهای مشرکان گفت ... در جمله
مومنان است و نیز از همان این بجناب امام موسی کاظم سلام الله علیهما الی یوم الحساب روایت است که اگر جمعی از
لشکر اسلام حصاری کنند اهل شهری را و اهل شهر طلب کنند از ایشان امان را و ایشان گویند که نه و اهل
شهر گمان کنند که گفتند آری پس فرود آیند بسوی ایشان جمع شوند در امان و فتنه بر گردند و داخل شهر شوند
و نیز از همان این بجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت شده که فرمودند خواندم در کتابی از علی علیه السلام
که رسول صلی الله علیه و آله نوشت مکتوبی میان مهاجران و انصار و هر کس که لاحق شدند بایشان از اهل
مدینه که هر لشکر جهاد کنند که اراده جهاد کرده باشند به روش که تعقیب کنند بعض ایشان بعض دیگر را
بنوبتی که خوش آینده و مستمل عدالت میان طوایف مسلمانان باشد پس بدرستیکه شان امر است که جانب
جهاد بعضی ایشان ... داران لشکر و بدرستیکه همسایه مومن همچو نفس خود است ضرر رسیده
نمیشود و در مقابل ضرر رسیدن و جوار و کسی بکار نمیشود و حرمت همسایه مانند حرمت پدر و مادر است امان
نمیدهد مشرک را مومنی بر رضای مومنی دیگر در جهادی در راه الله تعالی لیکن امان میدهد جابر عبد الله که دارد

واینچه برابر آن دراو و سایر مؤمنان که رعایت مصلحت دین اسلام حاصل نیست که اگر مؤمنی از امام
دهد مشترک الله است سائر مؤمنان آن بالضمن خواهند بود زیرا که مبنی بر رعایت مصلحت است که جمیع مؤمنان
در آن شریک‌اند و نیز روایت شده از حمانی بجناب سلام الله علیه الی یوم المآب بیرون که راوی گفت پرسیدم
امام علیه السلام را از دو طایفه از جمله منسوبان باین که یکی از ایشان جمع اهل ظلم و دیگری اهل عدل است پس
گریزانیدند اهل عدل اهل ظلم را امام علیه السلام فرمودند که نیست برای اهل عدل آنچه بروی گرفتند از ایشان برای او
نه اینکه کشتند اسیر او و نه اینکه کار را تمام کنند بر مجروحی از ایشان و نیز وقتی که نمانده باشد در معرکه جهاد از اهل ظلم
هیچیک و کسی که گریخته باشد نبوده باشد برای اهل ظلم طائفه که برگردند سوی ایشان پس اگر نه این است از طائفه کسی که رجوع
کنند سوی ایشان پس میکشد اسیر ایشان کشته میشود و گریزان ایشان پیروی کرده میشود و مجروح ایشان
تمام کشته میشود **تتمه** در بیان بخشش کردن غنیمت روا نیست بر مستحقان خاص و عام امام جعفر صادق
علیه السلام بیرون که راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام را از طائفه از لشکر که میفرستد ایشان را امام
پس در می‌یابند غنیمتها را چگونه قسمت میکنند امام آنها را امام علیه السلام فرمودند که اگر قتال کردند بر این غنیمتها
با امیری که امیر کرده او را امام از ایشان بیرون میکند امام از آن غنیمتها خمس را برای الله تعالی موافق آیت سوره
الانفال فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهٗ وَلِلرَّسُوْلِ وَلِذِی الْقُرْبٰی وَالْیَتٰمٰی وَالْمَسٰکِیْنِ وَابْنِ السَّبِیْلِ

خمسی

وخمسی دیگر را برای رسول و اخراجات خاصه او و قسمت میکنند پنج حصه باقیمانده را در میان لشکر و اگر
قتال نکرده باشند با مشرکان پس تمام غنایم هرچه غنیمت کرده‌اند مخصوص امام است میکند آنرا هرجا که
خواهد بر چند که امام ایشان را فرستاده باشد و امیر همراه ایشان باشد موافق آنچه گفته در سوره حشر که وما
اَفَاءَ اللّٰهُ عَلٰی رَسُوْلِهٖ مِنْهُمْ فَمَآ اَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلٍ وَّلَا رِکَابٍ آخر و نیز روایت
از حمانی بجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب بروایت حفص بن غیاث که گفت نوشت سوی من برادر من
این را که پرسیدم امام را از مسئله چند از آداب امیر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پس پرسیدم اول و نوشتم
بجواب آنها سوی آن برادر و بود در آنچه پرسیدم امام را اینکه خبر ده مرا از لشکر که چون جهاد کردند در زمین
اهل حرب و دست آوردند غنیمتی را بعد از آن لاحق شد ایشان را لشکری دیگر قبل از آنکه بیرون آیند سوی مملکت اهل
اسلام و بر نخوردند لشکر دوم دشمنی را تا آنکه بیرون آمدند سوی مملکت اهل اسلام آیا شریک میشوند لشکر
اول را در غنیمت امام علیه السلام فرمودند که آری گفتم خبر ده مرا از طائفه از لشکر که بودند در کشتی و سوار
شدند صاحب اسب خود را در جنگ چگونه بخشش کرده میشود غنیمت میان ایشان امام علیه السلام فرمودند
که برای صاحب اسب دو بخشش است و برای پیاده یک بخشش است گفتم که آیا هرچند که صاحبان اسبان سوار نشدند و
قتال نکردند بر اسبان خود امام علیه السلام فرمودند که خبر ده مرا که اگر بیوفتند لشکری در صحرا و پیش

مرفتند پیادگان و قتال میکردند و غنیمت میکردند چگونه میبود بخش کردن غنیمت میان ایشان آیا
نمیگردانید برای سوار دو بخش و برای پیاده یک بخش را و حال آنکه آن پیادگان جهاد میکردند و
غنیمت گرفتند بی سواران فرمود زائران عالیجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب بروایت شیخ بروایت هشام
بن سالم با برونش که پرسیدم امام علیه السلام از بادیه نشینان عرب از جمله مسلمانان که آیا بر ایشان هست جهاد گفت
جهادی امام علیه السلام فرمودند نه مگر آنکه ترسیده شود بر اسلام از کثرت لشکر ترکان پس جهاد
شود با اعراب گفتیم که آیا اعراب را از سر شمار املوفه نصیبی هست امام علیه السلام فرمودند که نه فرمان
عالیجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب بروایت سماعه مروی است که فرمودند بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله
بیرون برد زنان را در جهاد و ما میکردند مجروحان را و بخش نمیداد برای آن زنان از غنیمت لشکر چیزی را
ولیک عطا داد آن زنان را از خمس دوم خود که مخصوص رسول صلی الله علیه و آله است از بروایت
شده از امام جعفر صادق علیه السلام در اسیری که میگیرند او را دشمنان از مسلمانان پس جنگ کردن از جمله
فرزندان مسلمانان یا از جمله مملوکان مسلمانان و غیر ذلک ایشان را تا موضع خود شان و بعد از آن
جنگ کردند مسلمانان با دشمنان و ظفر یافتند بایشان و اسیر کردند ایشان را و گرفتند از ایشان آنچه را
که گرفته بودند از جمله مملوکان مسلمانان و فرزندان ایشان چه کار کرده میشود با اسیری که دشمنان

گرفته بودند

پدر یا برادر یا خویش نزدیکتر ایشان [illegible]

گرفته بودند ما او را از جمله فرزندان مسلمانان و مملوکان ایشان را [illegible] گفت که امام علیه السلام
فرمودند که اما فرزندان مسلمانان پس داده نمیشوند در بخشهای مسلمانان ولیکن برگردانیده میشوند
سوی پدر یا برادر یا خویشی نزدیکتر ایشان و اما مملوکان پس بدرستیکه ایشان داده میشوند
در بخشهای مسلمانان پس فروخته میشوند مالکان سابق ایشان قیمت عبدان از جمله ثمنهای آن مملوکان
از خزانه مسلمانان که در تصرف امام است و نیز بروایت [illegible] عالیجناب سلام الله علیه الی یوم الحساب روایت
حلبی که گفت پرسیدم امام علیه السلام را از مردیکه برخورد او را دشمنی گرفت از و نقدی را یا [illegible] کرده باشد
بعد از آن مسلمانان گرفتند آنرا از دشمن چه کار کرده میشود بخش آن مرد امام علیه السلام فرمودند
آن متاع با برونش کم گرفته باشند مسلمانان پیش از آنکه دشمنان رسانند متاع آن مرد را بمملکت خود
شان برگردانیده میشود بسوی آن مرد و اگر باشد با برونش که گرفته باشند مسلمانان آنرا بعد از آنکه
دشمنان رسانیده باشند آنرا بمملکت خود پس آن غنیمت است برای مسلمانان و آن مرد و نیز او را است نفع بعضی
انضمام آن متاع که سابقا داشته مراد آنست که واجبست که کسیکه آن متاع در حصه او افتاده باشد آنکه
رد شد آنرا اما مالک سابق آن یا گرا داده چیزیکه [illegible] **خاتمه** در بیان امر بمعروف و نهی از منکر و تحقیق از
احادیث و اخبار دیگر بدانکه امر بمعروف و نهی از منکر گاه مقدور و از شانه خود [illegible]

واجب است چنانچه از احادیث ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مستفاد میگردد
از آنجمله رئیس المحدثین در خصال روایت کرده از اکابر و اصحاب از ابی جعفر محمد الباقر
علیه السلام که فرمود امر بمعروف و نهی از منکر دو خلق اند از خلقهای خدای عز و جل پس کسی که نصرت کند آندو را
عزیز گرداند خدای عز و جل او را و هر که فرو گذارد آندو را فرو گذارد حق سبحانه و تعالی او را و همچنین
در کافی روایت شده از امام ابی الحسن و فرزند او امام جعفر صادق سلام الله علیهما الی یوم الحساب که هر کدام
فرمودند که وای بر جمعی که پرستش نمیکنند الله تعالی را بامر بمعروف و نهی از منکر و نیز در همان کتاب از بعضی
اکابر و اصحاب از امام محمد باقر سلام الله علیه الی الیوم الاخر روایت شده که فرمودند جمعیکه
زشت میشمرند امر بمعروف و نهی از منکر را و نیز در همان کتاب از جناب مستطاب جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
روایت شده که فرمودند بدرستیکه حق سبحانه و تعالی فرستاد دو فرشته را بسوی اهل شهری که بر جا
در عرصه سرنگون کنند آنشهر را بر اهلش پس همینکه امر سرنگون کردن آنشهر کردند پس رسیدند بسوی
آنشهر یافتند مردی را که دعا میکرد الله تعالی را و زاری میکرد پس گفت یکی از آن دو فرشته همراه خود را که آیا
نمی بینی این دعا کننده را پس همراه او گفت که بتحقیق دیدم او را ولیکن میکنیم آنرا که امر کرده صاحب کل
اختیار من پس آن فرشته گفت که منع نمیکنم ولیکن احداث نمیکنم کاری را در این شهر تا اینکه گفتگو کنم با صاحب

کل اختیار

کل اختیار خود را پس برگشت بسوی خدای تبارک و تعالی پس گفت که ای صاحب کل اختیار من بدرستیکه
من رسیدم بسوی آنشهر پس یافتیم بنده تو فلان کس را که دعا میکرد ترا و زاری میکرد بسوی تو پس حق سبحانه
تعالی گفت بکن آنرا که امر کردم ترا بآن پس بدرستیکه این مردیست که ترش نشد روی او برای خشم از قبل غضب من
برای رضای من هرگز انتهی و احادیث در این باب بسیار وارد شده که امر بمعروف و نهی از منکر را بجای آوردن
و طریق واضح صافی و همچنین وارد شده که حضرت سلام الله علیه بسوی حضرت شعیب علی نبینا و آله
و علیه السلام که بدرستیکه من عذاب خواهم کرد از جماعت تو صد هزار کس را چهل هزار را از جمله بدان
را از جمله نیکان پس گفت شعیب علیه السلام که ای صاحب کل اختیار من این چهل هزار کس مستحق عذاب اند پس
چه حال نیکان که معذب میشوند پس وحی کرد الله تعالی بسوی او که مداهنت کردند با اهل معاصی و
غضبناک نشدند بسبب غضب من یعنی که ترک امر بمعروف و نهی از منکر نمودند و بزبان نگردانیدند و روی
ترش ننمودند بر ایشان و نفرت نکردند ایشان را که امر بمعروف و نهی از منکر در حالتیست که گفته شود بی
خوف از کسی یاد امر و نهی میکنند چنانچه در کافی روایت شده از پیشوای خاص و عام جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلام که فرمودند جز این نیست که امر کرده میشود بمعروف و نهی کرده میشود از منکر مومنی که
پند گیرد یا جاهلی یاد گیرد و اما صاحب تازیانه یا صاحب شمشیر که عبارت از صاحب امارت و حکومت است پس نه

منتهی میشود مراد آنست که با ایشان بکار دل اکتفا میباید کرد و اظهار بان لازم نیست برای که
اثر در ایشان نمیکند و ضرر میرسانند در زمان هدنه و تقیه و همچنین امر بمعروف و نهی از منکر واجب است
بر کسی عارف بمعروف تمام از منکر باشد بر کسیکه نفهمد چنانچه در بعضی کتب از [illegible] سلام الله علیه
یوم الحساب روایت که گفتگو میکرد با جاهلیکه پرسیده شده بود از امر بمعروف و نهی از منکر که آیا واجب است
بر امت همگی پس امام فرمودند که پس گفته شد امام را که چرا است این امام علیه السلام فرمودند که واجب
نیست که آن امر بمعروف و نهی از منکر واجب است بر قوی فرمانبرده شده که عالم باشد بمعروف تمام از منکر
نه بر عاجز که نفهمد راهی را که گاهی بسوی کدام میرود و از کدام میگوید امام علیه السلام فرمود
میرود از حق بسوی باطل چنانچه اهل اجتهاد اختلاف از روی ظن خود کرده اند و اختلاف
ربوبیت محکمات قرآن و سایر کتب الهی [illegible] القصه هر چند در خود منکر [illegible]
عجز خبر مشاهده مینمایم پس لازم نیست بر فقیر امر بمعروف و نهی از منکر دیگری و انچه [illegible]
رسید بنابر ظاهر احادیث و قول [illegible] دیگری [illegible] از روی عزم و هر چند امر بمعروف و نهی از
دیگری واجب نباشد اما بنده دانستم خود را آگاه گردانیدن [illegible] لازم [illegible] که سالکان این
دل غافل اند که بهوش آیند و این [illegible] باحال این [illegible] اللهم اهدنا

الصراط

الصراط المستقیم واوصلنا الی النعیم المقیم و در اینجا دو بیت [illegible]
در ایراد چند دل دردمند و بیدار گردانیدن فرق هوشمندان از اهل غافل و جاهل
وای ما در سیاه مغرور جاه و وای بر ما که طالب دستگاه [illegible] این دنیای دون و [illegible]
این همه بسیار زبون که [illegible] خلق کرده اند و همین از برای خوردن ماکولات و [illegible]
مشروبات و پوشیدن ملبوسات این دنیای فانی [illegible] اند که تمام عمر عزیز را صرف
نموده و از یاد خدا بالکلیه غافل شده ای بیکمال [illegible] و تضییع ایمان و [illegible] فکر
کرده و چند بیت ساخته که آفتاب عمر معدن زردی شده و ستاره اوج [illegible]
پستی نموده [illegible] دین [illegible] نفس اماره و شیطان [illegible] گهواره
[illegible] گم کرده و آواره بیابان معصیت گردیده و از برای [illegible] خطر خود فکری نکرده [illegible]
بکن عقوبت آفتاب عمر غروب نموده و [illegible] مرگ [illegible] ملکوت میکردی [illegible] هر چه در تمام عمر [illegible]
[illegible] آورده و از برای جمع [illegible] دنیا و عقبی [illegible] کرده [illegible]
همیشه لاف دوستی زده [illegible] قسمت مینماید و اسیر [illegible] قربت [illegible]
یاران [illegible] میخورند و [illegible]

تواند زد و نه توانایی آن که فکری بحالت نماید گرد پس در چنین وقت اضطرار که بهر طرف جنبم

گردانی نه ناصری بینی و نه مددکاری پشیمان بگردی و در عسکر جای حساب نمیشنید و بموجب اعمالها

از تو سر برکشند که بچه طریق بسر رسانیده و بچه مصرف کرده و چگونه جواب خواهی داد جلال الهی و حساب عذاب

و در چنین وقت حضرت احدیت دعا ما را نخواهد شنید پس اکنون که قدرت داری از عهده ادای آن برآید و چون

نیکی کردی اجابت نموده و در حرم حرام صرف کرده باشی پس اولاد و علاقه و نسل او بکرامت جنت

گذری ای آتشین بر سر تنه که استراحت فی اغنی که در دنیا کرده باشی لطمه کشیده از دنیا عقوبت

مقیم بوتش در سینه جان اسفل سافلین محبوس سازند و جسم و جان بآتش غضب کبریائی بسوزد

الاسلام در کافی روایت کرده از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که فرمودند چون برده بنود

میت کافر سوی قبرش ندا میکند بزبان حال با دارندگان جمع را که بجز آن نشنوید گوش مگشوده از من

من بر پشتیکه شکایت می‌آورم سوی شما از آنچه افتاده در آن اثنا که عاقبت بجهت شیطان باری

دادم او را داخل کردم او در معصیتها [illegible] بردن بردم او را آنها و قسم خورد برای من که برد

او خالص است برای من فریب داد مرا بدروغ و شکایت می‌آورم سوی شما از دنیا که در طمع اطلاع

ما انکه جواب ام کرفتم سوی آن بر زمین زد مرا و شکایت می‌آورم سوی شما از دوستان که [illegible]

با ایشان

با ایشان کردم و بازره‌ها انداختند مرا لحدداران و دوری کردند از من و بیمید که انشتند مرا و

شکایت می‌آورم سوی شما از فرزندانی که دفع ضرر کردم از ایشان و ترجیح دادم ایشان را بر خود

در نفقه و ماندند آن پس جمع کردند مال را و واگذاشتند مرا و شکایت می‌آورم سوی شما از مالی که ندادم

حق الهی را از پس شد گناه آن بر من و شد نفع آن از غیر من و شکایت می‌آورم سوی شما از خانه که خرج کردم

در آن نفع و حقیقت خود را او کردید ساکنان آن جمعی غیر من و شکایت می‌آورم سوی شما از بسیاری ماندن در

قبر که ندا میکند بزبان حال که منم خانه کرما و منم خانه تاریکی و تنگی ام ای برادران من چه دارید

و امید و حضر کنید از قبل آنکه بر خوردم آنرا حاصل بدرستیکه من برنده داده شدم به آتش و بخواری همیشگی

و غضب نیک صانع کن فیکون ادای آن نمود و بسیار نهایی بتقصیر من در ادا و تمام حق و ادای ماندن

دور و دراز در جهنم نیست برای من هیچ شفیعی که مطاع شود در غیر چون لسان حجت وقتی بر پیشانی

و صحی نه دوستی و خویشی که رحم کند مرا و کاش معبود مگر برای من باز گشتنی میبود پس هستم از جمله

امامیه مجتنبین از کبایر و مجتبین در همه کتب روایت از جناب مستطاب سید الوصیین حضرت امیر المؤمنین

سلام الله علیه الی یوم الدین فرموده که چون بنده در روز آخر دنیا و اول روز عقبی شود مال و

عیال و فرزندان و عمل صالح او در برابر او متمثل میشود پس بنده روبمال کرده میگوید که والله من حریص در

حال تو داشتم و بخل ورزیده صرف میکردم و عمر عزیز را در طلب تو و حفظ تو بسر آوردم چه همراهی
میکنی با من الحال که محروم پس میگوید مال به زبان حال یا قال که کفن را از من بردار که همراهی دیگر از
من نمی آید که ترا آید بکار پس رو بفرزندان خود کرده میگوید که من دوست شما بودم و حمایت و حفظ شما
میکردم چه چیز نزد شما هست که درین حالت با من بدهید پس ایشان میگویند که از ما این می آید که ترا بقبر رسانیم
و دفن کنیم پس رو بجانب عمل کرده میگوید و الله که تو بر من گران بودی و من ترا ترک میکردم و محبت
نداشتم تو چه چیز همراهی من میکنی و چه رفاقت با من مینمائی میگوید که من قرین و مصاحب توام در قبر تو
آن روزی که محشور خواهی شد و از قبر بیرون آئی با توام تا عرض کرده شویم من و تو بر پروردگار تو الخبر
امیر المومنین علیه السلام فرمود که پس اگر میت دوست خدا باشد یعنی که شیعه امامی محض باشد نزد او می آید
کسی که از همه کس خوش بوتر و نیکو شکل تر و نیکو لباس تر در میان باشد پس میگوید او را مژده در باب راحتی و روزی عظیم و بهشت
و رفاهیتی عظیم و آمدن تو بهترین آمدن است پس ولی میگوید او را که چه کسی تو میگوید من عمل صالح توام
کوچ کن از دنیا بسوی بهشت و مرده کسیکه ترا غسل میدهد آنست که او را بر ایمنه بزبان حال خود الا میفرماید شوینده خود را و قسم میدهد
بردارنده خود را برای اینکه هر کدام بزودی بمنزل رسانند او را پس چون داخل قبر شود می آیند نزد او
دو فرشته قبر میکشند موهای خود را بهمینی که مانند درندگان بر جمیع بدن موی دارند تا موی ایشان

بلند است

بلند است و سوراخ میکنند زمین را بقدمهای خود و آوازهای ایشان مانند رعد بلند و آواز
و چشمهای ایشان مانند برق خیره کننده چشم است پس میگویند ولی را که کیست صاحب کل اختیار تو
و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو پس ولی میگوید که الله کل صاحب اختیار منست و دین من اسلام و پیغمبر من
محمد است صلی الله علیه و آله پس ملکین میگویند که باز جا کناد ترا الله تعالی در آنچه دوست میداری و راضی
نیست و فراخ میکنند برای ولی قبر او را چندانکه چشم او کار کند و میگشایند برای او دری بسوی
بهشت و بعد از آن میگویند که بخواب روشن چشم مانند خوابیدن جوانان صالح متنعم چه بدرستیکه الله عز و جل
میگوید در سوره فرقان که اهل بهشت در روز مرگ بهترند باعتبار قرارگاه و بهترند باعتبار جواب اولا
امیر المومنین علیه السلام فرمود که چون باشد میت دشمن خدا یعنی کافر صریح پس بدرستیکه می آید نزد او
هر که آفرید الله تعالی باعتبار لباس و صورت گندیده تر هر که آفرید الله تعالی باعتبار بوی پس میگوید او را که مژده
در باب حاضری از غضب الهی و خواهشی برآتش جهنم و بدرستیکه مرده بزبان حال اول کار او را منادی
شوینده خود را و قسم میدهد بردارنده خود را برای اینکه او را از رسانند او را بتعجیل نکنید پس چون
داخل شود در قبر می آیند نزد او دو امتحان کننده قبر پس جدا میکنند از او کفنهای او را پس میگویند
کیست صاحب کل اختیار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو پس میگوید نمیدانم پس ملکین ممتحن میگویند

و راه نموده نشوی سوی بهشت پس منع نتیده بر سر او عصای از آهن که با آن بزنی
که با فرمود الله تعالی هیچ جاندار بر آنکه بر حالیکه دهشت زده میشود برای آن زدن بعد عرض جن
بعد از آن میکشانیده برای او دری سوی آتش جهنم بعد از آن میگویند او را که بخواب بر بدترین جایی
قرار تنگی تنها است که در آن نیزه از جمله نیزه ها الکه مغز سر او را و هر آینه بیرون می آید از میان ناخن
او و گوشت او که متصل ناخن است و مسلط میکند الله تعالی بر او مارها از زمین و حشرات زمین پس
میگزند او را تا آنکه برانگیزاند او را الله تعالی از قبر او و بدرستیکه او هر آینه از تنگی گاه میکشند
قیام قیامت البته بجز و در آن اثنا از کف جابر که کف امام محمد باقر علیه السلام کف پیغمبر صلی الله
علیه و آله بدرستیکه من نگاه میکردم سوی گله شتر و گله گوسفند بر حالیکه میچرانیدم انها را و نیست هیچ
پیغمبری مگر بر حالیکه بتحقیق چرانیده گله گوسفند را و نگاه میکردم سوی آنها پیش از پیغمبری بر حالیکه بودم
آرام میان این گله نبود در دور انها چیزی که از جا در آورد آنها را تا آنکه دهشت زده میشد پس
رم میکرد دلم پس خود میگفتم که چیست این رم کردن و تعجب میکردم از آنکه حکایت کرد مرا جبرئیل علیه السلام
که کافر در قبر زده میشود ضربتی که نمیشنود هیچ چیز از آفریده الله تعالی مگر بر حالیکه میشنود آنرا و دهشت زده میشود از آن
مگر انس و جن پس گفتم آن زدن کافر است پس پناه میگیرم بالله تعالی از عذاب قبر پس العزیز بر من البته و

براهن

براهن تضرع و زیکاری بر ما و در بر کن جامه عفت و بر سر کن بر ما کله ای و بر سر عمامه اخلاص و
ردا و رنج برکت بیامد پای تو و کل سوار شو و بر زیور امانت و دیانت آراسته شو و جبر و شکیبایی یا در بر
خود کردان و علم و حلم را علمدار خود کن و بقمه حلال راضی و حظ نبود و چون نخوای شود و در هم رضا خود شود
مالک الملک را در دست گیر و در همه جا یاری تو کنند و شمشیر عبادت در میان دیو سر کش نفس جهاد کن
نگهداری تو کنند چنانچه جل جلاله و عم نواله و لا اله غیره میفرماید در یکی از کتب منزله خود که
آن بنا بر ظاهر و در رگ نفس ای مردمان نیست فدا مانند و نیست مانند بازدادن
خود را از انا رحم و مال صغیر و کبیر و نیست هیچ حسبی مانند ترا از ادب و نیست شفیعی مانند توبه و باز
و نیست عبادتی مانند دانش و نیست نمازی مانند ترس خدا از روز و نیست تنگتر
از شکیبایی و نیست فروتنی مانند توفیق از جانب الهی و نیست حلیمی و فروتنی بهتر از خود
و نیست رفیقی نیکوتر از نادانی ای پسر آدم فارغ کن خود را برای عبادت من پر میشود دل تو از
و درد تو بسیار میشود در روزی من و بدن تو براحت افتند و در روز کار تو کند و عاقل
از یاد من پس کردانم دل ترا برت تنگی والم و دستهای ترا از توانگری و شغل و سینه تو پر شود ترا هم و غم و بدن
تو شکستن میشود و دنیای تو بدی میکند و در ترجمه کتاب فقیه علیه الرحمه در شرح کتاب که موسوم

بلوامع روایت کرده از سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام که در هر جمعه موعظه میفرمود
و سخنی چند بر رعیت با شخص بسیار نصیحت میکرد و میفرمود که ای گروه مردمان از خدا بترسید و بدانید که بازگشت خود را
سوی او میدانید و بدانید که هر کس در دار دنیا کار خوبی کرده باشد همه پیش روی او حاضر خواهد بود و بدیها هم که کرده
بر ضرر خواهد دانست و خواهد نمود در مقام آرزو کنند که کاش میان اعمال ایشان و ایشان بسیار راه دوری باشد و ذکر کرده کار خدا شما را از
خود حذر میفرماید که کاری مکنید که موجب عذاب شود وای بر تو ای فرزند آدم که غافلی از آنچه در پیش داری و از تو
غافل نیستند و بر همه کار تو ناظر و مطلعند ای فرزند آدم بدرستیکه اجل تو در نهایت سرعت بسوی تو می‌آید
و در طلب تو میشتابد و عنقریب که مدت عمرت بسر آمده و اجلت رسیده و ملک الموت قبض روح تو نموده
و ترا در قبر تنها در آورده و روح ترا در بدنت جا داده باشند و ناگاه منکر و نکیر در قبر تو در آمده اند که از تو
سوال نمایند بدرستیکه اول چیزیکه سوال خواهند نمود از تو آنست که پروردگار تو که خواهد بود که در دنیا
پرستش میکردی و عبادت او میکردی و از پیغمبری که بسوی تو فرستاده بودند و از دینی که آن اعتقاد داشتی و از کتابی
میخواندی و از امامی که تو دوستی او داشتی و باهتمام خود میدانستی و بعد از آنها سوال کنند از عمرت
که در چه طاعت صرف کردی یا در معصیت ضایع گردانیدی و دیگر از مالت بپرسند که از حلال بهم رسانیدی یا از حرام
بهم رسانیدی و در راه خوب صرف کردی یا در راه بد صرف نمودی امروز که فرصت داری احتیاط خود بکن و چاره کن

همه را جواب توانی داد و پس اگر شیعه ائمه اثنا عشری و در هر کاری پیرو ایشان بودی و معرفت داری
ائمه هدی را فرمانبرداری و پیروی نموده پروردگار حجت ترا بتو میرساند و زبان ترا بجواب حق ناطق
میگرداند و همه را جواب حق توانی داد و ملائکه ترا بشارت میدهند به بهشت و رضای الهی و حور خوش
صورت و استقبال میکنند ترا فرشتگان با نسیمها و بوهای بهشت و اگر چنین نباشی و متابعت شیطان کرده
باشی زبانت بند میشود و حجتی در جواب نخواهی داشت و ترا بشارت بجهنم میدهند و استقبال
تو می‌آیند فرشتگان عذاب با آب حمیم و زبانه دوزخ که مهمانی تو خواهد بود و در روزیکه همه عالمیان
ببینیا را جمع خواهند نمود در روزیکه صور اسرافیل بدمد و همه مردمان از خاک بیرون آیند و
جانها بسینه‌ها رسیده و در نهایت خشم از خود و در غایت غضب از اعمال خود باشند روزیکه قبول نکنند از تو
که توبه نمائی و ... اگر ... ما را ... نمیتوانند داد و بر فرض محال اگر
داشته باشد قبول نخواهد افتاد و چون وقت توبه گذشته است و نخواهد بود مگر جزای عملها که بخوبان عطا کنند و
سیئات که بدان ... کرده باشند که ... ذره اعمال خیر کرده باشد بجزای خود خواهد رسید
ای مومنان از گناهان صغیره و کبیره که حق سبحانه و تعالی شما را از آن نهی فرموده دوری کنید
و بیان ... که قرآن مجید حذر فرموده و از مکر الهی و عذاب او ایمن مباشید

شیطان لعین شما را بشهوات باطله دعوت کند بدرستیکه حق سبحانه و تعالی میفرماید که تعجب است از
و بر بیچارگان حال ایشان نیست که چون شیطان در مقام اغوای ایشان در می آید ایشان متذکر من نمیشوند
و بدنیا میگردند که شیطان که این دست تصرف میکند و متوجه گناه میشوند پس میباید که بخوف الهی از اشغالهای
گرد آیند و در خاطر در آورید وعدهای که بعقبی شما حق تعالی بشما داده است از ثوابهای عظیم چنانکه شما را
ترسانیده است از عذابهای الیم و نیز در بعضی کلمات منقولست از جناب مستطاب جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام
که حق سبحانه و تعالی در بعضی از کتب منزله فرموده است که بعزت و بزرگواری و بلندی مکان بر عرش عظمت دارم
قسم میخورم که هر که امید از غیر من داشته باشد قطع نمایم امید او را و ثمر او در سانم و او را خوار گردانم
نزد عالمیان و از قرب خود او را دور سازم و بدرد هجران خود مبتلا سازم آیا این بنده در دفع و رفع
سختیها امید از غیر من دارد و حال آنکه سختیها و رفع آن بید قدرت منست آیا این بنده امید منافع از
دارد و فکر در غیر من میکند و حال آنکه کلید همه ابواب بسته در درگاه رحمت من باز است جهت داعیان
من اگر مصیبتی روی داد و بدرگاه من آمد که من رفع مصیبت او نکردم کدام بنده کاری بزرگ
داشته و بدرگاه من آمده که کار او را انجام ندادم اگر تأخیری در رسیدن مطلب شود عین مصلحت ایشانست و مطلوب ایشان را از
برای ایشان حفظ نموده ام تا در وقت بهتر بایشان رسانم چرا بحفظ من راضی نیستند و من آسمانها را پر کرده ام

از فرش

از فرشتگان که ملال ندارند از تسبیح و تقدیس من و ایشان را امر کرده ام که در بروی بندگان
من نبندند و دعای ایشان را عرض نمایند مستجاب کنیم چرا بلطف من اعتماد نمیکنند آیا نمیدانند که
بلائی اگر من فرستم کسی نمیتواند او را دفع نمود بغیر از من یا بدون اذن من چرا بنده من غافلست از من
که من او را نطلبیده چیزها عطا کرده ام الحال که از دیگری گرفته ام از دیگری سؤال میکند و درگاه من نطلبیده هم
اگر بطلبید نخواهم داد مرا بخیل میدانند آیا بر جود و کرمی از من بیشتر است آیا عفو و رحمت بیشتر من نیست آیا
مرا از من بهم نمی آید و اگر بر من آورم که قطع میتواند کرد بغیر از من آیا آرزو مندان منتظر نشدند از من
غیر من میکنند اگر همه اهل آسمانها و زمینها از روی جمع در اعراض نمایند و من جمیع آنرا بهم دهم از ملک بقدر ذره
کم نمیشود و چگونه کم شود ملکی که من ضامن او باشم و بیا مال جمیعکه از رحمت من امید نمیشوند و بدرگاه
کسی که عصیان من میکنند و ملاحظه نمینمایند که من مطلعم بر افعال ایشان و در روز قیامت
و وعده ها داده بود صلوات الله علی نبینا و آله و علیه الی الیوم الموعود کرده فرمود که ای برادر گوش کن
انچه را که من میگویم کسیکه تجارت کند این سرای و نفع برنده ترین تجارتهاست و کشتی اندازد و بنظر دنیا او را
دنیا یعنی دنیا او را دیوانه نمود و گرد بیش دنیا نگاه کرد زبان حال آواز در توای پسر آدم چه سخت دل
تو با چه چیز سخت کرده دل را پدر و مادر تو بمیرند میشنوند انسان بانو عبرت و پند یاد داده حقیقت دنیا

واگر چه در دوست بازرگ شماری حق ترا با قبول عظمت حق آن کنید مر شما از حق آموخت قسم بعزت و علو
و بزرگی من که نیست چیزی ضرر رساننده تر بر شما از اموال و اولاد شما و نیست چیزی [illegible] از روی
فتنه دردهای شما از اموال و اولاد شما خوش باد و خوبی باد برای مخلصان آنجهان مخلصانی که بود
نزد ایشان بجای مائده مرگ بجای زندگی و بلا و آزمایش بجای عافیت آنجهان مخلصانی که راضی اند
بقضای من بپرستید که من وفا میکنم برای ایشان فردا مر داشت نزد من بهمه خیر مخطم و همچنین در بعضی
از کتب سماوی فرموده حضرت الهی که ای مردمان چون چیزی اختر کردید در دنیا پس بدرستیکه دنیا فانی
نعمتش برطرف شونده است و زندگیش منقطع است پس بدرستیکه نزد من است برای مطیعین بهشت بر این در
بهشتی هفتاد هزار باغ از زعفران و در هر باغی هفتاد هزار شهر از در و مرجان و در هر شهری هفتاد
هزار قصر از یاقوت است و در هر قصری هفتاد هزار سرا از زبرجد و در هر سرای هفتاد هزار خانه است از ذ
هر خانه هفتاد هزار دکان است از نقره بر هر دکانی هفتاد هزار مائده است در هر مائده هفتاد هزار صحفه از
جواهر و در هر صحیفه هفتاد هزار رنگ از طعام و هست و بر هر دکانی هفتاد هزار تخت است از طلای سرخ و
بر حوالی هر سریری هفتاد هزار فرش است از حریر و دیبا و استبرق و بر دو در هر تختی هفتاد هزار
حوریست از آن زنانی که [illegible] و در میان هر شهری هفتاد هزار رنگ از میوه است و همچنین در

هر خانه هفتاد هزار خیمه است از ارغوان و بر هر تختی حوری از حوریان و نصیفه یعنی [illegible]
گویا که آنها بیضه پنهان مکنونند و بر هر قصری از آن قصرها هفتاد هزار قبه است از کافور و بر هر قبه هفتاد
هزار هدیه است از جانب پروردگار غفور که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و در دل هیچ آدمی
خطور نکرده و آنجهان میوه هائی که برگزیده اند و گوشت مرغ آنجهانی که بخواهند و حوران بهشت باشند
در مکنونند [illegible] آنجهان که ایشان [illegible] عبادت میکنند و نه نماز میکنند و نه روزه میگیرند و نه
و نه بیخوابی میکنند و نه بول میکنند و نه غایط میکنند و [illegible] ایشان [illegible] بیرون آید [illegible]
کند رضای ما و سرای [illegible] همسایگی [illegible] آنها را [illegible] و قناعت
نمودن بخیر کم گواهی [illegible] نفس من برای نفس من [illegible] خدای [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] جلیل [illegible]
ممسک بخیل [illegible]
[illegible] اگر اعتقاد نداری [illegible]
ببارد اگر داری [illegible] آن [illegible] خطور نکرده [illegible]
[illegible] همسایه بر زبان [illegible] مهربانی [illegible]

دمی بری خود نازی و گوئی که در پیری تلافی مافات کنم و خود را از سلسلهٔ اتقیا درکرده

مجملهٔ سعدا گردانم لیکن ای بی عقل بلکه پیری زبی حالی خیزد بهانه جوه و مهمات بخیز

نفس بسیار چون تو جوانان مردند و این حسرت بگور بردند بر فرضی که به پیری رسیدی کار دگر

وقت قوت شباب و جوانی ناتوانی کرد چگونه خواهد شد در حال سستی پیری بلکه آنروز چنین خواهی گفت چو

بنگر نظر میکنی بازیچه عمر گرامی تلف گشته بر زیر خاک تربت بخفت **مؤلفه** ای دل غافل جاهل

با عقل هوش کن ؛ فکری برای عاقبت کار خویش کن ؛ گردید تیغ اجل که گرفتار شوی

بگذشت روزگار و تو در خواب غفلتی ؛ دندان فتاد موی سیاه تو شد سفید ؛ اینک دمید صبح

اجل در ظهور رسید ؛ عمری بهرزه پوچ نمودی ستم ستم ؛ نیک اجل رسید و تو در فکر

بیش و کم ؛ گیرم بکام خویش بمانی هزار سال ؛ بنشست گرد خاطر تو گرده ملال ؛

جمشید جم شدی بمثل پادشاه دهر ؛ فرمان روای عرصه عالم ز بر و بحر ؛ اسباب سروری

و بزرگی تو جمع کرده گیر ؛ از سیم و زر تمام جهان را شمرده گیر ؛ هر نعمتی که اخذ کنی جمله خورده

گیر ؛ بر جامهٔ خواب ناز و بزرگی تو خفته گیر ؛ بر فرض هر چه دیده که دانی تو دیده گیر

القصه هر چه همت مطلب رسیده گیر ؛ وقتیکه جان فتد بگلوئیت پیچ و تاب از خاطر

تو رفته بود چون ز دیده آب گردیده از دو دیده دو سیلاب چشمان روان ؛ خاک بر سر

چه صرفه تو بردی ازین جهان ؛ عمری تمام صرف معاصی نموده ؛ یک لحظه یاد

حضرت ایزد نموده ؛ خوردی حرام و دام نهادی که عادت است ؛ جمع مال و مال بودن

زیادت است ؛ شد وقت آن که عمر تو شد پای در رکاب ؛ فرصت غنیمت است خبر که شد خانه جراحت

گیرم که ملک و مال تو باشد فزون ز حد ؛ جز ز کفن ترا نبود همره لحد ؛ آنجا اجر اعمال نیکو را

رفت بغیر کار ؛ فردا نه مال دست تو گیرد نه زن نه یار ؛ خشت است و خاک بالش و فرش از برت

گور تنگ و تار ز عمارات عالیات ؛ وقتیست آنکه دادرسی منت ز خدا ؛ گر ماه و شاه

روی بینی و گر گدا ؛ اعمال تو قرین و مصاحب بخیر و شر ؛ کوچک گر ز گر که خواهی

زنی بد و گر کردی بخور و خواب ملعب بجو کاو و خر ؛ عمر عزیز بی خبری از خدا مگر

کو کیقباد و رستم و افراسیاب کی ؛ شداد عاد کو چه شد همراه خود چه برد ؛ کو باب و جد

عم و رفیق و مصاحبت کرده عمر یک دو سه روزی بعاریت ؛ آمد رسید نوبت ما

دیده تر کنیم ؛ تا فرصت است یک کف خاکی بسر کنیم ؛ گفتی بس است لحظه هم گوش کن بفیض

بگرفته بند موعظه کردن بود شنیع ؛ **تجنیس دوم** در نهی منکر و مشتمل است بر تعداد کبایر

اورا من صاحب دنیا ام نمی‌گذارم که عمل چنین از من بگذرد پس حضرت فرمودند که حفظه اعمال
عمل بنده را بالا می‌برند که آن از کسوف و خوشحالی باشد بسبب نماز و صدقه که اثر نور و شعاع آن
آمده باشد از کثرت و خوبی تا بآسمان سیوم می‌رسند پس ملک میگوید که بایستید و این عمل را بزنید بر روی
صاحبش زنید من ملک صاحب کبرم امیر داکر چه این اعمال کرده است و لیکن در مجالس بر مردمان تکبر
میکند و پروردگار من امر کرده است که نگذارم که عمل چنین کس از من در گذرد پس فرمودند که حفظه
عمل بنده را بالا برند که منور باشند مانند ستارگان درخشنده در آسمان و این عمل را صدای تسبیح باشد
و با روزه و حج باشد تا بآسمان چهارم رسند و آن ملکی که دربان آسمان چهارم است گوید بایستید و این عمل را
بر رو و شکم صاحبش زنید من ملک عجبم و امیر در اعتقاد است که کاری کرده است و از عمل خود
خوشنود است و مرا پروردگار امر کرده است که نگذارم عمل چنینی از من در گذرد پس حضرت فرمودند
که حفظه عمل بنده را بالا برند مانند عروسی که او را بخانه شوهر برند و از آسمانها بگذرانند تا بآسمان
پنجم رسند و آن عمل مشتمل باشد بر جهاد و صدقه و حج و عمره و نماز و این عمل روشن باشد مانند آفتاب پس ملکی که دربان
آسمان پنجم گوید که بایستید و برید این عمل را و بر روی صاحبش زنید و در گردنش بار دیگر بنهید من ملک حسدم
این کسیست که امیر حسد میبرد بر علما و عباد دیگر که از جهت خوشنودی خدا عمل میکنند و چون میبینند

جمعی را که در علم یا عمل او زیادتی دارند بر ایشان حسد میبرد و میخواهد که ایشان بهتر از وی نباشند
برید این عمل را و در گردنش آویزید و از این عمل صاحبش را لعنت کنید پس فرمودند که حفظه اعمال عملی را بالا
برند تا بآسمان ششم رسند پس ملکی که دربان آن آسمان است گوید که بایستید و این عمل را بر روی صاحبش زنید و چشمهای
دل او را کور کنید من صاحب رحمتم و صاحب این عمل رحم ندارد و اگر بنده از بندگان الهی را بلائی یا ضرری برسد
شماتت و خوشحالی میکند پروردگار من امر کرده است که نگذارم عمل این را از من در گذرد پس فرمودند که حفظه اعمال
عملی را بالا برند با علم و اجتهاد و ورع و پرهیزکاری و این عمل را صدائی باشد در روشنی مانند برق و سه هزار
فرشته آن عمل را مشایعت کنند پس برند آنرا تا بآسمان هفتم ملکی دربان آن آسمان گوید که بزنید این عمل را در روی
صاحبش زنید من ملک حجابم و مانعم هر عملی را که خالص از جهت خدا و تقوی نباشد و غرض این
شخص آن است که مرتبه او بلند شود نزد بزرگان و او را در مجالس بخوبی یاد کنند و آوازه صلاح او در
شهرها فاش شود و پروردگار من مرا امر کرده است که نگذارم عملی را که خالص نباشد از من بگذرد پس حضرت
فرمودند که بالا برند حفظه اعمال عمل بنده را که از آن خوشنود باشند و مشتمل باشد بر حسن خلق
و خاموشی بسیار یعنی بر ذکر بسیار و مشایعت کنند او را فرشتگان آسمانها و آن هفت فرشته اجماع
ایشان با او بجهت رسند و از تمامی حجب بگذرند تا بجائی رسند که در آنجا عرض مینمایند اعمال را بر حق تعالی

شهادت دهند نزد حقتعالی که این بنده همیشه مشغول عمل و دعا است پس خطاب رسد که شما حافظان
عمل بنده اید و من مطلع بر آنچه در ضمیر اوست غرض این بنده خالص جهت من نبود
را و باد پس ملائکه گویند که بر او باد لعنت تو و لعنت ما معاذ گریان شد و گفت بحضرت عرض نمودم
که من چگونه و چگونه از عهده این شرایط بیرون آیم حضرت فرمودند که اقتدا کن به پیغمبر خود در یقین
ای معاذ معاذ گفت گفتم که تو رسول خدائی و من معاذم چگونه توانم مثل تو بودن حضرت فرمودند
که اگر در عملت تقصیری باشد پس قطع کن زبان خود را از غیبت برادران مومن و از حاملان
قرآن و باید که گناهان خود بر دوش خود گذاری و بر دوش برادران نگذاری یعنی عیب خود
که در برادران می بینی چون تو هم آن عیب هست خود را بخوبی یاد مکن بمذمت کردن برادران
و خود را بلند مکن به پست کردن ایشان و ریا مکن بعملها و داخل دنیا مکن آخرت را بلکه کارهای
آخرت را از جهت دنیا مکن و در مجالس فحش مگو که مردمان از زبانت بترسند و ملاحظه از تو کنند
دو کس با تو باشند با یکی از ایشان سر گوشی مکن که سبب آزردن آن دیگر باشد و بر مردمان بزرگی مکن که
خیرات دنیا از تو قطع شود و در مقام آزار مردمان مباش که سگان جهنم ترا در هم خواهند درید
چنانکه حضرت سبحانه ناشطات را یاد کرده است در قرآن معاذ گفت پس من گفتم که طاقت این اعمال کرا

حضرت

حضرت فرمودند که هر که را حق تعالی بر او آسان کند آسان میشود در او و گفت که همیشه معاذ
این حدیث را میخواند مانند کسیکه تلاوت قرآن کند پس از آن اهل مشهور و الکامل میخواند
موردی مشهور شده است که طبل یوم ینفخ فی الصور میگویند و در کار رب الارباب حکم بعذاب تو کنند در
عقاب تو در آید تمام عالم و ما فیها از شاه و گدا جمع شوند نتوانند که یک ذره عذاب ترا تخفیف
بیدرد سر بهواهای گرم یک لحظه آفتاب نیاوری در دنیا و در سایه میگریزی پس چگونه طاقت آتش دوزخ
می آوری پس اگر طاقت عذاب او داری بکن کارهائی که میخواهی هر گاه طاقت عذاب او نداری
کبایر اجتناب کن شاید که صغایر را تو بخشند چنانچه ثقة الاسلام در کافی روایت کرده
حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی در سوره نساء ان تجتنبوا
كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا
کریما خلاصه مضمون آن و الله تعالی اعلم اینکه اگر اجتناب کنید از گناهانی که نهی کرده شده
از آن میپوشانیم و برطرف میکنیم از شما از اعمال شما اگر غیر آن کبایر است و داخل میکنیم
شما را در محل داخل کردنی که گرامیست امام علیه السلام فرمودند که مراد گناهانی است که لازم
الله تعالی بنا بر آنها آتش جهنم را برای فاعل آنها اگر بی توبه بمیرد و اگر در تعداد کبایر علما

امامیه رضوان الله علیهم اختلاف کرده‌اند بعضی هفت و برخی نه عدد گفته‌اند و جمعی
بیست و هفت شمرده‌اند و منقول است که از ابن عباس پرسیدند که آیا گناهان کبیره هفت است
گفت عدد آنها به هفتاد یا به هفتصد علی اختلاف الروایتین نزدیکتر است به هفت عدد و
عریف العلما جناب استادی ادام افضاله در کتاب فتح الحرین فرموده که مراد از کبیره جنسی نوعی
اینکه گناهیست که وعید بعقاب آنچه شایع میان علما قرار داده یا تصریح بوعید نکرده و دیگری
آنچه اشعار کنند بر اینکه فاعلش در زمره ... شمرده و دیگر آنچه حرام بودن آن معلوم شده باشد بدلیل
و دیگری آنچه وعیدی بر آن شده و معلوم شده باشد از کتاب و سنت حضرت خاتم ... و
دیگری آنچه از اول سوره نسا تا آیه ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه ذکر شده و جمعی گویند که
هر گناهی کبیره است باعتبار مخالفت امر الهی لیکن صغیره بودن بنسبت بگناهی که اعظم از آن باشد چون
بوسیدن و حرام که نسبت بزنا صغیره است و نسبت بنگاه کردن بشهوت کبیره است و بعد نقل قول
شیخ طبرسی موید قول اخیر از اقوال است رد قول او کرده و فرموده که صاحب مجمع البحرین گفته که دلیلی
نیست بر اینکه کدام یک از این اقوال صحیح است و شاید که در اخفای آنها مصلحتی باشد که عقل آن را درک نکند
انتهی ملخصا و شارح ... قدس سره در حاشیه عدة الاصول گفته که ترک واجب شرعی و فعل محظور

شرعی کبیره است اگر وعید بخلود در نار بر آن مطلق شده باشد چون ترک واجب یا مقید باشد
او وعید بافعل اصرار بر آن چون زنا والا صغیره است و اصل اصرار بر آن کبیره است و اصرار بر
اصرار بر آن باید کشف کبایر آنکه مقتضی خلود در نار است مثل ترک سجود ابلیس که فی نفسه صغیره و
از وعید بوده انتهی و بخاطر قاصر میرسد که ظاهر آنست که کتمان کبایر از جهت این باشد که مکلف از
ذنوب خطیئه بالکلیه اجتناب نماید زیرا که با فرمان حضرت احد مذموم و عبد است والعلم عند الله و اهله
و احادیث باب الکبائر کتاب الایمان و الکفر کافی و احادیث کبایر کتاب خصال صدوق در تعداد کبایر
مختلف است بعضی با وجود اتفاق در اینکه عدد آنها هفت است اختلاف در تفصیل دارند و بعضی
هم صریحست در اینکه از هفت بیشتر است و جناب استادی ادام افضاله در کتاب مذکور نقل کرده که در
وجه جمع نقل کرده‌اند که شاید آنچه مشتمل بر تعیین کبایر است محمول باشد بر ذکر اکبر کبایر با اینکه
نسخه مذکوره است چون مردم بیشتر گرفتار آن میشوند اهتمام بنقل آن شده و در زمان آن مردم اجتناب
کنند یا اینکه بعضی متضمن بعضی دیگر است چنانچه در یکی از اخبار هفت عددی مروی است
که راوی از حضرت صادق علیه السلام سوال نمود که خوردن یکدرهم از مال یتیم ظلما
بزرگتر است یا ترک نماز امام علیه السلام فرمودند که ترک نماز زیاده و بعوض رسانیده که ترک نماز از کبایر

نشنیده آنحضرت فرمود که اول کبایر را گفتیم کدام بود راوی گفت که گوئیم آنحضرت
فرمود که بدرستیکه تارک نماز کافر است یعنی در وقتیکه مقرون بعذری شرعی نباشد انتهی موضع
الحاجة فیه و چونکه عدد کبایر در صدد باب الکبائر کتاب کافی که عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی
که ذکر کثیر الالواریش در ری مشهور و فضل زیارتش در احادیث معتبره ماثور است از حضرت
امام محمد تقی و او از پدرش و او از پدرانش امام موسی کاظم علیهم السلام روایت کرده مختص از
برای هر یک از آنها امام دلیل نموده لهذا ترجمه آن درین رساله ترجمه بعضی احادیث که بنظر
فاتر رسیده در ذیل یکیک نقل مینمودند شاید که دانسته خود را مستوجب جحیم و عذاب الیم نکرداهم
هدانا الله و ایاکم الی سبیل الرشاد و کف من الکبائر والصغائر و جنبنا و ایاکم الطرق التی الی السداد
بحرمة محمد و آله الامجاد حدیث نخست روایت کرده عبدالعظیم از امام محمد تقی از امام رضا از امام موسی از امام جعفر صادق
علیهم السلام که عمرو بن عبید که خود را از رؤسای معتزله میدید بخدمت حضرت امام
علیه السلام رسید و سلام داد و نشست و آیه الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَ
الْفَوَاحِشَ را خواند و دم فرو بست پس آن امام همام علیه التحیة والسلام از سبب سکوت
پرسید عرض رسانید که میخواهم که بشناسم کبایر را از قرآن مجید امام علیه السلام فرمود که اکبر

الکبائر

أَكْبَرُ الْكَبَائِرِ الشِّرْكُ بِاللهِ يَقُولُ اللهُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللهِ فَقَدْ حَرَّمَ
اللهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ یعنی اول کبایر که از همه بزرگتر است شرک در تضییع و در عبادت
قرار دادن برای حق سبحانه و تعالی بیان این آنکه میگوید الله تبارک و تعالی در سوره مائده بدرستیکه
هر که قرار دهد شریک برای الله تعالی پس بتحقیق حرام کرده الله تعالی بر او بهشت عنبر سرشت بالمعنی
و همچنین پروردگار عالمیان در جای دیگر قرآن برای حجت و برهان میفرماید که إِنَّ اللهَ
لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ حاصل کلام معجز نظام الله
تعالی تعلیم آنکه بدرستیکه حق تعالی نمی آمرزد کسی را که شرک آورد با او و می آمرزد سوای شرک را هر کرا
خواهد و نفاق نیز شرک است بلکه از شرک بدتر است و منافق کسی است که بزبان مومنان اظهار ایمان کند و
دوستی خود با ایشان ظاهر نماید اما در دل کافر باشد بعضی از ایشان در دل اثبات شریک نمایند و انکار
[illegible] همچنین کسی لئیم و مستوجب جحیم است و خداوند عالمیان در کلام معجز بیان بشارت داده است
دردناک فرموده است که بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا و همچنین در جای
دیگر قرآن بجهت حجت و برهان میفرماید که إِنَّ اللهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ
فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا خلاصه کلام ملک علام الله تعالی تعلیم آنکه بدرستیکه پروردگار عالمیان

جمع کننده منافقان و کافرانست در جهنم بعد بنا بر روایات صحیحه و احادیث صحیحه در

بیان مذمت ابتغاع اهل صلاح است بسیار وارد شده و همچنین در کتاب معتبر منقولست از علی بن موسی الرضا

علیه التحیة والثنا در تفسیر آیه مذکوره فرمودند که هرگاه بشنوی که شخصی جلد و بنیکی مذکور است و

تکذیب اهل حق میکند و این امر مذهب مسلمانان نمیباید پس او را در خبر و با او صحبت مکنید و اگر نزدیک شود او

نیز کمی بر نفس المحدثین در خصال روایت کرده از حضرت علی المرتضی صلوات الله علیه و اولاد رسیده

الله علیه الی یوم الجزا که فرمودند می آید روز قیامت شخص صاحب دو روی بیرون کرده از جهنم زبان او را

در پس و زبان دیگر از پیش شعله میکشند از آتش آتش می اندازد در تن او بعد از آن گفته میشود

کسی است که در دنیا دو روی و دو زبان داشت این شان است که ... میشود در روز قیامت و همچنین که بریا

ریاست و ریا شرک خفی است و مومن میشود که از این عمل بیزار است در عملی که ریا بفعل آید ...

و باعث غضب موجب است احادیث چنانچه در باب ... و آن نیز گفته شده در مقام میگوییم ثقة الاسلام در

کافی روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام در بیان آیه شافی در هدایت سوره کهف که

فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا

که آدمی طاعتی میکند و مطلبش از آن تحصیل رضای الهی نیست بلکه میخواهد که مردم او را صالح

و نیکوکار

و نیکوکار و متقی و پرهیزکار دانند و آوازه طاعت او را شنوند و شخصی که باین صفت موصوف

و با عمل معروف باشد مشرک است که دیگری را در عبادت پروردگار و بندگی کردگار شریک ساخته است

و ابن بابویه روایت کرده از سید و سرور حضرت سید الانبیا صلی الله علیه و آله که رسیده که فردای قیامت

نجات در آنست که بنده با خدای تعالی مکر و خدعه نکنید که حق سبحانه و تعالی با شما در صورت مکر معامله نماید

مکر و خدعه با خدای تعالی بچه وجه است فرمودند باینکه شخصی عمل کند بانچه خدای تعالی فرموده باشد و مراد او از

آن عمل غیر او سبحانه باشد پس از شرک بخدای بترسید و در فردای قیامت ریاکاران را بچهار اسم

خوانند باین وجه که ای کافر و ای فاجر و ای غادر و ای خاسر عمل شما باطل شد و اجر شما

باطل شد پس شما را امروز هیچ نصیبی نیست مطلب اجر خود را از شخصی کنید که عمل برای او میکردید و عجب

نیز از اقسام شرک است و فرق میان این دو آنست که معجب خود را در استحقاق مرتبه داند که مستحق آن

نبود لیکن بر دیگری تفوق نکند و متکبر دیگران را دون خود داند و بچشم حقارت در ایشان نگرد

و بر ایشان تفوق کند و این خصلت مذموم او بتحقیق نیز شرک است و با خدای تعالی دشمنی است که

عظمت خاصه او تعالی شانه چنانچه ثقة الاسلام در کافی روایت کرده از امام محمد باقر علیه السلام

که فرمود نیکی بخلاق الله تعالی در ترک منهی صفت مخصوص مشهور به الله تعالی است پس هر که فرو گرد

جزی از غرور و کبر در سرشت می اندازد او را الله تعالی در جهنم و ایضا در بحار الانوار روایت
از حضرت صادق علیه السلام که فرموده است که در جهنم ترا دره ایست برای گردن کشان
نامیده میشود سقر شکایت نمود بسوی حق ذو الجلال از شدت گرمی خود و طلب کرد از
ایزد ذو الجلال تعالی که رخصت دهد او را که نفس کشد پس چون نفس کشید بسوخت جهنم را
و ایضا در بحار الانوار از جناب نبی علیه السلام روایت است که فرمود متکبران گردانیده میشوند
در صورتهای
در روز قیامت مورچگان کوچک که پامال میکنند مردمان ایشان را
تا وقتیکه فارغ شود الله تعالی از حساب خلایق و در کتاب جامع الصالحین روایت شده که
عابدی و فاسقی هر دو بمسجد رفتند چون بیرون آمدند عابد فاسق و فاسق صدیق بودند
زیرا که عابد بعبادت خود مغرور و معجب و فاسق از معصیت خود ترسان و پشیمان بود و استغفار
مینمود و همچنین در همین کتاب مستطاب نقل شده که عالمی بعابدی رسید که بعبادت خود فریفته
گفت کسی از مثل منی سوال عبادت کند من چندین سال است عبادت میکنم رسید گفت بجز نیست
گفت اینک از خنیم روایت است عالم گفت اگر خندان و ترسان و پشیمان میبودی از این بهتر بود
مشعوف و گریان باشی که چون کسی بعمل خود مشعوف و بخود راضی باشد هیچ عمل او مقبول
نشود

نشود و ارتداد نیز از اقسام کفر است و مرتد کسی را گویند که بعد از آنکه بتاج اسلام سرافراز
شده باشد از دین برگردد و خود را در سلک کافرین منسلک سازد پس چنین کسی اگر کافر
از اسلام بهره ندارد هر چند که تمام عمر در اسلام بسر برده باشد مگر آنکه توبه کند و با اعتقاد درست
بسوی اسلام باز گشت نماید چنانچه حضرت رب العالمین در قرآن مبین فرموده که ومن یرتدد
منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا
والآخرة واولئک اصحاب النار هم فیها خالدون حاصل ظاهر کلام
ملک علام آنکه هر که مرتد شود از شما از دین خود پس بمیرد در حال آنکه او کافر مرده باشد
همچنین که پیش از توبه بمیرد پس آن گروه باطل شد عملهای ایشان در دنیا و آخرت و آن گروه اصحاب
آتشند و ایشان در آتش جاوید مانند و مرتد بر دو قسم است یکی مرتد عن فطرت و او آنست که
مسلمان و مسلمان زاده باشد و آخر از دین برگردد و دیگری مرتد عن ملت و او آنست که کافر بود
بعد از آنکه از کفر اصلی باسلام آمده باشد و صاحب زبده فرموده است که رده بفعل
همچو سجده کردن بت و عبادت آفتاب و انداختن مصحف و آیات آن با اسمی با اسماء الله
اسامی انبیا یا ائمه هدی بود یا نجاست در آتش یا جای نجس یا بقول مثل آنکه کسی جزی

خدای تعالی آنرا حلال کرده دانسته باشد او حرام داند یا برعکس یا نسبت بذات حق تعالی
چیزی گوید که موجب نقص ذات باری باشد یا نسبت به پیغمبر یا ائمه علیهم السلام کلمه
گوید که سبک شدن و باعث استخفاف جانب ایشان گردد [illegible] شرع [illegible] طریف
برخود کرده باطل فرمایند و باید دانست که این کلمه کفر انگیز [illegible] خواه بوجه [illegible] خواه
باعتقاد خواه باستهزا خواه بهزل [illegible] که قایل آن کافر و مرتد میشود انتهی پس [illegible] از
کفر و نفاق و ریا و سمعه و کبر و عجب و ارتداد [illegible] پرهیز باید [illegible] که متصف [illegible]
باشند [illegible] و ملامت نماید خود را [illegible] و [illegible]
مگر داند که فردای قیامت [illegible] سودی [illegible] نخواهد بخشید [illegible]
سید المرسلین و ائمه طاهرین [illegible]
و اعمال [illegible] از ریا و سمعه خالص [illegible]
حدیث [illegible] الایاس من روح الله لان الله عز و جل یقول
لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون یعنی [illegible]
گناه نومید بودن است از رحمت الله تعالی زیرا که الله عز و جل میفرماید در سوره یوسف [illegible]

اینست که نومید نشوند از رحمت پروردگار عالمیان مگر جماعت کافران انتهی بدان ای عزیز
[illegible] که نومید بودن از رحمت حق جل و علا از گناهان کبیره است و [illegible] اعظم [illegible]
[illegible] مجید و کلام پروردگار حمید بر این گواه است از آنجمله فرموده که قل یا عبادی الذین اسرفوا
علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا
انه هو الغفور الرحیم خلاصه کلام ملک علام و الله تعالی یعلم [illegible]
محمد [illegible] که بحقیقت [illegible]
نومید مشوید از رحمت خدای تعالی [illegible]
[illegible] ان الله یحب المحسنین آورده اند که [illegible]
[illegible] که خدای تعالی دوست میدارد [illegible]
[illegible] زاهد زمانه و عابد یگانه بود [illegible]
[illegible] از عذاب الله تعالی بسیار تخویف مینمود و از رحمت او نومید میکرد [illegible]
[illegible]
عباد [illegible] که [illegible] از رحمت [illegible] نومید گردانیدی [illegible]

خود نومید کردانیدم و همچنین روایتست که روزی کسی بخدمت طبیب علت گناه حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله آمده گریان چنانچه تمام بیخبران فرمودند که چرا میگریی گفت از گناه خود فرمود
موحدی یا مشرک گفت موحد فرمود که بکن که حق جل و علا آمرزنده است اگرچه گناه مثل آسمانهای
هفت زمین باشد گفت یا رسول الله گناه من از این عظیم تر است غمخوار امت روسیاه حضرت رسول الله صلی
الله علیه و آله فرمود که چه گناه کرده که یا بیم تو از خوف پروردگار و رحمت صاحب کل احتیاج
نومید شده گفت یا امیدی گور گفت نباش و هفت سال این فعل مشغول بودم اتفاقا دختر
از انصار وفات یافت من گور او را نبش نموده کفن او را بیرون کردم و شهوت بر من غلبه کرد و با او
مقاربت نمودم چون از آن فعل فارغ شدم آوازی آمد که ای جوان وای بر تو که از دیوان یوم الدین
اندیشه ننمودی مرا برهنه کرده این رسوای بر من آوردی پیش خدا و رسول او چه خواهی گفت
چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله این شنید فرمود فاسق را بیرون کنید که از دوزخ
نزدیکتری نیست چون از آنجا بیرون آمد روی به بیابان نهاد و روز و شب بتضرع و زاری مینمود
روزی گفت خداوندا بحق انبیا و مرسلین که توبه مرا قبول کن و از گناه من در گذر و اگر توبه من قبول نیست
خود را با من نما و اگر نه آتش در من انداز تا بسوزم در حال از رب العالمین جبرئیل امین آمد و گفت یا

رسول الله

رسول الله خداوند عالمیان میفرماید که من توبه آن جوان را قبول کردم و از سر گناهان او
در گذشتم او را با طلب و آتش وعیدی که در کانون سینه او افروخته بود وعده مصطفی ساز
مرهم مغفرت بر جراحت معصیت او نهد حضرت طبیب مژده آمرزش او رسانید و همچنین روایتست از
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله الی یوم الحساب که فرمود ظن نیکو بردن بخدای تعالی بهای آن
بهشت عنبر سرشتست چون فردا شود حق تعالی فرماید که این بنده را بدوزخ برید چون بلب دوزخ
رسد سر بردارد و گوید بار خدایا گمان من بتو این نبود حق تعالی فرماید که گمان تو بمن چگونه
بود گوید امید داشتم که مرا بیامرزی و از سر گناهان من در گذری خطاب آید که ترا عفو کردم و از سر
گناهان تو در گذشتم پس وی را باز گردانیده به بهشت برند پس ظاهر شد که نومیدی بودن
از رحمت حق سبحانه و تعالی کفر است و از گناهان کبیره است سیوم الحدیث الامن من
مکر الله لان الله عز و جل یقول فلا یامن مکر الله الا القوم
الخاسرون یعنی بعد از آن از جمله کبائر ایمن بودن از قهر الله تعالی زیرا که پروردگار عالمیان
در سوره اعراف میفرماید که ایمن نمی شوند از قهر الله تعالی مگر جماعت زیانکاران و این آیه کافی است
و نهی احادیث در این مدعا از ائمه هدی علیهم السلام بسیار روایت شده از آن جمله نقلست که

روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود ای اسحق بترس از الله تعالی چنانچه گویا که
تو می‌بینی او را و هر چند که نمی‌بینی تو او را پس بدرستیکه او می‌بیند ترا و بعد از آن فرمود اگر
چنگ او در رای سبب معصیت پس بتحقیق که گردانیدی او را از جملهٔ سهلترین بینندگان بر خود و اگر
کسی دیگر که از وی می‌ترسی بترس میداشته باشی بنگاه کند ترک معصیت میکنی و در کتاب ارشاد القلوب
از جملهٔ نصایح لقمان به پسرش این بود که هر گاه خواهی که عصیان کنی در جائی برو که خدای تعالی
ترا نبیند و این تنبیه است کالشمس فی رابعة النهار که حق سبحانه و تعالی در همه جا حاضر و بر همه
ناظر و عالم السر و الخفیات است پس عصیان نمودن بجایست و ایضا در کافی از حضرت ابی عبدالله
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایتست که فرمود هر که بترسد از الله تعالی ترسانید الله تعالی
از او هر چیزی را و هر که نترسید از الله تعالی ترسانید او را الله تعالی از هر چیز و ایضا در همان کتاب از
همان امام بنجابت روایتست که فرمود هر که بشناسد الله تعالی را که رب العالمین است که خلق آسمانها و زمین و انس و جن
را بیازیچه نکرده بلکه برای تکلیف و جزای عمل کرده بترسید از الله تعالی و هر که بترسد از
الله تعالی گذشت کرده دل او از تعلق دنیا و ایضا در همان کتاب از همان امام روایتست
که راوی گفت گفتم امام علیه السلام را بدرستیکه جمعی از شیعهٔ تو هستند که معصیتها میکنند

بهیچ

بهیچ کس اصرار بر کبیره میکنند و میگویند امید شفاعت و رحمت میداریم پس فرمود دروغ
گفته‌اند نیستند برای ما شیعه ایشان جمعی اند که فریفته است ایشان را آرزوها و امانیهای ایشان هر که امید
دارد چیزی را عمل کند برای آن و هر که بترسد از چیزی گریزد از آن و احادیث در این باب بسیار است
پس مؤمن باید که همیشه در میان خوف و رجا باشد و بر عمل خود دست کرم ننماید چنانچه در کافی
روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم امام را که چه بود در وصیت لقمان حکیم پسر را
فرمود بود در آن عجایب و عجیب‌تر آنچه در آن بود این بود که گفت به پسرش بترس از الله تعالی
ترسی که در خاطر خود قرار دهی که اگر آوری با خود در روز قیامت نیکی جن و انس را هر آینه عذاب کند ترا
چنانکه تو از آن غافل باشی و جمیع اعمال ترا باطل کرده باشد و امید داشته باش بخدای تعالی امیدی که
در خاطر خود قرار دهی که اگر آوری تو در او گناهان جن و انس را هر آینه رحمت کند ترا پس حکیم از آن
غافل باشی با خوف جمیع گناهان شده باشد مثل کسیکه در وقت صدور معصیت متنبه گردد و خاطر باز
انفعال از صدور شود بعد از آن گفت امام علیه السلام که پدرم علیه السلام میگفت بدرستیکه نیست هیچ بنده مؤمنی
مگر آنکه در دل او دو روشنی هست یکی روشنی ترس و دیگری روشنی امید
که اگر او را لا بر غبت در طاعات ترک با امیدی میکنند اگر سنجیده شود او را بر دیگر زیاد نباشد

کند و اگر سنجیده شود دوم تا شاید که برادران یادتی کنند یعنی باید که خوف و رجا برابر و یکدیگر قرار
یابد چهارم الحدیث وَمِنْهَا عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ لِأَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ
الْعَاقَّ جَبَّاراً شَقِيّاً یعنی از جمله کبائر است نافرمانی پدر و مادر زیرا که الله عز و جل
گردانیده در سوره مریم فرمان نافرمانی را ظالم عاقبت بخیر انتهی و این آیات واضح و احادیث صحیحه
بسیار از ائمه اطهار صلوات الله علیهم الی یوم القرار در بر والدین نافع رسیده و پروردگار عالم اطاعت
ایشان را با طاعت خود قرین ساخته است و فرموده که وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ
وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً خلاصه ظاهر کلام ملک علام والله تعالی یعلم اینکه حکم کرده و
سوی سید ابرار صلی الله علیه و آله بر جمیع مکلفین بلکه بر غیر سید ابرار که اوصیای را که خداوند حکم کرده
و با آنکه نیکویی کنید به پدر و مادر نیکویی کردنی و همچنین ثقة الاسلام کلینی روایت کرده از امام
جعفر صادق علیه السلام به دو سند که راوی گفت پرسیدم امام علیه السلام از قول الله عز و جل در سوره بقره
و لسان بنی اسرائیل که وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً یعنی احسان کنید با مادر و پدر احسان عظیم که چیست
این احسان پس امام علیه السلام فرمودند که احسان اینست که نیکو مجالست باشی با ایشان و یعنی که
بیرحمت ایشان از ایشان چیزی نخواهی و اینکه به حاجت طلب ایشان بی هیچ درنگ کار ایشان را از نفقه

حضرت

هر چند که مالدار باشند و اگر خبر با حال خود تحصیل نمایند کرده باشند چه آنکه ملک الله عز و جل
سوره آل عمران که لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ یعنی هرگز در
نمی‌یابید نیکویی به پدر و مادر را مگر وقتی که نفقه دهید ایشان را از جمله آنچه دوست میدارید آن را و بعد
که گفت بعد از آن امام علیه السلام فرمودند که و اما قول الله عز و جل در سوره بنی اسرائیل که
إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا
تَنْهَرْهُمَا یعنی اگر رسند البته نزد تو به پیری یکی از مادر و پدر یا هر دو پس مگو ایشان را اف و منع مکن
ایشان را از کار ایشان امام گفت که پس حق تعالی گفته در آن که اگر ترا آزرده کنند پس مگو
ایشان را اف و منع مکن ایشان را از کار ایشان اگر زنند ترا الله تعالی گفت که وَقُلْ لَهُمَا
قَوْلاً كَرِيماً یعنی بگو ایشان را سخنی پسندیده الله تعالی گفت در این کلام امام که اگر بزنند
ترا پس بگو ایشان را که بیامرزد الله تعالی برای شما گناه شما را پس این بگو از جانب او سخن
پسندیده الله تعالی گفت که وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ
یعنی فرو گذار برای ایشان بال خواری را از مهربانی الله تعالی گفت در این کلام که پر مکن چشم
خود را از نگاه سوی ایشان یعنی تند نگاه مکن بلکه مهربانی و نازکی نگاه کن و

مکن آواز خود را بالای آواز ایشان و نه دست خود را بالای دستهای ایشان
یعنی که دست ایشان را مستحکم مگیر یا نتوانند برآوردن و مقدم مشو در راه رفتن با ایشان و در
مجالس در پیش ایشان منشین و همچنین در کتاب منتخب منقول است که اول چیزی که حق سبحانه و تعالی در لوح المحفوظ
نوشت این بود که منم آن خدایی که غیر من خدایی نیست هر که پدر و مادر از وی راضی باشند من از او
راضیم و هر که پدر و مادر از وی خشمگین باشند من از او خشمناکم و در حدیث قدسی وارد است
که حق سبحانه و تعالی فرموده که ای عاق والدین هرچه خواهی بکن من ترا نیامرزم و ای نیکویی کننده
بپدر و مادر هرچه خواهی بکن که من ترا بیامرزم و در روایت است که از برگزیده خداوند جلیل که حضرت
جبرئیل است که حق سبحانه و تعالی میفرماید که بعزت و جلال خود و بحرمت انبیاء مکانم که اگر عاق والدین
بیاید با عمل جمیع انبیا نیامرزم و برو رحمت نکنم و در کتاب جمال الصالحین منقول است که کسی بخدمت
امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام عرض کرد که پدرم بسیار پیر است و چون قضای حاجت
خواهد کسی باید بردوشش گیرد فرمود اگر توانی خود متکفل باش که فردا سپر تو خواهد بود
از آتش و دیگری از آنحضرت سؤال نمود که والدین من مخالف مذهب ایشان چه کنیم فرمود نیکی کن
همچنانکه با دوستان و موالیان ما نیکی کنی هر کس بر والدین باشد از دوزخ ایمن باشد و در بهشت ساکن گردد

و هر کس عاق باشد بوی بهشت نشنود و در دوزخ ماوی نماید و هر کس نگاه خشمناک بوالدین کند
و حال آنکه ایشان بر او ظلم کرده باشند نمازش مقبول نشود و چهار کس اند که بوی بهشت نشنوند اگرچه
بوی بهشت از هزار ساله راه توان شنید عاق و قاطع رحم و پیر زناکننده و متکبر و الفقیه روایت
که سید الساجدین علیه السلام مردی را دید که بر پدر خود تکیه نموده راه میرفت و بغضب فرمود که او را خوف
نیست از دنیا و آخرت و الصادق روایت که کسی از فخر المفاخر امام محمد باقر علیه السلام سؤال نمود که آیا هیچ عذری
حقوق والدین میکنند فرمود بلی مگر آنکه او بنده باشد بخرد و آزاد نماید و بعضی از ایشان علیهم السلام
فرمود آگاه باشید که کسی در ایام حیوة والدین با ایشان نیکی کرده باشد و بعد از مردن ایشان ادای دین ایشان نکند و برای
استغفار نماید حق سبحانه و تعالی او را عاق نویسد و گاه باشد که در حیوة ایشان عاق باشد و چون بمیرند ادای
دین ایشان نماید و استغفار کند بار نوشته شود والصادق روایت است که کسی بخدمت حضرت رسول صلی
الله علیه و آله و سلم عرض نمود که قبل از آنکه باسلام مشرف شوم دختری داشتم چون بحد بلوغ رسید
رو دی او را زینت کرده بر چاهی بردم و در چاهش افکندم آیا کفاره دارد فرمود آیا مادرت
زنده است گفت نه فرمود خاله زنده است گفت بلی فرمود با وی نیکی کن که بمنزله مادرست این کفاره
آن شیء و هم از زبان عالیجناب صلوات الله علیه و آله الی یوم الحساب مرویست که هرچه ابتر والد

ولد لازم است بر ایشان نیز لازم است که فرزند چنان سلوک کنند که باعث بر او باشد و چنان
ننمایند که سبب عقوق شود رحمت خدا بر والدینی که فرزند را بر ترحم خود دارند لعنت خدا بر
والدینی که فرزند را بر عقوق خود دارند ثقة الاسلام علیه الرحمه در کافی روایت کرده
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول صلی الله علیه وآله که رحمت کند خدا بر
مادر و پدر بر آنکه مدد کردند فرزند خود را بر فرمانبرداری ایشان یا بمعنی که بطلب نیکی از فرزند
نباید که فرزند عاق شود و در مجلس المحدثین در خصال روایت کرده از ابی المحاسب
صلوات الله علیه وآله الی یوم الحساب که فرمود لازم می آید بر پدر و مادر از عقوق یا فرزند هر گاه
فرزند نیکوکار باشد آنچه لازم می آید فرزند را در باره ایشان شرح بیان در کافی
روایت شده حاصل آنکه عاق و ناخلف همین فرزند تنها نبود که گاه بود که پدر و مادر
عاق باشند و لیکن حکم والدین بگیرد حکم ولد دیگر و چون اغلب اوقات فرزند عاق میباشد و همچنین
عقوق فرزند قبیح تر است کتاب الهی و سنت حضرت رسالت پناهی غالباً در عقوق فرزند وارد است
در عقوق والدین است که قبیح و تلخی همگی با خلق محمدی کرامت بنیاد نگاه و حلال است و دو نقل آن
در کافی مشتمل است آنکه از جمله عقوق است باعث دشنام پدر و مادر شدن و در کتب معتبره ...

بسیار وارد شده از آنجمله در کافی روایت است از حضرت رسالت پناهی که بیرون رفتن کرده
گفت پرسید مردی از آنحضرت که چیست حق پدر بر فرزندش فرمود آنکه نام پدر را
نام و نبرد و در پیش او نرود و ننشیند در مجلس پیش از او و در راه در پیش او نرود و دشنام حاصل نکند
برای او همینی که کار بدی نکند که مردمان گویند لعنت بر پدرش یا آنکه والدین کسی را
دشنام دهند یا ایشان نیز ایشان را دشنام دهند و همچنین از ... روایت است
که فرمود لعنت کسی که مادر و پدر خود را دشنام دهد گفتند یا رسول الله کسی هست که پدر و مادر
و پدر خود را دشنام دهد فرمود بلی آنکه پدر و مادر دیگری را دشنام دهد تا مادر و پدر او را
دشنام دهند چنانکه گویا مادر و پدر خود را دشنام داده باشد و بیقین است که هیچ حرمتی غیر
هتک حرمت ... است این بیت ... که حسن خلق با اشخاص خود کن ای فرزند نوعی سلوک نمای که با تو
عاق شود و با والدین بطریقه پسر که با تو میباید بکن و با عزت خود مدارا کن و پاس آن
بد گوئی کنند ... که هر پایه رستگاری ... قدری که خود بنگرش و ... خاطر خود نقش بستن
که تو کیستی و چیستی یک قطره آب گندیده بیش نیستی چنانکه قال الشاعر این ما و منی به جز چند
ابن جبروت آن که ... بر دهن مهر سکوت یک قطره آب و این همه کرم ردی

بقبض خاک و انهم یاد و بروت **بیستم الحدیث** وقتل النفس التی حرم
الله الا بالحق لان الله عز وجل یقول فجزاؤه جهنم
خالدا فیها الی آخر الآیة یعنی از جمله کبایرست کشتن کسیکه خدا تعالی او را حرمت کرده
گردانیده مگر کشتنی که بسبب حق باشد مثل قصاص زیرا که حق تعالی میفرماید در سوره نسا که و من
یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها یعنی هر که بکشد مومنی را برای
ایمانش پس جای او جهنم است از جای که مقدر باشد همیشه بودن او در جهنم آخر آیت انتهی
و همچنین پروردگار عالمیان در جای دیگر قرآن از برای حرمت بریان میفرماید که یا ایها
الذین آمنوا لا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق یعنی طالبان والله
تعالی یعلم ایشان ای کسانیکه ایمان آورده اند بخدا و گرویده اند بمحمد مصطفی و او را کرده اند
بحقیقت روز جزا قصد کشتن کسی بکنید که حرام گردانیده است کشتن او را مگر بحق یعنی
و احادیث صحیحه نیز در مذمت کشتن ناحق وارد شده پس مومن نیست که گردد بر امور چنین
امر شنیع نکرد و هرگاه کسی بجز [illegible] چنین امری اقدام نماید حیا کند و [illegible] از ایمان بهره نداده
انت انتهی که حضرت صاحب تفصیلی نموده از راه صلاة [illegible] همگی بازداشته [illegible] محمد و آله

الا مجاد

الا مجاد **بیست و یکم الحدیث** قذف المحصنة لان الله عز وجل یقول لعنوا
فی الدنیا والآخرة ولهم عذاب عظیم یعنی نسبت زنا دادن بزنی که او
عفیفه باشد زیرا که پروردگار غفور میفرماید در سوره نور که ان الذین یرمون
المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا الآیة یعنی بدرستیکه جمعی که نسبت زنا
میدهند بزنان که پرده نشینند بیخبرند همچنین که از ایشان فعلی سر نزده اند در نسبت زنا
شود گرویده اند بخدا و رسول آن نسبت دهندگان دور کرده شده اند از رحمت خدا در دنیا و آخرت
و برای ایشانست عذابی بزرگ انتهی ما کلمه تهمت زنا بمومنات مطلقا و مذمت آن در احادیث و اخبار
از ائمه اطهار علیهم السلام بسیار وارد شده از آنجمله ثقة الاسلام روایت کرده از امام جعفر صادق
علیه السلام که فرمودند چون تهمت دارد مومن برادر خود را که اخته بر طرف شود ایمان از دل او چنانکه
گداخته شود نمک در آب و ایضا در همان کتاب از آنجناب علیه السلام روایت است که فرمودند هر که بهتان
کند مومنی یا مومنه را بآنچه نیست در او بر می انگیزد او را الله تعالی روز قیامت در طینت خبال تا آنکه
بیرون آید از عهده آنچه گفته راوی گفت گفتم چیست طینت خبال فرمود چرکیست که بیرون می آید
از فرجهای زنان زانیه انتهی و باید که گمان بد نیز درباره کسی ننمود چنانکه پروردگار

فرموده و خبر صادق داده که اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ
الظَّنِّ إِثْمٌ یعنی اجتناب کنید از بسیاری از گمان مراد گمان بد است در باره برادر مومن
چه بدرستیکه بعضی از گمان گناه است و همچنین فرموده که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا
يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ یعنی ای کسانی که ایمان
آورده اند بخدا و رسول و ائمه هدی و روز جزا باید که سخریه و استهزا نکنند قومی از قومی
شاید که آن جماعت بهتر باشند از ایشان و ایضا روایت شده از سید دو سرا محمد مصطفی صلعم که فرموده اند اما خبر
دهم شما را به بدترین مردمان گفتند بلی یا رسول الله فرمود کسیکه بهتان و فحش گوید و تنها بخوری خورد
و کنیز و غلام خود را بزند و عیال او پناه برد باو بغیری و احادیث صحیحه در بیان مذمت فحش
ائمه علیهم السلام بسیار وارد شده از جمله شیخ المحدثین در خصال روایت کرده از امام همام جعفر
بن محمد الصادق علیهما السلام که فرمود حضرت سید المرسلین که جبرئیل امین فرمود که ما را وعظی گو و پند ده
چندانکه خواهی بزی که آخر بمیری و هرچه خواهی بکن که آن برسی و هر چه خوری و شرف مومن
اوست و عزت او باز داشتن خود است از عرضهای مردمان یعنی که باید عرض مومن را نگاه دارد
ماند زبان مثل فحش گفتن و مانند سایر اندام او و از جمله وصایای خاتم الانبیا که بعلی علیهم السلام

نموده یکی آنست که فرمود یا علی حرام گردانیده است حضرت احدیت بهشت را بر کسی که
فحش گوید و هرچه گوید و هرچه شنود باک نداشته باشد و ایضا از حضرت صلوات الله علیه
و آله الی یوم الحساب مرویست که فرمودند هر که خانه کعبه را خراب کند چنانکه سنگ آن را پراکنده کند و هم را
بسوزد گناه او کمتر است از آنکه مردی از اولیای خدا را برنجاند و سنگ یا چوبی از او ... گفتند
رسول الله اولیای خدا چه کسانند فرمود همه مومنان اولیای خدا اند نمی بینید که در قرآن مجید فرموده که
اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا و همچنین فرمود که بهشت حرام است بر کسی که فحش گوید و ایضا
فرموده که دشنام دادن مومن فسق است و کشتن مومن کفر است و خوردن گوشت او چون خوردن گوشت
و ایضا فرموده که در دوزخ کسانی باشند که از دهان ایشان پلیدی بیرون رود که اهل دوزخ
نفرین کنند گفتند کیستند آن کسان گفت آنکه هر جا که سخن فاحش بود دوست دارند و ملعونی از الفاظ
که حق جل و علا دشمن میدارد فحش گوینده یاوه گوی را و ایضا روایت شده که کسی که فحش گوید در
قیامت بصورت سگ محشور خواهد شد غنم الجرب و اكل مال اليتيم لان الله عز و جل
يقول انما يأكلون في بطونهم نارا وسيصلون سعيرا یعنی جمله ... خوردن
مال یتیم است زیرا که حق جل و علا میفرماید در سوره نسا که ان الذين يأكلون اموال

نموده

الیتامی ظلماً انما الایه یعنی بدرستیکه جمعی که میخورند مالهای یتیمان را از ظلم بغیر حق
جز این نیست که میخورند در شکمهای خود آتش را و زود باشد که بسختی میکشند شعله های عذاب
افروخته جهنم را انتهی و همچنین حضرت سبحان در جای دیگر قرآن میفرماید که و لا تقربوا
مال الیتیم الا بالتی هی احسن یعنی نزدیک مشوید مال یتیم را و در آن تصرف منمایید
مگر بطریقه که شرعا و عرفا آن بهتر و نیکوتر باشد مثل اینکه با آن معامله نمایند تا اصل
ایشان نقصان نشود و ربح آن صرف معاش ایشان شود و ثقة الاسلام در کافی روایت کرده
که سید الاوصیا درد چشم داشت و خاتم الانبیا عیادت او نمود پس نگاه او فرمایند پس
را پیغمبر صلی الله علیه و آله که فریاد میزنی از بیصبری یا از شدت درد پس گفت ای رسول خدا
ندیدم بدردی که سختتر از این باشد پس گفت یا علی بدرستیکه ملک الموت چون فرود آید برای قبض روح
کافر فرود می آید با او سیخی از آتش پس میکشد روح او را با آن سیخ پس فریاد میزند جهنم از شدت کشیدن
راست شد علی علیه السلام نشسته پس گفت ای رسول الله مکرر کن بر من حدیث خود را که امروز
از یاد من برد درد مرا آنچه گفتی بعد از آن گفت آیا میخورد از امت تو کسی آن عذاب را گفت بلی
آری اکثر حاکمی است که از راه حق بدر شده و خورنده مال یتیم است از روی ظلم و گواه دروغ

ششم الحدیث والفرار من الزحف لان الله عز و جل یقول و
من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة
فقد باء بغضب من الله و ماواه جهنم و بئس المصیر یعنی از جمله گناهان کبیره
گریختن از لشکر کفار در مقام جهاد و کارزار است زیرا که قادر متعال میفرماید در سوره انفال که هر که
بکفار در آن روز پشت خود را بگرداند و روگردان شود مگر جائیکه بکناره رود بجهت برای مهیا ساختن جنگ
مثل اصلاح زره و شمشیر و مانند اینها یا بر جائیکه جمعیت و مائل باشد بسوی جمعی از مومنان که جهاد
بهتر باشد مثل کار بعضی لشکر که جنگ با کفار میکنند پس تحقیق که غضب میکند خدا بر او و جای او جهنم
و بد بازگشتی است جهنم هفتم الحدیث فاکل الربوا لان الله عز و جل یقول
الذین یاکلون الربوا لا یقومون کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان
من المس یعنی از جمله گناهان کبیره خوردن ربا است زیرا که الله عز و جل میگوید در سوره بقره که
میخورند ربا را بر نمیخیزند مگر چنانچه بر میخیزد کسیکه می اندازد او را شیطان بسبب دیوانه
شیطان انتهی و همچنین در جای دیگر قرآن از برای حجت بر آن میفرماید که و ذروا ما
بقی من الربوا ان کنتم مؤمنین یعنی بگذارید آنچه باقی مانده از ربا اگر هستید ایمان آورنده

آیت ظاهر شد که هر که از ربا اجتناب ننماید او را مؤمن نتوان گفت بسبب آنکه از ربای بسیار دیدم
و دینار و وای محبت ربا با نفسهای بسیار که این فعل مذموم از کبائر است و در اخبار بسیار نهی شده
و خاص از احادیث بسیار از ائمه اطهار صلواة الله علیهم وارد شده از برای نهی از ربا و
عذاب ربا خوار از جمله آنکه در حدیث معراج وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
فرمودند که جماعتی را دیدم که شکمهای ایشان بر آمده و بر راه گذر فرعونیان افکنده
فرعونیان از صبح و شام بر آتش دوزخ عرض میکردند و ایشان چون شتر مست بر پای
بر ایشان می نهادند و میرفتند گفتم ای جبرئیل ایشان کیستند گفت ربا خواران [illegible]
روایت که فرمودند ربا را هفتاد در است و کمترین آن بنزد حق سبحانه و تعالی مثل آنست که با مادر خود
منقول است از مروج دین امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که یک درهم ربا بنزد حق جل و علا
عظیمتر است از هفتاد بار زنا که با مادر و خواهر خود کنند و شیخ ابن بابویه در خصال روایت کرده که از جمله
حضرت رسول خدا بعلی مرتضی علیهم السلام این بود که یا علی ربا هفتاد جزو است کمترش مثل آنست که
مادر خود جماع کند در بیت الحرام یا علی درهمی ربا بزرگتر است از هفتاد زنا که همه با محرم کنند در بیت
الحرام و نیز روایت است از سلسلة الوصیین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمودند حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه

و آله که بدرستیکه حق جل و علا لعن میکند بر خورنده ربا و وکیل او و نویسنده او و گواه
او و نیز از ائمه معصومین صلواة الله علیهم اجمعین روایت که خورندگان ربا در روز
قیامت بشکل دیوانگان از قبر بر خیزند و اهل عرصات ایشان را بآن نشان شناسند پس [illegible] بالجمله
از روی جهل از تو ربای واقع شده باشد توبه نمائی و در تلافی آن بکوشی و اگر دانی که از که ربا
خورده او را راضی و طلب حلالی نمائی و در نزد پروردگار [illegible]
او را تصدق نما و اگر قدر آن نیز معلوم تو نباشد خمس مال حرام را بیرون کن [illegible]
حضرت سبحان همگی را از وسوسه شیطان در حفظ و امان خود بدارد بمحمد و آله دهم تحریم السحر
لان الله عز و جل یقول و لقد علموا لمن اشتراه ما له فی الآخرة
من خلاق یعنی از جمله کبائر سحر است زیرا که حق جل و علا فرموده که بتحقیق دانستند
که آنکه سحر را خریدار شد نیست او را در آخرت هیچ نصیبی و بعضی فرموده اند که سحر
آنست که کسی کلامی بگوید یا چیزی بنویسد یا عملی کند که در شخصی اثر کند یعنی که مجنون شود یا در
او خللی به هم رسد یا بیمار شود یا دشمن کسی شود بواسطه [illegible] سحر
حرمت آن در احادیث بسیار از ائمه اخیار ظاهر است از جمله روایت سکونی منقول است از امام جعفر

بن محمد الصادق علیهم السلام از حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیه و آله الی یوم الدین که
فرمودند مسلمانان را کشید و ساحر کافر را نکشید بجهت آنکه از رسول الله پرسیدند چرا ساحر کافر را نکشت
فرمودند برای آنکه شرک اعظم است از سحر و شرک و سحر مقارن یکدیگرند و کهانت نیز خواص
که کسی خبر دهد از غیب و گوید فلان و فلان چنین خواهند شد و رئیس المحدثین در خصال روایت کرده
از خاص و عام جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام که فرمود منجم و کاهن و ساحر و زن مغنیه و کسی که
بنزد خود جای داده و کسب او را میخورد ملعونست پس فرمود منجم مثل کاهنست و کاهن مثل
ساحر و ساحر مثل کافر و کافر در آتش است **یازدهم الحدیث** فی الزنا لان الله عز و جل
یقول و من یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم
القیمة و یخلد فیه مهانا یعنی از جمله کبائر زناست زیرا که حضرت حق سبحانه و تعالی
میفرماید در سوره فرقان هر که زنا یعنی زنا را اطلاق میکند کنا ... عذاب او چند برابر کرده میشود در روز
قیامت و همیشه میشود در آن عذاب حالیکه خوار شده است انتهی بدان ای برادر
وای ساس بنای بی بنیادی که این فعل شنیع مذموم است و فاعلش در دنیا خوار و در عقبی مبتلا
چنانچه رئیس المحدثین در خصال روایت کرده از رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمودند المرء ما

ببرد بزید که در بشش خصلت است سه در دنیا و سه در عقبی اما آن سه که در دنیاست آنکه
آبروی ببرد و درویشی آورد و عمر را کم کند و آن سه که در عقبی است آنست که موجب خشم حق سبحانه و تعالی شود
بدی حساب و جاوید بودن در آتش دوزخ گردد و نیز از ثمالی روایت است که فرمود هرکه با
ولی توبه از دنیا بیرون رود در روز قیامت از دوزخ بگور روی کشایند و ملائکه غضبان دوزخ
بروی مسلط سازند و تا روز قیامت در عذاب بود و در دوزخ او را عذابی بود که اهل دوزخ
از آن عذاب پناه بپروردگار یوم الحساب برند که خداوندا ما را از دیدن این عذاب نجات ده
که معان زانی و زانیه گفته شود هزار سال در دوزخ او را عذاب کنند و نیز از ثمالی روایت است
که الزنا یورث الفقر یعنی زنا درویشی می آورد و نیز فرموده که
بنی آدم عظیمتر نزد الله تعالی از آنکه کسی نطفه خود را
بحرام و همچنین نهی از فعل شنیع در چند جا از قرآن است از جمله فرموده که ولا تقربوا
الزنا انه کان فاحشة و ساء سبیلا کلام خالص کلام خالق عالم
نزدیک زنا مگردید که زنا فعل زشتی است و همچنین در جای دیگر فرموده
که الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة یعنی

زن زانیه و مرد زانی را چون غیر محصن یعنی عزب باشند پس بر هر یکی حاکمان شرع یکی
از ایشان صد تازیانه بزند اراده شده که اگر عزب باشند او را صد باید زد و اگر تزوج
باشد او را سنگسار باید نمود و همچنین حضرت رب العالمین در قرآن مبین فرموده که و لا
تأخذكم بهما رأفة في دين الله ان كنتم تؤمنون بالله واليوم
الآخر خلاصه کلام ملک علام و الله تعلیم اینکه باید فرا نگیرد شما را ای حاکمان شرع
بر دو زن زانیه کار مهربانی و شفقت در حفظ دین حقیقی ولی اگر هستید شما که ایمان آورده
تعالی در روز قیامت و احادیث در رسیده [illegible] ای اسیر شهوت نفسانی
ناهی آیات قرآنی خشم مکنید و نیکو ملاحظه نمائید که این فعل چه قسم فعلی است که حقیقتا نهی کرده
مهربانی و را در که اعتقاد بقیامت دارد که چنین امری می‌شود پس [illegible] از عذاب
تعالی اندیشه کنید و از کبائر اجتناب کنید گلدسته پنجم ریاض محاسن عبد الکریم الحسنی حکایت مرا
هدایتی در کتاب ضیاء العیون نقل کرده و ابیاتی که بخاطر فیض ماثر رسیده در ذیل
بعضی از فقرات درج نموده چون منظور بود بفواید بسیار و متضمن بود بهمین مقام لهذا بهمان
مضمون وا نموده حکایت کرده که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در میان صحابه عقد اخوت

می‌بست در میان ثعلبه و سعید بن عبد الرحمن عقد مواخاة بست چنان بود که هرگاه یکی از ایشان
بسفری و غیبتی رود هر برادر خوانده او متکفل انتظام مهمات اهل و عیال او گردد و
بر وی اهتمام بکلام اصحاب معینیت لازم داند در غزوه تبوک سعید ملازم رکاب ظفر انتساب رسول صلی الله علیه و آله
گشته و ثعلبه برای تعهد احوال اهل و عیال سعید در مدینه مشرفه موقوف شده به تهیه اسباب معیشت اهل برادر
خوانده خود مشغول گشته هر روز سامان احتیاج خانه سعید داده بسر برده تا [illegible] روزی قرار
در خانه آمد برای مهمی پس بر زوجه سعید که سعادت ازلی [illegible] عصمت پرورش داده بسخن درآمد
صدای روح پرور دلربا و کلام شیرین فرح بخش [illegible] و آنکه شور او در گوش ثعلبه رسید که از ذوق استماع
آن بهجت [illegible] در این هنگام ابلیس بتلبیس مجال وسوسه را واسع یافته چون آتش شوق دلرا
بجوش آورده دیده عقل را پرده غفلت و غرور بسته در فریب و تزویر کشاده و بحیله [illegible]
که پرده حجاب را بردار و نظری کن و بنگر که جمال این دلربا صورت کلام شیرین [illegible] قصور دارد
یا که [illegible] گلدسته [illegible] تماشای روضه جمال جلیله برادر خوانده خود کردی یکبار از فرح
نموده تا زمینی [illegible] نظاره [illegible] آفتاب [illegible]
بکار برده و نقاش صنع چهره [illegible] و ملک [illegible]

وگردون سال دیده با هزاران هزار دیده چنان جمیله ندیده و قلم زرافشان نقش ابداع
در صفحهٔ روزگار قریب بآن صورت نیا نکشیده ملا پرورده اغوش جسم و صلاح و [illegible]
با شیمهای تکلم رنگ ورد عذار و منجوش و سرشت سبزهٔ کلگون چو ریحان بهشت
حسن او در پرده چون لطف سخن نقطهٔ وهمی نشانی از دهن شد بر شبه [illegible]
آب وتاب قرص روشن در نور آفتاب تغلبه از ملاحظهٔ آن جمال و آثار در [illegible] افروخت
داده از پا درآمد شوق روز آورده پردهٔ چشم و حجاب حس دیدهٔ او برداشت [illegible]
زبری عجز و نیاز طاوس بر وضهٔ عفت را دام آرد بدست و [illegible] سوق [illegible]
خاطر را بر طبق عرض اظهار بنهد و بچنگ قرب دامن وصال آن بدیع الجمال [illegible] عصمتی
محکم سازد و میوهٔ آرزو و کام دل از باغ بجمه آن پریزاده لیلی منش حورنژاد [illegible]
او مادیانم نژاد تن در نداده تیغ زهرات داده عتاب را از غلاف [illegible] کشیده گفت ای
ثعلبه پردهٔ حجاب حیا یکطرف افکنده نه از خدا شرم میکنی و نه پاس [illegible] میداری
که عهد و حرمت برادر عاری بشکنی و ناشایسته میداری که دامن عفت حلیلهٔ او را که براه رضا
رسول الله صلی الله علیه و آله بجهاد رفته آلودهٔ حس معصیتی سازی و قصد حرم [illegible]

موصد

موصد خود میکنی از غیرت الهی اندیشه نمیکنی و از قهر قهاری پروردگار عالمیان [illegible]
نمینمائی تیر زهر آلودهٔ الضعیف عفیفه کماندار کمان غیرت بکشش آورده بود بر هدف سینه [illegible]
آمده با پر سوفار کار کرد و نعره زنان فنا لکمان مجنون وار شوریده [illegible] و سودای [illegible]
آورده باد ان چون از منزل او بیرون آمده روی بهامون نهاد و در پای کوهی [illegible]
چو مرغ نیم بسمل در خاک خجالت طپیدن آغاز کرد و سپاه خوف و خشیت الهی بر مملکت [illegible]
تاخت و غبار [illegible] صبر و شکیبائی [illegible] و تخته [illegible] و تباهی [illegible] سینه [illegible] حسرت
و نتایج آرام [illegible] برآورد از درون سینه خونینی که بیلاشد زهر
[illegible] خونینی [illegible] بهار برفت که سر بسودای او بالین استراحت بخیال [illegible]
و روزها گذشت که دیدهٔ او رخسار آسایش ندیده نه روی اگر نه بان عذرخواهی
جوید با حرف ندامت از راه خجالت که در خاک خسار بدست [illegible] آبروی
را نادانی بخته [illegible] المفرج افتاده گرداب [illegible] خلاصی بخش [illegible] وادی [illegible]
گرفتار گونه گون جنس عیوب وادی دستگیر از پا افتاده کان و ای [illegible] کار فرو ماند
انچاره ساز حسرت زدگی بیچارگان و ای نوازنده [illegible] خجالت انداخته خود را

در نظر خویش بقوت نداده ساخته وای سازنده بدبختی ها ساز همه سرباخته ای بغفاری
موصوف وای ستاری معروف مانده درگاه ترا بهیچ درباری نیست در مانده ترا دیدن هیچ دیار
نواخته لطف ترا کس نتواند انداخته و انداخته قهر تراکه تواند نواخت الهی ای غفار الذنوبی بنده مجرم
مقصد صد هزاران فیل ذنوب بار الها اگر لطف تو قریب تحسین نیست پس عاصی مجرم را کمیت فریاد
رسی نیکی ما چشم درستی و دیده امیدواری از تو مبالی عنایت تو است در شکستگی راطلع
کناد از لطف بی نهایت تو الهی از بخشایش جهان جهان عصیان بخزانه کرمت چه نقصی واز
کرشش عالم عالم جرائم بجور رحمت چه کمی شکسته جود و عطا تویی که فیاض علی الاطلاقی فی
بیکرانی دریای رحمت جوای نحو و نه طالب مستحقاقی نوازنده بندگان حقیر مجرم توئی
تو نوازی کیست دیگر که بنوازد ما خاکه چون تو کریمی کماش را از در براند و کلاه گوشه
مانده عاصی را بخواند و چون تو کریمی رحیمی برای ذات ما تم محروم رحمتش سازد چو تو
کریمی محتاج را از نظر لطف خود بینداز الهی از طاعات اهل دو عالم یکم قلم بی نیازی
محض فیاضی ال نوازی ستدی کار تو آمرزیدنیست چه بنده که ورزیدنیست
ای کرم بی وجودی قبضه خاک دو مشتی استخوانی ای محجوب بنده ذلیل ناتوان بغفا

ر ذنوب

الذنوب وای ستار العیوب وای کاشف الکروب تو بکام دل رسانی که رسانند
بیمار ذنوب شربت عفوان تو بخشانی که خسته بند مانده در دیده اگر درمان نبخشی ای
کم همت قوت بازوی دل شکسته جز تو کرفت آب و کل ای بقدرت عجز همه
ممکنات آب خورد از کرمت کاینات واقف اسرار زبان بستهها شافی امراض
جگر خستهها سامع اصوات سحرگاهها اکه تحویل همه حالها ای کرمت
بیکسان پناه همه گشته بدرگاه تو راه همه قبله امید فرو ماندگان کار
همه در ماندگان فاتح افتاده گره کارها راهنمای همه آوارهها بخت
در این که بوا و راضی خاک تو قرش که تو انداختی وای بی انس کم بر اینش تو
خار و خاک که بخوانیش تو انگه نه پروردهٔ خان تو کیست کیست که محتاج بفضل
تو نیست جود تو بر قدر جلالت بیسارست بر دو جهان بر در تو کمک که ایست
بر در تو عرض نیاز همه از غم تو سوز و گدازان همه مجد تو را خاص و درو اگر ما
جرم ز جهل و ره نقصان ماست راحم الالتی اش رشت خاک دامن آلوده ز
تو پاک راحم سکان دیار وجود غافر و غفار رحیم و ودود ای تو

برآرنده حاجات کل، بر در تو راه جمیع سبل، بسته لطف تو دوای تو
جز تو ستار بود بر عیوب، خلق نکردی که کسی جلب سود، هر عطا بود غنی و
و دود، الهی تو واهب عطیاتی من آلوده سیئات الحی صل در کوه و بیابان
آن آواره جریمه عصیان زار و نالان میگشت و بی خاطرش سوای بر دو جهان میگذشت
تا که موجب جلال کاظم انتساب سید کائنات خلاصه موجودات بمدینه مشرفه نزول اجلال
نمود و سایه دولت بمفارق مهجوران آن دیار افکنده اخوان طریق حقیقت استقبال
مسافران سبقت جسته و هر یک از احوال او در خوانده جود استفسار حال و استخبار اطوار
نمودی چشم سعید سجاد قرین چند انتظار کشیده دیدار ثعلبه بجز دست ... و بابل
گردید و چون نامرا ... نزول نمود احوال ثعلبه را از عمال ... داد ... خجل
خمیده فعال صورت حال و ماجرا را بسمع سعید رسانیده گفت بحال ثعلبه در کوه و بیابان
بی سامان نالان عالم عالم و جهان جهان اندوه روز و شب فریاد زنان ...
وا میگردد و سعید زار و نالان از پی ثعلبه رو به بیابان نهاد هر طرفی میگشت ...
احوال میپرسید تا نشان ثعلبه را داده سعید بسر وقت او رسید دید در پس سنگی

زیر افکنده

زیر افکنده دست ندامت بر سر حسرت بر سر زده از غم ... و ...
وای در سوای از شرمساری دنیا و آخرت چندان زارید و اشک خونین از دیده
ندامت بارید که سعید را بهای های بگریه درآورد سعید پیش رفت و در آغوش مهربانی کشید
و آب نوازش شعله آتش حسرت و حیرت و خجلت زدگی او را بنشانید و در کنار دلداری گرفت
غمگساری دیده ای برادر برخیز که طبیب درد معاصی سید انبیا ... الشفای
و حاکم حکم ... شفیع روز قیامت عذرخواه جرائم امت ... شاید که ...
درد را درمانی و درمانده را دادرسی ... ثعلبه گفت ...
زبان عذر ... بیم ... آمدن ... حضرت ...
را لطف ... بحکم ... در کردن ... چون بنده ...
... مصراع ... بکام ...
سعید برای ... ثعلبه را ...
... شنیده ... عصمت ... عصابه ...
مشاهده نمود که خوار و زار و بی اعتبار نظر عبرت ... در آورده گریان و نالان گردیده

ایستاد از بیچه صورت فضیحت و خجلت است که مشاهده نظر عبرت میشود و بیچه رنگ بسوی آب رخساره
تو دیده میکرد و ثعلبه گفت ای نور دیده اینحال گنهکاران است در دنیا تا خجالت ایشان چگونه باشد
در آخرت در آنحال حضرت امیر المومنین با نظر بر ثعلبه افتاد فرمود ای ثعلبه دانسته که غیرت الهی بر غازیان
مجاهد بیشتر از همه کس است انهم مبارک دید پیر خاک گرفته و سیلاب اهتمام غایب خیر الانام و شفاعت شافع روز قیام
حاصل اگر ثعلبه با کشان کشان آورده ما در حجره مبارکه رسول الثقلین و شمس الحرمین فریاد بر آورد که
المذنب المذنب پادشاها بر درت بار گناه آورده ام نامه طاعت چو روی خود سیاه آورده ام
عاصی و درمانده و نادم خجل اکرده ام بر درت یا ربی امان جستن پناه آورده ام
مرهمی نه بر دل ریشم که دردم بی دواست از پی نیل شفاعت رو براه آورده ام
حضرت رسول صلی الله علیه و آله شرف اجابت از برای نیل سعادت حضرت ابدالی داشته فرمود ای ثعلبه
بزرگ گناهی عظیم خطائی تو صادر شده از پیش من بیرون رو و ملازم درگاه الهی باش تا
واجب الاذعان ملک منان فرمان چه رسد ثعلبه بیرون آمد و نالکنان و فریاد زنان روی بصحرا
نهاد و خرمن شکیب را بباد داد گفت ای جان بدر دلم بحال تو میسوزد میخواهم ملازمت تو اختیار کنم اما
چون رحمت عالمیان طلب دردی بید و ای عاصیان شفیع مذنبان ترا از نظر نوازش انداخته و از حد خود طلب

ناصبور با حضرت بحالت که من بخود روی ترا میبینم ثعلبه خروش و جوش و زده و [illegible]
هامون گرفت و بیابانهای گریه و ناله سر نمود و مینالید و روی بخاک خجالت میمالید و بر راه ندامت
میغلطید و میگفت خداوندا اگر بیمار حیرانم اما بهمه کس [illegible] دلی دارد [illegible] امیدی [illegible] من
افتاده ام پس [illegible] حضرت مردودی گوش هوش من [illegible] بکار آید [illegible]
زندگی خاک بر فرق زندگی شرمندگی در تیه حیرت زندگی و ظلمت بیچارگی کار
بیچاره و درگرویده حسرت زدگی افتاده فریاد رسی بجز تو مرا نیست یا غیاث المستغیثین و نعمه
[illegible] بجز تو یا ارحم الراحمین ای مجیر از مفلسان و ای نوازنده دلهای شکسته [illegible] الکریم
متاع ندامت مرا بپذیری که بپذیرد تو دست یار افتاده را بگیری که کرد توبرای که [illegible]
[illegible] ای ارحم عاصیان حاصل [illegible] بیچارگی و احوال عجز و
انکسار و افتقار و درماندگی خود را بدرگاه ذوالجلال مینمود و در بوته توبه و انابت و در
خجالت و حسرت ندامت و سوز و گداز میگداخت [illegible] بر روی سیاه خود میبارید و میگفت الهی
سررشته تدبیر از کف داده ام و در نظر خلق چون اشک افتاده ام [illegible] خجل خود
رسوای محشری بر سر کرده ام [illegible] فرمان نفس اماره برده ام [illegible]

ودر دیدهٔ آشنا و بیگانه خوارم در بند معصیت و جرائم گرفتارم جان افتاده‌ام که
خود توانم بر خواست گناهم از آن بزرگتر است که توانم عذر بخواست هر چه کار آید مرا دیگر
حیات دوست افکندم ز چشم التفات هر کجا آید مرا این زندگی در دو عالم
بر گشتیم شرمنده کی آن تهی از ستم همه سر باخته سر در وش تحلیلش انداخته مانده‌ام
خوار در تو لک عصیان چو باز سر برو بالی ز تو دارم نیاز بر سر دیوار رسوای چو
بر وجود دم نیست حاصل عمر عار خاک بر پاشیدم بچشم الهی در ره عصیان بکردم
کوتهی قبضهٔ خاکم ندارد آن وجود تا که آلایش دهد بر بحر جود عاقلی بوری
ببخش ای کریم من گنه کارم تو رحمان و رحیم بار الها هر چند گناهم از رگ است اما
در جنب بحر بیکران رحمت چه نماید قطره دریا را طاهر است نیالاید ای کریم رحیم بی انباز
اگه انکار و واقف راز قابل التوبة واهب النعمة غافر الذنب کاشف الغمة وای
بر حال اگر نوازی خاک بر سر تیره‌ش اندازی همه محتاج تو سفید و سیاه
جان تو ده و جان ستان عزیز تند کرم تو جانی شکسته قلوب بال آن میر نز اهل
ذنوب بار الها بلطف رحمت خاص بحق علم و عزت و اخلاص قدر داغ و

بجاشنی

بچاشنی الم بقوام بلا بلذت غم بسرور شهید بنا بد ناز بذوق و بهجر سوز و
گداز بحق الماس درد و سوزش غم بجگر کاوی سنان الم بتجلی بی‌یاری
مطلوب بصفاکاری کدا ز قلوب بجلوه‌ریزی سحاب کرم بلب خشک ناله
سوزندم بعیار وفا الصافی دل بکمال محبت کامل بتهی دستی خراب
نیاز بحظ بخشی کرشمه و ناز بقلوب شکستهٔ ابرار عز سنجیدگی بقدر
عیار عزت‌ساله و الهای سحر بقبول و اجابت و باثر بجلا بخشی صفای
نظر بدل بیم سوز و دیدهٔ تر بجلال و بقدر آن درگاه بحق لا اله الا
الله که ندارم بغیر تو راحم بگذری از جریمهٔ مجرم مانده در شکنج رسوائی
بسته الم بفضل گشائی همچو ما هم که مانده بر درم همچو اشکم فتاده از نظرم
ای بر آرنده همه حاجات که دهد بنده را بجز تو نجات مانده‌ام در گروه تقصیر
بگرفته کسی تو دستم گیر کرده‌ام از تمام قطع امید تو بفریاد رس کس نرسید
رانده هر درم کریم رحیم مجرمم کرده‌ام خطای عظیم تو ببخشی دگر که بخشاید
بستگی ار دگر که بگشاید مانده‌ام در شکنجهٔ خجلت تو بر آری بمژدهٔ رحمت بر زد

از جهل من گناه عظیم چنین دارم ولی رجو بتو کریم که مرا از جرم این فقیر حقیر بدر
آر از خجالت تقصیر درین سوز و گداز و عرض بیچارگی و نیاز بود که مژده
بشارت قبول انابت و حمایت از رب جلیل بعبد ذلیل ساخته جبرئیل امین این آیت را
آورد که وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً الایه گفت که دوست میفرماید که چرا بنده گنهکار را
از در نوازش میرانی در خواه از ما که جام مزیم و خط عفو بجرائم او در کشیم حضرت رسول
سلمان فارسی را بطلب ثعلبه فرستاد و بسیار از بی محل آن آواره دشت سودای گردید
شبی در پای درختی باو رسید و حلقه مژده بگوش هوش او کشید و گفت البشاره البشاره
که الله تعالی توبه ترا بحسن قبول ملتقی نموده آیه فرستاد رسول صلی الله علیه و آله مرا تو طلبیده
روانه نمود در مسجد انتظار تو میکشد همراه سلمان وقت نماز خفتن بمسجد رسیده اقتدا نموده
بنماز مشغول شد رسول صلی الله علیه و آله بعد از فاتحه سوره تکاثر آغاز کرد در آیه اول ثعلبه
نعره زد و در آیه دوم خروشی عظیم در گرفت و چون آیه ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ
را شنید از پای در آمد و دست از دنیا کشید و صدای ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً
مَرْضِيَّةً را شنید مرغ روحش از قفس تن بریده گرفت بسوی فردوس اعلی رسول صلی الله

علیه

علیه و آله با جمیع صحابه گریان شدند عزیزی از دختر ثعلبه مخصوصا بر حقیقت در
ای پدر چون از اشک افتاد و نوحه گریه و زاری و بیقراری آغاز نمود گفت ای پدر
مدتی بود که روی پدر را ندیده بودم گفتم شاید بعد از تحصیل رضا چنین بروی پدر نازم
این آرزو در دلم گره شده که مرا او را در گریبان فنا کشید وای بر بی کسی و یتیمی من حضرت گریه کنان فرمود
ای حفصه ترا بدین کنیم و فاطمه خواهر حفصه بارها آرزو بکار ثعلبه پرداخته شد جنازه
رحمت برداشتند حضرت در تشییع جنازه او سر انگشتان پای مبارک میرفت [illegible]
میرسید فرمود از بسیاری هجوم ملائکه که بتشییع این جنازه آمده اند جای پای نمانده
غافل بیخبر بنظر عبرت بنگر که ملک نگاهی چه روسیاهیها باید کشید و بیک اشاره چه
آوارگیها باید دید محض خاطر خلیله چه اشک ندامت که از دیده باید ریخت و چه خاک [illegible]
بایدبخت ای پدر رها نمود علی مرتضی کرم الله وجهه و محمود [illegible] و محمد مصطفی که رحمة
للعالمین است بر اداره خود بر انداخت دیگر چه جای این نفسیه و چه مجال این گفتگوهای بیجا [illegible] بعضی از
سفیهان بیخبر و احمقان بی حاصل بی خبر که مخاط کرده اند و حرفی که در زبان نموده اند
که شفیع امت شفاعت خواهد کرد و مدت در افروختن خواهد گذاشت دیگر لب بر زده اند که معنی

چه قیامت که امت کسی را گویند که در همه افعال و اقوال متابع پیغمبر باشد نه اینکه با وجود
گزاف خود را از امت دانند و افعال شنیعه از و سر زند پس از اینها المعاصی و از کارها که خود را خوار و ممکن و
کار دین آئین را بازیچه میدان و کج برابون انکار زشت و نیز بدون بخود در باب یکی از آن آلایش متوجه غضب
خالق بیچون نکرده اند بیت عیش دنیا احلام خواب غفلت پیش نیست از خیالی اعتقد بود
ایدل جسر را مانکه لواطه که عبارت است از اعلام تر از اقسام زنا و فاعل فعل شنیع
مستوجب غضب حق جل و علا و نزول عذاب و سخط رب الارباب بقوم لوط از شومی فعل قبیح
ناصواب بود و فاعل کن فیکون بنحوست [illegible] شهرستان سرنگون نموده و این فعل که فاعل
و مفعول تنها معذب نشوند بلکه دیگران نیز با آتش آن بسوزند چنانکه در بعضی روایات وارد شده
که هفت کس از قوم لوط بعمل لواطه افتاده بودند و بنحوست آن عمل هفت شهرستان و چهار صد
هزار کس هلاک شدند و در کتاب ضیاء العیون روایت شده از خواجه رسالت صلعم که چون قوم لوط
این عمل آوردند زمین از عظمت آن گناه بسوی پروردگار خود چندانکه اشکهای او
رسید که آسمان چندانکه اشکهای او بعرش رسید پس حق جل و علا با ملائکه
با کار سنگ بیار و بر زمین امر نمود که ایشان را فرو برد و بوقت آن عمل بودند [illegible] همان [illegible]

صلواة

صلواة الله علیه و آله الی یوم الحساب روایت شده که هر کس مباشرت نماید از راه غیر معهود
و با مردی و یا پسری عمل قوم لوط بعمل آرد حشر کند الله تعالی او را روز قیامت بحالیکه ملوث و جنب
باشد بمنی او هر داری چنانچه در آثار باشند المحشر از ایشان بو هی داخل دوزخ شود و بو
الله تعالی رو صرف گردانید ایشان در راه آتش عدالتی که از احکام کار برد مقبول نخواهند [illegible] در آن اندم
در تابوتی که آن را مسمار های آهنین بهم آورده باشند و بر روی او زده شده باشد صفائح آهنین
برای استحکام آن تا از هم جدا نشود و نیز زیر و زبر شود در ان [illegible] از [illegible] های جهنم
چهار صد هزار کس سبب گناه [illegible] هلاک شوند و عذاب او سختترین عذاب اهل دوزخ باشد و در حدیث صحیح
وارد شده که چون مردی با مردی جمع شود زمین متزلزل شود و عرش حق تعالی بلرزه درآید و حق
تعالی که خداوند امر ادرین گروه نگاه کند [illegible] و ملائکه بر ایشان
لعنت کنند و اگر بی توبه از دنیا روند جای ایشان آتش دوزخ خواهد بود و آمرزیده نخواهند شد و فاصل [illegible]
مولانا محمد باقر در کتاب صراط النجاة روایت کرده که من نظر الی غلام بشهوة فکانما
قتل علی بن ابیطالب علیه السلام ستین مرة یعنی کسیکه بشهوت بسوی غلام نظر کند چنان
شصت مرتبه علی بن ابیطالب را کشته باشد و ابن خاتون در شرح اربعین شیخ بهائی علیه الرحمه

روایت کرده که قال رسول الله صلی الله علیه و آله من الحّ فی وطی الرجال
لم یمت حتی یدعوا الی نفسه یعنی کسی که حریص بوده باشد در مباشرت مردان نمیرد تا مردان را
بجانب خود نخواند تا با او همان فعل کنند که با دیگران و نیز روایتست از سید الوصیین حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام که فرمودند اگر سزاوار بودی که شخصی را دو مرتبه سنگسار کنند هر آینه سزاوار بود که لواطه
کننده را دو مرتبه سنگسار کنند و نیز روایتست از مروج دین خالق امام جعفر صادق علیه السلام
که فرمودند در دبر اتیان کنند بمردی اگر محصن باشد او را بقتل باید آورد و اگر غیر محصن باشد
او را حد باید زد و مفعول اگر محصن باشد و اگر غیر محصن کشتن او لازمست و در باب اللواط کتاب کافی
روایتست از شیخ الخاص و العام امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود حرام بودن دبر مرد عظیمتر و
عذابش سخت تر است از حرام بودن فرج زن در زنا چه بدرستیکه حق جل و علا قوم لوط را بجهت
آن که مراد لواطه باشد هلاک ساخت و کسی را بجهت زنا هلاک نساخت و ایضا در همان کتاب
عجائب روایتست که حضرت امیر المؤمنین و سید الوصیین علیه السلام میفرمودند که اللواط
ما دون الدبر و الدبر هو الکفر یعنی لواط آنست که در غیر دبر باشد مثل تفخیذ که
بمعنی مالیدنست و آنچه در دبرست کفرست یعنی اول کبیره است که بجا میآرد غیر محصن باشد جلد

بشود

بشود قتل و دوم باعث قتل است کذا فی الصافی و مراد بمساحقه مالیدن زنست فرج خود را
بفرج زنی دیگر و در باب السحق کتاب کافی از همان منبع علم الیقین ماثورست که مردی از امام علیه السلام
اینعمل را سوال نمود فرمود که حد وی همچو حد زانی است این عمل سحق را که قسم یاد کنی که چه روز به زبان الخبر
را شنوی یا دیگر بیرون آمد قسم دیگر نمود بعد از آن امام علیه السلام فرمود که این زنان که این عمل
شنیع را باشند در آتش حالیکه بر ایشان است هفتاد لباس از آتش بالای آنها پوستی که در زیر از آتش و
بر ایشان دو کمربند از آتش و دو تاج از آتش و دو موزه از آتش مانند در آتش میباشند و تو ادکی
حرام است و حجاب اینعمل زشت قبیح در سلک لئام است و احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام در باب
ماثور و در کتب احادیث مذکورست لیس مومن من مومنة بیست که از این اعمال زشت و در پناه انشاء الله
جمیع را هدایت نموده براه راست مستقیم بدارد بجاه محمد و اهل بیت او علیهم السلام دوازدهم الحدیث
والیمین الغموس الفاجرة لان الله عز و جل یقول الذین یشترون
بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الاخرة یعنی
از جمله کبائر قسم دروغ است مثل قسم در دعواها در محکمه زیرا که خداوند عالمیان میفرماید
آن کسانی که عهد و پیمان خدا را میفروشند بدروغ و پیمانهای خود و قسمهای خود بقیمتی اندک یعنی کالای دنیا

باشند این جماعت که نصیبی از رحمت نیست برای ایشان در آخرت انتهی و شیخ البهائی
علیه الرحمة در بدایة الهدایة فرموده که علما کرام حرام است گفته‌اند دروغ خوردن اگر برای ... وقتی
و جایز نیست که گفته شود در چیزی که صحیح و درست نباشد مانند ضد آنکه بجهت آن بوده بعضی شخص ... گفته
شرعی و حرام است گوید خوردن اگر چه را نباشد سیر آری از ضد آنکه بجهت المسلمان یعنی که
کسی قسم خورد که از رحمت خدا بی نصیب شوم یا از شفاعت پیغمبر یا ائمه بی بهره یا اسم اکرمین باشد
و مانند این در کتاب جمال الصالحین مسطور است و حقتعالی فرموده که هر کس متعرض قسمهای دروغ شود از
رحمت من بی نصیب باشد و هیچکس را نرسد که قسم بغیر خدا خورد و قسم بخدا نیز از برای مطلب سهل اکرم
است نباید خورد که موجب استخفاف بعظمت آنجناب است تعالی عن ذلک علوا کبیرا و آن
وای یار موافق که مطلق دروغ مذموم و خوانده ام که از کبایر است و دو جزء اکبر است ... هم
خطاها و نزد ارباب الباب ظاهر و هویداست و مذمت آن در احادیث ائمه هدی بسیار وارد است و نقل
قبیح و مذموم است نزد خالق بجهة قول او سبحانه که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
و کونوا مع الصادقین و مذموم است نزد خلایق چنانچه در کافی روایت است از حضرت خالق
امام جعفر صادق علیه السلام که گفت عیسی بن مریم علی نبینا و علیه السلام که هر که بسیار دروغ

روایت

رفت عمر رجا لیکا او ماندنی بود از کریه و مکلفت جهنمی شد اینکه حکم کرد نطق جود
و هم شیمی کرد با شمار در فضیلت و علم انتهی و شیخ صاحب قدس سره در این مقام فرموده که مخفی نماند
که کبایر بسیار است سوای آنچه در این حدیث است و بعضی مذکور میشود در عنوان ابواب آینده و وعید
آنها مذکور میشود در احادیثی که در ذیل عنوانها می آید و در کتاب الاثنی عشریه در حدیث باب چهارم
الغنا که باب ششم است که الغناء مما وعد الله عز و جل علیه النار و تلا هذه
الآیة و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر
علم و یتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین انتهی ملخصا بن ... در رساله تحلیه
ارشاد بی صحیح نیز در ضمن شش فصل مفصل میشود بعون الله و حسن توفیقه **فصل اول** در بیان غیبت
بدان ای عزیز که غیبت عبارت است از یاد کردن برادران و سایر مردمان بخیر که در غیبت او بشنود
او را ناخوش آید که اگر فعلی باشد که در او موجود باشد آن غیبت است و اگر نباشد آن بهتان است و خوانده ام نیز از صفات مومن
که بر دوازده گناهان کبیره است و اخبار از ائمه اطهار در مذمت غیبت بسیار وارد شده از آنجمله
کتب معتبره روایت شده از مروج دین خالق امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده غیبت مردان
کردن آنست که واقع باشد عیب از خلق او و خلقت او و فعل او و معامله او و مذهب او و جهل او و مانند آن

نه همین بزبانست بلکه اشاره کردن بدست و چشم و ابرو و سر و غمز و رمز و کنایه گفتن نیز

از غیبتست چنانکه در کتب معتبره نقل از عایشه علیها اللعنه که گفت روزی زنی آمد چون

برخاست من بدست اشاره کردم که این زن کوتاه است حضرت رسالت فرمودند که الحال بتحقیق

غیبت کردی و حضرت احدیت تشبیه کرده است غیبت را بخوردن گوشت برادران مومن و در کلام مجید

نظام فرموده است که و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل

لحم اخیه میتا فکرهتموه خلاصه ظاهر کلام ملک علام اینکه باید غیبت نکند بعضی از

شما بعضی را آیا دوست میدارد یکی از شما که بخورد گوشت برادر مرده خود را بلکه اکراه میکنید شما از

خوردن آن همچنین که چنانچه شما این عمل را کاره هستید من نیز این عمل را کاره هم و در شرح الحدیثین در خصال

روایت کرده از حضرت امیرالمومنین علیه السلام که فرمود خطاب کرد حضرت علام بموسی علی نبینا و آله و علیه السلام

که ای موسی بکاهد روحیت مرا بچهار چیز اول آنها حسد اینکه یعنی گناهان همه را مغفور گرداند من مشغول

دیگری دوم حسد اینکه یعنی گنجهای مرا تمام شده و عملی منسوب برزق خود سیوم حسد اینکه یعنی

زوال پادشاهی مرا امید بکنی که سعی غیر من چهارم حسد اینکه یعنی شیطان را مرده الحسن سوار نکرد و

روایت شده از مقتدای خلایق امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود غیبت حرام است در هر کس که

غیبت

نسبت گفته آن یکی دروغ بر الله تعالی و بر رسول او و بر ائمه هدی صلوات الله علیهم و ایضا

در همانکتاب روایتست از سید الوصیین امیرالمومنین علیه السلام که فرمودند نمی یابد بنده مزه

ایمان را تا وقتیکه ترک کند دروغ را خواه خوش طبعی دروغ باشد و خواه جد دروغ مگر آنکه

در بعضی اوقات روا بود که دروغ مباح باشد چنانکه در یکی از کتب معتبره منقول است از شافع یوم المحشر

که آنحضرت بسه کس یاری دادند رخصت فرمودند اول کسیکه خواهد صلاح آورد میان دو کس در وقتیکه

در میان ایشان منازعه شده باشد دوم شخصی که در حرب باشد و خواهد که با خصم حیله کند و

او را غافل کند سیوم کسیکه خواهد مظلومی را از دست ظالمی خلاص کند و در کافی بجای این

فقره سیوم مرد زن را فرموده اند که وعده کند و عیال خود را اجر نگه دارد بر قدر حاجت

ایشان است و مطلبی برو رو او نخواهد که درست کند آنچه را برای ایشان و در شرح الحدیثین در خصال

که در خصال از امام جعفر صادق از پدرش از پدرانش از حضرت رسول الله صلوات الله علیهم نقل کرده

هر چیز که دروغ در وی گویا گفته که هر چیز قبیح است را اینها را گفتن اول نمیمه یعنی سخن چینی و

با گفتن و استغفار و در خبر دادن چیزی مشتمل بر ضرر بود و اگر نه قبیح بود که بلکی از آن

بهتر است چون متضمن دفع آن ضرر است دوم خبر دادن شخصی را از اهل خانه او که کاره آن بود

لفظ اهل گاه در معنی زوجه استعمال کنند و گاه در مطلق اهل بیت و منسوبان سیوم
تکذیب کردن مرد را از چیز یکه بگوید پس ای اهل عاقل ای کامل باطل و ای کودک طبع بی
تمیز چون دانسته شد که دروغگویی از اوصاف ذمیمه است زنهار که از وی پرهیز دار و عذاب روز دیگر را عالم
و غضب مصور بعقل حذر کن و با دوری از نخوت و خودبینی و خودپسندی از دماغ بدر کن که سر همه دردها
خودپسندیست و مرد خودپسند را از دروغ چاره نیست زیرا که در مجلسی که وارد میشود کمال زینت و
زینت خود نقل نماید پس در چنین وقتی لا علاج المفلس دروغهای عراقی و غیر آن باعث
شود و دروغ را حافظ نیست و قسمت کسی که گرم و زبان چرب و نرم شده دیگران را از دروغ
و خود را بهلاکت می اندازد پس چرا کسی وقتی را اختیار درد مندی سر و گوش شکستگی اشعار
خود نماید که هم در میان دمان جمع شتمام هم با خوش شود و حق جل و علا شاید بخشش این بهلاکت
رهایی ندارد مگر کسیکه توفیق یافته و در تمام حال المحال الامر کرده امید که احد ذو الجلال قدیم لم یزل و لا یزال
لطف خود را شامل حال ما عاصی روسیاه گرداند که از افعال ذمیمه منهیه ما را بازداشته بافعال حسنه راغب
گرداند بحرمت حضرت سید المرسلین و الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین سیزدهم الحدیث
وَالْغُلُولُ لِأَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ یعنی از جمله کبائر

خیانت

خیانت مثل دزدی زیرا که پروردگار عالمیان میفرماید در سوره آل عمران که هر که دزدی کند
می آید در روز قیامت با همین که گناه آن بخشیده نمیشود و همچنین حق سبحانه و تعالی میفرماید والسارق
وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللهِ وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
خلاصه ظاهر آیت و الله تعالی اعلم اینکه مردان و زنان دزد را ببرید دستهای ایشان را بجهة آنچه
با بجه کرده اند و این جزا دادن بجهة عقوبت صادر از خدای و خدای غالب در حکم خود دانا
حکم میکند و علما فرموده اند که این در وقتی است که ربع دینار دزدیده باشد که اگر کمتر باشد تعزیر لازم
میشود و همچنین فرموده که لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ یعنی مخورید مالهای خود را
میانه خود بناحق و همچنین در احادیث صحیحه وارد شده که بدترین مردمان دزد است
البوزیر که نگاه دارد خود را از دزدی و خوردن مال غیر بناحق که عقوبت که اموال برطرف دنیا شده
و وبال او در گردن باشد چهاردهم الحدیث وَمَنْعُ الزَّكَاةِ الْمَفْرُوضَةِ لِأَنَّ اللهَ
عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ تُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ یعنی از جمله
کبائر ندادن زکوة فریضه است زیرا که حق سبحانه و تعالی میفرماید در سوره توبه که پس داغ کرده میشود زکوة
مفروضه پیشانیهای ایشان و پهلوهای ایشان و پشتهای ایشان و در احادیث در فضل زکوة و عفو

منع آن بسیار وارد است مجلسی آن در بحث باقول است و از دهم مذکور شد یازدهم و شانزدهم

الحدیث فی شهادة الزور وکتمان الشهادة لان الله عز وجل یقول

ومن یکتمها فانه آثم قلبه یعنی اخفا کنند گواهی حق و بپوشانیدن گواهی حق

نیز از کبایر است بدلیل آیه الله که در سوره بقره که هر که بپوشاند شهادت حق را پس بدرستیکه گناهکار است دل او یعنی

که تصدیق بوجوب آن بعد از ... نکرده و گناه او محض گناه جوارح نیست که صغیره تواند بود انتهی و احادیث

صحیحه مؤید این قول است ای الحجه در کتاب عیون اخبار الرضا روایت شده از حضرت خاتم النبیین صلوات الله

علیه و آله الی یوم الدین که فرمودند کسیکه گواهی دهد بدروغ بر مرد مسلمانی یا کافر ذمی از اهل

ذمه باشد یا بر کسی از مردمان آویخته شود در روز قیامت بزبان خود و او با منافقان در طبقه پایین

دوزخ و همچنین در کتاب مذکور منقول است از شافع یوم المحشر که فرمودند که شاهد الزور کعابد الوثن

یعنی کسیکه گواهی بدروغ بدهد همچو کسی است که عبادت بت کند و ایضا در همان کتاب از همان معدن نجابت روایت است

که روزی حضرت رسالت پناه تکیه زده بود فرمود بصحابه خود که آیا آگاه کنم شما را به بزرگترین کبایر گفتند بلی یا

رسول الله فرمودند که شرک بخدا تعالی و عقوق والدین پس نشستند و فرمودند و قول الزور یعنی گواهی بدروغ

دادن و ایضا فرمودند که گواهی بدروغ ندهند مگر آنها که منافق باشند و ایضا فرمودند که هر که گواهی

دهد بر مسلمانی بگواهی که نباشد نزد او ... پس گردانند خدای جل و علا مقعد او را از آتش و

نقه الاسلام در کافی روایت کرده از امام محمد باقر علیه السلام که گفت رسول صلی الله علیه و آله که هر که

پنهان کند گواهی را یا گواهی دهد برای اینکه باطل شود بان وسیله خون مردی مسلمان یا برای اینکه دور کرده شود مال

مردی مسلمان می آید در روز قیامت حالیکه برای روی او تاریکی بقدر کار کردن چشم و برای روی

او خراشیده شده باشد و با خلایق بنام و نسب او و هر که گواهی دهد برای اینکه زنده کند حق مردی مسلمان را

می آید در روز قیامت حالیکه برای روی او نوری بقدر کار کردن چشم بشناسند او را خلایق بنام و نسب او را

گفت امام علیه السلام که نمی بینی که الله تبارک و تعالی میگوید در سوره طلاق واقیموا الشهادة

لله یعنی برپای دارید گواهی برای الله تعالی و ایضا در همان کتاب روایت شده از امام موسی کاظم علیه السلام

به این روش که راوی گفت که نوشتم بسوی امام در رساله او بسوی من حالیکه بتحقیق رسیده بودم

از گواهی دادن برای مخالفان پس برای من نوشت که گواهی برای الله بده هر چند که بر خود و مادر و پدر باشد

و برادر دیگر آن باشد در آنچه میان تو و میان مخالفان ... که ترسی بر برادر مومن ... اقامت شهادت

و ایضا در همان کتاب روایت است از زبده الامم جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که فرمود گواهی دروغ از جای

پای او ... واجب میشود برای او آتش جهنم و ایضا در همان کتاب از ... روایت است که گفت

صلی الله علیه و آله الی یوم الجزا که هرگز نرسد سخن گواه دروغ در پیش قاضی از قضات امة قرارگاه خود
کند مجلس خود را در آتش جهنم و همچنانست کسیکه پنهان کند گواهی حق را بسبب ملاحظه های کم برادر دیگر
کار برای خاطر خاطرها و قرب حقیقی دنیا ایمان خود را باطل و خود را ملای عظیم از آتش جحیم واصل کند
که هر چند انسان بخاطر ترا بسیار خواهند ما ترا از آتش دوزخ خلاص نتوانند نمود هفدهم الخبث
الخمر لان الله عز و جل نهى عنها كما نهى عن عبادة الاوثان يعني خمر کبائر است
انسان میدین سبب کبیره است که الله عز و جل نهی کرده از خمر چنانچه نهی کرده از عبادت بتها و نهی علمای اجماع
امامیه در آنکه خمر حرام بوده در جمیع ادیان و در هیچ شریعتی حلال نبوده و ثقة الاسلام در کافی روایت کرده
از زبدهٔ خاص و عام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که فرمود حبیب من محمد صلوات الله علیه و آله الی یوم الحشر
فرمود که خمر پنج نوع است و از پنج چیز است اول عصیر از انگور است و دوم نقیع از مویز است و سوم بتع از عسل است و
چهارم مزر از جو ساخته شود و پنجم نبیذ از خرما است و احادیث صحیحه بسیار در مذمت این عمل حرام است از ائمه
اطهار سلام الله علیهم وارد شده از آن جمله ثقة الاسلام در کافی در حالت صحیحین از سید المرسلین صلوات الله علیه
و آله اجمعین روایت کرده که آنحضرت ده کس را در شراب لعن کرده کسیکه درخت انگور را بنشاند و کسیکه محافظت نماید و
کسیکه بفشرد و کسیکه بیاشامد و کسیکه ساقی باشد و کسیکه برای کسی ببرد و کسیکه برای او ببرند و کسیکه بفروشد و کسیکه

بخرد و کسیکه قیمتش را بخورد و فرمود با شارب الخمر مجالست منمائید و دختر با او مدهید و از او
دختر مخواهید و امانت با او مسپارید و هرگاه بیمار شود عیادتش مکنید و هرگاه بمیرد بجنازهٔ او
حاضر مشوید و ایضا در همان کتاب از جناب مستطاب مروج دین خالق امام جعفر صادق روایت شده که فرمود
هرگاه زنا کرد بیرون رفت از او ایمان و هرگاه بیاشامد خمر را بیرون رفت از او ایمان و هرکه افطار کرد روزی از ماه رمضان
عمدا بیرون رفت از او ایمان و همچنین شیخ المحدثین در کتاب خصال روایت کرده از زبدهٔ ائمه امام جعفر صادق
علیه السلام که فرمود هر کس شراب بخورد تا چهل روز نماز او مقبول نباشد و اگر در آن ایام
ترک نماز کند او را عذاب مضاعف بود برای ترک نماز غرض آنکه نباید که چون نمازش مقبول نیست ترک
او کند و در خبر دیگر آمده است که شارب خمر را در میان آسمان و زمین معلق نگه میدارند هرگاه توبه نماید از گناه
یعنی آسمان و زمین او نه پذیرند قبول افتد و همچنین در کافی روایت است از زبدهٔ امام جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام
که فرمود شارب خمر می آید در روز قیامت در حالتی که سیاه است روی او و کج است لب او و بیرون آمده
زبان او و فریاد میزند که العطش العطش و همچنین روایت است ازیشان در یوم المحشر حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله که فرمود در روز قیامت عقوبتی از عقاب جهنم بصحرای محشر آید که سرش در آسمان هفتم و دم
او در زیر هفتم زمین باشد بانگ کند و فریاد زند جبرئیل علیه السلام گوید که را میخواهی گوید سه طایفه

اول تارک الصلوة هر چند یکرکعت باشد دوم مانع الزکوة اگر چه یک حبه باشد سوم شرابخوار
اگر چه یکقطره باشد چهارم رباخوار اگر چه یک دینار باشد پنجم عاق والدین اگر چه یک کلمه باشد
ششم کسی که در مساجد بوده دنیوی مشغول شده و سخن دنیا گوید بعد از آن شش طایفه با هیچ کس نه کرده باشد
هر چند بدین یکی نمیگیرد از ضعفا هر چند و با وجود جهنم برود و ایضا در کتاب جمال الصالحین منقول است
که کسی پرسید از مروج دین حق امام جعفر صادق که مردی از محبان شما و موالی شما امامان بیست هیچ خورد
و فرمود اگر بمیرد در بر و نماز نکرده بر کسی که شراب مسکری دیگر داخل عروقش بود و جسم
العروق را سیصد و شصت نوع عذاب کنند و هر کس یکقطره شراب مسکری بچکد در بدن او حق عز و جل او را
از حمیم جحیم بیاشامد و حمیم آبیست در جهنم که چون نزدیک آرند هنوز بر لب نکرده استخوانها
حرارت رویش پوست اعضاء و هر کس تکمیل سرمه که شراب مسکری دانسته باشد خود چشم کنند روز قیامت
میلی از آتش در چشم کشند و هر کس ترک کند برای خدا بهمین بهای مصلحت خود
تعالی او را شکر کند و از رحیق مختوم بنوشاند که آن شرابیست خاص از شرابهای بهشت عنبر سرشت
حق سبحانه و تعالی سرش را با مشک مختوم ساخته و برای صاحب خاص خود حق فرموده و ایضا ثقة الاسلام در کافی روایت
کرده از امام محمد باقر که فرموده هر که شارب مسکر باشد و بمیرد در حالیکه در درون او باشد از آن چیزی نماز او قبول نکرده

باشد از آن برانگیخته میشود از قبرش در حالیکه چشمهایش عجیب است کج است کنج لبهای او دراز است
آب دهن او روانه میکند که او میرسد که همان مرتبه الی الضبینی من ... و ایضا در همان کتاب روایت
از حضرت مستطاب بندۀ خالق امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که حضرت سید المرسلین صلوات الله
علیه و آله الی یوم الدین که در نمی یابد شفاعت من کسی را که سبکی کرد بنماز بنماز خود و وارد نشود بر من
در حوض کوثر نه بخدا قسم و ایضا در همان کتاب از امالی صاحب ثواب است که فرمود هر که شراب
کننده را بنده میشود نماز او در چهل شبانه روز یعنی که صعود و محل قبول نمیکند و اگر بمیرد در آن
چهل روز و شب بمیرد نوعی از مردن که در اهل زمان جهالت است که اکثر ایشان عمل نمیکنند
کرده اند پس اگر بازگشت کند بازگشت میکند الله تعالی بر او برحمت و قبول نماز و ایضا در همان کتاب
از امالی صاحب روایت شده با سند که پرسیده شد که آیا شاید نماز خمر است با ترک نماز فرمود
که شاید خمر بدتر است از ترک نماز امام علیه السلام فرمود که آیا میدانی که چرا این آمد که امام
علیه السلام فرمود که جزای این است که او میگردد در حالیکه ... و ایضا
در همان کتاب از امالی صاحب روایت کرده که فرموده ... بر فسادیت و عادت کننده
مانند بت پرست ... و ... در دروغ میشمرد کتاب التنبیه الاکبر

میشمرد کتاب الله تعالی الحرام میشمرد حرام آنرا و ایضا در همان کتاب روایتست که گفته شد
سید الوصیین امیر المؤمنین علیه السلام که آیا بیستکه تو دعوی میکنی نیز که از نامیدن حرم بیست حضرت
ارزنا و از دزدی اگر گفت امام علیه السلام که آری بیان این آنکه مرد بیستکه با کار زنا میکند یا که او
نکند سوی غیر زنا و مرد بیستکه ایستاده خمر چون ایستاده خمر را میکند و دزدی میکند بیشکه شنیده
جانماز پیر که حرام کرده آنرا الله عز و جل و ترک میکند نماز را و همچنین منقولست از سید الانبیا
صلی الله علیه و آله الی یوم الجزا که فرمودند هر که یک لقمه بنگ بخورد همچنانست که زنا کرده باشد
با مادر خود هفتاد مرتبه و هر که یک مرتبه با مادر خود زنا کند چنانست که هفتاد مرتبه در کعبه با محرم کرده
باشد و هر که بنگ بخورد در آن بمیرد فردای قیامت در میان چشمهای او نوشته شده باشد که
نومید است از رحمت حقتعالی و همچنین ثقة الاسلام در کافی روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام
که میفرمود خطبه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت در خطبه خود که هر مست کننده حرام است
و ایضا در همان کتاب روایت شده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
که هر مست کننده حرام است و هر مست کننده مانند خمر است و ایضا در همان کتاب روایت شده از رئیس دین
خالق امام جعفر صادق علیه السلام که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر مست کننده حرام

که میفرمود خطبه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت در خطبه خود که هر مست کننده ... و ایضا در همان کتاب روایت شده از حضرت امام



راوی گفت که گفتم نگاه دارد ترا الله تعالی همگی بحرام است خواه بسیار و خواه کم
پس امام علیه السلام فرمود که آری یکجرعه از آن نیز حرام است پس نهایت الصنایع روزگار
که شکم خود را از مسکرات خالی دار و هر گاه از روی جهالت چنین لقمه خورده باشی از برای
اخلاص توبه کن و خود را مستوجب عنایت حضرت رب الارباب گردان بحث هم الحرث ترک الصلوة
متعمدا او شیئا مما فرض الله فان رسول الله صلی الله علیه و آله قال
مَنْ تَرَكَ الصَّلٰوةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرِئَ مِنْ ذِمَّةِ اللّٰهِ وَ ذِمَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ یعنی از جمله کبایرست ترک نماز بالکلیه عمدا یا ترک کردن جزئی از
فرض کرده الله تعالی از اجزا و شروط نماز چه ترک جزئی و شرطی لازم دارد ترک کل و مشروط را
زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر که ترک کند نماز را عمدا پس بتحقیق جدا شده از
عهد و امان الله تعالی و عهد و امان رسول او انتهی و صاحب اسناد دین امام فضال در کتاب فرح الحزن
نقل کرده که در بادی الرای توهم میشود که مراد این باشد که ترک هر یک از فروعات شرعیه بسیار
مثل صوم و حج بدون عذر شرعی کبیره است انتهی موضع الحاجه مضمون و در عقاب تارک نماز آیات
احادیث بیشمار از ائمه اطهار وارد شده و مجلسی در بحار الانوار باب بهم این باب مذکور شده

بحث هم الحرث

وَنَقْضُ الْعَهْدِ وَقَطِيعَةُ الرَّحِمِ لِأَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ
لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ يعنى از جمله كبائر شكستن پيمان الهى و بريدن رحم رسول الله و اوصياى او است
عليهم السلام زيرا كه الله تعالى ميفرمايد در سوره رعد كه وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِنْ
بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ
أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ يعنى جماعتى كه شكستند پيمان الهى را بعد از بستن
آن و ميبرند آنچه را كه امر كرده الله تعالى بآن كه پيوند كرده شود و فساد ميكنند در زمين از روى خلاف
طن شان جمعيند كه براى ايشان است بدى سراى آخرت انتهى و هيچ شبهه نيست كه اين اشاره است
با نكافران بيدين و ملحدان كه كين سياه رويان تيره يقين در زمان سيد المرسلين محمد مصطفى صلوات
الله عليهم اجمعين كه نقض عهد خدا و قطع رحم محمد مصطفى و ائمه هدى صلوات الله عليهم الى يوم
الجزا نمودند و بسبب آن فعل شنيع و عمل قبيح خود را هدف تير بلا و لعن خدا و ملائكه و رسول و جميع خلق
كردند اللهم العنهم لعنا وبيلا و عذبهم عذابا اليما الحديث قال عمرو بن خرج
وَلَهُ صُرَاخٌ مِنْ بُكَائِهِ وَهُوَ يَقُولُ بِرَأْيِهِ وَنَازَعَكُمْ فِي الْفَضْلِ وَالْعِلْمِ هَلَكَ
يعنى امام موسى كاظم عليه السلام فرمود پس بسبب تنگى حوصله مثل ما تمام تفصيل كبائر از مجلس بيرون

او رفت خوشنمائى او و دروغ گوى منافق است چنانچه در يكى از كتب معتبر نقل است
از شافع يوم المحشر كه فرمودند دروغ در بستاندهاى دوزخ و راستگفتن در بستاندهاى
درهاى بهشت و نيز در همان كتاب از همان عالى نجات روايت كه فرمودند ملح الكنى اگر كسى گويد
دروغ تا آنكه مردمان بخندانند واى بر او و واى بر او و ثقة الاسلام در كافى روايت
كرده از امام محمد باقر كه فرمودند بدرستيكه الله تعالى گردانيده براى عمل بد قفلها
نهى از محبت ميكنند و گردانيده است كليدهاى آن قفلها را در شراب و دروغ بر خدا و رسول و ائمه
صلوات الله عليهم الى يوم الجزاء در فتواهاى از روى ظن بدتر از شراب است
كه دروغ بدتر است كه باعث آن ميشود شراب چنانكه در يكى از كتب معتبر مذكور است كه روزى اعرابى بنزد
پيغمبر صلى الله عليه و آله و گفت يا محمد ميخواهم بتو ايمان آورم و تصديق نبوت تو كنم اما
من مردى ام كه ترا بايد ترك نتوانم كرد و از زنا نتوانم گذشت و دروغ گفتن و دزدى نمودن
شيوه منست و من شنيده ام كه تو همه اينها را حرام گردانيده و هر كه مرتكب اينها شود او را عقوبت
ميفرمائى و من از اين همه نتوانم گذشت و اگر بترك يكى از اينها قانع ميشوى از باقى مرا منع نفرمائى
من بتو ايمان مى آورم پس حضرت رسول التماس اعرابى را قبول نموده او را از كذب توبه داد و آن

ایمان آورده از مجلس شریف آنحضرت بیرون رفت اتفاقا شرابی بر او عرضه کردند
ابا کرد زیراکه تامل نمود که اگر شراب خورم و رسول از من سؤال نماید اگر گویم نخورده ام دروغ
گفته باشم و اگر گویم آری حد خواهند زد پس ترک خمر نمود الی حاصل و وقتیکه میخواست
ترک زنا بارزدی شود نیز همین حالت مانع او شد از همه باز ایستاد پس بخدمت آنحضرت
رجوع نموده بعرض رسانید که ای پیغمبر خدا ای کمال ایمان راهنمای چه نیکو فتحی در حق
من برای که منع تو مرا از کذب سبب آن شد که از جمیع معاصی ممنوع گشتم و رستگار شدم
پس خوشا حال مومنی که در افعال و اقوال بحق رجوع کرده از کذب البته باز ایستاده شود
که هیچ چیز بدتر از شرمندگی نیست ایضا ثقة الاسلام کافی روایت کرده از امام محمد باقر علیه السلام
فرمودند بدرستیکه دروغ خراب کننده بنیاد ایمان است و ایضا در همان کتاب روایت
از فروع دین خالق امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند بدرستیکه ابجاب دروغگو جهنمی
میشود بدلالت آیات جنتی و جهنمی میکند با جان جمع در اشهادت و ایضا در همان کتاب
روایت است از همان امام که فرمودند بدرستیکه یک دروغ براحزب باطل میکند روزه را راوی گفت
گفتم کدام یا صادر میشود آن یک دروغ از و گفت مراد من آنجاکه خیال میکنی چیز آن

غیبت میخورد حسنات را چنانکه میخورد آتش هیزم را و ایضا در کتاب ضیاء العیون روایت شده
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که روز عرصات که فرمودند بر شما باد که غیبت نکنید که غیبت بدتر از زنا
زیراکه زنا بتوبه رفع میشود و در غیبت توبه فایده نمی کند تا آنکه برود کار تا آنکه یک از غیبت کننده را
راضی شود آنکس که غیبت او کرده و همچنین از همان کتاب روایت شده که فرمودند در شبی که مرا بمعراج
بردند جمعی را دیدم که بناخن رویهای خود را میخراشیدند از جبرئیل پرسیدم که اینها چه گروهند گفت ایشان
کسانی اند که غیبت کرده اند مردمان را و حال گوشت خود میخورند و ایضا روایت است از آنحضرت
که در زمان رسول خدا روزی دو زن بروزه بودند و روزه نگاه نداشتند از غیبت در آخر روز حال
روزه گرفتند چون تشنگی تمام شدند مردی آمد و طلب اذن نمودند که مرخص شده روزه بگشایند
مردی آمد و بعرض رسانید که یا رسول الله دو کنیز از اهل من بروزه اند و حالا تشنه اند نزدیک است که بمیرند
اذن بگیرند حضرت جواب او را ندادند اعراض نمود بار دیگر آمد باز حضرت بار اول اعراض کرد بار سوم آمد
حضرت فرمودند که ایشان روزه نبوده اند و چگونه بروزه باشند که گوشت مردم میخورند برو و بگو که قی
کنند آنمرد رفت و بآنها گفت رسول الله فرمان بجا آوردند ایشان یک کاسه خون بسته قی کردند حضرت فرمودند
بحق آنکسی که جان محمد بدست قدرت اوست که اگر این باقی میماند آتش دوزخ ایشان را میخورد ایشان روزه

بودند از آنچه حقیقتاً با ایشان حلال کرده و میخوردند آنچه حقیقتاً بر ایشان حرام نموده که گوشت

برادر مرده است و ایضاً روایت است از جابر بن عبد الله که گفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم

که رسیدیم به دو قبر که عذاب میکردند صاحبان آن و قبرها حضرت فرمودند که یکی غیبت کرده و یکی خود

را از بول نگاه نداشته و اما در چند جا غیبت رخصت داده اند اول کسی که ظلم شده باشد به جهت تظلم

در مال یا عرض و نفس او و خواهد که به حاکم یا کسی که رفع آن تواند کرد بگوید که فلان چنین و چنین کرده دوم

آنکه هرگاه کسی بیند فسق در شخصی که اهل آن باشد بخواهد که کسی دیگر او را نصیحت کند که فلان

یا دیگری که از اهل آن نیست که مبادا از ناطقات او در خطر افتد یا کسی مصاحبت کند فاسقی که فسق او

باشد و او نداند و او گوید که با فلان مصاحبت مکن که فاسق است و همچنین هرگاه کسی

خود خواهد عیب او عاقل باشد و گوید که فلان عیب دارد و همچنین هرگاه زنی خواهد

که با کسی که مفلس و بی چیز باشد و بسیار ... کرده باشد اگر در چنین وقتی عیب او را باز نماید غیبت نیست سیوم

از مفتی طلب فتوی نماید که فلان حق من چنین کرده بحسب شرع علاج او چگونه است و هرگاه

گوید که اگر کسی چنین و چنین کرده باشد حکم او چیست ... در باره او ظاهر است ...

که هند با در معاویه علیهما اللعنه نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گفت ... ابوسفیان

نمیدهد به من آنچه کافی باشد مرا و پسرم را آیا میتوانم که از مال او بدون علم او چیزی بردارم حضرت

فرمودند بردار آنچه احتیاج باشد ترا و پسر ترا و هند اسم زن بخیل ابوسفیان بود و حضرت منع

نفرمودند پس از این ظاهر میشود که جایز باشد جهت حکم شرعی چهارم اگر گویند که فلان ستمکار است

و بیان نمایند جایی که اکثر مردمان از فسق و شرارت او مطلع باشند غیبت نیست زیرا که رسول خدا صلی الله

فرموده است که کسی که حیا مانع او نشود و آبروی خود را به فسق و فجور ریخته باشد او را غیبت نیست

فرموده که غیبت مر فاسق را نیست بجهت مطلع ساختن جمعی که ... شود و شهادت ایشان

اما هر چیز که جایز باشد ذکر او نزد حکام بصورت شهادت خواه در حضور فاعل و خواه در غیبت ششم

کسی را عادل نگفتن و جرح گواه نمودن و رد راوی کردن چنانکه علما کتب رجال تصنیف کرده اند و میگویند

فلانی ثقه است و فلان ضعیف القول است اما باید که اینها از برای خدا باشد نه بغض و عداوت هفتم اگر

معصیت کننده را که از اهل علم باشد و باید که چنین کنند که غیر واقف شود و مطلب ایشان

بجهت شهادت باشد نه غرضی دیگر هشتم بیان کردن دلایل بطلان بجهت مسائل ... اهل حق و علما

دین ضایع شده باشد نهم اگر کسی را نشناسند مگر که به عیب بشناسند مثل فلان لنگ یا فلان کور

کرده اند اما این در وقتی است که هیچ وجه من الوجوه جهت ایذا او نشناسند و هم ذکر عیوب دشمنان

علیهم السلام و لعن و طعن شان نمودن و هر چه غیر اینها باشد گفته‌اند غیبت است

پس ای عزیز از آن حذر کن و اگر ناچار باشی از غیبت برادران کمتر سعی و جهد نمایی و این حرف نقل مجلس

محافل گشته‌اند اگر چنین اتفاق افتد که در مجلسی غیبت شود و غیبت آن مجلس باشد در جای دیگر نکنند و

کن یا از برکت و صاحب سلیقه می‌دانند هر گاه کسی منع کند او را سالوس و مردم فریب می‌شمارند و اگر کسی

ساکت باشد در مجلسی که در آن غیبت کنند او هم شریک است چنانکه منقولست از حضرت سید المرسلین و شفیع روز

باز پسین که فرمود مستمع غیبت نیز یکی از غیبت کنندگانست کاش هر که خود را معاف دارد و جهالات

کنند که هر گاه مردم منع کنیم ما را چنین و چنان می‌گویند هر گاه قدرت داشته باشند آن را منع و زجر نماید

و اگر قدرت نداشته باشند دلهای ایشان بدو خود شمند که رضای احد نباشد تا نگر زبان غیبت

کمینه و دلهای آن باشد که این شیوه منافقان است و این فعل انسان قبیح‌تر و بعد از آن سخت‌تر است و

عالم السر و الخفیات آنچه در دل کنند خبر دارد و احادیث وارد شده است که مؤمن آیینه مؤمن است

ظاهر می‌شود که عیب آن بر عیبی که در صلقان می‌بینی دیگر ترا با این و چکار داشت این حرفها

باطل بر دار و با درد خود دل بساز یا این و آن مپرداز کاری بکن که از برای تو نماند حرفی

بزن که نفعی بتو رساند آخر و آنچه کار می‌آید تحقیق و انکاری بدو تو می‌کند اما یقین است که کسی غیر از این

عص

عصر که ترک این فعل باطل نکند و عمر گرامی صرف این اقوال لا طائل کرده باشد

ان شاء الله که واهب العطایا رحمتی نماید و توفیق رفیق گرداند که در این عقبه خونخوار و در این قحط

نشر آمیز بر همگی راه نجات دهد و در حفظ و حمایت خود بدارد بحرمة محمد و اهل بیته الطاهرین

فصل دوم در بیان

نمامی یعنی سخن چینی و آن است که کسی حرف غیر را بی رخصت قائل نزد کسی نقل کند که آن حرف قائل را ساعی قاصدی

آزرده شود و بسا باشد که رسانیدن سخن کسی نیز واجب باشد مثل آنکه کسی در برادر مؤمن جهد

فرستد داد باید که آنچه او پیغام داده بی زیاده و نقصان‌ها بگوید زیرا که این نوع امانت است در امانت

خیانت خواهد بود و سخن چینی نه همین گفتن است بلکه نوشتن و اشاره کردن و کنایه گفتن نیز صادق می

آید خواه کشف قول کسی کند خواه فعلی که فاعل اظهار آن را نخواهد و نشانها بر کنند خواه بحق

و خواه بباطل و خوانده‌ام که این فعل از کبائر است و حق سبحانه و تعالی مذمت کرده است سخن چین را

که ویل لکل همزة لمزة یعنی وای و ویل مر هر سخن چین عیب کننده را و ویل کلمه عذاب است یا چاه

دوزخ و در کتب معتبره منقولست از شافع یوم المحشر که فرمود داخل بهشت نمی‌شود سخن چین و از صادق

گفته از جمله نبی بحضرت روایت است که فرمود هر که شایع کند کلمه را که مسلمانی گفته باشد بقصد آنکه او را رسوا کند

و بدل رسوا سازد او را در روز قیامت و بسوزاند او را در آتش دوزخ نعلت کرده و بینی ... مطلع شد

سخن

نهایتی که از جمیع افعان خلایق بر فلک رسید هر چند که موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیهم

السلام دعا میکرد اجابت نمیشد و مردمان بهلاکت نزدیک شدند حضرت موسی علیه السلام آگاه

قضی الحاجات تعالی گفت که صد بودند در بنی اسرائیل نمام کرده بودند و آن را از بلای بر این حق سبحانه و تعالی خطاب

موسی فرمود که میان بنی اسرائیل نمامی چند است که او در میان این قوم است و توبه نکرده دعای ایشان مستجاب

نمیشود و ازین بلا خلاصی نمی یابند حضرت موسی علیه السلام گفت بار خدایا آن کدام است تا من او را از قوم

اخراج کنیم یا از میان قوم بیرون کنیم خطاب آمد که ای موسی من از نمامی نهی میکنم خود نمامی کنم همه را

سخن چینی توبه ده تا او نیز در میان ایشان توبه نماید چنین کرد و همه توبه کردند و آن قحط برطرف شد

بشنوی یا ببینی از مردمان در اظهار آن کوشش مکن در حالیکه درد فائده مسلمانان مترتب

مثل اینکه کسی مال غیری را بناحق بخورد یا بر داوند صاحب مال خبر سازد تا آنکه حق بحقدار برسد

کاشمس فی رابعة النهار است که بسیار است مفاسدی که از سخن چینی حاصل میگردد قطع نظر از عقوبت حضرت احدیت

بسیار برین دلالت میکند چنانچه شیخ سعدی فرموده اختیار نمائی خود را بهرزه گوئی باعث فساد و اختلاف و عقوبت

مینماید قال الشاعر : میان دو کس جنگ چون آتش است : سخن چین بدبخت هیزم کش است

کنند این و آن خوش دگر باره دل : وی اندر میان کور بخت و خجل : میان دو تن آتش

رفتن

افروختن نه عقل است خود در میان سوختن **فصل سیوم** در بیان فریب دادن مسلمانان

و ایشان بمکر و حیله و ظلم نمودن بدان ای برادر که عاقبت مکر و خدعه دغابازی

و خیانت انجام آن بخواری و خجالت است و حیله که مآل آن وبال و سرانجام آن بدنامی

و مذمت این افعال زشت در اخبار ائمه اطهار بسیار وارد شده از انجمله در کتاب

روایت از نسیهٔ الوصیین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود اگر نه مکر و خدعه بعضی هر مکر کننده و خدعه کننده در

جهنم بودی من از همه کس مکارتر می بودم و ایضا در همان کتاب روایت از امام محمد باقر علیه السلام

که هر گاه حضرت آدم میگفت که من از ظلم و حرص قوم خود بر کسی عزم فرمودم

بنمایم چیزی سبحانه و تعالی ایمان بلند گردانیده هر که مومن شد و کفو دلیل گردانیده هر که کافر شد

هیچ کس را فضلی نباشد مگر بتقوی و هر کس مردم بدو روی و دو زبان زشت میشمارند

از آنکه شد و همچنین آزار خلق خدا کردن و ظلم برایشان نمودن از گناهان عظیم شمرده میشود

خود را نگاهدارد و آتش غضب را بآب حلم فرو نشاند و گفته اند که غضب وقتی آن کسی که بتواند

که در وقت غضب خود داری کند و آزار او بخلق خدا نرسد چرا که در کتاب روایت از حضرت پیغمبر صلی الله علیه

و آله که فرمود غضب فاسد میکند ایمان را همچنانکه فاسد میکند سرکه عسل را و ایضا از حضرت

که فرمود نیست خیر تو در آنکه مال تو یا ولد تو زیاد شود بلکه خیر تو در آنست که زیاد شود علم تو

و بسیار باشد حلم تو و در تفسیر مجمع البیان در خصال روایت کرده از امام بحق جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام که فرمود

و فرمود گفتند حواریون بعیسی علی نبینا و آله و علیه السلام که تعلیم کن ما را اعلام کن چه چیز از چیزها سخت‌تر است فرمود

سخت‌تر از همه چیز غضب خداست عز و جل گفتند پس بگو بچه چیز توان پرهیز کردن از غضب خدا فرمود باین

باینکه غضب نکنند و در خشم نشوند گفتند منشأ غضب و سبب خشم چیست فرمود کبر و تجبر و خوار شمردن

مردم حاصل اینکه چون شخص کبر و جباری که در نفس او است مردم را خوار و حقیر شمارد و باین سبب حقارت

بر مردم خشم گیرد و در غضب شود همچو ملوک جبابره و امرا متکبر خطاکار و تمام مردم متواضع افتاده که نظر

در هیچ کس نکرده‌اند و هیچ ضعیفی را خوار نشمرده‌اند بر کسی خشم نگرفته‌اند چنانچه ملوک و خدام و اتباع او بسته

همه رونق و نعمت و احسانها بود و در کلام ملک علام در مذمت ظالم بسیار شده و فرموده که

من اظلم کسی از محبت من محروم شد که و الله لا یحب الظالمین و در کتاب جمال الصالحین منقول است که

مومنی از حاکم بترسانند و آزار کنند حاکم ظالم در آتش جهنم باشد و اگر ضرری برسانند و زبون او شود

در جهنم باشد و اگر تازیانه بمومنی زند خدای تعالی تازیانه از آتش بر او زند و اگر طپانچه زند روز قیامت

هم چنانکه غل در دستهایش کرده محشور شود با جهنم رود مگر آنکه توبه کند و در پیش ناجوی برود



در پیش حاکم جابر البته خدای تعالی اعراض می‌کند که طولش هفتاد ذراع باشد و روز قیامت بر او

گردانند و در تفسیر است که چون روز قیامت شود منادی از جانب حق ندا کند که کجا اند ظالمان

یاران و دربانان ایشان همه را جمع کنند حتی کسی که برای ایشان دوات را لیقه نهاده و یا قلم تراشیده باشد

همه را در تابوتی نهند از آتش و در جهنم اندازند و در کتاب مستطاب خصال روایتی که از امام جعفر بن محمد

الصادق علیهم السلام نقل شده ترک اعانت مظلومان و رکون بظالمان از کبایر شمرده اما در باب

مظلومان بلی بزرگ‌تر گناه و معاصی است و مردمان ایمان غافلند و چه چیز که خود را مردم دیندار می‌دانند

تماشا می‌نمایند و از عقل دنیا و کار دنیا میدانند که در المثل کسی از باغ ایشان خوشه انگوری بچیند

بی اذن او تعقل او ایستاده اند اما می‌بینند که باغ بیوه زن را خراب می‌کنند بظلم و هیچ نمی‌گویند و اما

در رکون بظالمان یعنی میل نمودن بر ایشان خصوصا بجهة شخصی و امید بهره بردن و دوستان و خویشان ایشان

مصیبتی عام است و داناهای عجمی صلاح بسیاری از جهت دنیا و ضعف بصیرت و قوت کامل بلا مبتلی

در هر جا که امیری و وزیری ببینند او را بجهت طمع مال و جاه با او طرح اخلاص می‌اندازند و راه ربط

و آشنایی می‌جویند و خود را با او مخلص و محب و امین می‌نمایند و دل او بدست آورند تا اکثر آیات که

ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار غافلند و دل ایشان عصیان الله و مالکم

موجبات تدارک دیگر هرگاه کسی بکسی ظلم کند جایز غیبت و ظلامی آنکه نشنیده از گناهان رحمت

از شافع یوم المحشر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود هر روز که مظلوم داد خود را از ظالم

بستاند بهتر است از آن روز که بر وظلم کرده باشد پس عزیز انهار که در مقابل غیبت بکن دعا و عوض

دشنام و دشنام بده و ترک مهمات مظلوم هرگاه توانی و از دست بر آید بکن بطرف ظالم میل

و هرگاه عصیانی از روی جهل سر زده باشد بدرگاه غافر الذنب قابل التوب رجوع کرده توبه کن که

هرگاه توبه کنی و باب استغفار آن گناه را از نامه اعمال نشوئی بر ظلم کرده خواهی بود چنانکه

پروردگار آسمان و زمین در قرآن مبین فرموده که ومن لم یتب فاولئک هم الظالمون

مؤلفه: دیگر بچه رو کنم خدایا توبه : از توبه و باز شکست بجا توبه : در دل هوس گناه گویم

بزبان : از جرم گناه بار الها توبه : یارب چه کنم توبه بجا حاصل : از توبه براهی خدا

توبه

## فصل چهارم

در بیان قمار باختن بدانکه عقوبت آن از حد و حصر بیرون است و صاحب آن در دنیا

خوار و بیمقدار بود در عقبی منکوب و مخذول و شرمسار است و در بعضی از احادیث چنین مفهوم میشود که

که قمار نیز از کبائر باشد بدانکه نرد و شطرنج و گنجفه و دوازده خانه و تخم بازی و کردوبازی و در جمیع

در عرف انرا بازی گویند از اقسام قمار است و در حرمت مساوی اند در کتاب جمال الصالحین روایت از حضرت

امام رضا علیه التحیة والثناء که فرمودند چون سر مبارک شهید مظلوم امام حسین معصوم را به شام

نزد یزید بن معویه علیهما اللعنة بردند آن مردود مطرود گفت که آنرا در طشتی گذاشتند و روی تخت

بر آن انداخته بر آن شطرنج میباختند و فقاع می آشامیدند و درد آنرا پیش طشت بر زمین میریخت پس

هرکه شیعه ما باشد از فقاع و شطرنج اجتناب کند و هرکه با نظر بر فقاع و شطرنج افتد بر یزید و بر آل

آن پلید لعنت کند گناهانش همه آمرزیده شود و اگرچه مثل شمار ریگها باشد و نقل است الاسلام

در کار روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود حضرت سبحانه در شبی از ماه مبارک رمضان

جمعی بسیار را از آتش دوزخ آزاد کند مگر کسیکه افطار به مسکری کند و کسیکه صاحب شطرنج باشد

یعنی باشد و همچنین در جمال الصالحین منقولست از من لا یحضره الفقیه که از حسن الحجر روایت کند که

نزد شما بدتر از شطرنج بود دانستن شطرنج کفرست و بازی کردن و تعلیم کبیره موبقات است و سلام

بر کسیکه آن بازی کند معصیت است و نظر بآن مثل نظر بفرج مادر است و هرچه بآن تمام کنند مثل این

حتی بازی و کردکان غیر آن و در کتب معتبر روایت کرده سید الوصیین حضرت امیر المومنین علیه السلام

بر قومی گذشت که شطرنج می باختند غضبناک شد پاره خاک برگرفت و در میان آن قوم ریخت و فرمود ما هذه

التماثیل التی انتم لها عاکفون یعنی چیست این صورتها که بر گرد وی نشسته اید و مانند بت پرستان

ببر سعید و در کافی روایت از حماد بن عیسی کفت که داخل شد مردی از اهل بصره بر امام
موسی کاظم علیه السلام پس کفت او را که قربانت شوم بدرستیکه من می نشینم با جمعی که بازی میکنند
بشطرنج و نیستم که بازی کنم با آن و لیکن نکاه میکنم امام علیه السلام فرمود چکار داری با مجلسی را که خدا
که نظر رحمت نمیکند الله تعالی بسوی اهل آن و ایضا در همان کتاب روایت شده از امام رضا که فرمود منظر
نکاه کننده در شطرنج مانند شرف نکاه کننده در آتش جهنم است و همچنین احادیث در مذمت قمار از
ائمه اطهار بسیار وارد شده پس کسیکه اعتقاد بخدا و ائمه هدی و روز جزا داشته باشد
فعل زشت و قبیح نمیشود انشاء الله که حق سبحانه و تعالی همه را هدایت بنماید به جاده ایمان و صراط مستقیم بمحمد و اله

**فصل پنجم** در بیان نواختن و غنا و کسب مغنیه نمودن ثقة الاسلام در کافی روایت کرده
از امام جعفر صادق علیه السلام که کفت که رسول الله صلعم نهی میکنم شما را از رقص و نای و از
نقارهای کوچک و نقارهای بزرگ و ایضا در همان کتاب از همان نجبا روایت شده که
فرمود که وقتی که وفات یافت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام شماتت کردند باو ابلیس و قابیل پس فراهم
آمدند در کل روی زمین پس ساختند ابلیس و قابیل سازها را و الهای غفلت از حق را برای شماتت
آدم علیه السلام پس هرچه باشد در کل روی زمین از این قسمی که لذت میبرند بآن مردمان بکار

بجز این نیست که آن از این قبیل است یعنی مانند شماتت با آدم علیه السلام است در گناه
و در کتاب معتبر بود روایت از ساقی کوثر که فرمود نهی کرد حضرت پیغمبر صلوات الله علیهما از نواختن
طنبور و عود و چنگ و چغانه و کمانچه و مزامیر و هر چه آنرا ساز کویند و ایضا در همان کتاب روایت
از همان نجبا که کفت نزد شخصی که طنبور مینواخت فرمود که میدانید که این طنبور چه میکوید کفتند نه
یا علی فرمود میکوید که من نوازنده خود را میکشانم بآتش دوزخ و ایضا در همان کتاب روایت از
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که فرمود حشر کرده شود در روز قیامت زننده طنبور با روی سیاه
زرد و طنبوری از آتش باشد در بالای سر او هفتاد هزار ملک باشند و در دست هر یک گرزی
آتشین و بر سر و روی او زنند و حشر کرده میشود مغنی از قبر کور و کر و لال و همای نوازنده
و همچنین محمد ثقة الاسلام در کافی روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود
در خانه که چهل روز بربط نوازند و داخل شوند بر او مردمان برای استماع آن برای ...
قفندر را بر او مسلط کرداند که هر عضو خود را بر عضو او کذارد و در رو بدمد بعد از آن غیرت
و حیا از و زایل شود تا بحدی که زنانش زنا کنند و پروا نکند و نواختن عود و امثال آن نفاق
در دل رویاند چنانکه آب کیاه را و نیز در همان کتاب روایت از سعد بن یاد کفت که بودم نزد امام

قفندر بفتح قاف ...

همام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام پس گفت مرد دیگر فدای تو باد پدر و مادرم
بدرستیکه من داخل میشوم بیت الخلائی را که از منزل من است و مرا هستند همسایگان و نزد ایشان
کنیزانی که غنا میکنند و میزنند بربط پس که دراز کردم نشستن را برای گوش دادن از من برای
ایشان پس امام فرمود که مکن پس گفت آن مرد که بخدا قسم که نمی آیم نزد ایشان و جز این
نیست که آنچه صادر میشود از من شنیدنیست که میشنوم آنرا بگوش خود امام علیه السلام فرمود که
عجب است از تو آیا نشنیدی از الله عز و جل که میگوید در سوره بنی اسرائیل که ان السمع و
البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا یعنی بدرستیکه گوش و چشم
و دل جمیع اعمال آنها از جوارح بود در شرایع انبیا اولوالعزم باشند رسیده و
در این شریعت بعد از تو بسلام عود خواهد کرد پس آن مرد گفت بلی شنیده ام بخدا قسم
گویا که نشنیده ام این آیه را از جمله قرآن از عربی و نه از عجمی نیست چاره از اینکه من ترک کردم
سوی انعمل انشاء الله و بدرستیکه من برای اینها استغفار میکنم الله را پس امام علیه السلام گفت او را
که برخیز پس غسل تو بکن و بگذار نماز را آنچه که بخاطر رسیده ترا چه بدرستیکه تو بودی بر امری
بزرگ و چه بد میبود حال تو اگر میمردی بر آن حمد کن الله را و طلب کن از او بخشش از هر چه

کراهت میکند از آن و در ذیل این آیه بدرستیکه برای هر یک از اینها ... الحق
همانند و صاحب کتاب حل الصالحین فرموده که احادیث دیگر روایت شده که نکاح
جلالیه کنید و در آن نزنید و ایضا فرموده که شنیدن لهو و غنا نفاق رویاند
آنچنانکه آب گیاه را و اهل آن مجلس از شنیدن مصیبت ایمن نباشند و ملائکه از آنجا میگریزند و
حق تعالی بر ایشان نظر نکند و فرشته داخل نشود و غنا از جمله چیزهائیست که حق تعالی فرموده که
اهل العذاب ... بهشت عنبر سرشت ... که خدا تعالی ...
و بعد از آن نغمه که گوش مجلس شنیده باشد ... برای جمعی که در دنیا از غنا ...
از آن اجتناب نکرده باشند از شنیدن آن محروم باشند و نیز در همان کتاب روایت شده
مغنیه ملعونست ... از ایشان بخورد ... ایشان حرام و تعلیم
کفر و شنیدن آن از ایشان نفاق و قیمت ایشان سحت و نیز در همان کتاب از امام همام محمد باقر علیه السلام
و در کافی از امام محمد تقی علیه السلام روایت است که فرمود که هر کسیکه گوش بدهد گوینده ای را عبادت او کرده
پس اگر حق گوید از خدا گوید عبادت خدا کرده باشی و اگر باطل گوید از شیطان گوید عبادت
شیطان کرده خواهی بود پس بعد از این تحقیق معلوم میشود که شنیدن قصه حمزه و رستم و افسانه‌ها ...

وثقة الاسلام در کافی روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود [دیدم]
امیر المومنین علیه السلام دید شخصی را که در مسجد بسیار ... نماز ... او را دفع کرد از مسجد
و صاحب کتاب حبل الصالحین فرموده که احادیث بسیار در خوبی صوت و حسن جهت ترنم وارد شده
مثل آنکه خوش نغمگی است صوت حسن و هیچ پیغمبری مبعوث نشد مگر با آواز خوش و مثل آنکه ائمه
طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین از همه کس خوش آوازتر بودند و اگر امام اندکی از
صوت خود اظهار کند هیچکس تاب نمی آورد و حضرت سجاد علیه السلام چون قرائت قرآن می نمود
مترددین از حسن صوتش بیهوش می افتادند و مثل آنکه قرآن را بحزن بخوانید که به حزن نازل شده و تلاوت
نمایید و در قرائت قرآن ترجیع صوت کنید که خدا دوست میدارد صوت حسن را که به ترجیع خوانند
و کسی از حضرت سجاد علیه السلام سؤال نمود از خریدن جاریه خوش آواز فرمود که قصوری
ندارد و اگر بجزی برای یاد بهشت ... اندازد و نیز از اخبار بسیار وارد شده که کسب
مغنیه که در عرایس شده نقل باکی نیست که مردان از ایشان وارد نشوند پس از این احادیث
معلوم است که نغمه دو قسمت یکی مذموم و حرام که غنا و وعید او و عقوبات بر آن وارد شده
دوم ممدوح و حلال که مباح و رخصت در بیشتر آن آمده اما تحقیق معیار حلال و حرام

صوت حسن در ترتیل قرآن

اقوال

اقوال مختلف گفته اند اما آنچه این حقیر در ظاهر قرآن مجید و احادیث وارده
در این باب استنباط نموده این است که معیار حل و حرمت حق و باطل است یعنی هر نغمه
و صوتی که از تصنع و تصرفی که سبب دوری و غفلت از خدا و رغبت در دنیا و هیجان
شهوات و لذات دنیوی و اندوهای باطل و خیالهای فاسد و مجالس باطل باشد مذموم و
حرام است و هر چه باعث رقت قلب و اشک چشم و دلسردی از دنیا و شهوات و شوق به ثواب و آخرت
صالحات و مجالس حق باشد ممدوح و حلال است چنانکه بعضی از احادیث مذکوره مثل از تلاوت
قرآن و بیهوش گشتن مردمان از صوت امام علیه السلام و به یاد آوردن بهشت و رخصت مغنیه در
عرایس و ظاهر قرآن و سایر اخبار بسیار نیز ایماء بآن اشعار است بر آن و از آن جمله تعبیر از غنای حرام
بلفظ لهو و لغو و قول زور که در قرآن و احادیث بسیار واقع شده و از آن جمله اخبار بسیار
که از ائمه اطهار علیهم السلام سؤال کردند از غنا می فرمودند که روز قیامت حق تعالی حق و باطل را
از هم جدا کند غنا در کدام طرف باشد سائل گفت در طرف باطل فرمودند خود حکم نمودی
و از آن جمله جمعی از امام علیه السلام از غنا سؤال نمودند فرمودند شما اتقیای کرام باید شما را
باطل حکایت کند والله اعلم و الراسخون فی العلم انتهی کلام صاحب کتاب حبل الصالحین رفع

الله مقامه فی اعلی علیین پس ای برادر دینی چون اینها همه را دانستی پس
بدان که آنچه در غنا گفته شد در ساز نواختن نیز توان گفت بلکه بعضی گفته اند
زیرا که اهل ساز مطلقا در شرع انور حضرت پیغمبر حرامست و هیچیک از انواع ساز از آن مستثنی
نیست پس اینها را که از ساز نواختن و شنیدن اجتناب کن که باعث جاری شدن و بسیاری
عقوبتی میشود و غضب حق جل و علا میگردد

فصل ششم

در بیان بعضی از معاصی که در کتاب مستطاب
خصال از فروع دین خالق لوی امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده بدان از آنکه
خوردن میته و خون و گوشت خوک و هر حیوانی که نام غیر خدای بر آن برده باشند چنانکه
مشرکان میکردند نام لات و عزی و اصنام خود ذبح میکردند حرامست مگر در وقت
ضرورت سخت بقدر آنکه زندگی تواند نمود و در حدیث مذکور خوردن اینها را از جمله
شمرده و کردگار حمید در قرآن مجید فرموده که انما حرم علیکم المیتة و
الدم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله فمن اضطر غیر باغ و
لا عاد فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم و همچنین از کبائر شمرده اکل
سحت یعنی خوردن چیزی که در شرع انور حرام شده یا خوردن رشوه و در مذمت گرفتن

رشوه

قوله از رشوه بضم و فتح و کسر راء مهمله و سکون شین معجمه ...

رشوه و در مذمت گرفتن رشوه احادیث بسیار وارد شده کمترین آن اینکه
گیرنده رشوه مشرک است و همچنین ثقة الاسلام در کافی روایت کرده از زبدهٔ امام محمد
بن علی الباقر علیهما السلام که فرمود که لعنت کرده خاتم النبیین صلوات الله علیه و آله اجمعین
مردی را که نگاه میکند بسوی فرج زنی را که حلال نمیشود او را و مردی را که خیانت کند در برادر
مؤمن خود را در زن و مردی را که نیازمند میشوند مردمان بسوی مدد او که ثابت است او را حق در شرعا
پس طلب نمود از ایشان رشوه را و ایضا از کبائر شمرده بخس در پیمانه و ترازو یعنی کم دادن
در پیمانه یا ترازو و در مذمت آن در آیات صحیحه و احادیث صحیحه وارد شده و کردگار
عالمیان در قرآن معجز بیان فرموده که ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا
علی الناس یستوفون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون الا یظن
اولئک انهم مبعوثون لیوم عظیم یوم یقوم الناس لرب العالمین
خلاصه کلام و الله تعالی اعلم اینکه ویل کلمه ایست جامع همه بدیها یعنی عذاب و عقاب شدید و
یا وای از برای آن پیمانه دارانی یا ترازو دارانی که چون بستانند به پیمانه بر مردمان برای خود
تمام می ستانند و چون پیمایند برای ایشان یعنی در وقت فروختن یا بسنجند حق

این نیز میکاهند یعنی کم میدهند و زیان بخریداران میرسانند اما میدانند و یقین دارند که

فروشان نیز که ایشان را بخشکانند در روز بزرگ یا روزی که بپا ایستند مردمان بحکم صاحب

کل اختیار عالمیان را یعنی از برای شنیدن فرمان نزد آن مقام حسیبت باشند که اهل عرصات سعید

ایستاده باشند و کسی را بهره سخن نباشد تا آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شفاعت کند و خلق را از آن مقام

بمقام نجات آرند نعوذ بالله من النیران و الخذلان من نقص المکیال و المیزان و همچنین از جمله کبایر شمرده حبس حقوق

من غیر عسر یعنی حق مردم را با وسعت حال نرسانند و حبس نمایند در کتاب جامع الاخبار

که هر کس حق مؤمنی را حبس کند و بسعی از آن باز دارد برکت رزق بر او حرام شود و هر روزی که تا

وزر عشاری بر او نویسند در روز قیامت پانصد سال با مارهای جهنم دارند تا روز

شود و منادی ندا کند که این ظالمی که حق مؤمنی را حبس کرده بجهت او بخش کنید

و هر کس ترک ادای دین نماید با اشتغال بر دو جرم دارد و قریب بحدیثی از امام ... جعفر بن محمد

الصادق علیهما السلام نیز روایت شده و همچنین است کسی که ترک زکوة کند و کسیکه مهر زن را برد

الهدایة در نامش آن این زبده جانی امام جعفر صادق ع روایت کرده که هر که زنی کند و در نیت نباشد

مهر او را بدهد نزد خدا زناکار است و کسیکه نیت ادای دین خود نداشته باشد دزد ملک ...



شوند که می فطرتش کنند و اعاشش نمایند و اگر نتیجش از ادای دین کوتاهی کند فلکین بر

بقدر آن در اعاشش کوتاهی کنند و همچنین از کبایر شمرده اند اسراف و تبذیر را که اسراف

یعنی زیاده روی است بسبب اینکه هر کس حرف تبذیر کند کوشش بخود و عیال ... و در صفت این

احادیث صحیحه بسیار وارد شده و قرآن مجید نظام نیز بر این ناطق است و از امام همام جعفر بن محمد الصادق

علیهما السلام مرویست که حق جل و علا دعای چهار کس را اجابت نمیکند یکی آنکه در خانه خود نشسته

و گوید خدایا مرا روزی ده حق جل و علا گوید که آیا من امر نکرده ام ترا بطلب ... زن

خود را دعای بد کند و گوید خدایا مرا ازین خلاص روزی کن حق جل و علا گوید که آیا امر او را

نهاده ام اگر او را نخواهی طلاق ده سیوم آنکه مال را در غیر مصرف شرعی صرف کنند و گوید خدایا

روزی ده حق تعالی فرماید که ترا امر نکرده بودم باقتصاد و ترک اسراف چهارم شخصی که مال را بقرض دهد و گواهی

نگیرد و او انکار کند و وی او را دعای بد کند حق تعالی فرماید آیا بشهادت امر نکرده ام و همچنین از کبایر شمرده

اصرار بر گناهان صغیره را و ثقة الاسلام در کافی روایت کرده از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود صغیره با اصرار

یعنی که هر صغیره که اصرار کنند کبیره شود و کبیره با استغفار و از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود اصرار آنست که

گناهی کنند و از آن استغفار نمایند و صغایر بسیار است از جمله آنها ... یا آواز خود جدا کردن و

سخریت بر مردمان کردن و فریاد زدن و بقهقهه خندیدن و سنگریزه با انگشت بکسی انداختن
و انگشت بجانب مردان از اوّل سیلی زدن و در راه بتکبر رفتن اگرچه بند رفتن هم از علامات تکبّر است
و در وقت سخن رو از مخاطب گردانیدن چنانچه حضرت سبحانی در قرآن از زبان لقمان که در وصیت پسر
میگفته فرموده که وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ
لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ترجمه والله تعلیم اینکه بیک سو میل مده روی خود را جهت مردمان
یعنی صفحه روی خود را از مردمان بگردان چنانکه فعل متکبران است و مرو در زمین بحالتی که با فرح
و شادی تمام باشی و خرامان چنانچه جاهلان و متکبران میکنند بدرستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد هر
خرامنده را که مانند متکبران بسیار فخر نماینده و نازش کننده بود و نعوذ بالله من جمیع گناهان
زنهار ای عاصی روزگار که گناه خود را خرد شمارد و عذاب آنرا سهل پندارد و همین را معنی طلب کند
چه قسم پادشاه و مالک الملکی را سهل دانسته و بجا آوردن حکمش کرده چنانچه در جس المحرزین در خصال روایت
کرده از امام همام محمد باقر علیه السلام که فرمود از جمله گناهانی که آمرزیده نمیشود آنست که مرد گوید
کاش من مؤاخذه نکردم مگر بهمین یعنی کار این گناه سهل است و کاش مرا در جزا همین مؤاخذه کنند
و بگناهان دیگر نگیرند و این برای این آمرزیده نمیشود که شخص تحقیر و تصغیر آن گناه میکند و هر گناه

که آنرا خرد شمارند بزرگ گردد هرچند خرد باشد و گفته اند اصرار بر گناه عبارت
از نیت که گناه خود را خرد شمارد و عریف العلامه جناب استادی امام فضائله در بهوامش ذیل
الدعاة فی شرح عین الحیوة از کتاب معانی الاخبار از امام زین العابدین علیه السلام بالليل و
النهار روایت کرده که امام علیه السلام فرمود گناهانی که میدرد پرده ها را شرب خمر است و قمار
بازی کردن و مشغول شدن بچیزهائیکه مردم را بخنده اندازد از هرزه گوئیها و ذکر عیبهای مردم چنانکه
طور مسخرگیان و مقلدانست و همنشینی با اهل ریب و شک و گناهانی که فرود می آرد
دانسته ظلم کردن است و کردن افترازی کردن بر مردمان و استهزا با ایشان و گناهانی که تغییر میدهد
نعمتها را ظلم بر مردم است و برطرف کردن خیر و نیکی که عادت شده و کفران نعمت و ترک شکر
هائیکه بر میگرداند دعا را بدی نیت است و زبونی باطن و نفاق با برادران و ترک تصدیق
بمستجاب شدن دعا و تاخیر نمازهای واجبی از وقت آن و ترک تقرب بخدا بوسیله وجوه بر و تصدق
و گفتن بخشش و گناهانی که فرود می آورد بلا را ترک فریادرسی دادخواهان و ترک یاری مظلوم است
و ضایع کردن امر بمعروف و نهی از منکر و گناهانی که قطع میکند امید را از کرم خدا نا امید شدن
از رحمت او تعالی و اعتماد کردن بغیر الخبات و دروغ شمردن وعده خدا و گناهانی که

آزردن و قتل و کشتن کسی بناحق و ترک صلهٔ خویشانها و فتنیکه مستغنی شوند و ترک
نماز تا وقت خروج آن و ترک وصیت و ترک رد مظالم و منع زکوة تا وقتیکه اجل
رسد و زبان بسته گردد و گناهانی که رفع میکند قسمتهای خدا را اظهار فقر و پریشانی است و
خوابیدن از نماز خفتن و نماز صبح و حقیر شمردن نعمت و شکایت کردن از خالق نزد مخلوق و گناهانی
که مردم دشمن را غالب میکنند مجاهره بظلم است و آشکارا کردن فجور و مباح داشتن گناهها و نافرمانی
خوف و فرمانبرداری مردم بد و گناهانی که عمر را کوتاه میکند قطع صلهٔ رحم است و قسم دروغ و دروغ گفتن و
زنا و بستن راه مسلمانان و ادعای امامت بدون حق و گناهانی که هوا را تاریک میکند سحر است و بجا آوردن
غیب دانی و دروغ و اعتقاد بنجوم و دروغ شمردن قضا و قدر خدا و عقوق پدر و مادر و گناهانی
که کشف میکند عطا را یعنی پرده ناموس را میدرد قرض گرفتن است بدون نیت واپس دادن و اسراف در
نفقه باطل و بخل بر اهل و اولاد و خویشان و بدخلقی و کم صبری و کسالت در کارها و خوار شمردن
مردم و بی نماز و گناهانی که حبس میکند باران رحمت را بیداد حکام در قضایا و احکام و شهادت دروغ
و پنهان کردن شهادت و منع زکوة و منع قرض و نادادن عون بمحتاج در ضروریات خانه همسایه و سختی دل
بر نیازمندان و ستم کردن بر یتیم و بیچارگان و منع کردن سائل در شب انتهی بدان ایها العزیز بعاکه گفته‌اند

دارد ایمان بیماری که بدون پرهیز و امساک صحت نمی‌بیند پرده و با آنکه باندک بی پروائی
فاسد و این متاع گران بها کاسد میگردد و بس اگر سلامتی ایمان میخواهی در دیوان یوم النشور رو
سفید باشی از عجب و تکبر و حسد و همنشینی جنس اجتناب کن و طمع و بدخلقی و آزار خلق و بسیار گوئی و غیبت
کمتر از شیطان رجیم و مردود و مطرود دانیم رخنه‌ها بکن که اقلیم چنان عبادت و کبر زنها بکار است
محکم گشته ایمان را برده است بس دو رکن ورا باستعاذه و خالص کن عملت را از ریا و سمعه که فی الحقیقه آن
شرک است نه کردگار را شریک نه صانع را چنانچه حضرت الهی فرموده در یکی از کتب منزله کلامی که مخلص و تعلیم
که ای پسر آدم بسیاری از چراغ را که خاموش میکند او را باد و بسیاری عبادت عابد را که افساد میکند
او را عجب و تکبر و بسیاری از فقری که فاسد میکند او را پریشانی و بسیاری از غنی که فاسد گرداند او را
توانگری و بسیاری از صحیحی که فاسد گرداند او را صحت ای پسر آدم این معامله کنید و غیبت در
نفعها از من چه بینید و منفعتی و مسلم از من چه داری نیابید بدرستیکه نفع شما در من خیر است که هیچ چشم
ندیده و هیچ گوش نشنیده و در دل هیچ آدمی خطور نکرده فاخر بمنت و خلاء من فوق الم
بادشاهی من بهم نجات بخشنده و دیگر امیر المؤمنین که حب دنیا غذا را باطل بدارد از دل
امیر المؤمنین هر کس خود نخواره مکر دانیکه هر که ترک دنیا کرد بر خورداری و هر که طمع بنا اندک

نخواهیم رسید زیرا که هر گناه که از بنده صادر میشود از صغایر و کبایر همه از حرص و از دنیا و
دوستداری این غداره بیوفا است زیرا که بیرون کن از دل حب دنیا و دنیا او هر روز جا داد او در دل
که معاصی میکرد و بر امور افعال نیکو نمیکرد زیرا که میدانند و علم بهم میرساند که هر که ترا است که اگر تو علم
ما فیها در تحت تصرف … بس او هر پیروی دنیا … همه بالمیراث آخر کنا هم نقد و هم
جنس املاک و مال و چیزی که همراه خود میبرد و زینت او و بال و میراث خور تمام آن ما را …
و … بیچاره باید حساب آنها … حق سبحانه و تعالی در کتب منزله خود فرموده که ای
آدم مال دنیا مال منست و تو بنده منی و نیست برای تو از مال تو مگر آنچه را که خورده یا پوشیده
کرده یا فانی نمیکرده یا آنکه تصدق کرده پس باقی گذاشته و آنچه را که میگذاری … الیست تو
منت که تو بر سه حصه یک حصه برای منست و یکی برای تو و یک حصه میان منست و تو پس آن حصه که برای
پس آن روح تو است و آن حصه که برای تو است پس عمل تو است و آن حصه که میان من و تو است آن
خواندن و از منست اجابت که در ای پسر آدم متقی باش تا مرا بشناسی و گرسنه باش تا مرا ببینی
بندگی من کن تا بمن برسی و مشغول باش در طلب من تا بیابی مرا ای پسر آدم هر گاه باشند بزرگان تو
پادشاهان داخل جهنم میشوند بسبب ستم و عرب بسبب عصبیت یعنی … و دانشمندان و

فقران

فقران بسبب دروغ و تجاران بسبب خیانت و زراعت گران بسبب جهالت و عابدان
بسبب ریا و مالداران بسبب کبر پس کجا است کسیکه طلب بهشت کند پس نهار ای عزیز دنیا دون
که محبت دنیا را از دل بیرون کن تا دوستی محبوب در دل قرار و محبت غیر او فرار نماید که در
دوستی جمع نشود چنانکه حق تعالی در کتب منزله خود فرموده که ای پسر آدم باندازه آنچه
میکند دل تو سوی دنیا بیرون میکنم محبت خود را از دل تو پس بدرستیکه من جمع نکرده ام دوستی
دنیا را و دوستی خود هم را در یکدل هیچوقت و مجرد ساز عبادت را از برای من تا برسی و
کن عملت را از ریا تا بپوشانم بر تو محبت من و در و آور بسوی تضرع به نزد من تا یاد کنم ترا و
فرشتهای خود و نیز فرموده که ایام الدنیا ثلثة … امس …
… موجودها … یعنی روزهای دنیا را …
و برهای دنیا خشک میشود چنانچه های دنیا لاغر میشود و برگ دنیا بر و پوسیده میشود
دنیا نابود میشود و نیز فرموده که ای مردمان چرا این بیت که دنیا سرای کسی که سرای برای او
خانه و مال کسی است که مالی برای او نباشد و دنیا را جمع میکند کسیکه نباشد عقلی او را و بنا نباشد
میشود کسی که اعتقاد یقینی برای او نباشد و بدنیا حریص میشود کسیکه توکل برای او نباشد

میکند لذات دنیا را کسیکه شناخت از برای او باشد پس کسیکه گرفت نعمت الهی را و ریخت کی
پاره شوند او و لذت فانی شوند پس بتحقیق که ظلم کرده نفس خود را و نافرمانی کرده
اختیار خود را و فراموش کرده آخرت خود را و فریب داده او را زندگانی او و نیز فرموده که ای
پرستندگان دنیاها و درهمها بتحقیق که من بیافریدم شما را در دنیا برای آنکه بخورید روزی در دنیا
مرا و واگذارید در دنیا کار را پس گردانیده اید آنکتاب پاک مرا که کلام حمید و قرآن مجید باشد در پا
پاهای خود و گرفتید دنیا را و گردانیده اید او را بالای سر خود پس بلند کردید خانهای خود
بست کردید خانه مرا و آنکس گرفتید خانهای خود را و دوری کردید خانهای مرا پس
بندگان آزاد و نیکوکار ای بندگان دینار و درهم بیست که مثل شما مثل قبرهای سفید کرده شده
که دیده میشود ظاهر آن قبور خوب و نیکو لیکن پنهان آنها بد ولی ای پسر آدم چنانچه فایده
نمیدهد غنی نمیسازد چراغی که در بالای خانه است از تاریکی اندرون خانه را پس همچنین
سخن شما و افعال شما نیز فرموده که ای پسر آدم چون عصیان من میکنید و حال
آنکه شما ناله میکنید از گرمی آفتاب و خشکی پس بدرستیکه از برای دوزخ هفت طبقه است و در میان طبقات
آتش است که میخورد پاره از آن شما پاره دیگر را و در هر یکی از آن طبقات هفتاد هزار

و در هر شهری هفتاد هزار قصر است از آتش و در هر قصری هفتاد هزار سرای است از آتش و
در هر سرائی هفتاد هزار خانه است از آتش و در هر خانه هفتاد هزار چاه است از آتش و در هر
چاهی هفتاد هزار تابوت است از آتش و در هر تابوتی هفتاد هزار عقوبت است از آتش و در هر عقوبتی
هزار درخت است از زقوم و بالای هر درختی هفتاد هزار اژدها است از آتش که درازی
اژدهای هفتاد هزار ذرع است و در شکم اژدهای دریای است از زهر سیاه و بر عقوبی
هفتاد هزار آدم است از آتش و در هر آدمی هفتاد هزار قفل است و قفل بندی از بندهای
گویند و در هر قفلی هفتاد هزار رطل از زهر سرخ است پس قسم بنفس من و قسم بالطور و
و در قبهای باکنده و قسم به بیت معمور و سقف مرفوع بر افراشته شده و بدریای مسجور یعنی
شده بدرستیکه عذاب خدای تو واقع است ای پسر آدم من خلق کردم این آتش را مگر
کافران و بخیلان و سخن چینان و آنکه عاق شود پدر و مادر خود را و آنکه سود خورد و کسیکه
منع زکوة نماید و هر که زنا کند و کسانیکه جمع کنند زنان را با مردان از روی حرام و جمعی
فراموش نمایند احکام قرآن را و آنانکه آزار کنند همسایه را پس رحم کنید بر نفسهای خود
بندگان پس بدرستیکه بدنها ضعیف و سفر دور و بار گران و راه باریک و آتش فزاینده از قول

کننده و حاکم پروردکار و صاحب کل اختیار عالمیانست انتهی پس ای آنکه از برای جمع
مال همیشه بدحالی با این و آن در قیل و قال عمر عزیز را صرف بیجایی کرده و این جوهر گرانمایه
صرف متاعی نموده که بجز خسران نفعی و بجز پشیمانی ثمره ندارد اندکی هم در سر کم تر باد نخوت
از سر بدر کن تا بحال آئی برای فردای فانی غمخواری کردی یکدو روزی هم غم عقبای
باقی را بر آنی بخور و ذخیره ای برای آن در جمع کن و خود را از گدای بیخبری
کن گنج ای امروز مدار گذار توانی نمود و فردا اندوه و حسرت بسیار باید خورد و خاک
که هیچ یک نمانده بود و نقل الاسلام در کافی روایت کرده از امام محمد باقر علیه السلام که
فرمودند منادی بزبان حال ندا میکند در هر روز و شبی که ای فرزند آدم بزاده شو برای
مرگ و جمع مال کن برای برطرف شدن آن و خانه بنا کن برای ویران
شدن **لمؤلفه** دلا بیدار شو از خواب غفلت چشم خود وا کن تفکر بهر دنیا تا بکی
فکری بعقبی کن تمام عمر صرف معصیت کردی دمی دیگر بخود آ خویش را آشنا
درگاه مولا کن برای این حیوة این جد و جهد از محض بی عقلیست
اگر داری تو عقلی آماده اسباب فردا کن گذشته آفتاب عمر تو با لب نزدیک شد

چراغی بهر شام تار خود باری مهیا کن بچون دل الحال ترا جای جود مردان حق
گردند تو هم سعیی کن و خود را بجنب خاصان جا کن بجود دایم بجود دار خود
شو اگر خواهی تو راه حق تو بیرون از دل بیهوده خود یاد هوس را کن همین دنیا
خوراکت بیشتر از قرص نانی نیست جا ای از خدا غافل فکر ترک تمنا کن
بکن فکری برای آن می کاید ندا از حق که بیرون از جهان عالم ز بر خاک
ماوی کن مفکن کار امروزت بفردا ناگه فرصت نیست که فردا زیر پا کرده
فکر خویش حالا کن گرامی عمر خود را صرف جمع مال دون کردی دمی دیگر فراغت
بال ایمان و ترک سودا کن چو مردان خدا کن ترک این غدار خونخواره
که هر کس گشت مقارنش ص بند بنگر تماشا کن غم فرزند و زن تا حال خوردی بس
دمی دیگر بکن فکری برای مردن خود ترک دنیا کن رفیع تا بکی با بی نیاز
باشی ای دل غافل اگر عقلی بسر داری دل جمع ز ما ندا کن و سید عبد الکریم رحمه الله
در ضیاء العیون نقل کرده که در اخبار سیر و قرآن مجید که مذمت دنیا واقع شده عموما
بلکه بدعا و سستی و بخل ورزیدن و اختیار آن بعقبی است و مغرور شدن و فریفته

بمستلذات فانیه و نازیدن بآنها است مرویست که شهسوار عرصهٔ آفرینش و روشنی
بخش دیدهٔ اهل بینش برازندهٔ مدحت لا فتی علی مرتضی علیه السلام که کسی نزد آنحضرت
مذمت دنیا عموما نمود سر درج دهن را گشود و جواهر بجا از رشتهٔ تقریر چنین منسلک نموده
فرمود که ای مذمت کننده دنیا دنیا از جمیع جهات مذموم نیست بلکه منزل دوستان و مقام
راستان و محل نیکو بندگان [illegible] سجادهٔ دائمی آنجهان آنکه در دار دنیا با کفار
و درستکاری را شیوهٔ خود نماید و مقام عافیت کسی که عاقبت بینی را برای
آنکه فهم کند که برای چه موجود گشته و مقصود از وجود او چیست و چه سان بمراد رسید و مقام
امنیت و ماوای دوستان و محل انبیا و مکان عبادت نه جای عشرت منزل عبرت است نه جای
بهجت و غفلت مسکن تجار است [illegible] برای آنکه کسی نصیحت و اعتبار گیرد و بنده بیرون سجده
گاه اولیا و مقام عبادتگاه اصفیای حق است و مقام انتباه و جای نماز ملائکه و محل
نزول وحی و مقام مکسبت که چون کمال حاصل کنند و سواد سعادت [illegible] علم
بر پا با اعمال صالحه قرین سازند و دغل بازند و توسن افتخار [illegible] بسود [illegible] رحمت [illegible]
و نیز فرموده بدانکه [illegible] باعث غرور آدمی میگردد و فریب دنیا نخورد قوله تعالی

زین

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ
الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ
وَالْحَرْثِ ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ترجمه و آیه تعلیم آنکه زینت داده شده مر مردمان را آراسته
دوستی خواهشهای زنان و فرزندان و [illegible] جمع شده از طلا و نقره و ستوران
نرینه و زینت و چهارپایان از گاو و گوسفند و شتران و مزارع و باغات که اصرار نمودن در دوستی
جمعیت اینها [illegible] خالی کردن از دوستی اینها لازم است چون غفلت و نخوت این اشیا را
لازم است چون مشغول شدن باین اشیاء باعث غرور و غفلت جمع کردن همان حب دنیا و آفت است
آنکه [illegible] در آن [illegible] توان نمود و باین رو گردن [illegible] از
دیگر نمودن [illegible] عقد [illegible] دیگران جمع شود دنیا گر بخل بسیار و حرص بشمار
و قطع صله رحم و غفلت [illegible] و اختیار نمودن آفت دنیا [illegible]
که فرموده [illegible] ابو جعفر بن محمد الصادق که دنیا مانند صورتیست که سر او
تکبر است و چشم او حرص [illegible] گوش او طمع او زبان او ریا [illegible] او شهوت و پای او عجب [illegible]
و رنگ او فنا و حاصل او زوال است [illegible] که دوست [illegible] دنیا را تکبر [illegible]

او را حرص نتیجه دهد و هر که طلب نماید او را طمع ثمر دهد و هر که تعریف و مدح نماید او را عجب و
باو لباس ساخته گم و هر که اراده نماید که صاحب دنیا شود بعجب افتد و هر که آرام و انس گیرد بدنیا او
مبتلا گردد بغفلت و کسیکه خوش و عجب آید او را متاع دنیا باو بقا ننماید و هر که جمع کند مال دنیا
و بخل ورزد نان بود میکند بستوه و قرارگاه خود کان [illegible] سفیهان الجاهل مغرور دای کاهل
حب دنیا سر همه خطاها و محرب قصر ایمان و قصور است بجستن نمایان و مسند ارتش ایمان عجبی و
طغیان و بیوفائی و بنام حریص و داخل در زمره لئام است یعنی آن بزهر سرشته و
انجام آن تلخ کامی است انتهی پس ای کودک خصلت طفل طبیعت بطالت نزوت و
نخوت تا کی کج نهاد و طینت فرصت از دست مده و زمام اختیار در ید اقتدار تو است از خواب گران
غفلت بیدار و از مستی شراب شهوت هوشیار شو فکری برای عاقبت کار خود بکن و گذشته را
طاعت عملی خود بکن و بدرگاه غافر الذنب قابل التوب رجوع کرده از سر اخلاص توبه کن که او
توبه نماید و بازگشت با دمی با دوست میدارد که ان الله یحب التوابین و یحب
المتطهرین و قطرات عبرات از دیده جاری نما بحضرت قاضی الحاجات که میزان کسی در
قیامت کسی شرمسار و بر گناه پشیمان شده او را معذب و به کار سازد چنانچه خود

فرموده

فرموده که ای بنده من تو مرا بنام نیکو میخوانی من نیز ترا بنام نیکو میخوانم و تا تو
مرا با فریدگاری عرض میکنی من ترا بنیکوکاری بر فرشتگان جلوه میدهم و تا تو
از من عذر خواهی من گناهای ترا میپوشم و تا توبه میکنی من نیز گناهان ترا بخشیده تا
عالمیان بدانند که چنانکه من پیش تو عزیزم تو نیز بدرگاه ما عزیزی و علامه جناب
استادی ام افضاله در رساله مسمی بدلیل الدعاة فی شرح عین الحیوة روایت کرده
حدیثی از حضرت علی علیه السلام که ملخص معنی آن اینست که هر توبه کامید قبول در آن شش
جز شرط است اول آنکه از گناه گذشته پشیمان باشی دوم اگر واجبی را ترک کرده اعاده
آن کنی دوم آنکه مظلمه مالی که کسی ساندة عین یا عوض آن را با و رسانی سیوم جمعی که
با خود دشمن کرده بسبب آزاری که بایشان رسانیده از ایشان حلالی طلبی چهارم
عزم جزم کنی که دیگر بازگشت بمثل آن گناه نکنی پنجم لاغر کنی خود را در طاعت خدا چنانچه
داده بودی آنرا در معصیت او یا معنی که باید به عبادت کنی که گوشتی که از حرام
حرام [illegible] رسیده باشد که آخته شود بیشتم بچشانی خود را تلخی و سختی طاعت بقدری که لذت
برده از معصیت

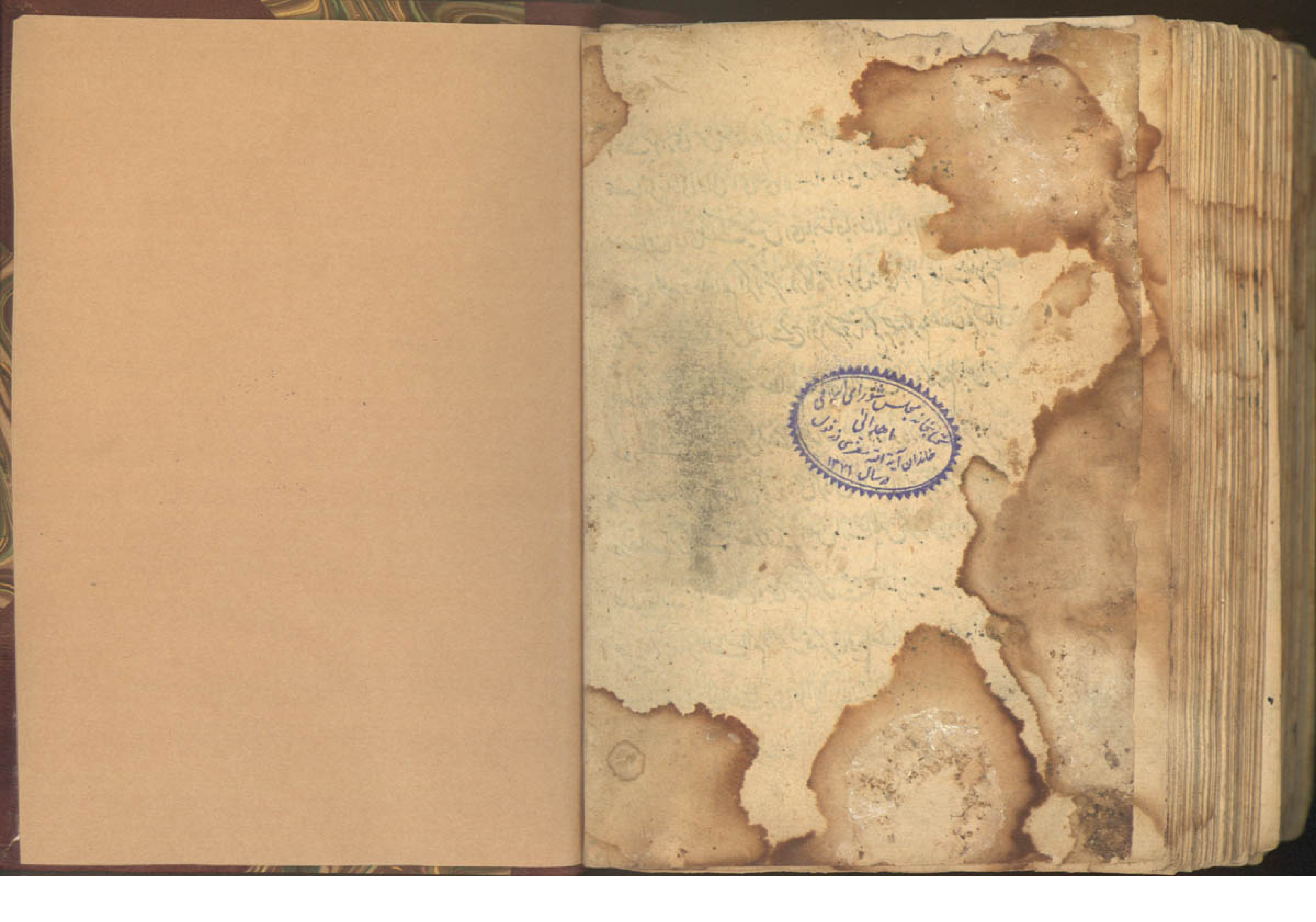
ختم کلام در مناجات ملک علام

ای مادر مسجلان و ای علم ...

بی نیاز و بی انباز ● وای کریم کارساز بنده نواز ● ای کردگار بی چه و چون ● وای
مبدع کونین بکن فیکون ● ای نوید بخش خاطر پرتشویش ● وای مرهم نه جراحت دل ریش
ای عطابخش خطاپوش ● وای نوازنده خجل سر نهاده بدوش ● ای اکرم من کل کریم ● وای
غفار بی منت ● خداوند رحمان رحیم ● وای عدیم المثل بی سهیم ● ای شفابخش دلهای خسته
وای مومیای دلهای خاطر شکسته ● ای مستغنی از طاعت دو جهان ● وای انکه هرچه خواهی توانی
ارفع ازان ● ای انکه راز همه میدانی و انفرمان روایی که هرچه کنی توانی ● ای رحم عباد
وای مالک روز معاد ● تیرم از کمان تدارک جسته ● و دستم از همه جا بسته ● افتاب عمرم قریب
بزوال بود وبانم معذرت جوبی(?) ● تنم بزیر کوه وزر و وبال کران ● و دست و پایم
از اضطراب لرزان ● صبح رحلت دمیده ● و لیتن طاقت خمیده ● غرور و سفاهت
بجا ● و غفلت و جهالت بی انتها ● بسیاری عصیان بخاک مذلتم نشانده ● و
از لذات و مباف(?) افتاده ● بینایی دیده تار گشته ● و کارم از کار گذشته ● چه بود که این اسیر
بر تقصیر را المغفرت بشاد ● و این مبتلی را از شکنجه خوف ازاد نمایی ● تلخی جان کندن را بعذاب
این ناتوان از محض تفضل و احسان بشربت غفران شیرین سازی ● و این بیچاره مسکین را بمنزل خوانی

تا نخف

تا نخف بنوازی ● من سزاوارم اگر ما آتش غضب بسوزانی ● و تو آنی که اگر عالم عالم
عصیان را ببارانی توانی ● ای غنی الاغنیاء ● وای صاحب مجد و کبریاء ● ای ملجا
مضطرین ● وای غیاث مستغیثین ● ای پادشاه پادشاهان ● وای فریادرس عذرخواهان
عاصی و مجرم و بد عالم ● اگر تو نیز از درگاه خود برانی ● وای بر حالم ● عمارت خاطرم نا امین
نامعمور ● و دل ها در کلم(?) [illegible] بشارت فرح افزا مسرور سازکه هرچند جرم و عصیانم بسیار است
خداوند کردگارم غفارست ● مطلبم را بلطف و احسان [illegible] ● و کارم را باین و ان
بگذار ● بلطف و کرم خویش این [illegible] و رقبات نفع و فائده رسان ● و مراد والدین
و عزیزان و مرادهای مومنان میسر و ناجی گردان ● و سبیل از من بنده بر سهو و تکسیر
در مقاصد این کتاب رفته باشد در گذر ● امین یارب العالمین بحرمة محمد و اله الطیبین
صلوات الله علیهم اجمعین ● باینجا ختم شد کتاب محیی القلوب در سنه هزار و صد و هفده
هجریه علی مهاجرها الف السلام والتحیة فی یوم الثلثاء سابع شهر صفر المظفر
تسع عشر و مائة بعد الالف علی ید اقل الطلاب [illegible] ابن ابراهیم عفی عنهما کاتب این


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
اهدائی

